تحفة الابرار

در فقه بفارسی

۱۰۵۹

تحفة الابرار

در فقه بفارسی

کتاب تحفة الابرار

بسم الله الرحمن الرحیم وبه الاستعانة فی الخلاص

الحمد لله الذی توحد بالملك فلا ند له فی ملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی
جبروت کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی بیداء عظمته وقدرته وانحسرت
الابصار الخالصة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة تدل
باحدیته ووحدانیته واومن به وبجمیع رسله وسفرائه وملائکته واشهد ان محمدی
محمدا صلی الله علیه وآله سید رسله وفخر انبیائه وباعث خلقة ارضه وسمائه وان
علی بن ابی طالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم الاف التحیة حجة الکاملة علی عباده
وان من اعتصم بهم واهتدی بحبلهم فقد هیأ نفسه للفوز برضوانه ومن فارقهم وضل
من سبیلهم فقد مکن نفسه فی درك نیرانه   خادم شریعت غرا انبیا و … وعاکف
درگاه ملجا اولیا … بن محمد تقی الموسوی محمد باقر … فی کنفهما بیمنهما و
… بعرض برادران واخلاء ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان
صلوة واحکام آن مسمی بتحفة الابرار الملتقط آثار الائمة الاطهار لتنویر قلوب الاخیار
مرتب گردانیدیم این بمقدمه وچند باب هریك از ابواب مشتمل است بر مطلب چند
در بیان فضیلت صلوة وجمله از مباحث مهمه مطلوبه در اهتمام است بدانکه
نقل مضمون حقیقت کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرض فعال وجود بنی آدم
در بوستان سرای این وادی پر محن والم … مگر نتیجه تحصیل معرفت وعبادت جناب احدیت
عز شانه وبمقتضای مضمون حدیث حق فرموده الدنیا مزرعة الاخرة فرادای این سرای سپنج
الزوال … مگر نتیجه تحصیل زرعی است که انسان در آن مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات

وباعث

وباعث استحقاق مواید وعطایای جلیله حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار
وچونکه حصول ثمره انسان در آن حسن اعمالی که ارتکاب آن موجب نجات
در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود … است لهذا خلاق جهان
از روی جلت عظمته نظر بکمال رافت وعطوفت بمخلوقین بتوسط انبیاء ورسل [illegible]
هدایت وارشاد عباد فرموده اعمالی را که موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق
توسل بنعم جنان وآلاست مثل صلوة وصوم وزکوة وخمس وحج وجهاد وغیرها
بر ایشان ارتکاب آنها فرموده بعضی را در مدة عمر یکمرتبه وبعضی را در هر سالی یك
مرتبه وبعضی را در هر شب وروز پنج دفعه تا بارتکاب این اعمال حسنه سعادت
انتظام بنده ذلیل نایل شود بعطایای جلیله خداوند جلیل تا در اوان عرض اکبر
از خسارت وندامت جمیع اصلی سالم وان سامت وملالت بی ثمری … غانم
وار مفاسد پر شر و شور میدان کبرالفنای صحرای محشر محفوظ واز فواید مواید
عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد وچون نماز از اعمال کرام
باشد اگرچه در اصل رجحان ومحبوبیة متفاوت المراتب میباشد در فضیلت لکن اشرف
انواع وافضل از کل نماز است که فوق کل طاعات بدنیه وسعادات وسرمایه انتفاع
… وموجب خلاص از درك نیران وباعث استحقاق نعم جنان ومدار قبول سایر
اعمال است چنانچه از ارکان دین واستنای حضرت رب العالمین ماثور است اذا قبلت قبل
ما سواها واذا ردت رد ما سواها فی الفقیه عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب
به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل
ظاهر این کلام حقیقت نظام آنست که در موقف حساب از جانب مواخذه محاسب حقیقی اول
که در مقام حساب صادر میشود سوال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخص مقبول شد
مقبولیت آن موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از مقبولیت

نماز دیگر سؤال آن سایر اعمال میشود ببرکت نماز مقبوله کل اعمال مقبول میشود
اگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شأنه مردود شد تمام
طاعات و اعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر آنها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی
در نظام این حدیث میتوان نمود بیان آن اینست که از جمله واجبات الهیه زکوة و خمس
و صوم و غیر آنهاست هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هر یک از آنها را بنحوی که در
شریعت مقرر و ثابت است عدالت و حکمت مقتضی قبول و ترتب ثمرات است بر آنها
خواه صلوة مقبول شود یا مردود و مردود شدن اینها باعتبار عدم رعایت امور معتبره در اینها بسبب مردود
شدن اینها باعتبار رعایت امور معتبره در اینها بسبب مردود شدن صلوة نظر باختلاف بعضی
از امور معتبره در آن ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق و مناسب با کرم کریم واهب متعال
نیست و احتمال اینکه مقبولیت صلوة معتبر و شرط بوده باشد در قبول سایر اعمال
با امکان دعوی اجماع برخلاف آن نظر باینکه شیخ کلام اصحاب کاشف برخلاف این احتمال است
چه در باب هر یک متعرض شده‌اند امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است و حدیث
مذکور اگرچه ناطق بر اینست لکن نظر بارسال و … اصحاب از ظاهر آن تا بل این بیت
کردن اعتماد بران نمود در این مطلب خطیر پس میگوئیم ممکنست که حدیث حمل شود در صورت
عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنا بر این معنی حدیث چنین میشود که هرگاه نماز مقبول
شود ببرکت آن سایر اعمالی که مجمع شرایط قبول بوده باشد مقبول میشود و هرگاه نماز
مردود شد آن مستلزم مردود شدن سایر اعمال نیست که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام
آنکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت اقتضی دارد و مقبولیت غیر
اول در صورتیست که مجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة
موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت جزئی در صورتیست که صلوة مقبول شود هر چند آن
صلوة مجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة

همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت با آنها و ممکن است که حمل کرده شود قبول
بر قبول بر وجه کمال و محال شود موردی بر عدم آن بنا بر این اشکالی متصور نبود مگر
حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در این سهل است چه اعتبار در فضیلت نماز اکثر فضیلت
آن بر تا جمله اعمال بسیار است   حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اگرچه در ضمیمه
مرسل … لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة کافی و شیخ طوسی در باب فضل
الصلوة از تهذیب روایت فرموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور
نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول کل
سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة
فان قبلت قبل ما سواها و ذیل حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنا بر این
معنی که در حدیث مذکور شد چندان خلاف ظاهر در آن نیست یعنی اعمال غیر صلوة که
مجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط
اینست که اگر صلوة قبول نشود آن اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرایط قبول
در آنها قریب باین حدیثی است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة
و شیخ صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسأل العبد اذا وقف
بین یدی الله عز و جل عن صلوته فان زکت صلوته زکی سائر عمله و ان لم تزک صلوته لم تزک
عمله یعنی بنده وقتی که حاضر کرده شد در محل حساب اول چیزی که از او میشود سؤال
از نماز است اگر نماز صادره از او صحیح در درگاه احدیت جل شأنه گردید جمیع اعمال او صحیح
میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد صحیح عمل او مرضی نخواهد بود
و مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده
مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که … اخیار
صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده اند ان عمود الدین الصلوة و هی اول ما ینظر فیه

من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله   حیث معتبر است
مروی در کافی و تهذیب و صحیحه حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اینست که جناب
کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از مخبر انبیاء
و سید رسل و مخبر از کبریا و هادی سبل جناب فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامی
که حاصل مضمون آن اینست که مثال صلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال
مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ خیمه است هرگاه ستون خیمه محکم و برپا بوده
باشد ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ بودن آن و اگر ستون محکم و برپا نباشد بلکه
شکسته باشد مطلقا ثمری مترتب بر اینها نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت میکند بر منتهای
مرتبه مدح و ترجیح است در افضلیه صلوة نسبت بسایر عبادات   حدیث است که ثقة
الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه مکنهما الله تعالی فی جنات عالیه بسند صحیح در کافی و
تهذیب و … معویة بن وهب که از ثقات رواة است روایت فرموده اند که او اخبار نموده
که از … سوال کردم از حضرت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که … باشند جزیی … که … قرب عباد میشود بخدا و … شانه و محبوب
تر … چیز است آنحضرت در جواب فرمودند نمیدانم چیزی که بعد
معرفت بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت خاتم انبیاء و ائمه هدی
علیه و علیهم الاف السلام و الثناء افضل از سایر عبادات است   حدیثیست مذکور در فقیه
و تهذیب و مضمونش آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی
ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها
بصلوتکم نیران جمع نار است مثل … بکسر نون … یا … قال فی القاموس و النار … شعله
و قد تذکر جمعه انوار و نیر … قال فی الصحاح النور الضیاء و الجمع انوار
الی ان قال و النار مؤنثه و هی من الواو لان تصغیرها نویره و الجمع نور و انوار و نیران انقلبت الواو

یاء الکسر

یاء الکسر ما قبلها مراد از نیران در این مقام یا معنی ظاهر است یا معاصی است بنابر آنکه صحیح استعمال
یا سیئه ایست که باعث … است و در اول اطلاق لفظ سیئه است بسبب بعبارة اخری تسمیه سبب
باسم مسبب است و ثانی استعاره است … تصحیح استعمال معنی حدیث اینست
و الله اعلم … تمام مکرر ملکی … مقابل مردمان خطاب میکند که ایها
الناس برخیزید بسوی آتش … کرده اید … بسبب ارتکاب معاصی این آتش را خاموش
کنید بسبب قیام نماز و پنهان نیست که خاموش کردن آتش کنایه باشد از خلاص از آن آتش
یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزا … مقرر شد که در … مکان معین از جهنم معاقب شود
بعد از آن بسبب محافظت و مراعات نماز از عذاب آن مکان مخلص شد نظر به … شدن آتش
جهنم و ممکنست حمل بر ظاهر شود بر معنی که مکانی در جهنم بوده باشد آتش در آن و در بدو امر مشتعل
شده باشد بعد از آن اشتعال او شود بعد از آن که بنده محافظت نماید در وقت … قیام
و اهتمام در صلوة باعث اطفاء آن آتش شود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج
بتقدیر است … قوموا الی … من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم و الاول
اقرب معنی و الثانی لفظا … بنابر آنست که … حمل شود بر ظاهر … و اما هرگاه
حمل شود بر تشبیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد برخیزید و سعی نمایید باقامه نماز و
محافظت آن در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران است بنا بر اینکه اعمال حسنه مکفر
معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب و السنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و
ذکر ایضا بعد از آن که … تشبیه است بعبارة اخری که از ملایمات موضوع که لفظ
نیران است … سیئه است … کانه نفس مسبب است بنا بر این استعاره
استعاره مرشحه خواهد بود   حدیثی است کالصحیح که … مشایخ عظام مکنهم الله تعالی
فی منازل الکرام الجنان … روایت کرده اند حاصل مضمون آن اینست که … است
از … بر آنست … تصدیق کرده شود … نماز او تمام شود

اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان آن اشکالات مع دفع آنها مذکور در مطالع
الانوار است   حدیثی است معتبر مروی از غرر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلم
قال ما من عبد شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه یدعون
الله عز وجل له حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که برخیزد بجهة ادای نماز
مگر اینکه احاطه میکنند باو بعدد آنچه مخالفان بنده بوده باشد و این ملائکه
متابعت نماز میکنند در عقب سر او و کل آن ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة
او تا آنکه فارغ میشود از نماز و ممکنست مراد از مخالف هرکسی بوده باشد که مذهب او مخالف
مذهب شیعه غیر از شیعیان این بنده بوده باشد باینجهتی سایر فرق شیعه بنا بر این
عدد ملائکه معادل میشود با عدد هرکس که در سطح ارض هست غیر از شیعیان این بنا بر اینست
که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده باشد و ممکنست که مراد از مخالفت مخالفت در فعل
صلوة بوده باشد در آن وقت یعنی مخالفت او کرده باشند که در آن وقت مشغول نماز نباشند
از جمله کسانیکه نماز انها صحیح بوده باشد بنا بر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود چنانچه بعد
بعد از تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین پس عدد ملائکه معادل میشود با هرکس که در سطح
ارض هست سوای کسانیکه موافق او باشند در فعل صلوة در آن وقت این حدیث موافق حکم
حدیثیست معتبر و حدیث بار از غرر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام
که آنجناب حکایت فرموده اند از [illegible] جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که فرمودند
فرموده اند بنده مؤمن بعد از آنکه مشغول نماز شد التفات میشود از جانب خلاق آسمان و
زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا آسمان پاس
الهی جل جلاله ملائکه مامور میشود که [illegible] بالای سر او و آن ملائکه تعلیم میکنند که ای نماز
کننده اگر بدانی که کیست که التفات بتو کرده است و کیست معبود تو هرآینه از نماز فارغ نشوی
و از تعقیب [illegible] یعنی راضی نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی [illegible] ماند که مراد از التفات

الهی بان

الهی بان بنده مؤمن آنست که نسبت حق تعالی در آن وقت باو مثل نسبت پادشاهی میشود که
التفات داشته باشد [illegible] بشخصیکه در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو
حدیث مجملی است مروی از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
که فرموده است محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز آخر
وصایای انبیاء است مخفی نماند که نماز آخر وصایای انبیاء بودن دال بر کمال سعی و نهایت
مبالغه در آنست نظر باینکه آخر وصیت در حین قطع [illegible] نمیشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام
و عنایت اعتنا ایشان باو بوده باشد   حدیث مجملی است مروی از غرر الاوایل و الاواخر جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع آداب و شرایط
قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگرچه سایر نمازها مجمل متجمع شرایط قبول نبوده باشد
و اگر صحیح نماز را و متجمع شرایط [illegible] از نمازهای او مقبول نمیشود ای برادر مؤمن از خواب غفلت
بیدار شو تامل کن در این حدیث شریف که ثقة الاسلام [illegible] در ضمن مقاله از اسناد صحیح نقل
نموده از کاشف الدقایق و الاسرار جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده و مدلول صریح این
حدیث سعادت قرین است که بنده ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحوی
که مقبول درگاه عزت قرین خلاق آسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او
مقبول شود اگرچه مجمل متجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون این حدیث
را با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و
عبادات او مقبول شود و این مضمون مروی است باسانید متعدده چه از ملاحظه هر دو مستفاد
میشود که هرگاه مکلف باتیان یک رکعت نماز بنحویکه مقبول درگاه عطوفت قرین خلاق دنیا
و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد اگرچه مجمل متجمع شرایط
قبول نبوده باشد این نعمتهای کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و امتنان است پس اهتمام در
نسبت بقاطبه عباد آنست که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازهای ایشان نشود بنحویکه متجمع شرایط قبول

بوده باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را سعی نموده باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و عطیه
کبری و فضیلهٔ عظمی محروم نکرداند رجا از جناب من ﷺ الاخلاق اینست که بحق و حرمت اولاد
مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة والثناء طالبهٔ نفوس را توفیق خاص عطا فرموده
تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخساره و باعث توسل باین وسیلهٔ سراسر جلیل المنفعة
گردد   حدیث موثق است مروی از حضرت امام با قر صلوات الله و سلامه علیه و آله که فرمود
فرمودند که آنکه مشرف بزیارت سراسر سعادت خدمت آن سرور مشرف بوده اند فرموده اند
کلامی که حاصل مضمون حق مضمون آن اینست که هرگاه در در خانه یکی از شما نهری بوده باشد
و اگر بدن خود را بشوید در آن نهر در هر روز پنج مرتبه آیا باقی بماند در بدن او کثافتی
عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز پنجگانه مثل آن نهر جاریست لطف خدا از این حدیث سعادت
انتظام آنست که معصیتی که از کسی صادر شد آن معصیت سبب نجاستی میشود در نفس این
شخص بعد از آنکه همان شخص ایشان نماز نمود این نماز باعث تطهیر این نفس میشود از نجاست و
همچنین هرگاه آن شخص بسبب غلبه هوا و هوس نفسانیه و متابعت قوهٔ بهیمیه بعد از آن نماز خود
بمعصیت نمود باز آن معصیت موجب اتیان نفس آن شخص میشود بنجاسات باطنی در وقت
نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز اتیان نماز موجب رفع آن نجاسات باطنی میشود و هم چنین است
حال فیما بعد ذلک پس اگر بجهه محافظت صلوات خمسه در پنج وقت نجاستی در نفس شخص
باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج مرتبه بدن خود را در آب نهر بشوید
چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمی ماند احادیث در باب فضیلت نماز بسیار است آنچه مذکور
شد کفایت میکند در این مقام مجملا ممکنست که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز
بلکه افضلیت آن از سایر عبادات از جمله اوقات مخصوصه وارده از حج الحمید جلت عظمته
در این باب چنانچه دانسته شد و تحریر ملاحظه ارشادات برعایت امور مستحسنه و اجتناب از امور منهی
عنه در حال اشتغال بنماز علاوه نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مستلزم اینست که گفته

شود

شود که معتبر در حال اشتغال بنماز آنست که باید مصلی با وضو بوده باشد و بدن و ثیاب او از
نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود کعبه معظمه که اشرف مواضع است و همچنین متوجه شود
بقلب بحضرت معبود منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز با جنابت و نجاست بدن بالکلیه
و لازم است اجتناب نمازگذار از اکل و شرب و تکلم با غیر و ضحک و پشت به قبله کردن بلکه رو از
قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از گشتن هودج و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در
همچنین از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده و لهذا جایز است در حالت صوم و ادای
زکوة و خمس با جنابت و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت به قبله و کشف هودج و با تکلم با غیر
و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مشخص میشود که نماز اشرف و افضل از اینهاست که امر فرموده است
شارع برعایت امور مستحسنه در حال اشتغال بآن و نهی فرموده از امور غیر لایقه در حالت فقط
بتزاید و فضیلت نماز علاوه غیر نماز پس نماز افضل از اینها خواهد بود و ثمره تفطن بملاحظه جامعیت
نماز است بیان این مطلب مستلزم اینست که گفته شود که اصول عبادات مقررات در نماز و زکوة
و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیت کردن نماز نسبت بمجموع
از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مستلزم اینست که گفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال
چندی که حکمت بالغه الهیه مقتضی ترکیب آن شده بکیفیت مخصوصه در هر یک از آن افعال
و اقوال چندی حکم و فضیلت و ثواب عجیبه است که اطلاع بر آن کاشفان حقیقت محال است که
افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات اول از آن افعال قیام یعنی ایستادن است
حکمت ظاهر در آن اینست که بنده ذلیل ملتفت شود که در حضور چنین سلطانی ایستاده است
که اعظم سلاطین جهان است که ملاحظه میکنی بآن سلطنت که رعایا طبقات کلی و امرا و وزرا و رعایا
از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش میباشند در حضور سلطنت و سطوت آن جلت عظمته و متوجه
و متحمل بیان سلطان باین اشتدا که از سطوت او رعب در قلوب طایفه اهل مملکت او مستولی
شده ملاحظه کن بر چیز که هرگاه حیوان سفیهی مثل عقرب مستقیما بسوی او متوجه گردد

خود را مضطرب از آن مشاهده میشود حضور ملوک را چنین چیزی در شب لاجاد و ظلمت شب اتفاق
افتد بجا آوردن حکمت در اعتبار قیام نماز آنست که ملتفت این شود که این در خدمت کیست و از
برای چه چنین است در حدیث معتبر وارد شده است وقتیکه بنده مؤمن ایستاده بجهة نماز
ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام آن ملک بالای سر این مصلی است ندا
میکند با او که ای نمازکننده اگر میدانستی که کیست که نظر بتو میکند و کیست که تو در بندگی
و اطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی دویم از افعال مهمه نماز رکوع است
و در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار و در ثابت جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که حاصل مضمون آن اینست که نیست بنده که رکوع کند بجهة
امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقة مگر اینکه زینت بخشد خلاق عالم جل شانه
آن بنده را بنور بهاء بندگی خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریائی خود و بپوشاند
او را لباس اصفیا و اولیاء خود را و وجه حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده
که بنده اول در قیام بنحوی که مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه شود
بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن تذکر موجب اظهار مذلت و خشوع می
شود پس برکوع میرود بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است
اخبار در مدح سجود بسیار وارد است که روایت استقصا نمود جمله از آن در مبحث سجود بعون
الملک الودود مطلع خواهی شد و در کتاب مذکور در این باب حدیثی مرویست که ملخص
مضمون آن اینست که قسم بخداوند عالم جل شانه خسران نکرده و ضرر ندیده کسی در مدت عمر
بکثیر از آنان بحقیقة سجود نموده باشد بجهة ذکر استقصای حکم و فضائل افعال واجبه و مندوبه
نماز موجب طول کلام میشود در این مقام مناسب نیست بعلاوه اشاره بهر یک در مقام خود
بعد ... که مناسب مقام و اما اقوال ثابته در نماز پس اول تکبیرات بعد از آن قرآن سیما
سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر آن سوره قرائة بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و

سجود

و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت و صلوات بر فخر کائنات و آل اطهار اوست و در تشهد اخبار
از ائمه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه و بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آن
است که روایت استقصا نمود نماز جامع همه اینها است پس لهذا جامع عنوان بنحوی که در نماز تحقق
است در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز افضل و اشرف از جمیع عبادات بود و چونکه اطلاع بعضی
وارده در بیان فضیلت در امور مذکوره در مجال خود در حق غالب اشخاص ممکن نیست و
اطلاع بر شرافت و فضیلت را مدخلیت تام است در تأثیر قلوب امثال ما لهذا مناسب
دانسته اشاره بجمله از اخبار وارده بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت
عابدان و موجب زیادتی میل قلوب مؤمنان گردد و در این مقام میگوئیم شیخ صدوق در کتاب
خصال روایت نموده از کاشف اسرار العلوم جناب حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت
فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عالم
ترین ایشان سؤال کرد از آن سرور از چند مطلب از جمله مطالبی که سؤال کرد این بود
که اخبار فرموده باش ما را از هفت خصلتی که خلاق عالم جل شانه شما را ممتاز فرموده از
سایر انبیا علیهم السلام کدام است آنجناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند
اول از آن هفت چیز آنست که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة
الکتاب را یهود عرض کرد که راست فرمودی فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند
فاتحة الکتاب را آنجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده کسی که بخواند فاتحة الکتاب را
عطا میفرماید خداوند عالم جل شانه باو ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده
تفسیر منسوب بجناب کاشف الاسرار العلوم جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت فرموده
از سرحلقه ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت
فرموده که جناب رسول خدا فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت کرده ام سوره
فاتحة الکتاب را میان من و میان بنده ام من با این نحو که نصف از آن بجهة خود قرار داده ام

و صفت دیگر با جهت بنده کان نخود پس وقتی که بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله
میفرماید ابتدا کرده بنده من بنام من سزاوار است بر من که تمام کارهای او را باتمام برسانم
و مبارک گردانم از برای او در احوال او و وقتی که گفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم عز شأنه
میفرماید بنده من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست که نعمتهای که در دست او هست از جانب من
است و بفضل و احسان من دیگر بلایا و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما
چنانچه نعم دنیا را باو عطا کرده ام نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلایای دنیوی را
از او دفع کرده ام بلایای آخرت را نیز از او دفع خواهم کرد و وقتی که گفت الرحمن الرحیم پس
خداوند عالم جل شأنه میفرماید بنده من اقرار نمود باینکه من رحمن و رحیم میباشم شما
باشید شاهد و بهره او را از رحمت من زیاد میکنم و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود
پس بعد از آنکه بنده گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل شأنه میفرماید ای ملائکه من شاهد
باشید چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت مخصوص منست در روز حساب …
آسان خواهم گردانید و شاهد باشید که از معاصی و گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه بنده
ذلیل گفت ایاک نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت بنده من عبادت او و ذلت او بجهت
منست ای ملائکه من شاهد باشید … ثواب در مقابل عبادت او باو بدهم که تمنای آن
نماید هر کس که عبادت مثل او نکرده باشد و وقتی که گفت ایاک نستعین خداوند عالم جل
جلاله میفرماید بنده من از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرد گواه باشید ای ملائکه
من که اعانت او خواهم نمود در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شدایدی که وارد میشود بر او
و وقتی که گفت اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند عالم جل شأنه میفرماید این
سهم بنده منست و از برای بنده من مهیا است هر مطلب که خواهد مطالبات او را به شرف اجابت
میگردانم باو هر تمنائی که میکند و ایمن میسازم او را از هر چیز که خایف از آن است ظاهر
که این شأن بوده باشد بغیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ابتداء در تفسیر مذکور

روایت

روایت شده از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسول خدا فرموده که خداوند عالم
جل شأنه فرموده بمن یا محمد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم فی التفسیر المذکور
نقلا عن الامام علیه السلام ان الله تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن العظیم
مقصود از این کلام تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب باینکه فاتحه جزء قرآن است
خلاق جل جلاله در مقام امتنان بفخر کاینات صلی الله علیه و آله اول سبع المثانی که سوره
مبارکه حمد است ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم مراد از این تمام سوره
مبارکه حمد است پس فرموده سوره مبارکه حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده
این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه و اینکه حکایت شده در انتخاب عیاشی از
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرآنیه است بدان
که در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است   اول آنست که
فاتحة الکتاب را فاتحة الکتاب میگویند بجهت آنکه اول سوره قرآنیه است بحسب ترتیب سور
در مصاحف بنابر اینکه بعضی ادعا کرده اند که ترتیب سور قرآنیه بنحوی معهود در عصر شریف
جناب فخر کاینات شده بمقتضای فرموده آنجناب   ثانی آنست که این سوره را فاتحة الکتاب
میگویند بجهة آنکه اول سوره منزله است لکن این خلاف چیزی است که معمول علیه ببعضی احادیث
است که اول سوره منزله سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین بآن
تصریح نموده اند   ثالث آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنچه بعضی ادعا نموده اند که
اول سوره مثبته در لوح محفوظ این سوره است   رابع آنست که فاتحة الکتاب میگویند
بجهة آنکه بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة القدر سوره مبارکه کل قرآن در شب قدر نازل
شد باسمان دنیا یکدفعه بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد بجناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و این سوره مبارکه اول آن قرآن بود که یکدفعه نازل شد   خامس آنست که فاتحة
الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرآنیست که ثابت در نماز هست این بنابر این است که گفته

چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق میشود بر بعضی از آن چنانچه بعضی از مفسرین در ارشاد
الی ذهان ایشان روایه شریفه ذلک الکتاب لاریب فیه گفته‌اند سوره است یا میگوئیم تسمیه
مقدار ثابت از قرآن در قرآن بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که
خارج از وضع رساله بود میگوئیم مقصود این است که نماز جامع جمیع اجزاء است که در مجموع
عبادات عقلی بیشتر جمله بلکه جزء از آن قرآن است که قراءت و صیغ‌ها و نحو اینها است که
دانسته شد و هم چنین سایر اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست در مجموع عبادات تحقق
نیست و این دلیلست بر اینکه نماز اشرف است از باقی عبادات و هو المطلوب کفایت می
کند در اثبات تمام ما حدیث معتبر که سابق بر این کتاب کافی و تهذیب نقل شده و
هو الذی روی عبید بن زراره بسند کالصحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا
انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها و تبدیل الطاء الاولی
تاء والطاء الثانیه تاء هکذا فسطاط و فستاط و فستات کما فی القاموس و فیه طنب بضمتین حبل
طویل یشد به سرادق والبیت او الوتد حاصل معنی این حدیث حق این چنانچه در سابق بیان
شده است که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم
و نحو اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود و ستون خیمه محکم و ثابت
باشد نفعی مترتب میشود بر طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ
نفعی مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه حق تعالی این مرتبه بلطف و عنایة مرتبه
فضیلت و کمالات مناسب در این مقام ختم کلام است باین دو حدیث که رئیس المحدثین
شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی الحدیث شریف انست
که ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است رحمة الله علیه در کتاب خلاصه مذکور فرموده
اجمالا باجمال التعظیم والاحترام فرموده است حال این شخص در رجال کشی و بن[illegible] و کی و خلاصه

عنه

عنه شنیدم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور و ثنائی است که محتاج به بیان باشد
یعنی ابن عباس روایت کرده از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که فرموده اند خداوند عالم را
ملکی است اسم او سخائیل و عادت او اینست که برات میگیرد از حق تعالی عالم آسمان و زمین
جل جلاله وقت هر نماز برای مصلیین پس وقتی که صبح کردند مؤمنین ایستادند مشغول
و وضو ساختند بعد از ان ایشان نماز صبح میکردند آن ملک برات میگیرد از خداوند عالم جل شانه از
برای نماز گذارندگان مکتوب در آن برات اینست انا الله الباقی منم خداوند عالم کرفتاني
برای من نیستای بندگان من و ای کنیزان من در پناه خود کرد اینم شما را و حفظ خود
کرد اینم شما را از هتک عزت و جلال خود خدا و ذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما را
میشود تا اینکه بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند مؤمنین و ایشان بوضو و نماز
مشغول شدند ان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دوم را نوشته شده است در آن
برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان و کنیزان
من امر کردیم همه گناهان شما را با عمال حسنه و حلال کردم بشما اعمال بسبب راضی بودن
من از شما تا اینکه [illegible] بعد از انکه وقت نماز عصر داخل شد و ایستادند مؤمنین
بجهة وضو و ایشان بوضو و نماز مشغول شدند ان ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات سیم
را که مکتوب در آنست انا الله الجلیل منم خداوند جلیل و بندگی جلیل است و کرمی عظیم است
سلطنت من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام کردانیدم بدنهای شما را از آتش جهنم و ما
سکن دادم شما را در جاهای [illegible] که همه [illegible] مقرر داشته‌ام و دفع کردم از شما ان زحمت
خود شما را بعد از انکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند مؤمنین و ایشان بوضو
و نماز مغرب [illegible] ان ملک میگیرد از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را مکتوب در آن
برات انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوندی که [illegible] مقصور [illegible] امنیت و منم
خداوندی که منزهم از کل نقص و صفات مخلوقین ای بندگان من و کنیزان من ملائکه

معاونت کرده‌اند ان تن در شما را بر خدا و سرور سزاوار است بر من که شما را داخل کنم و عطا
نمایم بشما اجرهای شما را ... بعد از آن که وقت نماز عشا داخل شد خود بت
ایستاده‌اند و ایشان ... نماز عشا می‌خوانند ... جل شانه ...
میخواند ... انی انا الله لا اله الا غیری و لا رب سوای منم خداوندی که مجمع جمیع صفات
کمال و منزهم از جمیع نقایص و معایب و نیز ... معبودی که سزاوار معبودیت باشد غیر من نیست
مرا ... ای بندگان و کنیزان من در نمازهای خود ... و صورت ساجدید و ...
... من که ساجد است و مجتمع و خشوع مشغول ذکر من شدید و معرفت بحقیقت
من بهم رسانید و ادا نمودید آنچه بر شما واجب کرده بودم بجلال خود شاهد باشید ای ملائکه
و سایر ملائکه من که من از این بندگان خود راضی شدم پس ملائکه در هر شب بعد از نماز
عشا ندا میکنند که ای ... ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی جل شانه از
مصلین از موحدین راضی ... ملائکه در صف آسمان مکرر اینکه استغفار میکنند
از برای مصلین و دعا میکنند از برای ایشان باینکه موفق شوند پیوسته بر طاعت و عبادت
خداوند عالم جل شانه این است ... نمازی که این همه شرافت و فضیلت بجهة او ثابت است
و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه قبول کافه طاعات است مخفی نیست که بعضی ...
شدن و کج شدن و افتادن نیست چنانچه در حدیث ... وارد است که جناب رسول خدا ص
در مسجد تشریف داشتند مردی داخل مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع
و سجود نماز را ... صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لئن مات هذا و هکذا صلوته لیموتن
علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود که این شخص میکند رکوع و سجود در نماز نیست بلکه سر بر زمین
زدن است مثل سر بر زمین زدن کلاغ بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص
بمیرد و نماز او باین نحو بوده باشد هر آینه ... دین و شریعت من خواهد بود ...
علیه ... و در این مقام معرفت دو مطلب است   اول معرفت صورت نماز است یعنی باید بداند که نماز که

مکلف

مکلف باو است یعنی نمازی که خداوند عالم جل شانه از او خواسته و در هر شب و روز
... آنچه چیزهاست و شرایط آن چیست و منافیات آن کدام است ... مکلف لازم است
که ... نمازش صحیح بوده باشد که اگر در موقف حساب سؤال از جانب خلاق متعال جلت عظمته
با او متوجه شود که ای بنده من دانستی که من از تو نماز میخواستم از کجا دانستی آن نماز را
که من از تو خواسته بودم باین نحو بود که تو ایشان را ... میبایست جواب ... مهیا نموده
باشد که اگر آن جواب را در حین لقای چنین سؤالی عرض نماید آن جواب عقلا مقبول و ...
کردن صحیح بوده باشد پس اگر باین نحو بوده باشد نماز او ... و عمل او ... اجزاء ...
ملخص مقال در بیان این اجمال آنست که هر مکلف در مقام نیت نماز چنین نیت بنماید که من
ایشان این نماز ... بجهة امتثال و اطاعت امر ... خداوند عالم جل شانه پس باید بداند
معنی ... نیت که مطلوب خلاق عالم عز شانه میباشد و چونکه نماز از مرکبات
و مجعولات ... عالم ... است یعنی نماز ... است ... که ایشان
بان نموده باشند مصلحت الهیه ... مقتضی این شده که باین نحو ترتیب فرموده ...
اول مکلف باید بقصد اطاعت ... بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره
نماید بعد از آن ... رکوع ... و ذکر بجا آورد بعد از فراغ از آن رفع رأس از رکوع نماید به
نحوی که باید ... راست شود بعد از آن ... سجده ...
و ... بوده باشد ... بعد از آن مشغول بذکر ...
بعد از فراغ از آن رفع رأس از سجود نماید بعد از آن ... بجهة
... و مثل اینکه باید با وضو یا با غسل
... بوده باشد در وقت معین ایشان ... باشد در مکان مباح ...
مباح ... از اجزای ... ماکول اللحم نبوده باشد و همچنین ... نبوده باشد لکن ...
و لباس خالی بوده باشد از نجاست مگر آنچه استثنا شده باید در جمیع احوال نماز متوجه قبله بوده باشد

بارعایت حیثیت سودی تمام باید در جمیع احوال اجتناب از تکلّم و تفکّر و ماکل و شرب و غیر آن
از قبیل و سایر آنچه بیان خواهد شد نماید مجملاً لازم است که عالم باشد که مکلّف بها و که منتمی
بایشان ملحق است چه چیز است و چونکه این ترکیب انجعل خداوند عالم است جلّت قدرته پس تعلیم
ان لا بد از همین ذات اقدس الهی جلّ و علا بود و چونکه ظهور از جناب خالق متعال در حق هر کس
متعذّر و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جلّ شانه بعضی را که ممتاز و موجّه
باشند از میان ما و همه اشیا برگزیده و فرموده عباد را بکیفیت مطلوبه تعلیم ایشان
می نموده که تبلیغ بکافّه عباد نموده باشند چنانچه ادم و بعضی از پیغمبران فرموده که از اولاد خود تعلیم نموده باشند
شخص اوّل را نبی و پیغمبر و رسول مینامند و ابن الفاظ همه قریب بیکدیگر میباشد بنی میگویند
بجهت آنکه خبر از جناب خداوند و پیغمبر میگویند بجهت آنکه پیغام می آورد از جناب خداوند
عالم جلّ شانه بسوی عباد او و رسول میگویند بجهت اینکه فرستاده شده است از جناب پروردگار
عالم عزّ شانه بسوی بندگان او و در هر عصری از اعصار بحکمت بالغه حکیم متعال چنین امضا
نموده تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیاء و سید رسل و سرور اصفیاء و صادق
سبل محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله امت ایشانرا عبادات چند عام فرموده از جمله نماز
بکیفیت معهوده و بعبادات تعلیم امت از آنجناب ایشانرا امر فرموده که تبلیغ با امت فرموده باشد
چنانچه امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای ان معمول داشته باشند و
الامر خالی از خفا نیست انسید و در کاه دهن و در هر عصری بخود بتبلیغ بندگان فرموده و اللا
متولّی الامر دادن اوان که معنی و بیان بنوع حال ایشان مشهود بوده نصب حجج فرموده تا که بعد
از آنکه روح مقدس ایشان بسوی عالم قدس رفتند بجهت خلق ما بین اهل ارض کسی بود که ان
حج منصوب مکرّمه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه مستویه ایشان بوده مبلغ تکالیف
الهیه بکافّه عباد باشند و اما اینکه حکم الهیه جلّت عظمته مقتضی عدم خلوّ حجت جل الله تعالی
و عمّه در بعض از زمان شده که دست عباد از تمسّک بذیل دامن سعادت آن جناب کوتاه

لهذا سنّوا الشريعة من الانطماس و حفظا للطريق على الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء
ورثة الانبیاء و ایضا در اصول کافی بسند معتبر مروی است از کاشف الاسرار و الدقائق جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور
اعالی و ادانی جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده اند لابنه محمّد بن الحنفیة
تفقّه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الورى و کتاب احتجاج روایت
فرموده اند ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفته من الناس کردم از محمّد بن
عثمان العمری که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان عجّل الله تعالی فرجه میباشد که عریضه را
که در ان مسایل چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عجل الله تعالی
بلاد و بعد جواب خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر علیه السلام اما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مروی در کتاب کشف الغمّة نیز
هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسّط و ذکر ثقة الاسلام اما منظوی آیات
که در این کتاب نیز ملحوظ از ان مالیهفام بوده باشد پس حیثیت مشیّت قائم بجا نیها ثمنا
نموده در هر عصری از اعصار و جمله انبیاء ممتاز باشند از سایرین بنفوس مقدسه عالیه
و قلوب صافیه ذکیه که قابل استفاضه باشند از فیوضات الهیه جلّ شانه باشند از قوّه
مطلقه متشبّه لاهل باشند که ادراک احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه
و احادیث نبویه و اخبار ائمّه علیه و علیهم الاف السلام و التحیة نموده باشند تا حافظ فرایض و سنن
داع عادم و مبلغ و مبلّغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل قوانین الهیه جلّت عظمته بخلایق
باشند و اما اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور و چیزها است مثل مساکن و ملبس و ماکل
و مشارب و سایر امور محتاج الیها و عرایض ان اینها مقدمات وارد است لا تعدّ و لا تحصی
نفوس متکثّره تا مباشر شوند تا ممکن الحصول باشند مثل لباس که موقوف بر اینست که پنبه را نه

مثلا کاشته شود و این موقوف بر اینست که زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد به
بیل زدن و بیل از آهن است و آهن را می باید از معدن آن اخذ کرد و اخذ کردن آن توقف
دارد بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجایی برسد که مستعد این باشد که توان او را بیل
ساخت و آن موقوف بر فعل آهنگر است و جمع حداد و امثال او ای کفایت میکنند و آن یا که محتاج است
به ذغال و تحصیل آن توقف دارد بر آلات قاطعه که توان بآن قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در
تحصیل مقدمات آن آلات کنیم رشته کلام منقطع میشود بعد از قطع اشجار چوبی که توان ذغال
نمود توقف دارد بر حمل کردن آن و این نیز مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه ذغال موجود شد باید
حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بعضی دیگر موقوف بکوره است و آن محتاج به بنا است نقل
کلام در مقدمات بنا که شامل از وجود با اصل مطلب است بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج است
باتش و بآلتی که بدمند تا ذغال مشتعل شود تا آنجا در آهن کند تا توان بیل ساخت و آن
آلت را هم جا مینامند از پوست میباشد و پوست محتاج به دباغی است مقدمات دباغی را
مثل مقدمات امور مذکوره تعداد نمی توان نمود و همچنین است حال دیگر و سندان و
چرخها بعد از همه اینها که بیل موجود شد موقوف است بکسی که دریا باشد که توانند بهیل زد
تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل اینها است که مذکور شد بعد از آن که زمین کنده شد
موقوفست بآنکه زمین را هموار کنند بعد از همه حالت مسطوره که پنبه دانه کاشته شد
موقوفست بآب دادن آن موضع یکمرتبه یا دو مرتبه یکمرتبه و این توقف بجهت آب و احفر
[illegible] فکلام در مقدمات اینها مثل سابقست بعد از آن که سبز شد و پنبه برسد میباید
چید بعد از آن ظاهر است که پنبه را از محل آن در آورند بعد از آن محتاج است بچرخی
که پنبه را بحوث آنچرخ [illegible] جدا نمایند بعد از آن محتاج است بحلاج که پنبه را [illegible]
نمود حلاجی کند بعد از آن میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ
و این وظیفه [illegible] و حصول چرخ از نجار [illegible] توقف دارد بر مقدمات که لا بعد

ولایحصی

ولا یحصی است نفوس متکثره تا باشرف نفوس که ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر اینست که پنبه را
مثلا کاشته شود و این موقوف بر اینست که زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد به
بعد از آن که ریسمان موجود شد موقوفست بر اینکه کلافه شود و آن نیز مقدمات دارد بعد از آن
محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد از آن داخل ماکو شود و آن موقوفست بماسوره و دکان و ماکو
ساز و آن موقوفست بنجار و بسنگ تراشی و فتاح مقدمات هر یک را تعداد نمی توان نمود بعد از آن که کرباس
موجود میشود بعد از آن میرسد بدست سفیدگر و از آنجا به صباغ بعد از آن خیاط [illegible] مقدمات
[illegible] احتیاج از ظاهر است او قفت لباس هم میرسد باید [illegible] بلکه [illegible] مباشر شوند
تا لباسی بهم رسد و همچنین است سایر [illegible] و ظروف [illegible] و سایر اموری که موقوف
علیه حیات است [illegible] از اینکه موقوف علیه حیات انسان امور بسیار هست هر یک از آنها ممکن
الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خالق حکیم جلت عظمته نیست که
هر یک از افراد مکلفین مسایل تکالیف خود را از [illegible] آیات قرآنیه و سنت
نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام [illegible] اشتغال [illegible] موجب اختلال در نظام
عالم است قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که ممتاز بوده باشند از سایرین
[illegible] تکلیف دیگران اینست که [illegible] باشد [illegible] استفاده تکالیف
الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت می نمایند و ایشانرا مجتهد می نامند یعنی کسانی هستند که
استنباط احکام شرعیه نموده اند [illegible] سبب بذل جهد و
صرف طاقت خود در آن و دیگران اگر اخذ احکام شرعیه را می نمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین
بواسطه یا بیواسطه ایشانرا مقلد مینامند و اما [illegible] در مسایل بسیار [illegible] مسائلی که
[illegible] واجب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک کرده در حال قیام [illegible]
رکوع کرده است یا نه [illegible] بعد از [illegible]
که [illegible]

بجهت نماز او محکوم بصحت است قطع نماز درحق او جایز نیست وجماعتی حکم فرموده اند ببطلان
نماز و لزوم قطع مختار ثانیست وهم چنین هرگاه کسی داخل در سجده اول شده متذکر شد که
اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک وبعض دیگر را اعتقاد اینست که نماز صحیح است لازم است
سجده نماید برکوع بعد از آن بجهت رفته نماز را تمام نماید قطع نماز حرام است مختار اینست که نماز
باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط نماید وهم چنین هرگاه صبی
تحیت سلام کند بر مصلی امر مصلی در اینصورت مردد است مابین وجوب رد وحرمت آن مختار
اول است وهمچنین هرگاه کسی سلام کند بر جماعتی که مشغول نماز بوده اند جمله مسلم علیهم صبی ممیز
بوده ان جهت مبادرت کرده در رد سلام امر درحق دیگران مردد است مابین وجوب رد وحرمت
آن بنابر آنکه رد از جهت اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد
حق آنها حرام خواهد بود واگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی از آنها واجب خواهد بود مختار عدم
سقوط و وجوب رد است مجملا عمل باحتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد
مابین غیر حرام با مردد بوده باشد مابین حرام وغیر واجب در اول احتیاط در فعل است
و در ثانی احتیاط در ترک واما هرگاه امر مردد بوده باشد مابین واجب وحرام پس در الفعل
عمل باحتیاط ممکن نیست مفری نیست در مثل اینموقع مگر ترجیح که مختص مجتهد است فقط
پس کسی که مجتهد نبوده باشد وهمچنین مقلد مجتهد نباشد بگوید مرا احتیاط میکنم در مثل اینصورت
چیکار خواهد کرد علاوه میکنیم در موضعی که امر مردد بوده باشد مابین وجوب وغیر از حرام
مثل قرائت سوره در نماز ومثل اینها در اینصورت نیز میگوییم عمل باحتیاط باز ممکن نیست چه مراد
از احتیاط است که شخص اتیان عمل نماید بنحوی که قاطع بوده باشد بحصول برائت ذمه قطع نظر
از طریقه اجتهاد و در اینصورت نیز ممکن نیست قطع بایکه جمع کثیری از فقها نیت را در
هر عمل لازم دانسته اند وبعضی گفته اند ترجیح وجوب واستحباب را تعیین باید که اگر قصد وجوب
نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب وهم چنین هرگاه قصد استحباب نماید واگر

قصد

قصد هیچیک ننماید موجب استحباب نماید باید ان عمل باحتیاط ممکن نبوده است نظر بقول بلزوم اتیان وجه
پس منحصر است در اجتهاد وتقلید بنحو اصلح بود اگر کوئی این بحث را اعتقاد اینست که بیت وجه معتبر
نیست میگوییم این اعتقاد یا [illegible] از تقلیدات یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد
بیکی از طریقین پس طریقه ثالثه دست نیامد وحصول مطلوب بعلاوه میگوییم عمل باحتیاط هرگاه
قاطع بوده باشد که مساوی باد او میسر نمانده است نظر بتحقق خلاف اینست وجه در کلمات
متقدمین فقها اعلی الله تعالی مقامهم که فرموده اند از امرتبه در این اعصار منحصر است در اجتهاد
و تقلید بنابر این هرگاه نماز کسی مستند بیکی از این دو طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس
در اجتهاد دو مقام است اول صحت نماز است در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل
اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در
اهتمام این کلام است در سه بحث   در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان
شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف وبلوغ
وعدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز وقطع بعدم تکلیف بالاطاقات
پس هرگاه [illegible] شود در مقام الغای سؤال سابق در [illegible] محل تامل
است بقبول ان وبعضی مؤلفین پس هرگاه [illegible] شود سؤالی از جا بنحو [illegible] تمام الفاظ
شود بچنین شخصی که ای بنده من این نماز که اتیان نمودی [illegible] که متوقع
مطلوب من بوده است [illegible] نماید [illegible] در کلام [illegible] اتیان بنماز [illegible] واجب
فرموده بودی و در [illegible] لکن کتاب تو [illegible]
حجت تو در بیان بود [illegible] و طاقت [illegible] بحث و تامل [illegible] اجتهاد
نمیدانم [illegible] بود که اتیان بان نمودم [illegible] جواب معقول ومقبول مواخذه از ان
قبیح وغیر معقول است بنابر این پس عملی که بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحه است
لکن [illegible] در این مقام که موجب لغزش اقدام وباعث الغای [illegible] است بمهالک [illegible] انتظام

دو چیز است یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بشود در مبادی چه در تنقیح
تحقیقا بخصوص تقلیدات در عمل و عدم علاوه تقلید ما بتحال بفهم خود صحیح ان منصب
بطلان عملت نتیجه در بذل جهد و صرف طاقت عقل باینکه ممکن بتجربه رسیده در باب
امر کلی مطلبی را که جمیع عمر خود صرف نموده بعد از تفحص بلیغ و تامل تام ظاهر میشود فساد ان
این امر است که حصول ان موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است بجهاد بسیار
از طایفه که فتح باب طعن کرده بر اساطین دین مبین و اشاعه رب العالمین و نواب
ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از تامل در مقالات و ادعیه ایشان مختصر شده است با مشابه
لحون رکیکه نیست مگر ضعف و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی ان
نعوذ بالله تعالی چنانچه در مواضع متشتته بر بسط تمام توضیح این مطلب را نموده ایم و
هم چنین مکرر ملاحظه شده از اشخاصیکه بمقتضای ایشان فائق بر معاصر در افقا با
اعتبار اقل نیست و مع ذلک سالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشا ان قلت خوض و
تامل است چنانچه در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح ان شده نعوذ بالله تعالی منه و نسئل
منه التوفیق فی العصمة من الخطاء والزلل ان تسئلک اللهم بفضلک علی عبادک و حبیبک سید
رسلک و ولیک سید اوصیائک و حجتک الحی لعبادک العامر لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتک و استنباط احکامک و تعفو عما صدر منی
فیما سلف من عمری من المسامحة والتقصیر و تمنحنی بحق کل خلیفتک فی الوصول الی مرضاتک
و بعد شدن بوحها الی ما ینبغی الارشاد الیه من بیان احکامک بیمن چنانچه ذکر
شد بسیار و محاسن ان بسیار است کفایت میکند در ان که حفظ نوامیس الهیه حقت علمیه
منوط بان و اقامه وظایف شرعیه و علمای مجامع دینیه موکول است بان و اینکه بعث
انبیاء و ارسال رسل بجهت نشر وظایف دینیه و حفظ احکام شرعیه است و در این باب
از ائمه کرار وارد شده ان العلماء ورثة الانبیاء مختصر است مراد از وراثت اینکه کرمنصب

انبیا

انبیاء علیهم السلام بجهة ایشان ثابت است و مجملی معنی است که جناب پیغمبر کاینات صلی الله
علیه و آله فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل باین معنیت کل علما دارا ائمة
اطهار علیهم السلام در مدح ان بسیار است مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده
از حماد بن عیسی که از جمله روات است روایت نموده از کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده در مقام ذکر وصایا حضرت لقمان را بپسرش که
حاصلش اینست که علم کسب او دارات که بسیار العلم
بالله و باقی یعنی و کلمه خداوند عالم و بصفات اجل شانه است و دوم
علم انچه محبوب خداوند عالم است این شامل عبادات مقصوده و ایقاعات و احکام و سیوم
سیم علم بانچه مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات
یعنی احترازست اول موکول بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه و ایضا در کتاب
عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمونش اینست شخصی عرض نمود خدمت
جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد بسیار خواهش دارم که بخدمت شما مشرف
شوم سوال نمایم از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند ایا ممکنست که سوال کرده شود از
چیزی که افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی استونی
که قوام ان چیز بان ستون است و ستون دین اسلام فقه است و ایضا در ان کتاب از انحضرت
روایت شده که فرموده العلماء امناء الرسل و فیه ایضا عنه صلی الله علیه و آله انه قال اللهم ارحم
خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاؤک قال الذین یأتون بعدی یروون حدیثی و سنتی ومن
اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو عنه راضی و من اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة
و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور از قدوة اعالی معروف و شکوی جناب امیر المؤمنین ع
روایت نموده اند که فرمودند الفقهاء ورثة الانبیاء و ایضا در ان کتاب از فخر انبیاء صلی الله علیه و آله

روایت نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح
روایت نموده از معاویة بن عمار از جناب حضرت امام محمد باقر که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل
من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه مردم از علم او منتفع شوند بهتر است
از هفتاد هزار عابد بجهة اشرافت و فضیلت بر علم شریف اگرچه بسیار است لکن خطر مقصد این
نیز بسیار است بلکه از اعظم مهالک دینیه و اشد متاعب مهلکهاست نظر باینکه هرگاه
مسلمانی در مقام حاجت از ملائی که بحکم او رجوع بوده باشد یا در معاملات این شخص
که مقصد حاجت میشود اگر اهل جواب از آن بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی حکم و بحث خود
کفته باشد این شخص امینی خواهد بود از امنای خداوند عالم جل شانه بسوی عباد او و بنده
خاص خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمیکه از علم او نفع عاید بندگان خداوند عالم
عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد و همچنین امینی خواهد بود از جناب سرور انبیا
صلوات الله علیه و آله بسوی امت پس این شخص از بندگان خاص خواهد بود و عطاهای الهیه و مثوبات
غیر متناهیه و اگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس کفته باشد حینئذ
شخص خاین در دین مبین و مفتری خواهد بود بر خالق آسمان و زمین و دجال و کذاب است بر جناب سید
المرسلین علیه و علی آله الاف التحیة من رب العالمین کفایت میکند در سوال او آیه کریمه
فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسی که افترا بسته بخداوند عالم جل شانه استفهام
انکاری ابطالیست یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالمتر از او نخواهد بود در عالم و این مفتری
فوق کافه اشرار و مفسدین اعظم از کل مفاسد چگونه چنین نباشد و حال آنکه مستوجب لعن
خالق آسمان و زمین و مستحق لعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانچه مبین مطلب مذکور است
دو حدیث از اخبار معتبره صادره از حجج الهیه جلت عظمتهم مروی در کتب معتبره شیخ برقی
در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در اوایل اصول کافی و همچنین در اواخر شیخ الطائفه
در کتاب تهذیب روایت فرموده اند در حدیث صحیح از ... جناب حضرت امام محمد

که فرموده

که فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و
لحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام منیف ... و مفاد آن مستفاد
رشاد یوم النشور این است هر کسیکه فتوی بگوید در میان این کلام ... در
مردمان با عدم علم و با عدم دلیل و حجتی که از جناب خداوند عالم جل شانه باشد که آن
فتوی ماخوذ از آن دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلی که دلالت کند بر اینکه چنین فتوی که
حق و صواب باشد یعنی چنین دلیلی در دست نبوده باشد لعنت میکند بر او ملائکه غضب
رحمت و ملائکه غضب هر دو صنف ملائکه و عاید این مفتی میشود گناه کسی که عمل بفتوی او
کرده باشد مخفی نماند که این حدیث شریف اشاره دارد بعدم جواز تقلید ... که مستند بدلیل
شرعی نبوده باشد کما لا یخفی علی المتامل و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون
الاخبار ... از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند من
افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول
کافی و ... از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و
هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک یعنی کسیکه فتوی بگوید
بمردم با عدم علم از ماخذ و مستندات و تمیز نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ و ما بین
محکم از آیات قرآنیه و متشابه یا تمیز نکرده باشد ما بین محکم و متشابه پس چنین کسی خود
هالک و باعث هلاکت دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول
کافی و شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
که فرموده من ... سبب آن دو خصلت هلاک میشوند یکی از آن
دو خصلت فتوی کفتن است با عدم علم ... و فتوی با عدم علم ... است
که اما حاجت باعتماد ... بوده باشد نظر باینکه فتوی علما ... از جناب خالق آسمان و زمین
جلت قدرته اقدام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذبیست بخداوند عالم جل شا

مع کذب در هر جا ظاهر است خصوصاً کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی و امثال این چنان کذبی است
که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است و زیاده در این باب تحقیق
حرمت در صورتیکه اعتبار با عدم علم و عدم رخصت بوده باشد ما بین آنکه فتوی او مطابق
واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ظاهر بل بین است حدیث معتبری که ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب در کافی و رئیس المحدثین در فقیه و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند
از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند قضاة بر چهار قسم میباشند
سه قسم از ایشان جهنمی خواهند بود و یک قسم در بهشت بعد از آن بیان فرموده اند سه قسم را که
معذب در جهنم خواهند بود اول آنست که حکم میکند بجور و باطل و میداند که حکم او بجور و باطل است
دویم آنست که حکم بجور و باطل میکند لکن نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم آنست که
که حکم بحق میکند لکن نمیداند که حکم او بحق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق
بوده این سه قسم را فرموده اند در جهنم خواهند بود اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت خواهند بود
کسانی اند که حکم بحق میکنند و میدانند که حکم او بحق است و مانند این حدیث را حضرت
حدیث را شیخ مفید قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند
بجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عبارت مرحوم در کتاب مذکور اینست روی عن امیر
المؤمنین علیه السلام انه قال القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن
صفاتهم لیقع المعرفة بهم والتمییز بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار
و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه
حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فی الجنة و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن مفتی در این باب با این معنی
قاضی میباشد در حرمت و آنچه در هر دو مقام ثابت است پس فتوی از کسی که مستجمع
شرایط فتوی نبوده باشد حرام و موجب عقاب است اگرچه مطابق واقع شده باشد بلکه ممکن است
که فرق کرده شود ما بین مطابقت واقع و عدم آن در حکم و فتوی باین معنی که در ماه مبارک رمضان

اگر

اگر چنین چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در صورتی که مطابق واقع اتفاق افتاده باشد
نتوان نمود و این مطلب محل کلام در اینجا نیست بجهة فرق در آنچه مذکور شد ما بین فتوی و
حکم نمیباشد اگرچه اشتهار ما لا اولا است با معنی کسیکه مستعد حکم و رفع خصومت ناس
شود و مستجمع شرایط آن نباشد معنی بهتر چنین کسی در درگاه احدیت مستحق تأسیس اشد
از مفتی در صورتی که مستجمع شرایط فتوی نبوده بمقتضای عقل و نقل اما عقلا نظر باینکه حکم
مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء و امثال است بخلاف فتوی که بخلاف واقع
کرده شده اند امور لازمه آن پس حکم بخلاف واقع شده در آن اشد از مسئله و در فتوی بخلاف واقع
و اما نقلا نظر باینکه تحقیق ثابت شده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله
نیست پس مناسب است بعضی از آن در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب تنبیه غافل
گردد تا از مفاسد شدیده آن اجتناب نماید پس میگوییم اولاً که در الله بر محمد ثابت شده حکم بغیر ما انزل الله
از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قرآن پس میگوییم آیات قرآنیه که دلالت میکند بر مذمت
حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در اینجا اقتصار میکنیم بر سه آیه که در سوره مبارکه
مائده در اول فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الفاسقون ممکن است که گفته شود که نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث
بفسق جهة تنبیه بر اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم بغیر ما
انزل الله در جائی که موجب سفک دماء و هتک فروج بوده باشد این اشد قبحاً است در صورتی
که حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده باشد و همچنین حکم بغیر ما انزل الله در
در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از مواریثیکه خلاق عالم جل شانه از برای ایشان مالک گردانیده
این اشد قبحاً است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد از اموالیکه
باید بتصرف ایشان در آید باینکه تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی

وتعبیر بعضی در شکل قسم ثالث وقسم تکنند بوده باشد و نیکو ذکر بعلاوه تأکید و حکمت گرفته شود
وجه دیگر در سبب اختلاف تعبیر در ایات ثلثه بیان این است که حکمت اختلاف تعبیر
ایشان باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی بکفر در صورتی بوده باشد که حکم به باطل باشد با علم
باینکه باطل است وتعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بباطل بوده باشد با جهل
باینکه آن باطل است نظر باینکه موجب حرمان مخزون است از رحمت مناسب این المقام ظلم است
وحکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسب
کفر در اول وظلم در ثانی وفسق در ثالث ظاهر است تحقیق بنا بر حکمت که حکم در آیه مذکوره
اعم بوده باشد از حکم معین خاص یعنی اعم از آنکه آنکه حاکم صادر میشود در مقام مرافعه
بجهة رفع تنازع بنابر این منوی بغیر ما انزل الله بنص صحیح در تحت عموم آیات شریفه داخل
بوده واما الجبار ما قد بر کال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس آن بنص بسیار است ثقة الاسلام
در کافی وشیخ الطایفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار دین وتابعی
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز وجل
فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر آنچه مقرر شده است از جانب خدا
عالجل علا الرسیان شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این
باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضاة باقسام اربعه
مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه وحکم ما بین مسلمانان میشود با عدم اجتماع شرایط یا
حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل است مثل اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلانه مبلغ را از
تو میخواهم وعمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسی که متصدی مرافعه
میشود لکن مستجمع شرایط افتا وحکم نیست والعیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی
ادعای حق [illegible] ندارد باستثنا العیاذ بالله نظر باغراض ومقاصد فاسده حکم میکند باینکه مدعی
[illegible] داده باشد معلوم است این قسم اشد واسوء اقسام است ولهذا در حدیث مقدم

داشته

داشته شده است لکن این قسم اگر چه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است ومعنی با تقوی
که متقی بچنین شقاوت بوده باشد یا آنکه حکم میکند بباطل لکن با عدم علم باینکه این باطل است
بلکه باعتقاد اینکه این حق است مثل اینکه ضعیفه بر دو زوج خود را شیر داده است
وحد رضاع شرعی محقق شده است بعد زوج با زوجه یا اولیا ایشان تفکیک میکنند در این باب
رجوع میکنند باین شخص مرافعه رس آن شخص حکم میکند بحرمت زوجه بر زوج خود نظر باینکه آن
مرضعه در صورت مفروضه بر زوج خود حرام میشود وچنین توهم میکند کما هو به مطلقا
حرام است پس حکم میکند بتفریق ما بین زن وشوهر بجهة این اعتقاد کما اکثر عوام مرتکب چنین
میشوند هر کس چنین حکمی میکند یا آنکه ضعیفه طفل زوج خود را شیر داده وحد رضاع محقق
شده بعد تنازع ما بین زن وشوهر میشود زوجه میگوید بر زوج خود من در خانه تو حرام می
باشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند باین شخص مرافعه رس آن شخص حکم میکند بحرمت
و لزوم تفریق چنانچه مذکور شد وعن ثانی حکم میکند بعدم حرمت نظر بانتفای نسبت چنانچه
هر دو این فقره را خود در اصفهان مشاهده کردم از بعضی جهال امثال این شایع وبسیار است یا
اینکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است باین معنی حکمی که کرده است مطابق واقع است
لکن ندیده واستنباط این را نکرده که از استفاده حقیقت از ادله شرعیه نماید با قوة
واستعداد این را نداشته لکن مساعده [illegible] حکمی نماید با صنوف میگوید جاهل نادان
وتخمین با عدم رجوع باشد مدارک حکم بنماید مدلول علیه صریح حدیث معتبر مذکور
است که هر سه قسم هالک ومعذب بعقاب اخروی جهنم خواهند بود پس حاکم ومفتی در هر صورت
از صور ثلث مذکوره آثم وعاصی بلکه معاند شریعت وصاحب شرع است چه شخص است که
شرایط ما معانده با صاحب شریعت است نعوذ بالله تعالی جهانند منها وان شخص مرافعه
رس در هر یک از صور ثلث مذکوره معاون با مر حکم ونزد ما از کاشف اسرار دین وتابعی
جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده ایاکم والتحاکم الی بانا من

بامر الله اهانه الله یوم القیمة حاصل معنی این کلمات حق انجام آنست که اجتناب نمایید از تفاوت
و مساعیه و مرافعه در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستی که هر کس که تفاوت و حکومت
غیر خداوند عالم جل شانه نماید در قبیل سبکی خواهد شد و خدا او را در روز قیامت نعوذ بالله تعالی
منه من ذالک الذی لعنه من اذله الله سبحانه پس مجلس علماء مرافعه شیعه که از امور مرجوعه بدون
حضرت حجة و در شرع معلوم است نیست بلکه از مجلس مخاصمه و معانده بخلاف ما انزل الله جل شانه
می باشد بامر لازم الاذعان حقا لامتثال الخلاق مبین و اسمان جل شانه بر تمامی اهل
ایمان اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی
و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت نموده
اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجلاء اصحاب حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام می باشد که گفته من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم
که جناب جلالت مآب ولایت انتساب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام از
آنجا عبور فرمودند فردا که بخدمت ایشان مشرف شدم در مقام مواخذه از من سوال فرمودند
که چه مجلس بود که دیروز در آنجا نشسته بودی عرض کردم که جعلنی الله فداک ان القاضی لی
مکرم فربما جلست الیه یعنی من منظور می دارد بدین سبب اتفاق می افتد در مجلس او می نشینم
حضرت فرمودند ایمن مباش از اینکه لعنت از جانب خداوند عالم جل شانه نازل شود پس
احاطه کند همه اهل المجلس و المخصص قاضی اگرچه ظاهر اینست از عامه بوده لکن مخصص
منع از خصوص آن مجلس در مجلس او نه بجهت عامی بودن بوده و همانا منع از مجالست با عامه نمی
فرمودند بلکه بجهت آنکه متصدی منصب قضا بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط و ایضا
ثقة الاسلام در اصول کافی از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار
نیست از برای مومن اینکه بنشیند در مجلسی که در آن مجلس معصیت خداوند عالم جل شانه

میشود

میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی
که خلاف ما انزل الله جل شانه در قرآن مجید تعبیر از آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نیست و ایضا ثقة الاسلام
و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه در کتب ثلثه روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح بتحقیق
که نشسته در مجلسی که نمی نشینند در آن مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی اعم
است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی عامه که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد قطع نظر از وجود امام
کند مخصص است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده
باشد چنین کسی را جناب سید اوصیا علیه الاف التحیة و الثنا حکم فرموده اند که شقی است
نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا علیه السلام حکم فرموده باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ
صدوق قدس الله روحه در کتاب فقیه روایت نموده از اسحاق بن عمار از جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها
اسکنی فان مواضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناووس است و بعضی گفته اند ناووس اسم
موضعی است در جهنم که شدت حرارت آن از مواضع دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته اند ناووس
مقبره نصاری است پس ظاهر معنی حدیث شریف چنین است و مراد از مواضع قضاة جهنم است
که موضع معینی از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرد
بخدای تعالی از شدت حر پس حق تعالی خطاب رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت
حرارت مکن بدرستی که مواضعی که قضاة در آنجا می نشینند بجهة مرافعه رسیدن حرارت آن
مواضع شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه حقا که متصدی شدن مرافعه و قضا
و محاکمه و افتا امریست خطیر و منصبی است بغایت بس بلند در صورت عدم احوال
شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد

اخبار ائمه اطهار علیهم السلام در این باب بسیار است استقصای همه مناسب مقام نیست
با آنکه اغلبه مذکور شد کل اعتقاد بوثوق صاحب تحقیق از مؤلفه رب الارباب هست چنین
قدر کفایت میکند دعوی اجتماع شرایط بجز اینست ان انتظار ان عنوان بعد نظر بعدم اطمینان
در عدم تقصیر در سابق والان حکم نعوذ بالله سبحانه از تشنیع حقوق سلطانان و مفسده
شدیده تسلیط غیر مستحق را بر مستحق چه این ظلمیست بغایت شدید در نهایت بعید و در دید
بلکه فاتح مفاتح مقلیه وادی محبتات شبهات است امید اکید انکار و وعید و وعیدات
که محقق مقربان در کلام احدیث و باین حد من تقلید خاصان قسمت محمد و اهل بیت او منع بوادی
غفلت و ضلال از شر شیطان و از مکر نفس لوامه عاقلت و زمان بدعمله در انجمام بعد ان
تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الواقف عباده عن مهالک
الجهل وهادیهم الی سبیل الحق وسائل الهدی فاسئلک اللهم بفضلک علی عبادک ان تحفظنی
من الخطاء والخطل والزلل فی الحکم والفتوی والعمل بحق ائمة خلفائک سبیل الرسل وامنائک
فی بلادک وحکامک عداة السبل وان لا تکلنی الی نفسی الباذلة الی المساهلة والقصر والبطالة
والمایلة الی الزهادة فی بساط العقائد کالغافلین والامارة بالسوء والفحشاء والعناد عن
مناهج الحق وسلوک التقی ما طلع ان وصلنی الی الحق والصواب احب الیک من العصیة فیما
یوجب المؤاخذة والعقاب فاهدنی لما هو محبوب عندک واعصمنی عما الامر منه ان اقع فیه
بحقک علی وعلی کافة خلیفتک الذی لا یکاد یحیط به العد والحساب ولا یحیط به الاستقصاء
فی عدد العقود والایام والازمان بعد از آنکه اینمطلب منقح شد میگوئیم باصل مدعی
پس میگوئیم نمازی که مستند باجتهاد بوده باشد و مساعده در مقام استنباط آن بعد از
و ماخذ آن شده باشد و این مخصوص بوده از اصل آن بوده باشد چنین نمازی در این اعصار
خصوصا … القائم عجل الله تعالی فرجه مابین آن بتاوّل است قطع النظر از استحباب محض
شد و نماز اصل آن نبود باشد لازم است عمل آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد

کرمذکور

که مذکور شد اگر چنین بوده باشد نماز آن باطل بوده خصوصا مخصص اهم چنانچه معبه آن مستدلا … حقیقت
فرق در این باب نیست ما بین آنکه رجوع بماخذ بکند یا نه در رجوع یا عدم حصول شرایط مثل علم
و رجوع است و همچنین است هرگاه اهل اجتهاد بوده باشد لکن مقصر در استفاده از ادله کرده باشد
و مبنای عمل خود را بر فهم خود گذارده باشد یا مقصر در استفاده چنانچه مفروض است چه جواب
این مخصص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه ملاحظه کردن حسن است مگر در صورتی که فرض
شود که ایقاع صلوة در چنین وقت نماید با اشکال در این نظر با آنکه الاستنباط بالاشتباه لا
ینافی الاجتهاد   در بیان صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتی که مستند
بوده باشد بتابعیت اهل اجتهاد بمطلب بین قطعی الثبوت است فی الجمله مستند آن از آنچه در سابق
بیان شد ظاهر میشود بآنکه ثبوت تکالیف الهیه جلت عظمته متفرع بانست و استفاده آنها
از کتاب و سنت در حق قاطبه عباد با انتفاء معاد و در امور معیشت با امور متکثره ممکن نیست
پس استفاده تکالیف … مطلوب خدا و ندیعا لم … از افراد مکلفین
… پس میگوئیم تکلیف بایمان نماز … مختص است بایمان بنماز
موقوف بعلم بآن است بالضرورة و معلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیه شارع
است بنا بر اینکه … لابد منه است پس
لازم است عالم شود باجزای مادیه که عبارت از علت مادی آن است و همچنین اجزاء صوری
که عبارت از علت صوری … منقسم میشود بمقوم که
بانتفاء آن انتفای اصل نماز لازم است می آید و مکمل و محسن و فرق بین القسمین است که
بانتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب انتفای
کمال و حسن است پس لازم است علم بهر یک هر دو از اینها قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام
و قرائت حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر در هر دو و تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات است افتتاحیه
ماعدیه معهوده و استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیرة رکوع و دعای در رکوع قبل از

از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار او شافع عرصات
و دعا مبدا از رفع راس و تکبیرات اربع لجهة دعا و سجود و رفع راس از آن و رفع یدین در
احوال کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال بذکر در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در آن
و دعا ما بین السجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام و در بعض
از اجزا مقوم و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج
حروف از مخارج در قرائة و اجتناب از وقف بحرکه و وصل بسکون در سوره بکلمه الحمد مفتتح
بهمزه وصل بوده باشد و مثل ما بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه الحمد مخلل نشده باشد
و هم چنین رعایت مد صوت در مد متصل و امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات قرائت
در قرائة مثل رعایت صفات حروف و رعایت اخفاء و اظهار و غنه و مد منفصل و نحو اینها
و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که مقوم در جزء محسن و محسن در جزء محسن و آنچه مذکور
شد در اجزاء اولی صلوة بود و هم چنین حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس امر
مقوم در رکوع انحنائیست که متمکن بوده باشد به بیان مکلف از بلوغ یدین بر رکبتین
و طمانینه در آن و امر محسن در آن انحنائی است که تسویه ظهر نماید بحیثی که اگر قطره
آبی در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید و کشیدن را موضعات الاصابع محیط نماید بر رکبتین
و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المثال آنچه مذکور شد در اجزای مادیه نماز
بود و اما اجزای صوری پس آن عبارتست از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه و آن نیز مثل اجزای مادیه
منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال بآن موجب اخلال بامتثالست پس اخلال لازم است و جزء
محسن و مکمل که رعایت آن موجب کمال نماز است پس اخلال بآن موجب اخلال باصل نماز نیست
بلکه موجب اخلال بکمال است اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائت و تقدیم حمد بر قرائت سوره
سوره و تقدم بعد ایات سابقه هر یک از حمد و سوره بر ایات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه و حرف
سابقه بر کلما و حروف لاحقه و تقدیم قرائت حمد و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی الاجزاء الباقیه

کہ اخلال

که اخلال بآن ترتیب ما عدا موجب اخلال بنماز است و دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام
و کل تکبیرات در نماز که رفع یدین مستحب است بالجمله در نماز و اخلال بآن و اتیان بتکبیرات
با عدم رفع یدین صحیح و بی عیب است لکن اخلال بهیئت راجحه نموده است و هم چنین
رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است در آن و در صورت اخلال بآن و اتیان
بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بآن و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت
راجحه نموده است پس این هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه و مثل اینکه در
قنوت هر گاه دعائی که مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد و هم چنین مشتمل
باشد بر اظهار مسکنت و حاجت اولی اینست مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت
پس هر گاه اخلال باین ترتیب نماید اول اظهار حاجت در قنوت نماید بعد از آن ثنای جل ذکره
را بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که منافی با کمال باشد شده است لکن اخلال بامتثال نشده است
و هر یک از این اجزاء مادیه و صوریه مقومه منقسم بر دو قسم یک قسم آنست که اخلال بآن عمدا
و سهوا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام
و قیام متصل برکوع در اجزاء مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در اجزاء صوری و قسم دیگر آنست که چنین
نیست یعنی اخلال بآن عمدا موجب اخلال بامتثال هست لکن اخلال سهوا چنین نیست مثل
اخلال بقرائة فاتحه یا بقرائة سورة احدیهما او کلاهما نمود سهوا و متذکر شد بعد از دخول در رکوع
در اجزاء مادیه یا اتیان بقرائة سورة نمود مقدم بر قرائة فاتحه و متذکر شد بعد از دخول در
رکوع در اجزاء صوری پس عالم بجمیع این مراتب لابد منه است اینها همه امور داخله در نماز است
و اما امور معتبره خارجه از نماز پس آن نیز بسیار است مثل وضو و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر
عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس او از نجاسات متعدیه بوده باشد
باید و خلو مکان و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس او از نجاسات متعدیه بوده باشد و
خلو مکان از نجاست متعدیه و سجده بر آنچه یصح السجود علیه و طهارت مسجد معتبر از نیمه از مطلق

نجاسات اگرچه تعدّی با شخص نماید وهم چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مثل دون
واجتناب از نجاسه حرب نمودن در حق رجال و در عرف انا سود مذکوره مسائل متکثره معتبره
میباشد مثل مسائل وصو وغسل وغیرا ینها واین امور معتبره خارجیه از نماز نیز منقسم میشود
بدو قسم قسمی اخلال بان موجب اخلال بنماز است پس تلاوت لازم است مثلا اینها که مذکور شد
وقسم دیگر انست که اخلال بان موجب اخلال با متثال نیست مثل اذان واقامه وبعضی ادعیه
ثابته قبل از دخول در نماز وقسم اول منقسم میشود بدو قسم یکقسم انست که اخلال بان سهوا
وعامدا موجب اخلال با متثال است وقسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال عامدا موجب اخلال
با متثال هست لکن بان سهوا چنین نیست بعد از این مراحل میگویم نماز منافیات چندی
دارد یعنی امور چندی هست که ارتکاب با نها در نماز موجب بطلان واخلال با متثال است
مثل ضحک واکل وشرب وتکلم واشتغال با مور خارجیه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد
واستدبار وعدم استقرار ومخوا ینها بعد از انکه این مطالب دانسته شد میگویم باصل
مطلب میگویم تکلیف بنماز ثابتست قطعا واتیان بنماز صحیحی که مخرج از عهده تکلیف بوده
باشد موقوفست بعلم انچه مذکور شد از امور داخله وخارجه وغیرا ینها وتعلم مکلفین
اختلاف اسمان وزمین فرق مکن وهیچ دست حاجت میادا از تمسک بذیل دامن
اشطام سعادت نشان حجة الله الرحمن علی الله تعالی زحمه تام واستفاده از ایات قرانیه
واثار دینیه واخبار ائمه علیهم السلام والثناء والتحیة منت همچنانکه از افراد مکلفین غیر
مطلوب بلکه عنقود وپس معرفتی نیست مگر انکه امور معتبره در نماز از قرار یکه
مذکور شد اخذ شود از شخص عالم بانها پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم بان مسائل
واجب ولا بد منه وعمل بمقتضای ان لازم چنین عمل بمقتضای تقلید میگویند ان
شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد می نامند واین شخص متعلم مقلد ظاهرا نیست که اشاره
بهمین دو صنف باشد حدیث شریف مروی در اصول کافی عن النبی صلی الله علیه واله قال

لاخیر

لاخیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر وبرکتی در عمر وزندگانی احدی
نیست مگر دو کس اول شخص عالم با مور ثابته در دین که مطاع بوده باشد یعنی سزاوار وشایسته
این بوده که دیگران مطیع او بوده باشند ومثال کسیکه این شخص عالم را اخذ کند امور دین خود را
ومعالمت نماید از سهو ونسیان وعمل بمقتضای ان نماید بجا اینقدر که بر مکلفین لازم است
که امور دین خود را اخذ کنند از شخص عالم با مور دین حل تشکیک ومکان ریب نیست لکن
لکن عمده در اینمقام تحصیل وبحث در طلب معرفت ان شخص است در اوایل اصول کافی از مخزن
اسرار الهی جناب امام جعفر صادق رضه در تفسیر طعام مذکور در ایه شریفه فلینظر الانسان
الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف انست که مراد
از طعام در ایه شریفه علمیست که محتاج الیه شخص است پس معنی ایه بنا بر این انست که
لازم است بر انسان که تامل محض وبحث نماید در حال شخصی که امور دین خود را از ان شخص
اخذ می نماید بعد از تفحص وبحث اگر شخص او شد که موثوق به هر اد را امور دین وامین
حضرت رب العالمین هست امور دین خود را از او اخذ کند چنین مقتضای ایه شریفه
نظیر حدیث مذکور انست قبل از تامل محض در امور دین اعتماد نمی توان نمود وایضا در
اصول کافی از ان مخزن فیوضات الهی نشانه مرویست که فرموده انظروا علمکم هذا
عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال
المبطلین وتاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف اینست که لازم است بر شما که تامل
ومحض کنید احوال کسیکه امور دین خود را از ان اخذ مینماید نظر باینکه در هر زمانی کسانی
هستند که سزاوار ان هستند که دیگران در امور دین رجوع بانها نمایند وکسانی هستند
که قابل نیستند که رجوع بانها شود تامل کنید که اما ابتدا بین این دو صنف تا بر سید بمراد
بقول فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا مستفاد است ورد بر غالین ومبطلین وجاهلین
قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث اینست شما تامل وتفکر کنید در کسانیکه امور دین خود را

انا فما یحتاج الیه الخلق بوده باشد نظر باینکه هر کس قابل این نیست بدرستی که جماعتی از
عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم در هر عصری می باشند
عادل انها اینست که دفع می نمایند از دین خدا و نعما انتحال اهل باطل و آنچه را غالین یعنی تجاوز کنندگان
از جاده شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع می نمایند آنچه را مبطلین نسبت داده اند
و مجعول بسته اند و هم چنین آنچه را جاهلین تأویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی تفسیر کرده اند
کتاب و سنت را از ظاهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل عقلی یا نقلی
ایشان لفظ عدول بصیغه جمع اباء از اینست که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان است
نظر بوحدت امام زمان در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محتمل است بر اینکه غیر از امام
زمان مجتهد و ظاهر حدیث مقتضی اینست که می باید جماعت عدول اند غیر جناب رسول
خدا بوده باشند و احتمال اینکه مراد این باشد که جماعت عدول اند ذریه جناب رسول خدا
بوده باشند و احتمال اینکه مراد این باشد که جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از
ذریه و خواه غیر که اینها بوده باشند یا غیر که چه تمام است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن
سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است مگر اینکه خلاف ظاهر بوده اینمعنی
اشد است از سابق چه او خلاف نص حدیث است در هر عصری از اعصار سیما جماعتی از ذریه
محمد که اینها ذریت صلوات الله و سلامه علیه و علی آله عارف باحکام الهیه حجت خلق بوده باشند
و مرجع باشند در احکام و بقید و رفع بدع و مقابح مهلکه بحسب ظاهر مراد معصوم علیه السلام
اینست که می باید چنین اشخاصی باشند اما شاید این باشد که در امور دین رجوع بایشان
شود و بعد بکرات مخفی حال در این مقام اینست چون که مقصود مکلف در مقام
ایشان همانست که اطاعت خدا و نعما انحال شان نمایند در ایشان مراد الهی عز شانه پس
باید بدانند که آنچه را ایشان می نمایند از مسائل دین خطا و بحق و نعما لم است چنانچه مکرر کرده
شده پس هر کس اعتماد در آن می تواند نمود بلکه می باید اگر کسی سؤال نماید که معتقد این بوده

که الشخص

که الشخص معتقد و امین خدا و نعما الرسول است نسبت بعباد و مناسب اینست در اینمقام مثالی ذکر شود
بجهه توضیح حال پس میگوئیم مثال این منزله مثال رعایا و عساکر و رؤسا عساکر است نسبت
بسلطان هرگاه کسی اعتبار نمود بر رؤساء لشکر که شاه او کرده است بر ضبط ولایت بلاد تحت
نموده اعمال انها بهلاکت میرسانید و شاه لشکر بجهه احتیاج این جزء ملاحظه حال الجزء می نمایند
که اگر این جزء امین العدول است بلا تأمل اعتماد با اخبار می نماید مهیا امتثال میشوند و اما
هرگاه مجهول کیست که عقل بان نیست اعتماد بقول ان نمی نمایند امر در اینجا نیز چنین است
پس در امور دین اعتماد نمی توان نمود مگر بکسی که شخص باشد که این شخص امین خدا و نعما الکمال
در دین او وضح از انچه مذکور شد و انسب بمقام اینست که فرض شود که شخص کل عساکر و
رعایا و ارکان دولت سلطان شد که شاه مجهول تحت ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد
از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت در دین معینی ایشان بان معین نموده باشد و مقرر
داشته که هر کس ایشان نمود نایب بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس ایشان ننموده و مخالفت
خواهد بود اینقدر هم مشخص شده است که بعضی رعایا این شده که اجزاء ان معجون و کیفیت ترتیب
انچه مخالف است تشکیک نیست که در اینصورت عقل حاکم بر اینست که بر کل رعایا و عساکر لازم است
در صدد این برایند که علم بان معجون بهمرسانند و شخص است در صدد معرفت کسی را اعتقاد
نمایند که معتقد و امین سلطان بوده باشد هر کس که اتفاق افتد اگر چه مدعی این بوده
باشد که من عالم بان هستم پس هرگاه کسی مدعی ادعا نماید که کیفیت آن معجون اینست
که من میگویم کسی اعتنا بان نمی نماید حقیقت حال در عمل کلام چنین است که این صلوة مثلا
معجون است که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده
و امور واجبه و محرمه را در ان مثل ادویه بوده پس در مقام تعلم این باید شخص امین و معتمد را
تحصیل نموده و علاوه بر آن خارج از طاقت و معتمد است پس مطلوب امر نمی تواند بود
چنانچه گذشت ان این دلیل بر ابطال اعتماد بران نداریم تفصیل ان بعد از این مطلع خواهد

در بطلان نماز کسیکه که نه باجتهاد و نه بتقلید هیچیک نبوده باشد این
مطلب گرچه از مطالب متقدمه در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتقان مطلب و احکام مرام اکتفا
بآن نمودن انسب است پس میگوییم اعتماد این شخص در آنچه بجا می‌آورد یا بآباء و امهات است
یا باشکال و اقران خود است یا بکتب اموات است مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه
و مثل اینها پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نماز کسی که ماخوذ بوده باشد از آبا
و امهات یا اشکال و اقران میگوییم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال سابق
میدانم چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را دیدم چنین عمل از ایشان
صادر میشد متابعت ایشان کردم یا اینکه عکس که من فهم مکتب و رجحان چیزی تعلیم می‌نمود
اکتفا بآن نمودم بلا تشکیک مواخذه کردن در چنین مقام متحقق و متوقع است بجای استحقاق
عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بآنچه در سابق دانسته شد
که لازم است اخذ کردن امور دین را از کسی که از جانب خداوند عالم بوده باشد پس مکلف
بر این شخص بحیث که ماخوذ باشد از امینی از امناء صاحب شریعت در این صورت ماخوذ خواهد
مکلف به نخواهد بود بطلان صورت معروضه پس ما اتی به غیر مکلف به خواهد بود و مکلف
به غیر ما اتی به پس آنچه را اتیان نموده است خارج از عهده تکلیف نخواهد بود و این معنی
بطلان است بلکه اگر شخص در اتیان بما اتی به معاقب خواهد بود نظر بانتفای امر شرعی بآنچه
اتیان نموده پس ما اتی به متعلق نهی خواهد بود تشریعا … الاشکال در وجوب … کرانشاء
بمعین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مروی در اصول کافی از حضرت کاظم که فرموده من
عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسی که عمل بکند بدون علم مفسده … علم معتد
که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب بر آن میشود از این راه است فقهاء
کرام که فتوی باستحقاق عقاب … عجل الله تعالی فرجه و … معنی … اینها
میباشند حکم صحیح فرموده اند بطلان نماز در صورتیکه نه باجتهاد و نه بتقلید اهل …
بوده باشد

بوده باشد و چونکه حکم صریح فقها در این باب معلوم اکثر از عبادت لهذا اقل اکابر …
چنانچه خود دیدم که از بعضی که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت این مطلب را
که معیوب بتقلید مجتهد بوده باشد فقها نگفته اند بلکه این کلام ناشی شده است از اتحاد …
که در این عصر خود را مجتهد میدانند لهذا مناسب دانست که در این مقام ایراد نماید جمله از عبارات
اجله فقهاء را که صریح در این مطلب است تا مطلع بر آن موجب بصیرت اهل ایمان و باعث …
از سلوک طریق اهل طغیان گردد فنقول قال العلامة رحمه الله تعالی … فی التذکرة
المقصد الثانی فی افعال الصلوة و تروکها و کل منها اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله
اما بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو صلی بغیر اجتهاد فی الاحکام لم تصح صلوته و قال فی نهایة
الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق و هو الاتیان بها علیه الی ان قال
لکن یشترط استناده الی دلیل او تقلید من له اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة
ثم المکلف بها الان من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها
و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة او بوسائط مع عدالة الجمیع و من لم یعتقد ما
ذکرناه و لم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی فی الجعفریة و طریق معرفة احکامها
ای احکام الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان
المسائل ان کان مجتهدا و الرجوع الی المجتهد و لو بواسطة او بوسائط ان کان مقلدا و قال
شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة المذکورة ما کانت من دلیل تفصیلی للقادر
علیه و هو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید لمجتهد و لو بواسطة بشرائطها المقررة فی الاصول
ان لم یکن مجتهدا و لا یکفی مطلق المعرفة فلو صلی المکلف بدون … بطلت و ان طابق
اعتقاده و ایقاعه للواجب و الندب المطلوب شرعا و قال الفاضل التقی المجلسی فی الحدیقة
یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة و ما یعتبر فیها لیتمکن من الاتیان بها علی جهة
الامتثال و لا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا او الی الاستناد

اوبدلیل اجمالی ان کان مقلداً لم یبلغ مرتبة کما تقرر فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر مجتهد و
عبادته از جهت عدم کفایة شامل غیر او است بلکه در آن ادعای نفی خلاف کرده اند در [illegible]
کفایة اخذ مسایل از غیر مجتهد در بحث عبادت تنبیهاً بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده
باشد از آباء و امهات یا امثال و اقران مقطوع به معلل و متفق ما بین علما است و اینجا به
شود از مقالات ایشان در مقام ثانی بعلاوه کلمات مذکوره و در این مقام نظر باینکه اخیر
در مقام ثانی مذکور خواهد شد آنست که آیا تقلید اموات از مجتهدین هم جایز است یا آنکه
تقلید اموات جایز نیست بلکه متعین است تقلید احیای از مجتهدین مقتضای اینکلام [illegible]
که تقلید مجتهد متعین است کلام که در صحت اینست که آیا متعین است تقلید احیای از
مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس تامل در بطلان نماز نیست در صورتی که مستند
بتقلید نبوده باشد مطلقا قال فی الکفایة یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر
فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال ولا یتحقق ان یکون تلک المعرفة مستندة
الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا او الاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة
الاجتهاد علی ما بین فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف ولا تقلید الاموات
انتهی کلامه دفع مقامه ملخص کلام آنکه عمل مکلف در صورتی که مستند بهیچیک از اجتهاد و
تقلید نبوده باشد محکوم ببطلان است چه مختلف است عمل در چنین صورت با عدم بصیرت ا
در اصول کافی از نجبه صادق عنا بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده
العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا وفی بعض النسخ لا یزیده
کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در اجماع آنست نمازی که ماخوذ از آباء و امهات یا امثال
و اقران بوده باشد نقل کلام در نمازهائیکه از ماخوذ منه صادر شده میکنیم یعنی نمازهای
پدر و مادر یا امثال و اقران اگر نماز ایشان مستند بوده باشد بیکی از دو طریقی که مذکور شد
یعنی اجتهاد و تقلید کلامی در آن نیست و اگر مستند بهیچیک نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد

بود

بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز در چنین صورت علی التحقیق نیست کلامی که
در این مقام هست اینست که آیا حکم ببطلان مخصوص است بصورتی که اخلال ببعض از امور معتبره
در نماز شده باشد یا عام است یعنی نماز این طایفه محکوم بفساد است اگرچه مطابق با واقع هم
بوده باشد مقتضای کلمات اهل علمای مذکوره و غیرهم تعمیم است چه مختص است نزد در چنین
صورتی ظاهر میشود نظر باینکه بطلان نماز در صورت اخلال به بعض از امور معتبره در صحت
نماز محل تامل نیست که محتاج به بیان بوده باشد پس مراد حکم بفساد است بعنوان اطلاق
بلکه عکس ادعای ظهور کلمات علما قدس الله تعالی ارواحهم در صورت ثانیه بوده باشد
نظر باینکه ظاهر از کلمات علما قدس الله اسرارهم در صورت ثانیه بوده باشد نظر باینکه
ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهة انتفای تقلید نه بجهة امور دیگر مثل اخلال به
بعض امور واجبه چه در صورت اخلال ببعض از امور معتبره نماز محکوم بفساد است اگرچه
مستند بوده باشد بتقلید تحقیق مقام مقتضی آنست که گفته شود نمازی که از کسی صادر شده
و مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از چند صورت نیست اول آنست که اخلال کرده باشد
ببعض از اموری که اعتبار آنها ثابت است در نماز باتفاق کل فقها اعم از اخلال ببعض از شرایط
کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضو یا ببعض از امور معتبره در وضو مثل اینکه
آب وضو غصبی بوده باشد با علم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال آب وضو ببعض از اصابع
ید مثل چنانچه متعارف شده در غسل یدین فتشار بنا به غسل آن تا به دست که تغییر آن
مینمایند بند مجملا اخلال نموده باشد در ایصال ببعض از مواضع وضو یا آنکه
اخلال کرده باشد ببعض اجزاء مثل اینکه اخلال نموده باشد ببعض کلمات سوره مبارکه
فاتحة الکتاب بلکه ببعض حروف آن اگرچه به تبدیل حرفی بحرف دیگر بوده باشد قسم دویم آنست
که اتیان بنماز نموده بنحوی که ماتی به محکوم بصحت است نزد بعض علما و محکوم بفساد است
نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصار به شهادتین نموده باین نحو اشهد ان لا اله الا الله

ما شماتان تحقیق آن مسئله فقط باینکه صحت نماز در چنین صورت محل خلاف ما بین علما است
جماعتی حکم به صحت نموده اند و جماعتی دیگر حکم فرموده اند به بطلان آن و این تخصیص
ایشان نموده باین نحو صحیح دانسته اند یا آنکه در مقام صلوات بر محمد و آل او اکتفا به آن
شافع عرشان در تشهد ایشان باین نحو نموده اللهم صل علی محمد ما لدیا آنکه ایشان تکبیرة
الرکوع نموده در حال منحنی شدن بجهت رکوع یا آنکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات
نماز با اعتقاد آنکه رفع یدین در آنها لازم است یا آنکه ایشان نماز نموده در سعه وقت
با اشتغال ذمه او بحق الناس فوری بدون آنکه بنای عمل او بفتوی فقیهی بوده باشد که
با اشتغال ذمه بقضا ایشان نماز را در سعه وقت صحیح نموده یا شک آنکه ادا نمایند
از مسجد نموده با تمکن از ازاله آن و در سعه وقت ایشان نماز نموده یا آنکه دین در ذمه او بوده
و تمکن از ادای آن بوده و مطالبه بوده بعدم رضای صاحب دین از تاخیر ادا و مع ذلک تاخیر
در ادا نموده و اشتغال بنماز شد یا آنکه خمس لازم ی یا زکوة واجبی در ذمه او بوده
و مع ذلک در ادای آن نموده و ایشان بنماز نموده در سعه وقت در کل این موارد صحت نماز محل
خلاف ما بین علمای اعلام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة یجب علی المدیون المبادرة
الی قضاء الدین ولا یحل تاخیره مع حلوله وتمکنه من الاداء ومطالبة صاحب الدین فان اخر
فالحال هذه کان عاصیا الی ان قال ولا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق ولا یصح منه
فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها وکذا غیر الدین من الحقوق
الواجبة کالزکوة والخمس وان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون وقال فی
القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما صورته ولا یصح صلوته فی
اول وقتها ولا شیء من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة وکذا غیر
الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وقال فی التحریر من علیه دین وجب قضاؤه
عند المطالبة فی الحال مع القدرة وان اخر معها اثم ولا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعاد

وقال

وقال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات الصلوة من کتاب البیان ولو ترک رد الظلم او دفع الودیعة
المطالب بها فالصلوة وهو قادر علی ادائها من غیر ابطال او ابقاء الدین الواجب کذلک فالاقرب
عدم الابطال سواء اتی بفعل من افعال الصلوة بتلک الحالة او لا اما المطالب بالودیعة او الدین
فیصلی مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها وکذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک
مع المنافاة للاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال وحکم الزکوة والخمس کذلک وان لم
یطالب انتهی کلامه فی البیان و این عبارات صریحست در بطلان نماز در سعه وقت در صورتی
که زکوة یا خمس در ذمه او بوده باشد و تمکن بوده باشد از ادای آن نموده و همچنین دین
در صورت تمکن از ادا و عدم رضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریحست در اینکه
مشهور ما بین فقها اینست و جماعتی دیگر از اجله علما را اعتقاد اینست که این شخص در چنین
صورت اگرچه آثم و عاصی است لکن نماز او باطل نیست که اعاده یا قضای آن واجب بوده باشد
چنین نیست کلام در اینست که چون مسلمانان ذمه ایشان مشغول بچنین حقوقی بوده و در
تمکن از ادا شک آن نموده و ایشان بنماز نموده می کنند مجملا این قسم این بود که ایشان بجا
نموده صحیح که نماز او صحیح است بنابر قول بعضی از مجتهدین و باطلست بنابر قول بعضی
دیگر از مجتهدین لکن شک این راه که این شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول از اشخاص
که صحیح میباشد عمل او درست نمیشود بلکه با عدم تمیز چنین عمل از او صادر شده بعد مطلع
که اعمل بنا بمقتضای فرموده بعضی دیگر صحیح بود و شک نیست در بطلان صلوة در قسم اول
یعنی در صورتی که اخلال نموده مکلف بعضی امور که اجماع علما منعقد است بر اعتبار آن
در نماز وجه آن ظاهر است نظر باینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف ایتان
بمامور به نموده باشد بر وجهی که از او مراد خواسته باشد مفروض این است که مکلف ما به
را بر وجهی که امر خواسته است ایتان نموده است پس باقی بعهده مامور به است و مامور به
غیر ماتی به پس این شخص معاقب است بر ترک مامور به بلکه بمقتضای بر ثانی این شخص اسوء حالت

نیست بمحض که بالمره اثبات بجهت متعدد باشد نظر باشتراک هر دو در اثم بترک مأمور به بطلان
المحض نظر بارتکاب عین مأمور به بعقیده انکه مأمور به است ممکنست که گفته شود متشرع
و متبع متواصد بعد بجماد شبهه در بطلان عمل در صورت مفروضه نیست و اما قسم ثانی پس
ظاهر اینست ان بتحسین بوده باشد نظر باینکه هرگاه فرض شود صحت عمل در اینصورت
میگوئیم حکم بصحت یا بجهة اعتقاد مکلفست که منوط او مأمور به است یا بجهة ان است که
اتفاق افتاد که عمل او مطابق شد با رای بعضی از علما بجهة اول ان دو وجه موجب حکم بصحت نمی
تواند شد اما الاول فبالنقض و اما الثانی فبالنقض میگوئیم اگر محض اعتقاد مأمور به المکلف
کفایت میکرد در صحت عمل العمیا نیست در اول نیز حکم بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد
در انجا نیز ثابت است و حال انکه بطلان عمل در انجا مقطوع به است و اما الحل پس میگوئیم اعتقاد
مکلف ثمر ثمره در وقتی میتواند شد که دلیل تام باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ ان اعتقاد
مثل اینکه هرگاه این اعتقاد مستند بقول مجتهدی در اینصورت حکم بصحت بجهت ظاهر
مقطوع به بود اگر چه فی الحقیقه مطابق با نفس الامر نبوده باشد و اما هرگاه دلیلی نداشته
باشیم بر جواز اعتماد بان ماخذ پس وجود ان اعتقاد با عدم ان مساویست مثل اینکه فرض
شود چنین اعتقادی مستند برمل باشد یا بچیزی دیگر مثل ان بجهة ان اعتقاد مأمور به در
صورت نافع هست که حجت شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال بمستند ان اعتقاد مفروض است
که اعتقاد این چاره مستندات بقول ملا مکتبی یا امثال ان و دلیل بر جواز اعتماد بان نداریم
بلکه دلیل بر خلاف ان موجود است چنانچه ان سابق ظاهر میشود بعلاوه عدم دلیل بر جواز
اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه با رای
مجتهد با عدم علم مکلف بان پس بجهة انکه مخفی است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته جنابا
و اراده مکلف مفروض نیست کما ینتقض حینئذ العمل بمحض الاعتقاد و چیزی بود که اعتماد او صحیح
بود و بعد از فراغ عمل خود فضل متحد شده باشد با نه متحقق شد بعض حالا عمل را بااین

معلوم است

معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میداند که اتیان عمل بجهة متابعت و او بوده باشد
نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد ما اتیان عمل از مبنای غیر صحیح بوده باشد نه اینکه مبنای
عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بجهة ان مبنای غیر صحیح بوده باشد بعد از ان مثلا متحقق شود
مطابقه ان با فتوای یا اعتقاد بعض از معتمدین علما بجهة مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه
اتیان عمل است بجهة مبنای صحیح و این حال در کلام متحقق نیست بلکه متحقق در حال اعلام محض مطابقه
عمل است با رای بعض از معتمدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است و در حال
و موجود که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت پس حال در این قسم نیز
مثل قسم اول محکوم بفساد است بجهة انچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از ملا مکتبی بوده باشد
مثلا قابل این باشد که مبنی قرار داده شد نیست و انچه که میتواند مبنی شد مبنی در عمل این شخص
نیست عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود که
عمل این دو نفر که بحسب عمل او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای
قواعد عدلیه یا میباید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود و مقبولیت هر دو قطعی الفساد است
نظر با نتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض این است که اخلال شده است بعض
از امور معتبره در ان اتفاقا پس معین است که باید هر دو مردود شود و تفرقه میان دو در قبول
اول و مقبولیت ثانی بجهة محض مطابقه اتفاقیه مدفوع به برهان عقلیه که مال اول
در معرض قصاص بحرض نابینای حکیم متعال است و نفرت در امور اختیاریه که مناط در تکلیف
مساوی بوده تفرقه که ما بین ما دو نفر هست اینست که اتفاق افتاد با عدم شعور و اراده
وصف در عمل و ظاهر شد عدم عمل این دو عدالت مقتضی نیست که هر دو بجزای واحد
شویم چنین کلاه مطابق عقل و تحسن است نظر این است که دو نفر در کاسه که ماء
از ما هی بقصد اینکه ما فی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاق افتاد که احدهما شراب
بوده و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو مشترکند در معاقب بودن نظر باینکه در امور که

مناط در تکلیف است که عبادت از اراده و اختیار بوده باشد هر دو مساویند و بعض اقسام آنکه
احد عامد از شراب بوده باشد مساوات هر دو در امور اختیاریه متمر ثمری نیست و هم چنین است
حال هرگاه دو نفر بدو ضعیفه در شب تار مقاربت نمودند باعتقاد آنکه هر دو حلیله است
بعد متحقق شد که یکی اجنبیه بوده است و دیگری معقوده و اظهر ظاهر اینست که استحقاق اثم و
مذمت نسبت بهر دو ثابت باشد و ایضا ممکنست که کسی عارف و عالم بعبادات فقها باشد که موافق
انطباق فقها نماید بنحو بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهدی که از اخذ مسائل بود مامور
بوده ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد مجتهد حکم دیگری که معتقد اینست چنین عمل صحیح است نظر باینکه
متحقق است انتفی حکم بصحت در وقتی مینماید که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که و صالح آن حین
حکم نموده ملتفت اختیار او افعال را منوی بمعنی اه بوده باشد معروض اینست که در این مقام چنین
نیست پس مقتضای برهان اینست چنانچه عبادت محکوم ببطلان است و در قسم اول در قسم
ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم یعنی اتیان نماز بنحوی نموده که بمقتضای اعتقاد
کل مجتهد بن اخلال بواجب از واجبات نماز نموده است پس بکوئیم مختصر که چه بسیار
بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکالست بلکه بمقتضای
انچه در قسم ثانی مذکور شده است که در این صورت نیز حکم بود ببطلان نماز نظر باینکه مبنای
اعتقاد این شخص در اتمام [?] یک دلیل بر جبران اخلال بآن مبنا درست نیست بلکه دلیل بر خلاف
آن موجود است چنانچه متحقق شد پس خصوص مطابقه با رای بعض کفایت میکند در حکم بصحت در
صورتیکه مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیل درست باشد که دلالت کند بر انکه
فتوی او مبنی عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است
و اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق مطابقه با رای بعض است پس متمر ثمر نمیتواند شد
پس انچه مبنای عمل این شخص است مبنا نمیتواند شد شرعا و انچه مبنای عمل تواند شد مبنی
نشده است در این مقام بلکه مبنی ان کعنا اخذ بنماز با اعتماد بان مبنی مبنی منزلست و نهی [?]

بطلان است کلامیکه در این مقام هست اینست که انچه مذکور شد اگر چه مطابق برهانست
مقرون باعتبار است لکن مستفاد از جمله اخبار معتبره آنست که ما در اینچیز نظر باینکه
استفاده میشود از اخبار مذکوره که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و پیش خود عمل
بکند و متحقق شود عمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگر چه حین
العمل عالم نبوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها صحیحة
زرارة المروية في الفقيه عن ابي جعفر عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات
يوم لعمار في سفر له يا عمار بلغنا انك اجنبت فكيف صنعت قال تمرغت يا رسول الله في التراب
قال فقال له كذلك يتمرغ الحمار افلا صنعت كذا ثم اهوى بيديه الى الارض فوضعهما على الصعيد
ثم مسح جبينيه باصابعه وكفيه احديهما بالاخرى ترجمه ظاهر حديث اينست که جناب مخبر
الدلائل على الاطلاق جناب حضرت امام محمد باقر فرمودند که جناب حضرت اسد الله جناب رسول
خدا صلی الله علیه وآله در سفری بعمار یاسر فرمودند که ای عمار بما رسید که تو جنب شده
بودی پس چکار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود را بخاک غلطانیدم جناب رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که اینچنین حمار است که باین نوع خود را بخاک میغلطاند چرا
چنین نکردی بعد از ان دو دست مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از ان در جبین خود را
بانگشتان خود مسح کردند بعد از ان دو کف دست را هر یک را بدیگری مسح کردند وجه
استفاده آنست که حضرت فرمودند افلا صنعت کذا مستفاد از این کلام آنست که اگر چنین کرده بودی
عمل تو صحیح و بی عیب بود متحقق است که عمار چنید انست که چنین میباید کرد و مع ذلك فرمودند
که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف آنست که جاهل بمسأله هرگاه
پیش خود عمل کند و متحقق شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند در صحت عمل
او و هو المطلوب ومنها الصحيح المروي في باب العلة التي من اجلها كان الناس يستنجون بثلثة
احجار والعلة التي من اجلها صاروا يستنجون بالماء من العلل عن ابي خديجة عن ابي عبد الله

قال كان الناس يستنجون بثلثة احجار لانهم كانوا ياكلون البسر فكانوا يبعرون بعرا فاكل رجل
من الانصار الدبا فلان بطنه واستنجى بالماء فبعث اليه النبي صلى الله فجاء الرجل وهو خايف
يظن ان يكون قد نزل فيه امر يسوئه في استنجائه بالماء فقال له هل عملت في يومك هذا شيئا
فقال يا رسول الله اني والله ما حملني على الاستنجاء بالماء الا اني اكلت طعاما فلان بطني فلم تغن
عني الحجارة شيئا فاستنجيت بالماء فقال له رسول الله صلى الله عليه واله هنيئا لك فان
الله عز وجل قد انزل فيك اية فابشر ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين واورده في
الفقيه ايضا لكن مرسلا قال وكان الناس يستنجون بالاحجار فاكل رجل من الانصار طعاما فلان
بطنه فاستنجى بالماء فانزل الله تبارك وتعالى فيه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين فدعاه
رسول الله صلى الله عليه واله فخشي الرجل ان يكون قد نزل فيه امر يسوءه فلما دخل قال له
يا رسول الله صلى الله عليه واله هل عملت في يومك هذا شيئا قال نعم يا رسول الله اكلت
طعاما فلان بطني فاستنجيت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارك وتعالى قد انزل فيك ان الله
يحب التوابين ويحب المتطهرين فكنت اول التوابين واول المتطهرين ويقال ان هذا الرجل
كان البراء بن معرور الانصاري حاصل ترجمه مذكور در علل انست كه عادت ناس انبود
كه استنجا با سنك ميكردند چونكه ما كول ايشان بعضي ما قبل از انكه بخرما برسد بود
لهذا انچه دفع ميشد مثل پشكل بود چونكه مردي از اهل مدينه
كه انكه بمرحمت جناب رسول خدا صلى الله عليه واله كرده بودند كه خود دلبني در منزل
او صيد بابن سبب مدفوع كردند استنجاء با حجار با استنجاء باب دوانوقت اية شريفه
ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين بران سرور عالم نازل شد پس جناب حضرت امر ايشان
التفحص فرمودند انحضرت با حوف واضطراب بخدمت انسرور عالم مشرف شد بكمان انكه مذمتي
در باره او نازل شده بجهت استنجا نمودند باب جناب خير الانام ان واسطه فرمودند كه
بعد هلي از تو صادر شده است عرض كرد بلي استنجا باب كردم لكن باعث براين بود مكر انكه

چونكه

چونكه كدو خورده بودم لينتي در مزاج من بهم رسيده بود الله نجاست ازسنك پاك نشد لهذا استنجا باب
نمودم پس جناب رسول خدا صلى الله عليه واله فرمودند كه اباد بتو كه جناب باري تعالى
عز شانه اياتي در تحسين عمل تو نازل فرموده ان ايه اينست ان الله يحب التوابين ويحب
المتطهرين خداوند عالم دوست ميدارد توبه كاران را ودوست ميدارد كساني كه رو
اين هستند كه خود را پاك كنند از كثافات ذكر عي ببشا بها بي باشد كه مردم ملقب بان شوند
تا انكه مضون انجمله تابين بعد باشد وجه دلالت حديث مذكور بر معني ظاهر است فلا
بانكه بالجمل بانكه استنجا باب ميتوان كرد بانه استنجا نمود باب چونكه عمل او مطابق واقع
شده بود حكم بصحت شد با علم ان بحيثيت حال ومنها الخبر المروي في باب احكام السهو في
الصلوة من الفقيه عن علي بن النعمان الرازي انه قال كنت مع اصحاب لي في سفر وانا امامهم
فصليت بهم المغرب فسلمت في الركعتين الاوليين فقال اصحابي انما صليت بنا ركعتين فكلمتهم
وكلموني فقالوا اما نحن فنعيد فقلت ولكني لا اعيد واتم بركعة فاتممت بركعة ثم سرنا فاتيت
ابا عبد الله عليه السلام فذكرت له الذي كان من امرنا فقال لي انت كنت اصوب منهم فعلا انما يعيد
من لا يدري ما صلى وجه الدلالة هو ان قول المامومين اما نحن فنعيد يشعر بان الامام
لم يكن جاهلا بما يحصل الصلوة مع الاتيان بركعة فكان متحيرا ومترددا في ذلك والا لتابعه
المامومون في ذلك ومع ذلك صوب فعله المعصوم عليه السلام في فعله ومنها ما رواه علي بن
جعفر من تريالوشيح مع الجهل ملزوم الوقوف فيه كالخبر المروي في الكافي عن ابن مسكان
ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ان صاحبي هذين حجا ان يقفا بالمزدلفة
فقال يرجعان مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم يخبرهما احد حتى كان اليوم وقد
نفر الناس قال فنكس راسه ساعة ثم قال اليسا قد صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليسا
قد قنتا في صلوتهما قلت بلى فقال تم حجهما ظاهر ترجمه ابحديث انست كه ابا بصير گفت كه
خدمت امام جعفر صادق عليه السلام كه خدا وند عالم مرا فداي تو كرداند اين دو نفر رفيق

من حاصل بوده‌اند بوجوب وقت در شرائط حضرت در جواب فرموده‌اند هرگاه وقت که عالم شد
بوجوب وقت لازم است عمل نمایند بشعر و ساعتی در انجا توقف نمایند راوی میگوید
عرض کردم که احمد اخبار باقا نکرد تا امروز که کوچ کردند مردمان یعنی زمانی که مطلع
نشده بودند بر مسئله وحال انکه که مطلع شدند قدرت بر عمل ندارند نظر باینکه کوچ
کردند مردم راوی گفت باز اگر عرض کردم حضرت سر مبارک را بر بالا نکردند ساعتی ارشاد
فرمودند که با این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه کرده باشند بیان نکرده‌اند عرض کردم بلی
وفرمودند که با دو نماز صبح شوق نخوانده‌اند عرض کردم بلی شوق نخوانده‌اند پس فرمودند
صح الفاتما و مخجث و محیط استدلال بر مدعی انست که این حدیث دلالت میکند بر اینکه هرگاه
اتفاقا چیزی که انسان مکلف صادر شد باجمال بر اینکه این چیز مطلوب نادرست و در واقع و نفس الامر
مطلوب بوده باشد انچیز کافی و صادر شده قایم مقام این چیز مطلوب میشود و در صحت عمل
بنا بر این هرگاه کسی در نماز ایشان چیزی نموده بقصد مطلوبیت ان در نماز لکن باعتقاد ستی
در درست باشد و بعد تحقق شد این چیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او صحیح
بوده باشد بطریق اولی از این راست که محقق اردبیلی ره فرموده اند هرگاه کسی
چیزی را اعتقاد نمود که مطلوب نادرست نمی‌باشد که بوده باشد این کفایت میکند در صحت
عمل او و عبارت ان مرحوم اعلی الله مقامه قال فی شرحه علی الارشاد فی مباحث وقت الصلوة
انه کلما فعل ما فی نفس الامر وان لم یعرف کونه کذلک ما لم یکن عالما بنهیه وقت
الفعل حتی لو اخذ المسائل من غیر اهله بل لو لم یاخذ من احد وظن انه کذلک فانه یصح ما فعله وکذا
فی الاعتقادات وان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا واوصله الی المطلوب
ولو کان تقلیدا کذا یفهم من کلام منسوب الی المحقق نصیر الملة والدین قدس الله سره العزیز
وفی کلام الشارع اشارات الیه مثل مدحه جماعة الطهارات بالحجر بالماء مع عدم العلم بها
وتحقیق من مر بالموقف وغیرها ما یدل علیه لا شیء یطلع علیه ان تامل مثل قوله صلعم

لعمار

لعمار حین غلط فی التیمم افلا صنعت کذا فانه یدل علی انه لو فعل کذا یصح مع انه ما کان یعرف و فی
التیمم من نسی رکعة فیفعلها فیفعلها طاهرا حسنه علیه السلام مع عدم العلم انتهی کلامه رفع
مقامه تکملت جواب احادیث مذکوره الحدیث الاول پس مناسب نیست که نقل کلام شود
در ان چند فایده اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است زیاده و نقصان پس میگوییم
حدیث بنحو مذکور مروی است در فقیه و اما در کافی و تهذیب پس مطابق با مذکور در فقیه
نیست اما در کافی پس مذکور در ان بسند صحیح با این نحو است روایت کرده است یونس بن
عبد الرحمن از ابی ایوب الخزاز از انجناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سالته عن التیمم
فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما یتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه واله
یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه
فوق الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث را بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب
مذکور و اما در تهذیب پس مذکور در ان با این نحو است روایت کرده بسند صحیح از داود بن
النعمان قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن التیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک
کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله وهو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له
فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا و در استبصار
نیز همین طریق است روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در اواخر سرائر بنحو دیگر
مخالف با همه اینها است نظر باینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر که ان
بسند که او روایت کرده از عبد الله بن بکیر از زراره از انجناب بحضرت امام محمد باقر علیه السلام
که فرموده اند که عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة
ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید فتمعکت فیه فقال هکذا
یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا طیبا فضرب بیده علی الارض ثم احدهما
علی الاخری ثم مسح بجبینیه ثم مسح کفیه کل واحدة علی الاخری فمسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری

در بیان داعی و باعث تیمم عمار بن یاسر که در مقام غسل خود را بخاک غلطانید میگوییم و وجه
داعی بر این مطلب این بوده باشد چونکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام صلوة بدل
جناب چنین فرموده اند که [illegible] الصعید [illegible] عشر سنین این باشد این مثل اینکه فرموده اند جعلت
لی الارض مسجدا و ترابها طهورا با مثل اینکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء
طهورا مقتضای همه اینها اینست که تراب شأن قائم مقام آب میشود در مقام حاجت بغسل
و مخفی است طهوریت آب در مقام حاجت بغسل باین نحو است که می باید آب را بجمیع اجزای بدن
رسانید با مثل غسل ارتماسی که می باید بدن را در میان آب داخل نمود بالنهایة بر اینکه تراب
بدل طهور است چنین توهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر باب است لهذا بدن خود
را بخاک غلطانیده بوده است بعد از نزع لباس اینجا بنا بر غفلت از اینکه تیمم بود که فرموده
فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه تیمم در اصل مطلب است که جواب از مثل این حدیث
بوده باشد در اثبات اینکه هر کار متحاصل بشد در مقام امتثال اتیان بعمل [illegible] خود نمود
الثالث ان عمل مطابق واقع شد عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میگوییم دلالت
حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر بجهة اشتمال الحدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال
خاک باین نحو نموده بودی صحیح میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست
اما اولا بجهة آنکه ظاهر میشود این واقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله با وجود تمکن از استکشاف حقیقت حال از آن سرور ابدا چگونه ممکن است
که از ایشان فرموده باشد که اگر پیش خود چنین کاری میکردی صحیح بود حتی مثال در مثل
چنین واقعه و اما ثانیا میگوییم معنی عن اینست که عمار جاهل بود از کیفیت تیمم و معلوم است
این کیفیت از امور توقیفیات که می باید دو دست را بخاک زده بدو کف مسح جبهه و ظهر
کفین نمود این امریست محال که کسی بدون تعلیم معلمی تواند بان رسید با وجود این چگونه
میشد اینکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر حسن عمل [illegible] خود نموده بودی خوب و

صحیح

صحیح بوده با وجود آنکه نظر بتوقیفیت این محال بود که تواند شد کسی تفحص و چنین عملی نماید بقصد
امتثال بخلاف غلطیدن بخاک از داعی داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت
مطلوبه در تیمم و اما ثالثا میگوییم توهم دلالت این حدیث بر مطلب مبنی بر لفظی است که مذکور شد
از آنچه ذکر کردیم در اول ملخص شد که این حدیث مذکور است در کتب معتبره این لفظ در هیچ یک
مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این واقعه یکمرتبه بوده است عمار نظر بطریق توهمی که
مذکور شد خود را بخاک غلطانیده جناب رسول خدا ایشان را تعلیم فرمودند که این فعل حمار است
مناسب همین لفظ است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب و استبصار همین قدر است بعلاوه سند
در فقیه منتهی میشود بزراره چنانچه صدر این حدیث را چنین در هر دو کتاب روایت نموده است
آنجناب بحضرت امام محمد باقر علیه السلام مصرح بود در اول حدیث را با اینکه کسی زراره ذکر است
نموده که جناب بحضرت امام محمد باقر فرمودند که عمار بعد از وقوع واقعه خود در خدمت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد چنین واقعه بجهت من روی داد اتفاق
افتاد و اجنب شدم از اینجا ظاهر میشود که در شب نوعی بود که حصول جنابت بحضرت مکرر
بر حضرت فرمودند چه کار کردی عرض کرد چنان کردم حضرت فرمودند که این فعل حمار است
درست [illegible] آیه تیمم را تلاوت فرمودند و کیفیت تیمم را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمودند
حکایت با این نحو منع مطابق [illegible] است و مقتضای اینها روی در فقیه است آنکه جناب رسول
خدا خود سبقت بسؤال فرموده اند الی آخره و چونکه فقیه ملحق است و راوی ملعون است
[illegible] عنه پس مظنون اینست [illegible] نقل شده مطابق اعتبار کیفیت [illegible] را
را اراده است پس کلام مذکور در فقیه که عبارت افلا صنعت کذا بوده باشد نوعی نیست
که توان اعتماد بان نمود پس الفاظ یاد نیست خصوصا در چنین صورت مقام خطری که
که مخالف عمل و فتاوی اصحابست مجملا حکایت عمار روایت بطرق متعدده در کتب خاصه
و عامه این زیاده که عبارت از افلا صنعت کذا بوده است در هیچیک از کتب فریقین بنظر

نوشیده است مکرر رفیقه اما طرق خاصه پس دانسته شد واما در کتب عامه پس در کتاب
مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است ان عمارا قال کنا فی سریة فاجنبت
فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی ص فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی بکفیه علی الارض
ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه و مشکوة المصابیح وهو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال
جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی
سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلک للنبی ص فقال انما کان
یکفیک هکذا فضرب النبی ص بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه قال رواه البخاری
ومسلم وفی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر فقال انی
اجنبت ولم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذکر یا امیر المؤمنین اذا انا وانت فی سریة
فاصابتنا الجنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت
ذلک للنبی فقال صلی الله علیه وآله انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما
وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام آنست که مخفی نشود عبارت مکرر در فقیه
مذکور شده منافی ندارد بلکه مخالف طریقه ثابته در طرق عامه وخاصه است بعلاوه
آنچه مذکور شد پس مطلقا التفات واعتنا بآن زیادتی نیست واما جواب از حدیث
ثانی که مشتمل بر حکایت استنجا بآبست پس میگوییم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور
بر اینکه در آن وقت انصار معتقد این بوده باشد که استنجا باحجار متعین بوده باشد با
معنی که استنجا بآب جایز نبوده باشد چه این بسیار بسیار بعید است سیما از عموم مذکوره
والذی بر طهوریت آب بعنوان اطلاق از کتاب وسنت مثل قوله تعالی وانزلنا من السماء
ماء طهورا وقوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به خصوصا بعد التفات باینکه آیه
شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا از سوره فرقانست وسوره فرقان از سوریست که
در مکه نازل شده الله تعالی عز اسمه شرفا نازل شده وحکایت انصار در مدینه مشرفه بوده

بعد از هجرت

بعد از هجرت از مکه بعلاوه میگوییم همچنان انصار دو عزیمه در صدد آنکه بدن انها یا لباس انها
ملوث بغایط نشد اگر میگوی مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر از آب هر یک از این
دو که باشد قبول کردن نباشد پس لازم مقطوع به آنست که تطهیر لباسیکه ملوث بغایط شده باب
میکردند چنانچه نمیتوان ادعای قطع نمود که در تطهیر ان اکتفا باحجار می نمودند وهم چنین در
تطهیر مخرج بود پس بسیار بسیار بعیدست ومستبعدست تطهیر لباس را از غایط الا باب متعین
بوده باشد در تطهیر مخرج غایط بآب جایز نباشد ومحجر متعین بوده باشد بلی ظاهر حدیث مذکور
اینست که شیوعی داشت استنجا باحجار وعادت بآن متداول شده بود در زمان شیوع والمراد
عادت بر آن بجهت ندرت آب در مدینه مشرفه در آن زمان بوده بلکه میگوییم دلالت حدیث
بشیوع والمراد استنجا باحجار بعنوان الاطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده کانهم
کانوا یظنون البر یحکانوا یبعرون بعرا یعنی استمرار دعادت انها باینکه در مقام استنجا باحجا
میکردند بجهة این بود که چیزی دفع میشد از انها در مقام تغوط مثل پشکل بود در یبوست
در این صورت حاجت باب نبود ودایم ندرت داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجا باحجار و
اگر کسی بگوید اگر استنجا باحجار متعین نبود پس وان شخص معتقد اعضار در احجار نمی بود پس
تشویش واضطراب ودرد ان مسجد وداع انصار کلیات که باحجار بچه سبب بود ممکن است
جواب گفته شود چونکه عادت مطرد شده بود در استنجا باحجار بجهة ندرت آب وان شخص عدول
از عادت کرده بود با نجهت اضطراب بجهة او بهم رسید در اینوقت بر فرض محقق معنی از این
وتسلیم بود اینکه اضطراب بجهة این بوده باشد میگوییم استبعادی که اول ذکر کردیم بر این
وارد میباشد واما قول ابن شهر اشوب در مقام ایضا پس حکمت بجهة تنبیه ابراهیم بوده
باشد و نظر باینکه استنجا بآب اولی است از استنجا باحجار ومترتب میکرد آنچه در آن مذکور
شد که بنا بایست در او قضا استنجا منحصر باشد در احجار بعد از نجاست خارج از مخرج
التزام حصول تطهیر باحجار در اینصورت بعد از ساقط بلی چیزی که در این مقام میتوان

کفت انست که حکایت انشاء مرعی نکرده که فی نفس هست و اما آنچه ظاهر میشود از حصار استنجاء
ندانستن قبل از حصول انحصار ابتداء در احجار نزد ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج
عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی قول الله عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس
یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه و آله
وصنعه وانزل الله فی کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین ظاهر اینست که مراد
از وضوء فی قوله احدث الوضوء الاستنجاء بالماء باشد پس ترجمه ظاهر حدیث اینست عادت
مردم چنین مقرر شده بود که استنجاء بکرسف و احجار میکردند بعد از آن احداث شد استنجاء
باب و این استنجاء باب صنعتی خوب پس امر فرمودند بآن جناب رسول خدا و خود شان
نیز بعمل آوردند نازل فرمود ممکنست جواب کفته شود که از این حدیث با این معنی که حدیث
ترک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر آن اینست که وقتی که استنجاء اول بود استنجا
بحجر بود و احجار فقط میکردند بعد از آن فتح شد و متعین شد استنجاء باب فقط این مخالف
اجماع است جز آنکه ممکنست حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف این ناس این
بود که استنجاء میکردند بحجر تنها و سنگ مطلقا بعد از آن احداث شد استنجاء باب یعنی متعین شد
این احمال ... درصورتیکه نجاست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج و این حملیست صحیح تا خوشی
دارد نیست مطلقا مگر آنکه مقابله مقتضی اینست که قبل از آن وقت استنجاء بحجر و احجار ثابت
بوده است مطلقا اگرچه نجاست تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکنست جواب از این
باز باین نحو که غایت آنچه مستفاد از این کلام هست آنست که در سابق بر این چنین کار می
کردند اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره نیز که اینان بوده است مطلقا چنین چیزی
استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا
خواه مخرج نجس بوده باشد یا مخرج غایط نجاست تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد استنجاء
باب متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج غایط لکن اطلاق کلام نسبت به بول مسلم است

ولکن

ولکن نسبت بغایط محل کلام است در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع و غیره که دلالت
میکند بر ثبوت استنجاء باحجار در مخرج غایط حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی
بنابراین مطلقا اشکالی در حدیث نیست اگرچه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل
انفرادی نظر باینکه چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بود انفرادی نظر باینکه در
صورت لیس تعارض نظر بحسن عقل و مقتضای عموماً کتاب و سنت که مقتضی طهوریت آب است
مطلقا عدم علما آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع آنچه
مذکور شد با دقت نظر بادنی تأمل ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل
اگرچه احتیاط متحد نبود باشد در صورتیکه مختص شود که مطابق واقع بوده است طبعیت
علما بعضی معنی بین از جمیع آنچه مذکور شد و تسلیم دلالت حدیث باین معنی که حدیث
حمل شود بر اینکه استنجاء باب نبود و دلیل شرعی که مقتضی آن بود در نظر آن مختص بود و نزد
خود چنین اعتراض نمود لکن اتفاق افتاد و مطابق با رضای الهی شد لهذا احمال
مختص حکم ... شده میکوییم اعتماد بر این حدیث در اثبات این مطلب در محل کلام نیست
بوجه است نظر باینکه کلام در عبادات است بحث در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق
امر و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است و کجا ممکن
است که قصد قربت شود بخلاف در مورد حدیث نظر باینکه مقصود در انجا ازاله نجاست
و معلوم است واقع است هرگاه چنین مجتنبی اکسی در آب غسل نمود ثمر عمل که ازاله نجاست باشد
بر آن مترتب میشود اگرچه هرگز بکوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست
بنابراین میکوییم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که رفع ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود
چنین احتمالی داد که ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد حق چنین احتمال داد که ازاله
غایط با آن میشود بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود قطعا این ثمر بر آن مترتب
میشود لکن این چگونه میتواند موجب اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر

اگر کسی عملی انا و صادر شود و اتفاقا مطابق واقع بود حکم شود بر صحت آن نظر بحدیث
مذکور با آن ق بين بين المأمومين چنانچه مذکور شد و اما جواب از حديث سيم يعنى حديث
مشتمل بر حکایت فعل مأموم و اما میکه اخلال بیک رکعت از نماز مغرب کرده بود سهوا
پس میگوییم این حدیث نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف
آن منعقد است توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی این است که گفته شود که اجماع منعقد است
بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز مقتضی فساد نماز است پس کلام مأمومین نسبت
با امام از حیثیت بنا کردن کلامیست در اثنای نماز مستلزم مقتضی بطلان نماز است
قطعا پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه السلام را انتا صوب منهم فعلا حمل نمود بر خلاف
خود که مقتضی اینست که اگر ایشان بعد از تکلم ایشان بیک رکعت از نماز میبود نه حاجت باعاده
نماز نبود بلی حکم در حق ایشان این بود که قبل از تکلم بر خیزند و تمام نماز نمایند با ایشان یک رکعت
باقی و همچنین است حال نسبت با امام نظر باینکه کلام امام فقلت ولکن لا اعید و اتم بر کعه
کلامیست صادر از امام بعد از اعتقاد اینکه اخلال بیک رکعت از نماز کرده و چنین کلامی
موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکنست که معصوم فرموده باشد در حق
او که انتا صوب منهم فعلا یعنی عمل نماز عمل ایشان صحیح است این در صورتی بود که حمل شود
حدیث بر ظاهر خود و هر گاه صرف از ظاهر خود شود میگوییم مراد اینست که مأمومین تفهیم
امام نمودند بغیر طریق تکلمی که مفسد باشد که اخلال بیک رکعت از نماز نموده و امام بعد
از اعتقاد بواقع تفهیم ایشان نمود بهمان طریق که من عاده نماز نمی کنم بلکه اکتفا میکنم باتیان
رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام صحیح و همچنین حکم با صوبیت فعل امام از فعل
ایشان لکن حمل کردن امر بر اینکه امام جاهل بوده است از حقیقت حال صحیح است چه شود که
امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود و لکن چونکه از فعل امام چیزی
که مطلوب باشد که مأمومین اعتماد بآن توانند نمود نبود و مأمومین خود هم عالم بحکم مسئله

نبودند

نبودند لهذا استیناف نماز نمودند و عرض کردند واقعه را بخدمت معصوم علیه السلام بعد از آنکه
شرف خدمت ایشان دریافت نمودند چه شود بجهة زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه
نکرده بوده است یا بجهة اعتماد مأمومین البته باید چنین بوده باشد چه اگر فرض
کنیم امام نیز حسن مثل مأمومین جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال توانند نمود
چه مخصوص است قصد امتثال ممکن نیست مگر باعتقاد تحقق امر و اعتقاد تحقق امر با شك
در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مسطور بسیار
ضعیف و واهی است و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت حج کسیکه مرور
مشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در آن پس این نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان
آن اینست که میگوییم چه گوییم ممکن است ما نحن احتمال این را توان داد که هر گاه فعلی از کسی
صادر شد با جهل بر اینکه آن فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع بوده باشد
محض صدور آن فعل از آن شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل بر اینکه مطلوب است کفایت کند
در حصول امتثال و اتیان مأمور به چه آن است که این نیست ممکن نیست که ما قائل شویم بآن
زیرا که مقتضای لا عمل الا بنیة منحصر است در ایجاد فعل بعلاوه میگوییم اگر چنین چیزی
کفایت میکرد پس معصوم در همین حدیث امر برجوع بجهة تدارك آن فعل چرا میفرمودند
فرموده بجهت آن که ایشان با شعر و حال آنکه وقوف بجهل صادر شده و معروض
اینست اینقدر کفایت میکند اگر گویی کفایت میکند در صورتی که ممکن از تدارک آن در
وقت آن فعل نباشد میگوییم یا آنکه این تفصیل بی وجه است بنا بر این پس چه باید در نماز
تفصیل داده شود ما بین امکان تدارک در وقت و عدم آن در اول حکم شود ببطلان
بخلاف ثانی و حال آنکه چنین تفصیلی در کلام احدی قایل نیست تحمل حدیث بمعنی مذکور
صحیح نیست بلکه میگوییم غایة ما یجده مدلول علیه آن و صادر شده کفایت کند در حصول امتثال
یا آنکه بخلاف عقل و نقل است چه شود و بعد از آن نبوده باشد که در چنین صورت فعل در حق

چنين شخصى مطلوب نبوده است پس حكم بصحت در صورتى كه علم رسد بدان چيزى است كه
اين شخص بعمل رسانيده بجهت شخصى مطلوب بوده باشد اينها از اين قبيل مى‌شود كه
ترك اختيار جمعه را نموده است و ترك مشعر را مطلقا نموده است نه اختيارى
مشعر را كه عبارتست از طلوع فجر تا طلوع شمس بعذر بوده باشد و نه اضطرارى
مشعر را كه عبارتست از طلوع شمس بوده باشد تا زوال يوم مذكور و حج چنين شخصى محكوم
بصحت است حتى نماند كه چند سطرى از كلام در تنقيح مرام خارج از اعتدال شد لكن از آنكه
مطلب بسيار مهم بود و محل مزال اقدام اعلام بود چاره جز تطويل كلام و اطناب مقال
در تنقيح مرام نديد و اتقاء العام من الخلل والزلل فى الحكم والفتوى والقول والعمل از جميع
مباحث مذكوره ظاهر شد و جميع كلمات علما كه ذكر نموده‌ايم اظهار نماند لازم است كه مستند بوده
باشد باجتهاد يا بتقليد از مجتهد و هرگاه چنين نباشد عمل محكوم بفساد است خواه مطابق نفس الامر بوده
باشد يا نه و ما امهات بلا اشكال و امثال آن با چيزى خود مجملى و همچنين جمع نموده باشد جمله از
كلمات اعاظم اصحاب كه دال بر اين مطلب بود مذكور شد و بسيارى از كلمات اصحاب كه مقتضى
اين مطلب است انشاء الله تعالى بعد از اين مذكور خواهد شد از صاحب معالم منقول است كه
است بر اين مطلب قال فى مقام الاستدلال على انه لا بد من تخصيص اهل الذكر فى الآية الشريفة
بمن جمع شرائط الفتوى ما هذا لفظه للاتفاق على عدم وجوب استفتاء غيرهم بل على عدم جوازه انتهى
كلامه رفع مقامه و معلوم ان الاتفاق على عدم جواز الاستفتاء من غير المجتمع للشرائط
يستلزم الاتفاق على عدم جواز العمل بقوله و ظاهر اينست كه فرقى نيست در اين باب ما بين
آنكه عمل او مطابق واقع شده باشد يا مخالف و بحمد الله بسط تمام مخصوص شد
در بيان عدم جواز تقليد است بر اقوال اموات در عمل و بطلان نماز است در صورتى
كه مستند بوده باشد بتقليد اموات اين معروف ما بين فقها است قال العلامة اعلى الله مقامه
على الكرامة فى النهاية اختلفوا فى ان من ليس من اهل الاجتهاد هل يجوز له الافتاء بمذهب

من المجتهدين

من المجتهدين الى ان قال ان حكاه عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت لانعقاد الاجماع
مع خلافه بعد موته دون حياته فدل على انه لم يبق له قول و فائدة تصنيف الكتب مع موت
مصنفيها استفادة طريق الاجتهاد من تصرفهم فى الحوادث وكيفية بناء بعضها على بعض ومعرفة المجمع
عليه من المختلف فيه الى ان قال وان حكى عن مجتهد حى فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به
وجاز لغيره الحكى له العمل ايضا ثم قال وهذا اصل الاجود عندى ثم قال فى تهذيب وهل لغير المجتهد
الفتوى بما يحكيه عن المجتهد الاقرب انه ان حكى عن ميت لم يجز له العمل به اذ لا قول للميت
لهذا ينعقد الاجماع لو خالف فى حياته وان حكى عن حى من اهل الاجتهاد فان كان قد سمعه منه
مشافهة جاز له العمل و لغيره ايضا وكذا لو سمعه من عدل ثقة عن المجتهد وان كان تبعه فالاقرب بالاقرب
جواز العمل به ان امن الغلط والتدليس والا فلا وقال فى مبادى الاصول ان افتى غير المجتهد بما
فان كان يحكى عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت فان الاجماع لا ينعقد مع خلافه
حيا و ينعقد بعد موته وان كان يحكى عن حى مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز
العمل به وان وجده مكتوبا وكان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ايضا والا فلا وقال فى
فى القواعد ولا يحل لفاقد الشرائط او بعضها الحكم ولا الافتاء ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه فتوى
العلماء ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا قول له وقال فى الارشاد ولا يحل الحكم ولا الافتاء لغير
الجامع للشرائط ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا يجوز تقليده وان كان
مجتهدا وقال شيخنا الشهيد فى الذكرى لا يشترط مشافهة المفتى فى العمل بقوله بل يجوز بالرواية
عنه ما دام حيا ونبه بجواز العمل بالحكاية عن المفتى ما دام حيا اشتغاله بعد ما مرت
مسألة ... وقال المحقق الثانى فى حاشيته على الشرائع وقد صرح جمع من الاصوليين والفقهاء
باشتراط كون المجتهد حيا فى جواز العمل بفتواه فلا يجوز العمل بقول المجتهد بعد موته بعد حجة
وقال شيخنا الشهيد الثانى فى شرحه على اللمعة يجوز للعامى التقليد فى تلك الاحكام الحقيقية
ودون الاعتقاد اما الحكم فيمتنع مطلقا للاجماع على اشتراط اهلية الفتوى فى الحاكم حال

حسن الامام وهيبته وقال الفاضل الخراساني في الكفاية ولا يحل لنا تقليد الشرايط بعضا او
الحكم بلا الا انه لا ينفسخ حكمه ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد القدما فان الميت لا قول
على العمل بفتياه وان كان مجتهدا ولا يخفى عليك ان العبارات المذكورة باسرها صريحة في عدم
جواز تقليد الاموات ولولا تواصيا اعاظم المجتهدين بل الظاهر من كثير منها ان ذلك اجماعية من اعاظم
الاصحاب دعوى الاتفاق على انتفاء عليه منها ما ذكره شيخنا الشهيد في الذكرى ايضا حيث قال
وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع عنه محتجين بانه لا قول له ولهذا ينعقد
الاجماع مع خلافه ميتا وجوزه بعضهم انتهى والظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة
كما ستقف عليه في كلام شيخنا الشهيد الثاني والفاضل المدقق السيد الشهير بالداماد وغيرهما
ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية في شرح تم التكلف الان من الى عصرنا مصنفا
مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال على كل فعل من افعالها او مقلد ويكتفي الاخذ من المجتهد
من قوله والكلام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري كما فسرنا لا تاخر الحقيقة المذكورة ويكون فيه
ايماء لطيف الى اعتبار كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية لا خبر
وقد نادوا به في مصنفاتهم الاصولية والفقهية سعوا من كان حيا ومنها ما ذكره شيخنا
الشهيد الثاني في المسالك حيث قال وقد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة و
المطولة وفي غيره باشتراط حياة المجتهد في جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله
ولم يتحقق الى الان في ذلك خلاف من يعتد بقوله من اصحابنا وان كان للعامة في ذلك خلاف
شهير ومنها ما ذكره في المقاصد العلية قال اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري وهو الذي
قبله يعني عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط حياة
المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا منهم وان
كان الجمهور قد اختلفوا في ذلك ومنها ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد الميت
مع وجود الحي وعدمه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت

اصحابها

اصحابها ولهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم بشهادته لا يمنع الحكم بخلاف تقليد الفتاوى
لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا ينعقد الاجماع بعده ولا ينعقد في حياته على خلافه وهذا
هو المشهور بين اصحابنا خصوصا المتاخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن يعتد بقوله لكن
هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع انما هو بقول المعصوم كما لا يخفى والثالث
المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا البهائي نور الله تعالى
مرقدهما في شرح الفيتحية حيث قال واللام في المجتهد للعهد الذكري فيه ايماء الى اشتراط كونه
حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره ابن الجمهور في مسالك الافهام في شرح الالفية قال ولا بد للمكلف
من تقليد الفقيه بل لا بد في جواز العمل بقوله من بقائه فلو مات بطل العمل بقوله ووجب الرجوع الى غيره
اذ الميت لا قول له وعلى هذا انعقد اجماع الامامية وبه نطقت مصنفاتهم الاصولية والفروعية لا
اعلم فيه مخالفا منهم ومنها ما ذكره صاحب المعالم حيث قال لا نعرف خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي
في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الا
صحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ايضا ان القول بالجواز قليل الجدوى
على اصولنا لان المسألة اجتهادية وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وح فالقائل بالجواز
ان كان ميتا فالرجوع الى فتواه فيها دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتواه في المسألة
فيجرها تبعيض الاتباع [illegible] ما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت
مع وجود المجتهد الحي بل قد حكى الاجماع فيه صريحا بعض الاصحاب الحي ومنها ما حكاه عنه السيد السند
السيد محمد قدس سره في شرحه على الاستبصار ومنه ما ذكره ايضا قال لا غاية للخلف من انتظار الفرج وسط
فحسبنا الله والتقدير [illegible] بدون الوصول الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام الشرعية
واشتباهها من اصولها ولو بلغ بعضا بالقوة القريبة او بالتقليد لمن هذا شانه مشافهة او بوسط
عدل فصاعدا يشترط كونه حيا والاستدلال في ذلك الى فتاوى الموتى كما يصنعه الاخباريون الذين
يبنون تدينهم على غير اساس [illegible]

فان التقليد من حيث هو لا يحصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية والنقلية على المنع من اتباعه
على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بما ثبت حكمها بدليل قطعي لا ظني
فانا عملنا بالظن في ذلك دون صريح يقتضي البداهة ببطلانه من جملة المواضع التي ثبتت بالقطع
ظن المقلد بعد الاستنباط وظن المقلد لمجتهدها الحي في قول جمهور العلماء لم يخالف فيه احد من
اصحابنا وجمهور من علماء [illegible] ومحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليدات الى حجة ودليل
قاطع وكيف يتصور وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به وهنا ما
ذكره الفاضل المدقق الشيخ الشهير بالداماد في تعليقاته على العبارة السابقة من الذكرى حيث
قال قوله وجوزه بعضهم يعني بعضا من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف قائلا
الان بخلافه في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالى
روحه الزكي وحشره مع اجداده من النبي والوصي باحسن [illegible] وايضا الشك ليس نفس الظن من
حيث هو ظن بل الادلة التي ترتب وهي موجودة في حال الحيوة دون الموت ومنها الاجماع وهنا
نقلوا الاجماع على عدم الجواز بل ربما يجعل من العلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى
مقامه ومن [illegible] عدم جواز العمل بقول الميت من الاصول العلمية والثابت
في مذهب الشيعة وقال سيد الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استادنا السيد
الرضي [illegible] حشره الله تعالى مع اجداده في حواشيه في المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة
بناء على اصلهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني
في تعليقاته على كتاب [illegible] من الشرايع عن فخر المحققين انه حكى عن والده العلامة
جواز تقليد الميت فيما اذا لم يكن في العصر مجتهد واستبعد حيث قال بعد حكايته قلت هذا بعيد
جدا لانه صرح في كتبه الاصولية والفقهية بان الميت لا قول له واذا كان [illegible] لا
قول له [illegible] في عدم جواز الرجوع حال [illegible] والاحياء قال العلامة [illegible]
بقول المتقدمين في معرفة صحة المسائل والاحكام مع امتناع الرجوع ليأتي بالعبادة على وجه الفرق

لانه

لانه اراد تقليد مجتهد حي تا آنكه عبارات مذكوره از اعاظم علماى ما [illegible] صريحست در عدم
جواز تقليد اموات واينكه احدى از علماى شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم في اعلى
غرفات الجنان تجويز اين مطلب نفرموده اند بنابراين تشكيكى نيست در ضعف آنچه مرحوم مغفور
الشهيد السعيد سيد نعمة الله اختيار [illegible] فرموده اند اگرچه انصاف اينست كه عبارات
مذكوره كه صريحست در اينكه احدى از علماى شيعه قايل باين مطلب نشده بلكه قول بجواز
بعض علماى عامه است كفايت ميكند در توهين وتضعيف اين قول وحاجت باستدلال
در ابطال وفساد اين نيست لكن من باب الاهتمام واتفاق مطلب تنبيه بر بعض مطالب در
اين مقام نمودن بجاست پس ميگوييم بر اهل انصاف [illegible] از طريق جمهور [illegible]
وحاجت ظاهر وهويداست كه [illegible] با اين مطلب تامل نمودن در اين مطلب [illegible]
ان نمودن [illegible] تامل در مسئله [illegible] مقتضى اينست كه گفته
شود در سابق بيان شد كه [illegible] فيه نظر [illegible] كه سلطانى [illegible] داده باشد
بعد از آن امر فرموده باشد [illegible] كه ايشان بان مجتهد [illegible] معلوم است كه عقل [illegible]
بر اينست كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بان مجتهد [illegible] باشند [illegible]
عدم تمكن تعلم از سلطان از اشخاصيكه امين سلطان بوده باشند تعلم نمايند چنانچه
سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اين مقام اينست كه [illegible] سلوك [illegible] معتبره در ان
كه [illegible] مذكوراست وهمچنين ساير تكاليف الهيه در عصر غيبت امام زمان عجل الله
تعالى فرجه منحصراست در فقهاى عظام [illegible] الله تعالى في الحلال والحرام وسابق بيان شد
كه جواز اعتماد در اين مطلب [illegible] قدس الله تعالى ارواحهم از جمله اموريست كه محل
تشكيك نيست نظر باينكه طريقه استعلام واستنباط [illegible] معتبره در زمان
[illegible] بسبب اختلاف [illegible] وتفاوت [illegible] واستعداد در زمان [illegible] ظاهر
ميشود [illegible] مجتهدين واسرار [illegible] صاحب العصر

مالك زمان عجل الله تعالى فرجه نظيره و معلوم نيست تا بين اين معنا لعدم اجماع ما را معتقد بلكه ان
امور قطعيه است كه مكلفين در امور دين هرگاه اعتماد كنند بلجاى ان مجتهدين
بلكه مطلوب و مثاب ميباشد كلام مشكل هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدين است
كه باعانه حضرت الحق شايد بوضع خوشترى سهولت بيان شود كه اعتماد باموات در اين
باب نمى توان نمود ميگوييم تشكيكى در ان نيست كه حجت خدا و امام منتظر عجل الله
غيبت امام عليه السلام بر مخاطبه مكلفين كه متمكن از استنباط احكام الهيه از مدارك معلوم
ان نيستند فقهاى عظام كه امناى حضرت رب العالمين و ورثه علوم انبياء و مرسلين
و حفظه طريقه ائمه طاهرين عليهم الاف التحية و السلام ميباشند و اينمطلب بعقل و نقل ثابت است
چنانچه در سابق مفصلا بيان شد و جمله از اخبار وارده در اين باب بعلاوه اجماع در سابق
ذكر شد بيان خواهد شد بنابر اين ميگوييم مفروض اينست كه اين امناى خالق اسمان و
زمين و نواب الخفاى ائمه طاهرين بسبب اعتبار ... نموده اند كه در امور متعلقه بما از شرع
اعتماد بقول اموات از فقهاء نميتوان نمود بنابر اين ميگوييم تو كه در مسائل نماز خود اعتماد
ميكنى بكتاب قواعد يا ارشاد يا لمعه يا الفيه يا شرح لمعه يا مسالك و هكذا هرگاه مستغرق
بحار رحمة الله مرحوم علامه از تو سؤال كند كه اى بنده خلاق اسمان و زمين مرا امين خدا
ما له ... در احكام الهيه باند مشغول است در جواب خواهى گفت بلى بعد از ان هرگاه بگويد
مرا كه امين خدا و نعما ... لهذا بناى تكليف خود را بفتواى تو قرار دادى من
كه در همان كتاب كه بناى عمل خود را بر ان گذاشتى تصريح كردم بلكه ميگو صريح بود كه بعد
از ممات اعتماد بقول من نميتوان نمود پس چگونه اعتماد بان كردى در مقام امتثال خلاف
نمائى از ين بدتر در ان وقت چه جواب توانى گفت و همچنين است حال هرگاه در امورى كه
ثابت هرگاه ان شهيد سعيد قدس الله روحهم ... كلام مرحوم علامه در قواعد
و غيره و همچنين كلام شهيد سعيد ... كه صريح در اين باب است در سابق بيان شد

پس هرگاه

پس هرگاه در چنين صورت از جواب قدس اسرارهم مرحوم علامه و مثل ايشان نتوانى برآمد چگونه
از عهده جواب خلاق اسمان و زمين خواهى برآمد پس هرگاه فرض شود در مقام مواخذه و سؤال
چنين سؤالى از خلاق عالم جل شانه العالى شود داى بنده من فلان عالم بتو چنين مطلبى افاده نموده
اگر معتقد اين بودى كه امين از امناى من بوده پس چرا بعد از ممات او نكردى در اينكه اعتبار نمود
شو كه در تكاليف الهيه حجت معظمه بعد از موت او اعتماد بقول او نمى توان نمود و اگر معتقد اين
نبودى كه امين از امناى من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودى در مقام اثبات مطلوب من نيز
چه جواب خواهى گفت حال خود را ملاحظه كن نسبت بمعجون مرتب سلطان عالمكن بسبب هرگاه
جامع كه سابق بر اين از امناى سلطان بوده در بيان اجزاى ان معجون و شرايط ان هرگاه
شرحى قلمى نموده باشند عمل بمقتضاى قول هر يك در حال الحيات او جايز الحال باشد نظر باينكه
هر يك امين از امناى ان سلطان بوده اند و هرگاه هر يك در حال حيات خود چنين افاده نموده
باشد كه بعد از موت من در اثبات معجون مطلوب سلطان اكتفا بقول من نميتوان نمود
تامل كن ببين هيچ عاقلى بعد از اطلاع بر اين مرحله هرگز اكتفا خواهد نمود در اثبات ان
معجون بگفته ان امنا كه سابق بوده اند و همچنين هرگاه فرض شود از امناى سابق چيزى
در اين باب در دست نباشد لكن امناى سلطان كه موجود هستند در اين عصر و شخص بان شخص
باشد كه امناى سلطان هستند هرگاه چنين چيزى از همانها بلكه از ايشان اذا استماع نموده
باشى هرگز اكتفا نخواهى نمود در مقام اثبات مطلوب سلطان بقول ان شخص و هرگاه فرض شود
كسى اكتفا نمود بقول يكى از امناى سابقه در اثبات مطلوب سلطان هرگاه از سلطان در مقام
سؤال بگويد كه اى فلان شخص تو كه از امين از امناى من نشنيدى كه در اثبات مطلوب من
اكتفا بقول ان شخص بعد از موت نميتوان نمود پس چگونه اكتفا بان نمودى ببين كه جواب در ان وقت
در انجا توانى گفت در اينجا نيز ميتوانى گفت بلكه بجا است كه اينچنين كسى در چنين حالت مستحق
لوم و عتاب و مذمت و عقاب است همين قدر در اين مقام كفايت ميكند در حق اهل انصاف

ومعتقد از مسلك جمهور را مشار نحاجت ببیان ملازمه بر این تقلید میت بعلاوه و حکم بعدم
جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مختص است حکم بجواز اکتفای بان محتاج
بدلیل و برهان است چه کلام راجع باینست قول فلان میت حجت است بر مکلفین مختص است
حکم بحجیت احتیاج ببینات است وعدم ظهور حجت و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم
جواز اعتماد پس از جمیع انچه مذکور شد مختص میشود انچه ذکر مرحوم معتمد السید السند السید
نعمة الله اختیار نموده است ان قول بجواز تقلید اموات قولیست بین الضعف ظاهر البطلان
کفایت میکند در فساد و بطلان ان عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه معلوم
ما شده کداما ظم علمای شیعه تصریح وزموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه
نبوده و قایل بان منحصر است در علمای عامه همین قدر کفایت میکند در توهین قول مذکور
و میکند
انچه میگوییم دلالت بر بطلان این قول و تعیین تقلید مجتهد حی حدیث صحیحی که شیخ صدوق
در کتاب علل الشرایع روایت نموده از حسن بن محبوب از یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله
تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلال هم وحرامهم فقال لی اذا لا یعبد الله
یا ابا یوسف مقتضا ی حدیث شکی در ضعف قول مذکور نیست کلامی که درین مقام هست
اینست که ایا منحصر است بتقلید ابتدائی بنابر اینکه هرگاه در حال حیات مجتهد کسی عمل
بقول ان مجتهد نمود بعد فوت شد و مقلد باقیست پس باقی بر تقلید خود میتواند بود یا منع
منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامی هر دو هست پس عمل
بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال حیات تقلید او نموده باشد پس در این مقتضی
مدعا ان قول بجهت لازم و متعین است میگوییم انچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانیست
ملاحظه و تامل کن در عبارات مذکوره تا بیابی که در بسیاری از انها حکم بعدم جواز تقلید میت
معلل باین شده است ان المیت لا قول له مدلول علیه بحیث مذکور است که وجه دلالت
که موقوف علیه مختص عبارت معهود است که رجوع شود در مسایل تعبدیه الشخص عالم عادل

وحرام

وحرام کرده باشد پس در صورت عدم این استدلال است که بعد از موت مجتهد بقا
بر تقلید او جایز نیست نظر باینکه میگوییم مختص کرد در حیات مجتهد عمل نمود را
بمقتضای قول او و قرار داد و معتقد شد که حرام میکنم یا بر حکم عمل نمود بعد از موت سعید المجتهد
میل عمل او سرور نمود میگوییم بنا بر بقاء عمل این شخص در این وقت یا مجتهد است یا مقلد
مختص است مرجع آن شخص عمل او نسبت به عبادت محقق نخواهد بود و معلوم المطلق انتفای اجتهاد
پس مقلد خواهد بود میگوییم عمل این شخص در این حالت بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت ثانی
مفروض الانتفا است پس متعین است ثانی پس عامل است در حق این شخص که عمل او در این وقت
بمقتضی قول میت است پس اعتماد نمود این شخص در این وقت بقول میت و حال آنکه مقتضای
کلمات جماعه از اجله علمای قدس الله تعالی ارواحهم ان المیت لا قول له انست که اعتماد بر
قول میت در حق هیچ مقلدی ثابت و جایز نیست و اوضح از این در افاده این مطلب کلام شیخ شهید
شهید ثانی است در مسالك که فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیات المجتهد فی جواز
العمل بقوله و ان المیت لا یجوز العمل بقوله لنا ان قول را مرحوم کرسابق بیان شد و جه دلالت
این عبارت بر مطلب ظاهر است واوضح از همه کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله
شرعا بحیث لا یعتد به و ما مضی شانه لا یجوز الاسناد الیه شرعا الی ان قال بعد ما ذکر وکلا الزام ان کان
بر عدم جواز تقلید میت اگرچه طریق بقای تقلید بوده باشد ظاهر است و همچنین ان بند که او کرده مفروض
من عرض المفید مثل العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود
المانع و لو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان یقتضی
الاسناد الیه و قد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی
کلامه و دلالتا این کلام بر عدم جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامة
بوده باشد ظاهر است و این قول معنی بعد از اعاظم از مشایخ عظام است که بشرف استفاده مفید است
مشرف شده ام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم و الاستاد الاکمل الاقدم الحاوی الشریعة المحمدیة جنب

ملا محمد باقر ومنهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهل التدقیق الذی عجز الفضلاء عن تحدید وصفه وقصر الفکر الطویل الطویلة عن تحمل مدحه سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی ومنهم البحر المطمطم بفتیة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة الاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی سیدنا الامیر السید علی اعلی الله تعالی مقامهم وحشرهم مع اجدادهم فی درجاتهم ویدل علیه الصحیح المروی فی العلل عن الحسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله تبقی الارض بلا امام قال لا قلت فتقع الامة فی حال لا یعلمون فقال اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت حدیث بر مدعی آن است که مقتضای حدیث این است که موقوف علیه تحقق عبادت معبود در عرف ناس رجوع بعالم زنده است پس در صورتیکه رجوع بعالم زنده نباشد در عرف ناس عبادت متحقق نخواهد بود واین اعم است از اینکه مخالف نمل نموده باشد ان عالمی در حال حیوة یا نه چنانکه این ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب است که تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی بلکه قول باختصاص منع بتقلید ابتدائی وجواز استدامی نا ملیم است ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید الساداة سید صدر الدین در شرح وافیه الاصول حکایت فرموده از بعض از متاخرین میل باین قول را بعد از ان اختیار این قول را نموده قال وما ال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته وعدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته وهو قوی بیانه ان کلام در رفع مقامه ومسئله مذکوره چیز است اول استصحاب دوم لزوم حرج وهیچیک تمام نیست اما استصحاب پس بجهة آنکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر شک در ثبوت بوده باشد باعتبار باعث انوقت که منشأ میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم بثبوت ان در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما آنکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس بجهة

انکه

انکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بظن از کتاب وسنت مقتضی عدم جواز است مطلقا ابتغ ظن مجتهد مادامیکه خارج است بجهت وجوه باجماع وغیر انچه ذکر کرده سابق بیان شد وباقی مانده ما علاوه انا زجمله عمل بمقتضای ظن مجتهد است بعد از ممات او مطلقا اگرچه در حال حیات تقلید ان نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است واین مدلول علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد کفایت میکند در این باب کلام مذکور از مسالک فرموده وقد صرح الاصحاب باشتراط حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله وبه غرض اخاص مینی از این حمله میکویم شرط استصحاب بقای موضوعات واین در این مقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال الحیات مجتهد وجوب عمل بقول اوست واین بعد الممات ثابت نیست نظر بامکان ادعاء قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی وکلام در جواز بقا بنحو سابق وعدم آنست از این راه است که مرحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فی قوله وما ال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الحرمات الثالثه پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در این مقام صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است واما نسبت باین مجتهد معین تلاحواب میکویم مفروض در محل کلام بعد از عدول است پس قبل از عدول متخیر است ثابت بعد از عدول وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم واوثق از ان نبوده باشد چنانچه مفروض است ظاهر این است که جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد سابق در تکلیفی نبوده باشد کلامی که گذشت دلزوم عدول وعدم لزوم است ونظر باینکه اصل جواز نسبت باحکام اربعه که عبارت از وجوب وندب واباحه یعنی حرمت وکراهت بوده باشد وظاهر است که فصل جنس تحصیل فصل دبوده باشد بنابراین زوال وجوب مستلزم است زوال جواز را که متصل تحصیل او بوده است پس در چنین صورت جوازی ثابت نخواهد بود واما تمسک

بعد رجوع پس لهذا تمام نیست نظر باینکه معروف نیست تقلید مسائل لازم است و در آن هم
وجوبی نیست و این شخص معروض اینست که اخذ مسائل لازمه خود را نموده از آن مجتهد
معلوم است که همه مسائل معلومه خود را یکتا به مجتهد دیگر تا مشخص شود وفاق و خلاف تقریر
در آن نیست که نتواند محتمل شد پس بقای تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است عجالة جمیع
آنچه مذکور شد مشخص میشود پس تا طریق مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلوة و السلام
اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهد زنده خود باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بی واسطه
اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتواند نمود مخفی است که اخذ
جمیع مسائل بلا واسطه از مجتهد ثابت بقاعده اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام
نیز چنین بود که کل شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام علیه السلام بلکه رجوع میکردند
و این باب از آنحضرت صادر میشد که رجوع نماید بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی چنانچه
شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق که بسیار میشود که محتاج میشوم
در مسائل از که سوال کنم فرمودند سوال کن از ابا بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه
روایت شده از عبدالله بن ابی یعفور که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن خدمت و می آید از من سوال میکند
و کاملا جواب آنچه را که سوال میکند نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت سوال کن از
از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ کرده است و هم چنین
زکریا بن آدم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفت من عرض کردم خدمت جناب حضرت
امام رضا علیه السلام که منزل من دور است و در هر زمان ممکن نمیشود مشرف شدن خدمت
شما مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن آدم که او امین میباشد
در امور دین و دنیا و هم چنین یونس بن عبدالرحمن چنانچه عبدالعزیز المهتدی گفت که عرض کردم
خدمت جناب حضرت امام رضا ممکن نمیشود که در هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین

خود را

خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبدالرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از
مجتهد بدون واسطه و لیهذا بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه بوسایط متعدده میتوان اکتفا
نمود اما کتابت مثل اینکه کسی در رساله مسائل متعدده در طومار ثبت نماید و
بخدمت مجتهد بفرستد مجتهد جواب بنویسد با اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد
که جواب از مجتهد بوده باشد و اما واسطه یا بواسطه و سایط پس از بین چنین است لکن در
صورتیکه مسائل معتمد عدالت همه بوده باشد لکن با امکان سوال از مجتهد بدون مشقت
و عسر اکتفا بواسطه نمودن خلاف است و در صورت عدم امکان اولی اینست یقین انحصار واسطه
از مجتهد شده باشد پس جزم در دین مقتضی اینست که با امکان اخذ از مجتهد نماید مشافهة
یا از کتاب یا بخط مجتهد یا بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد لکن در متون ترکه
قابلیت فهم آن داشته باشد بعد از آن بواسطه که یقین از مجتهد شده باشد بعد از آن بواسطه
عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان سوال از متعدد به سهولت اکتفا بواحد
نماید اینها در صورت عدالت واسطه است و اما در غیر عادل نمیتوان نمود مگر در صورتی
مقرون بقراین قطعیه بوده باشد بعد از آنکه نظم کلام باینمقام رسید مناسب است که بحث شود
از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوئیم در اینمقام دو بحث است در طریق ثبوت
اجتهاد است یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است بگوئیم طریقهای اعتبارات
و اعتبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن پس این شخص اهل علم که از اساتید ملتمین
علوم شرعیه بوده و این مرتبه اجتهاد بوده باشد یا مثل کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف
بمراتب مجتهدین بوده باشد بعد از آنکه ملاحظه تالیفات و مقالات آن شخص نمود در نظر اوثق
مشخص او میشود که این شخص متصف بصفت اجتهاد است یا نه کلامیکه در این مقام هست
اینست که آیا منطبق تحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا خیر بلکه
لابد است از علم بتحقق آن و الحکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمیتوان نمود و اکتفا بظن حاصل

خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر علم بتحقق آن است تا مدلول اشتقاق و لغة
مقتضی آنست و اما اعتبار بالاجتهاد شخصی پس اگر دو نفر عادل شهادت دهند اما اکتفا بآن میتوان
نمود در صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت بالاجتهاد بوده باشند اگرچه خود مجتهد بوده باشند
همچنین که اعتبار بالاجتهاد شخصی از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد بالاجتهاد آن شخص
میتوان نمود بلکه ظاهر این است که اعتماد باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود و در صورتیکه
الشخص مخبر از اهل خبرت و بصیرت بالاجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود که
الشخص مخبر خود واحد بوده باشد یا معتقد مخبر من علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد
اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون من اینست که فلان شخص مجتهد است اکتفا بآن نمیتوان نمود
و هم چنین است حال هرگاه مخبر معتقد بوده باشد لکن در صورتیکه هر دو اخبار بمظنه نمایند
و اما هرگاه احدهما اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر اینست که اعتماد میتوان نمود
لکن کلام در اینست انچه مذکور شد که اعتماد باخبار کسی که مستند بمظنه بوده باشد نمیتوان نمود
این در صورتی نیست که ظن الشخص مخبر مستند بسبب شرعی نباشد و اخبر بلکه عام است پس هرگاه مخبر
واحد یا متعدد اخبار نمایند باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هر دو یا یکی مستند باشد بسبب شرعی مثل
یا عدلین که اخبار من علم نموده باشند بآن اعتماد میتوان نمود ظاهر ثابت پس در این شخص
اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود نه در حق مخبر الیه محقق نماند چه مذکور شد شخص
میشود که گاه هست مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد بالاجتهاد الشخص میتوانند نمود و گاه هست نه مخبر و نه
مخبر الیه هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود و گاه هست مخبر اعتماد میتواند نمود لکن مخبر الیه اعتماد
نمیتواند نمود و اول در صورتیست که مخبر خود واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید
دوم در صورتیست که مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه
از اخبار مظنون کسی شد که ملکه اجتهاد در فلان شخص ثابت است و اعتماد بآن مظنه نمود در
اخبار باجتهاد الشخص در این صورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد الشخص نمیتوانند نمود

سیم

سیم در صورتیست که مخبر مظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل
واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخص نموده اند و مخبر هر دو یا یکی مأخوذ شده از اخبار عدل
واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشند در این صورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص می
تواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر اینست که اعتماد نمیتواند نمود اینها در صورتی بود که مخبر
واحد یا متعدد از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد
مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العدالة یا یک نفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن
میدانیم این شخص مخبر عارف بحقیقت اجتهاد نیست در اینصورت ممکنست تفصیل داده شود
مثل باین نحو که اگر قول آن دو نفر عادل یا یک نفر مفید مظنه شد در اعتقاد الشخص بملکه
اجتهاد در اینصورت اعتماد نتوان نمود در اجتهاد الشخص و اما هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید
مظنه نشد پس ظاهر اینست که اکتفا بآن خبر نتوان نمود پس از انچه مذکور شد مشخص شد
که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بجزم میتوان اعتماد
بآن میتوان نمود یا این در صورتیست که مخبر خود مجتهد بوده باشد یا آنکه عام است
باین معنی هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی مخبر خود شخص بوده باشد یا در حکم اجتهاد او
اعتماد بقول خود الشخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادل از اهل علم مزاول علوم شرعیه
اخبار میکند باجتهاد خود میگوید من مجتهدم فرض میکنیم بعنوان قطع این اخبار را می نماید
اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد او باخبار خود او یا نه آنچه مقصود بچند صورت میشود اول
آنست که قول الشخص مطلقا مفید مظنه نیست دوم آنست که قول او مفید مظنه هست فی نفسه
لکن معارضی نسبت باو موجود است مثل اینکه مخبر عادل اخبار میکند باینکه او اشتباه کرده
در این اعتقاد بلکه مطلقا اجتهاد در آن قائم نیست سیم آنست که قول الشخص مفید مظنه هست
و معارضی نیست چهارم آنست که قول او مفید قطع است در اخیر اخبار نموده بآن تشکیکی نیست
در جواز اعتماد بآن در قسم رابع چنانچه تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بآن در قسم اول بلکه ثانی

بنی چنین است که اینکه هست دو قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این
قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم حصول بر شرف مرو عدم
حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب با تجدید رای مقتضی عدم است معارضی که
توان اعتماد بان نمود در نظر نیست مگر اطلاقات یا عموم ادله بنا لکن انصراف آن نسبت بمجهول
کلام یا مظنون العلم است یا مشکوک و علی التقدیرین بعد از آنچه مذکور شد نمیتوان
نمود محقق تا آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بمنا صلح
کردن او برا اینکه مقتدی امور فتوی و مرافعات میباشد و امثال عامه ناس تبعیت او
بوده باشد در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد مگر در صورتی
که مقترن بقراین مفیده علم یا انضمام و بعضا اجتهاد و با اخبار مفیده علم بان بوده باشد
و این قول ظاهر از شیخ جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشانست و مرحوم علامه
اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد بظن بحصول ملکه اجتهاد و فرموده اند بمنظر حاصل میشود
بمشاهده کردن شخص را که مقتدی فتوی بوده باشد در محضر ناس و اجتماع خلایق را
بر آن شخص در اخذ فتوی بجهت آنکه از متاخرین با ایشان موافقت فرموده اند و این دو مطلب
تمام نیست پس مشاهده کردن کسی که متصدی منصب فتوی است موجب ظن باینکه ملکه
اجتهاد دارد تا بنا است مسلم نیست بر فرض تسلیم اجزاء به ظن ... در این مقام نمیتوان نمود چنانچه
بیان شد بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است خواه آن
کس از اهل آن بلد بوده باشد یا نه یا اینکه بعنوان اکتفا نمود در تقلید آن شخص
یا لازم است تفحص و بحث نماید در اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه پس هرگاه مشخص
هرگاه تشخیص شد انحصار مجتهد در آن شخص امر ظاهر است و اما هرگاه تشخیص شد وجود مجتهد دیگر
در آن بلد آیا لازم است تفحص و بحث نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشند تا تقلید اعلم
نماید یا نه ظاهر این است که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در این مقام

چند

چند احتمال است اول آنکه کسی وارد بلدی شد عالم نبود بر اینکه در آن مجتهدی هست بعد
از ورود مطلع شد بر اینکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است و فهمانید که رسیده اند در آن
بلد فلان شخص مجتهد است لکن عالم نیست در اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه ظاهر هم
اینست در هر دو صورت در امور دین خود اعتماد بان مجتهد میتواند نمود تفحص از وجود مجتهد
دیگر در آن بلد لازم نیست ... کسی عالم است بر تعدد مجتهد در آن بلد خواه این علم قبل از ورود بلد
امر حاصل بود یا بعد از تفحص رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم آن شخص نیست
آیا میتواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا تفحص نماید در بعض مسائل تقلید
بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا جایز بلکه لازم است تفحص از اعلمیت بعضی از بعض دیگر نماید
بعد از تفحص اگر مشخص شد که بعضی اوثق است و رضی او از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود
و الا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل است در این مقام یا این معنی اگر مطلع شد در مسئله که عمل حاجت این
شخص است اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی بحرمت و دیگری بر خلاف آن گفته در این صورت ظاهر هم
اینست که لازم بوده باشد تفحص و بحث از اوثق نموده باشد بعد از آنکه اوثقیت احدهما از دیگری
مشخص شد عمل بمقتضای اوثق متعین است و اگر مشخص نشد در این صورت مخیر است در تقلید
هر یک که خواسته باشد اما عدم لزوم تفحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاقات ادله که دلالت بر حجیت
قول مجتهد مثل قول مولانا صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها
الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله صلی الله علیه و آله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قوله ع
العلماء ورثة الانبیاء و مقبوله عمر بن حنظلة و ... اصول کافی ... از ...
تهذیب ینظران الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا
فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و اما لزوم تفحص از اوثقیت در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف فتاوی اخبار مرویه خلاف
الحجیت که دیگری اعتبار بان نموده پس بجهت آن ظاهر است نظر باینکه هر دو اخبار ... انجات

خداوند عالم جل شأنه ومفروض این است حق ثابت در واقع نیست مگر یک چیز فرض این است
احدهما متعین اینست که ان حکم واحد این چیز اینست که او اخبار می نماید ودیگری مفتی است که حکم
نیست بلکه ثابت در نفس الامر انست که او میگوید در اینصورت عقل حاکم بر اینست که تخصیص
ان حال بجز تا متخصص شود اعتماد بکلام یک بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقه میشود بخلاف
قول دیگری پس عمل بقول اول متعین خواهد بود ودلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله
قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا
فیما حکما وکلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما وافقههما واصدقهما فی الحدیث
مورد حدیث اگرچه در مرافعه ومنازعه است لکن مناط یکی است چنانچه ادعا شده که شخص
تعدد مجتهد در ان بلد مجتهدین منحصر است او تعیین بعضی بر دیگری در اینصورت عمل بقول اوثق
متعین است ظاهر اینست ظن باوثقیه کفایت میکند علما طریق حصول باوثقیه چون ان ملاحظه
فتاوی صادره از هر یک است این در صورتیست که این شخص از اهل علم بوده باشد یا استشهاد
مابین عامه بلد است که فلان شخص اعلم واوثق است یا استشهاد مابین مجتهدین ومحصلین اهل
بلد است تحریر در حکم عدول از قول مجتهد است بقول مجتهد دیگر میگوئیم این متصور بسه صورت
میشود واجب العدول یا ممتنع العدول یا جایز العدول الاولی واجب العدول در صورتیست که کسی تقلید
مجتهدی مینمود بعد مطلع شد مجتهد دیگری که اوثق از اوست در فتوی در نظر او ممتنع العدول
مثل عدول از اوثق در فتوی بغیر اوثق یا مساوی ولا ارجح در صورتیست که او تشخیص وعدم ان
میجهات متحقق شوده باشد یعنی مثل عدول از قول مساوی است بقول مساوی مرجح
در معتبر وجماعت کثیره علما بجواز عدول است در اینصورت قال فی العبر اذا اعتقد شیئا
من الفروع ثم خالف فقد قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا اتى ما العالم او لم یعدل من عالم الی اخر
مع تساویهما فی العلم والعدالة لم یقدح فی عدالته وفی التذکرة اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع
وفعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا اتى ما العالم او لم یعدل من عالم

الاخر

العلم بفتواه ومساواته لم یصح فی العدالة وبمثله ذکر فی نهایة الاحکام ومصرح بعد در کلام علامه در
تهذیب الاصول خلاف ان است قال واذا تساوی المفتیان فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه
فی ذلك الحکم والاقرب جوازه فی غیره قال ابن فهد رحمه الله فی النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع
فلا ینبغی ما یدعیه قال اذا تبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة وعمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی
ذلك الحکم بعد ذلك الی غیره اجماعا والوجه عندی جواز العدول الی غیره فی مساویه لانه بعینه ولا
یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الفاضل ولا علی العدول من الفاضل الی المفضول للمنع العقلی
فی الاول وعدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت تساوی مجتهدین است چنانچه این
مصرح به است در عبارت السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول اذا قلد العامی
احد المجتهدین المتساویین فی حکم حادثة وعمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلك الحکم
الی غیره اجماعا وجوز بعضهم العدول فی مساوی ذلك الحکم لا فی عینه ومصنف اختیار کرده پس عبارت
نهایة محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی اجماع در عدم جواز عدول در این صورت
منافی با حکم بجواز است در تذکره ونهایة الاحکام وقبل از ایشان مرحوم محقق در معتبر
این دو بزرگوار مذکور شد تحصیل حال در این مقام مقتضی انست که گفته شود تاملی نباید نمود
در جواز رجوع مجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله مانند ان که حجیت قول مجتهد است علی الاطلاق
در رجوع بعض از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود
در حق این شخص کما لایکون در این مقام مستبانست که ... بعینه جواز رجوع بغیر از مجتهد در
صورتیست که در بدو امر عازم نشده باشد در کل مسائل تقلید ان مجتهد کرده باشد یا عازم
پس رجوع جایز خواهد بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل تقلید ان مجتهد نموده باشد ظاهر
اینست که رجوع در بعض دیگر جایز بوده باشد اگرچه در بدایت امر عازم این شده باشد که
در کل مسائل تقلید ان نموده باشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بسه
صورت اول انست که شخص مقلد در بدو امر قرار داده که تقلید ان مجتهد و ...

نموده باشد در بعضی مسائل تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دو قسم است که در بعضی
مسائل تقلید احد مجتهدین را نموده با غفلت و عدم التفات از تقلید در بعضی قسم ثانی است که
قرار داده در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از اینکه این عزم فعلیت بهم رساند
مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید اگرچه در بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفته که
تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعضی مسائل چهارم مثل سوم است لکن
تقلید کرده در بعض مسائل مجتهد احد و در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد ظاهر
اینست منعی در مختلطه‌ای در صحیحه بنموده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجدان ظاهر است
نظر باینکه مفروض اینست دو مجتهد شاهد هر دو مساوییند نظر با دله سابقه و نیز جواز قول
هر یک مجتهد است در حق این شخص پس چنانچه ممکنست در کل مسائل تقلید بعض نماید توزیع
نیز جایز خواهد بود دلیلی که دلالت کند براینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاشتراک مکلفی
واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف این است
واما قسم ثالث که مانع این شد که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد از قرار
گرفت در کل مسائل تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این هم اشکال نباید
نمود نظر با دله دالّه بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد بعلاوه آنکه قطع حاصل است که قبل
از این عزم در حق این شخص تجویز هر یک از اقسام مذکوره است قطعا پس استصحاب مقتضی
بقای این ... است بعد از عزم براینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود موجب تغییر ... و از آن
ورافع حکم استصحاب نمی‌تواند شد و ... استحال در قسم رابع و ... نیز از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود ... است که تقلیدات مجتهد نموده اما می‌تواند در آن بعض
تقلید مجتهد دیگر نمود با اینکه منقسم میشود بدو قسم نظر باینکه مجتهد دیگر یا موافق است
با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول جهة تأملی در جواز نباید نمود با این نحو چنانچه در اول
مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود

این مجتهد

۲۸۷٫۶

این مجتهد قرار دهد یعنی حین العمل چنین التفات نماید ثمره در حال حیات احد مجتهدین ظاهر میشود
در بقای بر تقلید و عدم آن بنا بر این مبنای عمل این شخص طریقی ممکن خواهد بود قول آن مجتهد
و قول این مجتهد ... و این اکمل است و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی
مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد و دیگری بطلان یا
احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالیکه در این صورت میتوان نمود این است
که بعد از آنکه این شخص قول مجتهد را ... اعتبار نمود در مقام عمل پس حکم الهی در حق
این شخص این خواهد بود بنا بر این هرگاه ... عدول از این تقلید نمایم و متعین تقلید قول
مخالف نمایم در همان مسئله لازم می‌آید قول صحت و قول بطلان هر دو نسبت بشخص واحد
حق بوده باشد و این محال است جواب از این اینست که محال اجتماع صحت و فساد است بحسب
ذات واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم نیست بلکه لازم
آنست چیزی صحیح بود باعتقاد شخص در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت دیگر باعتبار
همان چیز محکوم ببطلان بوده باشد و استحاله این مسلم نیست مثل آنکه مجتهد ...
دانست در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر
علما حکم بعدم جواز عدول در این صورت نیز ... بلکه ... که عدول
جایز بوده باشد چنانچه مصرح به در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است
در تهذیب و نهایة الاحکام و مدعی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه
در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست چنانچه محقق شد لکن انصاف این است که ...
... خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت
فرضا نسبت احد مجتهدین چنین استنباط نموده این حکم ثابت نسبت بشخص معین ...
مجتهد دیگر چنین استنباط نموده که این حکم ثابت ... مفروض اینست ...
در حق احد مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست مفروض اینست مقلد یا با عدم اطلاع ...

دیگری یا با اطلاع و لکن نظر بمساوات ما بین مجتهدین مخیر بود در اختیار هر یک که خواسته باشد
و جایز بود اختیار خود بمقتضای آن معمول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت در آن در حق
آن مقلد باشد با آنکه در واقع نیست مگر بوجوب یا حرمت ممکن است و حال این را بما ینکه مجتهد
حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیل و بعد حکم بحرمت آن نمود باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست مجتهد
آنکه در ثانی که حکم بحرمت آن می نماید باعتبار دلیل معتقد این هست که در اول اشتباه نموده
بود و آن حکم واقع نبوده مگر حرمت و در ما نحن فیه چنین نیست قطع باینکه فرض مساوات
بین مجتهدین و عدم رجحان احدهما است بر دیگری در نظر آن مقلد معروض این است
قطع بفتوی احد مجتهدین معتقد جوبا و شد بمقتضای آن معمول داشت و مع ذلک معتقد
آن شده که در واقع چنین است جز معقول است پس عدول از قول مجتهدی بدیگری در مسئله
واحده در صورت اختلاف با زمن مساوات صحیح نیست بلی هر گاه احدهما اعلم از دیگری بود
رسانید آن علی کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد
که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هر گاه دو دلیل
متعارض باشد در نظر مجتهد عدیده ی که رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبوده
باشد در این صورت تکلیف مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هر گاه در مقام عمل اختیار
احدهما نمود در مقام دیگر اختیار دیگری نمی تواند نمود بابتنای اعتقاد مساوات ما بین دلیلین
و حکم این محل شود عبارت معتبره متذکره و غایة الاحکام بر عدول بقول مساوی در حکم
دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن از کتاب مخالفت ظاهر اولی است از حمل بر خطاء
چنانچه وجدان بعد از تأمل در آنچه مذکور می شود ظاهر میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید
الثانی حیث قال لو تعدد المفتی و تساویا فی العلم والدین تخیر المقلد مطلقا فلا من شاء
فیما سأل بعد ثم ان احدث واقعة اخری قیل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول و جهان و مدرک
و کذا القول فی تلک الواقعة فی وقت اخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام العبر المذکور

شاید

شاید وجه این آن بود باشد واقعه که در آن رجوع نموده بود باحد مفتین متساویین
هر گاه عین واقعه در وقت دیگر اتفاق افتاد اعتماد بآنچه در سابق از معنی شنیده متحمل است
نظر باحتمال تجدد رای او و مقتضای فرموده شیخ شهید آنست که رجوع در آن واقعه در وقت
دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بوده باشد می تواند نمود و این مفتی ثانی یا موافق
با اول حکم خواهد نمود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای آن عمل میتواند نمود اما بنا بر اول
پس وجدان ظاهر است و اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای او مفتی اول بر آن فتوی
او لا بد این شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی میتواند نمود و اشکالی که سابق گذشت نظر با
حال مذکور وارد نیست چنانچه وجدان بعد از تأمل دقیق ظاهر میشود بدانکه امر فتوی اگر
چه امریست در غایت عظم و خطر آن خطریست در غایت جسیم لکن مفتی بعد از آنکه اهلیت
این منصب جلیل را بهم رساند و صرف طاقت و بذل جهد خود را نمود در معرفت شریعت
مطهره و انفاذ عباد را از جهالت و ضلالت و ارشاد در ترویج احکام شرعیه
و مبالغه در تبلیغ و قمع بدعتهای الهیه ... نمود تا این خواهد بود بمواهب غیر
متناهیه واهب متعال جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الاف
التحیة من الله الغفار در مدح مبلغ این منصب شریف علاوه بر آنست که توان استقصا نمود
اگرچه در سابق جمله از اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظر باینکه تکرار اطلاع موجب
مزید رغبت مؤمنان است در اهتمام بآن لهذا مناسب دانست ختم مقام نماید بایراد جمله دیگر
از آن اخبار پس میگوییم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار
الهی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلیفته الاف التحیة والسلام که آنحضرت روایت
فرموده از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که حاصل مضمونش آن این است
آنجناب خداوند عالم جل شانه وحی رسید بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی محبت را فلیب
عباد من داخل و محکم کردان و محبوب کردان بنده گان نزد بوی من حضرت موسی عرض کرد ای

پروردگار من چه کار کنم که این شیطان مترتب شود خطاب رسید که شکر کن بندگان مرا بهم علاوه
معاملهٔ من تا آنکه محبت من در دلهای ایشان جا کند ای موسی هرگاه فرار کننده از درگاه مرا به
درگاه من بازگردانی یا گمشده از درگاه مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از عبادت صد سال که روزهای
آن را روزه باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی و در بعضی نسخ التفسیر مذکور است حضرت عیسی
عرض کرد الهی چه رحمت کار میکنی به ایشان بنده من اگر از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید النفس
کسیست که طغیان و سرکشی در معصیت کرده باشد و عرض کرد آنکه گم شده از درگاه تو که کیست
فرمود آنکسی است که جاهل بامام زمان خود بوده باشد بشناسان تو او را امام زمان او را
و هم چنین آن گم شده است کسی است که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آن که عارف
بامام زمان خود شده باشد در صورتیکه جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما باو شریعت
دین او را باو و کیفیت عبادت پروردگار و چیزی که موجب توسل بخشنودی الهیت باشد تعلیم
نما بعد از آن جناب علی بن الحسین فرمودند بشارت دهید علمای شیعه را بثواب بسیار و جزای
و از و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مروی است که آنحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیا جناب امیر المؤمنین علیه السلام
که فرموده که هر که حاصل معنی آن اینست کسی که از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد
پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو عطا فرموده ایم
عامد میآید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور که نور او اهل کند
بجمیع اهل عرصات و بر بدن او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند با یک تار
نخ او بعد از آن منادی ندا میکند با اهل عرصات بندگان خدا این شخص عالمیست از جملهٔ تلامذه
بعضی علمای آل محمد صلی الله علیه و آله پس هر کسی که در دنیا که این شخص عالم او را از تحیر جهل خارج
نموده باید متمسک شود به نور او تا آنکه بیرون بیاید از تحیر ظلمت و تاریکی این عرصات
بسوی درجات بهشت پس بیرون میبرد او را از ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را

در دنیا

ایضا

در دنیا امر خیری را یا گشوده باشد از قلبی قفل جهل را یا شبهه را از او دفع نموده باشد
در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین
احسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین در کتاب احتجاج از آن امام عالی مقام یعنی جناب امام حسن
عسکری علیه الصلوة و السلام منقول است که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده به احسان با ایتام بجهت منقطع شدن ایشان
از پدران خود پس هر کس محافظت کند ایشان را محافظت فرماید خداوند عالم او را و کسی را
که نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسی که
دست خود را بر یتیمی بکشد بجهت محبت نمودن با آن بقدر هر موی میدهد خداوند عالم در بهشت آن
بهشت او در بهشت بازای هر مویی که دست او بآن رسیده است قصری که وسیع تر بوده باشد
از دنیا و آنچه در دنیاست و در آن قصرهاست و چیزها که خواستار باشد جناب امام حسن عسکری
بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر از این یتیم یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود
و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسایل دین خود معطل و حیران
باشد مشتبه شوید که یک از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم ما این شخص جاهل و بشریعت
ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما یتیمیست در دامن او پس کسی که هدایت و ارشاد
و تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور
و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری که روایت شده فرمودند از کاشف
الضر و البلوی جناب امام حسن که فرموده اند فضیلت کسیکه متکفل ایتام آل محمد بوده باشد یعنی
که منقطع از ائمه خود بوده باشد و در مرتبه باشد در که هر جهل و حیرت بیاموزد افاده
انکه از جهل و رفع شبهات ایشان بکند بر فضیلت کسانیکه متکفل ایتام هستند با طعام و کسوه
مانند فضیلت آفتاب که اعظم کواکب است بر سهی که اصغر کواکب است و ایضا در کتاب
مذکور مروی است از آن امام عالی مقام که روایت فرموده از جناب حضرت امام حسین

که آنحضرت فرمودند کسی که متکفل یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب پنهانی که بعلومیت
و میرسد و بسبب حق بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را
از علوم ما که را اخذ نموده باو شده است تا اینکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از
جانب خداوند عالم جل شانه باو یا ایها العبد الکریم المواسی مرا و لی ایام بکرم از تو ملائکه
من بگو را بنیاد بنای بنده من در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم نموده است هزار هزار
قصر و ضم کنید بان قصرها آنچه را که لایق باشد از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور است از آن
امام علیه السلام مرویست که فرموده ضعیفه مشرف شد بخدمت جناب سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام
عرض کرد که من والده ضعیفه دارم مشتبه شده است در امر نماز او بعضی چیزها او مرا فرستاده
بخدمت شما که از آن استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سؤال کرد جواب فرمودند
ثالثا سؤال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه سؤال کرد و جواب شنید بعد از آن آن ضعیفه اظهار
معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال عرض کرد دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا
جناب سیدة نساء فرمودند سؤال کن هرچه میخواهی ببین تو که سؤال از امورات میکنی بگو تو بیش
آنکه بمن در جواب آن مشقتی باشد آیا کسی که بعض خود را بکرایه میدهد برای آنکه بار سنگین
را بدوش بام برد و وجه کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد آیا بر او نقص حمل آنچیز گران است
با این اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود پس سیدة نساء فرمودند اجرت من در
جواب هر مسئله بیشتر است از اینکه از زمین تا عرش طبقه بطبقه پر از لولو باشد پس
من سزاوارترم از آن شخص که بیابم که بر من شاق نباشد جواب مسئله و شنیدم از والد بزرگوار
خود صلی الله علیه و آله که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت
پس خلعت داده خواهند بود از خلعتهای کرامات بتعداد کثرت علوم ایشان و بقدر سعی و
اهتمام ایشان در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا آنکه که خواست خلعت داده خواهد شد بیک عالم
از علما هزار هزار حله از نور بعد از آن منادی از جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد

نمود که ای علمائیکه متکفل ایتام آل محمد بوده اید و پیروان ایشان بوده اید ایشان را از جهالت
در وقتی که منقطع بوده اند از پدران حقیقی که ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند این
اشخاص بوده اید بیایید که تعلیم نموده اید شما ایشان را و باعانت شما از کوره جهالت
خارج شده اند پس خلعت بپوشانید ایشان را مثل خلعت بپوشانند بر هر یک از آن ایتام ائمه
علیهم السلام بمقدار علمی که اخذ کرده اند از ایشان تا بجائی میرسد که کاهست بر یکنفر صد هزار
خلعت داده خواهد شد و هم چنین خلعت میدهند آن ایتام برکسانیکه از ایشان علم کسب کرده اند
آنوقت خطاب از جانب پروردگار عالم جل شانه میرسد که دوباره بدهید باین علما عوض آنچه را
که داده اند بمتعلمین خود بلکه مضاعف از آن پس آنچه را که بمتعلمین خود داده بودند میدهند بایشان
بلکه مضاعف از آن میدهند و همچنین جناب سیدة نساء فرمودند بان ضعیفه که یک نخ از آن خلعتها
بهتر است از هر چه در دنیا است از آنچه آفتاب بر آن طالع شده است هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از آن امام همام علیه الصلوة والسلام مرویست که روایت فرموده از کاشف الاسرار و الحقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده حدیثی که حاصل معنی آن اینست که علمای شیعه
ما سد میکنند رخنهای که شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند شیاطین
را از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان ما پس کسی که از شیعیان ما نصب نموده از
برای اینمطلب مهم این شخص در نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک
و خزر هزار هزار مرتبه بجهة آنکه این شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین شیعیان ما و این
شخص که جهاد میکند با روم و خزر دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا در کتاب
مذکور مرویست از جناب امام همام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده از جناب
امام موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده فقیهی که انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتام ما که منقطع
میباشند از نعمت ما و محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن
اعدا از امور یکه محتاج الیها است در دین چنین فقیهی شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد

بجهة انکه عابد هم او محبت مصلحت نفس خود شده است و این شخص فقیه چنانچه معصوم او
مصلحت نفس خود هست معصوم و مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند عالم رحمن است تا
آنکه متخلص نماید ایشان را از دست ابلیس و اتباع او پس چنین شخص بهترست نزد خداوند عالم
جل شانه از هزار و هزار عابد و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام روایت که آنحضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی ... که مراد
جناب امام محمد تقی بوده باشد چنانچه مصرح در احتجاج است که آنحضرت فرمودند کسی که
متکفل شود ایتام آل محمد را که منقطع شده باشند از امام زمان خود و متحیر باشند در جهالت
اسیر باشند در دست شیاطین و در دست نواصب اند دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص
کند ایشان را از دست این شیاطین و نواصب و بیرون آورد ایشان را از حیرت جهل و ضلالت
و از مقهور بودن شیاطین بسبب باطل کردن وساوس ایشان را و مقهور کردن نواصب بسبب
اقامه حجج بر عدد کار ایشان و دلیل ائمه ایشان هر اینه این اشخاص فضیلت داده شده اند
از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر تا جمله بندگان زیاده از فضل آسمان بر زمین
و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل
ماه است در شب چهارده بر مخفی ترین ستاره که در آسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور
از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرموده اند علمای شیعیان ما از علمای
حافظ ... باشند یعنی ایشان علماء در روز قیامت و حال آنکه در سر هر یک از ان
علماء تاجی است که نور او ساطع و منتشر است در عرصات قیامت و هر یک از ایشان ... سعید
... پس شعاع تاجهای ایشان علامت ... است در عرصات پس باقی نمی ماند
در انجا یتیمی که در دنیا ایشان را از ظلمت جهل و از حیرت ضلالت اخراج نموده بودند
مگر آنکه ایشان متمسک میشوند بشعشعه انوار ... و بلند میکنند ایشان را ...
... ایشان ...

علمائیکه

علمائیکه استادان ایشان بوده اند که ایشان را در جوار ائمه علیهم السلام میباشند و باقی نمی ماند
ناصبی از نواصب مگر آنکه هر ... از شعاع ان تاجها چشمهای ایشان را کور میکند و گوشهای
ایشان را کر میکند و زبانهای ایشان را لال میکند و ایضا در تفسیر و کتاب احتجاج مرویست از امام
همام علیه الصلوة و السلام که فرموده که جناب سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام فرموده
... دو زن ... یکی از ان دو زن معاند و
دیگری مومنه بوده پس جناب سیده نساء تعلیم ... مومنه فرمودند ... که بسبب ان مومنه
غالب شد ... بر معانده پس مسرور شد ان ضعیفه مومنه بسرور ... پس جناب سیده نساء
فرمودند فرح و سرور ملائکه بسبب غالب شدن تو بر ان معانده زیاده است از سرور تو و هم
حزن شیطان و متابعین او بسبب محزون شدن ان معانده زیاده است از حزن خود ان معانده
و ... شدید البشارة از جانب خداوند عالم جل شانه ... بلا ... کرمها ... بر او حضرت
فاطمه ... بسبب ان حجتی که تعلیم ان ضعیفه مسکینه مومنه خود ... هزار و هزار و ... الخ
بجهة ایشان در بهشت مهیا فرموده بودم ... بر هر کس که
حق را بر معاند و مبطل غالب کرده اند پس از برای او مهیا نمایید در بهشت هزار و هزار معادل
انچه بجهة او مهیا شده بود در بهشت ... در این باب در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج بسیار است
و لکن ظاهر از کتاب احتجاج است که نقل ان ... نموده باشد ... احادیث در این باب بسیار است
... کتابت ... بر مضامین این اخبار بسیار پس ... کم ...
کسی است که محروم از این سعادات کثیره ... کرده اند ... من الخذلان
... من هذه العطایا الجلیلة و ... المدارج العالیه در بیان
معنی عدالت و طریق معرفت ان پس میگوییم اما عدالت پس ... نشان ... بر که
باعث میشود در ... واجبات و ترک محرمات ... ملازمت ... و بیان ... او
... ترک ... مروت ... و ... باشد

و ... حرام است پس ... در بیان ... و تحقیق مطلب ... محتاج به بسط ... و
مقال است در اینجا ... ان نیست که تحقیق ان کما هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار شده
در اینمقام بعنوان اجمال میگوییم ... بر دو قسم میباشند کبیره و صغیره و ارتکاب اگرچه مطلقا
منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان انفراد منافی نیست و مراد از منافیات مروت
اموریست که ... از ... مثل ... در حضور ... ناس
و ... در مجالس ... باعث ... و اکل و شرب در اسواق ... اهل سوق
... از منافیات مروت ارتکاب اموریست که ... عیوب و ... است
و ... محرمات ... تحریمه نبوده باشند لکن دال
بر خست نفس ... عیب باشد ... نزد عقلا و ... در عدالت
مشهور ... است بلکه ... بر ... صاحب مدارک معلوم نیست و اما
طریق معرفت عدالت پس ... امر است اول ... است یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت
ظاهر میشود که فلان شخص چنین است یعنی متصف بعدالت ... او و صحبت
... ملکه ... از ارتکاب ... چنین حالت
که ... بمعاشرت ... تابع زمان معاشرت ...
... معاشرت بجایی برسد که موجب قطع بحصول عدالت میشود ... موجب ... میشود
ظاهر این است ... پس قطع بحصول حالت مذکوره ... نیست ...
و تعدیلات ... عادل ... یعنی فلان شخص عادل است
پس هرگاه ان دو نفر عادل ... قطع باطن بعدالت ان شخص ... بعدالت شخص
اعتماد باین شخص در جمیع اموری که ... بر عدالت ... بلکه باعتقاد ... ادم
شریعت مطهره هرگاه ... شود ... که ... و اعتماد ... او ... اعتماد
... است یعنی هرگاه شخصی در بلاد مشهور و معروف بعدالت بوده باشد

واین

و این اشتهار موجب ... بعدالت ان شخص شود اعتماد باین ... نمود بعد از آنکه این مطلب
متحقق شد میگوییم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت
او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه
با عدم ... اکتفا بواسطه ... از کتاب او متعین است بر اخذ بواسطه و اما
اخذ از کتاب مجتهد با ... مجتهد ... مختلف میشود ... و احوال مقلد ...
... کتاب ... در صورتی که مقلد صاحب فهم باشد ... شده باشد
که مجتهد رجوع نکرده باشد ... بعکس ... تا حال در بیان مطلب
اول ... مطلب ثانی در معرفت اسرار اقوال و افعال صلوة و ... ست
... در اوان ... که ... حقیقت نماز است و ... مطلب در
مباحث نیت و رکوع و سجود و ... انشاء الله تعالی در بیان
مقدمات است و در انچند فصل است در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم
میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب چند
اقسام است ... نماز یومیه است نماز جمعه نماز عیدین
نماز آیات نماز طواف نمازی است که ... ملتزم میشود ...
لازم میشود و افضل انها نماز یومیه است یعنی پنج نمازی که در شب و روز ... میشود
و وجه تسمیه ان بنماز یومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چیست
و اکتفا میشود در اینمقام بیکی از انها پس میگوییم حکمت وجه ان این بوده باشد چون اکثر انچه
در روز واقع میشود بیشتر است از انچه در شب واقع میشود باین سبب تسمیه شده بیومیه
تسمیه الشیء بوصف اکثر اجزائه و نماز یومیه پنج است نماز ظهر عصر
مغرب نماز عشا نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار
رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت و فرق

در این دو نماز در حضر و سفر نیست   در بیان اوقات این پنج نماز است و در آن
چند مبحث است   در بیان وقت نماز ظهر و عصر بدانکه اول وقت نماز ظهر
زوال شمس است و مراد از زوال شمس تجاوز نمودن آفتاب است از دایرهٔ نصف النهار و
علامت آن زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و زیاد شدن ظل است
بعد از نقصان در بعض اوقات و حادث شدن ظل است بعد از انعدام آن در وقتی و بکیری در بعض
بلاد و مراد این است که اول وقت نماز ظهر زوال شمس است بمعنی که مذکور شد و بعد از تحقق زوال
مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای
این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب
آفتاب باین معنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقداری که کفایت کند
ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز
عصر است چنانچه در اول مقدار این مقدار مختص بنماز ظهر باشد و ما بین مدتین مشترک خواهد بود
بین الصلوتین و معتبر در رکعت در این مقام جا نقد واجبات از فعل و قول در حق کسی که
معتدل القرائة بوده باشد در سرعت و بطوء و بحجمین در فعل توضیح این اجمال مقتضی این است
که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص
بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال آن واجب
و مستحب میگوئیم مراد در این مقام رکعت مشتمل بر واجبات است و هر چند که مقدار واجب نیز مختلف
میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوئیم مراد زمان قرائة قصر سوره قرائة است و دیگر آنکه
این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قرائت و بطوء آن میگوئیم مراد مقدار رکعت که ادا شود در
ماهیت ... و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطوء
میگوئیم مراد حال اغلب ناس است و همچنین است کلام در فعل بعض اشخاص که فعل ... ایشان
صادر میشود مخالف بعض دیگر ... است بالاشیا حال اغلب اشخاص و

بعد از اطلاع

بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم که رعایت ترتیب بر دقایق مذکوره چندان لازم نیست
در هر فرض میکنیم که در اول زوال شروع کرده بنماز ظهر یکی دو رکعت اول طول داده بسبب رعایت
آداب و سنن و بیکری اقتصار نمود با فعل واجبات از نماز ظهر فارغ شد و اول صرف آن
رکعت اول فارغ نشد بنا بر آنچه مذکور شد میگوئیم جایز است در حق مختص ثانی اشتغال کند
در صلوة عصر چون دیا مختص بوقت آنکه وقت نماز عصر بمقتضای آنچه مذکور شد داخل شده است
اگرچه امام صرف آن رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد یا آنکه هر دو یک آن مشغول بنماز ظهر شده
اند دوم آنست که هر گاه فرض شود شخص بطیء القرائة بعد از انقضاء مقدار یک رکعت از نماز
بحسب حال او از اول زوال شروع کند بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجا آورده بعد
فراغ از نماز عصر ظاهر شد حقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنا بر آنکه آن مقدار وقت
وسعت کل افعال واجبات صلوة را داشته باشد بخلاف آنکه اگر مقدار چهار رکعت مختص بالاشخاص
بحال این شخص بطیء القرائة بوده باشد سیم آنست هر گاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق
شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هر گاه بعضی از صلوة ظهر صادر
با وقت شده باشد یعنی که آن وقت وسعت افعال واجبه نماز ظهر را داشته باشد در این وقت
حکم بصحت ... میکنیم ... بصلوة عصر ... هر گاه و سعت آن نماز
باشد چهارم هر گاه فرض شود بالامثال بطیء القرائة بمقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده
باشد و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص وسعت هشت رکعت نماز را داشته باشد در این
صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر
بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص ایشان صلوتین بجماعت متعین خواهد بود و اگر
جماعت ممکن نبوده باشد و ممکن بوده باشد ... قرائة سوره در هر دو نماز ... کل
ظهر و دو رکعت از عصر ... قبل از ... و همچنین نماید و اگر فرض شود که چنین ممکن نبوده
باشد ... که میگوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین آنکه ... صلوة ظهر نماید

و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و حکمت که گذشته شد و عدول از ظهر نماید و متعین بوده شد
در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت نماز مختص
بنماز عصر است بنابر احتمال و مقدار دو رکعت اول مشترک است مابین صلوتین پس در صورت
اختیار نماز عصر در وقت مزبور ادا ایشان شده خواهد بود و دو رکعت آن در وقت مشترک مابین
هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف آنکه هرگاه اختیار کند نماز
ظهر را در این صورت اگرچه دو رکعت اول در وقت مشترک شده خواهد بود لکن دو رکعت
آخر آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر ادا شده خواهد بود و اگر چنین نماید
و بعد از نماز عصر ظهر قضا نماید نماز عصر را ادا نماید قضا اکمل و اتم خواهد بود
و دیگر خلافی است در تحدید وقت صلوتین در ابتدا و انتها اما در ابتدا پس چنانچه گفته
شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضاء مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال اینست مشهور
مابین فقهاست و قولی از شیخ صدوق نقل شده حاصل آن اینست که آن بنا بر گواه منکر است
شده بلکه از زوال تا آخر هر دو وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر مابین [illegible]
ظاهر میشود در چند موضع اول آنست هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد تحقق زوال و فارغ
از نماز ظهر شد بعد از آنکه قلیلی از نماز واقع در وقت شده او حقیقت حال منکشف شد بنابر مشهور
لازم است تأمل نماید تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال آن وقت شروع نماید بنماز
عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تأمل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد
از فراغ از ظهر بی فصل دویم در صورت اتیان بصلوتین حضرت بعد از زوال من غیر فصل باتمام
اینکه نماز ظهر را تعجیل و [illegible] و بعد از فراغ از صلوتین تمام و اعتقاد او منکشف شود بنا
بر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است سیم در صورتیکه مقدار ادای عصر
تمام و باقی مانده باشد و مکلف اتیان هیچیک از دو نماز ننموده باشد در این صورت بنابر
مشهور متعین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در اینجا تجوز نیست نظر باینکه

وقت

وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی است که صحیح بوده باشد نظر
باینکه این مقدار نیز مشترک مابین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای این قول آنست که اشتغال
بنماز ظهر در این صورت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول اگرچه مشهور شده به
صدوق لکن از کتاب من لا یحضره کلامی که صریح در این مطلب بوده باشد حاصل در نظر نیست
بلکه کلام آن مرحوم در هدایه ظاهر در خلاف اینست و محققین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه
کسی نماز ظهر و عصر را نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یک نماز معین است که
اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایت پس میگوئیم بعد از اطباق اصحاب بر اینکه اول
وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان در آخر وقت این چهار قول اول
از قول شیخ مفید است فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر
دو سبع شاخص دویم قول شیخ طوسی است در نهایه که فرموده آخر وقت وقت ظهر در حق
غیر مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع آن سیم قول شیخ طوسی است
در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه سایه شاخص
زیاد شود بمقدار شاخص و تشکیکی در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر اینست که مراد شیخین
جلیلین بنا بر مبحثی که ظاهر میشود از کلام ایشان بوده باشد چنانچه سید قدس در مطالع انوار
بیان شده قول چهارم قول ابن البراج است در کافی ایشان فرموده وقت فضیلت نماز ظهر
در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و وقت اجزای نماز
ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق
مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد اینها که مذکور شد ذکر اختلاف
بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایة و وقت نماز عصر من حیث البدایة و اما اختلاف در وقت
نماز عصر من حیث النهایة پس این نیز بحسب ظاهر خلاف شده چند قول اول قول مشهور مابین
اصحاب و مختار ما بین اقوال است و آن اینست که وقت نماز عصر ممتد است الی الغروب و مقابل

تا بین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا این وقت می باشد بلی چیزی که هست اینست که تاخیر
در حق مختار تا آن وقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه بارباب معاذیر پس چنین
نیست قول ثانی آنست که وقت صلوة ممتد است در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل شاخص
شود و این وقت اختصاص صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت
باقی است تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن براج بلکه ظاهر میشود
از شیخ مفید حاصل آن اینست که وقت عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب
لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع آفتاب بنحوی که گفته ایم قول ثالث اینست
در کافی حاصل آن اینست وقت فضیلة نماز عصر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص برسد
بمثل شاخص سید مرتضی در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس در بیان وقت
نماز مغرب و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود
بمحض غروب شمس و اشکال در این نیست و خلافی که هست ما بین علما در این است که علامت
غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در این علما به دو قول قول اول آنست که علامت غروب
شمول استتار قرص شمس است یعنی همین که در صورت انتفاء ابر و مانع دیگر بعد از ملاحظه
افق مخفی شد که قرص شمس پایین رفته و مرئی نشود مخفی میشود که غروب شده است
و این قول ضعیف و موافق مذهب علماء اهل سنت است و مشهور ما بین علماء شیعه آنست که اکتفا
کفایت نمیکند در تحقق غروب و اینها معترف بدون قرص شده اند طایفه فرموده اند که علامت
غروب با انتفاء حمره است در مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ
طوسی است و نیز بعد این قول ثانی است و جماعت دیگر فرموده اند که علامت غروب میل حمره
مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب توضیح این اجمال آنست بعد از آنکه قرص شمس
از افق در جانب مغرب پایین رفت سرخی که در جانب مشرق است میل بارتفاع مینماید
هرقدر که قرص آفتاب پایین تر میرود سرخی جانب مشرق بالاتر میرود تا اینکه از سرخی

بمحاذات سر میرسد بعد از آن کرانه سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب مینماید پس اشکال در وقت
نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از آن شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود و همچنین
جایز نیست افطار و این ثمره مابین دو قول است بنابر قول اول که علامت غروب استتار
قرص است همین که قرص آفتاب مخفی شد شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد بود و
بنابر مختار جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و همچنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده
باشد تا آنکه قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را بقصد ادای تواند شروع نمود
بنابر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط در امثال این مقام اینست که کسی عمدا تاخیر نماز
عصر تا آن وقت ننماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت اگرچه نماز عصر اینجا ادا است
لکن احتیاط این است که متعرض ادا و قضا نشود و اکتفا بقربة مطلقه نماید بعد از آنکه مخفی
شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل حمره مشرقیه است از سمت
راس بجانب مغرب و اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و همچنین است
کلام در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقداریکه کفایت نماید مغرب کند
بمعنی که در نماز ظهر مذکور شد مختص بنماز مغرب بعد از انقضای این مقدار از زمان
از اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود و وقت هر دو نماز باقیست تا نصف شب چنانچه
از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب مختص با واست همچنین در آخر وقت بمقدار ادای نماز
عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است تا
آنکه باقی ماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود
بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقداری که کفایت نماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف
شب و قول باشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظاهر منقول از شیخ ابن بابویه
صدوق مرحوم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام ابن بابویه در فقیه و مقنع مطابق
با اختصاص نیست و آنچه مذکور شد در تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و

و معروف ما بین فقهاست و ظاهر میشود از جماعتی از اجله قدمای اصحاب خلاف در مسئله
بچند قول اول آنست که تا وقت نماز مغرب منقضی میشود بزوال شفق که عبارتست از
حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از قطعة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در هدایه
و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما و قول ثانی آنست
که وقت نماز ممتداست تا طلوع فجر صادق و این قول را شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده
از بعض علما و ظاهر جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در آخر وقت نماز مغرب بر
قول اول آنست که وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و ثانی آنست
که ممتداست تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشا نماید و سیم
آنست که وقت آن ممتداست تا طلوع فجر صادق و اجزاء الامور اوسطها قول اول و سیم هر دو
خصوصا سیم و همچنین تحدید کرده وقت نماز عشا مذکور شد بدایت و نهایة مشهور
و معروف ما بین اصحاب است و در آن بیخلاف شده به قول اول آنست که مذکور شد یعنی
وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انقضای زمانیکه کفایت نماز مغرب کند اول غروب
وقت آن ممتداست تا نصف شب قول ثانی آنست که وقت داخل میشود بزوال حمره مغربیه
و منقضی میشود به ثلث شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه
و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایة و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز در مراسم
و ما فوق مشایخ عظام فرموده در بدایت و مخالف فرموده در نهایت چنانچه فرموده اول
وقت نماز عشا زوال حمره و ممتداست تا آنکه باقی بماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و
چونکه مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه میباشند بنا بر احتیاط متعین این است
که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اگر نماز بجماعت بوده باشد چنانکه
تعجیل در آن مطلوب است اولی آنست که اندک تاخیر در نماز مغرب نماید بحدی که فارغ
میشود از نماز مغرب و نافله آن زوال حمره شده باشد او وقت شروع بنماز عشا نماید و لا سیما

بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف این قول را نسبت بعض اصحاب داده و مع ذلک اگر کسی خواهد
که ما بین آن احتیاط که منافی نداشته و قول ثالث تو اینست که در نماز مغرب مذکور شد
که ممتداست تا طلوع فجر صادق اگرچه این قول را شیخ الطایفه در خلاف در وقت نماز مغرب
نسبت ببعض اصحاب داده لکن بیّن است آنکه کسی که این قول را در نماز مغرب قایل شده البته
قایل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن ممکن هست که کسی ادعا نماید این قول
اگرچه از کلام شیخ در خلاف ظاهر است که چنین قایل این قول شده در حال ضرورت است
مطلقا بنا بر این پس قول باطلاق قایلی ندارد و اما قول بآن در حال ضرورت پس قایل
این قول مجهول نخواهد بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند لکن
مختار نزد حقیر اینست که فرقی ما بین عشا و مغرب در این باب نمی باشد و وقت نماز عشا
منقضی میشود بانتصاف لیل مطلقا بنا بر این هرگاه کسی در اول شب خوابید قبل از ادای
نماز عشا و بیدار شد مگر بعد از نصف شب ظاهر اینست که نماز او قضا بوده باشد کلا لیکن
در این مقام مسئله اینست که آیا واجب است بر شخص روزه بگیرد صبح آن روز را بعنوان کفاره این عمل
یا نه ظاهر اینست که واجب بوده باشد خواه خوابیدن با اختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار
خواه معتاد بوده باشد یا نه و ظاهر اینست که صوم واجب بوده باشد در صبح
صوم مذکور و همچنین ظاهر این است که وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از
اشتغال بنماز مغرب بوده باشد یا قبل از اشتغال بهر دو نماز لکن ظاهر اینست که وجوب صوم
متعلق بوده باشد بصورتیکه ابتدای نوم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضای زمانیکه
وسعت هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده مثل اینکه قبل از تحقق غروب
خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر اینست که صوم واجب نبوده باشد
و همچنین است هرگاه خوابید بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانیکه وسعت
هر دو نماز داشته باشد بدانکه معروف در بعض کلام اصحاب آنست که بیدار شود بعد از

از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه و زن مثلا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح
ظاهر این است در این وقت نیز روزه واجب بوده باشد و هم چنین محل سؤال در حدیث
معتبری که مستند حکم در مسئله ماست اگر چه مرد است لکن فرق در این باب مابین مرد و زن
نمی‌باشد پس هرگاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل
روزه از برای آن زن واجب خواهد بود و آنچه مذکور شد در صورتی بود که اخلال
بنماز عشا شده باشد در وقت آن بجهت نوم و اما هرگاه اخلال بآن شده باشد بسبب اغماء
یا سهو یا بسبب مستی یا معتمداً ترک نماز کرده باشد آیا در این صورت روزه از برای آن
شخص واجب خواهد بود یا نه میگوییم اما اغماء پس اشکال نمیتوان کرد در آنکه روزه بر مغمی
علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که اغماء باختیار خود این شخص نبوده
باشد یعنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء ننموده باشد و اما هرگاه باختیار
خود احداث سبب اغماء نموده ممکن است که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود
و حکم عامد بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا ساهیا پس میگوییم که سهو بر دو
قسم است اول آنست که معتقد این بود که نماز عشا را بجا آورده با آنجهت نماز عشا نکرده
بعد از انتصاف شب مشخص شد مثلا و ظاهر این است در این صورت حکم بوجوب روزه
آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضای نماز باید کرد و قسم دوم آن است که غافل شد از نماز
کردن و وقتی متنبه شد که نصف شب شده بود و احتیاط در دین مقتضی این است در این قسم
اخلال بروزه این روز نباید و اما اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میگوییم این نیز بر دو قسم است
یک قسم آن است که مستی باختیار خود نباشد در این صورت اگر چه حکم بوجوب روزه آن روز
ممکن نیست لکن طریقه احتیاط مقتضی این است که اخلال بروزه آن روز ننماید و قسم دیگر
آن است که مستی باختیار این شخص بوده که احداث سبب سکر را باختیار خود نموده و درین
حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوییم اما عامد یعنی کسیکه عمداً ترک نماز عشا کرده تا

نصف شب

نصف شب گذشت آیا روزه آن روز بر این شخص واجب است یا نه و در صورتی که واجب بوده باشد
پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک
صلوة و بنابراین از عقوبات   سزاوار این است که حکم بوجوب شود با این چند مطلب
است وجوب صوم مذکور با تعقل است در صورتیکه اخلال بنماز عشا شده باشد در حضر یا
ثابت است در سفر و بعضی حق این است که تفصیل داده شود در مسئله مابین کثیر السفر و مسافری
که سفر او معصیت بوده باشد و غیر ایشان اگر کثیر السفر بوده باشد این شخص که اخلال بنماز عشا نموده
با آنکه سفر او معصیت بوده باشد ظاهر این است که واجب بوده باشد که روزه بگیرد باشد
در آن روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بر این شخص واجب نخواهد بود و هم چنین است
هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز در شریعت طاهره مجوز نبوده باشد
مثلا آنکه در شب عید این اتفاق افتاده و همچنین است هرگاه مانعی از صوم در آن روز بهم رسید مثل
اینکه مریض شد یا آنکه ضعیفه حایض شد و هکذا و بالجمله هرگاه این سبب صوم در شبی بهم رسید که صوم
آن روز در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز نخواهد بود تفصیل
مقام مقتضی آنست که گفته شود این سبب صوم در شبی که بهم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره
یا حرام است یا مباح است یا واجب که حرام بوده باشد ظاهر این است که روزه آن روز در این مقام مطلوب
نبوده باشد پس جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده باشد یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجب است
روزه و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج بتفصیل است یا این نحو واجب یا معین است مثل اینکه
این امر در ماه مبارک اتفاق افتاده باشد در شبی که روزه روز بر این شخص معین بوده باشد یا غیر آن در
در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس سببیت تداخل خواهد
نمود با آنکه نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید و بقیه این نماید که این مجزی باشد از آن
سببی که مستند است با اخلال نماز عشا و تحقیق بنای این مسئله و احکام مختصر توضیح نماید توضیح
در تعلیقات ما از تعلیقات مطالع الانوار در مباحث صلوة که وفق نموده‌ایم و اشاره اجمالی در جلد اول

در صحت موالات در خصوص مجموع مسئله بیان شده است و هرگاه صوم ان روز معین نبوده باشد
مثل اینکه صوم سنه عدی بنذر مطلق در ذمه او بود و منظورش این بود که روز ان را بجا آورد
قصد روزه کرده باشد شب چنین امری اتفاق افتاد و همچنین است قضای ماه مبارک در صورت
سعه وقت در اینصورت اشکال در حقیقت تخصیص بطریق ممکن هست اشکال است که روزه
بقصد کفاره تاخیر صلوة مثلا روزه که فقه وجوبا در روزه واجبه بنذر مطلق را مثلا نیابه
اندازد بوقت دیگر و ثانی است که همان روز را بنیت هر دو صوم روزه که نذر سوی
در اینجا این تداخل خواهد بود و فرق ما بین اینصورت و صورت سابقه است که تداخل
در آنجا لازم بود بخلاف در اینصورت که تداخل در اینجا جایز خواهد بود بنابراین هرگاه
کسی مشغول بصوم شده باشد که تتابع و توالی در ان شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک
در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد می تواند در اثنای روز قصد هر دو صوم
نماید اشکال ندارد و در حقیقت حاصل میشود بنابراین اخلال بتتابع هم نخواهد رسید تا آنکه
لازم باشد استیناف صوم کفاره فقط باخلال امر تتابع بعلاوه ممکن هست که کفاره شود در صورت
نادی بتداخل نبوده باشد بلکه همان روز را بنیت این صوم سبب اخلال بصلوة مثلا تخصیص
روزه شود بخلاف چنین امری موجب اخلال بتتابع مطلوب در این صوم نشود حتی سادر
سوی نیتکه ما حدث سبب باختیار او متحقق شده باشد مثل اینکه فرض شود کسی که در شب سابق
و دو نان هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر مستحبه بجا
آورده باشد در اثنای سجده خواب برو غلبه نمود و خوابید وقتی بیدار شد که حول صبح
لکن بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق لا کبر حاجت باین دقت نخواهد بود مثلا ثانی
است که هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز ان از اثنای سفر هم حتی چنین تخصیص بجوز خواهد
بود با تحقق در مسئله تفصیل در این مقام است ما بین آنکه اثنای سفر قبل از زوال بوده یا بعد
از زوال اگر بعد از زوال بوده باشد میگوییم جایز است چه مسافر بعد از زوال مثلا

با اتمام

با اتمام صوم واجب نماید و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود ما بین کثیر السفر که
دافع حکم و نظم و در رسیده باشد و غیر ان اگر کثیر السفر بوده باشد حکم بشود بجواز سفر و
لزوم صوم در اثنای روز و اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در اینوقت تفصیل داده شود ما بین سفر
واجب و غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز ان و تعیین صوم بر شخص در اثنای روز و اگر
واجب بوده باشد در اینوقت لازم می آید تعارض واجبین مضیقین در اینصورت تکر
رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع شد هرگاه فرض شود چنین امری در شب نقاب
افتاد و روز ثانیه حاج بیرون روند و این شخص هم مستطیع است و با تخلف از این قافله ممکن نیست
اندر الحج است در اینمسئله در اینصورت ظاهر این است که اختیار مسافرت نماید و انذر
ان روز بیکند و با عدم امکان ترجیح میسر نخواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگر
است با قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر با منیه
خواهد بود با مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتاد در حق ضعیفه و بعض تمام
شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا روز مریض شد یا مثل که بحیثیت حال شد در روز و
حال آنکه اکل محل ورده بود یا آنکه سفر در حق او متعین بود لعنا سفر نمود با بین سبب
یا اینکه روزه لنت نقل ممنوع در شریعت ممکن نبود مثل اینکه شب لیالی عید بوده یا
التشریق که عبادتها دهاندهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه الحرام بوده باشد در منی یا
آنکه اخلال بصوم نموده معهذا اشکالی نیست که حکم بوجوب قضای ان روزه ممکن نبوده یا
در جمیع صور مفروضه است که احکم مخصوص مناسخ است و در سایر صلوات شد
ظهرین و صلوة مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فرض
داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا آنکه در شب با اشتغال به اینکه نماز مغرب کرده است
نماز عشا را بجا آورد و خوابید بیدار نشد مگر بعد از نصف شب با فوت نماز عشا و منکشف
شد مشخص شد که نماز مغرب را بجا نیاورده است با آنکه بعد از دخول شب و انقضای زمانیکه

کفایت صلوتین ی نمود خواهد قبل از ادای صلوتین و بیدار شد مکر قبل از نصف شب مقدار ادای
که کفایت می نمود مکر ادای صلوة عشا را در جمیع این صور صوم اشعر ثابت نیست و تمام
کلام در اتمام اکرچه تجاوز از امتثال نمود لکن نظر باینکه مباحث مجمله بود و اتحاد رفع آن
تعالی مقام متعرض نشده بودند در اتمام ثبت نمود والله العالم بحقایق الاحکام و بحجه
الائمة النجباء العظماء علیهم الاف التحیة والثناء والسلام

در بیان وقت نماز صبح است

و تحدید ان بدایة و نهایة پس میکوییم اول ان حین ظهور سفیدیست فوق افق متصل بافق
در جانب مشرق که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل با ان این اول فجر است که تعبیر از ان
بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدیست که فوق افق بطریق استطاله
هم میرسد قبل از این و این سفیدی متصل بافق نیست بلکه فوق افق است و ظلمتی یعنی سیاهی
فاصله هست مابین این سفیدی و افق مشرق تعبیر از ان میشود بصبح کاذب و بفجر اول و
فجر اولش کویند بجهة اینکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل بافق و منتشر در عرض
افق است هم میرسد و صبح کاذب میکویند از بابت صفت بحال متعلق موصوف است ای
کاذب من الخبر بالصبح یعنی این سفیدیست که کسی که اعتماد میکند و اخبار میکند که صبح است
کاذب است در این اخبار و انچه اول مذکور شد از فجر ثانی صبح صادق میکویند تا فجر ثانی بجهة
انکه بعد از روشنی اول بهم میرسد و صادق بجهة انست که صادق است کسی که اخبار میکند
که صبح است و این روشنی که عبارت از روشنی متصل بافق جانب مشرق و منتشر در عرض
افق است اول وقت فریضه صبح است و در این وقت حرام میشود اکل و شرب بر کسیکه اراده صوم
هست و وقت نماز ممتد است تا طلوع شمس یا بمعنی که وقت نماز صبح منقضی میشود بطلوع
شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدیست که مذکور شد پس محل اتفاق است
و کسی از فقها در این خلاف نکرده است و اما انقضای وقت ان در حق مختار بوده باشد یا
مضطر بطلوع شمس است پس این مشهور ما بین فقها است و شیخ طوسی تفصیل داده ما بین

مختار

مختار و مضطر و فرموده اکرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق
مختار منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده و باسفار صبح
یعنی بکمال روشنی رسید انچنانچه در خلاف است و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز

در بیان اینست که هر یک از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوة خمس

منقسم میشود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزا و مراد از وقت فضیلت وقتی است که نماز در ان
افضل است از نماز در وقت دیکر و مراد از وقت اجزاء وقتیست که نماز در ان مسقط تکلیف است
و وجوب است نسبت بنماز در وقت صلوة ظهر از اول زوال است تا انکه ظل حادث مثل
شاخص برسد و وقت اجزای ان بعد از انقضای وقت فضیلت است تا انکه باقی بماند
بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا انکه ظل
حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزای ان بعد از انقضای این مقدار تا غروب
شمس و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای
ان بعد از انقضای فضیلت است تا انکه باقی بماند از نصف شب مقدار یکه کفایت ادای
نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت
اجزای ان بعد از فراغ از نماز مغرب تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است
تا نصف شب و وقت فضیلت فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه
و وقت اجزای ان باقی است تا طلوع شمس و مخفی نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع
فجر دو وقت است اول بعد از انفجار بفاصله بسیار کم و دیکری بعد از انکه هوا
روشن شد و مراد در اینجا که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است
که اخر مذکور شد و از انچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشا و ثانیا وقت فضیلت ان
و وقت اجزای ان معلوم میشود که وقت فضیلت نماز عشا عقب تر است بر وقت اجزاء
یعنی وقت فضیلت ان متوسط است ما بین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز مغرب است

تا آن زوال حمرهٔ مغربیه و ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف شب و جماعتی از علما وقت
فضیلت نماز مغرب را چنین بیان کرده‌اند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزا
اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص بشود و آن وقت فضیلت
نماز عصر داخل میشود و منقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت
اجزا است تا غروب و مختار خلاف آنست بلکه بعد از انقضای مقداری که کفایت نماز
ظهر کند وقت نماز عصر داخل میشود بل بعد از تحقق زوال چنانچه راجح است تأخیر نماز
ظهر بمقدار اداء آن هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی راجح این است
تأخیر در نماز عصر تا آنکه فارغ شود از هشت رکعت نافلهٔ آن ولکن این در صورتیست
که خواهد ادای نافله نموده باشد و اما هرگاه نخواهد نافله بعمل آورد تعجیل نماز
[illegible] بمقدار نافله مستحب نیست بلکه چنانچه ادای نماز ظهر نمود در اول زوال
نماز ظهر ایشان شروع خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است حال در نماز عصر
که هرگاه ایشان بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر بی‌فصل و نماز عصر در وقت فضیلت
خود واقع شده خواهد بود خواه ایشان هشت رکعت نوافل که نافلهٔ ظهر است بوده باشد
یا نه غایت ما فی الباب آنست در صورت عدم ایشان بنافله در هر دو یا احدهما خود را
از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود ولیکن مطلب در نماز عشا مسلم است که هرگاه
ایشان شود بان قبل از زوال حمرهٔ مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت
فضیلت خود بدانکه اهتمام تام در محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها ضرور است
و نهایت مبالغه در اخبار معتبره در این باب بعمل آمده چنانچه در صحیح [illegible] کاشف اسرار
ودایع جناب امام جعفر صادق مرویست که آنحضرت فرموده که فضل وقت اول بر وقت آخر
[illegible] بهتر است از برای مکلفان از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر
از آنحضرت مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و این

مدحیست

مدحی است فوق جمیع عبادات و حسنات بالاتر از جمیع محاسن و محروم ساختن انسان خود را
از این سعادت عظمی در صورت اشتغال بعذر حسرت شدید و خسارت عظیم و چونکه
محافظت صلوة در اوقات فضیلت آنها موقوف بمعرفت وقت فضیلت میباشد و معرفت
وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحوی که مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهرین
معرفت آن از راهی که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب دانست در تحدید وقت
فضیلت این دو نماز شارح نماید بنحوی که اظهر از این بوده باشد پس میگوییم مذکور
در وقت فضیلت در بحار و غیره آنست وقتی که آفتاب در اول جدی بوده باشد که شمس
در انتهای غایت انحطاط است ظل حادث مثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه
یعنی در این وقت وقت فضیلت نماز ظهر منتهاست بعد از دو ساعت و چهل و دو دقیقه
و ظل حادث در این وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه
و همچنین ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه و در آخر جدی که متصل
باول دلو است ظل حادث مثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص
میرسد در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود در دو
و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در آخر
دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و ده دقیقه و در دو
مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه و در وسط حوت معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پانزده
دقیقه و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و بیست و شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هجده دقیقه و در وسط
حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص

می‌شود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است ظل شاخص معادل مثل شاخص
می‌شود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص می‌شود در چهار ساعت و چهل دقیقه
و در وسط ثور معادل مثل شاخص می‌شود در سه ساعت و چهل دقیقه و دو مثل شاخص
می‌شود در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در آخر ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص
می‌شود در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص می‌شود در چهار ساعت و پنجاه و
سه سه هشت دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص می‌شود در سه ساعت و سی و نه
دقیقه و در این اشتباهی است و جمیع این را در مطالع الانوار ایراد نموده‌ایم و دو مثل شاخص
می‌شود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل
شاخص می‌شود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص می‌شود در چهار ساعت
و چهل و سه دقیقه و در این مقام نیز اشتباه شده وسط سرطان مثل وسط جوزا است
و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و اول سنبله مثل اول ثور است
و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط
حوت است و اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و وسط قوس
مثل وسط جدی است ایضاً در صورتی که عرض بلد قریب سی و دو درجه بوده باشد مثل
اصفهان و نواحی آن در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ ظل حادث
مثل شاخص یا دو مثل شاخص بیشتر می‌شود یا کمتر و آنچه مذکور شد در بیان مدت بلوغ
ظل حادث مثل شاخص یا دو مثل شاخص در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج و
اواسط و اواخر آن و در سایر احوال تقریباً مطلوب مشخص می‌شود و تحقیق تمام آنچه مذکور شد
در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه در بعضی مواضع
لکن چون که مفید مظنه است و باکی در اعتماد بر مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل
بمقتضای آن نمودن بی‌عیب است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن الا اتقن و الاحکم خواهد بود

والخیر

و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوة فرایض یومیه بود و اما اوقات باقی فرایض
انشاء الله تعالی هر یک در محل خود بیان خواهد شد   در تعیین نمازهای مستحبات نمازهای
نافله منقسم می‌شود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است انشاء الله
تعالی بیان هر یک از آنها در محل خود بیان خواهد شد و کلام در این مقام در نوافل یومیه است
و تسمیه بنوافل یومیه با آنکه بسیاری در شب واقع می‌شود یا باعتبار آن است که اکثر آن
متعلق بطلوع یومیه است اگرچه آنچه متعلق بفریضه فجر است جایز است اتیان شود در
شب یا باعتبار تسمیه مظروف است باسم اشرف ظرفین و در این بنحنیه بحث است
در عدد رکعات نافله است بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض
یومیه هشت رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر اتیان می‌شود و هشت رکعت بعد
از نماز ظهر و قبل از عصر اتیان می‌شود و تعبیر می‌شود از اول بنافله ظهر و از ثانی بنافله عصر
و در حین نیت هر گاه متعرض این امتیاز شود مطلقا عیبی ندارد و این معنی که هشت رکعت
زاید نیست نافله عصر بعمل آورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایة جمیع شانزده رکعت را
نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل العصر و نقل شده از ابن
الجنید که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله عصر و این مردود و قول ضعیف است
و ممکن است که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نه نماز بنا بر این مراد این خواهد بود که
شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده
رکعت نافله نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان می‌شود بعد از نماز مغرب
و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت که بعد از نماز عشا است از نماز وتیره می‌نامند و هشت
رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت می‌شود اطلاق نماز شب
چنانچه بر هشت رکعت اول می‌شود اطلاق می‌شود بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که
قبل از فریضه فجر اتیان می‌شود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است

این در حضر است و اما در سفر پس منفعات ساقط است بنابر این پس هفده رکعات این نافله در سفر
هفده خواهد بود و ساقط شده رکعت نافله ظهر و عصر و همچنین نافله عشا و تیره بوده باشد ساقط
است لکن این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد و اما چنین
مسافری که قصر نماز در حق او واجب نبوده باشد مثل کثیر السفر یا کسیکه سفر او مشروع نبوده
باشد ظاهر این است که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر و همچنین است هرگاه قصر
صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد
الحرام یا مسجد نبی در مدینه یا حایر الحسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن
اربعه اثبان بنافله ظهرین و عشا میتواند نمود خواه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام
در این است که آیا حکم در صورت قصر نمودن فریضه او در صورتیست که اثبان بفریضه مقصوره
در نفس این اماکن نماید یا ثابت است اگرچه اثبان بفریضه مقصوره در خارج اماکن نیز نماید
و حق المقام ... نافله ... در نفس اماکن اثبان نماید یا بخارج پس مسئله مقصوره ... قسم ...
اول آنست که اثبان بفریضه نماید در حدود اماکن تمام و ثانی مثل اول است مگر اینکه اثبان
بفریضه نماید مقصوره در این دو صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم آنست که اثبان بنافله
در خارج نماید و اثبان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تامه چهارم مثل این است مگر اینکه
اثبان بفریضه نماید در نفس اماکن مقصوره در این دو صورت ... است اثبان
بنافله ... آنست که اثبان بنافله نماید در نفس ... اماکن و بفریضه در خارج
سادس آنست که اثبان بهر یک از نافله و فریضه در خارج بوده باشد ... در این
صورت فریضه قصر خواهد بود و این علی الظاهر ... کلام در این است ... در این صورت
اثبان بنافله هست یا نه هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن ... که حکم بجواز
اقرب بصواب بوده باشد پس در قسم اول اثبان بنافله ظهرین نماید در نفس یکی از اماکن
اربعه اگرچه ... اثبان بنافله ... بوده باشد که اثبان بفریضه در خارج ...

مقصوره

مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره اثبان نمود نماز وتیره را در نفس یکی از اماکن
اثبان میتواند نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام است اثبان بهیچ یک از نافله ظهرین و عشا در خارج
از اماکن نماید لکن در صورتیکه متمکن از اثبان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهر
مثلا در سفر و در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده باشد ... که ... از قصر در حق
او نبوده باشد اگرچه بتبدیل مکان نماید مگر با قامه عشره ایام و در ما نحن فیه چنین نیست
نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس اماکن اثبان نماید تامه بنابر این مسافر
در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اثبان نماید متعین است که قصر نماید لکن
نظر باینکه متمکن هست از اثبان نماز در مسجد الحرام تامه ... میتواند اثبان بنافله ظهر مثلا
در منزل خود نماید بعد از فراغ از نماز نافله و فریضه را در همان منزل مقصوره اثبان نماید
و همچنین است در مدینه منوره و کربلای معلی علی مشرفها آلاف التحیة و الثناء پس محصل کلام
در این مقام این است که کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد جایز است در حق
او اثبان بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن اثبان نماید یا هر دو را در نفس
اماکن یا نافله را در نفس اماکن اثبان نماید و فریضه را در خارج یا بالعکس و در صورت
اثبان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اثبان بنافله ظهرین و عشا
در حق او مجوز خواهد بود و همچنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود و در دو فرسخ بلد خود ماند
زوال شد هرگاه تا چیزی در نافله نماید تا وارد بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت
در حق او جایز است در بین راه نافله نماید تا چیزی در فریضه نماید تا وارد ... بلکه اثبان
بنافله و فریضه هر دو قصر نماید در چنین صورت متمکن از اثبان بفریضه تامه در خانه خود
هست ... اگرچه تا آخر وقت بوده باشد و همچنین است هرگاه کسی اثنای سفر نماید در
اول زوال جایز است در حق او اثبان بنافله زوال در منزل اگرچه اثبان بفریضه ظهر در سفر
نماید و بعضی ... بثبوت نافله در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده ایم

در بیان وقت نافله ظهرین است و در این چند قول است اول که صواب و احوط الاقوال است که وقت
نافله ممتد است با امتداد وقت فریضه این قول را صاحب شرح و جز او حکایت نموده اند و تا
حال بقایل این بخصوص برنخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در مبحث صلوات مسنونه نزدیک به این موهم
این است چنانچه فرموده است که اوقات نافله هر فریضه ممتد است با امتداد آن فریضه لکن
مذکور شده در اوقات فرایض آن مرحوم وقت اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند
برسیدن ظل شاخص بچهار سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن ظل
شاخص بمثل شاخص پس مقتضای جمع مابین دو کلام او آنست که وقت نافله ظهر ممتد است
تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص بشود لکن در حق مضطر بلی مقتضای کلام ایشان در نماز
عصر چنین است لکن در حق مضطر فقط باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد است میداند
تا غروب و در حق مختار وقت آنرا ممتد میداند تا بلوغ ظل شاخص مثل شاخص دوم
آنست که وقت نماز نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله
عصر ممتد است تا آنکه ظل شاخص دو مثل شاخص بشود و در این باب بعضی مختلفند بعضی استثنا
نموده اند از اجزاء دو وقت مقدار ذکر کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند
و استثنا فی نموده اند بلکه بعضی تصریح بعدم استثنا نموده اند و قول سیم و هو اضعف
الاقوال آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا اینکه ظل حادث بعد از سبع شاخص برسد بعد
از تحقق زوال تا این وقت مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز ظهر
میشود باین معنی که اتیان بنافله ظهر در این وقت جایز نخواهد بود تطوع و وقت آن
در وقت نافله عصر را مقیّد تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد بعد از آن مختص
بنماز عصر میشود باین معنی که اتیان بنافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از نماز عصر جایز
نیست و مختار مابین اقوال قول ثالث است و از جمله اموری که در این مقام مناسب است بیان
شود و مطلب است اول آنست که هرگاه کسی در اول زوال بجهة عارضی ترک نافله ظهر نمود

نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود و همچنین ترک نافله عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلا
فصل بجا آورد و هنوز ظل حادث مساوی به دو سبع شاخص نشده در این وقت باعث رفع
مشغول ذمه بودن نافله را ابطال او بر تقصیر در اداء نظر بنقاء وقت هر دو در هر گاه فرض شود که رفع
باعث شد بعد از اداء ظهر قبل از نماز عصر در این صورت یا میتوان اتیان بنافله ظهر نماید که
بر نماز عصر را منتظر باینکه این نافله است در وقت فریضه و اعتقاد که اثبات
جواز این نافله است مقدم بر ساعت ظهر و مفروض این است که بعد از آن ظاهر است
که چنین بوده باشد مطلب دوم در تحدید وقت نافله ظهر و عصر است بحسب ساعات
بدانکه مذکور شد بجا در غیر آنست که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص وقتیکه
شمس در راس جدی بوده باشد در یک ساعت نیم و هشت دقیقه و بچهار سبع شاخص
در دو ساعت و ده دقیقه و در راس حدی در یک ساعت نیم و هشت دقیقه و بچهار
سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص
در یک ساعت نیم و شانزده دقیقه بچهار سبع در دو ساعت و بیست سه دقیقه و در آخر دلو
که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یک ساعت نیم و شانزده دقیقه و در این اثنا است
و بچهار سبع در دو ساعت نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت
نیم و بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در آخر حوت که اول
حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت
و نیم و سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه
و بچهار سبع در دو ساعت نیم و هفده دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل بمقدار
دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه و در این اثنا است و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم
و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا شش دقیقه و بمقدار
چهار سبع در دو ساعت و نیم و پانزده دقیقه است و در آخر ثور که اول جوزا است بلوغ ظل

بمقدار دو ربع در یک ساعت و چهل و نه دقیقه و بمقدار چهار ربع در دو ساعت و چهل و نه دقیقه
و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو ربع در یک ساعت و سی و هشت دقیقه و بمقدار چهار
ربع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار
دو ربع در یک ساعت و چهل و یک دقیقه و بچهار ربع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و وسط
سرطان مثل وسط جوزا است و آخر سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد
مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط
حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است
و آخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر
عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است و در بعضی
مواضع اگرچه اشتباه شده لکن بجری نیست که منافی با مطلب بوده باشد بنا بر این عمل
بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل بعید نیست مخفی نماند آنچه که مذکور شد در وقت
نافله ظهر جمعه و غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد رکعات
نافله روز جمعه علاوه بر استحباب عدد رکعات نافله سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات
نافله روز جمعه بیست است و اختلاف در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است
و احتمالات در این بسیار است اول آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال مجتمعه
یعنی بیکدفعه ظاهر این است که جایز بوده باشد در هر وقت از اوقات قبل از زوال که
بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت بلند شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده
باشد در هر وقت که خواسته باشد بمجموع بیست رکعت را یک دفعه اتیان می‌توان نمود
دویم آنست که بمجموع بیست رکعت را اتیان نماید قبل از زوال لکن متفرقا این نیز هر وقت
که خواسته باشد ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام متصوره آنست
که تنویع نموده باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در صحن

نماید

نماید و شش رکعت را وقتی که آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش رکعت را
قریب بزوال اتیان نماید و دو رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان
نماید و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جایز نباشد باین معنی که جایز نیست تاخیر نماید
این دو رکعت را بعد از زوال اتیان نماید و اگر اتفاق افتاد زوال شد و اتیان بآن دو رکعت
ننماید سیم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان
بفریضه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه و این قسم اگرچه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز
آن در شرح لمعه و شرح ارشاد لکن عند العلم جوازش چهارم آنست که اتیان نماید بمجموع
بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجتمعه بوده باشد یا متفرقه و این نیز جایز است
اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح فرموده اند به
جواز پنجم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضتین و تشکیکی در جواز
این نیست خواه مجتمعه اتیان نماید یا متفرقه لکن کلام در اینست که در این صورت بچه نیت قضا
اتیان نماید یا به نیت ادا اولی آنست که بقصد قربة مطلقه نماید و متعرض ادا و قضا
نشود ششم تو دیگر و این چند قسم منقسم میشود اول آنست که بعضی از این
نافله را قبل از زوال اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین ثانی
آنست که بعضی از آن بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی در ما بین فریضتین اتیان نماید ثالث
آنست که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین
رابع اینست که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی را در ما بین فریضتین
و بعضی دیگر را بعد از فریضتین و خامس اینست که بعضی را قبل از زوال اتیان نماید
و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین و بعضی را ما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین
هم اتیان نماید ظاهر این است که هیچیک از این اقسام خمسه جایز نبوده باشد بلی اقسام دیگر
هست که مضایقه نبود از آنها نداریم اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان

نماید وتتمه را بنماید بین فریضتین و سه قسم از این منصوص است یکی آنست که هشت رکعت
در ما بین فریضتین و سه قسم از این منصوص است یکی آنست که هشت رکعت در ما بین
فریضتین اتیان شود ثانی آنست که شش رکعت فیما بین اتیان شود ثالث آنست که چهار
رکعت فیما بین اتیان شود و مقرر آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و
تتمه را بعد از فریضتین ثالث آنست که جمیع ما بین هر سه را قبل از زوال اتیان نماید
و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از هر دو فریضه
اتیان نماید و در بیست این اقسام همه جایز بوده باشد بدانکه مناسب این است
که ختم مبحث نمائیم بذکر دو مطلب اول آنست که مذکور شد که هرگاه کسی اتیان
باین بیست رکعت نماز نماید بهر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد مؤدی سنت
خواهد بود مگر اقسامی که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آنست که اتیان
شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعیکه مذکور شد باین نحو که شش رکعت را
وقت انبساط شمس شش رکعت وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل
بزوال کلامیکه در این مقام هست اینست که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در
روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقیست یا نه نظر باینکه اتیان بنماز نافله در این
دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر احتمال اول است پس نافله مذکوره
بر حال خود باقیست اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد و ظاهر اینست که فی سفر
بغیر این نماز بوده باشد دوم آنست که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر
و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است باینکه ده رکعت از نافله ظهر بوده است
و چهار رکعت از وظیفه یوم است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود ظاهر احتمال اول است
پس ده رکعت اول را بنیت نافله ظهر با صلوة جمعه بعمل میآورد تا ده رکعت باقی را
بنیت نافله عصر لکن اولی این است که بنیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه

یوم است

یوم است متعرض هیچیک نشود بلکه مقصود این باشد بچیزیکه شارع مقرر فرموده است در این
روز بیست رکعت نماز شود امتثالا للطلب و طلبا للرضا این نماز را بعمل میآورم
در بیان وقت نافله مغرب است وقت این نافله داخل میشود بعد از انقضای مقدار
یکه کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق مغرب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از
ادای نماز مغرب و در آخر وقت این نافله خلاف است به قول اول مشهور و معروف ما
بین فقها آنست که وقت آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر محقق در معتبر و علامه
در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب و قول دوم آنست که ممتد است بامتداد وقت
مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک ... جمع ما بین هر دو قول است
اول در حق مختار و دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی نقل
باینکه در فضل صلوات مسنونه ذکر فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است بامتداد
وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب تا یک ثلثه که وقت عشا منتهی میشود بزوال الحمره مغربیه
در وقت مضطر یا ثلث تا نصف شب و عشا ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب اینست
که بیان شود در این مقام چند چیز اول آنست که هرگاه فرض شود کسی در بدو امر باعتقاد
باعث قرار داد که نیت نافله مغرب نماید ما بین وقت اتیان بهر دو نماز نمود بلا فصل
بعد دفع باعث شد و قرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید که بعد از زوال الحمره است
اتیان مینماید بنیت قضا و اگر قبل از زوال الحمره است ظاهر اینست که اتیان بنیت
ادا مینماید دوم آنست که مکروه است حرف زدن ما بین مغرب و نافله آن و
همچنین ما بین چهار رکعت نیز عقیب شکری که مستحب است بعد از فراغ از فرایض اولی اینست
که اتیان شود بآن عقیب مقدم بر نافله مغرب در بیان مزاحمت نوافل مذکوره است
نسبت بفرایض و در این چند مقام است اول آنست که نافله ظهر مزاحم این دو نماز می
شود در وقت این دو نماز توضیح اینجا آنست که هرگاه کسی یک رکعت از نافله ظهر را

قضا معا اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد درینصورت جایز است که هر رکعت
دیگر را مزاحم نماز ظهر کرده اند یعنی هشت رکعت را بعد از انقضای وقت نافله اتیان
نماید بعد اتیان بنماز ظهر نماید و همچنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت
را قضا معا در وقت خود اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شد میتواند اتمام نافله
عصر نماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن کلام در این است که آیا این حکم
مختص بصورتیست که این شخص باعتقاد سعه وقت نافله شروع بنافله نمود و بعد از
اتیان یک رکعت منا و اعتقاد او منکشف شد یا آنکه مختص باینصورت نیست لکن حکم
ثابتست در صورتیکه قبل از شروع بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله
وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را در اینصورت جایز هست یک رکعت را در وقت
اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر این است که حکم در هر دو صورت ثابت بوده
باشد مختص بصورت اولی نبوده باشد این در صورتیست که خروج وقت نافله بعد از
اتیان یک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت
نیست یا در اینصورت اتمام دو رکعت جایز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر
اولی است لکن این صورتی است که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد
و قبل از اتمام رکعت منا اعتقاد او ظاهر میشود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت
در اینصورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز بر او لازم نیست لکن اتمام
همه نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز متفطن بوده باشد که متمکن از اتمام
یک رکعت در وقت نیست ظاهر این است که شروع بنافله در اینصورت جایز نبوده باشد
مقام دویم در این است که آیا مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه یعنی
که کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت متفطن شد
که وقت نافله خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شد بتحقق زوال در اینصورت ظاهر

اینست

اینست که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافله روز جمعه جایز نبوده باشد اما اتمام آن
نماز که شروع نموده و بعد از اتیان یک رکعت وقت خارج شد ظاهر این است که جایز بوده
بلکه در دو نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خارج وقت قبل از اتمام یک
رکعت بوده باشد ملخص مقال آنست که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت نیست
اگرچه ده رکعت نافله را ملاحظه نمود رکعت را بعمل آورده باشد بلی هرگاه ملاحظه رکعت را
تمام نموده باشد و شروع بر رکعت [illegible] نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج شود
یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در اینصورت میتواند آن دو رکعت را اتمام نماید تا بیست
رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم فریضه شده مقام سیم در مزاحمت نافله مغرب با صلوة
عشا با اینمعنی که شروع بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقیست بعد از
اتمام یک رکعت وقت خارج شود در اینصورت یعنی چهار رکعت را میتواند نمود و لکن اتمام
آنچه شروع نموده ظاهر اینست که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک
رکعت بوده باشد اما این در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد سعه وقت نسبت
بهمه چهار رکعت بوده باشد و هرگاه چنین نبوده باشد این منقسم بچند قسم میشود اول
آنست که معتقد این هست که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقیست در اینصورت
ظاهر این است که میتواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر این است که میبایست در آن وقت
قصد کند که این دو رکعت اخیر نیست دویم آنست که معتقد این است که وقت وسعت
یک رکعت را دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر این است که شروع بنافله نمیتواند نمود
سیم آنست که معتقد اینست که وقت وسعت سه رکعت را دارد در اینصورت اتیان
بدو رکعت میتواند نمود نه بیشتر — در بیان بعضی نمازهای وارده
در اوقات است بنا بر این نماز مغرب و نماز عشا در [illegible] این وقت یعنی بعد از
غروب آفتاب تا غروب شفق و همچنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس معتبر است این دو وقت

بساعت غفلت شده چنانچه بعضی اخبار ایمائی دارد برآنکه جنود شیطان
در این وقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد اینست که این ساعت ساعتی است
که جنود شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر ایشان در این وقت محفوظ
میباشند پس دعا و عبادت در این وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و
کما شاید باشد اینست که شیطان جمع میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از
برای اغوا عباد الله از وقت غایب شدن شفق تا زوال شفق که جمع مغربیه است
و همچنین جمع میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این
دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و جمع نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهة
اغوای خلایق پس در این دو وقت چون مشغول نشستند بخلایق لهذا میتوان گفت
که غافلند از احوال ایشان و چون که منتشر میشوند در اینها بجهة اغوای ناس لهذا مناسب این است
که در این وقت انسان مشغول بذکر و مناجات باشد تا از شر ایشان محفوظ باشد یا آنکه چون این دو
ساعت ساعت شرینیست و غالب ناس از شرافت ایشان غافلند لهذا تسمیه شده بساعت
غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت ایشان یا آنکه چون شیطان در این دو وقت
جنود خود را متفرق مینماید بجهة اغوا و اضلال ناس انطلاقت الی جبل شامر این مناسبت
تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است به اینکه نماز
وارده در این وقت که عبارت از دو رکعت نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در این
مقام استفاده میشود بجهة نماز غفیله اقلاً چهار رکعت نافله مغرب است که بیان شد دو نماز
نماز وتیره که مشهور و مسئله در السنه بصلوة غفیله است نماز دو رکعت است در رکعت
اول بعد از حمد این آیه را بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ
فَنَادٰى فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را

بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ
وَرَقَةٍ اِلَّا یَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا فِی كِتَابٍ مُبِینٍ
عبارت حدیث بعد از این اینست فاذا فرغ من القرائة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلك
بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی
كذا وكذا ویقول اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آله علیه
نعمتی والقادر علی
وعلیهم السلام لما قضیتها لی وسأل الله حاجته اعطاه الله ما سئل اینست عبارت
حدیث و قوله ان تفعل بی كذا وكذا اشاره است باینكه حاجت خود را در این وقت ذكر
نماید و قوله فی آخر الحدیث و سأل الله حاجته اشاره بر اینست که حاجت خود را بعد از تشهد
در قنوت ذکر نماید و گویا نکته در تکرار این بوده باشد که بکلمه متوسل میشود بصفات
اقدس جل شانه در قضای حاجت خود بجهت شفاعت مفاتح الغیب یعنی با چیزهائی
که موجب توسل بغیبیات است از اسم اعظم الهی و غیره از جمله چیزهائی که عالم بانها نیست
مگر باری تعالی جل شانه و باینها شان است قوله بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا
آخر و مرتبه دیگر وسیله قضای حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین و آل اطهار او
و باینها شان است قوله فاسئلك بحق محمد و آله الخ و قوله فاسئلك بحق محمد و آل محمد
و قوله و سأل الله حاجته و ممکنست که مراد این بوده باشد که ذکر مطلب خود نماید بعد
از آنکه گفت تعلم حاجتی باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی و هی ان تغفر لی ذنوبی
نعمتی والقادر علی
و تجعلنی من الذین هم لعینك وخلقتهم لجنتك و تبرئنی فی الدنیا و الآخرة ... وملك
تحشرنی فی زمرة اولیائك الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و هر مطلب که خواهد ذکر نماید
آنوقت بگوید فاسئلك بحق محمد و آله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و ممکنست که مراد این باشد
که ذکر حاجت نماید در ضمن این نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آل
علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی آنوقت ذکر حاجت خود نماید و احتمال سیم آنست که قول

و سؤال الحاجة اشاره بوده باشد بنفس کذا و کذا در اعجاز بوده که دران تفعل بی کذا و کذا
و این بعید است چه اگر مراد این می‌بود می‌بایست در جواب ذکر شده باشد و احتمال دیگر
آنست که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود نماید بنا بر این سؤال
حاجت مطلق خواهد بود بر سبیل کرد و اما حدیث مذکور است و اما حدیث این است من صلّی
بین العشائین رکعتین قرأ فی الاولی الحمد و قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله و
کذلک ننجی المؤمنین و فی الثانیة الحمد و قوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی آخر الآیة فاذا
فرغ من القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنا بر این چنین خواهد بود
که کسی که میان نماز مغرب و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال
کند حاجت خود را بعد از نماز هر گاه چنین نماید حق تعالی اجابت حاجت او خواهد نمود
و حاجت او را خواهد داد و هر گاه جمع ما بین همه نماید بجمیع احتمالات عمل کرده
خواهد بود باین نحو که بجا می‌آورد ان تفعل بی کذا و کذا ذکر حاجت خود نماید و هم چنین بعد
از آنکه گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود نماید و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت الا قضیتها
و هم چنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید اشمل و انفع خواهد بود تحقیق نما نکه انچه
که مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این نماز بود و کلامی که در این مقام هست در حکم
آنست که آیا این نماز ما بین مغرب و عشا می‌توان بعمل آورد یا نه تحقیق در این باب مفصل
در مقالات پس می‌گوییم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخیست که در جانب مغرب
هم می‌رسد بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اول یا اقتصار می‌نماید بهمین دو رکعت
یا جمع می‌کند ما بین آن و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت نماز را
مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط آن اتیان می‌نماید یا بعد از آن پس اقسام مسئله
ششگانه است اول آنست که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال حمره مغربیه و اقتصار نماید
بر آن دو رکعت دویم آنست که جمع نماید ما بین آن و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد

بر نافله

بر نافله مغرب در این دو صورت ظاهر این است که اتیان باین نماز می‌توانند نمود سیم
آنست که جمع نماید ما بین این نماز و نافله مغرب لکن اتیان باین نماز نماید ما بین نافله
مغرب متخلل است که این قبل از زوال حمره مغربیه خواهد بود و این قسم نیز ظاهر این است
که جایز بوده باشد چهارم آنست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافله
مغرب لکن قبل از زوال حمره مغربیه این نیز دور نیست که جایز بوده باشد پنجم مثل
چهارم است مگر اینکه اتیان باین دو رکعت بعد از زوال حمره مغربیه بوده باشد ششم
آنست که اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمره مغربیه این دو قسم ظاهر این است
که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول مذکور شد بی
عیب است لکن اینها مختلف می‌باشند در قوت و ضعف باین معنی که در صورت اول حکم
بجواز کمال قوت دارد و صورت ثالثه اگر چه جایز است لکن مثل این دو صورت در قوت
نیست چنانچه در صورت ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکنست که هر گاه کسی چهار
رکعت نافله مغرب اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و در ان قصد هر دو نماز کند
هم قصد نافله مغرب و هم قصد این نماز امتثال نسبت بهر دو نماز بعمل آورده باشد
پس ثواب هر دو نماز خواهد بود انشاء الله تعالی و هم چنین اتیان باین نماز در چهار صورت
که مذکور شد و هم چنان در دو صورت اخیر ظاهر می‌شود از مطالع الانوار و از جمله
صلوة وارده ما بین نماز مغرب و عشا نماز معروف بغفیله و صیتی است که شیخ طوسی
در کتاب مصباح ذکر فرموده از جناب رسول خدا که آنجناب در مقام وصیت بامیر خود فرمودی
که وصیت میکنم ترا بدو رکعت نماز ما بین مغرب و عشا قرائت کنی در رکعت اول بعد از حمد سیزده مرتبه
سوره اذا زلزلت و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه توحید و هر کسی که این نماز را
بکند در هر ماهی می‌باشد از جمله متقین و هر گاه در هر سالی بکند می‌باشد از جمله محسنین
و هر گاه در هر جمعه بکند می‌باشد از جمله نمازکنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد در مزاحم من تبوح

در وقت و غیر آن از فضایل و جلالت شان کسی احصای ثواب آن نتواند نمود و چون که محدثین کثیر نقل
این نماز هست ضعف است لهذا شاید این نماز اولی است که در عوض ترک ما نیان بنافله مغرب
نمایند تا آنکه این نماز را مقدم بر نافله مغرب نیان نمایند بایضورت ظاهر آن است که
ایشان این نماز عیب نداشته باشد و از جمله نمازهای وارده مابین عشایین نماز یست
که در وده او لذی یجه الزام مابین دو نماز وارد شده و این نماز نیست روایت شده از کاشف
الرهد تا بمن جناب امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده که جناب والدین من امر فرموده که
بایه ترک یکی دو رکعت نماز را میان مغرب و عشا در دو هر دو یجه و غیرانی در هر یک از این
دو رکعت بعد از فراغ از سوره سبا که حمد سوره قل هو الله احد و این آیه شریفه را وواعدنا
موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی
لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین بعد از آن که این
دو رکعت نماز را میان این دو نماز و این در صبح بجا آورد شرایط خوانی حد بالحاج
در ثواب ایشان اگر چه جمع نکرده باشی این نماز بمثل نماز و سیاست بلکه برابر سند
این استغنا از سندات جما بحدیث در احد از کتب معتبره روایت شده و سید ابن طاوس
نقل فرموده اینکه با این اشتامی اصل این کتاب معروفات و شرح مشتمان پس
اعتماد بآن نتوان نمود در حکم باینکه این نماز در وقت زعیته مکر بنحوی که در صلوة وصیت
مذکور شد باین نحو که اعتبار نماید باین نماز و ایشان بنافله مغرب نماید تا آنکه در صورت
جمع ما بین هر دو از قبل ایشان باین نماز نماید بعد نماز نافله مغرب در این صورت بی عیب
خواهد بود چنانچه مجلسی در مطالع الانوار مبین است و از جمله نمازهای که متداول شده
در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیه میت است و این مطلقا ماخذی
ندارد بلکه تا بحال سندی برای این نماز بنظر نرسیده ام مگر آنچه کفعمی در مصباح ایراد
نموده از آن است صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة

الحمد

الحمد و القدر عشر مرات فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و قال و فی
روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین فی الاولی و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر عشرا تم الدعاء المذکور
و از اینکه اسناد مجهول مو نماد حدیث بودن این مختص نیست بل ظاهر بعضی و ان نساوت و قد روایة
اخری اینکه آنچه اول مذکور شد حدیثی است لکن سند دارد که ملاحظه شود و بنا شارع باخذ شده
کما شمل الاحتمال ان توان نمود بعلاوه آنکه غایت مدلول آن این است که چنین نمازی در شب
دفن میت وارد شده و اما آنکه این نماز بیاید ما بین دو نماز کرده شود مطلقا اثری از آن نیست
پس اتیان نمودن این نماز میان این دو نماز بدعت است بلی این نماز هر گاه بطریق اجلی بر کسی
لازم شود در آن وقت اگر چه مخیر است ما بین آنکه میان دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز
لکن در این صورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در این حالت نافله نخواهد بود در بیان
وقت نافله عشا است که مسمی بوتیره است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی
شد از مغرب مقداری که کفایت نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد از آن که ایشانرا و منقضی شد ایشان
با این نماز میتوان نمود که چه اتیان بنافله مغرب نموده باشد یا نه پس ... انقضای
زمانیکه کفایت نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضای مقدار هشت رکعت اگر چه اول
وقت اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافله مغرب جایز است و وقت آن نماز ممتد است تا آخر
وقت عشا محقق در معتبر و علامه در منتهی بر این ادعای اتفاق فقها نموده اند پس مقتضای این
کلام آن است که هر گاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بحدی که فارغ از نماز عشا شود در نصف شب
پس وقت این نافله منقضی شده باشد ظاهر این است که چنین بود باشد پس مناسب این است که
گفته شود وقت این نافله ممتد است بامتداد وقت عشا بعلاوه زمانیکه کفایت این نماز نماید
در وقتی که نماز عشا اتیان شود در آخر وقت خود جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان بآنها
در حال قیام با تمکن افضل از اتیان آنها است در حال الجلوس و هر گاه با تمکن از قیام اختیار جلوس
نماید مستحب این است که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان نماید مگر اینکه این نماز که چنین نیست

بلکه جلوس در آن متعین است و تحقیق تمام آنکه اگرچه وقت این نماز بعد از فراغ از نماز عشا است
لکن اولی آن است که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نمازی که در این شب اتیان نماید تا نصف
شب   در بیان کیفیت قرائت در این نماز است میگوییم بعد از قطع بانکه در این
نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود لکن کلام در قرائت مخصوص
در خصوص این صلوة است و این به طریق روایت شده آنکه آن است که قرائت شود در این
رکعت نماز بعد از آیه از قران ظاهر این است که اشتغال حاصل است بقرائت صد آیه در دو
رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در رکعت اول و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت
و در بیت که آیات فاتحة الکتاب داخل جمله یکصد آیه محسوب میتواند نمود و اگر محسوب نماید
اولی خواهد بود و قدیم آنست که اتیان نماید این دو رکعت را بسوره واقعه و اخلاص که سوره
اولی در رکعت اول و ثانیه در ثانیه قرائت نماید و اولی بظاهر حدیث خواهد بود شیم آنست
که اتیان شود بسوره ملک و اخلاص   در وقت نماز شب است بدانکه اول وقت نماز
شب متصل است باول وقت نماز شب بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل
میشود و اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم
این نماز بر نصف شب جایز نیست مگر در بعضی مسافرین که مظنون نبوده باشد که تمکن از
اتیان نماز شب بعد از نصف شب خواهد بود خواه باعث آن مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار
غلبه نوم یا امر دیگر در این صورت جایز است در حق چنین کسی اتیان نماید بنماز شب قبل از نصف
شب و همچنین است هرگاه کسی معتقد عدم تمکن از نماز شب در وقت آن داشته باشد یا مباشر ظنّ
خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده
باشد یا در حضر و همچنین هرگاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و تمکن از غسل نبوده باشد اگر
چه در حضر بوده باشد در جمیع این صور اتیان بنماز در اول شب میتواند نمود و اینها در صورتی است
که مظنون او بوده باشد که تمکن از اصل نماز نبوده باشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که تمکن

از نماز شب در وقت آن هست لکن شب جمعه کامل نشد اینکه امرا و مردوداست ما بین اتیان بنماز شب
در اول شب تا تمام نمودن قبل یا آنکه اتیان نماید بعد از نصف شب در محل دیگر راه نشستن یا برودی
چهار یا ظاهر این است و همچنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد بلکه جواز
تقدیم در صورتی است که تمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسیکه
خائف از جنابت بوده باشد یا اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر این است که مختص نبوده باشد
بصورتی که تمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر این است که تقدیم مجوز بوده
باشد پس در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود ما بین آنکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید
با وضو یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از آنکه اینمطلب معلوم شد
میگوییم مناسب این است که در اتمام تنبیه شود بر چند مطلب مطلب اول آنست در صورت
تقدیم نماز شب در صور معلومه معین است که باید در شب اتیان شود نه روز یعنی قبل از
غروب اتیان نمیتواند نمود معین است در شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب
و عشا اتیان نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز عشا و اتیان نمود دو دقیم آن است
هرگاه همچنین کسی اتیان بنماز شب نمود در اول شب و متمکن شد از اتیان آن در آخر شب ظاهر
که اتیان بنماز شب ثانیا نتوانند نمود بجهت آنکه این نماز در صورت تقدیم ظاهر این است
که ادا بوده باشد پس مجددا ادا میتواند نمود بنا بر این ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق
چنین اشخاصی داخل میشود بعد از فراغ از اداء نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود بعد از انقضا
نصف لیل بجهت آنکه آنست که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط بر این نیست که معتقد عدم
تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگرچه باعتقاد تمکن از قضا باشد لکن
ظاهر این است که قضا افضل از تقدیم بوده باشد پنجم آن است که حکم بجواز تقدیم مختص است
رکعت نماز شب نیست بلکه بالاضافه شفع و وتر نیز ثابت است لکن حکم تقدیم مختص بجهت
یازده رکعت میباشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که تمکن از اتیان

از دو وقت خود بوده باشد مشهور آنست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از آن
که فجر طالع شد قبل از اتیان بعضی اتیان بآن نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت
از نماز را کرده باشد و فجر طالع شود در اینصورت جایز است مزاحم بسازد بقیه این نماز
فریضه فجر را ولکن این در صورتیست که باعتقاد سعه وقت شروع بجمیع نماز شب شروع نما[ید]
نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت خلاف اعتقاد او ظاهر شود که قبل از شروع مختص
بوده که وقت سعه همه نماز را نداشته اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد و در غیر صورت اتیان
بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام مقتضی این است
که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آنست که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد
این است که مقدار باقی از شب کفایه همه نماز شب را خواهد نمود دویم آنست که مکلف
معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نمی نماید سیم آنست که معتقد
اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در قسم اول مثال شروع بنماز شب بطریق معهود
مشغول نموده پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را تمام نمود در اینصورت کلامی نخواهد بود
و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از آن نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان بچهار
رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت جایز است نماز شب را تمام کند قبل از
نماز صبح ظاهر این است که در اینصورت لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد تنها
نماید مگر در صورتی که چهار رکعت که اتیان نموده قبل از فجر اتیان نموده باشد بحمد تنها
با اینمعنی که لازم بود اتیان بحمد تنها نماید مثلا اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بوده که
وقت وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در اینصورت
ممکن است که گفته شود آنچه بعد از فجر اتیان میشود لازم است که اقتصار شود در آن بحمد
تنها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد
اتمام نماز مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب مینماید بعد از اتیان بنافله

ح

صبح را بجا آورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین اشتغال
برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد آیا معتبر است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این
دو رکعت را عدول نماید بنافله فجر یعنی اینکه دو رکعت را قرار بدهد که نافله فجر است و اتمام
می نماید بقصد نیت نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد
بلکه اتمام این دو رکعت بهمان قصدی که شروع نموده جایز خواهد بود و اما قسم دویم یعنی قبل
از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند
در اینصورت ظاهر این است که شروع بنماز شب بطریق معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این
بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در اینصورت متعین است بنماز
از نماز شفع و وتر حتی تا آنکه اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب
را اتیان نموده باشد قبل از فجر مختص باین نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود
بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب
و تتمه را تاخیر نموده که بعد اتیان نموده باشد و خوابید یا مشغول بمطالعه یا شغل دیگر
شد و وقتی که مطلع شد که صبح طالع شده در اینصورت بنا بر اتمام نماز شب را قبل از اتیان فریضه
مشروطه نموده مقتضی آنست که در صورتی که مکلف باعتبار مظنه سعه وقت اتیان بنماز
شفع و وتر نموده بعد منافی اعتقاد او ظاهر شد محقق شد که وقت باقی کفایت همه نماز شب
را نمینماید ظاهر این است که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب لازم نبوده
باشد بلکه جواز اعاده آن محل تشکیک است هر چند در حدیث صحیح وارد است بر کسی که بر
خیزد قبل از صبح و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت میشود در نامه
عمل او نماز شب بدانکه در این مقام چند احتمال است اول آنست که کسی در اول شب عازم بوده
که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بجا آورد بعد از آنکه بیدار شد محقق شد که مقدار
باقی از شب کفایت همه نماز شب را نمیکند دویم آنست که کسی که در اول شب قصد نداشت

کہ نماز شب کند بعد از آن کہ از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر اما اگر اوقات کم است کہ ایشان نماز
شفع و وتر و دو رکعت نافلہ صبح نماید بہتر آنست کہ در اول شب عازم این بود کہ آخر شب برخیزد
و اقتصار نماید بہمان شفع و وتر و دو رکعت نافلہ فجر مقتضای احادیث صحیحہ آنست کہ در صحیح
احتمال اشتغال کہ ماشیان بشفع و وتر و دو رکعت نافلہ نماید نماز شب در وقت محبوب
خواہد بود — در بیان کیفیت نماز شب است بدانکہ نماز شب یازدہ رکعت است
با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت اول بچند طریق نقل شدہ اول آن است کہ
در سورہ رکعت اول بعد از حمد سورہ قل یا ایہا الکافرون و در رکعت دویم بعد از حمد
سورہ قل ہو اللہ احد بخواند و ہو اقرب صادق آنست کہ در ہر رکعت بعد از حمد سی مرتبہ
سورہ قل ہو اللہ احد بخواند و ہو افضلہا ستم آنست در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبہ
قل ہو اللہ احد و در رکعت ثانیہ بعد از حمد سی مرتبہ قل یا ایہا الکافرون بخواند چہارم
آنست کہ در رکعت اول بعد از حمد سورہ قل ہو اللہ احد سی مرتبہ و در رکعت ثانیہ بعد
سورہ قل یا ایہا الکافرون یک مرتبہ بخواند قول پنجم مذکور در کلام شیخ مفید است و
قول چہارم مذکور در کلام شیخ بہائی است رحمہما اللہ تعالی و احتمال بتنفیل این دو قول داد
بعد [illegible] و شش رکعت دیگر را اگر خواہد ایشان نماید بسور مطولہ و اگر نہ ہر سورہ کہ
خواہد بعد از حمد تلاوت نماید و در ہر رکعت خوب است کہ بعد از حمد قل ہو اللہ احد
نماید خوب و مستحب است بعد از فراغ از قرائت سورہ توحید در ہر نماز کہ بوده باشد بگوید
کذلک اللہ ربی و سنت است بعد از فراغ از ہر دو رکعت از این ہشت رکعت این دعا بخواند
اللّٰہم انی اسئلک ولم یسئل مثلک انت موضع مسئلۃ السائلین و منتہی رغبۃ
الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک وارغب الیک ولم یرغب الی مثلک انت
مجیب دعوۃ المضطرین وارحم الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحہا و اعظمہا
یا اللہ یا رحمن یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک العلیا و نعمک التی لا تحصی

وباکرم

وبأکرم اسمائک علیک واحبہا الیک واقربہا منک وسیلۃ واشرفہا عندک منزلۃ
واجزلہا لدیک ثوابا واسرعہا فی الامور اجابۃ وباسمک المکنون الاکبر الاعز الاجل الاعظم
الاکرم الذی تحبہ وترضی بہ عمن دعاک بہ وتستجیب لہ دعاءہ وحق علیک ان لا تحرم سائلک
ولا تردہ وبکل اسم ہو لک فی التوریۃ والانجیل والزبور والفرقان العظیم وبکل اسم دعاک بہ
حملۃ عرشک وملائکتک وانبیاؤک ورسلک واہل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد و
آل محمد وان تعجل فرج ولیک وابن ولیک وتعجل خزی اعدائہ [illegible] کہ این دعا دعای
عظیم است در ہر وقت از اوقات بلکہ در قنوت ہر کس حاجتی داشتہ باشد بخواند این دعا
بجہت انجاح حاجت بسیار مناسب است بشرطیکہ با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد
بدانکہ مستحب است بعد از فراغ از دو رکعت دو رکعت تسبیح سیدۃ النساء فاطمہ زہرا
علیہا السلام و بعد از آن شروع بنماز شفع نماید در ہر رکعت بعد از فراغ از قرائت حمد سورہ
توحید بخواند و در رکعت ثانیہ بعد از فراغ از قرائت قبل از رکوع مثل سایر نمازہا
قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در نماز شفع ضعیف است بعد از فراغ از آن نماز مستحب است
کہ این دعا بخواند الہی تعرض لک فی ہذا اللیل المتعرضون وقصدک فیہ القاصدون
وامل فضلک ومعروفک الطالبون ولک فی ہذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا
ومواہب تمن بہا علی من تشاء من عبادک وتمنعہا من لم تسبق لہ العنایۃ منک
وہا انا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک ومعروفک فان کنت یا مولای تفضلت
فی ہذہ اللیلۃ علی احد من خلقک وعدت علیہ بعائدۃ من عطفک فصل علی محمد و
آل محمد الطیبین الطاہرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولک ومعروفک یا رب العالمین
وصلی اللہ علی محمد خاتم النبیین وآلہ الطاہرین وسلم تسلیما ان اللہ حمید مجید اللہم
انی دعوتک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد و بعد از آن شروع نماید
بنماز وتر و استفتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیہ و ادعیہ معہودہ و اگر بخواہد ہمان اقتصار نماید

بدینت و تکبیرة الاحرام بعد از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره توحید بخواند
و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی مناسب است و اگر استغنا [illegible] نماید بعد از فراغ
از مرتبه سیم باکی نیست و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس بخواند
مناسب این است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید و همچنین بعد از آنکه گفت
قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را اتمام نماید بعد از آن شروع نماید
بقنوت تطویل حد قنوت در جمیع صلوات [illegible] بغایت مطلوب و حق است در نهایت
محبوب خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت و مخاطب با معبود در محل عرض مطلب
و مناجات با قاضی الحاجات است جل علی الاطلاق که جناب موسی بن عمران از جانب رب العزة تعالی
شانه مشرف بتشریف آن شده خطابیست که حاصل مضمون آن این است ای پسر عمران کسی که
ادعای محبت ما کند و خواب میکند و خود را از سعادت و شرافت ذکر و مناجات با ما محروم مینماید اگر ادعا
نماید که محبت با ما دارد این ادعا از او دروغ و باطل است [illegible] آیا چنین نیست که هر
کس حب محبوب در قلبش بوده باشد پس شده با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد
خلوت هم از شب کی ممکن خواهد شد [illegible] در خواب [illegible] کسانی که لذت مناجات با ما
[illegible] جل جلاله [illegible] در خواب میباشند مگر [illegible]
اشخاصی که [illegible] استراحت و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی
الحاجات [illegible] و تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت نماز شب لاسیما در قنوت
وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد میتواند خواند و بهتر آن ادعیه [illegible]
وارده از ائمه اطهار است خصوصا ادعیه صحیفه کامله و سایر مناجات [illegible] اهل
عبادت بعد از [illegible] خصوص قنوت وتر [illegible] دعا در حق چهل نفر از برادران
دینی اگرچه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر حال [illegible] بر نخورده ام لکن عموم ادله
وارده شامل [illegible] است اگرچه این کفایت در خصوص [illegible] قنوت وتر [illegible] لکن

قنوت

قنوت نماز شب از جماعتی از اجله فقها [illegible] دعا [illegible] کفایت میکنند و امثال مقام [illegible]
با [illegible] دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر مستحب است و ظاهر
این است که تادیه سنت منحصر در این نیست که باید چهل نفر [illegible] اموات بوده باشند
بلکه امثال آنچه بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود بدعا در حق چهل نفر از احیا
یا مشترک ما بین احیا و اموات و ظاهر این است که تادیه سنت منحصر در این نیست که باید چهل
مرد بوده و چهل زن یا بعضی زن و بعضی مرد کفایت میکند در این باب بلکه اگر در حق [illegible]
[illegible] دعا بکند [illegible] قنوت لکن [illegible] از عدد چهل حساب نماید باکی نیست و ظاهر این است
که تادیه سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده باشد پس اگر کل فاسق بوده باشند
یا بعضی فاسق و بعضی غیر فاسق ظاهر این است که کفایت مینماید در تادیه سنت و محتمل است که امثال
موقوف بر این نیست که دعا بجهة مغفرت ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت مودی
شود بدعا در [illegible] در حق [illegible] چنانچه مودی میشود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعضی
در [illegible] رزق [illegible] یا طلب مغفرت [illegible] بعضی [illegible] رزق [illegible] و ادای
دین [illegible] در حق چهل مومن [illegible] و در امور [illegible] بوده
باشد یا در امور متعلق بآخرت یا [illegible] این میشود که دعائیکه در حق خود میکند دعا
او مستجاب میشود [illegible] دعا بجهة خود [illegible] دعای [illegible] در حق غیر کرده [illegible] از
از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت وتر [illegible] استغفار است پس مناسب است
بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ
استغفر الله ربی و اتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی یا [illegible] استغفر الله و اتوب الیه
یا باسقاط لفظ جلاله بگوید استغفره ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله و اسئله التوبة
یا جمع کند ما بین اثنین یا ثلثه یا اربعه یا بطریقی که اول بیست دفعه بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه و بقیه هفتاد را تمام نماید بطریق دیگر مثلا و اگر هفتاد مرتبه بگوید

اللهم اغفر ذنوبی ظاهر اینست که امتثال بجملا امده باشد و از جمله آداب این استغفار آنست
که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار
نماید و بعد از فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار
و بعد از آن هفت مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و
اسرافی علی نفسی و اتوب الیه و بعد از آن بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه
یدای یا رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک
من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود ثم از امور [illegible] این است که بعد از آنکه از استغفار فارغ
شد سیصد مرتبه بگوید العفو جایز است نصب او چنانچه جایز است رفع آن و بنا بر نصب
مفعول فعل محذوف است ای اسأل الله العفو عن ذنوبی و استدعی منه العفو و بنا بر رفع این
لفظ مبتدا محذوف الخبر خواهد بود ای العفو مطلوب منک او من سؤالک و در صورتیکه جمع
ما بین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود بافضل افراد و در صورت اقتصار بر بعض ظاهر این است
که جمع ما بین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار اکمل از دو تای
دیگر بوده باشد خواه جمع ما بین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو بوده باشد یا جمع
ما بین استغفار و سیصد مرتبه العفو در صورت اقتصار بر یکی [illegible] که اقتصار بر هفتاد
مرتبه استغفار [illegible] اقتصار بر یکی از دو تای دیگر بوده باشد مگر در صورتیکه دعا در حق
چهل نفر طلب مغفرت و ثواب [illegible] استغفار ذنوب بوده باشد [illegible]
بدعا در حق چهل نفر از اخوان خواهد بود نظر باحادیث مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیح است
که ثقة الاسلام روایت نموده از ابراهیم بن هاشم که فرموده دیدم عبد الله بن جندب را در عرفات
ندیدم [illegible] کسی را [illegible] دستها بلند بود بسوی آسمان و اشکهای چشم او جاری
بود [illegible] تا آنکه مردم متفرق شدند با او گفتم یا ابا محمد ندیدم کسی را
[illegible] در جواب من گفت قسم بخدا دعا نکردم مگر در حق برادران

خود نظر باینکه از مولای و سرور خود موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرموده هر کس دعا کند در حق
برادر خود در حال غیاب او ندا کرده میشود از جانب رب العزة که از برای تو باد صد هزار برابر
که برای برادر مؤمن خود خواستی پس خوش نداشتم که یکی از صد هزار برابر [illegible]
شامل [illegible] باشد برای مطلبی که خود بجهت خود خواهم [illegible] که مستجاب شدن [illegible] طلب
مغفرت از حضرت رب العزة در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید چندین هزار مقابل از جانب
رب العزة بجهة او حاصل بود پس این شخص [illegible] فرد کامل مستغفرین فی الاسحار خواهد بود
و بعد از فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از رفع سر از رکوع مستحب این است که این دعا را بخواند
هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره قلیل و ذنبه عظیم و لیس لذلک الا رفقک و رحمتک
فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم
یستغفرون طال هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرک استغفار من لا یجد لنفسه نفعا
ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا و بعد از آن بسجده رفته تمام نماید [illegible]
[illegible]
نماز شب [illegible] بدن [illegible] است و از برای آن روحیست که باعث حیات و بقا و نما و صفا
آن است و آن توجه و التفات است در جمیع افعال و احوال بجناب معبود و عظیم متعال با نهایت
خضوع و خشوع و اقبال و باین اشاره [illegible] معراج المؤمن چنانکه کمال بدن
انسان و بقا و صفا آن بروح است و آن بدن بانعدام روح [illegible] باطل و [illegible]
[illegible] استعمال صلوة بانعدام توجه و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال [illegible]
و [illegible] در خصوص [illegible] نیست که چون [illegible]
بحواس و [illegible]
[illegible] باعتبار [illegible]
[illegible] مخاطب با معبود [illegible] مناجات با قاضی الحاجات

اندراست انکس که لذت توجه بساحت عظمت رب العزة وحلاوت التفات بجناب کبریائی
معدن العظمة بذائقه وسیله طالب وتثبت که حضرت ابر پایه سعادت دارین ومعهد
افتخار فئتین رسانده تلخ کام مکتب [illegible] سلطنت حسن را نخورده ومعدن الشام
جراحات مولهان قلب محبت زین بدمهم وصال جمال انور نماید حواجب منظر ما یتقید جمال
محجوب بستعال البنانهای جگرسوز متالمهای دلتشا نکند رفع ننموده وستور مظاهر حاجبه
موله را باستتار مملکت بدلیل [illegible] تا یصل قلوبنا بضیاء نظرها الیک قطع ننموده حوزه
معلق بعز قدس حضرت ورد زبان این است بفقرات مناجات جناب حضرت کرم بوده
الهی انا مبلنا التنعیف [illegible] فلا تجعلنی ممن صرفت عنه وجهک و
حجبه سهو عن عفوک الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک
حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة بعز
قدسک وبامات توسل بمناجات ومحبت دوام الاشتغال بخدمتک خود را [illegible]
وباهج سریه وصال محبوب بر هد کرجاند وچه بلاها ست که بی کث خروج دموع از عیون
در اوقات خلوت از خوف وخشیت حضرت معبود جل شانه از اهل ان بلاد دفع خواهد شد وچه تبعات
که بعد سبباری تا لهای دنیا ودانب نار از خوف وعضب حضرت قهار بان مثوان رسید
ای دامنکه چو شعله سپرواتی کشتی در خاک چه سالها سر پی ون کن از کاشف اید تا
جناب امام جعفر صادق وارد است حدیثی که حاصل معنی آن اینست هر چشمی در روز قیامت گریان
خواهد بود مگر چشمی که گریسته باشد از خوف وخشیت الهی جل شانه وچشمی که پوشیده باشد
از حرام یا بخواب رفته باشد الهی مگر انکه خداوند عالم جل جلاله بدون النقص [illegible] جهنم حرام
خواهد کرد اینکه مکاما با نچشم بی صوت باد رسیده باشد ظلمی وملاقی در روز قیامت بود
وچه وارد نخواهد شد وچیزی مگر انکه کیلی ووزن بجهت او است مگر اشک چشمی
که از خوف الهی بخشش باشد بدرستی که خداوند عالم بی که قلیل از ان دریاهای آتش

جهنم را خاموش خواهد فرمود واگر بنده در میان امتی از خوف وخشیت الهی جل جلاله وعم
جل شانه گریه کند پس خداوند عالم آن امت را رحم خواهد فرمود بعزیا قیل تا نگرید طفلک حلوا
فروش دیگ بخشایش نیاید بجوش تا نگرید طفل کی نوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن
اشک کرهر چه بارند خلق کو مرایشان پند او ندخلق مایه دریا زادایت وبنیاد دست
مایه ما نجاسورتنا چشم تر است جملة تا تخشوع چون بدیل بدرون وعبادت بدون
توجه وابتهال چون شعله پرلفیت بی دود ومقام امتثال با عدم شعور بعظمت
جناب باری چون نقش بی بقا بیست بی بیاد ی وانحضرت اسرار الهی جناب رسالت پناهی از روزدب
حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر بنده که مشغول نماز شد ودر وقت اقبال به معبود
زوال نموده وقلب را التفات بغیر نموده در انحال فرمان از جانب رب العزة میرسد که ای بنده
من که مقصود تو بیست واکی طلب میکنی ایا بس ورد کار ربغیر مرا میخواهی طلب کنی جا افضل از که
سوای من بود ما باشد یار وطلب جواد بی هستی که غیر من بود ما باشد منم اکرم الاکرمین ومنم
جود کننده بر شان هر جود کننده ومنم افضل از هر عطا کننده اکر ثواب میخواهی ثوابی بتو خواهم داد
که کس احصای آن نتواند نمود روی بدرکاه ما اور که من ما بان بجانب تو نمودم وملائکه
ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه از بنده متنبه شد از هاء تغفل اجتناب نمود اقبال
بجانب عظمت معا رحمت ان بدرگاه نمود قلم عفو بر انچه از ان صادر شده میزند پس اگر
ثانیا باز التفات نمود اعاده میشود از جانب رب العزة انچه حاله معکوس شد پس اگر اقبال نمود
بجانب پروردگار عالم خداوند عالم او را با انچه صادر شده مواخذه نخواهد فرمود پس اگر
مرتبه سیم باز التفات نمود باز از جانب رب العزة همان کلام اعاده میشود پس اگر باز اقبال
صلوة نمود عفو خداوند عالم عفو میفرماید انچه را که صادر شده پس که مرتبه چهارم باز
التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند عالم جل شانه از ان ولعراض میفرماید وهمچنین کل ملائکه
از او اعراض خواهند نمود وحظ او میرسد در انحال از جانب رب العزة باین مضمون که تو را واکذارم

بالکه کسی میل با داری و بتوان از سر و ما نیا علیه صلی الله الا انا آنچه وارد شده که تجلیت ما بان
که اثر وجود عالم با بادی و زود دو عایت کرد ما او ندو دو کهف ثان از کسی صادر شود با تفکر و توجه
و اقبال بدرگاه ذو الجلال الهی است زیرا ندو کمال تب در حالیکه قلب مسلی از معبود حقیقی غافل
بوده باشد و نفع چه میگوید و چه میکند ای برادر عزیز من خلاق عالم جل شانه محتاج نیست
ما و شما بیت چه نقادری که ذات او قدرت ان خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و
مکان و ما شفاعای انسان و امیان با دیان احکام و اتیان کرمتوقف عقلا بدرک ان عاجز و حیران می
باشند چه حاجت است جناب او بعبادت عابدان و ساجدین که هر چه ما شیئش قرار دکرده کفایت
میکند در تحقق ان محض سد و دو کن او چه حاجت با طاعت عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف
آن است که چون خلاق عالم جل شانه مر بعبید عبادت ست بجز ای بدرحق عباد و ملل از معرفت
معبود و اطاعت او حق تواند شد لهذا اساس عبادات را بنا نکنید تا مقلدین بمنابع او
خود بمطلوب و ساحل نجات فوائد رسانید و مقصود این است این ثمره که باعث وداعی
بر وضع طاعات است مترتب بر وجه کمال بر محض این افعال و اعمال نمیشود بلکه لابد است از
توجه و اقبال بمعبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و لهذا در جمیع احوال و افعال قصد آن همه
تصحیح نیت است از اغراض و مفاسد فاسده مثل ریا و سمعه که مؤدی برامنای عبادت است بوده
باشد که معلوم بشود که این شخص تاز شب میکند تا اینکه احترام او بکنند و اعتقاد داشته باشند یا
آنکه با چنین بعهد یا آنکه هرگاه اظهار حاجت با فقرا بیاید و نمایند چنین عمل ها را با نیت ترک
این مراتب و امثال قضایا و ولایات دانستن در مذمت این صفت زشت بیرون بسیار است و سمعه
آن است که طاعات را بنیان نماید که مشهور شود به عبادت این ددیلا داعی عزیز من اگر طالب
حق و طالب انفعال و بنده عالم میخواهی ما کی ای عجیب چیزی که محتاج با وحشت انداز و کاملا که
طلب کن چه تالیه معبودات غیر از تعالی شانه است حاجت و خود محتاج الداکر چه سلاطین دوران
بوده باشند بلکه متنبه شدن کهف احتیاج سلاطین نسبت بدیگران اشد است چه حاجت هر کس در دنیا

بطلب

بقدر تعلق او است بان پس هر کس که تعلق او باساس دنیا بیشتر است احتیاج او بان اشد است و معلوم
هر ما اهل همت که احتیاج محتاج الیه ان محتاج بسیار است سبب بلکه سفاهت است قال علی علیه السلام طلب
المحتاج من المحتاج سفه من عقله و ذلة من رایه و محتاج خداوند عالم است که خود مطلق و شایسته احتیاج
بدو حقا و غیر متصور و هر چه غیر خداست محتاج است حتی بل محتاج الیه او و با عدم تعبد در حق
او متصور نیست خداوند عالم است قادر و کان الله علی کل شیء قدیرا انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون اگر چه در ان سلک عقلا بید ان طلب محتاج الیه خداوند کسی که در معرض
ان وصف احتیاج بوده باشد با تو صل بمطلوب بسهولت ممکن شود غیر از ذات اقدس او ایشا
زمان امتعه دنیا نزد اهل محبوبیت او مراتب محبوبیت مختلف است بشدت و ضعف بسبب
باختلاف اعتبارات شدت تعالی و سنعت ان و معلوم ست انتزاع محبوب کمال نهاد و بهم ولیک کن
نیست دنیا و ما فیها در جنب قدرت الهیه جل جلاله جیاب بوقت اگر خواهی که بر یوم قیم دنیا
نزد خلاق عالم جل شانه بعیضی تا مل کن ببطرد قیق در این شریفه و لولا ان یکون الناس امة
واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون و لبیوتهم
ابوابا و سررا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذلک لما متاع الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربک
للمتقین تحصیل مطلوب بودن ان کسی که مطلقا مطلوب نبوده و حتی نداشته باشد بر ارباب
اصحاب استان طلب بوده نه او را از کسی که حبان در طلب او سوخ بوده باشد پس حقیقت عبادت
عبادت که فی الحقیقة طلع است بطلب محبوب نشاس بعد از تامل چگونه با عقل جمع میشود و اگر
طالب این معنی که معزز و محبوب مت در مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم عز شانه کن که محبوب
الهی محبوب انام است بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبودی کن که همه جا معک
اینما کنت کن و سعی کن که نهایت فعل خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت ملک ودود قرار دهی
خدا داری فانه هیچ چیز نیستی ما اگر خدا داری هیچ چیز نداری فانه هیچ چیز نمیداری
این نصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده الذی قلدمن وجدت

وما الذی وجدمن فقدک وفکر کن که چه گمشده داری و در مقابل که میخواهی ایستاده باشی
اگرچه عبادت ما بنوعیکه قابل حضرت معبود بوده باشد محالست که از امثال ما اما صادر تواند شد
لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال با خشوع مستذکر معبود بود و هرگاه چنین
نمائی با معاونت دوران فرصت خواهی مضمون معنی قول جناب حضرت امیر در تلقین جناب رسالت
پناهی را کشف نموده قرة عینی فی الصلوة و هم چنین معنی قول الشریف را که فرموده الصلوة
معراج المؤمن بعلاوه آنکه دو رکعت نماز با جمیع آداب ظاهر و باطنه بجا آورده ای آنوقت
اگر تامل نمائی فی الحقیقه بجهد الفنا بنحلیت اعضا که خواهی بود مثال شوهران وقت شان بنده
خواهد بود که مجموع ما فی البدا وا از مولای او بوده باشد وقتی او قتی آماده نمود که خلعتی نسب
جهلی جزو نموده باشد انواع تعلقات در حضور مولای خود حاضر نمود بعد که تامل نمود دید
که هرچه صرف نموده کل مال از مولای او بوده مطلقا در تعلقات که بجهت خدمت مولای خود
مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هرچه بوده همه از مال مولا اتلاف نموده بعد از تعقل و
تفکر و فهم این مطلب چنانکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستوفی با انواع رسوائی و شرمساری
شده و چاره ندارد توکلی ماند مشغول عبادت شده و حال اینکه اینان بدو رکعت نماز فیما اینه
تضرع و ابتهال نموده مانچه که از او صادر شده تامل کن ببین چه چیز است اگر بعد علم تقدم
خدمت الهی این امر این قصور انجا آوردی و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با قاضی الحاجات
نمودی بلسان ذکر بنمود و اگر تضرع و ابتهال نمودی توفیق وصول باین سعادت عظمی از کر
بود وان این راهست که بحضرت عابدین و سید الساجدین نموده که حمد لله جلیل الشکر و شکر علی آلاء
یفتقر الشکر و کما قلت ثنا احمد و حبیبه فی لیلة ان اقول لک الحمد فالحقیقه اگر خلاق عالم
جل شانه عباد فی شان امثال ما را با شرایف قبول مشرف کرد ایندلهرها نخانا احسان بی منت
خود بعبید ذلیل خود عطا فرماید بسند لله ان خواهد بود که نقل نموده اند شخصی عابدی
ساده و رکی شده عزلت اختیار نموده در آنجا مشغول عبادت میبود اما تا چشمهای در آنجا مکان بود

ایان شود و فلج و این شخص فقیر اب هنزا ان اب بنفیع چنین توهم مینمود که جمیع اهالی
عالم شایقان آب در تلخی و شوری و تعفن نظر بغلبه عطش و تنگدستی و شدت حاجت و بی
چیزی بخواطر او رسیده سلطان قدرو دفته چیزی جز این اخذ نموده بان سوغات خود نماید
نموده باشد این بامن بخواطر مصاحب خود ببرد امعان النظار داده تا یاری داد بمنزله برخورد که از ان
تیار ساقی و شربت بمحجبی بخواطر او خلید که از شان این اب در عالم عنبا شد و چونکه متعارف
اینشان اهل اشیاء اخود بعنوان هدیه برده تا بحضرت سلطان بنده نماید بر خود قرارداد
که در ان وقت که سید از سلطان میرود چون که بجز از این اب چیزی نیست مناسب این تحفه بلی
از این اب باخود برده بعنوان تحفه نذر حضرت سلطان نماید لهذا ظرفی از اب مملو نمود
بدوش میکشید اتفاقا همان پادشاه بجهت انجام امری بهمین راه مدعا منزل نموده
این شخص هم بخدمت بمجلس پادشاه رسانیده تحفه خود را که همان اب بوده باشد تحفه خدمت
سلطان نمود از سلطان شخص صاحب ظرافت و ذکا بوده درک مطلب نموده امر نمود همینکه دار
که فلان مبلغ بشخص بدهند داده که بجای خود نماید بعد از استفاده از سبب تعجیل را اظهار
معلوم شد از مکان وجدان ابراز نمود که اگر از مکان معاودت می نمود جامعه چون که شدت آتش
راه بغرعظیمت ابان در نهایت خوبی این شخص با این مشاهده این منفعل شد از هدیه
خود لهذا مناسب دانستیم چون که این شخص چنین نموده از اینجا معاودت نماید تا او از مشاهده
اناب با لوجنات وانفعال مبتلی نگردد ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم ان که از ملائکه
مقربین و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین صادر شده انچه از ما ها
صادر میشود فی الحقیقه معصیت است عبادت شکر خلاق عالم از فضل و کرم خود قبول فرماید
از این راه است که از شان باین شکر او و جلال این خواهی بلند شان قبول فرموده خداوند عالم
جل جلاله از امثال ما امثال این است که هرچه بخدمت شخص بزرگ تحفه میبرند هرچه با اعتقاد
خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هرکه هرچه با اعتقاد خود چیز نفیس داشته بعنوان

ضمیر و مطابق واقع بود بر خلاف بعضی دیگر که اگر چه نفس پیش از تنزل مشرف شود و چون نفس مردود
شود باعث غفلت و انفعال او بشود موجب بدبیاری و شرمساری او میشود لهذا جلالت
و بزرگی مقتضی اینست که چون نفس و غیره قابل از برای شرافت مثول مشرف بکرم انقضا ان مقابل
مقابلت غفلت و انفعال نکرد و بعد از انکه تعلیم کلام باینجا رسید مناسب دانست که عنان قلم را
در میدان وصف بنده از عبادات صادره از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه
داده باشد شاید اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبیه از تمادی
سکون اهل طغیان شود بدانکه روایت شده که خلایق عالم بالا مانند چندی هستند در آسمان
هفتم از وقتی که خلق شده اند تا روز قیامت ایشان در سجود و از اعضا و جوارح ایشان از خوف و
خشیة الهی جل شانه پیوسته در لرزه و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای ایشان که متصل
میچکد ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه باین حالت هستند تا روز قیامت بعد از آنکه روز
قیامت شد سر از سجده بر میدارند و عرض مینمایند در مقام اعتقاد ما عبدناک حق
عبادتک و از سرور عالم و فخر بنی آدم صلوات الله و سلامه علیه در بیان حال شریف آن
حضرت در مقام عبادت مرویست که آنحضرت وقتیکه بنماز می ایستادند از شدت گریه از خوف
الهی صدای از سینه مبارک آنحضرت شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ بر روی آتش و روایت
شده که از برای عبادت الهی ایستادند بقدری که پاهای مبارک ورم میکرد و در جمیع شب مشغول
میبودند تا آنکه بر کثرت عبادت عتاب از جانب خلاق عالم جل شانه برایشان نازل شد که الله
تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو از برای آنکه رنج
ابتلا و تعب داده باشی که میفرمایند قوا اشفاقا علی نفسهم و اما کیفیت عبادت سر خیل
ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین اظهر از آنست که بیان شود ما در این مقام
اکتفا می نمائیم باینچه شیخ صدوق در مجالس ذکر فرموده و حاصل مضمون آن اینست
که راوی میگوید در خدمت سید اوصیا علیه الاف التحیة و الثنا مشرف بودیم در نخلستان

بنی النجار

بنی النجار از شدت و حیا شد نمای اشخاصی که در خدمت ایشان مشرف بودند دور شده مانند
بجمعی که از نظرها غایب شدند و من چنین بخاطرم رسید که آنحضرت بمنزل خود تشریف
برده اند ناگاه صوت حزینی و نالهٔ اندوهناکی بگوش من رسید گوش دادم شنیدم کسی را بصوت
حزین و نالهٔ اندوهناک مشغول باین مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها
بنعمتك وكم من جريرة تكرمت عن كشفها بكرمك يعني اي معبود من چه بسيار از معاصی
مهلکه که من مرتکب شدم مقتضای حلم خود را من مهمل داشتی در مقام مؤاخذه
من برنیامدی بلکه در مقابل آن که مستحق مؤاخذه بودم بر من نعمای خود را افزودی
و چه بسیار معاصی شنیعه از من صادر شده با علم بجهه اینکه مستحق این بودم که پرده
روی انها بر داشته من را مفتضح نمائی از کرم بی منتهای خود انها را مستور انظار فرمودی در
مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانك عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا
مؤمل غیر غفرانك ولا انا براج غیر رضوانك یعنی ای معبود من اگرچه بسیار از عمر خود را در
معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چنانکه
چنین ثبت لهذا امیدی ندارم مگر بمغفرت تو زیرا که معاصی اگرچه عظیم بوده باشد
لکن در جنب صفه مغفرت تو چیزی نیست و رجائی ندارم مگر برضا و خوشنودی تو که باید تو
چیزی از جمله میکنی چنانچه بمضمون معلول علیه است یقول ما من یقبل الیسیر و
یعفو من الکثیر راوی میگوید بعد از اینکه این ابیات با این حال شنیدم در تحقیق آن برآمده
وانعقب این صوت حرکت نموده رفتم دیدم که صاحب این مناجات علی بن ابیطالب است خود را
مخفی داشتم تا ببینیم آنحضرت را که چه خواهد کرد پس از آن جناب حضرت امیر المؤمنین در دل شب
چند رکعت نماز کردند بعد از آن شروع کردند بدعا و گریه و مناجات از جمله مناجاتی که
در آن وقت از آنحضرت صادر شد این بود الهی افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم اذکر
العظیم من اخذك فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من در وقتی که فکر میکنم در سعه عفو و

وگذشتن از توجه خطایای من در نظر من سهل میشود بعد از آن که متذکر شدت عذاب و انتقام
تو میشوم آن وقت امر من عظیم و صعب و عظیم میشود بعد از آن فرمودند آه آه اِن انا قرأت فی الصحف
سیئة انا ناسیها و انت محصیها فیقول خذوه فیا له من ماخوذ لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه
قبیلته یرحمه الملأ اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه آه وای بر من وقتی که نامهٔ اعمال را بمن
دهند بخوانم در آن معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام او را و تو احصا و ثبت فرموده
او را آن وقت امر فرمائی بملائکه غلاظ و شداد دیگر به این عبد عاصی را ای دوای وقت
بلا کی نند شروع ندهیدش او مستغیث استغاثه و را نجات داد و نه قبیله او میتوانند باو نفع کامل
اهل محشر بر او رحم میکنند هرگاه ماذون شود در ندا و ندا کنند و فدا ای کرد بعد از آن فرمودند
آه من نار تنضج الاکباد و الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی
آه از آتشی که می پزد جگرها و گرده ها را آه از آتشی که پوست را از سر میکند یا آتشی که
غلوط و شوب بغیر آتش نیست و آه از شدت اخمارها بکه ناشی میشود از شعلهای آتش بعد
از آن که گریه بسیاری کردند و صوت ایشان قطع شد من بخاطرم رسید که خواب بر ایشان
غلبه نموده نظر طول مدت بیداری در شب تأمل کردم تا صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار
کنم تا نماز صبح را ادا کنند رفتم نزدیک دیدم ایشان را مانند چوب که بر روی زمین افتاده
حرکت دادند و حرکت حرکت دادم ایشان حرکت ننمودند اعضا و جوارح ایشان را حرکت
هم او هم و با شم هم بنا بر این گفتم انا لله و انا الیه راجعون روح مقدس از بدن دور شده
با عجله رفتم به خانه نعمت اشغال نمودم بجلد رفتم منزل ایشان خبر مات ایشان را سیده فاطمه
زهرا علیها السلام دادم فرمودند که شرح حال ایشان و قصهٔ ایشان را بیان کن و من آنچه
دیده بودم مخصوصه رسانیدم فرمودند که این از این موت که تو خیال نموده نیست
بلکه اغمائی است که از خوف الهی بر ایشان عارض ایشان میشود بعد از آن نیم شد آب
بصورت مبارک ایشان پاشیدند تا بحال آمدند و اما مبین حقایق و دقایق جناب امام جعفر صادق

کرده بوده که مراد جناب سید علی بن الحسین علیهما السلام چنین بود که وقت نماز داخل میشدند مبارک ایشان
زرد میشد و اعضای شریفه ایشان بلرزه در می آمد مثل شاخ درخت خرما و مقالات صادره
از آن نقد قاری باب معرفت و یقین واضح شاهد بر کیفیت عبادت آن سرور دوانجا از مناجات
آن معدن فوائد اخلاص و بندگی اینست الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت
حتی ینقطع صوتی و قمت لک حتی تتنشر قدمای و رکعت لک حتی ینخلع صلبی و سجدت لک حتی تتفقأ حدقتای و اکلت
تراب الارض طول عمری و شربت ماء الرماد آخر دهری و ذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی
ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من
سیئاتی و انجمله اینها اینست که میخواند در مجالس ذکر فرموده الهی و عزتک و جلالک
و عظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل
شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ
شکر اخفی نعمة من نعمک علی و لو انی کربت معادن الدنیا بانیابی و حرثت ارضها
باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک
قلیلا فی کثیر ما یجب علی من حقک و لو انک یا الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین
و عظمت للنار خلقی و جسمی و ملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری
و لا لجهنم حطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما استوجبه بعدلک من عقوبتک و غیرها
از مناجاتهائی که از آن سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده با آنکه ذیل دامن عصمت
و طهارت انبیا و ائمه علیهم السلام اکرچه اجلال از اینست که بکثافت و خباثت معاصی ملوث شود لکن
این موجب این نمی شود که ایشان خوف و خشیهٔ الهی نداشته باشند بلکه خوف و
خشیهٔ ایشان ازین معنی که دعا مبادات بیشتر و تضرع و ابتهال ایشان بیشتر بیکران میباشد
میباید باشد چنانچه در ادعیه چنین است چه قلب و کرب خوفا الهی تابع قلب و کثرت معصیت
نیست باین معنی که هر کس معصیت بیشتر داشته باشد خوف او بیشتر باشد چنین نیست بلکه قلب

وکثرت معنوی نحو [illegible] و کثرت معرفت الهیست هر کس که معرفت او بیشتر باشد قدس الهی زیاد
تر است حق فنا و بیشتر است سبحانک [illegible] وجه تفریح و ابتهال و
اظهار حرمان حضرات الهیه و [illegible] بعد اعتقاد او نه معاصران انبیا و ائمه علیهم السلام بنو عیکه
متحقق این مقصد [illegible] در مقام مناجات با قاضی الحاجات شده چنانچه این است اول
مقام حیرت است بیان این مطلب مقتضی این است که نفس بی مثالی شود که موصل بحقیقت حال باشد
باندک التفاتی [illegible] که [illegible] واصل [illegible] بوده باشد ما دامی که
در حضور مولی است [illegible] ملازم حیا و ادب و مجتنب از مقابحت و چیزها لازم است هر
عبد که در حضور کامل [illegible] لازم [illegible] باقوی و اعلی [illegible]
از مساوی [illegible] و اکمل است احترام مولی و اظهار [illegible] و مقتضی این است که جمیع جوارح
ظاهره و باطنه هر یک باحسن حالات [illegible] نسبت باو مشغول باشد در حضور مولی مرعی
باشد مثلاً [illegible] در حضور مولی [illegible] مولی [illegible]
و ایشان هم [illegible] بطریق انقیاد و [illegible] استقلال و [illegible]
[illegible] کذاشت [illegible] حیا و احترام و [illegible] و دیگر هم چنین و اکثرا عقل
[illegible] ایشان [illegible] اختیاری نماید [illegible] مطلع باشد
که مولی [illegible] و [illegible] در موضع [illegible]
و در [illegible] لسان [illegible] کردن [illegible] و الثنات
والتنابذ نماید [illegible] معارف و [illegible] چشم و [illegible] است که مضطرب
[illegible] مولی [illegible] باشد و [illegible] سامعه است که متوجه
دارد [illegible] مولی [illegible] مولی صادر شود [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] که عقل [illegible] مولی است که [illegible]

مولی حاضر است و بنده مطلقا علم بحضور او ندارد حالیکه ملازم بحضور مولی بوده از او صادر
میشود بعد مطلع بحضور مولی و اطلاع او بانچه از او صادر شده میشود یا آنکه عالم بحضور مولی
بوده لکن غفلت چنین حالیکه ملازم بحضور مولی بوده از او صادر شد بسبب حدوث بعض دواعی
کاهست [illegible] لباس [illegible] که [illegible] و در حضور مولی و [illegible]
بحال [illegible] مطلع میشود بانچه در حال [illegible] از او صادر شده جمیع این مراتب [illegible]
که عقل دارد در مقام دیگر [illegible] خجلت و انفعال میشود [illegible]
[illegible] این سبب که [illegible] مولی [illegible] در این مراتب [illegible]
نسبت به [illegible] این امور [illegible] و حقیقی [illegible] موجب
[illegible] خجلت و [illegible] و کریه [illegible] بانکه
[illegible] ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم
ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض
وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و بجای دیگر فرموده
یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم و در موضع دیگر فرموده اذا سالک عبادی
عنی فانی قریب اجیب و در مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و مخفی است
[illegible] انبیا و ائمه علیهم السلام میباشند و معلوم است ایشان [illegible] مذکور شد
[illegible] ماموم [illegible] باشند [illegible] باشند [illegible]
[illegible] معاشرت با [illegible] و ملاعبه و ملابسه و تقبیل و جماع
از ایشان صادر میشد بلکه [illegible] ایشان [illegible] است [illegible]
[illegible] ایشان صادر میشد [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] است
[illegible] انبیا و ائمه [illegible] مختلف [illegible] عالم

ماشد تشکیکی چند مذارم در اوقات صدور محلّ باز انها یا بقای انحالات ممکن نبوده
منهیا انشد یا ارادان کنند و ملاعبه و مقاربت با نساء در اوقات در حق انها ممکن نبوده
و هکذا سایر امور بلکه در انحالات که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال و الاکرام بوده
باشد بعد معی سید اشد جمیع انچه ذکر شد قبل ثانی بر حسن ان بوده و مجتنب بوده از جمیع
انچه منافی باوب و طریقه احترام بوده حالتی دیگر از برای ایشان بود که در ان حالات معاشرت
با مردمان می نمودند یعنی گفتگو نموده حرف میزدند صحبت میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل
انها و جماع مینمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت بود لکن چون امثال این
امور در حضور مولی چندان مناسب بلکه چندان ملایم با احترام مولی نمیباشد وقت توجه تام که
متذکر این مطلب که میشدند بخود حیا و حجاب مستولی ان نفوس شریفه مقدسه میشد و
احیانا فتح لسان معذرت با گریه و زاری و توبه و انابه بمثلان انچه از ایشان صادر شده
بود می نمودند ما شد شده در حین غفلت از حضور مولی مباشر امور می شده باشد که ملایم
با حضور مولی نبوده باشد و ازین راه است که مقتدای کافه ناس و سرور حبّاب
موحدین حضرت علیه الصلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود ودود و حال شانه مرتفع حال
حیرات اشک گوهر واران دیده حق بین میبست و نادر فتح لسان معذرت بدرگاه بی نیاز کا
نموده و در مقام مناجات چنین بعرض درگاه قاضی الحاجات میرسانیدند رب عصیتک بلسانی
ولو شئت وعزتک لاخرستنی بعضای برد در کارمن معصیت تو کرده ام بزبان با نخود قسم
بعزت تو اگر بخواهی در کنکم میکنی مخزات معصیت لسان انز و فساد غیبت و فحش و غیرها
از محرمات لسان نبوده بلکه ظاهر این است از این معقول نبوده از حضرت در اوان صحبت
با ناس کیفیت تکلم ایشان بر وجهی بوده که با تکلم محضور و مقل احوال ملایم نبوده
بعد از انکه متذکر میشدند نظر بعزت و حیا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین می نموده
و بعد فرموده معصیتک ببصری و لو شئت وعزتک لکمهتنی عصیتک بسمعی ولو شئت

وعزتک

وعزتک لاصممتنی عصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی عصیتک برجلی ولو شئت
وعزتک لجذمتنی عصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی
التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی معصیت لسان در حق ایشان مختص شد و اما
معصیت بصر مختص است و ظیفه بصر بعد ذلیل در عظمت و جلیل میباید خیل بصر مشغول بوده
باشد چنانچه در حال توجه تام بمعبود چنین است و در حالتی که چنین نبوده باشد خارج
از طریقه ادب شده در نظر خود با استحقاق مجبت مولی نموده لهذا بعد از التفات بحال انفعال
خجلت و انفعال میشود بشی که او طاعت کوش در حق امثال ایشان است که در حالات استماع
جمیع اثار بجوی بوده باشد که ملایم با عظمت و جلال الجناب لمعیت مبلّی جلاله بوده باشد و معصیت
کوش ایشان است که در حین استماع جمیع آنها چنین نبوده باشد و اطاعت ید برای ایشان است
که هرچه از دست ایشان از حرکات صادر شود بجمیع جهوی بوده که ملایم عظمت و جلال ان
حضور باحدیت بوده باشد و معصیت یدی این است که چنین نبوده باشد و هم چنین
هرگاه کسی با عدم شعور و التفات بحضور مولی مقاربت با حلال خود کند و بعد ملتفت
شود که در حضور مولی ماشتله اگرچه مطلقا اثمی از ان صادر نشده لکن تامل کن بسبب در مقام
حیا النفس در حالت التفات و تذکر بحضور بچه مقدار منفعل میشود و همچنین هرگاه فرض شود
در حال شعور بحضور مولی بوده لکن بعد از التفات تامل تحمل خجلت و انفعال در این صورت
زیادتر است مجملاً هر امری از امور صادره از هر یک از جوارح که ملایم بالحضور مولی نبوده باشد
در حین توجه تام و تذکر بحضور معبود خصلت شریفه حیا موجب خجلت و شرمساری و فتح
لسان اعتذار و بی عذری میشود و مقتضی این میشود که در مقام اصلاح و جبران ان بر امده
و چون که جبران ان بغیر از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال و توبه و انابه نمیشود لهذا ملتجیا و اهالی
و امثال با اعتبار صلوات این مسالک به لعبادت رای نماید و ما این مقی که است کلام سید ساجدین
جناب امیر المؤمنین الهی اعتذاری الیک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا

باکرم من اعتمد والیه المشتکون الهی ان اناملتنی الغفلة عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم الائک و کلام سید الساجدین که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منک اعتراف لک بقبیح ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک سبحانک لا ایاس منک و قد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم علی نفسه المستخف بحرمة ربه الخ مقصود اینست تطویل فتح باب است در وجه اعتراف ارباب معارف و عصمت بذنوب تامل در اینچه مذکور شد موجب فتح ابواب میشود در این مقصود و همین وجه که مذکور شد بعین مقام حیا بجهة ارتکاب امور غیر ملائمه باحسن اداب وجه است در کلام سید اوصیا علیه افضل التحیة و الثنا که مذکور شد بعض فقرات الهی کم من موبقة الی الخ و همچنین کلام سید الساجدین علیه السلام و لو انک یا الهی هذبتنی بعذاب الخالدین لجمعت الی الخ و در مقام مناقشه و مناجات بعد از انکه عرتبه شهود رسید که کاشف این کلام معجز نظام سید اولیا است که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا اختلاف ادیکه در وقت و بکرات و سایر شده اگر چه در واقع و نفس الامر چنین نبوده باشد بلکه موجب ملاحظه فی الواقع نبوده باشد در حال توجه تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر ملاحظه او اعظم کبایر بعایله بقتضا عدم اعتقاد با له فادی حقه و انا سوء بطرا دی و لمعرفت اعظم ان مینماید وجه وقت بیمار دیگر مثلیات انبیا و اولیا است بجنبه و فتح و بی مرادی و ادای ایشانت بل معرفت بر جرایم و معاصی مقام شکر است اینمطلب مقتضی اینست که کفته شود بلا تحقیق و فهم و منع متعال بی مبادی لذایذ اینست که توان احصا نمود لکن جنبه التنبیه اشاره بیعض از ان مینمایم تا حقیقت حال مشخص شود میگویم انجمله حقوق الهی جل شانه بر بندگان انعامات و جسم است اگر خواهی که قدر و منت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض کن که طفل انعام و متولد شده چشم تامل و فکر کن بببین که هرگاه سلاطین معدن و متمولین عالم و ارباب علم و کمال

از فقها

از فقها و حکما و اطبا و غیر هم و قاطبه ارباب حرف و صنایع جمع شوند بذل ما فی الید بکنند چاره این امر نتوانند نمود یا نه بلکه مقطوع بهاست در نزد هر ذی فطنتی که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مال جمیع خزاین عالم بوده باشند صرف نمایند چاره این امر را نتوانند نمود باشد بلکه مقطوع بهاست در نزد هر ذی فطنتی که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مال جمیع خزاین بعده باشد صرف نمایند چاره این امر را نمی توانند نمود ای بیانصاف اندک تامل کن و انصاف بده این یک جزئی از جزئیات نعمت خداوند عالم جل شانه در تو که مفارقت کرد یا هر چه در عالمست بلکه علاوه هر چه در اشیاء اگر کسی چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمع شوند صرف جمیع خزاین عالم نمایند چاره این امر نمیتوانند نمود پس تا بیش همه امثال که انچه مذکور شد از اعضا مثل چشم ندارد گوش و دماغ و دهن و لسان و دست و پا بلکه انگشت بلکه ناخن هر یک را بخصوصه که ملاحظه می نمائی چنین است که مذکور شد بعد از آن که عارف بهما ایضا کرم مذکور شد و جز اینها بنظر معرفت و انصاف ملاحظه نمود کجا طاقت دارد که قیام ما بقدام شکر ایضا نماید و همچنین است نعم خارجیه از ماکل و مشارب و ملابس و مساکن که ملاحظه میشود ای جاریست در هر یک انچه در خصوص چشم مذکور شد پس هرگاه فرض کنی طبیعت کشتم معدوم شد هرگاه جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون نمایند تعویض انسه کند و ایجاد نمایند محالست و همچنین است سایر ماکولات و ملبوسات و غیرهما الخ تامل کن نظر و نطفه منی که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفته بصنع و قدرت کذا یخلقت عزیب و صنعت عجیب عظیم رسید که قاطبه عقلا از درک حقیقت ان متحیر و سرگردانند و ببین همه جزئی از جزئیات ان نعمت عظیم هرگاه کسی مالک باشد هر چه را که در عالم بوده بذل نماید در مقابل شکر یک چشم که خداوند عالم عطا فرموده ما نحن شکر ان بر نیاید خواهد بود تا برسیم بچشم دیگر و گوش و دماغ و دهن و زبان و سایر اعضا و جوارح هرگاه یکی از ابنای دنیا المعانی یکی از اینها بشخص اکرام دهد میاید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و در مقام

که امداد به مقتضای آن احسان با او معمول داشته باشد اگر چنین نماید از قواعد انسانیت
خارج خواهد بود مراتب امتنان مختلف میباشد باختلاف مراتب احسان و همچنین مختلف
میباشد باختلاف استعداد و درک مراتب احسان و هر کس که قوه عاقله او اکمل است درک
او مراتب احسان اتم و اقوی است پس او در امتنان و ادای حقوق اقوی و اشد خواهد بود
مختص است باعقل موجودات انبیا و اوصیا ایشان میباشند و اعقل از کل انبیا خیر رسل و خاتم
انبیاء و باعث خلقت ارض و سماوات جناب پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه میباشد
و همچنین اعقل از کل اوصیاء آن شفیع کائنات اهل عصمت خواهد بود و پس از ایشان و آله و اوصیاء آن
حضرت بنی آدم در درک حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهد بود از سایر انبیا و اوصیا پس ایشان
در ادای شکر در مقابل حقوق الهیه اشد و اتم خواهد بود و این معنی یکی از اسرار دعای
که وارد است در حق ائمه طاهرین و سایر اولیای معصومین علیهم الاف التحیة من رب العالمین
که از ایشان بعد از ذنوب واقع نشده و اکثار در تضرع و ابتهال و بیقراری فرموده باشند و از این
دعا است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض
بارگاه قاضی الحاجات رسانیده اند فقراتیکه قبل مذکور شد حاصل معنی آنها این است
ای معبود من قسم بعزت و جلال و عظمت تو اگر من از روزی که ایجاد عالم از آن و قتیکه
اراده خلقت من فرموده و عبادت توی بخدم بعد ... استاد و ربوبیت تو بجز ... در ...
نزد تو در ... روزگار حمد و شکر توی بخودم بجد و شکری که معادل حمد و شکری که معادل
حمد و شکر ... باشد بعمل آورده باشم ... و چنین میخودم با وجود این ...
و میدانم که نمی توانستم انجام شکر ... نعمتهای تو بر آمده باشم فی الواقع چنین
است که ... فرض شود که ... نعمت که ... در ... نعم الهی جل شانه ... نموده باشد
معدوم شود و فرض شود کسی مالک جمیع خزاین ارض بوده باشد و صرف کند در ایجاد آن
ممکن از ایجاد آن نخواهد شد پس ... نعمت که ... نعمتها است مقاومت کرد با جمیع

خزاین

خزاین عالم ... پس چگونه ممکن خواهد شد کسی از عهده شکر آن بر آمده باشد پس حقیقت شکر صفات
الهیه که در حق هر فرد از افراد ناس ثابت است اعظم ... بر این است که ادای شکر ... نموده
باشد ... چون ... که ... و ... را در ... تضرع
و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد ... از ... شکر حقوق الهیه نموده
باشد و در مقام توجه تام بدرگاه متعالی اله ... ادای شکر ... شد ... بوده باشد
اعظم معاصی در نظر ... میباشد ... ی ... که جناب سید الساجدین
در فقره ثانیه از دعای مذکور ... و حاصل معنی آن این است که ای معبود ... هرگاه
... جمیع ... دنیا ... بود ... میباشد ... را جمع ...
... چشم ... مثل ...
... پیش ... جنب ... ها ...
... شان ... فی الواقع چنین است ... مذکور شد ظاهر میشود و جه ...
از وجوهیکه موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب بدرگاه بارعت حضرت
ذو الجلال نسبت با انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار صلوات الله ... میشود مقام ...
بیان این مطلب آنست که حکمت بالغه الهی جل جلاله چنین اقتضا نمود که خلقت انسانی شده
باشد ... که ... جمع شده ... پس خلق ... انسان را ... که ...
قوه روحانیه و قوی جسمانیه جمع شده ... ما بین ... قوی ... ما بین
مقتضیات ... و اینکه مشغول با مقتضای مقتضیات هر یک که بوده از ... مقتضا
... قوای ... مقتضای قوی جسمانیه ... اکل و شرب ... و معاشرت
... میباشد و مقتضای قوی ملکیه ... توجه معبود و تحصیل معرفت ...
سعادت ... میباشد ... که قوی جسمانیه ... قوی ملکوتیه ... مقصود
مقصود ... و طاعت ... ملک ... میگردد و لکن ... که ...

شده باشد از مقتضيات قوى بهيميه بالمره چه ظاهر است مادامى كه نفس انسانى متعلق باين
بدن بوده باشد كلا بد است او را از معاشرت با ناس و اكل و شرب بقدر احتياج و صحبت
و معاشرت با نساء و خلطه با اهل و اولاد و نوم و استراحت اگر چه در قليلى از اوقات بوده باشد
و چون گذر مشغول باين مقتضيات قوى بهيميه گردد به نظر بعالى همت اينها لهو من التوجه التام
بحضرت ملك العلام و مشغول بلهو شديد مفارقت حضرت علام مينمود و ميشود [illegible] اشتغال
بمقتضاى قوه ملكيه [illegible] و [illegible] و معاد [illegible] اظهار شكايت از [illegible] و
گريه و زارى و تضرع و ابتهال و بيقرارى و اظهار ندامت از عصيان و محرومى از وصال نمود
محبوب ميفرمودند و از اينجا است كه جناب فخر العالمين سيد الساجدين عليه و على آبائه و اولاده
الاف التحية من رب العالمين بعرض شكايت در اين باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانيده حيث
قال مالى كلما قلت قد صلحت سريرتى وقرب من مجالس التوابين مجلسى عرضت لى بلية ازالت
قدمى وحالت بينى وبين خدمتك سيدى لعلك عن بابك طردتنى وعن خدمتك نحيتنى او
لعلك رايتنى مستخفا بحقك فاقصيتنى او لعلك رايتنى معرضا عنك فقليتنى او لعلك وجدتنى
فى مقام الكاذبين فرفضتنى او لعلك رايتنى غير شاكر لنعمائك فحرمتنى او لعلك رايتنى
فى الغافلين فمن رحمتك آيستنى او لعلك رايتنى آلف مجالس البطالين فبينى وبينهم خليتنى او
لعلك لم تحب ان تسمع دعائى فباعدتنى او لعلك بجرمى وجريرتى كافيتنى او لعلك بقلة
حيائى منك جازيتنى ايضا فقير در حين قرائت فقراتى از اين دعا [illegible] قلوب احبا علاوه
نمايم اين فقره را او لعلك رايتنى و خطرى [illegible] قابل بخدمتك فطردتنى و [illegible]
[illegible] و دعاى ديگر در مقام استدعاء مرحمت از كريم عفا و عرض رسانيده
ارحمنى اللهم فانى امرء حقير وخطرى يسير وليس عذابى مما يزيد فى ملكك مثقال ذرة و
لو ان عذابى مما يزيد فى ملكك لسألتك الصبر عليه واحببت ان يكون ذلك
ولكن سلطانك اللهم اعظم وملكك ادوم من ان تزيد فيه طاعة المطيعين او تنقصه

مصيبة

مصيبة المذنبين و از اين مقوله است [illegible] اند [illegible] كه موجب اضطراب خاطر احبا
و باعث بكاء و استغاثه ايشان باشد و دعاى توسل و انقطاع بدرگاه كريم غفار ميشود مقام
استكانت توضيح اين مطلب آنكه صانع حكيم متعال بمقتضاى [illegible] [illegible]
[illegible] انسان فرموده بنحويكه قابل انواع كمالات و لايق انواع ترقيات
[illegible] باشد و اين مرتبه [illegible] كه
هر كس بقدر قابليت و همت [illegible] و وصول باين سعادت عظمى و مطالب و مقصود [illegible]
كرامت كبرى هست شخص است طريقه استكمال موجب [illegible] بخدمت اهل كمالات و معلم
است [illegible] خداوند عالم در هر [illegible] و در هر [illegible] اهل كمالات و كمال [illegible]
[illegible] نقصان و مقصود از اين باب رجوع بارباب كمال از افراد انسانيت [illegible] تضرع و
گريه و زارى و بيقرارى و انقطاع بدرگاه [illegible] متعال خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
بدرگاه حضرت ذو الجلال [illegible]
[illegible] بعرض درگاه قاضى الحاجات رسانيده [illegible] لا اجد لذنوبى سواك غافرا ولا اراه
لكسرى غيرك جابرا و قال ايضا الهى كسرى لا يجبره الا لطفك وحنانك وفقرى لا يغنيه الا عطفك
واحسانك و قال ايضا فمن حاول سد خلته من عندك ورام صرف الفقر عن نفسه بك فقد طلب
حاجته فى مظانها واتى طلبته من وجهها و [illegible] باب [illegible] عيون ارباب معرفت
و يقين جناب امير المؤمنين [illegible] ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب
حجب النور فتصل الى معدن العظمة وتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك [illegible] كلام
[illegible] سعادت [illegible] الهى [illegible] بنور عزك [illegible] بسواك
وقوله الهى من ابتهج بك [illegible] وان من اعتصم بك [illegible] كلام [illegible]

والثناء اسئلك بحقك وقدسك واعظم صفاتك واسمائك ان تجعل اوقاتى فى الليل والنهار
بذكرك معمورة وبخدمتك موصولة واعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى واورادى
كلها وردا واحدا وحالى فى خدمتك سرمدا وكلام الشريف احيانا اللهم انى اتقرب اليك
بذكرك واستشفع بك الى نفسك واسئلك بجودك ان تدنينى من قربك وان توزعنى شكرك
وان تلهمنى ذكرك توضيح مطلب آن است كه هر قدر بنده كه بود راست از خلال و نقصان
در غايت نقصان وافتقار است وهر چند معرفت او بيشتر در جهل وتقصير بيشتر است
بنقصان وضلالت است واتحاد او از ابن الرشيد والفكار از اين جهت رسيد مكن
نيست مكر بيا الله واراده در تفرع وابتهال بدرگاه كريم غفار وعبادت بنا بدعا اعتراف
بياد كاه رب ودود كه رحيم وستار بجهة عبادت ساحت حضور جناب احديت منتهاى مرتبه
نقصان وخسارت وقريب بحال يا كال حضرت معبود رب ودود ونهايت مرتبه كال جلالت است
واعتراف در درك مراتب نقصان وكال بعد نابيت واستعداد مختلفند اكثر مثل
نا سراست بعدان ساحت حضور عظمت دستور اعظم مطالب وكل مناقص مبتلا نعجانم
قربه بياد كاه مكرمت نشان وفوق نا طبيعه كالات واستجماع سعادات مملكت مقتضى
در اجتماع اين صحبت ومحبتكر انچه هيكه موجب شدت گريه وفغان وزارى وتضرع
وابتهال وبيقرارى در حق انبيا واوليا است چنين فرادان بعد ساحت حضور وتحصيل
قرب وحصول مرتبه دوام وصول بخدمت حضرت ملك ودود است حداه مرتبه وانچه
در حق ايشان حاصل شود ممكن باشد نسبت با ايشان با مقام رفت در مقام مناجات وعرض
نياز بدرگاه قاضى الحاجات تا هر مرتبه از مراتب كال كه در حق او ميسر شود معترف بتقصير
خود در تحصيل موفق ومطالب علاوه بران هست از اين راه است كه حضرت با انكه مقرب ترين
انبيا ومرسلين در مقام عجز وتقصير بعرض درگاه رب رحيم رسانيد سبحانك ما عبدناك
حق عبادتك وما عرفناك حق معرفتك وهيچ شناس نيست هيچكه موقع ومستحق در دلو بحال ارتش

وبناد موجب نهايت وحشت واضطراب ونهايت خشيت واضطراب تا حد اضطرار است ملاحظه
عظمت وشوكت عرش واملاك وعناصر ومبدع جمله افلاك وكواكب است هركس بقدر ادراك
عظمت خلاق ارضين وسموات خائف وترسان ودر مقام خشيت شوكت وجلال تا حدى نفوس
حيوانات هايم وهراسان است كه در ادراك عظمت حضرت بيچون جل جلاله كاملتر است خوف
وهيبت وخشيت است سبحانك الحق خلقك باسماء قدرتك ونعتك درك معرفت اصل عظمت ذى
الاكرام موجب وحشت واضطراب هست چه در دانستن شوكت مواجهه در حوائج اصل
بعده باشد بلكه هر گاه فرض شود بهيچ جهت كه چون ان مؤلفه بوده باشد بان اضطراب
داده فشار كه رسانند با اصل درك عظمت معبود هست حاصل است چه اصل ادراك عظمت
وشوكت موجب حزن ورعب در قلوب احبار وباعث ظهور اضطراب واضطراب الدولكا
بى اختيار ميشود وانا اينست كه در حديث وارد است در بيان كيفيت احوال شريف ميمون انبيا
وسيد رسل وخاتم اولياء وهادى سبل عليه وعلى آله صلوات الله الملك الاكبر الاكل مكرر
كما اشرعت الرونقه جن وادم در وقت قيام بنماز نحوى وخشيت الهى چنانكه صدا وجوشش
از سينه مبارك ايشان شنيده مثل صداى جوشش ديك از اتش شديد واهتمد ميكويند
تا چند روز نايلكا رون معرفت وبقين جناب امير المومنين مما اشد است كه چون وقت نماز
داخل ميشد اندام مبارك انسرور بلرزه مى آمد وچنين وارد شده كه جامع الكلام فى الشرح العلى
جناب حضرت امام حسن هرچه مشغول وضو بجهة نماز ميشدند مفاصل بدن شريف ايشان
ملرزيده ولون مبارك انجناب مايل بزردى ميشد وچون از وجه اين سوال ميكردند
جواب مبغرمودند كه سزاوار انست كه هر كس در مقام بندگى محترم ميشد نمازها كه اينان ميكند
انكه وجهه معبود بلرزه در ودكتاب حلية الاولياء مذكور است روايتى كه حاصلش اينست
ايست كه چون جناب فخر العابدين سيد الساجدين امام زين العابدين عليه وعلى اباءه المعصومين
الاف التحية من رب العالمين انه وضو فارغ ميشدند وعازم نماز ميشدند ارتعاش لرزه بر اعضا

بجان آنحضرت مستولی میشد چون استعلام مینمودند میفرمودند وای بر شما مگر نمیدانید
که مخفیست که دعا بسم بباسمه العظیم الشافی میخواهم مناجات کنم و جهه سادس از وجوه حکم
موجبا اضطراب تا الحال مباد و دای زوال سرعت و هادم اللذات ملاحظه شد آید معانی
و معنی آیات عزیز آنست که موجبات و ارضیت طاقت تحمل آن ندارد مناسب این است ختم
مقام شود بیان این مرام بیک نکته که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده از کاشف
اسرار ودتا بعحضرت امام جعفر صادق که فرمود نعید دستی که عیسی علیه السلام بر قبر
یحیی بن زکریا علیهما السلام عبور نمود دعا کرد حق جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی زنده
نماید پس خطاب نمود حضرت یحیی و یحیی بامر الهی عز شانه جواب گفتا و او لبیان
قبر بیرون آمد گفت بجو ای عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی و مونس و انیس
من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفتا ای عیسی هنوز شدت و تلخی جان کندن از من
ساکن نشده تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره و این حرارت جان کندن من شود و نیز در آن
کتاب بانجناب مستطاب فخر الاوایل و الاواخر حضرت امام محمد باقر مرویست که فرمود جوانان
چندی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق عبادت میسلک خداوند عالم جل شانه را
منوده بودند و ایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد میکردند تا از مشاهده امور عبرت
گیرند پس فشاقا مرور نمودند بقبری که بر روی راهی واقع شده بود باد و ریگ و خاک آن
را پنهان نموده و پس شاید آن بلقمان اند بود که مشخص میشد که قبر هست و آن جوانان با هم
میگفتند خوبست اکنون خداوند عالم جل شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب این قبر زنده
شود و بیاید تا از او سؤال نمائیم که چه طعم طعم موت را یافته پس شروع نمودند بدعا با این
نحو انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع الدایم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک
فی کل یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا
قبر شکافته شد شخصی از آن قبر بیرون آمد موی سر و ریش سفید بود خاک از سر خود

دور میکرد و حال آنکه مضطرب بود چشم خود را بسوی آسمان باز کرده بود و مخاطب گردید این
جوانان چه باعث شد که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما اندرگاه الهی جل شانه است دعا
نمودیم که تو را زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که چه مرتبه یافتی طعم و شدت موت را گفت که
در قبر ساکن بوده ام نود و نه سال هنوز شدت و المهوت اضطراب من تمام نشده و مرارت طعم
موت هنوز از حلق من خارج نشده است و آن جوانان از او سؤال نمودند که در دنیا که مردی
مردی با این صفت موی سر و ریش تو سفید بود گفت نه ولکن چون که شنیدم صیحه که از قبر
بیرون بیا وحشت شد پس با استخوانهای تن بسوی روح من پس بیرون آمدم با اضطراب
و حالتی که چشم بان سو متوجه بودم و بسرعت شتافتم در اجابت آن صوت با آن جهت
موی سر و ریش من سفید شده و ایضا روایت شده از آنحضرت عیسی علیه السلام که معجزه آن
حضرت این بود که بقدرت الهی جل شانه مرده را زنده میکرد و بعضی از کفار در مقام انکار
بآن بر آمدند پس روزی بآن حضرت عرض کردند که حاصل از اینکه تو زنده میکنی اموات را که
تازه مرده اند شاید این اشخاص مرده باشند یعنی این سکته کرده بوده باشند زنده
کن از برای ما کسانی که مرده اند در زمان سابق و فوت شده باشند حضرت فرمود شما اختیار نمائید
از اموات در زمان سابق هر کس را که خواسته باشید عرض کردند زنده کنید از برای ما
سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام دو رکعت نماز ادا نمودند
و استدعا از درگاه رب العزة جل شانه نمودند که سام را زنده و موجود باشد سؤال
اجابت مقرون گردید سام زنده شد دیدند سر و ریش او سفید شده سؤال کردند در زمان
تو پیری بود این سفیدی موی سر و ریش تو از چه راست در جواب گفت شنیدم ندائی
که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهت هیبت آن موی سر و ریشم سفید شد
سؤال کردند چند وقت است از فوت تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شد تا الم
موت هنوز از خاطرم محو نشده است و ایضا روایت شده که حضرت مؤمن بیت کرده بود

مگر آنكه اظهار رجوع بدنيا باو بشود و اظهار تمنا نمايد بجهة آنكه شد تا بخدا از تلخى جان كندن باو رسيد
مگر شود كه ايشان هم از جان كندن از محنت مصيبه اند بسته تمنا ميكنند رجوع بدنيا را
از براى آنكه تا ايشان شهيد شوند چون خدا فرموده جل شانه و بعضى از اين مقام مثالى ذكر
كرده اند باين نحو كه حقا تشبيه نموده اند بدرختى كه خار دنيا و داشته باشد مثل خار مغيلان
و داخل شده باشد در جوف ناف از اين درخت فرو رفته باشد بمكان يكجاى از انسان شخص
شد بر اى اعضاى ان درخت را بيرون تمام بكشد معلوم است تا آن وقت عبد چه قدر الم تحمل
شده موت بنحو چنين است و انچه از احوال مذكور شد وصف شدت موت بود در حديثى وارد
شده ما بين دنيا و آخرت هزار عقبه است اصعب و اسهل آنها همه موت است و چگونه صعوبت
انهاست و صفات مذكور شد معرفه باشد بجانب الباقى واما وصف عذاب الهى تعالى
بيان كما و كيفا اگر چه نتوان گفت كه بخوان توصيف نمود و لكن ما در اينجا ايراد ميفائيم
انچه را كه حديث صحيح مروى در تفسير على بن ابراهيم مشتمل بر آن ميگويم از حضرت امام
و دانا ابو جعفر امام جعفر صادق عليه السلام روايت نموده كه جبرئيل امين بحضرت رسول صلى الله عليه چنين رسانيد
كه خداوند عالم امر فرموده كه آتش جهنم را دميدند هزار سال تا سفيد شد بعد از آن بامر
الهى دميدند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن بامر الهى دميدند بر آن هزار سال ديگر
تا سياه شد بجائى كه اثر سياهى باقى كذارده اند هرگاه قطره از ضريع و اقشو در آبهاى دنيا
هر اينه تمام اهل دنيا ميميرند از شدت عفونت آن و هرگاه يك حلقه از زنجيرى كه طول
ان هفتاد ذرع است و مهيا شده است بجهة اهل جهنم واقع شود بر روى زمين هر اينه
همه زمين ابو بگدازد شده ذوب است و هرگاه پيراهنى از پيراهنهاى اهل جهنم آويخته
شود ما بين آسمان و زمين هر اينه تمام اهل زمين هلاك ميشوند از شدت عفونت
وحشت آن پس جناب رسول خدا گريست و انجناب امام جعفر صادق روايت شده كه بعد
واقعه گريه جناب رسول خدا خلاق مليد و اهل جهنم بعد از آن كه داخل جهنم شده اند

مى نمايند

مى نمايند فرياد رسى باش هفتاد سال در را مى خوانند كه اى مالك بر ما باش تا كه مرگ كند
پس بر ما اظهار ما كنيد باى اصحى تا بيايد از آن ما ظهار در قعر جهنم و ايشان تا بقول الله تعالى
و لهم مقامع من حديد كلما ارادوا ان يخرجوا منها من غم اعيدوا فيها و ذوقوا عذاب الحريق
و اكر علاوه بر اين خواهى بدان بدانكه در كتاب روضة الواعظين روايت شده از جناب امير
المؤمنين كه آنحضرت روايت نموده از سيد المرسلين فرموده قسم بكسى كه حيات و ممات
من بيد قدرت اوست هرگاه قطره از ضريع واقع شود بر كوههاى عالم هر اينه فرو برد
تا هفت طبقه زمين و اين كوهها طاقت تحمل آن ندارد پس چگونه طاقت او دارد آن بيچاره
كسى كه اين ضريع شراب او بوده باشد و قسم بحق كسى كه حيات و ممات من بيد قدرت او است
كه هرگاه ميلى از زنجيرهاى كه خداوند عالم در قرآن ذكر فرموده كذارده شود بر
كوههاى عالم هر اينه فرو ببرد تا هفت طبقه زمين و طاقت تحمل آن ندارد پس چگونه
طاقت اين كس دارد كسى كه اين الم عذاب او بوده باشد بعد از آن كه شدت موت
فى الجمله معلوم شد از عذاب آخرت فهميدى ميگويم مقصود اين است كه از جمله بواعث
و دواعى گريه و زارى و تضرع و ابتهال بيقرارى بدرگاه جناب بارى جل شانه خوف
و ترس از عذاب الهى و شدت موت است پس بنده ذليل عيان اعتقاد باين مراتب چگونه
ميتواند كه خايف و ترسان و هائم و هراسان نبوده باشد پس بايد بسيل دوام بنالد و بزارى
و تضرع و بيقرارى بدرگاه حضرت بارى نمايد تا از فضل و كرم بخشايش خود شامل
ان اين محالك و عقبات نجات دهد ممكن نيست كسى مطلع بر اين امور بوده باشد و عقل
بر صحت آنها داشته باشد و مع ذلك از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود
بلى او عاقل كسى نبود مغلوب غفلت و ضلال و محجوب بهاى كثرت اهل و عيال بوده باشد
لكن اگر دانا ست در سلوك باين طريق محض عقل و نقل مختلفة الاحوال ميباشند هر كس اطلاع
او بر حقيقت اين امور بيشتر و انهماك در غفلت و حب سكرت در دنيا ست تضرع و ابتهال

بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتى از قاضى الحاجات بخواهد البته بر آورده ميشود
ميرسد و در احاديث معتبره از ائمه ما صلوات الله و سلامه عليهم بيان اين ساعت شده و
فرموده اند اين وجه در ثلث اول از نصف ثانى شب است و بعبارة اخرى اين ساعت در
سدس رابع از شب است و بعبارة ثالثه ما بين ثلث اولين اين دو اخر ثلث ثانى از شب است
كه اجزاى متصل است باول ثلث آخر شب و در وقتى كه آفتاب در برج سرطان است در اطاق
اماكن شب در اطول شب در غايت كوتاهى مقدار شب در آن وقت بنابر آنچه در محل خود
ذكر كرده اند در اواخر اقليم ثانى و اوايل اقليم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و هم چنين
مقدار شب در اواخر اقليم ثالث و اوايل اقليم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و اين
مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر اين است شبى كه در كلام ائمه عليهم السلام
ذكر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس ما بين طلوع شمس از اين مقدار بايد
كم شود و آن بالختلاف اقاليم مختلف ميشود و مقدار آن در اقليم ثالث مثل اصفهان و امثال
آن در فرض مذكور يك ساعت چهل دقيقه است تقريبا و بعد از انقضاى اين مقدار از هشت
ساعت چهل و پنج دقيقه باقى مى ماند مقدار شب در صورت مطلوبه هشت ساعت و پنج دقيقه
و بنابر آنچه از بركات ائمه ما صلوات الله عليهم ظاهر شد آن است كه اين ساعت مطلوبه
بعد از انقضاى چهار ساعت و دو دقيقه نيم در مقدار يك ساعت و ثلث ساعت و دو ثلث
دقيقه و سدس دقيقه ميباشد بلكه بمقتضاى عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضاى
نيم ساعت و دو ثلث دقيقه و سدس دقيقه از اين مقدار ميباشد پس با جمله اين مقدار هم
ساعتيست كه بمقتضاى احاديث معتبره هر حاجتى كه بنده ذليل از خدا و تحليل در آن مسئلت
نمايد البته بهدف اجابت مقرون ميشود اى برادر در اين محل شمه سوز و بى دولت و
حدوث هوا ايشى و تملق ارادة الناس ميباشد و مذلت ترقه در خاشر قلان و فلان را
بر خود قرار ميدهى و فنا فلان معنى نمى شوى الحمد لله الذى و كلنى اليه فاكرمنى و لم يكلنى

الى الناس

الى الناس فيهينونى هستى كويا هرگز بگوشت نرسيده مضمون صدق آيت الحمد لله الذى
ادعوه كلما شئت لحاجتى و اخلو به حيث شئت بغير شفيع فيقضى لى حاجتى اين رحمت سفر
و تملق و مذلت از اذل ناس بخود قرار ميدهى و در فكر آن نيستى كه در مسئله اين بوده باشى
جناب و حواس جمع بسلك اين فيض شرفيابى نموده باشى و در آن مناجات با قاضى الحاجات و
تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارضين و سموات نموده از درگاه وهاب على الاطلاق سؤال
نمائى كه توفيق سعادت كمال معرفت بجناب احديت و لذت انس بمناجات معبود متعال را
روزى تو نمايد كه جميع لذايذ دنيا و آخرت در جنب آن مفقود و مضمحل و تا جميع لذات تست
در مقابل آن ضايع و باطل است و در اعطاى آن معدود بدرگاه كريم عظيم مستنفع مى نمود
كه قاطبه ما يحتاج دنيا و آخرت را بدون تحمل ذلت از اذل ناس بجهة تو ميسور و مقرر فرمود
انصافا اين است بسيار نرم بلكه بسيار بسيار عجب و غريب است حقى تا اينجا آنچه كه معلوم شد
در تعيين اين ساعت مطلوبه بود در امثال اين بلاد و در اوقات غايت قصر ليالى و در
اوقات غايت مقدار شب يعنى وقتى كه شمس در برج جدى بوده باشد مقدار شب در آن وقت
چهارده ساعت و پانزده دقيقه ميباشد در مثل اصفهان و بعد از انقضاى ما بين طلوع صبح
يكساعت و هفده دقيقه تقريبا در فرض مذكور از اين مقدار باقى مى ماند از اين مقدار دوازده
ساعت نيم و بيست و هشت دقيقه تقريبا بعبارة اخرى باقى مى ماند دوازده ساعت و پنجاه
و هشت دقيقه بعبارة ثالثه سه ساعت و دو دقيقه و شب شرعى در آن وقت عبارت
از همين است و ساعت مطلوبه بنابر آنچه از بركات ائمه اطهار عليهم صلوات الملك العلام
ظاهر شد بعد از انقضاى شش ساعت و بيست و نه دقيقه و دو ثلث دقيقه محقق است بر طالب
طالب معرفت و سعادت و راغب لذت طاعت و مناجات بسيار سهل و بجز نيست اهتمام در درك
اين مقدار بجهة وصول باين عطيه نامدار با وفا بلكه بعين عبارت ثالثه ملحوظ از بعض
نصوص معتبره آنست كه در چنين صورت ساعت مطلوبه ساعت باين بعد از انقضاى

ونماز عیقرادی عاوده در این باب زیاده تر است و از این رساله است که بجا بعضی از آن بیاد
ونزدیک و متوسلی اساسی تضرع و بیقراری جناب علی بن الحسین علیهما السلام دعا و استغاثه
در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین بیان فرموده الهی وقد تری وقوفی وذل
مقامی بین یدیک تعلم سریرتی وتطلع علی ما فی قلبی وما یصلح به امر آخرتی ودنیای اللهم
ان ذکرت الموت وهول المطلع والوقوف بین یدیک نغصنی مطعمی ومشربی واغصنی بریقی
واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق اللیل
وطوارق النهار بل کیف ینام العاقل وملک الموت لا ینام لا باللیل ولا بالنهار ویطلب قبض
روحی بالبیات او فی آناء الساعات یعنی ای معبود خداوند من [illegible] ایشادن مرا و
حوادی و پیوسته ایشان را در خدمت تو و خبیری بباطن من و مطلع بر آنچه در قلب من
هست [illegible] بصلاح می آید با مراجعت و دنیای من یا باصلاح می آورد امر آخرت
و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه متذکر مرگ و هول های که بعد از مردن هست میشوم
و همچنین [illegible] ایستادن در موقف حساب بخدمت تو تلخ میکرداند بر من
طعام و شراب مرا یعنی [illegible] اکل و شرب خود را [illegible] باعث این میشود که آب
دهن من در حلق من بماند یعنی از شدت خوف قدرت [illegible] آب دهن ندارم
و همچنین باعث اضطراب من میشود در بالش استراحت من و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد
کسی که [illegible] از آمدن ملک الموت در جمله [illegible] شب و روز بلکه چگونه
بخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت نمی خوابد نه در شب و نه در روز و طالب این هست
که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز [illegible] کذا [illegible] بعد از
فراغ [illegible] الهی [illegible] مکان لعلک تسمع ندائی
[illegible] عظم جرمی وقلت حیلتی مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر وایها انسی ولو لم یکن
الا الموت لکفی کیف وما بعد الموت اعظم وادهی [illegible] و ایضا در دعای [illegible] بعد از

نماز

از نماز شب تلاوت میفرموده اند و میفرموده اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک
وتوعدت بها من صدف عن رضاک ومن نار نورها ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب ومن
نار یأکل بعضها بعض ویصول بعضها علی بعض ومن نار تذر العظام رمیما وتسقی اهلها حمیما ومن نار لا تبقی علی من تضرع الیها ولا ترحم من
استعطفها ولا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها تلقی سکانها باحر ما لدیها من
الیم النکال وشدید الوبال واعوذ بک من عقاربها الفاغرة افواهها وحیاتها الصالقة بانیابها
وشرابها الذی یقطع امعاء وافئدة سکانها [illegible] علیه السلام [illegible]
وامثال در مقام استعاذه از عقوبات آخرت [illegible] بسیار است کسی توهم نکند که
انبیا و اولیا نسبت بایشان در عقوبت آخرت [illegible] اضطراب و بیقراری
چه معنی دارد جواب [illegible] آنست که [illegible] مطلقا در
حق انبیا و اولیا [illegible] لکن این موجب عدم اضطراب [illegible] ایشان [illegible] شد
و اگر [illegible] انبیا و اولیا [illegible] در جمیع احوال حتی در حالت مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات [illegible] مطلقا از ایشان [illegible] چنین [illegible]
این [illegible] در مقام مناجات ظاهر میشود [illegible] سابق بیان
شد یعنی توجه [illegible] چنین نبوده باشد و حال آنکه چنانچه [illegible] الهی
جل شانه [illegible] علام
در این مقام [illegible] شد [illegible] لکن [illegible]
[illegible] معاصی و
[illegible] اطلاع [illegible] موجب تحیر
[illegible] در این مقام آنست که ختم کلام شود
در این [illegible] شیعه و سنی و احادیث
مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه در هر شبی از شبهای سنه یک ساعتی هست هر بنده از

یک ساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنا بر این اگر در [illegible] ساعت مطلوبه
اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون کیست که خود را از [illegible] سعادت این نعمت عظمی
و عطیه کبری و فضیلت [illegible] محروم کرداند بنا بر آنکه [illegible] در ساعت مطلوبه که مقرون
باجابت بوده باشد [illegible] اوقات ایشان بعد [illegible] رکعت
نماز [illegible] نماز [illegible] بوده باشد یا [illegible] دو رکعت نماز شب اگرچه [illegible] اولی
است بعد از آن [illegible] حاجت خود از درگاه رب الارباب [illegible] نماز
[illegible] بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز [illegible] ما بین [illegible]
[illegible] در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت
استغفار در اسحار بسیار است و کفایت میکند در این باب آیه شریفه [illegible]
بالاسحار وایه شریفه وبالاسحار هم یستغفرون [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
است و [illegible] و کلمات [illegible] در تعیین [illegible] مختلف [illegible]
در صحاح و قاموس [illegible] بقبیل الصبح یعنی [illegible] پیش از صبح
و ظاهر از [illegible] علامه رفع الله مقامه [illegible] منتهی [illegible] این قول است و صاحب کشاف
در کشاف در تفسیر آیه شریفه [illegible] سحر را تفسیر نموده [illegible]
آخر شب و [illegible] شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در جوامع الجامع [illegible] باین
نموده [illegible] این قول [illegible] بعد از آنکه سحر را تفسیر نموده
باخر لیل [illegible] سحر را باخر شب نموده [illegible] در تفسیر [illegible] است
و ظاهر اینست که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع
سدس خامس و سدس آخر لیل خواهد بود [illegible] معنی
و هرگاه کسی استغفار در این وقت [illegible] عمل دیگر [illegible] نماید [illegible] استغفا

در سحر

سحر نموده است و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در تذکره و موید این مطلب است حدیث
که اسمعیل بن سعد اشعری روایت نموده قال سألت ابا الحسن الرضا عن ساعات الوتر
قال احبها الی الفجر الاول وسألته عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی بنا بر آنکه
چون سحر افضل اجزای لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب
ثلث آخر شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود [illegible]
کر گفته شود [illegible] سحر [illegible] بوده باشد که تفسیر نموده اند لکن سحر [illegible]
[illegible] چنین نبوده باشد و حال آنکه [illegible]
که [illegible] این تفسیر است و [illegible] وارده در [illegible] ماه مبارک رمضان
[illegible] ظاهر است [illegible] در سحر بنا بر قول باینکه سحر
عبارت از سدس آخر لیل است قبل از آن هرگاه کسی [illegible] نماید [illegible] امتثال نخواهد بود
بلکه حکم [illegible] ایشان بعبادت موظفه [illegible] قبل
از وقت [illegible] خواهد بود بخلاف آنکه گوئیم که سحر عبارت از ثلث آخر شب می
باشد و همچنین [illegible] ماه مبارک رمضان امتثال [illegible]
میشود در ثلث آخر شب واقع شود اگرچه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن
شود [illegible] نخواهد بود و همچنین است حال حد استغفار در اسحار
در وقت نافله [illegible] بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه از نصف ثانی
شب منقضی شد مقداری که کفایت یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت
نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است تا ظهور حمره از جانب مشرق
لکن افضل اوقات این ما بین فجرین است پس وقت فضیلت این نافله [illegible] وقت
اجزای سابق و لاحق سابق بعد از انقضای مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی
شب و لاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر این [illegible]

باین نافله قبل از فجر اول اجابت خواهد بود و با شکال در صورتیکه ایشان نماز شب
و شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر این است در صورتیکه نماز شب را نکرده باشد
و بخواهد هم بکند ایشان باین نافله صبح قبل از فجر اول شبهای مشغول شود و همچنین
هرگاه کسی باعتبار عادت بنا را بر این گذارد که ایشان بنافله نماید و در اول فجر ایشان
بفریضه فجر شود و بعد مادامی که ترک نافله دفع شد ایشان بنافله می نماید بنیت اداء
مادامیکه حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا ایشان می نماید بنیت قضا و انچه
مذکور شد در وقت این نافله بعد حقیقت نهایت است مشهور ما بین فقها است در هر دو مقام
خلاف شده بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت ان داخل میشود بطلوع فجر اول و کذا پس ایشان
باید ایشان را ان تجویز می نمایند و بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت ان منتهی میشود
بطلوع فجر ثانی پس ایشان باین دو رکعت بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از ایشان بفریضه
بنا بر این قول تجویز نخواهد بود لکن ظاهر این است این در صورتیست که ایشان بنماز
شب نموده و اما هرگاه مشغول بنماز وتر نمود فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است
نماید و صورت کسی ادعا نماید که ایشان بنافله صبح قبل از ایشان بفریضه نموده
نمود و تحقیق نماند که از جمله محاسن عبادات مواظبت نوافل است حتی ما داخل بوده سید
که اصل آن در محافظت انبیا باید نمود و ثمرات مترتبه بمحافظت انبیا را است از جمله
انست که محافظت انها باعث این میشود که ایشان بفرایض یومیه در وقت فضیلت انها
و مثوبات مترتبه در ایشان بفرایض یومیه در وقت فضیله بسیار است و تحریر نماید این است
که نمازهای که از ما صادر میشود مشوب است با انواع نقص و قصور و احادیث متعدده
مستفیض است که ایشان بنوافل موجب رفع نقایص و قصور فرایض است پس از ان است
مواظبت نوافل احیای سنت جناب رسول خدا بیاشد قطعا با اینکه نوافل یومیه از موسوم ان
الشرور با جبار و مشتبها اگر فریضه صحیح شرعی مترتب بمحافظت این نوافل نمی بود مگر همین

احیای سنت آنجناب مناسب این بود که امت الشریعه اخلال باین نمایند چنانچه انحضرت
عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بود هرکاری امری که موجب خسارت و تمام امت بود
بوده امتی بیمی از آن نماید شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی هر آینه است بسوی شما پیغمبری که از نفس شما است یعنی از
انسان مرادست نه از ملائکه شاقست بر ان رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت
شما است حریص است بهدایت مناسب حال امت بنحوی است که بر ایده داری که الشریعه در وادی هدای
ارامست تخلف از آن نماید بعد از انکه رشته مقام با کلام باتمام کشانید بخاطر رسید حدیثی
که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در حق امت در این مقام ذکر شود که
اطلاع بر ان موجب مزید محبت در حق امثال ما عاصیان و منکران بلکه تذکره است
در حق ما عاصیان بعد از آن نقل شده از انس بن مالک که یکی از خدام جناب رسول خدا بود
حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین در وقتی
که متعارف نبود در نزول او بخدمت ان سرور نازل شده بود و وارد شد در حالتیکه تا رخ
متغیر رنگ از ان امین حضرت ذو الجلال که هرگاه که ان سرور عالم از سبب تغیر ان استفسار
فرمودند بعرض انسرور رسانید که الان بوده از بهشت کسیکه عالم بجهنم و متذکر شدن
عذاب بوده باشد اثار سرور و شادی از او ظاهر شود جناب رسول خدا فرمودند ای
جبرئیل بیان وصف جهنم را بیان کن جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از انکه جهنم را
خلق فرمود امر فرمود افروختند بر ان هزار سال تا سرخ شد بعد از ان افروختند بر ان
هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از ان افروختند بر ان هزار سال دیگر تا سیاه شد حال انهم
حالت سیاهی و ظلمت باقیست قسم بکسی که شما را مبعوث بحق فرموده هرگاه ثوبی از ثیاب
اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان و زمین هر اینه تمام اهل زمین هلاک میشوند از شدت
عفونت ان و قسم بعزت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه حلقه از زنجیرهای که

خداوند عالم مقرر فرموده و ذکر آن در قرآن فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر اینه
کوههای عالم ایشان هر اینه از شدت حرارت آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلال کسیکه شما را بر
نبوت مبعوث فرموده اگر دستی در مغرب معذب شود بعذاب جهنم هر اینه میسوزند کسانی که
در مشرق هستند از شدت عذاب معذب و آتش جهنم از شما ایست که حرارت آن شدید است و
قعر جهنم بسیار دور است و حلیه جهنم اهن است و اب جهنم حمیم و چرک است از برای جهنم هفت در است
از برای هر دری طایفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن وقت حضرت
فرمودند ایا ان هفت در مثل درهای ما است جبرئیل عرض کرد نه درهای جهنم
بعضی از ان درها فوق دیگریست مسافت ما بین هر بابی تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است
و هر طبقه او که در تحت هست حرارتش اشد است از طبقه که در فوق او هست بعضی از
مقابل کشیده میشود دشمنان خدا و ندها الهی بسوی ان طبقات بعد از انکه رسیده دشمنان خدا باید
ملائکه موکل بان طبقه میباشند باستقبال انها می ایند با غلها و زنجیرها داخل در دهن
ان میکنند و از عقب ایشان بیرون می اورند و غل را بگردن ایشان میکنند و میکشانند
زنجیرها انها میکشند هر نفس را مع شیطانیکه با او بوده در یک زنجیر قرار میدهند میکشند
انها را در حالتیکه بر رو افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند انها را با گرزهای اهن جناب
رسول خدا فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل عرض کرد در جواب طبقه که در تحت
هاویه است ساکنین ان منافقین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه
که فوق ان است سکان ان مشرکانند نام ان جحیم است و طبقه ثالثه سکان ان کسانی اند
که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان ان ابلیس
جنود ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند نام ان لظی است و طبقه خامسه سکان یهودان
میباشند و نام این حطمه میباشد و طبقه سادسه سکان نصاری میباشند و نام ان سعیر است
بعد از ان حضرت جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا بیان

نمی درباره طبقه سابعه که سکان ان کیانند عرض کرد یا محمد سوال مکن از سکان این طبقه که
سکان اهل کبایر از امت شما میباشند انانیکه اقدام بمعاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل
از توبه و نام این طبقه جهنم است چون این کلام با نجا رسید جناب رسول خدا بیهوش شده افتاد
پس جبرئیل سر مبارک ان رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا انحضرت بحال امد پس فرمود
ای جبرئیل چه بسیار بزرگ شد اندوه من و مصیبت من و شدید شد حزن و الم من ایا امت من
داخل اتش جهنم میشوند جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امت تو داخل خواهند شد پس جناب
رسول خدا و جبرئیل هر دو شروع نمودند بگریه جناب رسول خدا اندرون رفتند
و فرمودند که کسی داخل نشود با ایشان و بیرون تشریف نمی اوردند مگر بجهت نماز
بعد از فارغ از نماز با کسی تکلم نمیکردند تا داخل در منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از
فارغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه جناب باری عز شانه مینمودند باین نحو بودند
تا سه روز و در این مدت سه روز اصحاب اشرف ملول بودند کسی جرات تکلم با ایشان
نمی نمود بعد از سه روز بعضی از صحابه با جرات بوجود نموده امد پشت در دولت سرای
جناب رسول خدا و گفت السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی ملاقات رسول الله من سبیل یعنی
ایا ممکن هست کسی خود را برساند بجناب رسول خدا پس از انحضرت جوابی نگفت برگشت تا نیامد
عمر نمود بهمان نحو سلام گفت و سوال نمود جوابی نشنید تا سه بار باین نحو سلام گفت و
سوال نمود مطلقا جوابی نشنید سلمان فارسی رحمه الله علیه بعد از ان رسید که در این باب باید متوسل
شوید به فاطمه زهرا صلوات الله علیها شاید امدند خدمت ان معصومه و عرض نمودند یا بنت
رسول الله جناب رسول خدا از ایشان و هر دو ما ان تاریخ نموده و بیرون تشریف نمی اورند
مگر بجهت نماز از شدت حزن و الم با احدی حرف نمیزنند و احدی از اندرونی میشود که بخدمت
ایشان مشرف شود جناب سیدة النسا جامه طلب فرمود اشتند تشریف اوردند در وقتیکه ان
سرور در سجود بودند پس سلام کردند عرض کردند یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول خدا

جناب رسول خدا سر مبارک از سجده برداشت و چون نظر جناب فاطمه با انور و اطفال آن دو نفر و
حسن و حسین و علی اولاد شان شاهد فرمود تبسم کرد و گوشت رخسار مبارک انور جناب شد
بود از شدت حزن و اگر کوید بر سینه فاطمه نهاد فرمود بسیار بکو که بعضی کوید
رسول الله متوجه میشود شما را که جبرئیل نازل شد بر شما و حضرت فرمود که جبرئیل نازل شد و وصف
حود طبقات جهنم را حضرت داد بمن در طبقه که در فوق طبقات است معتقب حرام است ای اهل کبائر
از امت من ایشانند که با حسرت بدانید و مومنین که بر من کردیده اند فاطمه عرض کرد
داخل این است در جهنم چه عذاب است حضرت فرمود که میکشند ملائکه ایشان را تا داخل جهنم
مینمایند لکن رویهای ایشان سیاه نمیشود و چشمهای ایشان کبود نمیشود و غل بر کردن
ایشان نمیکنند و بر بدن ایشان میکنند آتش را فرمود ملائکه مامور ایشان پس ریشهای ایشان
میگیرند و اما زنان کیسوهای ایشان را میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت من میباشند
که ریشهای ایشان را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و ایشان فریاد میکنند و استغاثه و استغفاره
چه بسیار از جوانان امت من که ریشهای ایشان را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و ایشان فریاد میکنند
و اضعفاه با بن عمن ایشان را میکشند تا برسانند بمالک پس از آن که نظر مالک بایشان افتاد
استغفار مینمایند ملائکه که ایشان را میکشیدند که ایشان اشخاص که اشقیای مثل ایشان
ندیده ام صورتهای ایشان سیاه نشده است و غل بر کردن ایشان نمیکنند و صورت های ایشان کبود نشده است
ملائکه میگویند ما بر این نحو ما مور بودیم که ایشان را بسوی تو بیاوریم پس مالک خطاب مینماید
بایشان که ای جماعت اشقیا کیستید شما پس ایشان میگویند ما از جماعت اشخاص بودیم که قرآن بر ایشان
نازل شد و ماه مبارک رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشد مگر بر محمد
پس میگویند ما از امت محمد بودیم چون نام محمد را شنیدند فریاد برآوردند که یا محمد و یا محمد
بلی امید با الکن شفاعت تو ما را امید بود که در جهنم بر شما از نکه ایشان را بکار جهنم نمیشد
و نظر کنند بسوی آتش جهنم و بیاد آمدنشان که نکاه شدند و کرده میکنند بران اشخاص سیاه نمیشد بمالک که

کمک ای مالک ما را اذن بده تا بحال خود بگرییم مالک اذن گرید بیاید پس اذن دهد کریستند تا آنکه
چشم ایشان تمام میشود اشک بجای اشک خون از چشم ایشان خارج شود بجای اشک از چشم ایشان مالک
با ایشان میگوید که چه نیکو بود این گریه اگر از خوف خدا میبود در دنیا بود ممکن نبود ایشان را آتش برسد
در این وقت مالک امر میکند با آتش جهنم که بگیر ایشان را آتش میگوید چگونه بگیرم ایشان را و حال آنکه
ایشان میگویند لا اله الا الله بعد از آن مالک میگوید ختم میدهیم تو را بخداوند عالم جل شانه که
بگیر ایشان را پس آتش میگیرد ایشان را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش دور میشود از ایشان
پس خطاب میکند با آتش که بگیر ایشان را آتش میگوید چگونه بگیرم و حال آنکه ذکر خداوند
خداوند عالم مینمایند پس مالک میگوید بگیر ایشان را آتش میگوید که حتما معلوم است که نجات پیدا کرده
مالک که مبادا امر نافذ که ایشان را بگیر پس مالک میگوید بلی این بحث ما شنیدیم انجا پیدا کرده ما لکه
امر آتش میگیرد ایشان را با اختلاف شان ایشان بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد
تا زانوها و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد تا کردن بعد از آن آتش میل میکند بسوی
صورتهای ایشان مالک میگوید نسوزان صورتهای ایشان را که بسیار سجده کرده اند و ایشان را نسوزان
قلوب ایشان را که بسیار متحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک پس بهمین حالت معذب خواهند
بود تا اینکه خدا خواهد که شفاعت کنند و نداء میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد
از آنکه خداوند عالم حکم خود را جاری فرمود میفرماید ای جبرئیل
چکار کرده اند کنا هکاران از امت محمد عرض میکند پروردگارا بعد از سوال ایشان بسیار
تنگ شده است مکان ایشان و زیاده است آتش بدنهای ایشان را و حق وعده است آتش که شکمهای ایشان
باقی مانده است للوب و نعمتهای ایشان ایمان در قلوب ایشان باقیست بعد از آن حضرت رب
جلیل امر مینماید با مالک که حجاب باز کن و ایشان را بیرون آر تا به بینی حال ایشان را پس امر
مینماید مالک ملائکه را که حجاب را میبرند و اینها بعد از آن که نظر ایشان بر جبرئیل می افتد ملائکه خازن
حسن خلقت او نمودند میدانند که او ملائکه عذاب نیست استغفار مینمایند که کیست این شخص

که مثل او ما ندیده ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت است
این است که واسطه وحی بود بجناب محمد پیغمبر شما بعد از آن که اسم جناب رسول خدا را می
شنوند همه ایشان فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما سید المرسلین برسان و خبر
بده ایشان را از بدی حال و شدت معاصی ما که گرفتار آن بفیض خدمت شما و خبر بده
ایشان را از بدی حال و شدت عذاب ما آنوقت حضرت جبرئیل بعد از آن که خود را بموقف عرض
میرساند خداوند عالم رسالتی که خداوند عالم بسیار دارد بای جبرئیل چگونه دیدی امت
محمد را عرض میکند ای پروردگار عالم چه بسیار بد است مکان ایشان و شدید است حال ایشان پس
پروردگار عالم میفرماید که حال تکرار را نه از عادت تا از تو مطلبی از سوال کرده عرض میکند
بلی سوال خود را نمودند که سوال ایشان را به پیغمبر ایشان برسانم و بدی حال ایشان را بانس عرض
نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بعد ایشان را خواهش ایشان معمول دار پس جبرئیل می آید
بخدمت جناب رسول خدا در وقتی که آنحضرت در خیمه شریف را نشسته بودند که از نور سفید که چهار
هزار ستون میباشد هر ستونی در ده لنگر از طلا پس عرض میکند ای محمد من امت اهل ایشان
تو که معذب اند در جهنم سلام بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما ما را از فیض خدمت
شما محروم کرده و حال ما بدتر از آن میباشد بعد از شدت عذاب ما آنوقت جناب رسول خدا
تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات پس برو سجده میروند در سجده خداوند عالم ذکر خود را
عز و جل میفرماید در آن ثنا خدا را ذکر نموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزة
که یا محمد سر از سجده بردار و سوال کن که خواهی بکن که اجابت مقرون است در این وقت سوال
که آنحضرت ساده میشود بخشش که ای پروردگار عالم حکم خود را جاری فرمودی در
اشقیای امت من شفاعت مرا درباره ایشان به شفاعت قبول کن مشرف کردان خطاب میرسد که ای
حبیب من شفاعت تو مقبول است برو در جهنم از آن تو معذب اند بیرون بیاور هر که بگوید که
باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول خدا بجانب جهنم در وقتی که نظر مالک

بجمال با کمال سعادت بخش ملک رسالت می افتد برمیخیزد و بجهت تعظیم آنحضرت پس جناب رسول
خدا میفرماید یا مالک اشقیای امت حال ایشان چیست مالک عرض میکند چه بسیار بد است
حال ایشان و تنگ است مکان ایشان حضرت میفرماید در جهنم را باز کن و حجاب را بردار بعد از آن
که نظر معذبان امت بجمال با کمال آن بخش ملک سعادت می افتد فاطمه ایشان یکبار بلند فریاد بجمال
فریاد مینمایند که یا محمد آتش از ما آتش پوست و گوشت بدن ما را سوزانیده است
وقت جناب رسول خدا همه ایشان را از آتش جهنم بیرون می آورد در حالتی که بدن همه
ایشان مثل ذغال شده باشد حضرت ایشان را بجوی در بیرون بنهر کوثر برده که اسم
آن آب حیوان است پس غسل میدهد ایشان را در آن جوی و بیرون می آیند صحیح الاعضاء والجوارح خوش
صورت کل جوانان تر و بر پیشانی ایشان نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل می
شوند در بهشت بعد از آنکه اهل سایر طبقات جهنم می بینند که مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شده اند
تمنی میکنند که کاش ما مسلمان بودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم و الیه الاشاره بقوله ربما
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین — در بیان مطالبی که مناسب مباحث سابقه
ما بین بسیار است اول در بیان آن است که افضل نوافل و عبادات کدام است بدانکه افضل نوافل
مذکوره نافله شب است بعد از آن نافله زوال یعنی نافله ظهر افضل است بامثال بعد از آن
نافله عصر افضل از تعقیبات است و نافله مغرب افضل است بعد از آن نافله عصر افضل از نافله عشاء است
مطلب ثانی در بعضی اسباب مسقط تکلیف ببلوغ و دفع آنست در این دو مقام است اول آنکه
عروض و حدوث این اعذار است بدانکه هر کاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء رسید بعد از
دخول وقت نماز اکر بعد از دخول وقت نماز عروض این اعذار و مقداری منقضی شده باشد که کفایت
نماز با شرایط مفقوده نماید در این صورت قضای آن نماز لازم است حتما در صورت عدم اتیان
بنماز هر کاه چنین نبوده باشد قضای آن لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی این است که که گفته شود
کاهست های آن اقتضای مقداری که کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت یا یک رکعت

میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز جمعه و گاه است ایقاعد کفایت در حکم بلزوم
قضا نمی نماید اول در صورتیست که کسی در حین دخول وقت فی نفسه جمیع شرایط صلوة در
حق او متحقق بود مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از
طلوع فجر که منقضی شد مثلا در مسقط تکلیف حادث شد مثلا اینکه ضعیفه حایض در اینوقت
فی الحال از نماز لازم است و اما آنکه گاه در حین دخول وقت چنین بوده باشد اقتضا
این مقدار کفایت میکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا از آن قضا شدن
مقداری که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید و هم چنین است نفاس و جنون و اغما مقام
ثانی در دفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد و از آخر وقت درک نمود
مقداری که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت نماز نماید در اینصورت شان با این نماز
واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود مقداری که کفایت
غسل و یک رکعت از نماز کند نماز واجب است و هم چنین هرگاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ
درک نمود مقداری که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر این است که نماز ادا بوده
باشد پس نیت ادا می تواند نمود بلکه ظاهر اینست که اگر کسی زمان کفایت غسل و یک رکعت را
نماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر اینست که در وقت
زمانیکه تیمم دفع حدث نماید با نجاست نماز لازم خواهد بود در جمیع صورتهای مذکور هرگاه
اخلال بنماز در جا موقت نماید تم قضای آن نماز واجب بوده و آنچه مذکور شد معلوم
میشود که قبل از غروب درک نماید مقداری که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو
بر او لازم خواهد بود و هم چنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب
و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در اینوقت لازم است اتیان
بنماز عشا نماید یا ان بنماز مغرب چه این بیت نظر باینکه این مقدار مختص بنماز عشا است
پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب نماز

مغرب

مغرب و عشا در اینصورت ضعیف است و مبادا از آنچه مذکور شد ظاهر میشود بطلان آنکه
وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعت است که در دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و
در دو رکعت دیگر سوره در اینصورت ممکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت
نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس از مزوج منازع خواهد شد مگر اینکه
گفته شود که چونکه سوره در تنگی وقت است سوره در تنگی وقت واجب نیست لکن بنا بر این
در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوییم پس هرگاه بقدر پنج رکعت از آخر وقت درک نمود
هر دو نماز واجب است این نیز چون در تنگی وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد
بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار دو رکعتی که معین است بنماز عشا چهار رکعت
که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس آن فرض کرده شده در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشا
هر دو واجب خواهد بود هیچ نخواهد بود تحقیق در مسئله اینست که در حق عشا وقت
چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که در دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد
و در دو رکعت بدون سوره یا بمعنی تاخیر نماز عصر و نماز عشا در حق عشا نیز این مطلب است
اما تاخیر زیاده بر این ظاهر وجهی ندارد که جایز نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت بدون
سوره بکند و اما آداب معاذیر پس هرگاه ... پنج رکعت بدون سوره از وقت درک
نماید ظاهر این است هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بتنگی وقت و اطباق فقها بعدم
وجوب سوره در اینجا مطلب ... تیمم لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول
وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا بظن بدخول وقت جایز است
پس هرگاه در صورت عدم امکان علم اکتفا بظن بدخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت
تمکن از علم اکتفا بظن نموده و شروع بنماز نموده و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود
خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج وقت شده و بعض در وقت یا نه بلکه نماز باطل است
اگرچه مشخص شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد

در اینصورت باعتماد بظن شده میتوان نمود و این قسم بر دو قسم میشود اول آنست که تمکن از
تحصیل در حال نیست و هم چنین است در تحصیل علم در استقبال در اینصورت اعتماد بظن
در دخول وقت با شک است و دوم آنست که تمکن از تحصیل علم در حال نیست لکن در حصول
علم در استقبال مثل یوم غیم در اینصورت نیز اعتماد بظن ظاهر اینست متبول
نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه بمجرد ظن
بدخول وقت نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بظن در اینصورت نمود خالی از این نیست
یا معلوم شد که ظن او مطابق واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه هیچیک مشخص نشد
محل صلوة در قسم اول مسلم است و هم چنین حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود
یکی آنست اگرچه رضا با اعتقاد او مشخص باشد لکن بعض از اجزاء صلوة در خارج وقت شده
و بعض در وقت واقع شده این قسم بر نماز صحیح است اگرچه اجزای واقعه در وقت اقل بوده
باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که رضا باعتقاد او بعد
از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه رضا
اعتقاد او در بین نماز در وقت داخل میشود و بعض اجزای نماز بعد از دخول وقت میشود
در اینصورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد پس قاطع نماز در اینوقت که مشخص شد
هنوز وقت داخل میشود و قسم دیگر آنست که کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت
در این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نماز
آنست که بعد از دخول وقت از تعجیل شود و در اتیان بان نماز مکروه در مواضع چندی
که استثنا شده از این حکم چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است اول نماز ظهر و عصر است
اولی در حق نافله گذاران است که بقدر ادای نافله تاخیر نماید و هم چنین نماز صبح افضل
آنست که بقدر ادای دو رکعت نافله تاخیر نماید هرگاه نافله مقدم بر فجر اولی را نموده
باشد دویم نماز عشا است اولی تاخیر آنست تا نور الحمره مغربیه شود سیم نماز مغرب وقت است

در حق

در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام چه افضل در
حق او مشخص آنست که تاخیر در ادای مغرب و عشا نماید بمشعر چهارم تاخیر نماز است بجهت حصول
علم بدخول وقت در مقامی که اکتفا بظن در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر ...
باستحاضه کثیره است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه مفصل بحث شده است با تاخیر نماید با
اتیان نماید هر یک از آن صلوتین را در آخر وقت فضیلت اینها با اشتغال بنافله و جمع میان ظهر و عصر
بغسل واحد و هم چنین جمع مابین مغرب و عشا بغسل واحد با اتیان هر یک در وقت فضیلت یا تاخیر
نماید بجهت مترقب و انتظار ... ما بین اتیان صلوات در اوقات فضیلت ... ثامن
میباید نماز ظهر در تابستان که بعد از اتیان نافله نماز ظهر ظل شاخص مثل شاخص شود و
اتیان بنماز عصر بعد از آن بلا فصل نماید و تاخیر نماید نماز مغرب را بحدی که بعد از نافله و
اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه شود بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید هشتم
ارباب معاذیر مستوفی تیمم یعنی کسانی که تکلیف ایشان تیمم است بجهت عذری که موجب تیمم
میشود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول وقت راجح است
بلکه ... متاخر است تا ضیق وقت اگر رفع شد ... میدارد و اگر نه
اول وقت تیمم میکند و نماز میکند نهم در حق صاحب ... در صورتیکه چون منتظر او بوده باشد یا
نفس او منافع ... پس در اینصورت انتظار ... میدارد بر صلوة دهم تاخیر
نماز است بجهت دفع بول و غایط یازدهم تاخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت فضیلت در حق
و مبطون ... کند ما بین مغرب و نماز عشا در وقت فضیلت ... بعد از آن ... نجاست
در صورتیکه ... باشد بالخصوص ... قائم بوده باشد دوازدهم
تاخیر ظهر ... در صورتیکه ... متعدد ... باشد در اینصورت
تاخیر ظهر ... بعد از نافله ... نماید ما بین ظهر و عشا
... تاخیر نماز است ... بقضای ... تاخیر

ظهر بعد است در صورتیکه اتیان یک رکعت از نافله ظهر در وقت نافله ممکن بوده باشد
در این صورت اولی تاخیر و اتمام آن است بقصد ادا که فارغ از نافله شود بعد تمام الخیر نماز
صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از اتیان چهار رکعت از نماز شب در این
صورت اولی اتمام تاخیر نماز صبح است بقصد ادا که اتمام نماز شب و اتیان بنافله فجر نماید
چهارم تاخیر غیر نمازها است از برای کسیکه از برای احرام دارد نافله احرام را پنجم
تاخیر صلوة است در حق کسیکه ذمه او مشغول بقضا بوده باشد ششم تاخیر
صلوة در صورت انتفای بعض شرایط بجهت عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن بنا
مثل صلوة با کشف عورت در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر با رجای تمکن از آن
بتاخیر و همچنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن از ازاله آن با
احتمال تمکن از ازاله آن بتاخیر تا آخر وقت و همچنین نماز در سعه وقت در صورت احتمال
تمکن از نماز ایستاده با تاخیر و بجهت بعضی که عجله بر آن جایز نیست در حال اختیار
با عتبار عدم تمکن از چیزی که عجله بر آن جایز است در اول وقت با رجای تمکن از بجهت بر آن
با تاخیر و موارد دیگر هست که تاخیر نماز در آن راجح است مطلب پنجم آنست که نافله
منقسم بر سه قسم است راتبه و این نوافل یومیه است و ذوات الاسباب مثل نماز طواف
و احرام و نماز تحیت و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها نافله مبتداة و آن نمازی است
که مکلف اتیان می نماید بقصد خود یعنی خصوصیتها در شریعت وارد نشده است اگر چه بعنوان
عموم رخصت رسیده است قسم اول موقت است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان
نتوان نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث مکروه است اتیان بآن در پنج حال دو قسم
کراهت متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب پهن شود دوم
وقت قیام آفتاب است که عبارت از خط میل آفتاب باشد بدایره نصف النهار تا تحقق
زوال که عبارت از تجاوز نمودن آفتاب بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب

غروب است یعنی وقتی که آفتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب و آن دو موضعیکه متعلق
بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت فعل در اینجا مستقل است بکراهت
نماز دوم بعد از نماز عصر است تا غروب در اینجا کراهت فعل در مورد کراهت می شود این
در صورتی است که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بنابر وی کراهت زمان
کراهت فعل نیز از آن است زمان کراهت نماز در صورتیکه اتیان بنماز عصر قبل از آن
وقت بوده باشد و گاه هست بعکس این است که زمان کراهت زمان است این در وقتی است
که اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت بوده باشد مطلب ششم حین تطهیر که اطفال بالغ شود در
اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از
فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت یک رکعت نماز یا زیاده دارد یا ندارد
و بر کل تقادیر یا بلوغ بچیزی است که مبطل طهارت نیست مثل اکمال سن یا مبطل است پس مسئله
بچندین صورت منقسم میشود در بعضی نماز واجب نیست و این در صورتیست که زمان بعد از بلوغ
وسعت یک رکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از
اشتغال بآن یا بعد از فراغ از آن و تفاوت نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل
طهارت بوده باشد یا نه همچنین در صورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز و
طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و در
تتمه صور نماز واجب است و این در صورتیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز
بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ و همچنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد
که مبطل طهارت بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و یک رکعت نماز داشته
باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس هرگاه اخلال نماید آثم و قضای آن لازم خواهد بود
مطلب هفتم آنست که هرگاه کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است

یا مشغول بنماز عشا شد باعتقاد اینکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد از آن اعتقاد او خلاف ظاهر
ظاهر شد اما اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از عصر و عشا پس در این
مطلب دو مقام است مقام اول آنست که ظهور خلاف اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این
بر شش قسم میشود اول آنست که شروع بنماز سابق در وقت مختص متقدم بوده باشد و ظهور
خلاف اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دویم آنست که شروع بنماز سابق
در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور خلاف اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین
بوده باشد سیم آن است که شروع بنماز لاحق و همچنین ظهور خلاف اعتقاد هر دو در وقت مشترک
بوده باشد در هر سه قسم لازم است بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق
بسوی نماز سابق یعنی نیت نماید از لاحق بسابق پس قصد خود را قصد کند که این نماز
نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم آنست که زمان شروع و زمان تذکر هر دو در وقت مختص
بنماز متاخر بوده باشد مثل اینکه شروع بنماز عصر یا نماز عشا در آخر وقت نمود باعتقاد
آنکه فوت شده از نماز ظهر یا مغرب مبری شده در اثنای نماز بخاطرش آمد که نماز ظهر یا نماز
مغرب را اتیان ننموده و در این صورت جای اشکال عدول بجای آن نیست پس لازم است اتمام
نماز لاحق بقصد آنکه عصر را اتمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آنست که
وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحیثیت حال وقت مختص بنماز لاحق
بوده و این قسم اگر چه ممکن است که اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن از درک یک
رکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد بنابر معنی لجاجت نیست و اگر چنین نبوده
باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن میتواند یک رکعت از نماز لاحق را در وقت
اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن بنا بر ظاهر این است که عدول بنماز نمود بجهت نماز
از آنچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم با نمقام دویم آنست که ظهور خلاف
اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاری است تو نیج حال

مختص نیست که گفته شد که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مختص
یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود
و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات
متعدد حاصل خواهد بود اول آنست که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق و همچنین زمان
شروع در آن وقت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اعاده آن بعد از اتیان بنماز سابق
لازم بوده باشد پس عدول در اینجا ثابت نخواهد بود دویم آنست که زمان فراغ مخالف
با زمان شروع است باین معنی که زمان شروع بنماز لاحق اگر مختص بنماز سابق است لکن
زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که این نماز
باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سیم آنست
که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ
از آن و زمان شروع با آن هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگر چه
عدول ثابت است نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده آن واجب نبوده
باشد پس اتیان می نماید بنماز سابق بتنهائی چهارم آنست که زمان شروع با زمان فراغ از نماز
لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و زمان
و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آنست که زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان
شروع باین نحو که هر دو وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این دو صورت یعنی نماز لاحق صحیح است
عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت نماز سابق
قضا خواهد بود پس اتیان می نماید آنرا بنیت قضا پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که عدول از
نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه هر دو نماز با هم در عدد رکعات مساوی بوده
باشند یا مختلف در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی
لکن در این صورت اخیر لاعلاج لحدهما بیاید قضا بوده باشد و دیگری را یا هر دو قضا بوده

خلاف در چهار رکعتی چنانچه مشهور است در دو وقت ممکن هست در هر دو و این ممکن است و هم چنین
در عشائین پس چون زمان عدول مشرف خواهد بود نصیبی تنگ شد که تحقیق حال شود در اثنای
نماز و این اقسام از این است که هر دو نماز ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضا
بوده باشند یا مختلف با جمعی که معدول الیه قضا و مشهور عکس اگرچه ممکن است لکن
خالی از اشکال نیست و معدول در صورتیکه معدول نیست معدول الیه بوده مساوی در عدد
رکعات بوده باشد ثابت است مادامی که زمان محل تنگ است اگرچه قبل از سجده سلام بوده باشد
که با نماز ثانی تخارج میشود و همچنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف
بوده باشد لکن رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول
الیه نماز عصر یا هر گاه رکعات معدول منه بیش بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه
معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب تشکیکی در این نیست که حکم بعینه عدول
قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از رفع راس از سجده رکعت چهارم
مانع بچهار رکعت خواهد بود و متحقق است که نماز مغرب سه رکعت است پس معدول الیه ...
ممکن نخواهد بود بلکه شبهه نیست که عمل عدول فوت میشود بدخول در رکوع رکعت رابعه
در صورت مفروضه اشکالی که در این مقام هست این است که آیا فرق است میان عدول موقوف
بر زیادتی رکن است نسبت بمعدول الیه با اطلاق زیادتی رکن است ... ثابت
بنا بر این هم یکی در صورت مفروضه ایستاده در رکعت چهارم ... معدول ...
شروع بقرائت یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در فرض مفروض ... مذکور تحقیق حال
شد بعد از آنکه ایستاده بجهت رکعت چهارم نماز عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ
از این نماز اتیان بنماز مغرب نماید از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از
فراغ از عمل ثابت نیست هم چنین است در اثنای عمل هر گاه تجاوز نموده از محل عدول و هم چنین
مختص شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه و معدول الیه ... در جهر و اخفات

مانع از عدول نیست و اما اعلم باید نیست عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز جمعه و هکذا
در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعی که لازم است
استقبال بجانب آن در حالت نماز که لازم است که رو آورند نماز بجانب آن در حالت احتضار
و دفن نمودن میت را بجانب آن و گردانیدن ذبیحه را در حال ذبح بجانب آن و ترک نمودن
توجه بجانب آن در حالت بول و غایط ... اشاره کرده اند در تعیین آن
بسیاری از قدمای فقها فرموده اند که کعبه است در حق کسانیکه در مسجد الحرام بوده باشند و
مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم بوده باشند و حرم است در حق کسانیکه در خارج حرم
بوده باشند و حق آنست که قبله عبارت از فضائی است که کعبه معظمه در آن است در فوق
تا آسمان هفتم یعنی از سطح ارض تا آسمان هفتم یعنی از سطح ارض تا آسمان هفتم و در تحت تا تحت
الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بآن و جهت عین قبله است در حق کسانی که
متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول اکثر محققین از فقها است و مراد در تعریف جهت
آنست که گفته شود جهت قبله فضای جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد
یا مظنون یا احتمال عدم خروج از فضا از هر جزوی از اجزای هر جهت از امتداد پس قطع
یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع از امتداد است و احتمال نسبت بهر جزو از اجزای آن امتداد
و این عرض امتداد مختلف میشود بحسب بلاد نسبت بقبله باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و
مجهولیت آن و گاه هست جهت بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود و گاه هست تمام نصف
شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی و گاه هست تمام نصف غربی میشود و گاه هست
ربع غربی جنوبی و گاه هست ربع شرقی جنوبی میشود و گاه هست غیر آن و هکذا تفصیل مقال
آنست که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد چند قسم منقسم میشود اول آنست که
طول و عرض بلد هر یک زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد در این صورت مکه در غربی
جنوبی بلد خواهد بود دوم آنست که عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طول

مکه کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه در شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم آنست
که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه در شرقی شمالی
خواهد بود چهارم آنست که طول بلد از طول مکه زیادتر بوده باشد لکن عرض کمتر از عرض
مکه بوده باشد در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود پنجم آنست که طول بلد
مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه ششم آنست
که طول بلد با آن مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه
در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله
شمال بلد خواهد بود هفتم آنست که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه و طول بلد
زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم آنست که عرض بلد با آن مساوی بوده باشد با عرض
مکه لکن طول کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در
قسم اول سمت قبله نقطه مغرب میباشد و در قسم ثانی از نقطه مشرق است و این صحیح نیست
چنانچه مطلع خواهد شد بدانکه علما در تشخیص سمت قبله قواعد چندی است پس مناسب آنست
اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت است پس میگوییم سمت قبله هر بلدی
باصطلاح ارباب هیئت عبارت است از نقطه محل تقاطع دایره افق آن بلد دایره عظیمه
که مرور نماید بسمت الراس آن بلد و سمت الراس مکه از نقطه تقاطعیکه اقرب بسمت الراس
مکه است و خطی که استخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه خط سمت
قبله میباشد که بنای محراب بر این میگذارند بعد از آنکه این نقطه و این خط مشخص شد
قبله متحقق است ... در این مقام در طریق تشخیص و استعلام است و استعلام آن بچند طریق
میشود و اسهل و انفع طریق دایره هندیه است بیان آن این است که موضعی از زمین را
... هموار نمایند بحیثیتی که سطح آن مطلقا تقعیر و تحدیب یعنی هیچ وجه پستی
و بلندی نداشته باشد مثل سطح آب ... که اگر آب بر آن بریزند بهیچ جانب جاری شود ...

و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحوی که محیط آن دایره در سطح بشود بلکه دایره داخل این
سطح واقع شود پس یعنی از این سطح خارج دایره خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره
خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر از این شاخص قطعه که بشکل مخروط بوده
باشد در آن دایره نصب نمایند بنحوی که مرکز قاعده این مخروط منطبق شود بر مرکز دایره
و این در اثنا میشود بر سهم دایره بر مرکز آن و این که نصف قطر آن مساوی با نصف قطر قاعده
مخروط بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط دایره متحقق میشود که مرکز
قاعده منطبق شده است بر مرکز دایره اول و لازم است از شاخص در بلندی قدری بوده باشد
که ظل آن در حالات شاخص حقیقی بیشتر که اقل از نصف قطر دایره بوده باشد تا اقل اتفاق
در حالت داخل دایره بشود و در حالات از دایره خارج شود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله
میباید استخراج خط نصف النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل
نمود تا آنکه داخل در دایره شود محل ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال ظل
نموده تا از دایره خارج شود آن وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن مابین مدخل و مخرج بخط
مستقیم وصل نماید این خط وتر خواهد بود که دو قطعه از دایره و خطی که اخراج میشود از
مرکز دایره بعمودی که منتصف وتر مذکور و دو قطعه مذکوره از دایره شود این خط خط نصف
النهار خواهد بود پس ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال است
کما اعاد اصل این دایره با خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از
منتصف این دو قسم خطی استخراج میشود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره بر
زوایای قائمه پس اصل دایره با این دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی و هر یک ربع
دور میشود و این خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از آن که این مطلب منقح شد
عود میکنیم باصل مطلب که عبارت از استخراج سمت قبله بوده پس میگوییم در دو قسم از اقسام
ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله و یکی از آن اخراج

بعمل دیگر نیست از دو قسم است که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در اینجا
اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه
جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود
و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطه جنوب شد متوجه
قبله خواهد بود چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه قبله خواهد بود
ولکن در شش قسم باقی دیگر همچنین استخراج خط نصف النهار تنهائی کفایت نمیکند در
استخراج سمت بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان اینست که در صورتیکه طول و عرض بلد
اکثر بوده باشد از طول و عرض مکه مثلا اصفهان مثلا که طولش از هشتاد و شش درجه
و چهل دقیقه است و عرضش از سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه و طول مکه هفتاد و
هفت درجه است و عرضش از بیست و یک درجه و چهل دقیقه پس طریق تعیین استخراج سمت
قبله در این بلدان است که بعد استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره بسیصد
شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد
از طول مکه که عبارت از نه درجه کسری بوده باشد در این زمین بجانب مغرب وصل
نمایند مابین این دو موضع بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب
جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور عبارت از یازده درجه بوده باشد
تقریبا بعد از آن مابین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم البته بخط تقاطع میکنند
با خط اول که بجهة فصل مابین الطولین بود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل
تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل
بوده باشد از طول و عرض مکه در اینجا البته مکه شمالی شرقی بلد میشود پس طریق استخراج
سمت قبله مقتضی است که شمرده شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل
طول مکه از طول بلد و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نماید و همچنین از نقطه مغرب

و مشرق

و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و مابین موضعین بخط
مستقیم وصل نمایند متقاطع آیند و خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز
دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض
شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه در اینصورت شمرده
میشود از نقطه جنوب و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد
از طول مکه و وصل میشود مابین موضعین بخط مستقیم و همچنین از نقطه مغرب و مشرق
بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد و مابین نقطتین وصل میشود بخط
مستقیم مانند دو خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود
بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده
باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در اینصورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد
بود طریقه استخراج سمت قبله آنست که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از
طول بلد شمرده شود از محیط دایره بجانب مشرق و مابین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود
و از نقطه مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دایره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد
از عرض مکه و مابین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط باهم تقاطع مینمایند
از مرکز دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود آنچه
مذکور شد کیفیت استخراج سمت در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره متحقق شد و دو قسم
دیگر باقی یکی آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده
باشد از طول مکه و ثانی مثل اینست در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه
در این دو قسم اگر توهم شود که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه مشرق در ثانی
پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله لکن چنین نیست چه که
مقصود فرض صحیح بود که ممکن نیست که دایره اول سموت بلد منطبق بوده باشد با دایره اول

سموت مکه و این محال است چه غایت تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در دو نقطه
است و اگر دایره اول سموت بلد منطبق میبود با دایره اول سموت مکه لازم می آمد که
غایت تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در چهار نقطه بوده باشد و صحت توضیح مطلب
اینست که گفته شود که دایره اول سموت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینماید با معدل النهار
بعد از آن شروع نماید بتباعد تا آنکه برسد بسمت راس بلد در آنجا غایت تباعد مابین
این دو دایره متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه در نقطه مغرب
باهم تقاطع مینمایند و چونکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و
مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول مکه در اینوقت لا محاله دایره اول سموت بلد در
راس بلد غایة تباعد مابین آن و دایره معدل النهار است بعد از مرور از سمت راس بلد
غایة تباعد را شروع مینماید بتقارب پس تقاطع و رو میکند بسمت راس مکه بلکه سمت
راس مکه واقع میشود در جانب شمال الغربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود
بلکه نقطه سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارت اخری نظر باینکه
مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض می باشد بنا بر این پس بعد سمت راس
بلد از معدل النهار مثل بعد سمت مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود که دایره
اول سموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم می آید که دو دایره عظیمه متقاطعه غایت
تباعد ایشان از هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده
باشد از طول مکه با مساوات در عرض بلد و اگر فرض شود در اینصورت که طول بلد
اقل بوده باشد از طول مکه ملاحظه نقطه سمت قبله نقطه مشرقی نمیتواند شد قطعا
بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی بجهات و وجهی که مذکور شد نتیجه
مطلب اینست که دایره اول سمت بلد در اینصورت که توهم رفته از نقطه مغرب
بلد در اینجا با معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در اینجا

که ربع

که ربع دعوا است غایة تباعد مابین این دایره است با دایره معدل النهار و بعد شروع
مینماید بتقارب نظر باینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لا محاله
نمی توان مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره
واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و مطلب
طریقه دیگر از طرقی که از آن تشخیص سمت قبله میشود آن است که ملاحظه ظل شمس شود در
حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل شمس در اینوقت خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب
در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه از ما استقلال ... بیست
بیست یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایت میل منطقة البروج از معدل النهار که تعبیر
از آن بمیل کل مینمایند بیست و چهار درجه بیش نیست پس لا محاله شمس در دو دفعه بوده
باشد در جزوا از اجزاء منطقة البروج که بعدشان از معدل النهار مساوی عرض مکه بوده باشد
خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس مکه و این جزء از
منطقة البروج که بعد او از معدل النهار بیست یک درجه و چهل دقیقه است بنابر اخبر
تصریح رموده بان محقق طوسی قدس الله تعالی روحه هشتم درجه جوزاست و بیست و سیم درجه
سرطان در اول شمس صاعد خواهد بود در ثانی هابط و مرجع در اینکه شمس در این دو جزء است
در حقیقت در حین تقاویم است و اما تشخیص آنکه شمس در آن حین بسمت راس مکه مرور می
مینماید پس این طریقست که تفاوت مابین طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد
ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد از زاید الحساب نموده بازای
هر پانزده درجه یک ساعت وضع نموده و بازای هر درجه چهار دقیقه از وقت ملاحظه ارتفاع
شمس نموده همان مقدار که بازای زیادتی طول مکه از طول بلد ما دام که شمس بنصف النهار بلد
برسد آنوقت شمس در نصف النهار مکه و بسمت راس مکه خواهد بود و ظل شمس در اینجا آنست سمت
قبله میباشد مثلا هرگاه فرض شود در بلدی که نصف النهار آن بلد در حین وصول شمس بدرجه

تا مثلاً چون شش ساعت نیم بوده باشد و تفاوت طول مکه از طول بلد بقدر نه درجه و دو
باشد در این وقت تعیین ارتفاع شمس باسطرلاب بنماید یا ضرب زحمه مانده بنصف النهار
بلد برسد این وقت متحقق میشود که شمس بدایره نصف النهار مکه رسیده ظل شمس در این وقت
سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل اینکه
فرض شود که طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه و نیم در این وقت بعد از آنکه
شمس بدایره نصف النهار بلد رسیده بقدر نیم ساعت تامل نموده این وقت شمس در نصف نهار
مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده
باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن زمانی که مذکور شد با انحصار و لکن در بلاد مسلمین
اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه علم یا مظنه باشد
بر خلاف آن و هر یک از این دو صورت که بوده باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد
در تشخیص قبله تا تحصیل علم یا مظنه شود بلکه در صورت شک نیز چنین است که سمت قبله
میباید معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای مظنه و عدم
تمکن از آن در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده باشد لازم است اتیان
چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لا
زم است اتیان سه نماز در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار نماید بدو
نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار بنماز واحد بهر سمتی که خواهد یا با رجوع بقرعه
ضعیف است و اشکالی نیست لکن سزاوار نیست که در این مقام تنبیه شود بر چند امر
اول آن است که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتیکه یکنماز بوده باشد ظاهرا
همین مثل نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا در اینصورت
ایا لازم است اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید بعد از آن اتیان چهار نماز
عصر در چهار سمت نماید یا اتیان نماز عصر در هر جهتی میباید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت

بوده باشد

بوده باشد یا مخیر است بهر نحوی که خواهد اتیان نماید ظاهر اولی است پس قبل اتیان
چهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان
چهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که
اول شروع بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در او که عصر در سمتی
که اتیان نموده است نماز چهارم ظهر را جایز است در صورتیکه اتیان چهار نماز ظهر در چهار
سمت نماید باین نحو بوده باشد که او دو خط مستقیم اخراج نماید بنوعیکه زاویه حادث
هر دو خط مساوی بوده باشد با هم و تعبیر از این بتقریب بقوائم عوام الفراج مابین هر دو خط
با هم مساوی بوده تا این دو خط بعد از تقاطع چهار قسم میشود هر قسمی را در حال نماز
مابین دو مقدم خط قرار دهد و نماز کند دوم آنست آنچه مذکور شد که لازم است چهار
نماز نماید در حالت سعه وقت است اما در حال ضیق وقت اقتصار نماید بآنچه وقت کفایت
نماید پس هرگاه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر یکنماز را اقتصار بهمان
یک نماید و تعدد لازم نیست و در تعیین جهت در اینصورت مختار است و اگر کفایت
دو نماز نماید لازم است دو نماز و هکذا چهارم واجب نیست در حق متحیر در امر قبله تاخیر
نماز نماید تا اکتفا نمی نماید تا وقت مگر مقداری که کفایت هشت نماز یا شش نماز یا چهار نماز
نماید بلکه ظاهر این است که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید حتی با
در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا آخر وقت بلی در بعضی کتب هر کو ... لازم
بوده باشد تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع در آخر وقت پنجم آنست هرگاه مقدار
چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن عذری از عذرهای
مسقط تکلیف شد مثل اینکه حیض عارض شد بعد از آن قضاء عند خالی از این نیست
یا باقی است بر وصف تحیر یا باقی نیست لازم است در مقام قضا رعایت نماید حالت ادا را
پس لازم است اتیان چهار نماز ظهر قضائی نماید قضای نماز عصر لازم نیست بلکه ممکن است

کسی ادعا نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید
تا رفع تحیر شود اگر چه بنابر قول بقضا بوده باشد نظر باینکه بطول دلالت دلیل
نیست با این فرض ظاهر نیست اگر تحیر باقی بوده باشد در حین قضا تشکیکی در این نیست که
چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست و همچنین ظاهر این است
که بی اشکال اتیان چهار نماز ظهر قضائی در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جایز
نبوده باشد پس اجتزاء بیک نماز ظهر میتواند نمود لکن کلام در این است آیا در این صورت
که مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف
طاری شد آیا قضای نماز عصر بر این شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال
نیست لکن ظاهر این است که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا
ظاهر میشود هرگاه مقدار هشت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر مسقط
تکلیف عارض شود حکم بوجوب قضای عصر یا ظهر ممکن نبوده باشد و همچنین حکم بوجوب
قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتیکه منقضی شده باشد از اول وقت مقدار
سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و معلوم است آنچه مذکور شد
در صورتی است که تحیر در امر قبله در اول وقت متحقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده
باشد متحقق است مقدار اقتضای چهار رکعت یا هشت رکعت با اقتضای نماینکه
کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اگر چه ما بین تحقق تحیر و عروض
عذر مسقط تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه یک نماز کند متخلل نشده باشد
ششم آنچه مذکور شد حکم لزوم اتیان ... است بلا اشکال در اول وقت و اما آخر وقت با این
معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداری که کفایت
چهار نماز نماید با طهارت پس ظاهر این است که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد پس
در حق متحیر در قبله از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار

از آخر وقت

از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود مگر بعنوان
اداء و نه بطریق قضا و هرگاه بمقدار پنج رکعت نماز از آخر وقت درک نماید واجب است یک
نماز ظهر بهر سمتی که خواهد چهار نماز عصر بچهار سمت و همچنین هرگاه بمقدار شش نماز
یا هفت نماز درک نماید دو نماز ظهر در دو سمت و سه ظهر در سه سمت اتیان مینماید
و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز شد بقصد اینکه
چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا بعد از ادای یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یا
نمازی که قبل از زوال تحیر ادا و صادر شده یا بسمت قبله بوده یا خلاف آن اگر بخلاف قبله
بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است اتیان بیک نماز بسمت قبله
نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله بوده باشد جواز اجتزاء بآن اشکال است احوط
اعاده آن نماز است ثانیا بهمان سمت قبله بلکه وجه نیست که واجب بوده باشد بجهت اینکه
بر مکلف لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد و امتثال در صورتی متحقق است
که قبل از اخذ بیان معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است و وقت شروع بنماز نماید
و در متحیر چونکه این معنی ممکن نبود شارع چهار نماز را بر او واجب نموده من باب المقدمه
و در هیچیک از چهار ممکن نیست ادعای این بوده باشد که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از
اتیان بچهار نماز متحقق میشود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف بیکی
از دو وجه متحقق میشود باینکه قبل از نماز ما او بوده باشد که این سمت سمت قبله است
و شروع بنماز نماید بهمان سمت یا اینکه لکن چهار نماز مثلا بعمل آورد و در ما نحن فیه
هیچیک متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال مثلا ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم
خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز شود پس هرگاه متحقق شد که نماز بخلاف سمت
قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگر چه استصحاب جهت مقتضی حکم
باتمام است لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبله نظر بآنچه مذکور شد با آن حکم بلزوم قطع است

بجهة آنكه لفظ صلوة اسم است از برای افعال مفتتحه بتكبير و مختتمه بتسليم و امثال معتبرات
ايضاً حديث موثق بر اينكه وقت شروع بنماز معتقد اين بوده باشد كه اين صلوة بسوی
قبله است و معروض منضم باشد هشتم آنست كه حكم كسی كه كور شد بعض آنها نماز
بچهار سمت يا اعتقاد است بنا بر متابعت امام است يا تقليد در اين مقام با اين خوف نماز
مثبت پس ظاهر اينست كه اكتفا بيك نماز بهر سمتی كه بوده باشد نتوان نمود و اما هر ان مثل نماز
ايات نيز كه وقتش كه موقت بوقت بوده باشد مگر بر تأخير آن نمايد تا رفع تحير شده موقت
ايشان بيكنا نماز بايد بسوی قبله ملاكوقيين بركس و سعت چهار نماز سمت داشته باشد لازم است
كه ايشان نمايد و اگر وسعت نداشته باشد قضا نمايد با آنچه وقت وسعت دارد و بعضی
در اشال مقامات در مثل نماز ميت و نماز كسوف و خسوف در چنين وقتی عمل بمقتضای قرعه
اولی بوده باشد خصوصاً در مثل نماز ميت نظر بعموم و شمول اولی قرعه بعدم القول بمقتضی
تكرار در ايشان صلوة بنماز ميت هفتم آنست كه متحير در قبله جايز است اقتدا نمايد بمتحير
و هم چنين جايز است اقتدای متحير بغير متحير و اما اقتدای غير متحير بمتحير در سمتی كه غير متحير
معتقد اين است كه سمت قبله نيست پس اشكال در جواز نيست و اما در سمتی معتقد اين است كه
سمت قبله است حكم بجواز اقتدا مشكل است بدانكه در اين مقام چند بحث است اول آنست
كه واجب كه هرجا استقبال در جميع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نمايد در اثنای
نماز اين بر دو قسم موجود عمداً يا سهواً و على التقديرين يا بهمه بدن است يا بروی تنها و بر
جميع تقادير يا بخلاف قبله است يا بسوی يمين و يسار است يا ما بين يمين و يسار پس اقسام
دوازده است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد اول آنست كه التفات
نمايد بهمه بدن بخلاف قبله و ظاهر آنست كه التفات نمايد بوجه تنها بخلاف قبله تنكير در بطلان
نماز در اين دو قسم نيست پس استينافش لازم است سيم آنست كه التفات نمايد بكل بدن
بجانب يمين يا بجانب يسار و در اين قسم نيز نماز باطل و حجة استينافش لازم است چهارم آنست

كما التفات

كه التفات نمايد بكل بدن بما بين يمين يا يسار در اين قسم نيز نماز باطل است خواه مشغول بوده
باشد در حين انحراف ببعض افعال نماز يا نشده در صورت نماز باطل و استينافش لازم است
پنجم آنست كه التفات نمايد بوجه تنها بجانب يمين خود يا يسار خود در اين قسم ظاهر اين است
كه نماز صحيح و لكن اصل فعل مكروه بوده باشد ششم آنست كه التفات نمايد بوجه بما بين يمين و يسار
صحت در قسم پنجم مستلزم صحت در اين قسم است بطريق اولی بلكه حكم بكراهت در اين قسم نيز
ممكن نيست و اما اقسام سهو اول آنست كه التفات نمايد بوجه تنها بما بين يمين و يسار و دوم
آنست كه التفات نمايد بوجه تنها بسوی يمين يا يسار شبهه در صحت صلوة در اين دو قسم نيست حكم
بصحت نماز در اين دو صورت مستثنی صحت است در صورت سهو بطريق اولی سيم التفات
بوجه تنها است بخلاف قبله در اين صورت اگرچه ظاهر از بسياری از فقها رفع الله تعالى مقامهم
صحت نماز است مثل دو صورت مذكوره لكن مختار ما چنين است كه نماز باطل و استينافش
لازم باشد چهارم التفات بكل بدن است بخلاف قبله پنجم التفات بكل بدن است بجانب يمين يا
يسار مختار در اين دو صورت بطلان نماز است ششم التفات بكل بدن است با بين يمين و
يسار در اين وقت اگر مشغول ببعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل ميشود و اگر چيزی از
واجبات نيز كرده بوده باشد و اگر مشغول نشود حكم ببطلان مشكل است احتياط در اعادت
محقق نماز است آنچه مذكور شد حكم التفات و انحراف از قبله در اثنای نماز و قصد و نيت … بنا بر آنكه
واجب است و اما نماز نافله ظاهر اين است هيچ قسم از اقسام مذكوره موجب فساد نشود اگرچه
التفات بكل بدن بوده باشد بنا بر جهت قبله … دويم در ظهور خطا و اعتقاد است
در امر قبله بعد از فراغ از نماز يا در اثنای نماز هرگاه خطا و اعتقاد بعد از فراغ از نماز ظاهر شد يا
نماز هرگاه خطا و اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد اين سه قسم ميشود اول آنست كه نماز
واقع شده است ما بين يمين و يسار مصلی … بسوی نفس يمين يا نفس يسار … بخلاف
قبله و عبارت اخری بعد ما بين سمت قبله و ما بين المشرق كه متعبد شده در حال نماز يا الی آن

ربع دوره است يا ساوی آنست يا بيشتر از ربع است بعبارت اولی چشمه ما بين مشرق و مغرب …
ثانی بنفس مشرق يا مغرب و ثالث باشد با آنكه اول آنست نماز صحيح است محتاج باعاده نيست
دوم ثانی اعاده لازم است هرگاه انكشاف خطا و اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر بعد از
انقضای وقت بوده باشد قضا لازم نيست سيم ثالث خلاف عظيم است ما بين فقها و اعتقادات
كه مثل صورت ثانيه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم نيست
لكن احوط در اين قسم اتيان بقضا است و اما هرگاه ظهور خطا و اعتقاد در اثنای نماز بوده
باشد در اين صورت اگر ما بين يمين و يسار لازم است ميل نمايد بسوی قبله نماز را تمام
كند در حال ميل ظاهر اين است كه لازم است مشغول واجبی از واجبات نماز نشود و در دو
صورت ديگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه بقبله شده استيناف نماز نمايد اگرچه ممكن
از اتيان بكل نماز در وقت نبوده باشد هرگاه از وقت درك نمايد مقدار يك ركعت كفايت بكند
قضا لازم نيست و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع تمكن از درك يك ركعت نماز را در وقت
نخواهد شد چنانچه از جماعتی متأخرين فقها ظاهر ميشود آنست كه در اين صورت لازم است
اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز در اين صورت تجويز نفرموده اند مختار بنده
حقير بخلاف آنست بلكه لازم است قطع نماز حتی در اين صورت و چون كه مفروض اين است
كه ما بقی از وقت كفايت يك ركعت از نماز نميكند لازم است نماز را بقصد قضا اتيان نمايد
اما حكم در جاهل بجهت قبله يا ناسی مثل كسی است كه خبط در سمت قبله نموده باشد مذكور شد
اما جاهل پس حكم ظاهر اين است كه حكم او چنين نيست بلكه لازم است اعاده نماز اگرچه نماز
او ما بين مشرق و مغرب بمعنی كه مذكور شد واقع شده باشد بلكه جاهل حكم عامد است پس هرگاه
كسی عمداً نماز بغير جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است خواه اعاده نماز يا قضای آن متعين است
جاهل نيز مثل او است و اما ناسی مناسب اين است اول بيان شود كه مراد از ناسی چه چيز است
اين تا غفلت شود چنانكه ما ميگوئيم مراد از ناسی در اين مقام دو احتمال دارد و اول آنست كه

مراد

كه مراد ناسی بحكم بوده باشد دويم ناسی موضوع و مراد از ناسی بحكم آن است كه اول ميدانست
كه در نماز واجب است استقبال قبله لكن اين مطلب را فراموش نموده و مراد از ناسی موضوع
آنست كه اول سمت قبله را تشخيص نمود لكن فراموش نموده نماز را بسمت ديگر نمود باعتقاد
اينكه اين سمت همان سمتی است كه تشخيص نموده بوده است اما ناسی بحكم پس اين دو قسم مشترك
بحكم است كه بودن نسيان معتبر است يعنی منشأ نسيان … مسامحه و دو نيز بوده و دو قسم
آنست كه چنين نيست اول ظاهر اينست كه حكم آن حكم جاهل است پس صلوة او محكوم ببطلان است
اگر واقع شده باشد ما بين مشرق و مغرب بلكه حكم بصحت صلوة او مشكل است اگرچه واقع شده
باشد ما بين مشرق و مغرب بلكه حكم بصحت صلوة او مشكل است اگرچه واقع شده باشد سمت
قبله نظر با يكه امتثال بقوله تعالی و حيثما كنتم فولوا وجوهكم شطره با جهل بلزوم استقبال ممكن
نيست و در دويم نيست حكم در ثانی بين چنين بوده باشد بعد آنچه مذكور شد مختص ميشود
و تفاوت كه هست آنست كه در اول بجهة نسيان اثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس
ظاهر اينست حكم اين حكم كسی است كه خبط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او ما بين يمين
و يسار بوده باشد صحيح خواهد بود و اگر بنفس يمين يا يسار بوده باشد يا بخلاف قبله بوده باشد
نماز باطل خواهد بود بلكه در دو نيست كه گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگرچه متذكر شود
بحقيقت حال در خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد
بود و اين در صورتيست كه متذكر شود بحقيقت حال و اما بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه متذكر
در اثنای نماز بوده باشد پس اگر ما بين يمين و يسار بوده باشد نماز او صحيح لازم است ميل نمايد
بسمت قبله و اگر بنفس يمين و يا يسار يا بخلاف جهت قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و
استينافش لازم است بحث … است كه علم بجهت قبله با امكان لازم است و با عدم امكان
علم چنانچه اغلب چنين است اعتماد بمظنه ميتوان نمود و طريق مظنه علامات است مثل …
محاريب مسلمين يا مقابر ايشان لكن در شهرها يا قريه‌های كبيره يا متوسطه و اما قريه كوچك …

چند نفر بوده باشند استفاده ظن از محراب مسجدی که در چنین قریه بوده باشد مشکل است
و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد می‌توان نمود
و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه شرط نمی‌دانند استقبال قبله را در ذبح و
نحر نعم قبله اهل سنت می‌تواند بجا آورد مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه
مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد می‌باید مستند بآن قواعد بوده باشد و همچنین علامات
اینست که آنچه فقها قدس الله تعالی ارواحهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نسبت ببلاد
مختلفه همه مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره در کلمات فقها مذکور و در اخبار
وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست چه هیچ تا که نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند
حدیث است مدلول جمله از آن احادیث آنست که ما بین دو متوسط است ما بین مشرق و مغرب
قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع باین نمی‌تواند شد بلکه حمل این اخبار
بر معنی اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع برخلاف این مضمون است پس این اخبار لا علاج محمول است
در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بآن نمودیم باین معنی که با اعتقاد اینکه
سمتی سمت قبله می‌باشد در حال نماز متوجه بآن سمت شد بعد از ادای نماز منکشف شد
که آن وقت مقتضی این اخبار اینست اگر نماز ما بین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود
و الا فلا پس مراد از این اخبار ما بین آنها خواهد بود که ما بین مشرق و مغرب قبله است در حق کسیکه
اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص قبله هست موثق که محمد بن
مسلم از مشهور الاوایل یا الاخر از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام یا از کاشف الاسرار و الحقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده و گفته که من سوال کردم از احدهما علیهما السلام از سمت
قبله جواب فرمود که جدی را پشت سر خود قرار بده و نماز بکن و چونکه راوی که محمد بن
مسلم بوده باشد از اهل کوفه می‌باشد لهذا حمل می‌شود بر اینکه مراد معصوم بیان قبله عراق است
و مراد از فقها اگر چه جدی حقیقی که عبارت از ما بین کتفین بوده باشد مخالف است با آنچه

فقها

فقها ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار بدهند
و اگر مراد اعم از این معنی است شامل هر دو شکل خواهد بود یک صورت آنست که فقها ذکر
فرموده اند با آن مخالف خواهد بود با آنچه در بیان علامت قبله عراق ذکر فرموده اند و
حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر صادق
باین نحو مروی که شخص با سعادت آن حضرت عرض کرد که من میروم بسفر و قبله را نمیدانم در شب
حضرت در جواب فرمودند آیا می‌شناسی ستاره را که او را جدی می‌گویند گفت گفتم بلی فرمود
آن ستاره را بر یمین خود قرار بده و هرگاه در راه مکه باشی بگردان آن ستاره را میان دو کتف
خود یعنی علامت قبله در راه مکه اینست که جدی را ما بین کتفین قرار بدهی و در سفر دیگر
آنست که جدی را بر یمین خود قرار بدهی و این شخص راوی معلوم نیست که اهل کی بوده و از
اهل کدام بلاد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقها ذکر فرموده اند در بیان علامات
قبله بلی بعد از رجوع بقواعد هیئت ظاهر میشود که شاید این شخص از بلاد یا اهل بلدی بوده
باشد که عرض آن بلد زاید بوده باشد بر عرض مکه قلیلی و طول آن بلد اکثر بوده از طول
مکه تا آنکه قبله آن بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود
در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر اینکه کریمه
و بالنجم هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از تابع
ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المومنین که آنحضرت از جناب رسول خدا روایت
نموده که فرموده که مراد از نجم در این شریفه جدی است بجهة آنکه آن ستاره ایست که از
مکان خود زایل نمیشود و بر آنست بنای قبله و بآن ستاره راه می‌یابند اهل بر و بحر
و امر در عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقها ذکر فرموده اند اظهر است و حدیث دیگری
وارد شده در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد ندیده‌ایم پس مرجع در آنچه فقها ذکر فرموده اند
می‌باید قواعد هیئت بوده باشد لکن انصاف اینست که آنچه ذکر فرموده اند در بیان قبله

معلومات از قواعد هیئت که اشکال وارد از جمله فرموده اند هر اقلیمی می‌باید متوجه
شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که آن رکن بسوی اهل آن اقلیم هست پس اهل عراق لازم است
متوجه شوند بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منسوب است و بعضی از این
ادعا نموده اند که لازم می‌آید بنا بر این قبله عراق نقطه مغرب بوده باشد نه ما بین جنوب و
مغرب بیان ملازمه مقتضی اینست که گفته شود چون بنای کعبه بنحوی که هست مربع مستطیل است
بنا بر این هرگاه فرض شود خط مستقیم خارج شود از رکنی که در آن منسوب است حجر الاسود بر رکن
مغربی لا علاج این مربع مستطیل منقسم می‌شود بدو مثلث یک ضلع از مثلثین محدود است ما بین
رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محدود است ما بین رکن یمانی و رکن مغربی و یک
ضلع از مثلث دیگر محدود است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محدود است
ما بین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک ما بین هر دو مثلث ضلعی است که محدود است
ما بین رکن حجر و رکن مغربی که وتر هر دو مثلث است و بنا بر این هرگاه کسی مواجه طرف زاویه
ضلع شد از جانب حجر الاسود لا علاج مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسیکه مواجه
رکن حجر الاسود بوده باشد که سمت رکن مغربی است که او ازو خارج است مواجه رکن مغربی
خواهد بود چون مواجه نقطه مغرب نخواهد بود بنا بر این نقطه سمت قبله متوسط ما بین نقطه
جنوب و نقطه مغرب نخواهد بود بلکه یا عین نقطه مغرب می‌باشد یا متوسط ما بین نقطه
مغرب و نقطه شمال هست پس حکم باینکه عراقی می‌باید متوجه رکنی بشوند که در آن نصب
شده حجر الاسود صحیح نخواهد بود و اینست غایة آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه
و این مطلب اگرچه چنین است که مذکور شد لکن جمع ما بین این و بیان آنچه فرموده اند که
از جمله علامات قبله اهل عراق آنست که مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین قرار
دهند ممکن نیست بلکه در این صورت مدعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مشخص است
کسیکه محاذی نقطه مغرب می‌ایستد لازم این اینست که نقطه مشرق در خلف او واقع شود

پس قطعا

پس قطعا این قسم از توجه برکن عراقی مراد فقها نخواهد بود بلکه لازم است نفس چنین توجهی
شود که جمع ما بین هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر و هم قرار دادن مشرق را بجانب یسار
و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است رکن
حجر محاذی با نقطه مشرق بوده باشد پس بنا بر این در صورتیکه کسی مغرب را بجانب یمین
قرار بدهد و مقابل و مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه
محاذی جزئی که ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی [illegible] بجدار
بوده باشد لکن ظاهر بنحوی که مشاهده رکن حجر محاذی با مشرق و اعتدال نیست بلکه محاذی
با مشرق اعتدال ما بین رکن حجر و باب بیت است که تعبیر از آن بحطیم میشود پس رکن مغربی
محاذی با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطه قبل از وصول برکن
مغربی خواهد بود پس با قرار دادن مغرب را بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة
محاذات متحقق است ما بین الحطیم و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد ما بین رکن
شامی و مقام حضرت ابراهیم لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه
سابق مذکور شد بلکه گاهی محاذات بعین رکن شامی میشود و اگر قائل باعم از این شویم
چنانچه ظاهر اینست که این مراد بوده باشد یعنی مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد
عرفا و مشرق در جانب یسار باشد که تا آخر فرض شود چنانچه عرض بلد بیشتر است از عرض
مکه طول آن بیش زیادتر بوده باشد چنانچه در اینست در این صورت بسبب اختلاف در
زیادتی طول که هست با محاذات ما بین الحطیم و میان باب میشود و که هست محاذات ما بین
او و حجر اسماعیل نیز میشود و که هست محاذات ما بین این و حطیم میشود که ما بین باب و رکن
حجر است و که هست محاذات با رکن حجر میشود و لکن نه بآن معنی که مذکور شد و لکن بنا بر این حکم
بر رجحان تیاسر مشکل است بلکه در روایتی که حکم برجحان تیاسر شود [illegible] حکم
بر اینکه اهل عراق باید متوجه برکن عراقی شوند و آن رکنی است که حجر در آن منسوب بلکه

بانکه اهل عراق مشرق را درجانب چپ و مغرب را درجانب یمین قرار دهند هند بعنوان اطلاق
صحیح نیست بحث چهارم در اینست که در بحالی که سمت قبله مختص بشود بمحض و بحث نمود
مظنه هم پیدا نمیشود یعنی که از جهة قبله استعماد بان مظنه میتوان نمود مادامیکه
باقی بر وصف مظنه بوده باشد محتاج بتکرار اجتهاد موافق عدد نمازها نیست پس تجدید
اجتهاد لازم نمی آید اگرچه صد نماز بجا آورد و ظاهر این است همین که مظنه هم پیدا نمانم
میتواند نمود و نماز کرده انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتیکه
معلوم داشته باشد که بتاخیر ظن اقوی میشود در این صورت احوط آنکه در نیست که حکم
بوجوب تاخیر نشود و اینچه مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورتیست
که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار عروض امری از امور ظن او متبدل
بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول رسید نمازهای باقی
را بجز بجا آورد و صحیح است با اعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگری که مقتضای اجتهاد
بعمل می آورد و فرق ما بین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز با بقاء
وقت لازم بود در اینجا لازم نیست آنست که موضوع مسئله در سابق این بود که سمت
قبله مختص بود این مختص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مختص میشد
و معلوم نمود همان سمت که مختص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود
باجتهاد و بعد از اتیان نماز نمود و بعد ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت
دیگر مظنون شد و فرق دیگر در اینجا یقین غلط بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن
حاصل میباشد بحث خامس آنست که هرگاه مجتهد بجهة اجتهاد خود بسمت قبله و مکلف حاصل شد از برای
آن شخص عمل بان مظنه میتواند نمود و اگر چنین نشود مجتهد دیگر اخبار بخلاف آن نمود حال آنکه
ثقه باشد هرچه ساعتند در حالت یا اعلم یا اوثق میباشد بعید نیست تقلید مجتهد ثانی هم
قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم بشش

قسم میشود

قسم میشود اقل آنست که دو مجتهد قبل از شروع بنماز میباشد و در مجتهد دو رساند در علما (margin: ثلث)
و مشق در این صورت ظاهر اینست حکم به تخییر حکم مخیر است در دو سمت لازم است بجز دو سمت
نماز نماید قسم دوم آنست که هر دو مجتهد بان قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن اعلم یا اوثق
از دیگری بوده باشد در این فرض عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است قسم چهارم
مثل این دو صورت لکن اخبار از مجتهد ثانی در اثنای نماز و حکم نماید و صورت آنست
در صورت مستثنی لحدهما اگر اوثق مجتهد اول است نماز خود را همان سمت که شروع نموده تمام
میتماید و چیزی بر او نیست و اگر اوثق مجتهد ثانی است اگر اختلاف مادون یمین و یسار است منحرف
میشود در اثنای نماز بان سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر بیرون یمین یا یسار است
یا مقابل آن جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق
در صورت مساوات مجتهدین در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام میتماید یا لازم است
نماز دیگر بمقتضای قول مجتهد ثانی ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین معنی که اگر اختلاف
مابین دو مجتهد در غیر یمین و یسار است اعاده نماز لازم نبوده باشد و اگر اختلاف بمعنی یمین یا
یسار بوده باشد یا مقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگوییم اکتفا
بهمان نماز بتواند نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مجتهد ثانی واجب نبوده باشد بحث خم
و ششم مثل سیم و چهارم است لکن اخبار از مجتهد ثانی بعد از فراغ از نماز بوده باشد در این صورت
اگر اختلاف مابین دو مجتهد مابین یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مجتهد ثانی اوثق
بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد حکم اختلاف مابین دو مجتهد بمعنی یمین یا یسار بوده باشد
یا مقابل قول اول در صورت مساوات دو مجتهد در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست
بلی کلام بیشتر در نماز دیگر است که بعد میاید بعمل بیاورد و حکم این در قبل ظاهر شد
که صورت اوثقیت احدهما بان اشکالی نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالی که هست در
صورت اوثقیت ثانی است باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز تواند نمود لازم نبوده باشد که ثانیا

که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مجتهد ثانی لکن دور نیست که بگوییم احوط اعاده است لکن
با بقای وقت بحث ششم در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آنست پس در این دو مقام است
مقام اول در نماز در جوف کعبه است پس میگوییم نماز در جوف کعبه با نافلهٔ است یا فریضه اگر نافله
بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست مخیر است بهر سمتی رو کند که خواهد متوجه میتواند شد
بلکه دو رکعت نماز مستحب است و در حدیث صحیح وارد شده که حضرت رسول اکرم در حالی که از جناب
رسول خدا ... از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز اتیان فرموده و اما نماز
واجبی در جوف کعبه پس در حالت ضرورت مثلا کسیکه متمکن از بیرون آمدن نبوده باشد بی
اشکال جایز است و ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد و اما در حال اختیار پس محل خلاف است
و ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن با کراهت مقام ثانی نماز در سطح مکه است و این نیز محل
خلاف ما بین فقها است بعضی گفته اند نماز میکند مستلقیا یعنی پشت خوابیده و بسبب الحو
نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا یعنی بر پهلوی خوابیده نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است
مشهور ما بین فقها بلکه ما بین اقوال آنست که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود مثل سایر
مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد لکن لازم است بنحوی باشد که در جمیع احوال حتی
در حال سجود چیزی از فضای بیت پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال جزئی از فضا
خانه پیش روی او بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود ... فضای کعبه ... بوده
این مقدار که جهت ما ذبح ... فضا ... مسلم ... بحث
هفتم در بیان چیزهایی که استقبال قبله در آنها لازم است و این چند امر است اول
نمازهای واجبیست و قسم نماز میت است سیم ذبح است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر
مذبوح یا منحور را بسمت قبله نمایند ... استقبال ذابح ... لازم نیست
چهارم محتضر است یعنی لازم است در حالت احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حالت
بوده باشد محتضر را متوجه قبله نمایند پنجم میت است در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها

مشکلات

مختلف است کیفیت استقبال در احوال نماز آنست که در رکوع سایر مقادیم بدن را بسمت قبله نگه
دارد و احتیاط در انگشتان پا هم نیز چنین است این در حال قیام است و در حال جلوس قریب
باینست و اما در حال سجود مختصر است که باین طریق نیست بلکه روی باید بسجود بر سطح واقع شود
بسمت راس بلکه مکر عضوی بوده که درایه منسوبه متصف ساجد بوده بدو قسم منافی
از سر و جبهه و سینه و غیرها و تقیید نماز بواجبی بجهة تعمیم از نوافل است که استقبال
قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است اتیان بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر در
حال اختیار و ضرورت در حال مشی و بر روی چهار پا و بجمله ظاهر اینست که اتیان بنماز نافله
در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت میتوان نمود و در حالت رکوع اشاره بسر نماید و اما بجهة
سجود لعنتر از آن یا بجهة رکوع باشد یعنی بجهة رکوع و سجود سر را بسمت پایین حرکت داده میل
سر بجهة سجود زیادتر بوده باشد و آیا لازم است تکبیرة الاحرام بجانب قبله بگوید در جمیع
احوال مذکوره ظاهر این است که چنین نبوده باشد اگرچه رعایت مهما امکن احوط اولی فقه
و عقل ما ... مذکور شد اتیان نافله بود در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال
ایستاده در حال اختیار پس دور نیست که بانان استقبال قبله شرط نبوده باشد چون اتیان
بنافله در حال وقوف متعمدا بغیر سمت قبله میتوان نمود لکن احوط رعایت استقبال است
در لباس مصلی است و در این چند مطلب است اول آنست که جایز نیست
نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه از حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر
و خوک یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و روباه و غیرها و خواه از جنس نگذرد که حیوان
طاهر العین میباشد بجز بود مثل موی گربه شال مثل شیر که به و آب دهن و دموی آن
و سایر اجزای آن و فرق که هست ما بین موی گربه و آب دهن او آنست که موی گربه در لباس
مصلی ما دامیکه رطوبت از او باقیست از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری
از این راه که جزو حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت و حصول جفاف

مخفی میشود ما نحیث انده نجاست و ما ب دهن انه ما نحیث ان مخرجست و در جزو غیر ماکول اللحم
بودن و معلوم است این در صورتی است که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت
خشک شدن مانعی نخواهد بود تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود نماز
با جزو غیر ماکول اللحم یا با علم بموضع و حکم است و یا جهل بهردو یا با علم بموضع و جهل
بحکم یا بعکس ان این چهار قسم است مراد از علم بموضع انست که عالم بوده باشد که این
جزو حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم اینست که عالم بوده باشد که با جزو غیر
ماکول اللحم است نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این دانسته شد میگوییم بتحقیق نماز
نماز در قسم اول نیست و ظاهر اینست که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین
در قسم ثالث که عبارت از علم بموضع و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت
جهل بموضع و علم بحکم مثل اینکه میداند که نماز در جزو غیر ماکول اللحم صحیح نیست
لکن نمیداند که جزو غیر ماکول اللحم با او ست چه در این صورت ظاهر این است که نماز
صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضع ان است که میداند این چیز با او هست لکن نمیداند
که این جزو غیر ماکول اللحم و این مقصود بلکه صورت ان است که شبهه الحال استحکام پیدا کرده
خواهد شد و غیر اینست که ندانند که ان از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد اینست
که از حیوان ماکول اللحم است در این صورت ظاهر این است که صلوة فاسد بوده باشد اما
از لازم باشد و اما در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضع
یا ناسی حکم است مثل اینکه میداند که جزو حیوان غیر ماکول اللحم با او هست لکن در حال
نماز فراموش کرده نماز کرده بعد از فراغ از نماز متذکر شد و دیگر ناسی حکم است و در این
صورت نیز نماز باطل است و تحقیق نمازهائیکه مذکور شد تمام است از اینکه جزو لباس مصلی
بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعرائیکه چسپیده باشد ببدن مصلی یا ثوب مصلی
نیز چنین است بلی ممکن است که تفصیل داده شود و محل این بحث که ذکر شد لاحق بدن مصلی

بوده باشد

بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه در جوف دندان بوده باشد
که در جیب مصلی است در این صورت حکم به فساد نماز ممکن نیست اینکه مذکور شد در
صورتیست که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث در اجزای
ان از دو راه است اول اجزای منفصل از خود شخص است بلا اشکال بعضی این شخص ظاهر اینست در جمیع
اجزائی که نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط عیب بوده باشد مثل موی
خود ادم و ناخن و عرق و آب دهن و منی و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با خود
شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگر چه دندان بوده باشد بنابر این هرگاه دندان کسی افتاده
باشد و انچه دندان را در بغل خود بگذارد نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این در صورتیست
که از جزو گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی بریده
باشد و ان انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم به بطلان نماز مشکل است
احوط اجتناب است دوم از انسان اجزای شخص نیست بلکه غیری و این ظاهر این است در مثل مو
و ناخن و عرق و آب دهن و دماغ موجب بطلان نماز نشود و اما مثل دندان و انگشت
و نحو انها ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبود و اما مثل شیر اگر چه شبهه بوده باشد
بحکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت و اما در صورت جفاف
پس هرگاه نیست اگر چه شبهه بوده باشد و تحقیق نبوده باشد انچه مذکور شد در اجزای
حیوان غیر ماکول است در صورتیکه صاحب نفس سائله بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله
نداشته پس هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی نیست
در عدم لزوم اجتناب همچنین است نیز خصوصا مثل موم و عسل بنابر این شمع در جیب
بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و از این باب است ابریشم پس اجتناب از ان
نیز لازم نیست و اما در مثل ماهی که نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد مثل
بعضی اقسام ماهی که ماکول نیست پس در این که اجتناب از اجزای ان در حال نماز لازم

بوده باشد از جمله حیوانیکه صاحب نفس سائله نیست صدف است اما حیوانیست صدفت
مستفاد میشود از حدیث صحیح و اما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از تمامی
و لکن ظاهر اینست که اجتناب از اجزای ان در حال صلوة لازم نباشد بنابر این هرگاه کسی
در جوف ان نسیا شده بلکه ممکن است ادعای استقرار سیره مسلمین بوده در عدم اجتناب
از ان و اما چیزی که مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد ما بین انکه از حیوان ماکول اللحم
یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد لکن جزو لباس بوده باشد در این صورت ظاهر
این است که اجتناب لازم نبوده باشد و اما مثل شعرات که بیدن یا بجامه مصلی چسپیده
باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب
از ان لازم نبوده باشد و هم چنین است اصح اینکه مردد بوده باشد ما بین اینکه از ماکول
اللحم بوده باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگر چه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده
بوده باشد با اجتناب از ان در حال نماز لازم نیست و ظاهر این است وجوب اجتناب از
اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مخصوص نبوده باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصاله بوده باشد
بلکه ثابت است اگر چه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانی که نعوذ بالله
بجانب موطوء انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحو اینها پس لزوم اجتناب از اجزای
حیوانیکه اکل گوشت ان حرام بوده باشد ثابت است در جمیع حیوانیکه حرمت اکل لحم ان
ثابت بوده باشد مگر سه چیز و آخر ان است که اجتناب از انها لازم نبوده
باشد لازم نیست بالاتفاق و همچنین است علمای ان لکن بنابر مشهور و اقوی بطلان اجتناب
از کوک و موی پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای ان مثل عظم و غیره محل
اشکال است ظاهر لزوم اجتناب است دوم سنجاب سیم حواصل است ابن بیطار در جامع
خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل مرغ بزرگ است در بلاد مصر معروفست
بکی بکان مصنوعه دباء ساکنه تصریح نموده که این پرنده قسم است یکقسم سفیدست

مرتبه قسم

یک قسم سیاه و قسم سیاه این بد بو است و جلد او را استعمال نمیکنند و قسم سفید ان نیکوئی مو
بوست طبیعت ان قلیل الحراره و کثیر الرطوبه است و لباسی که از ان بعمل می اورند نافع از
حار است و همچنین نافع از جذام است که ضعف ان غالب بوده باشد چنانچه مخفی نیست
که سنجاب و حواصل اگر چه از حیوان غیر ماکول اللحم است لکن استعمال ثوب معمول از جلد
و بر اینها در نماز جایز است اگر چه اجتناب احوط است و اما اجزای دیگر این دو حیوان
مثل عظم و غیر چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال ان در نماز جایز نیست
در استعمال اجزای میته است بلکه میته یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول
اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول در میته
ماکول اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزء است که حیات در ان حلول نموده
مثل شعر و عظم و نحو اینها یا چیز نیست که حیات در ان حلول نموده است اگر اول باشد ظاهر این است
که استعمال ان در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه مو بوده باشد که قطع نموده
باشد یا کنده شده باشد لکن در صورت ثانی موضعیکه اخراج شده از جلد باید شسته
شود پس اجزای بلا نفس الحیوة از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال ان در نماز موجب
بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل جلد و غیره و نحو اینها مثل الجبه
ظاهر ان است که اجزا از ان است که در حال حیات ان را بعمل میاورند مثل مو و اما در این صورت اگر از لباس منفصل باشد
در این جا نیست اگر چه میگویم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در این صورت نیز
باید شود و میان شیر و غیر شیر ما نیست شیر بنابر این با بقاء رطوبت است پس در صورت
جفاف مانعی نخواهد بود بنابر این محتاج بغسل بلاقید نخواهد بود بخلاف بول و نحو ان اگر چه
بول حیوان ماکول اللحم در حال حیوة طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات بنجس میته
پس بعد از تحقق نجاست نجاست باقیست از انجا محتاج بغسل است و اما اگر اجزای بوده که
حیات در ان حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو اینها پس نماز در این بلکه نماز با نجاست نیست اگر

ما لا تتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام امتناع در خارج نماز نیز جایز نیست
مقام ثانی در اجزای میته غیر ماکول اللحم است که طاهر العین بوده باشد حکم این اجزا
در سابق مذکور شد متحقق میشود بلکه حکم در صورت موت شاة خواهد بود و همه این بحث
از آنچه در این مقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیای مبانه منفصله از حیوان غیر
ماکول اللحم در حال الحیوة نیز از بول و روث و منی طاهرست پس اشیای اجزای مایعه طاهره
مشروط خواهد بود به بقای رطوبت بنا بر این صورت متحقق مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات
منفصله از حیوان بعد از ممات نظر بملاقات آنها با نجاست مقام ثالث در اجزای میته
از نجس العین حکم این از آنچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینها
اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات منفصله از نجس العین در حال الحیوة و بعد از ممات
از حیثیت نجاست نمیباشد بلکه ما لا تحله الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نحو اینها نیز نجس است
بنا بر قول مشهور و در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان آنکه اجزای میته ملبوس
بوده باشد یا جزء ملبوس یا محمول ما یتم به الصلوة بوده باشد یا نه ما تحله الحیوة بوده باشد یا نه
تفصیل کرده در اجزای میته ماکول اللحم مذکور شد در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و بلا علم
اجتناب نماز محکوم بفساد است   الثالث که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة
جزء میته بودن در نماز و غیر نماز آیا مختص است بصورتیکه علم حاصل باشد باینکه این
اجزای میته است پس در صورت عدم حصول علم باین حکم میشود بجواز استعمال اعم از اینکه
عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد بلکه جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است یا عدم
ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنا بر این پس در دو صورت
جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی آنست که عالم بوده باشد بمیته بودن و دیگر
در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلود ما بین اینکه از میته بوده باشد یا از
مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است اول بمشاهده مسلم تذکیه

از مذکی

از مذکی و دوم بسبب اخبار ذو الید عادل بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود
در بازار مسلمانان اگرچه مشاهده تذکیه حیوان نشده و همچنین عدلین یا عدل واحد اخبار
بتذکیه ننموده باشد اعم از اینکه ذو الید معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال و اما اگر
معلوم الکفر بوده استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوان از مسلم شده
باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید و بعد قید تذکیه از مسلم و الجلود و نحو جلود در بلاد
مسلمانان پس اگر آنها بتصرف دیگران بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش و الجلد کتاب یا قابع
بوده و مثل اینها و معنی ما ظاهر این است استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه
آثار استعمال آن در جوف باشد اگرچه مثل در باقی بوده باشد در این صورت استعمال آن جایز نیست
مگر در صورتیکه بیکی از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد ظن
از هر چیزی که حاصل شود ظاهر این است که کفایت بکند و الجلود موجوده در بلاد مسلمین
مثل آنهاست پس اگر آثار استعمال در آن هست مثل پوستین مثلا در دست مسلمانیست در وفیه
ما نماز در این صورت بنا بر اشکالی در جواز بیع و جواز استعمال آن در نماز و غیر نماز نیست
و اما اگر آثار استعمال مطلقا در آن نبوده باشد پس اگر مظنه بتذکیه نبوده استعمال آن جایز
نخواهد بود و الا فلا منبسط قول در لباس مصلی مقتضی این است که گفته شود لباس مصلی یا مأخوذ
از نبات است مثل قطن و کتان و معنی اینها یا از حیوانات اگر از نبات است شبهه در جواز آن
نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده
باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین آنکه از ماکول بوده باشد یا از لباس معمول از حیوان
غیر ماکول اللحم البته نماز با آن ممنوع است و اگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا مأخوذ
از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز است و اگر از ثانی است جایز نیست و اما در صورت
اشتباه پس اگر مردد شود ما بین لباس مأخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از میته ماکول اللحم ظاهر
این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس مأخوذ از میته ماکول اللحم

و از مذکی غیر ماکول اللحم اشکال در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی
بوده باشد نه عکس یا تخییر   در احکام حریر است و در این چند بحث است
الاول که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض حالتی نماز خواه در حال نماز بوده
باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر بپوشد لباس حریر را و نماز در آن بجا آورد نماز باطل خواهد بود
مگر در دو صورت که پوشیدن آن در نماز و در غیر آن جایز است اول در حال حرب یکی
راجح بوده باشد در شریعت مطهره دوم در حال ضرورت مثل سردی هوا بحدی که در ترک
لبس حریر مظنه هلاکت نفس یا حدوث مرض بوده باشد و اما لبس آن بجهة دفع شپش [illegible]
الاطلاق مشکل بلکه جایز نیست مگر در صورتیکه تحقق ضرورت برسد چنانچه که مذکور شد در حق
مردان بوده و اما نسبت بزنان پس پوشیدن حریر جایز است بلا اشکال جایز است در حق آنها و اما نماز
زنان در حریر محض اگرچه شیخ صدوق قایل بعدم جواز شده لکن مشهور و حق در مسئله [illegible]
حریر محل اشکال نیست اگرچه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده   الثانی که منع از
پوشیدن حریر در نماز و غیر آن در حق مردان در صورتیست که مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز
در آن جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن آن
در حق مردان و همچنین نماز کردن در آن جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل پود
ریسمان یا بعض از هر یک از تار و پود ابریشم بوده باشد و بعض ریسمان یا کل تار ابریشم بوده
باشد و پود مرکب از ریسمان و ابریشم یا بعکس یا بر نحوی که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب
از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این صور پوشیدن مردان چنین لباس را و همچنین نماز کردن
در آن جایز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نیست که ابریشم مغلوب ریسمان [illegible]
باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز در آن ثابت است اگرچه ابریشم غالب از ریسمان و [illegible]
مغلوب بوده باشد بخلاف منع از پوشیدن حریر محض و نماز در آن است پس هرگاه امتزاج
بنحوی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است منع نخواهد داشت و اینها در صورتیست

که ابریشم

بیان
که ابریشم ممزوج بوده باشد بغیر ابریشم از چیزهائی که نماز در آنها جایز بوده باشد مثل
مثل ریسمان و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و خز و امثال اینها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد
بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد بموی حیوان غیر ماکول اللحم
یا بطلا در این صورت امتزاج ثمری ندارد در منع از استعمال در حال نماز باید
حکم کج در این مقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از
کج و ابریشم یا از کج و غیر کج از چیزهائیکه نماز در آنها جایز نیست نماز در آن جایز نخواهد بود
و اما پوشیدن در غیر حال نماز [illegible] منع ثابتست [illegible] تفصیل این اجمال
آنست که اگر ثوب معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن در حق مردان
جایز نیست و اما اگر معمول از کج و موی حیوان غیر ماکول اللحم غیر نجس العین بوده باشد پس
پوشیدن آن در غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن آن اگرچه ممزوج
بوده باشد باجزای نجس العین مشکل است و لکن اینها در صورتیست که از نجس مخلوط مأخوذ
بوده باشد از حیوان غیر ماکول در حالت حیات و اما هرگاه مأخوذ بوده باشد از آن بعد از
ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست و تحقق
نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه صورت مصلی مستور نبوده باشد
بلکه منع ثابتست اگرچه در جامه حریر بوده باشد و اسم چیزی بر آن باشد
الثالث که چون بیان موانع ملبوسات پس هرگاه کسی در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی ندانسته
کرد آن که حریر است مثل اینکه در شب تاریک جامه پوشیده و نماز کرد بعد از فراغ از نماز
متحقق شد که آن حریر بوده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و اعاده آن نماز لازم
نیست اگرچه حالا بحقیقت حال در وقت شود و اما هرگاه بر عکس این بوده باشد یعنی
که نماز در جامه [illegible] بوده باشد یا بنحو [illegible] حریر نباشد بعد از فراغ از نماز متحقق
شد که حریر نبوده ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد   الثالث که حکم بطلان

نماز عشق با این نیست که حریر تعدی بوده باشد که نماز بسته‌هاش در آن توان نمود بلکه
تا بنابست که چه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیرجامه از حریر اگر بند
از حریر باطل خواهد بود و همچنین است نماز در کلاه حریر لکن این مقصود بچند صورت
متصور میشود بلکه قسم اول آنست که عرقچین وابسته کلاه هر دو حریر دویم آنست که عرقچین حریر بوده
باشد وابسته غیر حریر سیم عکس اینست یعنی آستر حریر بوده باشد و عرقچین کلاه غیر
حریر و در هر یک از سه صورت که بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم آنست که بعضی
از دو شقه کلاه حریر بوده باشد یا بعضی از آستر حریر بوده باشد در این صورت اگر حریر
قلیل بوده باشد اشکال در جواز آن نیست و اگر زیاد بوده باشد محل اشکال است حکم
بجواز اظهر است اگر چه اجتناب اقرب بطریق نجات و اوفق بطریق احتیاط است حتی ما
در صورتیکه کلاه و سه داو بوده باشد و کل سه حریر بوده باشد و اما هر گاه سر کلاه
که تعبیر از آن در عرف بعزه کلاه می‌نمایند حریر بوده باشد و سه کلاه غیر حریر بوده
باشد اشکال در آن کمتر است اظهر عدم منع حکم نماز در ما لا یتم به الصلوة از حریر است
و اما استعمال اینها یعنی بستن حریر که بند بکمر یا از آن دادن بند زیرجامه و لیفه زیرجامه
با طلا از حریر بس سر کذاردن در خارج نماز دور نیست که تفصیل داده شود در این مقام
باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد سر کذاردن از آن جایز نبوده باشد اگر چه در غیر حالت
نماز بوده باشد و اما اگر مثل کمر بند یا بند زیرجامه بوده باشد ظاهر اینست که حکم بجواز
توان نمود پس بستن کمر بند حریر و کمر و داخل کردن بند زیرجامه حریر در لیفه زیر
جامه و پوشیدن آن زیرجامه در غیر حال نماز جایز خواهد بود اگر چه اجتناب اقرب
بطریق سداد است   در بیان مسایل متعدده متعلقه باین مقام مسئله اولی
آنست که حکم خنثی مشکل در این مقام حکم رجال است پس جایز نیست در حق او پوشیدن
حریر محض و نماز کردن در آن مسئله ثانیه آنست هر گاه مزن شود که مکلف ممکن نبود

باشد

باشد ممکن لباس حریر و امر مردد باشد ما بین آنکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریا مخیر است
اختیار نماز پس نماز در حریر خواهد بود اگر چه در چنین صورت بوده باشد مسئله
ثالثه هر گاه امر مردد شود ما بین آنکه نماز در متنجس نماید یا در جامه حریر لازم است اول
را اختیار نماید مسئله رابعه و لیس نیست بر ولی منع نماید صبی را از پوشیدن حریر
بلکه دور نیست که تمکین ولی مر صبی را از پوشیدن حریر جایز بوده باشد مسئله خامسه
آنست لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هر گاه لباسی مردد باشد
بانکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبود میباشد اجتناب از آن لازم است و هم
چنین هر گاه شک کند که ممنوع است بچیزی که نماز در آن مباح بوده باشد مسئله
سادسه آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است و اما راه رفتن
بر فرش حریر یا نشستن بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت
آن ثابت نیست و مرحوم محمد ابن … در این مقام قایل بحرمت شده فرموده است هر چیز که پوشیدن
آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن آن و تکیه نمودن بر آن و این قول ضعیف است
و همچنین جایز است سوار شدن بچارپایی که روی پالان آن حریر بوده باشد و همچنین است
هر گاه حریر روی زین انداخته شود لکن اگر بر زین بوده باشد استعمال آن مکروه است
و اما اگر حریر محفوظ پیچیده اگر چه اینهم مثل سابق است ظاهر اینست که حکم بحرمت نتوان
نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست مسئله سابعه در حریر محمول
بدانکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز پس ظاهر
اینست که موجب بطلان نماز نشود اگر چه جامه دوخته بوده باشد مسئله ثامنه لباس
مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف او حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی
بی اشکال جایز است و اما نماز در آن پس ظاهر اینست که جایز بوده باشد و مراد بکف
جامه سجاف آنست لکن چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد چنین است

جامه که حیلان آن ابریشم در آن دوخته باشد حتی در اطراف جامه بوده باشد با عدم حیل
بطانه مثل اطراف بدن مرغیها چوقای با لای با ساید بطانه مثل با قند از ابریشم که
متعارف است کرد مجنه قبای کذارند و همچنین سر آستین و مثل این است تکمه ابریشم
که جبه یا سر آستین میدوزند علاوه مع اینها جیب و نماز با همه اینها صحیحات و هم
چنین است بند جیبی که قباهای دوزند اما ترتیب میبایست   در حکم نماز در
طلاست بدانکه بی اشکال حرام است از برای مرد پوشیدن جامه که از معمول طلا بافته
شده باشد خواه کل آن بافته شده باشد از معمول یا آنکه مخلوط بوده باشد بچیزی که پوشیدن
لباس از آن جایز بوده باشد مثل اینکه لباس بافته شده باشد از معمول طلا و معمول
نقره یا از معمول طلا و ریسمان و پشم و غیرها و همچنین نماز در چنین لباس باطل است تفصیل
مسئله آنست که مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست که کل لباس بافته شده
باشد از معمول طلا دویم آنست که لباس مرکب بوده باشد از معمول طلا و ابریشم سیم
آنست که لباس بافته شده باشد از معمول طلا و معمول نقره چهارم آنست که بافته شده
باشد از معمول طلا و ریسمان ظاهر اینست که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل
بوده بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگر چه در خارج نماز بوده باشد و اما
هر گاه لباس بافته شده باشد بمجموع آن از معمول نقره یا آنکه لباس مرکب بوده باشد
از معمول نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و همچنین نماز در آن جایز است پس نماز
در جامه طلا باطل است خواه طلا محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز
در آن جایز نیست مثل ابریشم یا ممزوج بوده بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل
معمول نقره و ریسمان و نحو اینها و اینمعلوم است از اینکه عورت مستور بلباس طلا بوده
باشد یا مستور نبوده باشد پس اگر فرض شود عورت مستور بلباس ریسمان بوده باشد لکن لباس
طلا را بالباس ممزوج بطلا فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود اینها

درصورتیکه

درصورتیکه لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد اما هر گاه ما لا یتم به
الصلوة بوده باشد ظاهر اینست که تامل در بطلان نماز در مثل بند زیرجامه و کمر بند
و همچنین نبوده باشد و اما انگشتر طلا بی اشکالی نیست در اینکه در حق مرد آن جایز
نیست که در دست نماید و اما بطلان نماز در صورتیکه انگشتر طلا در دست او
بوده باشد اگر چه محل کلام است لکن ظاهر اینست که باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا
یا غیر قبا و حنث(؟) و همچنین پارچه منسوج از معمول طلا که سجاف لباس نموده پس مثل
این استعمال نیز جایز نیست و دور نیست موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افتراش طلا یعنی
بر فرش طلا دور نیست اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتی که
طلای خالص بوده باشد ظاهر است و اما هر گاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا در
آن ممزوج باشد اگر چه حکم صریح بحرمت بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست لکن
احتیاط شدید در اجتناب از آنست خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا
یعنی طلا با خود داشتن ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده
باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از معمول طلا بوده باشد هر گاه با مصلی
بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود بنابراین منع در صورتی است که ملبوس
مصلی بوده باشد یعنی ملبوس پس طلای محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز
نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقا ضرر ندارد
نه پوشیدن لباس طلا و نه نماز کردن در آن و نه حلی آن از جواهرات و نه طلایی بوده
و نه … بدانکه مناسب در این مقام آنست که کفش و چیزهایی که معمول است
بجهت پا پس سه قسم است اول آنست که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال
نماز در آن جایز است دویم آنست که ساتر پشت پاست تا مفصل و چیزی از ساق را
نیز میپوشاند مثل چکمه و جورابیکه ساق او بلند بوده باشد این قسم نیز بی اشکال

نماز در آن صحیح است بنابر این که بیک چکمه در پای او باشد یا مانند چکمه نماز مبتنی بنحو
پس کند نجکه بجهت نماز لازم نیست قسم سیم آنست که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر
است
جزئی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق او کوتاه بوده باشد و مثل اینچه متعارف
در میان زنان که در عقب پا آن بیشم ساق میکشند این قسم علی خلاف ما بین فقها
بسیار علما زمخشلکم فرموده اند بل نکتد نعل نجاست نیست پس اگر کسی نماز کند
در آن نماز باطل خواهد بود عنادر تحریر خلاف است لکن احتیاط شدید در اجتناب
و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مکرر صورتیکه فراموش نموده
بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر این است که حاجت باعاده نداشته باشد
اینست که مانع از نماز در لباس بالذات است یا مانعیت او مثل حریر
وطلا و غیر اینها دو تر مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد
بجهت آنکه عدم جواز نماز در آن بجهت نجاست است که باعث از عدم تذکیه است و
و از این قبیل چیزی که ساتر پشت قدم پا بوده باشد لکن ساتر جزئی از ساق نبوده
باشد بنابر قول بعدم جواز نماز در آن کامست و حیثیت با هم جمع میشوند مثل پوست
حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد و مانع ذاتی مامت
مانع است مطلقا در حق همه بوده باشد یا نه مثل اجزاء غیر ماکول اللحم پس نماز
در آن جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آنست که ما نعیت آن مختص
بمردانست و در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه مذکور شد
و مانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یکقسم آنست که ما نعیت آن مختص است
در حق زنان مثل لباسیکه حاجب ما وراء خود نبوده باشد در صورتیکه انحصار بان
نماید و قبل در بستر بیچیزی دیگر بود باشد دو قسم آن است که مانعیت آن مشترک است
میان زن و مرد و این چند چیز است یکی غصبی بودن لباس است کلام در اینجا

در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در لباسی که مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس
مملوک او بوده باشد بنابت یا بالانفراد مثل اینکه منفعت لباس را در مدت معینی مالک شده
لباس
باو مصالحه نموده باشد یا مالک نبوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هرگاه
که این شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف در آن از جانب مالک نبوده
باشد مغصوب خواهد بود نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول اذن صریح
دوم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است مثل اینکه میگوید ماذونی
هستی که نماز در این لباس اتیان نموده باشی یا مطلق است بنحوی که شامل نماز هست مثل
اینکه میگوید هر تصرفی که خواسته باشی در این جامه نموده باشی ماذون هستی کلامیکه در اینمقام
هست این است که معتبر در اذن صریح آنست که مفید علم برضای مالک بوده باشد یا چنین نیست
حال التخلیج بتفصیل در مسئله بیان مطلب مقتضی این است که گفته شود قول مالک لباس در
حق غیر که ماذون هستی در این جامه من نماز کرده باشی یا مفید علم برضای او هست در این
تقدیر این صورت اول تشکیکی در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی از آن نیست
نیست یا ما لو است بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل اینکه از قراین احوال مخصوص مفید
جواز
که اینکلام از او محض از او صادر شده یا بر وجه مبالغه در اینصورت شبهه در عدم
تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آمد با اجمالت نماز حکم بیطلان خواهد بود یا مفید
ظن
علم برضا و عدم رضا هیچکدام نیست این متصور به صورت میشود اول آن است که مظنون
بعدم رضای مالک داده دویم آنست که ظن برضا و عدم رضا هیچکدام حاصل نیست در این
دو قسم نیز ظاهر اینست که تصرف جایز نبوده باشد پس در آن دو صورت نیز اگر اتیان
بنماز در آن نماید نماز باطل خواهد بود سیم آنست این کلام از مالک اگرچه مفید علم برضا
او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم ظاهر این است که تصرف جایز بوده باشد
پس نماز صحیح خواهد بود در انجا مسئله البیکه در اینمقام مناسب این است که تنبیه بان بشود

آنست که در اذن و اباحت بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه و قسم ثانی اشکالی نیست تا در قسم
اول که مالک در اعتقاد بحقیقت داعی یا مسبب است یا محض در اذن شکی در جواز تصرف
عنت
و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی که هست در قسم ثانی است مثل اینکه مخصص است که باعث
بر اذن مالک در نماز در جامه اینست که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل میباشد
معتقد این بود که این شخص صدیق او میباشد در اینصورت اگر این اعتقاد مطابق واقع
بوده باشد یعنی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و صداقت او بوده باشد باین اوصاف
اذن در نماز در جامه خود داده و ماذون لم یزل باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد
مخفی است اشکالی در جواز تصرف و نماز در آن در اینحالت نیست و اشکال که هست در این
است که ماذون له معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک شده مثل
اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق بودن او و است و
در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن اوست این علت صدور اذن از مالک اعتقاد
صدیق بودن اینست با او و خود میداند که بانکه از اعادی او است پس انتفای علت مقتضی
انتفای معلول است پس میباید تصرف جایز نبوده باشد این بیان و هیچ اشکال است جواب
اما این است که انتفای علت اگرچه مستلزم انتفای معلول است لکن مسلم نداریم که در این
مقام علت منتفی بوده باشد بجهة آنکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت مثلا
یا عدالت نفس الامری و این اعتقاد محقق است بجهة آنکه تصرف در مال مالک تابع علم متصرف است
برضای مالک و علم برضای او حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث اذن اعتقاد مالک است
بعدالت او و موضوع این است که این اعتقاد محقق است پس علم برضای او حاصل است
هرگاه فرض شود که قبلا این اعتقاد شده باین نحو که مالک مطلع شد بر فسق این شخص
در اینصورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت و منتفی میشود و انتفای علت مستلزم
انتفای معلول است پس علم بعدم رضا در تصرف حاصل خواهد بود پس تصرف در اینحالت جایز

نخواهد بود تحقیق حال در امثال این مقام مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امر یا از
امور دنیا از قبیل عالم بودن و ثقه بودن است یا از غیر امور دنیاست در این صورت در حق کسیکه عالم است
بعدم اتصاف خود با آن صفت تصرف او در آن چیزی که مشروط بتحقق آن صفات است جایز
نخواهد بود نظر باینکه مناط در ثبوت واقع و نفس الامر خواهد بود از این قبیل است آیه شریفه
انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیه پس صدقات بفقرای اینجا بعد غیر مستحق است
در واقع پس هرگاه کسی که عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه
دیگران معتقد فقر او بوده باشند و هم چنین است خمس که خلاف عالم حلیت آن در حق او بجهة
فقرا از سادات مقرر بوده پس هرگاه کسیکه معتقد این بوده باشد که سید نیست باید
لکن مقتضی نیست تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر
دو قسم است یعنی اعتبار صفت مخصوصه در امری از امور عالم بعلم امور است در اینصورت
خالی از این نیست یا ملازم بجوی ادا نموده که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس رعایت
آن لازم و در صورت انتفای آن تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید من راضیم که تصرف
در مال من بکند کسی که صدیق من بوده باشد و در واقع در اینصورت هرگاه کسی که در نفس
الامر از اعادی او است تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که
مالک معتقد این هست که او از اصدقای او است مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد که مراد
مالک اعتبار واقع مجبت و حقیقت نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده مجب واقع اعم از آنکه
اورا چنین بداند که مجب واقع چنین است یا نداند لکن در واقع چنین بوده باشد در این
صورت اگر کسی چنین بداند که مالک او را از اصدقای خود میداند باید دو وجه نیست که تصرف
تواند نمود مگر بنا بر مذهبی که مذکور شد و اما هرگاه الفاظ خطاب مخصوص نماید باین
لباس
و اینم که من تصرف در این لباس من نماز میکنی یا آنکه من او را از اصدقای من تصرف او در آن
جایز خواهد بود اگرچه این شخص خود را از اعادی مالک داند مثلا اگرچه چنین است لکن

تمهید آن محتاج است بتأمل تام بعبارت استفاده فحوی از موفق ملاحظه جلالا انّ علی تمام
الاقسام وآنانچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل آنکه مالک میگوید بکسی که من
راضی نیستم باینکه تو تصرف در لباس من نمائی مطلقا که قصد شخص و فرض شود که این شخص از
اصدقا صدیقای اوست در اینصورت میگویم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست قطعا
باینکه منع او مستند باعتقاد اوست که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است
اگرچه عدم رضای او مستند بجهتی است که واقعیت ندارد واما هرگاه بگوید راضی نیستم
هرکس که دشمن منست تصرف در لباس من نماید یا بسیار لها این شخص که دوست اوست در
واقع تصرف در آن لباس نماید بلاخیر نقل باینکه معروض اینست مالک این شخص مخصوص
را دشمن خود میداند پس منع متصرف باو هم میشود نظر باعتقاد او ظاهر ثابت پس تصرف
در چنین صورت در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست او میباشد واینکه
صورت نیست که شخص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص این است که از اعادی
اوست واما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص مخفی بوده باشد حیا شکال از منع متصرف
باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضا بالاختصاص به دوست
او و معروض اینست که این شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود واما
هرگاه مالک کلام بنوعی نماید که ظاهر و معلن از واقع ونفس الامر بوده باشد مثل اینکه
بگوید هرکس دشمن بوده باشد در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی
که مالک معتقد این هست که دشمن اوست ولکن در واقع ونفس الامر از اصدقا اصدقای
اوست تصرف در لباس او مجوز خواهد بود مگر بنا باحتمال که سابق اشاره بان شد تمهید
حق مطلب محتاج بتأمل بسیار است وآنچه مذکور شد تا این مقام در بیان اذن صریح بود
واما اذن فحوی پس بیان استفاده رضای مالک است در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن
از مالک در تصرف ادنی این کاه است نسبت بتصرف واعلاست بالاضافه بانواع تصرف باشد

بتصرف

بتصرف متعددات مختلف بشدت وضعف اول مثل اینکه میگوید نسبت بشخص من راضیم
تو این لباس مرا استعمال نمائی در وقت بنا نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود
رضای او در استعمال لباس در حین نماز کردن و همکفا و دوم مثل اینکه بدشمن خود می
گوید راضیم که استعمال این لباس من نمائی در حین نماز پس از استفاده میشود رضا
او در پوشیدن این لباس در حق دوست او در پوشیدن این لباس در حق دوست او
با آنکه نسبت بمناسبتی گوید راضیم که اینجامه را بپوشی در حال نماز واما اینجا متخصص میشود
رضای او در این استعمال در حق شخص صالح متقدس واما اذن شاهد حال از اذن است
کما استفاده میشود بملاحظه ارتباطیکه میان مالک و متصرف میباشد وعبارات اخری اذن
شاهد حال اذن است که حاصل میشود بجهت متصرف بملاحظه حال مالک با خود وکاهست
کفایت میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اگرچه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد
مثل نماز در حمامهای متعدده هرگاه شد که شخص شد که مالک این حمام اسلام است حال از ناحیه
برضای این مالک در نماز کردن در آن حمام احتمال اینکه شاید مالک از سفیه بوده باشد
ظاهر اینست که مضر نبوده باشد چه از ندرت در امثال مقامات که قطع بعدم نشده مالک هست
کفایت میکند واما سفیه کفایت نمیکند در تصرف نمودن در حمام کسی با صلاح کسی بلکه
لابد است از تحقق ارتباط تام از این مقام دیگر مذکور شد مثل صلاح مالک با سعادت او
با قرابت او با متصرف پس هرجا باینکه اسلام مفید اذن او هست صلاح مالک مفید است
بطریق اولی هرگاه معلوم شود که صلاح طرفین من قبیل موصل باذن است هست بطریق اولی ظاهر
این است معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در
حمامات متعدده که ظاهر فقها این است که ظن برضای مالک بخلاف میلا نشد
کاهست تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق برضا است وحال
ناطق برخلاف آن پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه میگوید راضیم

که در این لباس من نماز بجا آورده باشی وحال و شهادت میدهد برخلاف آن مثل اینکه
این قول از او محض فحوی یا از این راه است که رعب و در مال است متحقق است که در این
صورت حمل بمقتضای حال است واعتماد بقول در این وقت که معروض شده نیست وهم
چنین است هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی رضا باشد در هر دو صورت
حمل بمقتضای حال لازم است وبسیار است اتفاق که این تعارض واقع میشود مثل
اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیاعتنائی و حال شهادت میدهد که این اظهار قلبا
نیست بلکه من باب تعارف است وظاهر میشود که قلبا راضی باین مطلب نیست حمل بمقتضای
قول در اینصورت نمیتوان نمود هرگاه کسی نماز کند در جامه که متعلق
او نبوده باشد ونماز وی هم بی بوده باشد پس اذن صریح و شاید اذن فحوی و شاید اذن شاهد
حال در اینصورت اگر جهلا بوده باشد بتمام مسائل او یا باطل واعاده آن لازم است واگر ناسیا
بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم واما ناسی موضوع مثل
اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست وهمچنین ماذون از جانب مالک آن نیست و
در وقت نماز بجلی و در وقت پوشیدن آن نماز کردن در آن فراموش کرده بعد از نماز
متذکر شد در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن لازم نبوده
باشد اگرچه متذکر بعد حال شود در وقت نماز ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرده
که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده باشد مثل اینکه
بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن نموده فراموش نموده در اینصورت ظاهر این است که
نماز او باطل واعاده آن لازم بوده باشد واگر نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل آنکه
ذاهل بالمرة شد بدون آنکه قصدا و مسامحه در این بوده باشد با آنکه مکرر متذکر
این حکم بوده بنحوی که مطمئن شد که از خاطرش محو نخواهد شد لکن حالا از نظرش رفت
محو شده با عدم تقصیر در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده واعاده آن لازم نبوده باشد

اگرچه

اگرچه اعاده احوط است بجهت احتیاط و موافقت سبیل نجات واما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه
نماز در لباس بجا آورده باعتقاد اینکه لباس از خود اوست یا ماذون بوده است در تصرف
در آن بالتکیه فالیها و شاذون بود که نماز در این لباس نماید یا تمامی آنکه اینجا مالک
با آنکه اکتفا بضمان در ابید بودن او نمود و نماز در آن لباس بجا آورد ظاهر این است در
جمیع اینصور نماز صحیح بوده تلافی آن لازم نبوده باشد اگرچه بعد ظاهر شود بخلاف حال در اثنای
وقت هرگاه مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز کردن در آن ثوب
پس اینجا اذن بانسبت بغیر غاصب میباشد یا بالاضافه بود غاصب میباشد یا مطلق
اول آنست که لباسی کسی غصب نمود شخصی باو مالک آن لباس بآن شخص معین
ماذون نمود که نماز در آن لباس نماید در اینصورت بلا اشکال نماز آن شخص در آن
جایز خواهد بود خواه این اذن از اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد
یا اذن فحوی یا شاهد حال هریک که بوده باشد کفایت میکند در حکم بصحت نماز شخص
است اذن است پس در حق غیر اذن متحقق نیست دوم آنکه اذن
اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقة اذن هم بوده باشد در اینصورت نماز غاصب در آن
لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگرچه اثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مخصوص
بحالت نماز بوده باشد وکاهست در اینصورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود
بنابر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد از غاصب در آن پس رضای او در نماز دیگران
در آن لباس بطریق اولی خواهد بود کما اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق
باعموم بوده باشد در اینصورت نماز کردن غیر غاصب در آن بلا اشکال خواهد بود واما
نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلومیت انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب
بجهت در نماز در لباس غیر مقتضی اذن از مالک است در حق هرکس که مقتضی شد بلا اشکال است
اگرچه غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگرچه غیر غاصب بوده

باشد بنابراین فرقی مابین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالب ایراست
که غاصب مغصوب مالک است رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم
العدم است. واجب است بر مردان ستر عورتین در حال نماز و همچنین در غیر
حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورتین که
ستر آن بر مردان واجب است در نماز بنابر مشهور و مختار مابین اقوال قبل و دبر است
و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است
پس مابین که عبارت از محل عجان است عورت نیست و همچنین است
عجان که عبارت از مابین ذکر و مخرج و همچنین دو طرف مقعد و تواند یکی در عقب عورت
مردان است که عورت نه عبارت از ناف تا زانو است و قول ... مثل اینها است در بدایه و لکن خلاف
اینست در نهایت یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این قول ضعیف است و
معنی تا اینجا ... واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز همچنین شرط صحت نماز نیست
پس هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود یا
نسیانا یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد خواه
ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانسته عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش
کرد که عورت او منکشف است تا که عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد
که ستر عورتین در حال نماز واجب است در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل
بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت او
مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده است ظاهر این است
که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگرچه مطلع شود بحقیقت حال در وقت و آنچه
مذکور شد در حق مردان است و اما عورت زن که ستر آن در نماز لازم است پس زن بالنسبه
بالامه یعنی نامحرم است پس اگر حره بوده باشد واجب است در نماز جمیع بدن خود را

در حال نماز

در حال نماز بپوشاند مگر روی و دو کف و دو قدم بنابر مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال
و مراد از روی که ستر آن بر زن در حال نماز لازم نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست
آن مقداری است که شستن آن در وضو واجب است پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور
بوده باشد بلکه بعضی از مقداری که غسل آن در وضو لازم است ... باب المقدمه
پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن
لازم است که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر این است که مراد
از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است
بنابراین باید چیزی از ساعد نیز پوشانیده شود تا متحقق شود ستر آنچه لازم است
که مستور باشد بلکه اسلم اینست پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر
این است که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس احتیاط در
مکشوف بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در دو کف مذکور شد قلیلی از پایین
ساق متصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود بنابراین
پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت
از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما باطن قدم پس نظر باینکه در حال قیام از مستور است
بسبب ملاصقه از زمین و در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است همچنین
در حال جلوس مستور است بجامه و ببعضی اعضای زن بنابراین ضرر چندانی ندارد که کشف
شود که کشف آن مضر است باینکه اگرچه ممکن است که کشف شود چونکه متعارف و معمول است
که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد چون احتیاط مقتضی این است که باطن پا نیز بپوشاند
و معمول داشته شود و فرقی در آنچه مذکور شد نمی باشد مابین وجود ناظر و عدم آن
پس اگر فرض شود احدی در آنجا نبوده باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد
اگرچه فرض شود در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در آن مکان

نبوده و نخواهد بود باز لازم است مقداری که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال
بآن نماید کلا او بعضا نماز باطل خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در آن مکان نبوده و
نخواهد بود بلی هرگاه ناظر نامحرمی بوده باشد کامستثناء مقداری که مستثنی شد نیز لازم
میشود که بپوشانیده باشد و اما هرگاه ... مخالفت نماید یعنی با وجود ناظر نامحرمی که ستر آن از او
لازم بوده باشد رو را نپوشاند و نماز کند ظاهر این است که نماز او باطل نبوده باشد اگرچه
بر ترک ستر در چنین صورت آثم بوده باشد آنچه مذکور شد احد اقوال در مسئله است قول
ثانی آن است که ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابراین هرگاه جمیع سر مستور
نبوده باشد نماز بعمل آورد نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم
در مقابل این است که ستر جمیع اجزای بدن بر زن در حال نماز لازم است اگرچه کفین و قدمین
بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این بعض اینست
لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر مقدار
از پیشانی که بآن سجده متحقق میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول اخیر
ضعیف است لکن رعایت این هر دو اگر ممکن شود عیبی نیست و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس
در حال نماز ستر سر کردن از علاوه دو کف و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است
اگرچه جمیع سر او کردن از منکشف بوده باشد و همچنین است ... مقصود این است
صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و رقبه او نیست و با عدم آن نماز او صحیح است لکن مستحب
در حق او رعایت ستر سر کردن است و قول بوجوب آن ضعیف است مثل احتمال حرمت
در کلام شیخ صدوق و مشعر آن ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم ... و بسبب
در حق مردان و زنان در حال نماز ستر عورت ننمایند نماز باطل خواهد بود عمدا بوده باشد
یا نسیانا بتفصیلیکه بیان شد و اما جهلا بموضوع مثل اینکه ضعیف مثلا نمیدانست که گوش
او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد چنانچه

در حق

در حق مردان بیان شد فرقی در این باب مابین مرد و زن نبوده باشد و اما نسیانا پس ... صورت
نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح میباشد و اینها در صورتیست
که منکشف شده در صورت نسیان یا جهل تا شده در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در
اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهل است یا صورت نسیان پس در این دو مقام
است اول آن است که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده در اثنای نماز عالم
شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهة اینکه بعد از علم بحقیقت حال یا متمکن است
از تحصیل ساتر است بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست در صورت ثانیه
مثلا بقطع نماز او ممکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه در صورت متمکن این دو صورت است
یا در وقت ... اولا آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد از ستر عورت بنحویکه
مستلزم فعل منافی نبوده باشد پس در این صورت بعد از علم بحقیقت حال و قبل از ستر عورت
یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شده یا نه در صورت عدم مباشرت یا فصل مخلل شده یا
علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در صورت ... بحقیقت شده مباشر فعلی از افعال صلوة
نشده و فصل هم مخلل نشده یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نموده و نماز را تمام نموده
من غیر اشکال نماز صحیح خواهد بود و در صورتیکه فصل مخلل شده باشد لکن مباشر
فعلی از افعال نشده باشد یا نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال
واجبه شده باشد در این صورت نماز او باطل است و حکم آنست که بعد از علم بحقیقت حال
متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده باشد در این صورت یا وقت وسیع است بنحویکه
اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید ممکن است ادراک یک رکعت از نماز در وقت با ستر عورت
خواهد بود یا موسع است در صورت ثانی حکم آن است که نماز را تمام نماید با عدم ستر عورت
لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود بایماء بدل هر یک از آنها و در صورت اولی لازم است قطع
نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید حکم آنست که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد

اگرچه با قطع کردن نماز بوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است بهمان
حالت نماز را تمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید بایما و پس بعد هرگاه وقت
وسعت در اینحال ما بین ضیق وقت و سعه آن می باشد در صورت امن از ناظر محترم اتیان
بنماز نماید در حال قیام و در صورت عدم امن اتیان بنماز نماید بحالتی که در اینصورت و
در صورت سابقه که نماز را ایستاده اتیان نماید در صورت امن از ناظر احتیاط در دو صورت
مقتضی اینست که دست را بعورت بگذارد مقام ثانی در صورت نسیان است یعنی عالم
بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال انعقاد نماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد
است در اینصورت اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم
پس قطع نماید بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید و ظاهر اینست که قطع نماز لازم نه
باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از
تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را تمام نماید ایستاده
در صورت امن از ناظر محترمه رکوع و سجود را اکتفا نماید بایمای بسر و در صورت عدم امن
از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر
عورت بوده بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را
تمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت باین نحو نبوده باشد بهمان حالت نماز را تمام نماید ایستاده
در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت عدم امن با وضع ید بر عورت و ایمای بسر بجهت
رکوع و سجود   اثبت که شرطیت ستر عورت مختص بفرائض نیست بلکه عام است
حتی صلوة معروضه بوده باشد یا نافله [illegible] شرطیت ستر در نافله است که با عدم ان نافله باطل
و در [illegible] بلعلم و شعور اثم بوده باشد و همچنین ظاهر اینست شرطیت ستر عورت مختص
نیست بنماز [illegible] بلکه ثابت است در جمیع صلوات معروضه مثل صلوة میت و نماز آیات
بلی [illegible] کراهت در این است که نماز میت [illegible] مثل سایر صلوات است در این باب پس هرگاه کسی

خواهد

خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور نبوده باشد لازم است اولا ستر عورت نموده بعد از ان
شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید ثانی رفع الله درجته چنین فرموده اند و مختار در
نظر حقیر خلاف اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنا بر این در صورت امن از ناظر
یا ممکن از ستر عورت هرگاه ستر عورت ننموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورت
امن از وجود ناظر است و اما هرگاه امن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این
وقت ممکن است که تفصیل داده شود ما بین اینکه متمکن از ساتر بوده باشد و مع ذلک ترک ستر
عورت نموده باشد با وجود ناظر بجا آورده اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر اینست در اینصورت
نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت با وجود ناظر اتیان
بنماز میت ایستاده نماید ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در این
صورت مأمور به نیست نظر باستحاله انفکاک قیام از نهی پس در اینصورت متعین است که
نماز میت را نشسته بجا آورد پس [illegible] نماز ماموربه [illegible] خواهد بود حق [illegible] در
صورتی که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده باشد مثل کسی
که [illegible] مشلول [illegible] بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل و دبر بوده باشد در این
حال [illegible] است بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید [illegible]
محیط [illegible] ظاهرا در این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا انحناء باعث کشف عورت شود
پس در چنین صورت لازم است نماز ایستاده [illegible] نماید با وضع ید بر قبل مختص شده کار
عورت بوجود ناظر است و اما در صورت انتفای ناظر با تمکن از ستر عورت میتوان ترک ستر عورت
نمود و اتیان بنماز [illegible] ستر عورت نموده باشد چنانچه بیان شد بلکه [illegible] مذکور شد یعنی
با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و اتیان نماید نماز نشسته این
در صورتیکه کسی در انجا نبوده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما
هرگاه کسی باشد که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد ایا [illegible] بهمان نماز نشسته [illegible] لازم است

الکس که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد اتیان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه وجوب کفایی
واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق هر مکلف عینا [illegible] تا اینکه خوانده هرکس
[illegible] اتیان نماید بتکلیف [illegible] بوده باشد بلکه واجب کفائی است مفروض این است
نماز میت که واجب میباشد نماز ایستاده است در صورت تمکن مکلفین با سهم از نماز ایستاده
تا نفی نیست در جواز اتیان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد و یکی از [illegible]
اجتزاء بان می توان شد نموده و اما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان بان نماز [illegible] بوده
باشند و بعضی نیز [illegible] بحال دیگری بوده باشند در اینصورت اکتفا کسیکه متمکن از نماز ایستاده
بوده باشد بفعل کسیکه اتیان بنماز نشسته نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی
در صورتی جایز است که یکی [illegible] اقدام بان نماید و مفروض این است که اتیان بنماز ایستاده
نشده است با تمکن از ان پس لازم است در حق متمکن از قیام اتیان بنماز [illegible] نموده باشد بنا
براین مجوز کردن اتیان بنماز [illegible] در حق کسیکه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد در
چنین صورت که مفروض اینست دیگری متمکن از نماز ایستاده میباشد خالی از اشکال نیست
نظر باینکه واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض اینست که اتیان بان
نکرده است پس با امکان اتیان بان ایستاده [illegible] از قیام [illegible] در صورتست اگرچه اختصاص
مخصوصه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد ولکن چونکه مطلوبیت عینی منتفی است بلکه
کفائی است و مطلوب شایع [illegible] یک مطلوب بوده باشد اتیان بان در حق دیگری حکم صحت
پس تعلق امر شایع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت میکند
در حکم بعدم جواز اتیان و صول المطلوب   در مسائل متفرقه متناسب [illegible]
مسئله اولی ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزای منسیه نماز [illegible]
لزوم ان در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر این است که در سجده سهو لازم نبوده باشد
پس سجده سهو با عدم ستر [illegible] صحیح خواهد بود و همچنین است سجده شکر و سجود تلاوت

مسئله ثانیه

مسئله ثانیه سابق بیان شد که ستر عورت واجب است در نماز از ناظری در انجا بلکه هرگاه در وقت
در مکانی بوده باشد که فارغ باشد از نماز ناظری در انجا [illegible] باز ستر عورت لازم است
کلام در این است که ستر بچه نحو متحقق میشود پس میگوئیم ستر عورت باین نحو متحقق می
شود که اگر فرض شود ناظری در ان مکان بوده باشد و موانع رویت منتفی بوده باشد و نظر
نماید بطریق متعارف رویت عورت متحقق میشود بستر عورت از پیش و عقب [illegible]
و حاجب پس متعین است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابراین هرگاه این معنی
متحقق شد ستری که شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رویت [illegible]
ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورده در اینصورت در حال میل
برکوع [illegible] رویت عورت از جیب متحقق میشود ظاهر این است [illegible] مضر بصحت نماز
نبوده باشد بجهت [illegible] ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتی که فرض شود کسی اتیان بنماز
نماید در بالای سقف و ان سقف سوراخی داشته باشد به تحت و این شخص پاهای خود را بر دو طرف
سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد هرگاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در این
صورت دور نیست ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مسئله ثالثه لازم است [illegible] ترتیب
ما بین ثوب و گیاه و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت
بگیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت نماید بگیاه بلکه
با امکان ستر بگیاه [illegible] لازم است و عدول از ان [illegible] نیست و لازم است تقدیم
گیاه بر گل و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در اینوقت متعین است
که با امکان ستر عورت نماید بگل [illegible]
و در صورت عدم تمکن از ان [illegible] میتوان بعمل آورد همین ترتیب که [illegible]
[illegible] در صورت مفروضه متعین است یعنی جایز نیست [illegible] نماز نماید تا متمکن از ساتر
شود بلکه لازم است رعایت وقت نماید در اینوقت اگرچه خلاف [illegible] بسیار وقت

بیان شد اما لکن ظاهر این است نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته بعمل آورد
در صورت عدم امن از ناظر و علی التقدیرین محتاج نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه
متعین است ایماء بسر بدل هر یک از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد ایماء بجهت سجود
سر را بیشتر پایین بیاورد ظاهر این است در صورتی ایماء بجهت سجود لازم بوده باشد که بلند نماید
چیزی که جبهه بآن بچسبد بوده باشد تا پیشانی را بر آن بچسباند علیه کذا بوده باشد خواه بدست
خود بلند نماید یا بجهت دیگری محقق نماند و بنا بر این که در این مقام موجب عدول است از قیام
بجلوس ناظر نیست که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در آنجا بوده باشد که
ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل همچنان در اینصورت عدول از قیام
بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر این است که چنین بوده
باشد اگر چه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز در اینصورت باید ایستاده خواهد بود
مسئله چهارم ظاهر این است که لازم نبوده باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد
یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد و نماز کند اگر چه روایتی بر آن هست اطلاق
او نظر بطرف خجالت است مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت لازم نیست
بجهت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت واما هرگاه
ناظری بوده باشد که گذاشتن دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر این است که لازم بوده
باشد پس هر تقدیر نمیرسد که ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگر چه باعتبار صحت صلوة
وضع دست لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است مسئله پنجم آیا واجب است
بر فاقد ساتر تأخیر نماز تا آخر وقت یا نه این مسئله متفرع بجهت صورت می شود
اول آنکه کسی که علم داشت که تمکن از ساتر نخواهد شد اگر چه نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت
در اینصورت وجوب تأخیر لازم نیست بلکه حکم بجواز تأخیر نمیکنند بلکه اولی
رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است صورت ثانیه مقابل اولی است یعنی

عالم است

عالم است که تأخیر متمکن از ساتر خواهد شد در اینوقت ظاهر این است که تأخیر لازم بوده باشد صورت
ثالث آنست که عالم بتمکن از ساتر و عدم تمکن از آن هیچیک نیست در اینصورت نیز ظاهر این است
که تأخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا نه لکن اولی در صورت ظن
تمکن تأخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر بیاشند نماز را فرادی
نمایند بلکه چنانچه فرادی جایز است جماعت قول باتحاد جماعت در این مقام ضعیف است
اشکال در جواز جماعت نیست کلامیکه هست این است که بعد از اتیان جماعت فرقی بر اینکه امام و مأموم
لازم است نماز را نشسته بوده باشند و بر امام لازم است اشاره نماید بدل رکوع و سجود اختلاف
کرده اند در حق ماموین که آیا مأموم هم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود را باید ایماء نماید
یا اینکه چنین بلکه لازم است که رکوع و سجود نماید ظاهر اولی است پس فرق در این باب مابین امام
و مأموم نخواهد بود و لکن امام می نشیند در وسط ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی
ماموین بوده باشد اشکالی که در اینمقام میتوان نمود در اصل مشروعیت جماعت در ما نحن فیه این
است که با تمکن از نماز ایستاده نماز نشسته را بجا آورند باشد و تجویز جماعت در این مسئله
منافات دارد توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود که کسی که متمکن از ساتر نبوده باشد
در صورت امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است
اتیان نماز نشسته بوده باشد و در ما نحن فیه این اشخاصیکه متمکن از ساتر نیست هرگاه
هر یک دور شوند از دیگری بنحوی که ایمن شوند از وجود ناظر نماز را ایستاده می توانند
نمود و هرگاه نماز جماعت نمایند در اینصورت هر یک نسبت بدیگری ناظر است ولهذا
لازم است که نماز را نشسته بعمل آورده باشند فالحقیقة تجویز جماعت در اینمقام راجع باین
میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده و جواب ناظر را از این اشکال
در اینمقام اینست که این استبعادی است در مقابل نص اعتنای بآن نیست چه شود ثمره
که بر نماز نشسته جماعت مترتب شده اقوی بوده باشد از ثمری که مترتب میشود بر نماز ایستاده

منفردا علاوه آنکه میتوان گفت دور شدن هر یک از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن
باشد شخص از وجود ناظر عملا ممنوع است مسئله هفتم در صورت جماعت در ما نحن فیه ظاهر این است
که لازم بوده باشد که تمام ماموین در یک صف بایستند تعدد صفوف جایز نبوده باشد
و این اولی است در اینمطلب ادعای نفی خلاف نموده مسئله هشتم آیا جایز است کسیکه عورت
او مستور بوده باشد اقتدا نماید بجنس عاری که جمیع اینمطلب عبارت خلاف ظاهر
میشود لکن این مستلزم این است که تجویز شود اقتدای تام بناقص بلی هرگاه فرض شود
این شخص مستور العورة متمکن از قیام و رکوع و سجود متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز
آن نخواهد بود اما هرگاه فرض شود که متمکن از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود
بوده باشد در اینصورت دور نیست که بگوئیم با اقتدا جایز بوده باشد بایماء رکوع و سجود
امام بطریق ایماء بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال او بکلی که کرد در این
مقام میتوان نمود آنست بیان شد نماز کسی که متمکن از ستر عورت نیست در صورت امن
از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایستاده
بوده باشد و در صورت عدم امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است
که بایماء بوده باشد مختار آنست وجه عدول از رکوع و سجود متعارف بایماء بجهت عدم ظهور
عورت است که عبارت از دبر بوده باشد تمامیت این موقوف بر این است که انحناء بجهت
هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج بوده باشد و این مسلم نیست چه ممکن است انحناء
بجهت رکوع و سجود با انضمام اجزای بدن بنحوی که مخرج ظاهر نشود و بر من مدعی امکان
در سجود تشکیک و امکان این در رکوع بیاشد پس میباید تفرقه شود ما بین رکوع و
سجود باین نحو که حکم شود در رکوع بطریق متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایماء جواب از این
بیان آنست که این استبعادی است در مقابل نص بسیار بعض چنین ظاهر میشود که
احتمال برده تخییر شائع بجواز عدول از رکوع بایماء مقتضی بوده است مسئله نهم ظاهر است

کرایم

که آنچه مذکور شد چنین متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز می نماید نشسته
این در صورتی است که ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد
واما هرگاه ناظر موجود است و لکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست مثل
اینکه زوجه این شخص است یا کنیز اوست ظاهر این است در چنین صورت متعین است که نماز
ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در این صورت جایز نبوده باشد و همچنین هرگاه
فرض شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در جانب خلف این شخص
میباشد و مطمئن هست تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد باین نحو که
مقابل باشد بجانبی که مقابل او شود در چنین صورت باز ظاهر این است که نماز ایستاده
متعین بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت ظاهر این است که
جایز نبوده باشد مسئله دهم آنست هرگاه کسی متمکن شد از چیزی که بآن کفایت ستر یکی از
دو عورت می نماید آیا لازم است ستر قبل را بآن نماید یا ستر دبر یا مخیر است ظاهر این است
که دبر را بآن مستور نماید بجهت آنکه اتیان بنماز نماید با رکوع و سجود نظر باینکه امر بایماء
بدل رکوع در حق عاری در حدیث صحیح معلل است ببدو ظهور دبر پس هرگاه رکوع با ستر
دبر بآن شود علت عدول از رکوع و سجود بایماء منتفی میشود انتفای علت مستلزم انتفای
معلول است پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد بود آنچه مذکور شد تمام است اگر
ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا در صورت اول نماز ایستاده بجا بیاورد با رکوع و سجود و در
صورت ثانیه نماز نشسته بجا بیاورد با رکوع و سجود و لکن در صورت امن از ناظر که نماز
ایستاده است آنچه مذکور شد متعین است واما در صورت عدم امن از ناظر چون نماز
نشسته میباشد در چنین صورت هرگاه قبل را ستر نماید باید نماز ایستاده خواهد
بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چه با ستر دبر باز
چون نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود میباشد و در صورت ستر دبر بدون نماز

در حالت امن از ناظر ایستاده میباشد با رکوع و سجود مطلقا خلل در کمال نماز نیست مگر
مکن مکشوف شده قبل و این معرفت فقط بعدم تمکن از ساتر و اما در صورت عدم امن از ناظر
پس اصح مردّدات مابین اینکه نماز ایستاده باشد با ایما بدل رکوع و سجود یا نشسته
باشد با رکوع و سجود اگرچه نشسته بوده باشد اولی استان نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود
و ممکن است جواب از این بابن نحو که او تدر موجبه قیام در نماز مستفی ایست که بگوئیم در حالت
قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در اینصورت هرگاه حکم کنیم بستر قبل
بان چیز متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بان لازم است بعد از وصول بحد رکوع چونکه
رکوع و سجود مستلزم بدو معرفت ایماء نباید بدل انها واگر فرض شود که مکلف متمکن بوده
باشد از ستر قبل بان در حالت قیام و ستر دبر بان در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع
میشود با مره مسئله یازدهم اینست هرگاه کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر مردّد
بوده باشد مابین اینکه نماز عاریا بوده باشد با ایما بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس
نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح
نماز عاریا داده اند و بعضی قایل بتخییر شده اند مختار در تخییر قول ثانیست پس نماز در
لباس نجس در چنین صورت جایز خواهد بود بلی هرگاه ضرورت داعی بر صلوة در
لباس نجس بوده باشد مثل برودت هوا در اینصورت امر نیست دیگر کلام در صورت
اختیارات پس هرگاه ضرورت داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در اول
وقت نماز در جان لباس نجس جایز است مسئله دوازدهم هرگاه ساتری نداشته باشد
و متمکن از خریدن ان بوده باشد خریدن ان لازم است اگرچه زاید
بر ثمن المثل ان بوده باشد بجهة تحصیل ساتر مهما امکن لازم است خواه بیابد بوده باشد
یا باستعاره واگر فرض شود که کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید در رفتن قبول
ان لازم بوده باشد در فرق مابین این مقام و کلام در مقامات نظر بانکه واجب مشروط است

تحصیل

تحصیل مقدمات ان واجب نیست و لهذا اگر کسی مالی بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت
او بکند قبول ان واجب نیست بخلاف نماز نظر بانکه ان واجب مطلق است تحصیل مقدمات
ان با امکان لازم است بلی طلب در تحصیل مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر اینست
وجوب طلب ثابت است مگر در صورتیکه مایوس بوده باشد از تحصیل پس باحتمال تمکن
بین طلب لازم خواهد بود مسئله سیزدهم سنت است در حق مصلی عاریا در صورتیکه
عریان و مستور بوده باشد مثل زیر جامه و کلک و غیرها اینکه چیزی بر بدن خود ببندد
مثل دستمال یا بند زیر جامه یا طناب یا ریسمان یا حیاطه و نماز کند واگر مجرد در دوش
ببندد انها مثل خواهد بود مسئله چهاردهم سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف راس
و رقبه صحیح است پس هرگاه کنیز ازاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اول انست که مطلع
بر ازاد شدن خود شد قبل از شروع در نماز در اینصورت باشکال ستر راس و رقبه
در جمیع احوال نماز بر او لازم است مثل سایر زنان دوم انست که مطلع بر ازاد شدن خود
شد مگر بعد از فراغ از نماز در این صورت نمازی که با مکشوف بودن سر و گردن نموده
صحیح است اگرچه سال بوده باشد سوم انست که مطلع بر ازاد شدن خود باشد در اثنای نماز
در اینصورت اگر در اثنای نماز متمکن از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه مستلزم
منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر خود نماید فعلی از افعال
نماز نشود واگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت
بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید واگر در سعه وقت بوده باشد در اینصورت
خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که اتمام نماز بهمان حالت در حق او جایز بوده باشد
و اجتزاء بهمان نماز توانند نمود لکن احتیاط اعاده ان نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه
بعد از دخول وقت و قبل از اتمام عالم شود که در اثنای او و در اثنای وقت ازاد خواهد شد
ایا میتواند با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر اینکه است و اما هرگاه

بداند در اثنای نماز او را ازاد خواهند نمود در اینصورت با حکم بلزوم ستر راس و رقبه
قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی اینست با جهت
شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید
که بعد از تحقق ازادی ستر نماید با عجز از ارتکاب فعل منافی نشود و این در صورتیست
که وقت ازاد شدن مجهول او بوده باشد و اما اگر مجهول او نباشد اگر بداند در اثنای نماز
ازاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر بداند در اثنای نماز ازاد خواهد شد
لکن نداند تعیین وقت ازاد شدن در اینصورت اگرچه حکم بلزوم ستر و سر و گردن
مشکل است لکن احتیاط در اینصورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماید
و اما صبیه که علم بهم رساند ببلوغ خود در اثنای وقت حکم در ان از دایره دیگر اصعب
از این است که مذکور شد نظر باینکه نماز بر ان صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از
بلوغ واجب میشود بنابراین اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی
در جواز اتیان بنماز نیست خواه با ستر راس و رقبه بوده باشد یا با مکشوف بودن انها
و اشکال در صورت حصول بلوغ است قبل از انقضای وقت در اینصورت اگر علم داشته باشد
باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت از نماز را خواهد داشت باز شبهه
در جواز اتیان بنماز نخواهد بود اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت
واقع شود در این صورت نیز با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما
هرگاه چنین نبوده باشد عالم بوده باشد باینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را
خواهد داشت یا یک رکعت از انها وجه اشکال در اینصورت اینست که نماز ظهر در حق
هر شخص مطلوب نیست مگر یک نماز این یا مستحبات یا واجب مفروض اینست این شخص
ملاحظه دارد ببلوغ در اثنای وقت بلکه مشکل است که نماز ظهر مطلوب در حق او نماز ظهر ... است
پس نماز ظهر حقیقی در حق او مطلوب نیست مگر این است در صورتیکه با علم بانچه مذکور شد

اتیان

اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بران مترتب نشود مگر اینکه عاصی بوده باشد نظر باینکه تکلیف در حق
او در ان حال ثابت نیست پس حکم بثبوت عدالت و عصیان نتوان نمود و چونکه ترتب ثمره
بر عمل موقوف بر دلیل شرعی است چنین دلیل معلوم نیست پس بان نمیتوان نمود و فرض استصحاب
از طرفین ممکن است مثل فرض حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول ان
در اول استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض تساقط خواهند
نمود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمره خواهد بود بنابراین در چنین حالی امر خواهد مرجح
تا مختص ببلوغ او نیست مثل سایر زنان ستر راس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند
در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید پس اگر بداند بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقدار
که کفایت یک رکعت نماید اشکالی در ترتب ثمره بر ان عمل نخواهد بود اگرچه ستر راس و رقبه
نموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر اینست که ثمره بر ان عمل مترتب نشود پس
بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاق
افتاد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد
که مبطل طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی در ان نیست پس نماز را
قطع خواهد نمود و تکلیف خواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز
نبوده باشد مثلا انزال پس اگر وقت کفایت طهارت را اگرچه تیمم بوده باشد نماید با یک رکعت
نماز لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت
کفایت انچه مذکور شد ننماید تکلیفی بر ان نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
نبوده باشد در اینصورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت نماز ... را ننماید
فبلا اشکال نماز را تمام میتواند نمود اگرچه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضای بر ان
نخواهد بود و اگر باقی ان وقت وسعت ان داشته باشد خالی از این نیست یا اتمام همان
نماز مقدار عدم وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع

اشکال

نماز لازم و بعد از قطع استینان نماز خواهد نمود در صورت اولی حکم بجواز تمام خالی از
نیست ظاهر این است با وقطع و استینان صلوة بعد از ستر واجب در وقت لازم بوده باشد
در بیان امور مستحبه متعلق بلباس است و آنچه امور است نماز
کردن است در جامه سفیدی که از پنبه بوده باشد نماز کردن است در عمامه که تحت
الحنک داشته باشد یعنی طرفی از آن عمامه را از زیر ذقن داخل نماید و بگرداند طرف
عمامه از زیر ذقن تا بطرف دیگری که مقابل طرفیست که ابتدا نموده خواهد بیندازد
طرف عمامه بعد از آنکه از زیر حلق بگذرد یا داخل نماید از طرف عمامه را از طرف
دیگر پس عمامه یا در زیر کلاه ظاهر این است که امتثال بهمه اینها حاصل شود در سنت
که اینها از سنت مخصوصی نداشته باشد یا آنکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن
نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه عکس این بر اینان سنت نموده سخن است بود پس قطع نظر با
مذکور شد امثال این بعضی حاصل میشود اولی آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر
ذقن نموده و بگرداند تا جانب یمین اطرف عمامه بدوش راست بیندازد دوم آنست که آن
طرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده سوم آن است که طرف عمامه را
بجهت کردن از پیش و پشت یا آنکه بدوش بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل
نماید چهارم آن است که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بجانب چپ بدوش نماید
بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه عمامه را
دور کرده یکی را بجهت کردن از پیش و پس در دور ختم بجانب یمین نماید یعنی که در جانب
یسار مذکور شد احسن صور آنست که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده دور
کرده ابتدا تا بدوش راست بیندازد تا با آخر کتف یا پایین تر برسد از جمله مستحبات
نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق آنست که نماز
کردن را با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است

لکن

لکن رعایت این اولی و احوط است بلکه اولی است جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است
رعایت آن در حدیث که احوط بوده باشد هشتم نماز کردن است با رداست یعنی جامه که بدوش اندازند
خواه مثل کرداده شود بجا نگذاشت لازم نماید و طرف آن را بر دوش راست نمود یعنی جامه
که بعضی از آن در حلق گذارده شود بجا نگذاشت طرفی که بر جانب یسار هست او را بدوش
راست اندازند تا هر دو طرف جمع شود در دوش راست چهارم آنچه مابین ناف تا زانوها پوشیده
بلکه پوشاندن کل بدن در حق مرد ... نماز کردن در زیر جامه است شیخ شهید
ذکری فرموده روایت شده است یک رکعت نماز با زیر جامه مقابلست میکند با چهار رکعت
زیر جامه در بیان امور مکروه متعلقه بلباس است و آن بیان است اول
نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد و
همچنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسیکه بزعفران رنگ نموده
باشد یا بگل کافشه رنگ شده باشد و در جمیع اینها نماز کردن مکروه است استثنای در
الوان ثلثه یا الاوس بجامه نشده است پس کراهت جمیع ثابت است و جمعی از علما
حکم فرموده اند بکراهت نماز در صورت جامه که رنگ نموده باشد بر رنگ سیاه دوم نماز کردن
مردانست در جامه و لحدی که رقیق بوده باشد مجددی که ساتر بدن بوده باشد ولکن
ساتر حجم عورت نبوده باشد و همچنین است نماز کردن زنان در جامه و لحد خواه رقیق
بنانک بوده باشد بنحوی که مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در پیشانی در حق
زنان ثابت است اگرچه کلفت بوده باشد سوم نماز کردن در صورتیکه لنگی را بالای
پیراهن بسته باشد چهارم نماز کردن است در صورتیکه لنگی را بطریق توشیح بالای پیراهن
بسته باشد و طریق بستن لنگ بطریق توشیح منقبیه چنان است که کسی که در حالتی که
پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند ملحفه بدوش بیندازد و یک طرف آن را از زیر بغل در دو
بدوش دیگری عاید و دو طرف آن را بدوش سر یا هم کرده در حدیث صحیح

کراهت چنین بیان شده که این از عادت زنان و اهل کتاب بوده و همچنین اشتمال صما است و این
چنانچه در حدیث صحیح تفسیر شده آنست که شخص از زیر بغل داخل نموده هر دو طرف
از را بیندازند در مصداق این بچند صورت متحقق میشود اول آنست مثل عبا را اول که دوش
کوفته از جمیع دو طرف عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ بیندازد
دوم آنکه دو طرف عبا را از زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست
اندازد سوم آنست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بالای دوش راست
بیندازد چهارم آنست هر دو طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش
چپ بیندازد پنجم آنست یکطرف را از زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر در زیر بغل چپ
هر دو طرف را بدوش چپ بیندازد ششم مثل این است مگر آنکه هر دو طرف را بدوش چپ
اندازد و آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود آنست که جمیع اینها مکروه است ششم از مکروهات
نماز کردن در عمامه که تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که ظاهر میشود
از شیخ صدوق که نماز کردن بچنین عمامه جایز نیست هفتم نماز کردن در قبا یکه نبسته
نشده بوده باشد مگر در حال حرب که تنگی شب در وقت مطلوب است نماز کردن در آن
حالت کراهت ندارد هشتم امامت کردن است با عدم ردا در صورت تمکن از آن نهم
نماز کردن است در جامه که در آن صورت حیوان نقش کرده باشند یا در خاتمی یا شمشیر
و مثل اینها و اما هرگاه مثل برگ کل یا عضوی از نقش نموده باشند ظاهر این است که حکم بکراهت
نمی توان نمود و همچنین مثل نقشیکه در قلمکار و چیت و بعضی از اقمشه موجود است مثل این نیز
حکم بکراهت نمیتوان نمود ظاهر این است که فرق در کراهت و عدم آن میان زن و مرد
نبوده باشد دهم نماز کردن در حالتیکه در دست او انگشتری بوده باشد
که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است که مکروه
نبوده باشد و محقق نماند آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان

در آن

در آن نقش شده باشد در صورتیست که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد
بسبب محو کردن جزوی از اجزاء آن در اینصورت ظاهر این است که کراهت نبوده باشد و
هرگاه صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه هست و با
کراهت متحقق میشود یازدهم نماز کردن با چیزیکه در آن صورت یا صورت دیگر در آن
نقش شده باشد در صورتیکه آن چیز ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد
مثل آنکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر این است که کراهت نداشته باشد در اینصورت
هرگاه در جیب پایین بوده باشد بهتر آن است که در جیب بغل بوده باشد و همچنین مابین
مابین لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر آن است که مابین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله
بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و فرق نیست در این باب مابین اینکه
مرد بوده باشد یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد
چنین است مخصوص است حرا و بقای عین حنا و رنگ آن است و با لون سیزدهم داخل کردن دست
در شهاست در زیر لباس تفصیل این اجمال مقتضی اینست که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است
در پیراهن یا نه در صورت عدم انحصار با منحصر است در پیراهن و زیر جامه یا غیر آن مثل
پیراهن قبا است اولی آنست که لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیراهن تنها در اینصورت
داخل نمودن دو دست در زیر پیراهن بلا اشکال مکروه است خواه در حال قرائت بوده
باشد یا در حال رکوع یا غیر این در حالتی که آنست با پیراهن ناخالق و قبا پوشیده است
لکن زیر جامه نپوشیده است در اینصورت هرگاه دو دست را در زیر پیراهن نماید با زیر
اشکال مکروه هست سیم مثل قبا نیست اما دو دست را داخل نماید زیر ناخالق و در
ناخالق پیراهن در زیر نیست اینهم مکروه بوده باشد و مثل این است هرگاه دو دست
زیر قبا و در ناخالق بگذارد چهارم آنست که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد
در اینصورت هرگاه دو دست را از زیر پیراهن داخل نموده لکن در زیر جامه اگر در حال

قذارت بوده باشد ظاهر این است حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر قبا و پوستین در
جمیع احوال نماز ممکن نیست چهاردهم نماز کردن است در جامهٔ کسیکه متهم بوده باشد که
اجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم نماز کردن است در صورتیکه با مصلی آهنی بوده
باشد که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف غلاف بوده باشد
و قفلدان در جیب بوده باشد یا مثل چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد
انشاء الله تعالی کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدمای فقها حکم فرموده بعدم صحت نماز
در صورت که شمشیر یا کارد با مصلی بوده باشد لکن ظاهر بوده باشد و همچنین کلید های از
آهن در دست این مصلی بوده باشد مگر اینکه از کلید در چیزی پیچیده و این قول اگرچه
ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن فی سبیل است شانزدهم نماز کردن زن است با خلخال
که صدا داشته باشد خلخال چیزیست که در پا میکنند در عربستان شیوعی دارد هفدهم
نماز کردن زن است در صورتیکه در گردن او یا پای او زینتی باشد   در مکان
مصلی است و در آن چند بحث است   در تعریف مکان است در این مقام
بدانکه مقصد محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت
مثال قبله و نجاست مکان باعتبار او لعبادت است یعنی که محل استقرار و وقوف و ...
و مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمین که بر روی آن می ایستد یا با واسطه واحده
یا با وسایط متعدده مثل اینکه فرش بر روی هم میگذارد بر روی آنها می ایستد در اینصورت
بر اصل زمینی که فرش بر روی آنها است صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه محل استقرار
وقوف مصلی است بجهة واسطه و بر هر یک از آن فرشها نیز صادق است که مکان مصلی است
بجهة آنکه بر هر یک صادق است که محل وقوف او است غیر از یکی بواسطه و یکی که ...
محل میباشد از محل وقوف مصلی است بواسطه ... پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت
عبارت است از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه پر میکند آن را

بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بکوشه از جامه او بوده بسبب
از کتاب فعل از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش بر روی آن یکی که فوق همه است
با ایستد اگر این فرشها با قطعه زمینیکه این فرشها بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی
عینا و منفعة یا منفعة تنها در اینصورت میگوئیم که مکان مباح است یعنی اباحه مکان
که معتبر است در صحت نماز متحقق است و همچنین است هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه
ماذون بوده باشد در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف بر اباحه همه این فرشها و آن
قطعه زمین است که این فرشها بر روی آن واقع شده پس هرگاه احدی از این چند فرش
مغصوب بوده باشد یا کل آنها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرشها بر روی
او واقع شده مغصوب بوده باشد در اینوقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد
بود بلکه میگوئیم در اینوقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین هرگاه کل این فرشها و قطعه
زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن این فضائیکه بدن این شخص از او پر میکند در حال
قیام و قعود اگر مملوک این شخص نبوده مثل اینکه این فضا را دیوار آن متشکل بوده بدیگر
بدیعی از اسباب ناقله شرعیه بآن میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است متحقق
بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوب است و همچنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و
فرش و قطعه زمین همه مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن مصلی از او
پر کند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه
محل اینها مباح بوده باشد مثل اینکه محل وقوف و مملوک او بوده باشد و همچنین فضائیکه
این مال او هست در حال قیام مملوک او بوده باشد و لکن آن فضائیکه واقع شده ما بین
محل سجده و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان که صحت نماز
شروط بتحقق آنست متحقق نخواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم
در حینی که دستها را در حین سجده در موضعی میگذارد که این مصلی در آنوقت واقع شود

در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بنا بر این پس انتفای
اباحه مکان مصلی در چند صورت متحقق است یکی آن است که هرگاه هزار فرش را روی هم
انداخت و فرض کنیم کل این فرشها مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع شده و آن
مغصوب شده در اینصورت میگوئیم نماز این شخص باطل است نظر باینکه اباحه مکان مصلی
شرط صحت نماز است و این در اینحالت متحقق نیست و ثانی در صورتیست که فرض کنیم که کل اجزای
و قطعه زمینیکه این فرشها بر آن واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص از این
میکند در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط از غیر مباح است با نماز
باطل خواهد بود نظر بغصبیت آن فضا کلا او بعضا و ثالث آن است که کل این فرشها و قطعه
زمین و فضائیکه بدن این شخص در حال قیام و قعود از او پر میکند مباح بوده باشد لکن
محل سجده و موضعیکه دستها را در سجده یا بعضی مغصوب است در اینصورت نیز اباحه مکان که شرط
صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع آن است که جمیع اینها مباح است لکن فضائیکه
بعضی از بدن مصلی از او پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده باشد در اینصورت نیز
اباحه مکان مصلی متحقق نیست خامس آن است که همه اینها مباح است لکن آستین مصلی
مثلا در حینیکه در سجده است واقع میشود بر محل مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم که اباحه
که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در جمیع اینصورتها حکم ببطلان است نظر بانتفای اباحه
مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در اینصورت صورتیست که جمیع آنچه
مذکور شد مباح بوده باشد بنا بر این اباحه مکان مصلی در صورتی متحقق خواهد بود که
محل وقوف و محل اعضای او بلا واسطه یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد
و همچنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح
بوده باشد و همچنین بلکه مواضعیکه لباس مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اتیان بافعال
نماز همه اینها مباح بوده باشد پس مکان از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه

وغصبیت عبارت است از محل وقوف و قعود او یا محل وقوع اعضای سبعه در سجود
و محل وقوع لباس او بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائیکه بدن و لباس مصلی از او پر میکند
در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه مباح است آنوقت اباحه مکان متحقق خواهد بود
والا فلا خواه همه اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحه
در محلیکه آستین مصلی در آن واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است
که گفته شود این مقدار هم کفایت میکند در تحقق اباحه مکان بعلت آنکه هرگاه فرض شود
که همه اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاق و ملاصق دیوار غصبی شود
باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر اینکه ادعا کند که عرفی از تعرف مال در غیر الفراش
از مثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم صحت
نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه آنقدر مسلم است آن است که محل جبهه
خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی به بدن مصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر
که ملاقی باعضای مصلی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست که خالی از نجاست سرایت کننده
باشد لکن یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنا بر این هرگاه موضع
وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست او متعدی به بدن مصلی نباید ضرر نخواهد بود اگرچه
گوئیم که مکان مصلی نجس است در اینحالت پس چنانکه ثمری در تعریف مکان مصلی باعتبار
طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد
با رطوبت لکن طرف دیگر خوشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس از جای نماز را
متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد نماز را بعمل آورد بی عیب است
سیم آن است که مکان مصلی بجهة که تحقیق شد در اول مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعة
یا اگر عین مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسیکه قائم مقام مالک است
منفعت از منتقل بمصلی نموده بوده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی است

منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آنجا مینماید اما مالکیت عین بدون منفعت کفایت
میکند در صحت نماز مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری باجاره داده در اینصورت اگرچه
عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز
در آن خانه با عدم اذن از مستاجر نمیتواند نمود علاوه بر اینکه در آن نماز بعمل میاورد لازم است
که منفعت او مملوک مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا
فحوی یا اذن شاهد حال و تفصیل اقسام اذن در مبحث لباس بسط تمام مذکور شد هرگاه
کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بان مبحث نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد
مالک منفعت او نبوده باشد و ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور بچند
صورت میشود اول آنست که عالم بوده باشد که این مکان مغصوب میباشد در اینصورت
بلا اشکال مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم
است خواه عالم بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه دوم آنست که جاهل
بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را بآنجا برده و ماذون نمود که نماز در آنجا بعمل آورده
باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده در اینصورت ظاهر این است که نماز او
صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نبوده باشد اگرچه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة
باقی بوده باشد سیم آنست که ناسی بوده و این دو قسم است بجهة آنکه ناسی یا ناسی بموضوع بوده
یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده این معنی که عالم بوده که این مکان غصبی است لکن فراموش
کرده بعد از نماز متذکر شد در اینصورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگر
وقت نماز باقی بوده باشد [illegible] اینست فرقی نباشد مابین اینکه عالم
بحکم بوده باشد یا نه [illegible] که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد
فراموش نموده نماز [illegible] در اینصورت اگر نسیان ناشی شده از تقصیر
این شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر ناشی از تقصیر او نبوده باشد

نحوی که

نحوی که در مبحث لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد
فرقی در این باب مابین نماز واجبی و سنتی نیست پس در صورتیکه نماز واجب در
مکان مغصوب باطل بوده نماز نافله نیز باطل است و همچنین در صورتیکه نماز واجب
صحیح بوده نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقی که هست این است چونکه نماز نافله در سفر
در حال مشی جایز میباشد بنابراین هرگاه کسی اتفاق افتاد داخل در مکان مغصوب شد
است فوراً بیرون رفتن [illegible] در حین خروج هرگاه اتیان بنافله نماید بایما بجهة رکوع
و سجود ممکن است که حکم شود بجهة آن با اشکال نقل باینکه ایمای [illegible] بجهة رکوع و سجود
خارجست از [illegible] این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب
مگر اینکه بگوئیم که [illegible] تصرف در حال [illegible] این تصرفات نخواهد بود یا آنکه
در چنین صورت ایمای بچشم تجویز کرده شود لکن ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری
از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات ایضا بر حکم بجواز نافله در مکان مغصوب
اگرچه در مثل اینصورت بوده باشد خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه امر [illegible] ما بین
ایشان [illegible] در مثل اینصورت [illegible] خواهد بود [illegible]
اتیان بنافله اولی خواهد بود   در بیان اتیان [illegible] روزه و صوم و
زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از [illegible] علامه و شیخ شهید در
دروس [illegible] اند مابین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب [illegible] پس حکم
فرموده اند [illegible] قرائت منذور [illegible] ادای زکوة [illegible] صوم که فرموده اند صحیح است
[illegible] هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره [illegible] داخل شود [illegible] نماید
هرگاه این قرائت را در مکان غصبی بعمل آورد [illegible] خارج [illegible] خواهد بود
فرق [illegible] صوم [illegible] است [illegible]
پس مطلقا در صوم تصرف در مغصوب [illegible] است مگر [illegible] خارج [illegible]

بخلاف قرائت نقل باینکه قرائت موقوف است بتحریک شفتین و این تصرفیست در غصب منهی
عنه است فهو لازم مستلزم نهی از ملزوم است پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن
دور نیست که بگوئیم که قرائت نذر صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال
این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان
بماموربه کرده خواهد بود و آنچه که متعلق غصبیت کون در آن مکان است و آن خارج از
حقیقت قرائت است در مکان مغصوب است و هرگاه کسی خطاب مینماید بمالک آن مکان که این زکوة
مال من است بتو دادم و آن شخص نیز قبول مینماید در اینصورت نباید تامل کنیم در صحت
آن و همچنین هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان باذن مالک
داخل شود و این شخص بان کس بگوید که این زکوة مال منست بتو دادم و آن شخص مستحق آن
مال را برداشته با خود برده باشد و همچنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد
و پول را از جیب خود در آورده بدست مستحق دهد بعد از آن در آن مکان بزکوة عوض
داد و این نیز بلا اشکال است و همچنین هرگاه مستحق باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد
یا شود شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من است خود بیرون آورده
و تصرف کن این نیز بی اشکال است و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس ظاهر آن است
زکوة و قرائت منذور است و لهذا اکثر حکم بفساد در اینها نموده در صوم حکم بصحة
نموده [illegible] که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد که اشکال در صحت صوم در مکان
مغصوب نموده نظر باینکه [illegible] و [illegible] لکن
موقوف است بمکان و این ضعیف است   هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب
شد [illegible] بعد از آن عالم شد [illegible] این شخص لازم است
فوراً بیرون رفته باشد اگر در آن مکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در آن مکان
جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر اتیان بنماز نماید در آن مکان در اینحالت نماز او

خواهد بود

خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد یا در حال وقوف ملا اگر وقت مضیق
بوده باشد پس اگر تمکن بوده باشد از درک رکعتی از نماز در مکان مباح بعد از خروج
ظاهر این است که تاخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد
از دخول در مکان مباح بگزارد این نماز را در وقت اتیان مینماید و قضا بعد از آن
وقت در اینصورت نیز اتیان بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید
در حال خروج باشد خروج نموده باشد و مشغول بنماز شود در هر دو صورت نماز
این است که نماز باطل بوده باشد و اما اگر وقت ضیق بوده باشد که بعد از
خروج از مکان مغصوب تمکن اتیان برکعتی از نماز در وقت بعد از دخول در مکان
مباح نبوده باشد در اینصورت ظاهر این است که اتیان بنماز در حال خروج لازم
بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحوی که معهود نماید بلکه رکوع
و سجود بحرکت دادن سر بنحوی که بجهة سجود بحرکت دادن سر بنحوی که بجهة سجود
پائینتر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر اینست حرکت دادن سر فی الجملة
بجهة رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهة سجود مضر نبوده باشد و اگر استدلال شده
باشد که دو نماز بعمل آورده یکی با ایمای سر بجهة رکوع و سجود و نماز دیگر با [illegible]
البته احوط خواهد بود [illegible] فرقی نباشد در این باب مابین آنکه غصب بالذات
بوده باشد مثل آنکه خود او داخل شده و ملک کسی بی اعلام اذن مالک یا ثانوی
مثل اینکه ساکن شده در خانه کسی با اذن او و بعد مالک بعد از چندی مالک نادم شد
و اظهار نماید که تخلیه خانه من نموده که بعد از این راضی نیستم که در خانه من توقف
نموده باشی در اینصورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان بعمل آورد نماز
باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود نماز را در مکان
مباح بعمل آورد و اگر مضیق است معین که مذکور شد لازم است که اتیان بنماز نماید در حال

خروج بنحوی که بیان شد واگر امر بخروج از مکان مغصوب شود در اثنای نماز بوده باشد
در اینصورت اشکال مخفی نشد که مراد ما الآن این است که بعد از فراغ از نماز بیرون رفتن با
اشکال است نه تا تمام نماز بلکه لازم آن وحکم جواز ابطال نیست بلکه چنین است
حال در صورتی که مخفی نشود که مراد ما الآن امر بخروج از مکان بعد از فراغ از
نماز است یا در اثنای نماز ظاهر این است که در این قسم نیز تمام نماز نماید بلکه
قطع جایز نبوده باشد واما اگر کاه مخفی شود که مراد ما الآن این است نماز را قطع نموده
بیرون رفته باشد در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست با قطع
نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن
احتیاط مقتضی این است که در اینوقت اقتصار نماید بواجبات خود اگر مخفی بوده امر
متعلقه بوده نماز را تمام نماید بنحوی که در صورتی که کسی در مکان مغصوب با جاهل
حق این مخفی بوده باشد پس حکما چنین نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد بودن
در آن مکان مغصوب پس هر گاه محبوس در اثنای نماز در آن مکان بوده باشد بنحوی که
قدرت بر تخلف نداشته باشد در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود واما اگر محبوس در
کوچه در آن مکان بوده باشد ومحبوس در زمان در آن مکان شک کسی که محبوس بوده
مکان مغصوب بوده باشد در این صورت شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان
نیست لکن کلامی که هست در این است که نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد یا بایماء
در اینصورت غالب این است که آن شاهد حال هست بر رضای مالک در اتیان نماز
بطریق معهود واگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر این است که لازم باشد که
اینصورت اقتصار نماید بحد ضرورت یعنی کوچه در آن مکان متعلق از آن نمیشود پس رکوع
وسجود بطریق متعارف متمثل نمود بلکه بجهة رکوع وسجود ایما نماید در بیان
اعتبار تفاوت تعدد مکان مصلی است در صورت تعدد تقدم وتاخر وعدم اعتبار آن بدانکه

تعدد

تعدد مصلی بالاتحاد مستفاد است مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند
همه بنا بر صورتی که بوده باشد شکی نیست در اینکه تقدم وتاخر هر دو نیست
مگر در صورتی که بعضی امام بوده باشد ودیگری ماموم واین محل کلام در این مقام نیست واما
در صورت اختلاف در صنف مثل اینکه بعضی امام بوده باشد ودیگری زن در این صورت
اختلاف است ما بین فقها در اینکه هر گاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
آیا جایز است در حق زن در محاذی او یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه هم
چنین هر گاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد جایز است در حق
او یا پیش سر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر این است در هر دو صورت جایز بوده باشد
لکن با کراهت شدیده اما احتیاط این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست مابین اینکه
زن [illegible] یا نه وما بین آنکه زن نیز او دو در سر او شده باشد یا عبادت خود به
عبید باشد هیچ [illegible] ثابت است لکن این کراهت یا حرمت مختص است
با نکسی که متاخر است [illegible] ثابت نیست پس هر گاه مردی مشغول
نماز بوده باشد زنی در آن [illegible] وی او مشغول نماز شود
کراهت یا حرمت مختص بزن خواهد بود [illegible] و هر گاه زن
سابق در نماز بوده باشد ومرد بعد مشغول نماز شود
مختص بمرد خواهد بود نه زن بلی هر گاه فرض شود هر دو در یک وقت
نماید کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود واما در صورت تقدم
واین در صورتی است که فساد نماز سابق مخفی نبوده باشد
عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم
بوده باشد که نماز وی [illegible] آنکه ایمختص سابق لخلال ببعض امور
[illegible] مثل اینکه دانست او صحیح نبوده باشد [illegible] جمیع شرایط

معتبر در صحت نبوده باشد در اینصورت کراهتی نبوده باشد [illegible] در نماز نماید
پس [illegible] عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق آنکسی که نماز او صحیح است
منتفی خواهد بود وهمچنین است هر گاه حایلی مابین زن ومرد بوده باشد یا بعد مابین
ایشان بقدر ده ذرع فاصله بوده باشد یا زن متاخر است بایستد در عقب ایشان ذرعی
صورتی که بوده باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود
در صورت تعدد مصلی واختلاف در جهالت واتحاد در نیت نماز کردن ایشان با هم مرجوح است
ورفع مرجوحیت میشود بچند چیز اول آنست که حایل مابین ایشان بوده باشد پس اگر حایل
بوده باشد زن پیش بایستد ومرد عقب یا محاذی هم دیگر لکن از جانب یکطرف حایل و
دیگری در طرف دیگر حایل ودیگری در طرف دیگر حایل مرجوحیت منتفی است واما معتبر
در حایل آنست که حیلوله مخفی بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حیلوله در حال
جلوس کفایت میکند ظاهر اول است بنا بر این هر گاه فرض شود دیواری کوتاهی بوده
باشد که زن یکطرف آن دیوار بایستد پیش مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب در حال جلوس
مرد زن را نتواند دید واما در حال قیام متحقق شود ظاهر این است مرجوحیت ثابت باشد
وما فیه ظلمت نماز دیگری ظاهر این است که کفایت نکند در رفع [illegible] وظاهر این است
چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند در این مقام وهمچنین ظاهر این است که حکم مختص به
بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است که چه متاخر در [illegible] بوده باشد
دوم [illegible] جهتها که مرجوحیت بآن منتفی میشود تاخر زن است از مرد یا معتبر در تاخر
آنست که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پائینتر از موضع سجود قدم مرد بوده باشد
یا نه بلکه کفایت میکند عدم محاذات در سجده یا بمعنی همین که موضع سجود زن پائینتر
بوده باشد از موضع قدم مرد بعضا دیگر وجه یا بیشتر [illegible] نیست که کفایت می
کند در رفع منع نیز از آنست که زن متاخر بوده بنحوی که موضع سجود او محاذی

باسینه

باسینه مرد بوده باشد واولی از این آنست که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد
بوده احسن از این آنست که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد کامل از همه آنست
که زن بنحوی بایستد که جمیع اعضای وی جلوتر از جمیع اجزای مرد بوده باشد از موضع قدم
مرد [illegible] های مذکوره آنست که بعد میان زن ومرد در صورت محاذات یا در
صورت تقدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد شکی نیست در اینکه بعد مقدار مذکور
مرجوحیت وکراهت منتفی میشود کلامی که هست در این است که [illegible]
پس میگوییم بعد نیست در صورت محاذات این مقدار از محل قدم است تا محل قدم
واما در صورت تقدم زن پس احتمال قائم است اول آنست که مثل صورت محاذات بوده
باشد یعنی ابتدا [illegible] اعتبار این ابتدا [illegible] از موضع قدم مرد تا موضع قدم
زن دوم اعتبار این ابتدا است از محل سجود مرد تا محل سجود زن سوم اعتبار این
ابتدا است از محل سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار این است از محل قدم
مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است بنا بر این هر گاه ابتدا مابین موضع
قدم مرد وموضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد منتفی باشد لکن [illegible] اعتبار
این ابتدا است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که [illegible] از احتمالات مذکوره است
بدانکه ایضا مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم
اختلاف محل وقوف ایشان با یکدیگر در ارتفاع وانخفاض بحدی معتد به مثل اینکه [illegible]
بلندی [illegible] است مرتفع وفرض شود مرد در پستی نماز میکند وزن
در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین مرد یا در جانب چپ او [illegible]
صورت تحدید این مقدار از نقطه که محاذی [illegible] بوده [illegible] اینجا نیز محاذی [illegible]
زن بوده [illegible] تا محل قدم [illegible] محاذات مذکوره [illegible]
[illegible] بلکه ابتدا از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن [illegible] پس در این مسئله احتمال است

توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود در چنین صورت مثلثی تصویر
میشود که یک ضلع از مثلث توهم میشود از محل قدم مرد باستقامت حد قامت او
و منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین
نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و ممکن است
تصویر مثلث بنحو دیگر باین نحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض
باستقامت تا نقطه محاذی قدم زن در زمین مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است
تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقصود این است در این
صورت آیا معتبر در تحدید همان ضلع است که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنا
بر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنا بر مثلث بتقریب اول یا دو
ضلع از مثلث است که عبارت از موضع قدم مرد بوده باشد تا نقطه محاذات و از نقطه
محاذات تا موضع قدم زن بنا بر عود و مثلث یا آنکه معتبر در تحدید یک ضلع از دو مثلث
است که محصور است مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه تعبد چیزی
از چنین ظاهر است در اقصر خطوط و اسلم آنها و انصراف عبارت از همین ضلع که در
احتمال مذکور شد و این در صورتیست که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بوده باشد و
اما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد تصویر مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن
بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از
موضع قدم زن است تا موضع قدم مرد و ظاهر این است که معتبر در تحدید همین ضلعی است
که محصور است مابین قدمین پس هرگاه مابین امتداد بقدر ده ذرع بوده باشد کراهت
منتفی است و الا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل این صورت ثابت نیست
اگرچه ابتدا امتداد کمتر از ده ذرع بوده باشد و چنانچه در مطالع الانوار بیان نمودیم

محقق نماند

محقق نماند که مراد از ذرع در امثال این مقام عبارت است از امتداد مرفق تا سر انگشتان

در بیان امور مناسبه در این بحث است و آنچه چند چیز است

اول آنکه هرگاه زن و مرد با هم جمع شده اند در محلی و ممکن نبوده باشد تحصیل مسافت
مقداری که مذکور شد و همچنین ممکن نباشد تاخر زن از مرد و موضع حایل میان
ایشان در این صورت مستحب آن است که اول مرد نماز کند بعد از آن زن در صورتیکه
وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت تنگ بوده باشد مستحب است که بتاخیر نماز زن
فوت شود اگرچه بعضی از اجزای آن بعد از انقضای وقت واقع شود در این صورت
تاخیر نکند بلکه ایشان بنماز با هم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب خروج
وقت فضیلت بوده باشد ظاهر این است تاخیر اولی و احوط بوده باشد در ثبوت
حکم باستحباب تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگرچه مکان مملوک او بوده باشد
یا بنحو اولویت در حق زن در چنین صورت آن است که اذن نماید که اول مرد ایشان بنماز
نماید بعد زن ۲ آنکه منع در حق زن تنها است که مذکور بالغ بوده باشد یا غیر
بالغ بنا بر این هرگاه صبی نابالغ مشغول نماز بوده باشد مکروه است در حق زن باینکه در
برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود مکروه در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور
شد با آنکه او نماز از کودک نابالغ و لکن در حق مرد پس ظاهر این است که چنین نبوده
باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پیش سر زنان یا در برابر او در صورتیکه زن تا
حد بلوغ نرسیده باشد چون حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتی که پیش روی او دختری
که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن نیست و همچنین است نماز مرد در برابر
دختر غیر بالغ در چنین صورت ۳ آنکه حکم منع تعبدی نسبت بکراهت در
صورتیست که هیچ یک از مرد و زن معتقد بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در
اوایل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد این است که نماز این زن

باطل است بنا بر این حرجی در حق مرد در اشتغال بنماز در مقابل زن یا در برابر او نخواهد بود
و همچنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق او نیست
در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد یا در جانبین او نیست در بیان اعتبار
طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آن است بدانکه آنچه لازم است آن است که مکانیکه مصلی
در آن ایشان بنماز بنماید خالی از نجاست بوده باشد متعدیه مثل مرطوبها پس این
شرط در سه صورت متحقق است اول آن است که مکان مطلقا نجس نبوده باشد دویم
آن است که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نکند به بدن مصلی یا بجامه او سیم آن است
که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست به بدن یا لباس مصلی لکن مقداری
از چیزی که بیدن یا بجامه میرسد نماز با آن میتوان نمود و در هیچ این سه صورت شرط
نماز بالاضافه بمکان ثابت است لکن اینها همه نسبت بما سوای محل جبهه است بلکه محل
تعدد معتبر از جبهه است و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه است که خالی از مطلق
نجاست بوده باشد خواه متعدی بوده باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدر معتبر
جبهه آن است که معتبر طهارت کل موضع که جبهه بر آن واقع میشود نیست بلکه معتبر
طهارت محل مقداری از جبهه است که وضع آن کفایت مینماید در تحقق سجده شرعا
پس هرگاه فرض شود جمیع محلی که جبهه بر آن واقع میشود طاهر نیست لکن مقدار درهم
از آن محل طاهر است علاوه بر این محلی است لکن نجاست غیر متعدیه ظاهر
این است که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد چون از آنچه مذکور شد دانسته میشود
که هرگاه کل فضای مسجد عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع
شده بر محلی بنحو که غیر متعدی بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنا بر مشهور
مابین فقها است معظم محققین از علما است و در مقابل این قولیست که از سید مرتضی
نقل شده اند باعتبار طهارت کل مکان مصلی و قول دیگر است نقل شده از ابی الصلاح

که قایل

که قایل شده اند باعتبار طهارت محل اعضای سبعه که عبارت از محل شش عضو مذکور با محل
جبهه بوده باشد و این دو قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون باحتیاط است
در بیان مواضعی است که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان
مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این چند است اول حمام است مشهور
مابین فقها آن است که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقها است که
قایل شده بحرمت آن و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت این با امکان خالی
از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است و اما سطح حمام یعنی جای که رخت
میکنند ظاهر این است که کراهت نداشته باشد و همچنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم
علامه در نهایة الاحکام قایل بثبوت کراهت در سطح نیز شده ظاهر این است که فرقی
در این باب مابین نماز فریضه و نافله و غیر صامتی باشد و همچنین فرقی میان نماز شیعه
و سنی نبوده باشد بلی ظاهر این است که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد
دویم مزابل است یعنی مواضعی که مهیا شده جهة غایط و بول حکم بکراهت مثل سابق مشهور
و قول بحرمت ظاهر میشود از ابو الصلاح و محقق نماند که چنانچه مکروه است نماز در بیوت
غایط مکروه است نماز کردن در جای که پیش روی این شخص غایط بوده باشد و کلام شیخ
شیخ مفید در ذکر عقل فرموده از ابی الصلاح دلالت میکند بر حرمت چون اجتناب در صورت
امکان اقرب ببدایت در احتیاط بوده سیم مبارک ابل است یعنی مواضعیکه شتر آرام و قرار
میگیرد از برای آنکه آب خورده و قیم مجدد بعد از آنکه آب دفعه اول خورده بوده باشد و کلام
ابی الصلاح در اینجا نیز مقتضی حرمت است چهارم مسکن مورچه است یعنی مواضعیکه محل
شده است جهت مجرایت اب یا اهل در آن جاری بناشد شده پنجم زمین شوره زار است و لکن
در زمین شوره زار اگر زمین هموار بوده باشد که پیشانی در آن قرار بگیرد میتوان گفت
که کراهت نداشته باشد ششم زمین است که در آن برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی

بعضی اماکن که بعضی از انها بحد حرمت صریح کرده باشند چیزی که مطلقا منافی با استقرار
نداشته باشد حتی بعضی بعضی بیان کنند نماز [illegible] فرش بنا بر کراهت داشته اند
هشتم بیان قبور است بدانکه احتمالات در این مقام متعدد است اول ان است که مصلی
اتیان نماید در صورتیکه قبر در جمیع جوانب او بوده باشد دویم ان است که قبر در
جانب او بوده باشد سیم ان است که قبر یا زیاده در جانب یمین او و یک قبر یا زیاده
در جانب یسار او بوده باشد یا بعکس چهارم مثل این است در پیش و عقب و در جمیع این
صور صادق است که نماز مابین قبور است پس مکروه خواهد بود پنجم ان است که یک قبر در
جانب یمین او بوده باشد و قبر دیگر در جانب یسار و یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر
در عقب او یا در یسار او یا در یمین او و در مجهول از این صور صادق است [illegible] که
نماز مابین قبور شده پس بنا بر این حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که تفصیل داده
شود باین نحو یا در صورتی که مقرر شده بجهت قبرستان بنحوی که صادق است که نماز
در مقبره یا قبرستان شده باشد اگر [illegible] است باز حکم بکراهت است بخلاف ثانی و همچنین است
هرگاه نماز [illegible] قبر واحد یا متعدد شود مثل اینکه در روی قبر بایستد و محل
او هم قبر بوده باشد و در اینصورت بانچه تفصیل ممکن است تنقیح مقام محتاج است
بنقل کلام در دو مطلب اول ان است حکم کراهت مابین المقابر در صورتیکه بعد میان
مصلی و مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و
مقابر بقدر ده ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در
جانب یسار و همچنین در پیش و عقب در اینصورت کراهت منتفی است و همچنین است
هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد لکن حایلی میان مصلی و مقابر بوده باشد
در اینصورت باز کراهت منتفی است لکن بشرطی که ارتفاع حایل در جمیع جوانب
بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع ان کمتر از این مقدار بوده باشد از

بسیار

از بسیاری از فقها ظاهر میشود انتفاء کراهت در اینصورت [illegible] خالی از اشکال
نیست و اما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن [illegible] عبا و نماز بعد از ان ظاهر این است
اینقدر کفایت نکند در رفع کراهت بنا بر این پس حکم بعدم کراهت نماز در [illegible]
اما کون قبر [illegible] انکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکل است بلکه ممکن نیست
است جماعتی از فقها مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما تصریح فرموده اند
بکراهت اتیان نماز بسوی قبر امام یعنی قبر معصوم و ایستادن در مقابل او در [illegible] نماز
مکروه است و این [illegible] ضعیف است بلکه نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام
مستحب است بلکه [illegible] نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است
چنانچه مؤیدا این را بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ایم نهم از مواضع مذکوره
موضعی است که مهیا شده باشد بجهت [illegible] از اینکه [illegible]
بوده باشد یا مقتضای کلام ابی الصلاح حرمت است و مشهور مابین فقها کراهت است
بلکه [illegible] مکروه است نماز در بیوت النیران مکروه است [illegible] بنا بر اینکه پیش
روی مثل [illegible] مشتعل بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه
چراغی [illegible] بوده باشد یا اتشی در وی مشتعل بوده باشد که مقابل این شخص بوده بلکه
اگرچه مشتعل نداشته باشد و همچنین حکم بکراهت ثابت است اگرچه در مقابل این شخص
[illegible] باشد که بدان [illegible] کرده باشد و مقتضای اطلاق کلمات [illegible]
ثبوت کراهت است خواه مصلی [illegible] بوده باشد یا نه بلی [illegible]
رفع [illegible] حجاج از امام زمان صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] بعدم جواز [illegible] کراهت
است [illegible] بنا بر این ممکن است که حکم کرده شود بانتفای کراهت
در حق بنی هاشم دهم خانه ای است که در ان شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از اینکه

انداخته شده باشد بجهت اینکه معلوم است حکم بکراهت در صورتیکه شراب
تعدی بلباس مصلی یا بدن او نماید و اما در صورت [illegible] ظاهر است که جای نیست مگر بعد
از ازاله و تطهیر یازدهم [illegible] است یعنی [illegible] وسیع بلکه مطلق راه ها
خواه در [illegible] بوده باشد یا نه [illegible] حکم بکراهت در صورتیکه مزاحم راه
نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت جای نیست بلکه نماز باطل است دوازدهم خانه
مجوس است که [illegible] بوده باشد در [illegible] یهود و نصاری [illegible] بوده باشد
اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر این است و بعد از [illegible]
باختلاف مراتب مرجوحیت بوده باشد یا بمعنی که کراهت نماز در خانه های مجوس شدید
تر بوده باشد و در خانه های یهود و نصاری کمتر بوده باشد سیزدهم بیع و کنایس است
بیع [illegible] مکسوره و یای مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء و سکون
و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود
که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس ان است
که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترک است مابین یهود و نصاری و ظاهر از
صاحب صحاح ان است که هر دو مشترک مابین هر دو فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر
دو هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد بعض یهود و نصاری است بمنزله مسجد محله
نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین
بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس
عدم کراهت و جمعی کثیر از فقهای ما از اصحاب قایل شده اند بکراهت ظاهر قول
ثانی است پس نماز در انها مکروه است و کلام در کیفیت در این مقام این است که اذن
در انها و نماز در انها موقوف است بر استیذان از اهل انها یا نه ظاهر این است که توقف
نداشته باشد بجهت [illegible] چهاردهم مذابح حیوانات است یعنی مواضعی که مهیا شده است

بجهت

بجهت ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز در مذابح [illegible] حرام می داند پس
اجتناب [illegible] احوط خواهد بود پانزدهم مکانی که در ان تصویر بوده باشد بدانکه کلمات علما در این
مقام مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح ان است که اتیان کردن نماز در اطاقی که در ان
صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام [illegible] حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده
باشد یا نه و انچه ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتی که پیش روی مصلی
بوده باشد خواه نقش در دیوار [illegible] بوده باشد یا مثل انکه پیش روی مصلی [illegible]
بوده باشد که صورت در [illegible] ان نقش شده باشد و همچنین هرگاه پیش روی بوده باشد
لکن در صورتیکه [illegible] یا چیزی دیگر بر روی ان صورت بیندازد که مستور شود و ظاهر این است
که کراهت نداشته باشد و در صورتیکه هرگاه ستر ان ممکن نبوده باشد و تبدیل ان
مکان بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در اینصورت هرگاه [illegible] اینصورت را قطع نماید ظاهر این است
همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت [illegible] چنانچه مکروه است نماز بر فرشی که در ان
صورت نقش شده باشد در وقتی که در حال نماز چشم مصلی بر ان صورت واقع
شود و اما هرگاه جای نماز [illegible] فرش بیندازند بنحوی که ان صورت مستور شود
کراهتی در اینصورت نخواهد بود و همچنین هرگاه چشم ان صورت را [illegible] نماید یا سر او را
قطع نماید در اینصورت نیز کراهت منتفی میشود [illegible] تمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر
یا تمکن از ستر ان صورت بوده باشد شانزدهم اندرون خانه کعبه و پشت بام ان است
که اتیان نماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه در بحث قبله بیان شد هفدهم
مرابط خیل و بغال است یعنی جایی که اسب و [illegible] بندند [illegible] از برای علف خوردن
ارام کرده [illegible] ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز اتیان نماز است در انها و همچنین در
مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جایی که [illegible] گوسفندان و جایی که گاو را می بندند پس
اجتناب از همه اینها بهتر خواهد بود اگرچه از حدیث [illegible] ظاهر میشود عدم کراهت نماز در

در مواضع مجهم مکانیکه در انجا مصحف مفتوح بوده باشد یعنی مکروهست نماز کردن در جنبی
مکانی که پیش روی مصلی مصحف مفتوح بوده باشد تا انکه ان مصحف را هم بکذارد در اوقت
کراهت منتفی میشود بدانکه حال اکرچه متبادر از لفظ قران است لکن در اصل اعم از قران
است چنانچه ایمائی دارد بر این مطلب بدستر پیغمبران مثل الصحف الاولی صحف ابراهیم و
موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق ع روایت شده که فرموده مصحف فاطمه ع
دردانست مثل قران شما سه مرتبه الحدیث محکذا اکرچه ظاهر از لفظ مصحف قرانست لکن
ظاهر این است که مراد در این مقام اعم از ان بوده باشد پس کراهت نماز ثابتست خواه
پیش روی این شخص قران مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه بعید نیست
که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اکرچه کاغذ مکتوب در پیش روی مصلی بوده باشد و این
کراهت منتفی میشود هم که داشتن ان یا بکذاشتن ان در موضع دیکر که پیش روی مصلی نبوده
باشد و محقق ثانی حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده باشد خواه المصحف قاری بوده یا
باشد بعضی از فقها مخصص داده اند بقاری لکن این مدفوعست باطلاق
اکرچه در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اکرچه مصلی   بوده باشد قدتم
مکانیست که کاه مصلی در ان با پیش روی او دیواری بوده باشد که در ان دیوار رطوبت
ظاهر باشد یا بالوعه در نیست که لفظ اخص برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز
کردن مکروه بوده باشد در مکانیکه پیش روی مصلی دیواری بوده باشد که در ان دیوار
رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا میزان نیست مکانیست
که اکر مصلی در ان بایستد پیش روی ان اهن خواه اهن بوده از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر
و نیزه و تفنک یا غیر سلاح بوده مثل حلقه اهن جهت انکه کراهت سک بوده باشد مکر انکه
طلب صید بوده باشد که این قسم از سک مستثنی شده است در حدیث جهت تقیم مکانیست
که جهت قبله انسانی بوده باشد یعنی که اکر کسی در ان مکان بایستد مواجه انسانی باشد

یا رد نیست ستم مکانیست که جهت قبله در ان در مفتوح باشد بعبارت اخری مکروهست
نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد علماء حکم فرموده اند با این اخبار بر نخورده ایم محقق مرحوم این را
نسبت بابی الصلاح داده است و فرموده است چونکه او از اعیان فقهاست متابعت او
در این باب نموده بعیسی نداردو دانند فرموده اند اکرچه فرموده اند اکرچه صحیح است
لکن مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مستحب بکراهتست ندیده ایم بدانکه مناسب ایست
که ختم این بحث شود در بیان دو مطلب اول انست که تقریبا لا یسلم حدیث صحیحی در کتاب کافی
ذکر فرموده که ان حدیث مشتمل بر کراهت نماز در سه موضع که بیداست و ذات الصلاصل و
ضجنان ان سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه اما بیدا پس موضعی است که اکر کسی
از مدینه بمکه معظمه میرود بعد از ان که از مسجد شجره که محل احرام است کذشت بفاصله
اندک بانجا میرسد اول جهات از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی ص است یعنی
بعد از انکه از معرس پیغمبر کوچ کرده سمت جنوب واقع است که کذشت داخل بیدا میشود و این
موضعی است که جناب رسول خدا در این موضع رفع صوت بتلبیه فرموده اند و اخر حد بیدا
نسبت بکسی که از مدینه بمکه میرود ذات حبیش است کما انشاء الله تعالی لشکر سفیانی در اعلا
هلاک شده بزمین فرو میروند و اما ضجنان پس ان کوهیست نزدیک مکه معظمه و اما
ذات الصلاصل پس از نمیدان ان دو موضع واقع است مطلب ثانی در بیان ستره است بدانکه
مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد باشد یا زن خواه نماز جماعت بوده باشد یا فرادی مقر و شرع
بوده باشد یا منفرد بعد ستره پیش روی خود قرار دهد در صورتیکه احتمال مرور کنندکان
در اثنای نماز بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر
پس هر کاه قاطع بوده باشد که چیزی پیش روی او مرور نخواهد نمود ظاهر این است که
سوره استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام مقتضی نقل کلام است در سه بحث اول
در بیان چیزیست که بان ستره متحقق میشود دوم در کیفیت ان است سیم در فایده ان اما

اول پس میکوییم ظاهر این است که متحقق میشود ستره بهرچیه که کذارده شود پیش روی مصلی
خواه چیزی بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنک یا عصا یا تیر بوده باشد یا میزان بلکه متحقق
میشود بتعدیل سائر محل سجده را بدیواری یا ستونی و مثال انها بلکه بخط کشیدن پیش
روی متحقق میشود و اما کیفیت ان پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و مثل
اینست که مختص بوده باشد بغیر بودن بنیه عصا او در زمین چنانچه بغیر بودن حاصل
میشود و همچنین حاصل میشود از انداختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول
و همچنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله و از بعضی از علما
نقل شده که خط مدور بکشد باین نحو که محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا باستقامت
قبله یا عرضا بمحل هلال بکشد و اما فایده ستره پس میکوییم فایده ان رفع مرجوحیت از
نماز است در صورت تحقق مرور و متعلق نهی است بذوی العقول از مرور توضیح این اجمال
انست که هر کاه کسی در موضعی اشتغال بنماز نماید سوال شده از پیش روی او این شخص عبور نماید
اکر این شخص بنحوی که مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سبب موجب مرجوحیت
نماز او نمیشود و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اکر عبور کننده از ذوی العقول مکلف بوده
باشد وضع ستره موجب این میشود که نهی از عبور باو تعلق میکیرد پس اجتناب از عبور خواهد
نمود و اکر نسبت اجتناب نماید این شخص ما هر مباشر مرجوح خواهد بود در صورت تحقق
ستور موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف انکه هر کاه وضع ستره ننموده باشد
در این صورت نهی   نخواهد بود پس   مرجوح نخواهد بود و نماز
متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود یا انکه مستحب است که مصلی نزدیک ستره
و بعضی از فقها تحدید فرموده اند بمقدار خوابیدن کوسفند و مرحوم شهید در ذکرا فرموده

بمحدلیل اول انکه جناب رسول خدا امر فرموده اند ماموین را بستره ذکرنامه

که ظاهر مراد انها ماموین ستره است در حق ماموم دیکران شهادت بر نفی است که
الذی احاطه علی ابطالک ثانی بر فرض تسلیم در صفا قبل جاری نیست و بعلاوه نقص
وارده در مسئله مطلق است شامل ماموم نیز هست   در بیان چیزی نیست
که سجده بران صحیح است و در ان چند مبحث است اول انجا این نیست سجده مکر بر زمین
یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده
بر پشم و استخوان و کوشت و جلود و پر و مو و حریر و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و اهن و فولاد و مس و نحو اینها جایز نخواهد بود و تنافی ذکرنیست
در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین انکه همه ارض نبوده باشد یا انکه در اصل ارض
بوده باشد لکن استحاله و خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله انچیز هاییکه مذکور
شد پس سجده بهیمه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نبات از ارض بتفصیلی که مذکور
خواهد شد لکن اجزای ارض کاهست بجهته اقتران بعضی خصوصیات مختلف میشود
در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه که
سجده بر ان ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلفاست در
خروج از وصف ارضیت و عدم خروج ان بعضی مقطوع بدانست که خارج از ارض شده
مثل طلا و نقره و امثال اینها پس تشکیکی در عدم جواز سجود بر امثال اینها پس تشکیکی
در عدم جواز سجود بر امثال این نیست و تشکیکی نیست در عدم خروج مثل خاک اجزای
ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست بجهته انکه مختص است که متصوف سجده بر قطعه
و جزئی از ارض است خواه متصل بکل ارض بوده باشد یا منفصل   حل تشکیک
مثل اجر و کوزه و نحو ان اجزای اینها ظاهر عدم خارج از ارضیت پس سجده بر اینها
جایز   بود بلکه ظاهر از کلمات جماعتی از فقها ان است که جواز سجود بر خلاف فعل
خلاف ما بین فقها شده باشد و هم چنین است سجده بر بعضی از ان نیز محل خلاف نیست بلی

بعلاوه جواز سجود بر حصیر که ساخته از سنگ ریزه بوده باشد مدلول علیه است بجمله از
احادیث معتبره و سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد
و جمله این در مطالع الانوار و غنائم ذکر است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر آن قریب
نیابد و اوفق بطریق احتیاطات است   در سجود بر نباتات است بدانکه ظاهر اینست
که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر بدانکه ماکول   بوده باشد سجده بر این
جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض
شود چیزی در بلدی ماکول هست و در بلد دیگر ماکول نیست آیا حکم هر بلدی تابع حال
آن بلد خواهد بود که پس حکم میشود در بلدی که ماکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق
اهل آن بلد و بجواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه همین که ماکول در بلدی
شد حکم میشود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که آن در آن
بلد ماکول نبوده باشد ظاهر ثانی است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد
در یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر پس توضیح مقام مقتضی اینست که گفته
شود نباتات بر چهار قسم است اول آنست که ماکول است بدایة و نهایة مثل بسیاری از اثمار
بقولات دویم مقابل آن است که ماکول نیست لا بدایة و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاها
و برگ بسیاری از اشجار و حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر قسم اول جایز نیست
در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است مطلقا سیم آنست که ماکول است بدایة لا نهایة مثل
برگ مو و پوست بادام و پوست گردو و در این قسم ظاهر اینست که حکم هر حالتی تابع آن حالت است
پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اواخر که جایز است و اما
مثل گردو و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول شده در اواخر پس سجده بر آنها
در اوایل احوال جایز نیست و همچنین است در اواخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه
شکسته نشده میگویم سجده بر پوست آن جایز نیست و همچنین است پسته و فندق و گردو و بعد از آنکه

شکسته

شکسته شد و مغز آن اخراج شد در این وقت سجده بر مغز آنها اگرچه جایز نیست لکن سجده
بر پوست آنها در این حال که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و همچنین پوست خربزه
و هندوانه از مادامی که متصل است باصل   کرده باشند سجده بر آنها جایز نیست
و اما بعد از انفصال کردن و جدا کردن ماکول   پوست در این وقت ظاهر
اینست که سجده بر آن پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد چهارم عکس اینست
باین معنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة و بعبارت اخری ماکول بودن
مسبوق است بحالت غیر ماکول بودن مثل خرما و زیتون و بعضی از اینها این قسم ظاهر آنست
که سجده بر آنها جایز نیست در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق آنها در جمیع احوال
که ماکول محقق تا آنها تا آنچه مذکور شد حکم گندم و جو و شلتوک ظاهر شد
که سجده بر اینها جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده یا بعد بلکه سجده   جایز نیست
در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر
قبل از آرد نمودن ضعیف است و آنچه مذکور شد در حکم ماکول بود و اما ملبوس پس بدانکه
نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی سجود ندارد پس مراد از ملبوس چیز
که در اخبار استثنا شده آنست که معتاد نوع و استعداد ملبوس بودن محقق بوده باشد
توضیح مقال مقتضی اینست که گفته شود نباتات بعد از اشتراک در اینکه در اقسام نباتات
نباتی نمی باشد که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود بدو قسم یک قسم آن است
که نوع ملبوسیت در آن محقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر آنست که چنین نیست
مثل غالب اقسام گیاه و تشکیکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلامیکه هست در قسم اول است
باین معنی استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا خیر مختار اول است
پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از نسج
بوده باشد یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف از آن

بجواز سجود اگرچه بعد از غزل بلکه بعد از بافتن بوده باشد و این قول شاذ است و هرگاه
فرض شود چیزی یافت شده باشد از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما و امثال او
اگرچه جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف اینکه
جبهه واقع شود بر معتاد اللبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود و از این قبیل است
حصیر پس هرگاه قدری از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است
و اگر واقع شود بر ریسمان نخ یا بر ریسمان   گیاه باهم صحیح نخواهد بود   دویم
جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعضی از کلمات سابقه عدم جواز
سجده است بر چیزی که خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل
خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزی که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل
کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن
اجتناب از این ما تمکن از غیر مقرون باحتیاط است و قول باشتراط جواز بکاغذی
که ماخوذ بوده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی
هرگاه کاغذ در آن چیزی نوشته باشد خالی از آن نیست مانع الکتابه یا چیزی است
که سجده بر آن جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها الاف السلام و التحیة یا از گل دیگر
یا از چیز دیگر که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیرین یا کتابت محیط
بر سطح کاغذ هست بحیثی که موضع خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت نماید در صحت سجود
یا نمانده است پس مسئله متصور بچند صورت است اول آنست که مانع الکتابه از چیزی است
که سجده بر آن جایز است در اینصورت شبهه در جواز آن نیست خواه موضعی از کاغذ باقی
بوده باشد یا نه دویم آنست که مانع الکتابه غیر آنست یعنی چیزی است که سجود بر آن جایز نیست
لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن کفایت میکند در سجده و در این
صورت باز جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت سیم مثل

ثالث

ثالث لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است باینمعنی موضع خالی از کتابت بمقدار که کافی نیست
در اینصورت ظاهر اینست که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باینصورت
در تتمه میگویم جایز است با کراهت بلکه گفته اند قول بانتفای کراهت در صورتیکه مانع الکتابه
مانع التی ... بوده باشد و ظاهر این است این کراهت مختص بوده باشد در حق قاری
پس در حق غیر جایز است من غیر کراهت بنابراین کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست
و همچنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق ثابت نیست اگرچه قاری حین سجده
در ... بوده باشد   در بیان حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه
هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی که اعتقاد داشت بآن در صورتیکه سجده بر آن
صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده
خواه باعتبار ذات آن بوده باشد مثل اینکه شد که از آن ... بوده مثلا یا باعتبار
وصف آن مثل آنکه مشخص شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار ... و هم بحث است
در صحت سجده در اینصورت خالی از این نیست یا بعد از ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای
سجده است یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیره در سجده واحده است یا در سجدات
متعدده و اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن
و علی التقدیرین یا ممکن است با عدم رفع راس از تدارک باین نحو که پیشانی خود را بکشد
تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا از چنین ... تمکن
ندارد ... ممکن نیست اگر متمکن بوده باشد پس در این تمام چند احتمال
اول آنست که ... قبل از اتیان بذکر واجب و متمکن است از رساندن
جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح است در اینصورت ظاهر این است که لازم بوده باشد
که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رساندن
باز از سر نو اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود در اینصورت این شخص تمکن

بوده باشد بعد از رسانیدن بان اوقت ایشان بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود در این
صورت این شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد جبهه
آیا این جا این خواهد بود بنا بر این این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه با این چیز یا رسانیدن
جبهه را بان چیز یا رسانیدن آن بجبهه ممکن است تفصیل داده شود در این مقام با این نحو
که اگر آن موضعیکه سجده بر آن صحیح است یا مساوی است با آن موضعیکه جبهه بر آن واقع
شده یا پایین تر است یا بلندتر و اگر مساوی بوده باشد در اینصورت اولی این است که پیشانی
را بکشد تا برساند بان موضع مساوی که سجده بر آن جایز است مثل اینکه سر را گذارد در اول
بموضع از زمین متحقق شد که آن موضع نجس بوده در اینوقت پیشانی را بکشد تا برساند
بموضع طاهر در رسانیدن چیزی که سجده بر آن جایز است جبهه نقل با اینکه خالی
از رفع فی الجمله اجتنابی از آن اگر لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و همچنین است
اگر موضعیکه پیشانی را بر آن بکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد اگر حکم شود به
کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده
باشد به پیشانی بهمان جهت که مذکور شد و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اول بوده
باشد در اینصورت خالی از این نیست که مقدار بلندی یا تمام است یا بلندتر است از تمام گرد اقل
ظاهر این است که در رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح است جبهه اولی است رسانیدن
جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل در صورت حققیه بین محتمل است و آنچه
مذکور شد مختص میشود که پیشانی را   بغیر مثل تربت و امثال آن مثلا گذارده
شده باشد و بعد از آن که متحقق شد محو یا حرکت دادن تا موضع تربت و امثال آن
اولاست از اینکه سر را از آنجا حرکت داده بمهر رساند دویم آنست که عالم شد به حقیقت
حال بعد از اتیان بذکر واجب در اینصورت ظاهر این است که سجده این شخص صحیح بوده باشد
چنانچه هرگاه عالم به حقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده ان

صحیح است یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده نموده است پس از این ظاهر میشود
طهارة محل سجود مثلا شرط صحت ذکر است در وقتی که عالم بوده باشد مثلا اتیان
بذکر واجب آنکه محل نجس است در اینصورت اتیان بذکر واجب در محل نجس جایز نیست اما
شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاشاره بلکه ثابت نیست تا مثل صورت معروضه
حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب باشد تدارک آن و بعد از رسانیدن جبهه را بچیزی که
سجده بر آن جایز بوده باشد بجهت ادراک ذکر مستحب هرگاه اتیان نموده باشد و اما جهت
ذکر واجب ظاهر این است که جایز نبوده باشد و از آنچه مذکور شد متحقق شد که اگر عالم
شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده بی اشکال سجده صحیح خواهد بود سیم آنست که
عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه
بچیزی که سجده بر آن صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه
با عدم فعل منافی تحکم در این مسئله خالی از اشکال نیست در وقتیکه تفصیل داده شود در این
مقام ما بین اینکه این در سجده اخرت یا در غیر آن علی التقدیرین با رفع راس متمکن خواهد بود
از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله منقسم بچند صورت
میشود   اول آنست در سجده اخر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست
در اینصورت دور نیست که بگوئیم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر
جبهه بر آن واقع میشود نسبت بآنچه مفروض است در محل کلام   مثل همین است
که مفروض شد یعنی اینوقت در سجده اخرت و عالم بحقیقت حال شد قبل از ذکر و در آن
حالت متمکن نیست از چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن با رفع راس قبل از ذکر سجده
سجود بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن جایز بوده باشد در حق این واجب بذکر جایز
نبوده باشد نقل ملزوم از تحصیل چیزی که سجود بر آن جایز بوده باشد نیست اما بعد از
رفع راس متمکن از آن نخواهد بود در اینصورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان بذکر

واجب در همان حالت نماید بعد از آن رفع راس نموده و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه اتیان
بما بقی از سجود نماید و در این سه صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن احتیاط در امور
دین مقتضی رعایت احتیاط است باعاده نماز   مثل صورت سیم است لکن فرق آنکه
که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی
در اینصورت نماز باطل خواهد بود در جمیع حالات سجود قطع عمل نموده بعد از رفع راس استیناف
نماز نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام منافات با آن حرفها در سجده بر نجس
نیز جاری است چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نمود پس اطلاع بر آن
یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل الرفع است سجود صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز
بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر
این است که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن نماز
این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی عالم بحقیقت حال قبل از رفع راس از
سجود است در اینصورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان باو اگر
بعد از اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح بوده باشد احتیاط
بعد از آن باید رفع راس نموده نماز را تمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد
اگر در آن حالت ممکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیز پاکی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
یا رسانیدن آن بجبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام نماز نماید و اگر در آن حالت
متمکن از این نبوده باشد یا با رفع راس متمکن از این خواهد بود با عدم فعل منافی یا نه
علی التقدیرین یا در سجود اخر است یا در غیر آن تفصیل حکم بنحویست که بیان شد با این نحو
که اگر در سجده اخر است در جمیع حالات اتیان بذکر لازم نموده نماز را تمام نماید خواه بعد از
رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه بوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن
و اگر متمکن نبوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل با عدم فعل منافی در جمیع حالات نماز را

قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است در صورتیکه تمام که
مذکور شد   هرگاه مصلی شروع بنماز نمود در حالتیکه متمکن بود از وضع جبهه
بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده در اثنای نماز نمود و بعد بحیثیکه وضع متمکن از آن شد مثل
اینکه بر روی فرش سبزی ایستاده مهری در وسط آن گذارده و مشغول نماز شده
در اثنای نماز طفل آمد و آن مهر را برداشت و وقت هم این شخص در اینوقت مهر را دارد
ما بین آنکه نماز را قطع نماید یا تحصیل چیزی نماید که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا
نماز را با همان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام با این نحو که این امر یا در
ضیق وقت است بحدی که اگر نماز قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی که سجده بر آن صحیح
بوده باشد درک نماز در وقت نخواهد نمود در اینصورت ظاهر این است که قطع
نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید و در تعیین سجود سجده بر کدام
یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد و اگر وقت موسع است متعین است که نماز را قطع
نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید
سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض یا نبات موصوف مخفی نماند از این
قاعده استثنا شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی دون وقتی
بعبارت اخری بعضی جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است
بحالت ضرورت اول محضر دیلی چیز است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد
بر جواز سجود بر آن در جمیع احوال ثابت است اگر چه متمکن از ارض و نبات بوده باشد
دوم سیم کف مصلی است لکن این در صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ
نبوده باشد در اینصورت که متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس
خود نماید لکن لباسیکه معمول از قطن و کتان بوده باشد و همچنین جایز است در اینصورت
سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگر چه جزء ثوب نبوده باشد و لما ثوب

و اما ثوب معمول از حریر ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده
باشد اما ثوب منسوج از پشم و کتان دو وجه است که سجده بر آن جایز نبوده باشد اگرچه
در فصل برودت هوا بوده باشد ولکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان
چنانچه بیان خواهد شد ظاهر این است که لازم نبوده باشد که حتی با زحمت و مشقت بوده
باشد اگرچه توهم میشود از بسیاری عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر این است
که اختصاص مراد نبوده باشد مجملا ظاهر اینست که سجده بر ثوب مخصوص جایز بوده باشد
اگرچه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنا بر این چند احتمال
در این مقام محتمل است اول آنست که ثوب با زحمت حاصل بوده و ملبوس او نیز بوده باشد
دوم آنست که ثوب مملوک او بوده باشد لکن ملبوس دیگری بوده باشد سوم آنست
که ملبوس او بوده باشد و نه از او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد چهارم آنست
مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر این است که در جمیع صور مذکوره سجده
بر ثوب جایز بوده باشد مخصوصا در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مخصوص بصورت
اذن او است در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف با عدم تمکن از
سجده بر ثوب بتفصیلی که مذکور شد و همچنین مع تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است
که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده
بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن
سجده نماید و مخیر است با این سجده بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد
اختیار نماید و در صورت ضرورت کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بر آن
ساتر نماید بلکه احتیاط این است منع از ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن ساتر نماید نه بر کف و اما
هرگاه ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد مثل دستکش از پوست یا از پشم در این صورت
حکم جواز سجده بر دو عنوان ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج

انها

از انها بلکه جایز نیست و ظاهر این است همین که تمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب
و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف می تواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده
باشد یا برودت آن و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم میشود از بسیاری
از عبارات حتی تا آنکه ساقط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض
شده صحیح وقت نماید یا نه بلکه در اول زوال تمکن از وضع جبهه بر ارض نیست جایز
میتواند سجده بر ثوب نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت تمکن از وضع جبهه
بر ارض خواهد شد ظاهر منافی آنست اگرچه احتیاط در اولی است و هم چنین است حال در
تبدیل مکان یا جیفی (؟) در مسجد که تمکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن
در سرداب تمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است
تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اولی است لکن البته
احتیاط در ثانی است حاصل آنچه در این مقام باید دانسته شود آنست که اگر تمکن از سجود بر ارض
یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد یا معادن سجده بر غیر اینها جایز نیست در صورت
تمکن از هر سه نوع مخیر است مابین هر یک که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری
بوده باشد و هرگاه تمکن از هیچ یک از این انواع ثلثه نبوده باشد در این صورت جایز است
سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها
جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و غیره و امثال اینها و در صورت عدم
تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه
متحصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و پوست و امثال اینها در صورتیکه تمکن از هیچ یک
نبوده باشد اقوی آنست جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجود بر پشت کف بعد از عجز
از جمیع خواهد بود   واجب ششم محل سجده نبوده بوده باشد که جبهه بر آن قرار بگیرد
پس سجده بر پشته ریگ و پنبه و گل یعنی گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر

نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مستقر بوده باشد در چنین محل ایشان نماز نماید لازم است که
ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسجده ظاهر این است که ایشان باین ایما در حال
ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهة ایما و از آنچه مذکور شد مشخص میشود
که عدول از سجود با ایما در صورتیست که دفع کل جهتی بوده باشد که جبهه قرار بگیرد و اما
هرگاه باین حد نبوده مثل زمینی که از بارش تر شده باشد لکن ضرر باین حد در این صورت نماز
در اینجا جایز نخواهد بود و سجده را بطریق معهود میباید بعمل آورد   حتی نماند
ارض یا نبات از ارض که ماکول و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است نه محل سایر اعضا
دیگر توضیح این اجمال آنست چون که لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار بگیرد و آنها
جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پاست چنانچه بتفصیل در مباحث
سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و در این مقام آنست که آنچه مذکور شد که
می باید سجده بر ارض یا نبات از ارض بوده باشد این مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضا
که مذکور شد چنین نیست بلکه اعضا اگرچه در حال اختیار بوده باشد بر هر چه واقع شود
اگرچه بر روی فرش و حریر و امثال اینها بوده باشد جایز خواهد بود اگرچه حریر بوده باشد لکن
مشروط بر آنکه در حالت نماز ملبوس نداشته باشد که مقتضی منع بدن یا بلباس مصلی نماید و عدم وجوب
گذاشتن شش عضو مذکور در حال سجود بر ارض و نبات از ارض محل تامل نیست کلامی
که هست در استحباب آنست که آیا رعایت آنچه واجب بود بالاضافه بجبهه مستحب هست بالاضافه
بجمیع اعضای سته یا نه ظاهر اجماع [illegible] اعلی الله تعالی مقامهم اول است پس مستحب
خواهد بود که دو دست و دو زانو و سر دو انگشت دو پا در حال سجود واقع بسازد بر چیزیکه
سجده بر آن صحیح بوده باشد و کلمات ابن جنید گویا آنست اگرچه مطلق است لکن ظاهر اینست
که با [illegible] ایشان مراد بوده باشد چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست
بلکه ستر انها لازم است و این منافی حکم استحباب وضع انها است بر ما یصح السجود علیه عند

نزد بعض

ت دو حقیر اینست که استحباب رعایت این نسبت بدو کف ثابت است پس مستحب اینست که
کفها را در حال سجود بگذارد بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و دو انگشت
دو پا ثابت نیست بر آن و در بعضی از نصوص رعایت این مخالف با احتیاطات
در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محل که جبهه بر آن واقع میشود پاک
بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن جایز نیست اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده
باشد بلکه اگرچه نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خون کمتر از
درهم بغلی بوده باشد مجملا اعتبار طهارت محل جبهه در نجس معلوم [illegible] نیست و کلامی که هست
در اینست که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود و ملاحظه (?)
طهارت محل مقدار معتبر از جبهه   بیان بر اجمال آنست آنچه که واجب است آنست
که جبهه را بگذارد بر چیزیکه   باشد که جبهه را بر آن چیز بگذارد و آن اسمت
بعضی تحدید

معفو عنها بوده در مکان نماز مثل اینکه خون بوده باشد کمتر از درهم در این صورت ظاهر اینست
که مضر نبوده باشد توضیح مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند صورت است
اول آنست که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در اینحالت نیست بلکه اینکه کل

عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه در اینمقام هست اینست
اما سجده که بر متنجس جایز است در صورتیست که نجاست متعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست
ان متنجس متعدی کند بمصلی سجود بر انجا این نمی اصد بود پس لازم است مدعاً ان سجود با
در چنین صورت یا انکه سجود بر متنجس جایز هست اگرچه نجاست متعدی نماید بمصلی تمکن
در اینمقام تفصیل داده شود مابین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعدان متعدی بجبهه
مصلی ان اگر اول بوده باشد با اشکال الحکم شود بلزوم سجود و معدم جواز عدول بایما و اگر
ثانی بوده باشد بان تفصیل داده شود مابین کسی که جبهه او نجس نبوده باشد تبلان
شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و عکسی که جبهه او طاهر بوده باشد اگر او اول بوده باشد
بانحکم شود بتعین سجود بر ان متنجس اگرچه موجب تعدی نجاست نیز ویجبهه نظر بانکه
حرجی نیست مگر تنجیس جبهه در اثنای صلوة و دلیل که این حال مسوغ عدول بوده باشد
بایما در نظر نیست متحصل است که تکلیف بنماز ثابت است و دلیلی بر جواز عدول از سجود
بایما در اینحالت ظاهر نیست پس متعین است نماز با سجود اگرچه موجب نجاست جبهه
شود در اینصورت اگر انسان بوضو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایما بدل سجود شاید
احوط بوده باشد و صلوة بالایما مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه ممکن از تطهیر جبهه
نبوده باشد و اگر ممکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده مقدم دارد بر نماز بایما و هلل الله
نرجع وعلیه لرفع الشبهات وحل المشکلات بمحمد وآله سادات السادات در حکم اشتباه
چیزی که سجده بر ان صحیح است بچیزی که سجده بر ان صحیح نیست بدانکه هرگاه مایصح السجود مشتبه
شود بمالا یصح علیه السجود بجهت مثل انکه موضعی از زمین نجس شد و موضع نجس مشتبه شد
بغیران یا مغصوب مشتبه شد بمغصوب در اینصورت یا منحصر است در نماز در انمکان
یا نه اگر منحصر است بانمعنی که تمکن از سجود بر موضع دیگر نیست بلا اشکال سجده بر انمشتبه
نجس جایز است بلکه لازم است نظر بانچه در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده باشد

مگر انجه سجده بر ارض نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه نجس بطریق اولی
و این در صورتیکه متمکن از سجود بر شیء طاهر نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه متمکن
بوده باشد از سجود بر شیء طاهر پس حکم بخلال ان اشکال نیست نظر بانچه ذکر سابق بیان
شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر شیء طاهر و ارض نجس معین است سجده
بر شیء طاهر و با وجود ان سجده بر ارض نجس جایز نبود مشتبه بنجس نیز در موضع محصور
حکم نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب در اینصورت که محل کلام است پس حکم بجواز
سجود بر ان مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایما متعین بوده باشد هرگاه
تمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا ان اشتباه در موضع محصور است
یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل انکه یک موضع از اطاق نجس شده باشد و تمکن از نماز
در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد و اطاق نجس مشتبه
شده باشد بغیران پس در امثال این دو صورت سجود در ان موضع جایز نیست پس لازم است
که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر این است
که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در این مقام انست که در اجتناب از سجود بان
مشقتی نبوده باشد چون مراد بغیر محصور در اینمقام مقتضای مقابل انست که در اجتناب از ان
عسر و صعوبتی بوده باشد و معیار در مشقت مشقت و عدم ان حال اغلب ناس است
در اذان و اقامه است و در این چند بحث است در فضیلت
اذان و اقامه است بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در فضیلت اذان و اقامه است در این
مقام اقتصار میشود بذکر بعضی از ان نظر بانکه اطلاع بر ان موجب رغبت انسان و باعث
تنبیه امثال ما غافلان است پس میگوییم در حدیث صحیح از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده که جناب فخر انبیا و رسل صلوات الله علیه
فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود

در صورت حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل صلوة ایات در فصول و کیفیت
اذان و اقامه است اما اذان بدانکه فصول ان هجده است چهار تکبیر در اول بعد از ان
شهادت بتوحید و الوهیت بعد از ان شهادت بر رسالت هر یک دو مرتبه و اما شهادت
بر ثبوت ولایت در حق مشکاة معارف حق و حقیقت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پس اینکه از اجزای اذان نیست نه از اجزای لازمه و نه از اجزای مستحبه و ظاهر میشود اطباق
فقها بر این مگر مرحوم علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده در بحار فرموده که از اجزای مستحبه
اذان است لکن اصح انست که حکم بجزئیت ان ضعیف است اگرچه ذکرش مستحب بوده باشد
لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون ان این است هرگاه احدی از شما
بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنابراین هرگاه کسی بعد از
فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث بقصد
اینکه جزء اذان است اتیان مستحب مطلق کرده خواهد بود و چونکه جماعتی از اعاظم فقها
قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ علی بن عبد العالی و غیر ایشان فرموده اند که در اختیار شاده مقام
بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنابراین هرگاه مؤذن بعد از فراغ
از شهادت رسالت اتیان موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت
اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث نموده مجملا بعد از فراغ از شهادت بر رسالت
از اجزای اذان سه حی علا است یعنی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل با
ترتیب است که مذکور شد هر یک را دو بار بگوید بعد از ان دو تکبیر بعد از ان دو تهلیل
بمجموع جزء اذان تمام میشود و اجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوت نیست میان
انها مگر به چیز و چیز در استثناء هر یکی در ان زیاد او اول انست که تکبیر در اول
اقامه دو بار است و در اذان چهار دو بار انست که تهلیل در اخر اقامه یکبار است
و در اخر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم انست که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه دو بار

می نماید قد قامت الصلوة را دو بار اذان و اقامه اگرچه بنابر مشهور و حق مستحب است
لکن مبالغه و اهتمام در رعایت انها باید نمود خصوصا در صلوات جهریه خصوصا در نماز مغرب
و صبح خصوصا در نماز جماعت نظر بانکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم قائل
بوجوب انها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در این دعوی اجماع نموده پس مقتضای
احتیاط عدم اخلال بانهاست در جماعت و فرادی و در نمازهای جهریه و عدم اخلال بانها
مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز قضا لکن مواردی چند است که اذان در انها ساقط
چنانچه چند مورد است که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما موردیکه اذان تنها در ان
ساقط است اول سفر است بدانکه علما در سفر نسبت باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه
اقتصار نماید در جمیع فصول باذان و اقامه یکی دو تکبیر انست که در فصول اذان نماید بالمره و اکتفا
نماید باقامه تنها و ترک اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنابراین
افضل انست که ترک اذان نموده بالمره و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط
خواهد بود لکن سقوط در این مقام بطریق رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه
بطریق معهود افضل خواهد بود نظر بانکه هست مبالغه و اهتمامیکه در اذان در حضر هست
در سفر نیست دوم از مواضعیکه اذان ساقط است مزدلفه است توضیح مقال ان
که بعد از وقوف حاج در عرفات از زوال روز نهم تا غروب لازم است که بعد از غروب
کوچ نمایند از عرفات بسمت مشعر و مراد این است که تعجیل نماز مغرب و عشا نموده تا وصول
بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب را گفته اتیان بنماز مغرب نماید بعد از نماز مغرب اتیان
بنماز عشا نماید بدون اذان خواه فصل متحقق بشود مابین دو نماز یا نه سیم از مواضعیکه
مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید مابین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در این وقت
اذان عصر و اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنماز ظهر
و عصر و نماز مغرب نماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا در اینصورت نماید بعد از فراغ

و در حدیث صحیح دیگر منقول است که هرگاه اذان و اقامه بگوئی این باعث این میشود که دو صف از
ملائکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در آن نماز و
اگر اکتفا باقامه تنها نمائی یک صف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیثی
وارد شده که امتداد آن صف ملائکه از مشرق است تا مغرب و از حضرت امیر المؤمنین در باب فضل
جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت شده که آنحضرت فرموده کسی که اذان
بگوید و مقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الهی جل شانه و علا و نیز حق تعالی
جل جلاله عطا میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل
هزار گناهکار در بهشت و هم چنین که مؤذن با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار
میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه و مینویسد چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثوابیکه
مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله طیبا و در فضیلت اذان و
اقامه زیادات چندین نقد که مذکور شد در این مقام کافیست و ظاهر است اینها در صورتیست
که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم که هیچ فرد از
معبودیت و پرستش بوده باشد بحضرت ذات اقدس و جناب مقدس حضرت حق تعالی عظم
شانه و مطلقا این نبود که از معبود من چنین معبودیست که از جمله آثار قدرت او
متعالیست خلقت آسمان و زمین بدون ماده و مدت و استغنای معاون و انصار و اعوان است
عالم جان فی العزیز تا طبیعت عباد و حظوظات قلبیه بجز حظوظ حق را واسطه باد و دائما حقیقت
این اعتراف در فنا فی الاحوال منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت
حضرت ذوالجلال و مناب و در مقام شهادت به رسالت آنحضرت موجودات آن است
که ملتفت به جلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس آن سید انبیا و رسل شده که حق جل و علی
واسطه کرده رسالت او را بحضرت رب العزت تعالی شانه مشرف شده و آن حضرت
عالم جلی جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوب و منهیات و مبغوضات بعالم موجودات

حضرات

حضرات است که هرگاه مؤذن در وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد قطع باحادیث مذکوره
و غیر اینها امثال اجرا هستند جمیع او با ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین بعبادات و طاعات
ملکوت انجا است حیز جوانب جهان او جل شانه پس عاقل فطانت ممنون این است
که حق دوران شرافت این سعادات شعور نماید و معبود خدا متاع اینچنین کسی است که حق را
نظر هواجس و وساوس شیطانیه از شان این کاملات عظیمه که ما مقاصد لله تعالی
شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاذنا بفضله و کرمه بالعود باشرف اعتقاد
اولیائه و نخز ثابت الجنان بحق الکمل انبیائه و اولیائه المجالس الغالبه الخلیفه مسلح
والطیان و در ذکر اختلافات بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب
و استحباب بچند قول اول آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز
جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر
و مستحبات است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج
ابن حمزه و ابن زهره دوم آنست که اقامه واجبات در جمیع نمازها و اذان واجبست در
نماز جمعه و در نماز صبح و نماز مغرب اگرچه این دو نماز فرادی بوده باشند و مستحبست
در ظهر و عصر و عشا و این قول حکایت شده از ابن جنید و ابن عقیل قول سیم آنست
که اذان و اقامه واجبست در نماز جماعت مطلقا و همچنین واجبست در نماز صبح و مغرب
اگرچه فرادی بوده باشد و اذان مستحبست در نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر
میشود از شیخ مفید در مقنعه چهارم آنست که هر دو مستحبست مطلقا خواه در نماز
جماعت بوده باشد یا فرادی جهری بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده باشد مثل
جمعه یا نه نماز قضای بوده باشد یا ادا و این مشهور بین فقها است و مختار محققین
اقوال است حق آنست که هر یک از اذان و اقامه قبل از نماز یومیه و نماز جمعه است دون سایر
نمازهای خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عید

از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت اذان عصر و اذان عشا ساقطاست بنابراین هرگاه
ایشان بنا فاصله عصر یا بنا فاصله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه ایشان بدو رکعت
از نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد و اما
ایشان ببعضی از تعقیبات مثل تسبیح سیده فاطمه سلام الله علیها و غیر آن ظاهر این است
که منافی باشد تحقیق مناط در سقوط اذان است نبوده باشد چهارم صورت استماع
اذان غیر است بدانکه این مسئله مقصود بچند صورت میشود اول آنست کسی که اراده داشته
که ایشان نماز جماعت نماید شنید اذان کسی دیگر از مؤذن اذان جهت نماز جماعت گفت
مثل اینکه فرض کنیم مسجدی هست و در آن امام مقرر شده نماز جماعت بعمل میآورد و کسی از آن
داخل مسجد شد در حالیکه مؤذن نیز جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن
امام آن جماعت بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع آن اذان نمود در اینصورت ظاهر این است
که این امام مستمع اذان اجزاء بآن میتواند نمود دوم آنست که کسی اراده جماعت داشت استماع
اذان از منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر این است امام جماعت اجتزاء باستماع آن اذان منفرد
میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید با عدم اذان سیم آنست که منفرد استماع اذان
مؤذن جماعت نمود چهارم آنست که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در این دو صورت
بر مصلی ابتدا اذان اکتفا باستماع آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع
مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد و استماع منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت
اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع اکتفا در اذان
باستماع آن اذان میتوانند نمود اما چهارده صور دیگریست که ایشان بنماز نماید بهمان وصفی که حین
استماع ناوی آن وصف ظاهر است و اما هرگاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اینها
بنماز نماید بخلاف آن وصفی که حین استماع ناوی آن بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم
این بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد بعد از آن او منحرف شد خواهد نماز منفردا بعمل آورد

یا بعکس

یا بعکس آن مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفردا ایشان نموده باشد
بعد خواهد ایشان نماز بجماعت نموده باشد الحکم در صورت انحراف او مثل صورت عدم
انحراف است پس اکتفا بهمان استماع اذان میتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه اعتبار اذان
در اینصورت لابد منه است دور نیست که در این مقام تفصیل داده شود و ما بین عدول
از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از آن منحرف شد
خواهد ایشان بنماز منفردا نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع
اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت بعمل آورده باشد و در قسم اول حکم کنیم
بجواز اکتفا بهمان اذان مسموع عطف این دو قسم ثانی پس هرگاه استماع اذان عازم این
بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را منفردا ایشان نماید در اینصورت
اکتفا بهمان صورت اذان مسموع میتوان نمود خواه اختیار انفراد باختیار بوده باشد یا باضطرار
یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی
از اهل مسجد که با او اتفاق نماید بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد خلاصه اینست که در
صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود خصوصا در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار عدم
تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت عدول از اقوی باضعف بود و اما هرگاه عدول
از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت
شد در اینصورت میگوئیم اجتزاء بآن اذان مسموع نمیتواند نمود خصوصا در صورتیکه
بعد از انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد و محتمل است در این مقام تفصیل داده شود
ما بین آنکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم بجواز اجتزاء
و در ثانی بعدم جواز اجتزاء شیخ در مقام مقتضی این است که بگوئیم مستمع اذان یا عازم جماعت
است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت است یا اذان منفرد
علی التقادیر یا ایشان بنماز مینماید بهمان وصفیکه حین استماع اذان ناوی آن بود یا بخلاف

از پس اقسام در مسئله هشت است اول آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع
اذان عازم جماعت بود و ایشان بهمان نیت بجهان قصد یعنی بجماعت بجا آورده نموده باشد
در اینصورت بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست دوم آنست
که استماع اذان منفرد نموده و در حین استماع عازم جماعت بود بهمان قصد نیز بجماعت ایشان بنماز
نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند
نمود سیم آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد
نیز بجماعت ایشان بنماز نموده باشد چهارم آنست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع
عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز بجماعت ایشان بنماز نموده باشد در اینصورت نیز ظاهر
این است که حاجت باذان نبوده باشد پنجم آنست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع
جماعت نمود و حین استماع اذان نماز جماعت بود بعد رای او از جماعت معرض شده منفرداً
ایشان بنماز منفرداً نموده باشد ششم آنست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع
اذان عازم جماعت بود بعد خواهش نماز را منفرداً ایشان نموده باشد در این دو صورت
نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند
نمود هفتم آنست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد
عازم جماعت شد هشتم آنست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم
انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از نفس باقی نموده در
قسم اول که ظاهر این است که اکتفا باذان مسموع نتواند نمود پس هر گاه خواسته باشد که
درک فضیلت اذان را نموده باشد باید اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگر چه در صحت
اجتزاء اجتزا باذان نماز جماعت شده است در نماز جماعت لکن دور نیست که اکتفا
نتوان نمود بلکه میباید اذان گفت یا نماز را بی فاصله اذان نبوده باشد اگر کسی گوید
این تفصیل مسلم بود هر گاه اکتفا باستماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم این بود

که نماز جماعت بجا آورده باشد در اینصورت بهمان اذان مسموع اکتفا منفرد هم میتواند نمود در جماعت
در اینصورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزا از آن خصوصا در صورت
اتمام که اجتزاء باستماع اذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این است که امر اگر چه
چنین است لکن چونکه اجتزاء در واجبات و مستحبات منیب بدلیل شرعی است و اصل است پس لازم
است که اقتصار شود در غیر آن باصل بقوی که ظاهر از نص است و ظاهر از نص مشتمله
بعد از تدقیق نظر در صورتی است که اختلاف در بین قصد حین استماع اذان و قصد حین شروع
در نماز نبوده باشد پس تمسک باین در صورت تغایر باین قصدین ممکن نیست بنا بر این پس
در صورت تغایر مقتدا ایشان باذان تا ینبغی نموده بوده باشد و بعبارت اخری چونکه
مقتضا و مقتضی مسلم اصلیه الاباذان و اقامه است که هر نماز را باید با اذان و اقامه بوده
باشد تخصیص آن بجمیع در صورت اتحاد در قصد در وقت استماع اذان و وقت شروع در نماز ثابت
شده و اما در صورت تغایر پس تخصیص معلوم نیست بلکه هر گاه عدول از اقوی با اضعف نموده
باشد چنانچه مذکور شد در اینجا ممکن است که تمسک شود بطریق اولی و ممکن است که تمسک نشود
از … تمام بعد از استمداد و توفیق از فیاض بی برکت ارواح مطهره ائمه انام علیهم
الاف التحیة والسلام بعد از تتمیم مطالب مرقومه بقدری که مقام مقتضی آن بود میگوییم
در این مقام دقایق چندی هست که تنبیه بر آن شده باشد اول آن است
که استماع اذان که مدعی میکرد آیا از اذان آیا استماع جمیع فصول اذان است یا استماع بعض
کفایت مینماید در این ظاهر اول است پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط
اذان ثانی آن است حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط اذان است در صورتیکه در حین استماع
عازم نماز بوده باشد پس هر گاه حین استماع اذان عازم شد که ایشان بنماز نموده باشد ظاهر
آنجا است که اذان ساقط شده باشد اگر چه عازم نماز خود بعد از استماع اذان بوده باشد
ثالث آنست اینکه موجب سقوط اذان میشود در صورتی است که استماع اذان تمامی بوده باشد

پس هر گاه این شخص عازم ایشان بان نماز نبوده باشد پس هر گاه این شخص عازم نماز ظهر بوده
باشد و استماع اذان نماز عصر باشد یا بعکس آن ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد
چهارم استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن نادی این بوده
باشد که اذان بجهت نماز است پس هر گاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان
بقصد تعلیم یا تعلم گوید استماع اذان مفید باشد که خلف ساقط شده باشد این
موجب سقوط اذان نمیشود و همچنین استماع اذان در گوش طفلی که مولود شده باشد یا استماع
اذان در گوش کسی که ترک اطعم نموده تا حاصل شود یا در گوش کسی که مسخ خلق شده
باشد و مکلف اعاده استماع از اینکه موجب سقوط اذان میشود استماع اذانیست که مؤذن اتیان
نماید بقصد ایشان بنماز نه مطلق استماع اذان اگر چه این از آنچه در قسم مذکور شد مستفاد
میشود پنجم استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هر گاه
اذان او صحیح نبوده باشد بجهت اختلال بعضی فصول اذان یا اختلال بعض کلمات بلکه بعدم
اخراج بعض حروف اذان از مخرج آن ظاهر این است در هیچیک از صور مسطوره استماع چنین
اذانی مسقط اذان نبوده باشد و همچنین است هر گاه در قرائت اذان کلام او بعنوان لغو نماید
ششم ظاهر این است سقوط بسبب استماع اذان و نیز نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد
اگر چه … بلکه … بوده باشد این در حق مردان است و اما در حق زنان
پس هرگاه ضعیفه استماع اذان از ضعیفه دیگر نمود یا استماع اذان مرد نمود لکن اتحاد
حکم ظاهر این است که این کفایت بکند در حکم بسقوط اذان زن بلکه دور نیست در غیر
عادم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر این است چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و
اذان منفرد کفایت مینماید در حکم بسقوط اذان مستمع همچنین است استماع اذان مؤذن
بلد خواه معلوم شود که مؤذن اذان بلا فصل ایشان بجهان نماز نماید یا امر بلکه اذان بجهت
محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود از آنکه

در سابق بیان شد که هر گاه اذان مؤذن بجهت نماز نبوده باشد استماع آن اذان موجب سقوط
اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور مختص بنماز ادا است یا اذان نماز قضائی نیز ثابت است
دور نیست که مختص بنماز ادا نبوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن
تفصیلیکه محتاج به بیان است پس میگوییم در این مقام چند احتمال است اول استماع اذان نماز
ادا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز ادا است دوم استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم
نماز قضا است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز قضا است چهارم
عکس این است یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم ایشان بنماز ادا است اول حکم آن مفصلا
بیان شد دوم هم مقصود چنانچه صورت میشود توافق در نوع صلوة و فضائل در آن اما صورت مخالف
مثلا اینکه کسی اذان گفت بجهت اینکه ایشان بنماز ظهر قضائی کند و دیگری استماع آن اذان
نمود لکن عازم این هست که ایشان بنماز صبح قضائی نموده باشد در این صورت حکم بسقوط اذان
در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس این مقصود بدو صورت میشود یک صورت
آنست کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهر او فوت شده و دیگری نیز نماز عصر او از او
فوت شده لکن یکروز شد هر دو در یک وقت عازم این شده اند که ایشان بنماز ظهر قضائی
نموده باشند یکی ازین دو اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر این است در اینصورت
بنا استماع اذان کفایت در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر آنست که یک نماز ظهر در دو
وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر دو نیکشنبه اول تلاش ماه از دو شخص فوت شده هر دو در
یک وقت اراده نمودند که قضا نموده باشد یکی اذان بجهت نماز گفت و دیگری شنید
در اینصورت ظاهر این است که اذان مسموع تمام مقام اذان سامع نشود پس اذان او ساقط
نخواهد بود سیم هم متصور بدو صورت میشود توافق در صنف فضائل در آن اول مثل
آنکه کسی اذان گفت بقصد آنکه ایشان بنماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع آن اذان
نمود با عزم ایشان بنماز ظهر قضائی دوم مثل اینکه مستمع اذان در این وقت عازم این هست که

کمانیکه بنماز عشا ادا نموده باشد ظاهر این است در هیچیک از این دو صورت حکم بسقوط
اذان نماز عشا نمی‌توان نمود و همچنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز عشا موجب
سقوط اذان نماز ادا نمی‌شود اگرچه در صورت توافق در صنف بوده باشد با سقوط
مخالف مشهور است اینکه حکم بسقوط اذان در محل کلام مخصص است بصورت استماع اذان موذن یا
اعم است از صورت استماع و سماع اگرچه تحقیق اول است لکن ظاهر اینست که اختصاص
بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است
و تصریح اینست اینکه چنانچه در سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی
هرگاه کسی اذان و اقامه را هر دو از موذن و مقیم شنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان
است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه است و اما سماع اذان فقط اگر مغنی از اذان هست لکن
مغنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه بعد از تصدی اذان از این شخص سامع
بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط اقامه بشود و اما هرگاه اذان از این شخص صادر
نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده باشد چنانکه مفروض است مثل اینکه فرض کنیم
وقت گفتن اذان موذن حاضر نبود یا موذن ترک اذان نموده اکتفا باقامه تنها
نموده پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس
اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید یا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد
بود یا نه محل اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه
نبوده باشد خواه اذان را ترک نماید یا نه و هم ظاهر اینست که حکم مذکور در صورتیست
که بعد از سماع اذان و اقامه بلا فصل عرفی مشغول نماز بشود و اما هرگاه فصل مخل شود
در اینصورت اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست در آن هم ظاهر این است که سقوط اذان و
اقامه در صورت مسطوره من باب العزیمه نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان
و اقامه بلکه من باب الرخصه خواهد بود پس با استماع اذان و اقامه ایشان هر دو وی خوانده بود

بلکه

بلکه دور نیست که علم اجتزاء باذان و اقامه مسموع و اتیان باینها نمودن اولی از
اجتزاء بوده خصوصا نسبت باقامه   از جمله مواضعیکه اذان ساقط است در روز
عرفه است یعنی اذان نماز عصر در آن روز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در
سایر اماکن کلامیکه هست در این است که آیا حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا شود
یا عام است ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه وقتش
دعای موظف در آن روز را نداشته باشد ظاهر این است که سقوط اذان در اینجا بطریق
عزیمه بوده باشد پس اذان عصر در آن روز جایز نیست   از جمله مواضعیکه اذان
ساقط است عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان بنماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنا
بر اینچه جماعتی از فقها ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده که اگر اتیان بنماز
جمعه نموده باشد اذان عصر ساقط است و اگر اتیان بنماز ظهر نموده باشد ساقط نیست
عند التحقیق معلم سقوط است پس اذان عصر روز جمعه مثل عصر سایر روزها خواهد
بود اگرچه اتیان بنماز جمعه نموده باشد   از مواضعیکه اذان ساقط است در وقتیست
که کسی داخل مسجد شد بقصد نماز در حالیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده باشند خواه
در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده
باشند اعم از آنکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد یا بعنوان کیفما ذم این بود که امثلا
نماید با امام همان جماعت یا با امام جماعت دیگر بلکه هرگاه امام جماعت دیگر خواهد نموده باشد یا
ساقط خواهد بود و همچنین است هرگاه خواهد نماز منفردا اتیان نماید یا نه ساقط خواهد بود
خواه امام جماعت معلوم العداله پیش این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلکه هرگاه فرض شود
که امام معلوم الفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص در اینصورت ظاهر این است که اذان
ساقط باشد پس اتمام مسئله متوقف است اول آنست که داخل مسجد شد بقصد اینکه
اقتدا با امام جماعت نموده باشد دویم آنست داخل شد در مسجد بقصد آنکه امامت نموده باشد

بجهت جماعت دیگر سیم آنست داخل شد بقصد آنکه نماز منفردا اتیان نموده در جمیع اینها
صورت و وقتیکه داخل شد دید امام مشغول بنماز جماعت است در اثنای نماز است امام
داخل مسجد شد یا بعد از فراغ امام از نماز لکن با بقای صفوف در جمیع این سه صورت
اذان بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتیست که این شخص عازم اتیان بنماز
بوده باشد که امام مشغول بوده یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل
اینکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بوده و این شخص عازم اتیان بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد
در اینصورت اذان و اقامه ساقط نیست پس میباید اتیان باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه
امام مشغول نماز عصر یا نماز عشا بوده و این شخص عازم اتیان بنماز ظهر یا مغرب بوده باشد در این
صورت دور نیست که هیچیک از اذان و اقامه ساقط نبوده باشد در اینجا تمام مباحث چند
هست که شبیه بلکه مناسب است اول آنست آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط
این مقصود نیست که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده مثل اینکه نماز
جماعت در خانه است یا در صحراست چنانچه در سفر غالبا چنین است در اینصورت اگر کسی اراده
مکان نماید ایشان بنماز نموده باشد اذان و اقامه می باید بگوید یا اگر چه با ایشان بنماز در صف
جماعت بوده باشد نماید مگر در صورتیکه اقتدا نماید با امام جماعت مثلا هرگاه کسی در صحرا
ایشان بنماز جماعت ... بعد بگوید امام ... که اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز
که ملحق بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در اینصورت بر این شخص اتیان باذان و اقامه
هر دو می نماید اگرچه ایشان بهمان نماز نموده بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان
و اقامه در محلیکه ایشان بجماعت شود در صورتیست که جماعت در مساجد بوده باشد
در غیر مساجد چنین نیست دویم آنست حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتی است که شخص
متفق بوده باشد در نوع و در صف پس هرگاه نوع نماز مختلف بود مثل اینکه امام ایشان بنماز
ظهر نموده باشد و این شخص بخواهد ایشان عصر نموده باشد در اینصورت اذان و اقامه

ساقط

ساقط نیست و همچنین است حال در نماز مغرب و عشا یا بعکس آن یا این شخص که امام مشغول بنماز
عشا است و این شخص بخواهد منفردا اتیان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت
نیز اذان و اقامه ظاهر این است که ساقط نبوده باشد و همچنین است هرگاه نوع نماز متحد
بوده باشد لکن مختلف در صنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز
امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز عصر ادائی فارغ شده و این
شخص بخواهد در صف جماعت ایشان بنماز ظهر قضائی نموده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه
ساقط نبوده باشد سیم آن است مکان این شخص با مکان جماعت متحد بوده باشد یا در جنب یا
پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر
صید از سمت جماعت بوده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت بوده باشد
چهارم آنست که سقوط اذان و اقامه در اینجا در صورتی است که امام جماعت باعتقاد این شخص
فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه ساقط
بوده باشد اگرچه نماز امام متحد در نوع و صنف بوده و این شخص اتیان بنماز در صف جماعت
نماید بنا بر این پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا اینکه امام
مجهول الحال بوده و این شخص بوده باشد پنجم آنست سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل
در مسجد شده در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است و اما هرگاه داخل شد بعد از فراغ امام پس
این مقصود بچند صورت میشود اول آنست که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشد
شبهه در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست دویم مقابل آنست باین معنی که همه اهل
اهل جماعت باقی نمانده باشد شکی در ثبوت اذان در این صورت نیست سیم آنست که
بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی میباشند این مقصود به صورت میشود اول آن
آنچه از اهل جماعت که متفرق شده اند اکثر بوده باشد دویم عکس آن است یعنی آنچه باقی مانده از اهل
جماعت بیشتر است از آنچه متفرق شده اند سیم آنست که باقی از اهل جماعت مساوی است

باستغراق شده ظاهر این است حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنا بر این پس بقای صفوف که کفایت میکند در حکم بسقوط کلامیکه در این مقام هست این است ایا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقای جمیع ایشان بتعقیب است ظاهر اول است در صورتیکه باقی اهل جماعت بسیار بوده باشند بطوری که عرفا بتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و ثانی این است در صورتی که باقی قلیل بوده باشد با بقای ان صادق باشد تفرق اهل جماعت و بعضی تفصیل داده اند میشود از جمیع بمطالع الانوار و لکن ظاهر این است که مطلق بقا کفایت نماید بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارف است که بعد از نماز با قیمانده اند و اما هرگاه بعض اهل جماعت یا اکثر ان باقی مانده اند زاید از قدر متعارف مثل اینکه در وقت نماز از ادای عصر فارغ شدند مشغول شدند بنماز مغرب یا صلوة مغرب یا روز جمعه بعد از فراغ از سلوتین مشغول شدند بعمل استفتاح المغرب یا شبهای تمه است بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شده اند بعبادت در این چنین صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی قصد ادای نماز صرح المغرب باجماعت ایشان بنا نمشا تردید بنیست ظاهر این است اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم انچه مذکور شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام ان جماعت مجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه مبنین نبوده باشد خالی از تردید نیست اگر ان امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است در و دینیت که در اینصورت تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت و اشکر هنا شیعه الو عدد مضرکدایا این حکم مختص است بنماز یا در حق نساء هم ثابت است تحقیق مقام مقتضی تفصیل است با جمیع امام با مرد است یا زن و هیچین است کلام در انکس که داخل در مسجد میشود پس مسئله متصور بچهار صورت اول ان است که امام جماعت مرد است و ان کس که داخل در مسجد میشود ان نیز مرد است این متیقن ان است که مذکور شد

دویم انست که امام جماعت مرد است لکن انکس که داخل میشود در مسجد بقصد نماز زن است در اینصورت اگر چه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر این است که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق نساء اکد است و مبالغه و اهتمام در حق ایشان اکثر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در اینصورت دال بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم انست که امام جماعت زن است و داخل در مسجد مرد در اینصورت اگر چه اشکال میتوان نمود در حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر این است که ثابت بوده باشد چهارم انست که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد بقصد نماز هم زن باشد اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب بوده باشد هشتم انست که سقوط اذان و اقامه در این مقام ایا بعنوان حتم و لزوم است پس واجب است بر ایشان که اتیان باینها ننمایند یا بعنوان رخصت است پس ایشان باذان و اقامه نموده در اینصورت اگر چه جایز هست لکن مرجوح است ظاهر ثانی است اگر چه احتیاط در ترک است نهم از مواردیکه باذان و اقامه هر دو ساقط است در حق کسی است که وارد شد در جماعتی منعقد شده باشی مشغول نماز است جماعتی با او اقتدا نموده اند در اینصورت میتواند این شخص ترک اذان و اقامه نموده ملحق شود بجماعت و اقتدا نماید بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و همچنین است هرگاه دید کسی که مجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است منفرد را در اینصورت میتواند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بان شخص نماید دهم از مواضعیکه اذان ساقط است در غیر نماز اول از نمازهای قضائی است که ایشان باینها نماید در عقب یکدیگر توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود تشکیکی نیست که چنانچه اذان و اقامه مشروع است در نمازهای ادائی ثابت و راجح است در نمازهای قضای بنا بر این هرگاه اتیان نمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نماز

اذان و اقامه بگوید و اما هرگاه اتیان باینها متصل هم نماید در اینوقت اتیان باذان و اقامه میتواند در نماز اول که در سمت نمازها اگر چه چند عدد بوده باشد اکتفا نماید باقامه تنها باین معنی که بجا اتیان باذان در غیر نماز اول در صورت مذکوره معلوم نیست و معتبر در این اتیان بان نمازهای قضائیست عقب یکدیگر بدون فصل خواه در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکه هست در این مقام این است ایا این حکم مختص بصورتیست که نماز قضا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازیکه بر این شخص لازم شده باشد باجاره مثلا مگفت در این مقام تفصیل داده میشود در نمازی که بر این شخص لازم شده باجاره ما بین انکه این نماز نمازیست که از منوب عنه فوت شده پس مثل نماز تعلق ان نماز نیست که از منوب عنه فوت شده از منوب عنه با حیحین نیست اگر اول است در اینصورت بگوئیم حکم این است که مذکور شد در صورت اتیان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوئیم اذان ثابت است در هر نماز خواه ادا اتیان نماید متوالیا یا متفاصلا از انچه مذکور شد معلوم میشود که در نه موضع است که اذان ساقط است و سه موضع از این نه موضع اقامه هم ساقط است بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هر دو ساقط است هرگاه کسی اتیان باذان و اقامه نموده بنیت اینکه بنماز فرادی نموده باشد بلجهة انکه کسی نبود که جماعت باو منعقد شود یا اراده او بجماعت نبوده بعد از ان میسر شد جماعت نماز جماعت اتیان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر این است کما کتفا بان اذان و اقامه که ازو صادر شده نتواند نمود بلکه تادیه سنت موقوف است باذان و اقامه دیگر خواه همین شخص اراده اذان و اقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری اتیان باینها نماید فرقی نیست در این مقام ما بین انکه همین شخص خواهد امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی

درصورتیست که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام بقصد جماعت صادر نشده باشد والا حاجت باذان و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسی که اتیان باذان و اقامه نموده بقصد اینکه منفردا اتیان بنماز نموده باشد بعد از او قرار گرفت که اتیان نماز بجماعت نموده شد یا باین معنی که امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه مرجوحست در قسم اول که امام اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده بقصد انفراد نمی تواند نمود در قسم ثانی انکس که امامت میکند اکتفا باین اذان که از ماموم صادر شده بقصد انفراد نمی تواند نمود لکن این در صورتیست که این امام استماع این اذان را نموده باشد یا اطلاع نموده باشد لکن حین استماع اراده جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد در وقت استماع اراده جماعت بوده در اینصورت ظاهر این است که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد

نماز

محل دیگر

یا با اتیان باذان و اقامه است یا با اخلال بهر دو یا با اتیان باذان است و اخلال باقامه یا عکس ان در صورت اخلال بهر دو یا ببعض اخلال متعمدا خواهد بود یا ساهیا پس اقسام مسئله هشت است اول انست که اتیان باذان و اقامه هر دو نموده بعد از ان شروع بنماز نموده معلوم است این کل اقسام و افضل افرادست محل کلام در این مقام نیست دویم انست که اخلال بهر دو نماید و شروع بنماز نموده ظاهر این است در اینصورت قطع نماز در حق این شخص بجهة اتیان باذان و اقامه جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگر چه قبل از شروع در قرائت بوده باشد سیم انست که اخلال باذان و اقامه نموده ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر شد در این صورت اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر این است قطع نماز بجهة تدارک اذان و اقامه جایز نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر این است قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده باشد بجهة اتیان باذان و اقامه بعد از اتیان

بجهت دو لازم است ایشان نماز نماید پس قطع نماز در این صورت بجهت درک فضیلت اذان و اقامه
مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چه ظاهر آنست که مراد از نمودن بعد از
ایشان اقامه شروع بنماز نمودن نه مجرد مکبر است بعضا ایشان باذان نمود و ترک اقامه نمود عمدا
و شروع کرده بنماز در این صورت نیز قطع نماز نمایند نیست پس ظاهر آن لازم است خواهد بود
شعر آنست که ایشان باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهوا شروع بنماز نمود و بعضی
ممکن است بعضی اخلال باذان نمود سهوا و ایشان باقامه نموده شروع در نماز نمود و در این
در صورت نیز ظاهر آنست که قطع نماز نماید بوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور
مذکوره محض جواز خواهد بود در یک صورت که مذکور شد کلامیکه در اینجا هست این است که
آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز تا با استحباب او نیز
حقیر او را آنست اگرچه جماعتی قایل بثبوت در هر دو شده اند   در بیان وقت
اذان است بدانکه وقت اذان هر فریضه می باید بعد از دخول وقت آن فریضه شود
بنابراین پس ایشان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه صحیح نبوده باشد چنانچه
در آن تعیین است بل استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی نماز صبح است که مشهور
ما بین فقها آنست که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده است بعد
از فجر دوم دیگر اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها آنست که تجویز نموده
باشند ایشان با آن قبل از زوال مثل جمله الفقها ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب
راوندی و غیرایشان نظر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و
اذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنابراین پس لازم از قول ایشان
اینست که ایشان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر
فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه جمعه بر زوال
بنابر تحقیق مسلم نیست مقصود شیخ بر وقوع خلاف در مسئله بود بنابراین تصریح کرده

بسیاری از اعاظم علما هم چنانکه تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح چنانکه
بود مگر بنابر قول بعضی از اعاظم مذکوره   در بیان امور معتبره در مؤذن و امور
مستحبه در او و است اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و هم چنین در اعتداد
بمجرد اذان او پس او چند چیز است   عقل است پس اذان از مجنون درست صحیح نیست و
دیگری اکتفا باذان او نمی توان نمود   اسلام است پس اذان کافر صحیح نیست خواه
حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات دین   ایمان است
پس اکتفا باذان سایر فرق مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات سایر
از ایشان صحیح نیست و احادیث معتبره در این باب از ائمه طاهرین صلوات الله العزیز الجبار
مناسب این است که این مقام مشرف شود بایراد جمله از آنها تا اطلاع بر آن باعث حیات
قلوب شیعیان از مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله احادیث حدیثی است که شیخ
صدوق روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن
الحسین علیهما السلام که آن حضرت در وقتی که جماعتی از شیعیان ایشان بزیارت سعادت
این بزرگوار مشرف بوده اند فرمود که کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض
کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا داناتر است حضرت فرمود که
بدانید افضل قطعات زمین قطعه از زمین است از مسجد الحرام که واقع است مابین حجر
الاسود و مقام حضرت ابراهیم و هرگاه کسی عمر او بقدر عمر نوح بوده باشد که عبادت
از هزار و پنجاه سال بوده باشد که آن روزها را بروزه صائم شود و شبها را
مشغول عبادت شود در آن مکان شریف بعد از آن بی معرفت بولایت و امامت ما بسوی
باشد این همه طاعات مطلقا مفید نمی دربارهٔ او نخواهد بود و از جمله احادیث
حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف دقایق علوم الاولین
و الآخرین جناب امام محمد باقر که آن حضرت فرموده هر کس که اطاعت خداوند عالم جل شانه

نمود در اینجا جناب باری عز شانه امر بآن فرموده و در ایشان از اطاعات عبادت مشقت
تحمل نمود و امام او پیشوای آن جناب خداوند عالم جل شانه تعیین نموده او نبوده باشد پس سعی و
عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و احوال
او مبغوض خداوند عالم جل جلاله خواهد بود مثال و حالت چنین شخصی مثال و حالت
گوسفندی است که گم شده باشد از شبان خود و گله که در میان بود پس طلب کند گله را که
در میان آنها بود پس رفت و آمد در حوالی شب داخل شد دید گله را چنین گمان که این همان
گله است که در میان آنها بود پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد با آنها شبانه در میان
آنها در خوابگاه آنها ماند و بعد از آن که صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود
فهمید این شبان او و گله او نیست پس بان طلب کرد با تحیر و حیرانی گله خود را پس دید
گوسفندان دیگر را با شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد با آنها پس فریاد زد
باو شبان برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده از شبان
و گله خود پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبانی که بچراند او نیست که دلالت کند او را
بچراگاه و بمکر جایگاه او را تا بچراگاه بسوی چراگاه او با این تحیر و حیرانی خواهد بود تا
آنکه گرگی هم رسد و غنیمت شمرده که گوسفندی بیچاره قطع نموده از گله پس
پس میدرد و میخورد او را پس حضرت خطاب فرموده اند بمحمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد
کسی که صبح کند از این امت امام ظاهر و عادل که تعیین نموده باشد خداوند عالم
جل جلاله صبح کرده متحیر خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حال خواهد مرد
کفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه ائمه جور و تابعین ایشان معزول اند از دین خداوند
عالم جل شانه و خود گمراه اند و دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از ایشان
صادر میشود مانند خاکستریست که باد شدیدی بان وزد در روز بادی که پراکنده کند پس قادر نباشند
بر چیزی از آن عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب بسیار است این دو حدیث

در این مقام کافیست   از امور معتبره در مؤذن ذکوریت مؤذن است پس اذان مرد
رجال اجانب اذان زن ثابت نیست اگرچه آن زن از محارم مرد بوده باشد لکن این در
صورتیست که زن اذان بجهت نماز خود بگوید کلامیکه در اینجا هست این است آیا
جایز هست زن که از محارم جمعی باشد چنین زن را محارم او قرار دهند
که اذان بگوید بجهت نماز جماعت بعض از محارم چنانچه از برای زن این جایز است یا
گوییم این مسئله منصوص بجهت صورت نمیشود   آنست که جماعت از زنان مثل بیست نفر
از زن مستند مرد امامت بجهت اقتدای نماید یکی از آنها و مثل محرم از محارم امام است
ظاهر این است در این صورت در چنین جماعت اکتفا باذان چنین زن نمی توان نمود
آنست که بیست نفر مرد مثلا بیاشند و ضعیفه که از محارم همه آنها است مثل اینکه
مادر یا خواهر یا عمه آنها است یکی از بیست نفر امامت میکند سایرین اقتدا میکنند باو
و آن زن که از محارم ایشان است مثلا بان امام می نماید در همان نماز مطلب این است
آیا در چنین صورتی شوان قرار داد که آن زن ایشان را اذان چنین جماعت نماید حکم
بعون الله تعالی اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع نافع و معتبر عدم جواز است و مصرح بدان
در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر ایشان جواز است و این دور نیست لکن احوط
اولی احوط است   آنست که زنان امامت زنان میکند در این صورت اگر زنیکه
امامت میکند همان زن ایشان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت
میباشند اکتفا باذان و اقامه او اشکال است و این مقطوع بدان است و احادیث که دلالت
میکند بر جواز امامت زن بجهت سایر زنان دال بر این مطلب است بعلاوه منصوص حدیث
مروی از طریق عامه حاصل مضمون آن حدیث این است که جناب فخر انبیا و رسل صلوات الله
و سلامه علیه و آله رخصت فرموده ام ورقه را که اذان و اقامه کند امامت زنان
سلسله خود نموده باشد و اما آنچه از اینکه امامت میکند و سایر زنان باذان زن

دیگری پس ظاهر این است که جایز بوده بلکه در وقت مسئله علی الظاهر خلاف نبوده باشد
از امور معتبره در مؤذن آن است که ممیز بوده باشد پس جایز نباشد اعتداد باذان مؤذن
مشروط است بلوغ یا غیر بالغ بوده باشد بشرط آنکه ممیز بوده باشد پس اعتداد باذان غیر
ممیز نتوان نمود   امور مستحبه در مؤذن پس آن چند امر است   اول آنست که
مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب آن است کسی که تعیین می نمایند مجتهدان شان باذان
خواه مجتهد اقدام بر شعایر الاسلام بوده باشد یا مجتهد اذان جماعت مستحب آن است که این
شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی این است که این استحباب در حق غیر مؤذن
است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر ایشان این است کسی را که نصب می نماید
جهة اذان عادل بوده باشد و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی
مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر
عادل بوده باشد مستحب در حق او این است که خود را عادل نماید بتحصیل حالتی که
مانع از اقدام بمعاصی است و داعی بر اقدام بطاعات است جهة اذان گفتن نظر بآنکه شارع
امر نموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نماید اگرچه این مطلب از شارع از
باب ندب و رجحان بوده باشد نه حتم و الزام پس استحباب چنانچه نسبت بناصب مؤذن
هست نسبت بخود مؤذن هم هست هر یک از دو معنی که مذکور شد   از مستحبات
و مستحبات آن است که مؤذن حسن الصوت و رفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم
ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن مستحب است
چنین کسی که این منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران این است که چنین
کسی را نصب نمایند جهة اذان گفتن   آن است که مؤذن بینا بوده باشد یعنی
کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد چنانچه
در حق ناصب است   این است که بصیر بمعارف باوقات بوده باشد

الث که مؤذن در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع   الث که مؤذن در حال
اذان با طهارت بوده باشد   و از امور مذکوره چنانچه در حق
مؤذنی است که منصوب بوده باشد جهة اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز
مستحب بوده باشد و اما سیم و چهارم ظاهر این است که مختص بوده باشد بمؤذن
اعلامی مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کوری و عدم عارف بمواقیت در مؤذن
جماعت چندان تفاوتی با غیر او ندارد و مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز
مرعی شود بی عیب است بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف بر موضع مرتفع از
خواص مؤذن اذان بلادست و در مؤذن جماعت مطلوب نیست مگر در صورتیکه
فرض شود که ازدحام ماموین بحدی بوده باشد که اسماع ماموین موقوف
بوده باشد بوقوف مؤذن بر مکان مرتفع و احتمال بعید اگر منتفی نشود حاجت با
تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس این مطلوب در حال اذان گفتن مط
خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد   از امور
مستحبه قیام در حال اذان است این نیز مطلوب است اگرچه منفرد بوده باشد در حال
اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام در
رعایت استقبال در آن بیشتر است و ابن براج که یکی از قدمای فقهاست قایل شده
بوجوب رعایت استقبال و همچنین قیام در حال اذان در حق مؤذنیکه اذان جماعت
گوید   امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال
بوده باشد چنانچه مطلوب است در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه
ظاهر این است که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز نباشد که اتیان
باقامه نماید بی علم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعتی از قدما
و متاخرین مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و

و ابن براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال
در حال اقامه از بین علما خلاف است مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه قایل
شد بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعت قایل شده بوجوب
آنها در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر از صدوق در مقنع و شیخ مفید در مقنعه
وجوب آنهاست در اقامه مطلقا در حال اختیار و ابن ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه پس
در مسئله چهار قول است   استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور است
وجوب آنهاست در اقامه کذلک و این ظاهر از مقنع و مقنعه و نهایه   تفصیل است
ما بین جماعت و فرادی وجوب است در اول و استحباب است در ثانی و ابن عقیل و ابن براج است
تفصیل ما بین قیام و استقبال است باستحباب اول و وجوب ثانی و ابن عقیل ابن
حمزه است و ظاهر میشود از جمعی از شیخ در مبسوط نظر بآنکه در اول اگرچه تصریح فرموده
باستحباب استقبال در حال اذان و اقامه لکن بعد از این فرموده مکروهست که بگوید
بدون توجه بقبله در حال اذان لکن این مبطل اذان نیست و اما اقامه پس لا بد است
در آن از استقبال قبله   قول اول است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از قیام
و استقبال است در اقامه اگرچه در غیر جماعت بوده باشد   از آنچه مذکور
شد که قیام و استقبال بنابر مختار از جمله چیزهاییست که مستحب است در هر یک از
اذان و اقامه   از امور که مستحبات در هر یک از اذان و اقامه وقف نمودن
در آخر هر فصلی از فصول اقامه بعد از اظهار حرکه یا قطع نفس یا یا تخلل فصل ما بین
فراغ از کلمه و شروع بکلمه دیگر بلکه باسم مجهول در صورتیکه کلمه که شروع می
نماید مفتتح بهمزه وصل نباشد مثل و قاعده هی و غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه
و غیر تکبیر لکن در اقامه نه در اذان نظر باستحباب ثانی در آن چنانچه مذکور خواهد شد
از امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه بنابر آنچه ناقل ابن براج در مهذب

ذکر فرموده این است که بعد از فراغ از هر یک از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید
لا حول و لا قوة الا بالله و بعد از فراغ از حی علی خیر العمل در هر مرتبه بگوید آل محمد خیر
البریه و بعد از قد قامت الصلوة بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة
القائمة اعط محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه الدرجة و الوسیلة من الجنة و تقبل شفاعته
في امته و شیخ در مبسوط ذکر فرموده که بعد از حی علی الصلوة مرحبا نسبت بجناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله داده   از امور مستحبه تأنی در اذان است
در حین تلفظ بفصول و همچنین فیما بین فصول باین معنی که در حین تلفظ
بفصول با تأنی و آرام تلفظ نماید و همچنین تأملی فیما بین فصلین نماید بخلاف
اقامه پس مستحب در آن سرعت نمودن است در تلفظ و قلت تأمل فیما بین فصلین
مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا اگرچه اذان منفرد بوده باشد
در احادیث ترغیب باین بسیار شده است و مذکور در احادیث این است که رفع
صوت در اذان باعث رفع مرض و کثرة اولاد است چنانچه روایت کرده
از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب امام رضا علیه السلام
از مرضی و قلت اولادی حضرت امر فرمودند مرا بلند نمودن صدا در اذان در منزل
خود و من نظر بفرموده حضرت تعیین نمودم پس خداوند عالم بلاشانه مرض را از من
رفع فرمود و اولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم و همچنین جماعت
از عیال من نیز چنین بودند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در
اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من و از عیال من فرمود و جماعتی از فقها حکم
باستحباب رفع صوت در فصول اقامه که ذکر بوده باشد فرموده اند مثل تکبیر و شهادتین
و تهلیل یا کی در عمل باین نیست   مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه بدو
رکعت نماز یا بجلسه یا بسجده یا بتحمید یا با حدهما یا بخطوة یا بسکوت بنابر بعضی

در نماز ظهر اقل شش رکعت نافله را ایشان می نماید بعد از آن اذان می گوید بعد از آن
دو رکعت نماز باقی از نافله ظهر را بعمل می آورد از آن وقت ایشان نماز با اقامه بنماید
و هم چنین در اذان عصر بعد از آن نماز عشا اقل ایشان بدو رکعت نافله مغرب
بنماید بعد از آن نماز عشا که بعد از آن ایشان بدو رکعت باقی از نافله مغرب بنماید
از آن وقت ایشان با اقامه نماز عشا نماید و در نماز صبح اقلا اذان میگوید بعد از آن
ایشان بدو رکعت نافله صبح می نماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنابراین
در نماز مغرب چون نافله آن موخر است فصل مابین اذان و اقامه آن بنماز نیست
بلکه فصل مابین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگر که بعد بیان خواهد شد
میباید بشود اینها در صورتیست که ایشان بنوافل نماید و اگر نافله که از آن نباشد یا
وقت نافله منقضی شده باشد فصل مابین اذان و اقامه بغیر نماز نماید   مستحب است
فصل مابین اذان و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز یا بجلوس
یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر اکتفا بالحمد نماید نیز
خوبست یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بکلام [illegible] که ایشان نماید مؤدی
سنت خواهد بود لکن ظاهر این است که فصل بدو رکعت نماز اولی از تقیه بوده
باشد بعد از آن سجده و هر گاه فصل بسجده اختیار نماید مستحب است در این وقت این دعا
بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیک محمد
صلی الله علیه و آله قرارا و مستقرا و در بعض نسخ دعا بعد از قلبی بارا و عیشی
قارا ثبت و چون که مورد این دعا بنا بر حدیثی که در کافی مذکور است در حالت
اختیار جلوس است بنابراین در غیر جلوس بقصد خصوصیت خواندن مشکل است
بلی چون شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده مستحب است که این دعا را در سجده
مابین اذان و اقامه بخواند بنابراین در حال سجود نیز بقصد خصوصیت میتوان خواند

این دعا را

این دعا را بخواند و غیر حالت جلوس و سجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از
اختیار کلام چنانچه متعارف شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد و اما فقره
دعا بار آنکه بار اسم فاعل است معنی ظاهر آن این است خداوندا بگردان قلب مرا محسن و
نیکوکار و معیشت مرا مستقر نما که قطع نشود یا مقرر نما که مرید معیشت من
بر صدد و نما اینکه من مستقر باشم در مکان خود یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت
بمسافرت از بلد خود ببلد دیگر و اجعل رزقی دارا یعنی بگردان رزق مرا
موقتا و [illegible] و اجعلنی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا یعنی بگردان از برای من قرار
در جوار نبی تو ممکن است مراد از قرار قرار در آخرت بوده باشد و مراد از مستقر
در دنیا چنانچه مؤید آنست قوله تعالی و لکم فی الارض مستقر و الآخرة دار القرار یعنی بگردان
مقر مرا در دنیا و آخرت در جوار نبی تو بدانکه در این بحث چند فایده است که تنبیه
بآنها مناسب است   اول استحباب فصل مابین اذان و اقامه با موری مذکوره ظاهر
این است در حق خود مؤذن بوده باشد یعنی در حق غیر مؤذن از اشخاصی که استماع
اذان مینمایند حکم باستحباب این نشود اگر چه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند
چنانچه مصنف در مطالع الانوار بیان شده است   دوم معلوم شد از جمله امور
مذکوره سجده است در صورتیکه مکلف اختیار آن نمود و در آن سجده هر گاه قصد سجده
شکری که مستحب است در عقب صلوات بجهة سبب دیگر نماید ظاهر این است اشکال
ندارد   سوم حاصل شود بیان شد که فصل مابین اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل مابین
اذان و اقامه سایر صلوات نیست بلکه مستحب است در این مقام فصل نمود بخطوه یا بجلوس
یا بتسبیح یا بسکوت و بجمله از کلمات فقها هم مستحب شده و آنچه مذکور شد بلکه در جمله
از عبارات فقها نهی شده از سجده مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بعض عبارات
از کلمات فقها آن است که جلوس در اینجا مستحب باشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب

جلوس در این مقام شده مضمون حدیث این است ثواب کسیکه بنشیند در مابین اذان
و اقامه اذان مثل ثواب کسیست که بغلطد در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله
مکروه است حرف زدن مابین فصول اذان و هم چنین مابین فصول اقامه
اما تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر این است که کراهت
نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر بتکلم شده مابین اذان و اقامه و آن
حدیث موثقی که مروی در فقیه و تهذیب است مضمون آن این است که هر گاه اراده
نماز نمایند از پی اذان و اقامه بگو و فصل مابین اذان و اقامه واقع بشود بجلوس
یا بتسبیح یا بکلام   حرف زدن اگر چه مکروه است مابین فصول اذان و اقامه لکن مابین اذان
و اقامه باین معنی بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر این است که مکروه
نبوده باشد مگر در نماز صبح در اینجا تکلم بعد از اذان و قبل از شروع در اقامه نیز مکروه است
تفصیل مطلب مقتضی این است که گفته شود در اینجا سه مقام است   تکلم در اثنای
فصول اذان است تاملی در کراهت این نیست اگر چه ظاهر میشود از ابن براج قول باختفا
کراهت در آن   تکلم مابین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر مابین اذان صبح
و اقامه آن   تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیکی در کراهت آن نیست بلکه از
بعض علما استفاده کراهت مابین فصول اذان بلکه ظاهر از جماعت از اعاظم علما
اصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در تهذیب
و نهایه و ابن حمزه در وسیله و این قول اگر چه ضعیف است لکن احتیاط اولی ترک باحتیاط است
و اوفق بطریقه سداد و هر گاه کسی بر کراهت را بعمل آورد اگر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر
این است مقتضی اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مگر در صورتی که تکلم
بسیار نماید بحدی که مخل بموالات بوده باشد در این صورت اعاده اذان مستحب است
لکن نه بجهة تکلم بلکه بجهة اخلال بموالات و هم چنین است هر گاه سکوت طولانی در اثنای

فصول

فصول اذان بعمل آورد منافی با سبق مؤذن بودن بوده باشد در این صورت نیز اعاده
اذان نماید و اما هر گاه تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه است
باین معنی مستحب است که اعاده اقامه نماید بحقی تا بدانی کراهت تکلم در اثنای اذان و
اقامه در حق مؤذن و مقیم و امامین و مؤذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر این است که کراهت
در حق ایشان ثابت بوده باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در این وقت
تشکیکی در مرجوحیت تکلم نیست خواه در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعتی
از معتمدین قدما مثل سید مرتضی و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن حمزه و غیرهم تصریح
فرموده اند بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعت که مطلع شده باشند بر صدور قد قامت
الصلوة از مقیم مگر کلامیکه متعلق بتقدیم امام بوده یا بتسویه صفوف و نصوص معتبره
صریح است در این مطلب بنابراین طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از این است از جمله
مکروهات التفات نمودن مؤذن است تمام بدن بجانب یمین و یسار اگر چه در حال
تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه تنها پس کراهت آن معلوم نیست
و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است پس در این دو مقام است
در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت ترجیع
بپنج قول   اول آنست که ترجیع عبارت از تکریر تکبیر و شهادتین است در اذان یعنی
علاوه بر چهار تکبیر زیاد بر دو و در شهادتین این قول قول شیخ است در مبسوط
و ابن براج در مهذب   دوم آنست که ترجیع عبارت است از تکریر شهادتین دو مرتبه
دیگر این قول خلاف جامع و تحریر و تذکره و منتهی است   سوم آنست که ترجیع عبارت از
تکریر فصلی از فصول اذان است این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری   چهارم آنست
که ترجیع عبارت از تکریر شهادتین است بجهر اعلان ایشان بان لفظا و این ظاهر میشود
از صاحب مغرب و صاحب قاموس   پنجم آنست که ترجیع در اذان عبارت از

متعدد سوم است در عطف در همین تلفظ بفصول و این ظاهر می‌شود از صاحب صحاح
و صاحب قاموس بغیر تفسیر باین معنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بنا اول آن است
در حقیقت ترجیع   پس کلمات شهادتین مختلف است جامع آن منها حکمه
بحرمت نموده اند و بسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق مقام این است که مقصود
شخص از اتیان و تکریر علاوه از متعبد عقد در شریعت مطهره شرعیت آن است یعنی
باعتقاد شرعیت آن اتیان نماید نه اینکه بی تامل در حرمت آن نباید نظر باینکه اذان
در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت از فصول است که سابق بیان
شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است اگرچه تکریر چند از فصول بوده باشد
پس حکم حرام خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد پس تکریر شهادتین است حکم
بکراهت نتوان نمود نظر باینکه اینها از اعظم اذکار است بلکه تامل در جواز اتیان
بافاده اثنای ثانویت با عدم کراهت پس عدم کراهت در اذان نظر باولی خواهد
بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل است نظر بغیر ذکری در این صورت
دور نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه تکلم است در اثنای اذان این در غیر
تعبیر خاصی بود و اما تعبیر خاص پس حد این محتاج بتفصیل است باین نحو که
اگر تعبد بصورت مخصوصی است که موجب اختراع در عبادت شود شبهه در حرمت
آن نیست و اگر باین حد نیست حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت نیز نتوان نمود
در تثویب است کلام در این در حقیقت و حکم آن است اما اول پس آنچه از
منها بالغة ظاهر می‌شود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم و تثویب جدید تثویب
قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم
دو مرتبه و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت این
مضمون عبارت او مختص الکلام او می‌شود که … حکم کرده که تثویب جدید است

علی در کجا است ممکن است که مراد آن باشد که در بعض بلاد عامه متداول است چنانچه
در … اصطلاح مؤذنین و آن این است در اواخر شبها قریب بصبح مؤذن در
کوچه‌ها ندا می‌کرد و میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوة
یومیه بوده باشد در حین … باین نحو الصلوة الصلوة تا اثبات صاحب
قاموس تفسیر تثویب باین نحو نموده التثویب التعویض والدعاء الی الصلوة او تثنیة
الدعاء او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم مرتین یعنی تثویب عوض دادن است
بیان … ثواب دادن است و طلبیدن بسوی نماز است یا دو مرتبه خواندن بسوی آن
یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقهاء در این مقام •
همین معنی اخیر است لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته تثویب در اذان
فجر آنست که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه
و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بجای محامله
و ذا الحجه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا علمنی سنة الاذان …
پس حضرت اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح
بوده باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در صحاح کتاب ترمذی
… از بلال که جناب رسول خدا امر نموده تثویب نباید بگوئی در هیچ نمازی مگر
در نماز صبح و شیخ در مبسوط گوید تثویب می‌نمودند در اذان صبح و اذان عشاء و حکم
بکراهت این فرموده و در خلاف فرموده صحیح فقهای ما … که در عشاء
تثویب مستحب نیست لکن حسن بن صالح بن حی گفته این مستحب است در اذان نماز
عشاء و نماز صبح و ابن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که … نموده
تثویب عبارت است از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده … الاظهر
… جماعتنا … نقل فرموده … در این صورت نیست که کیا شد

بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف نیز اتفاق علمای شیعه است بر اینکه
تثویب مغایر آن بوده باشد قال فی المختلف و قلنا ان التثویب و قول الصلوة خیر
من النوم نظر باینکه هرگاه این عطف … تفسیری بوده ظاهر در مغایرت است
بلکه کلام ابن جوهر صریح در مغایرت است نظر باینکه هرگاه این قول …
مغایر با تثویب نمی‌بود پس عدم … نه شد   از تلک در کلام
ابن جوهر تثویب است   که گفتن الصلوة خیر من النوم است در اذان صبح
تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة و امثال آن پس آنچه کلمات علمای ما
• ظاهر می‌شود اختلاف در این به قول   قول ابن الجنید است که حکایت شده
از او که نموده باکی باتیان آن در اذان صبح نیست   قول بکراهت است و این ظاهر
می‌شود از سید مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر
حرمت است و این قول مرحوم شیخ است در نهایه و ابن حمزه و صاحب سرائر و
صاحب جامع و غیر ایشان و حقیقت الحال ظاهر می‌شود از آنچه در ترجیع مذکور شد
باین معنی که اگر کسی بقصد مشروعیت اتیان بآن نماید شکی در بدعت و حرمت آن نیست
و ابن ادریس در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه شرعیت این ثابت نیست موید
این مطلب چیزی است که در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره
عامه است مذکور است حاصل آن اینست که در آن کتاب نقل شده از مالک که او
نقل نموده که مؤذن در عهد خلیفه ثانی آمد نزد او که او را اعلام نماید بجهت
حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس آن مؤذن بجهت تنبیه خلیفه
ثانی و بیدار نمودن او گفت الصلوة خیر من النوم چون که خلیفه ثانی این را
شنید او را خوش آمد پس امر کرد این کلام را داخل در اذان نماز صبح نماید و در
حین همین کتاب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی نموده که از …

مجاهد نقل نموده اند که گفت من با ابی عبدالله بن عمر داخل مسجد شدم و عبدالله
بن عمر اذان گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب بعض گفت الصلوة خیر من
النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبدالله بن عمر از مسجد و گفت ما را از
نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماند در آن مسجد بجهت بدعت آن اگر کسی اتیان بآن
کلام بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر این است کلام قائلین بحرمت
راجع است باین و اگر باین جهت نبوده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه اذ آن
تکلم است در اثنای اذان ظاهر این است کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد
و این مسلم است پس ترجیح لفظی خواهد بود و بعض از ادله که … ماور دانست
مثل بر آن کلام مختص است که محمول بر تقیه است   در بیان مسائل
چندی است که متعلق است باذان و اقامه   از آن است که لازم است رعایت ترتیب
نمودن مابین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو که تکبیر را مقدم دارد بر تشهد بعد
از آن شهادت بر الوهیت معبود بعد از آن شهادت بر رسالت بعد از آن حی علی
الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن تکبیر و
بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز همین طریق است که مذکور شد مگر
اینکه بعد از حی علی خیر العمل زیاد نماید قد قامت الصلوة را آنچه مذکور شد ترتیب
مابین فصول اینها بود و همچنین است ترتیب مابین خود اذان و اقامه اول اذان را
بعمل آورد و بعد از فراغ از اذان اقامه را پس هرگاه کسی اخلال بهر یک از دو ترتیب که
مذکور شد نماید پس اگر عمداً اخلال نموده باشد آثم و معاقب خواهد بود و اکتفا بآن
بعمل آمده نمی‌توان نمود یعنی آن سنت حاصل نخواهد بود پس هرگاه خواهد که مؤذن …
بوده باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعض فصول تأخیر را مقدم دارد …
باشد و مقدم را مؤخر در این صورت تا … سنت موقوف باعاده هر دو است

معهود اجزاء او باعادهٔ متأخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر بانکه انچه را که اتیان
مینموده بنحو مقرر ثابت در شریعت و منهی عنه نبوده پس انچه سابق بعمل امده تمام متعلق نهی
باطل نبوده پس اکتفا باتیان متأخر کفایت در صحت میکند و هم چنین است حال در اخلال
بترتیب ما بین فصول اذان و اقامه و اما هرگاه سهوا اخلال نموده باشد در اینصورت
اگر چه اثم نیست لکن اعاده هریک از فصول اذان و اقامه که در ان اخلال بترتیب شده
باشد باید نمود در اینصورت هرگاه تقدیم و تأخیر هر دو بعمل امده باشد آیا اکتفا
باعادهٔ متأخر مثل ما تقدم میشود پس اکتفا مینماید در مقدم بهمان اتیان سابق
ظاهر از حدیث صحیح که وارد در این مطلب است خلاف انست پس اعاده هریک از
مقدم و متأخر نماید تا درک ترتیب نماید پس هرگاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ
از اذان متفطن شد که اخلال بترتیب بعض از فصول ان نموده تدارک مینماید
بنحوی که مذکور شد مگر در صورتیکه بعد از فراغ از اذان متفطن شود و فصل
طویل متخلل شده باشد در اینصورت دور نیست که استیناف اصل اذان نماید
و اما هرگاه در اثنای اقامه متفطن شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان
نموده سهوا در اینصورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود تمام آن
بطلان نیست اقامه و اتمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر این در صورتیکه
این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود عدم احتیاج بتدارک اولی خواهد
بود و انچه مذکور شد ظاهر میشود که هرگاه کسی اخلال بترتیب بعض فصول
اقامه نموده باشد و متفطن شود باین شخص بعد از فراغ از اقامه قبل از
شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و درک ترتیب نماید و اما هرگاه متفطن
شود این اخلال را بعد از دخول در نماز ... بتدارک نیست بلکه ظاهر این است
که جایز نبوده باشد اگر چه متفطن شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از

شروع بقرائت و فرق ما بین این مسئله و مسئله نسیان اذان و اقامه ظاهر است انچه راه پس
جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه وجه ان بتأمل ظاهر میشود ... از مسایل مذکوره آنست
که هرگاه تنازع واقع شود ما بین اهل جماعت بر تعیین یا در باب اذان گفتن هریک خواهد که
او اذان گفته باشد در اینصورت اگر عادل و غیر عادل تنازع نمایند تقدیم اذان عادل
نمایند و اگر هر دو عادل باشند مفوض باعلم خواهد بود در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات
رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای ان لکن کلامی که مورد اهتمام هست این است که
انچه مذکور شد در صورتیکه تعدد اذان مضر باشد خوبست و اما هرگاه تعدد اذان
مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه دو نفر از اهل جماعت
خواسته باشند اذان بگویند بلکه جمعا خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب
لکن در صورت سعه وقت متوالی اذان نمیباشد خواه بعضی عادل بوده باشند و بعضی غیر
عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی ... و بعضی ... پس ... مسئله
نزاع و تنازع ما بین موذنین در بعضی بحث مناسب است که هرگاه شرعی در اقدام باذان
یافت نشود و اگر منحصر شود در اینکه امام یا نائب امام تعیین موذن نماید و ... جهت
معیشت او از بیت المال قرار دهد در اینصورت هرگاه تنازع واقع شود بنحوی که مذکور شد
میباید معمول داشت   بدانکه معتبر در هریک از اذان و اقامه موالات است
و مراد بموالات در اینمقام انست که فصل ما بین فصول هریک از اذان و اقامه متخلل نشود
بحدیکه در عرف و عادت ماحی صورت موذن بودن و مقیم بودن بوده باشد و مراد اعتبار
این آنست که هر مرکبی از مرکبات اعتباریه بعبارة اخری هر ماهیتی ملتئمه از اجزای متعدده
متعینه تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد ان و شارع در ایجاد ان کیفیت
خاصه از تعاقب اجزاء و تراخی ما بین ان نفرموده باشد متفحص میشود که اکتفا میشود در ان
بنحوی که در عرف صادق باشد که این شخص مکلف بعبارت اتیان ان هست پس بتخلل فصل

طویلیکه ماحی صورت ان بوده باشد این صدق متحقق نیست پس امتثال حاصل نمیشود پس
جمیع اجزای وجودات مرتبطه از شرائط میباشند در اینکه حصول امتثال هستند و عدم امتثال
در صورتیست که صدق این معنی متحقق نبوده باشد و بعبارة اخری این اعتبار موالات است
پس امتثال حاصل نخواهد بود   در حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه
حدثی که متخلل میشود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در
اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اذان است لکن قبل از شروع در نماز یا بعد
از شروع در نماز است لکن قبل از شروع از ان فراغ پس در اینجا چند مقام است   در حکم
اذان است با تخلل حدث در اثنای ان بدانکه هرگاه حدث در اثنای اذان عارض شد
در اینمقام چهار احتمال است   اتمام اذان است با حدث   اتمام ان است بعد از
طهارت   استیناف اذان است بعد از طهارت   استیناف ان است
با عدم طهارت حاصل این است که جمیع اقسام جایز بوده باشد تشکیکی در جواز اقسام
مذکوره نیست کلام در رجحان و مرجوحیت است پس از جمله احتمال چهارم است نظر
بانکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم این است که کل اذان با عدم طهارت بوده
باشد متحقق است مرجوحیت این بالاستفاده بانکه بعضی با طهارت بوده باشد و تتمه
با عدم طهارت باطل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول مرجوح
تر است نسبت بدو قسم دیگر بلی کلامی که در دو قسم ثانی هست اینست که در ان فضل
داده شود ما بین انکه تحقق طهارت و تحصیل مقدمات ان یا مستلزم فصل طویل و
فعل کثیر است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشند یا نه اگر قسم اول است ظاهر
این است که این کفایت در تادیه سنت نکند بلکه تشکیکی در جواز اقدام باتیان
... نمود نظر باحتمال عدم مطلوبیت مشروعیت اتیان باذان باین نحو پس این
قسم از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است مطلقا افضل در ان

نیست نظر بانکه صادق است جمیع فصول اذان با طهارت شده است پس عمل باینجا باتیان
اذان با طهارت متحقق خواهد بود بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت سوریه و ارتباط اجزای
اذان باهم در اتیان بفرد کامل و احتمال منافات حدث متخلل با ان قسم ثالث کاملا اقسام خواهد بود
محل جمیع اقسام با اشتراک در تادیه سنت مختلف میباشد برجحان و مرجوحیت بنحویکه
مذکور شد مگر بتفصیلیکه در قسم ثالث مذکور شد   در حدث متخلل فیما بین اذان
و اقامه است یعنی حدثی که حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه
این مطلقا موجب اعادهٔ اذان نیست بلکه مرجح اعادهٔ ان نیز نیست بلکه حکم بمرجوحیت
اعاده در صورت معروضه میتوان نمود بلی وضو میسازد و بجهة اتیان باقامه و اقدام
باقامه مینماید بعد از وضو   در حکم اقامه است در صورت تخلل حدث
در اثنای ان بدانکه چهار احتمالیکه در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام
اقامه با حدث و اتمام ان بعد از طهارت و استیناف اقامه بعد از طهارت و استیناف ان
با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه نسبت بشهرت داده
شده جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم
جواز اتیان باقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم از ان صحیح معتبر نخواهد بود یعنی اتمام
اقامه با حدث و هم چنین استیناف ان با حدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در
دو قسم باقی که عبارتند از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده
باشد بلی در قسم ثانی تفصیلی که در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا
اولی است باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن
اقسام منصوصه در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت خواهد بود بنا بر مختار و احسن متعین
ان خواهد بود بنا بر مختار والحمد لله الموفق للتمییز الرفیع العماد   در حکم
حدث واقع بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه حدث متخلل شد

بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز خالی از این نیست این شخص مکلف یا متطهر
بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین یا مسلوس و محدث بحدث سلس الطهارة
علی حده یا سهوا و در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده
باشد و در این وقت تمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان بطهارت مائیه مستلزم
فصل طویلی نبوده باشد که منافی باشد با سبق صلوة با اقامه بودن ظاهر این است که
در این وقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه حدث
در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز با اعاده
آنچه از اجزای صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت
بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی با تیمم اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه
قبل از شروع در نماز تمکن از طهارت مائیه شد لازم است وضو بسازد ظاهر این است
که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر در صورتیکه اشاره بان شد و بعد هر جا مذکور
خواهد شد و اما در غیر این صورت پس احتمالی حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر
بانچه جمع کثیر از فقها تصریح فرموده اند هرگاه حدث در اثنای صلوة واقع شود
بعد از اعاده طهارت استیناف نماز بنا بر وجوب باعاده اقامه نیست چنانچه در مقام
خامس مفصلا باعانة الله تعالی بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت
مفروضه بطریق اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود بر رجحان اعاده بحدیث
مروی است در کافی از ابی هرون که روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر این است
کلمه من در این حدیث من تبعیضیه است پس معنی حدیث این است که اقامه از ابعاض
و اجزای نماز است چونکه حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات
بنا بر این مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه مشارک با اجزای صلوة است

در احکام

در احکام مختص است از جمله احکام اجزای نماز است هرگاه حدث بعد از آن واقع شود لازم
اعاده آن جزء پس اقامه نیز باید چنین باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه
و قبل از شروع در نماز مقتضی اعاده اقامه است تحقیق تمام آنچه مذکور شد در صورتی
است که وقوع طهارت بعد از حدث مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری نبوده باشد و اما
هرگاه مستلزم فعل کثیری و فصل طویلی بوده باشد که منافی با سبق صلوة با اقامه بوده
بوده باشد یعنی اقامه سابقه عرفا و عادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز
با اقامه است بلکه گفته میشود با عدم اتیان با اقامه ترک اقامه نموده و در نماز فاصله
نماز با عدم اقامه نموده در این صورت اعاده اقامه می نماید تا نماز او با اقامه بوده باشد
و هم چنین است در اذان اگر چه موجب صدق معیت مخالفات میان اذان و اقامه یعنی
کاهست فصل مقدار معینی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست
و مقدار میان فصل منافی با سبق نماز با اذان بودن نیست چنانچه و بعد از این ظاهر میشود
بعد از تامل در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای
نماز در این صورت شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف آن بعد از اتیان بطهارت نیست
مگر در صورتیکه اشاره بان شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه
بعد از تخلل حدث سابقا تمکن از طهارت مائیه بوده باشد در این صورت استیناف نماز
لازم نیست بلکه بنا بر اینکه در رجحان موضعیکه در آن اشتغال بان حدث صادر شد بعد
از تطهیر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است
کلام در اینکه در این مقام هست اینست آیا اعاده اقامه هم ضرور است تا نماز او فضیلت
نماز با اقامه داشته باشد یا ضرور نیست بلکه اکتفا بهمان اقامه میتوان نمود مصرح
در مبسوط و نهایه و سرایر و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و حدائق
و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز می نماید بعد از طهارت و اقامه ثانیا

میکند و آنچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم با فضیلت اعاده اقامه در صورتی
که حدث متخلل شود در اثنای اقامه بالکه بنا بر این میباید در اینجا این حکم شود با فضیلت
اعاده اقامه بنا بر این پس کسیکه طهارت را لازم میداند در اقامه میباید در اینجا حکم
کند بلزوم اعاده اقامه بعد از طهارت این توهمی است بیجا نظر باینکه حکم با فضیلت طهارت
در اقامه یا لزوم آن مقتضی این است که اقامه واقع شود با طهارت و در صورتیکه حدث
متخلل شود در اثنای صلوة تحقیق هست تخلل فاینکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه
لکن تحقیق در این مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام نظر بانچه در مقدمه سابق ذکر
نمودیم بیان آن این است که اگر فعل طهارت مستلزم فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود
این شخص جنب بود در وقت دخول در نماز تمکن از غسل نبود با تیمم بدل از غسل داخل
در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد که ممکن از غسل هست لکن می
باید مسافت طویلی را طی کند تا بحمام در رفته غسل نماید یا آنکه بعد از تخلل حدث در اثنای
صلوة مطلع شد که جنب بوده است در این صورت لازم است که غسل کند و غسل نمودن
مستلزم فصل طویل و فعل کثیر است و همچنین آنکه خود فعل وضو مستلزم فصل طویل است
در امثال این صورت ظاهر این نیز تامل حکم میشود باعاده اقامه با عدم اقامه آن نماز فضیلت
نماز با اقامه را تحصیل نماید باینکه در چنین صورت این نماز را عرفا فاقد اقامه می
گویند پس عمومات که مثل حدیث لا صلوة الا باذان و اقامه مقتضی اتیان با اقامه است
بلکه اعاده اذان هم لکن در بعضی از صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت
مستلزم فصل طویل نبوده باشد پس در این صورت میگوئیم حاجت باعاده اقامه نیست
خصوصا در صورتیکه تخلل حدث در رکوع و گفتار نباشد بلکه در حالت قیام در رکعت اولی
بوده باشد ظاهر این نیست مراد اعاظم علمای مذکوره نیز این صورت بوده باشد نه مثل
امثال مذکوره در این مقام هست اینست مقتضای حدیث سابق که عبارت از الاقامة من الصلوة

بوده باشد

بوده باشد بنحوی که مذکور شد اینست که حکم شود باعاده اقامه مطلقا اگر چه در صورت
تایید بوده باشد بعبارة اخری اگر چه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده
باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در
نماز الا آنکه سند حدیث مذکور ضعیف است و مقطوع بود در کلمات اعاظم علمای اعلام
الشیخ انکه مخالف در مسئله نادر مصرح نافی معلوم نیست گویا از این جهت است
که مرحوم علامه در مختلف متعرض این نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور بر ترجیح
در این مطلب نیست بلکه در خصوص آن می توان تامل نمود بعد از تسلیم ظهور دلالت
آن نیست مگر از باب عموم شاید بعد از اطلاع اعاظم اصحاب بر خلاف آن چنانچه از کلام
ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود پس اعتماد بر آن نمیتوان نمود
بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض در این مقام است تحقیق تمام که اعلام کرده اند تا اینکه عدم
اعاده اقامه است سابقا تصور عدم سد در تکلم بعد از حدث قبل از
شروع بنماز ثانیا اما بعد از تکلم مصرح اند باستحباب اعاده اقامه
مقتضی این است پس استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است
در میان استحباب حکایت اذان است تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است
در چند مطلب مستحب است در حق کسیکه اذان موذن را بشنود مثل آنچه موذن
میگوید از فصول اذان در محل خود مذکور است که این موجب سعه رزق میشود بالجمله
استحباب حکایت ثابت است در جمیع فصول اذان اگر چه حی علی الصلوة بوده باشد در جمله
در مبسوط حدیث مرسل ذکر فرموده که مقتضای آن حدیث آن است وقتیکه موذن حی
گوید حی علی الصلوة این شخص بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف
سند و حمل با احتمال قابل معارضه با صریح معتبره که مقتضی استحباب حکایت است در جمیع
فصول اذان ثابت است اگر چه در حی علی الصلوة بوده باشد اذان است

کدا ستحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه مکلف مشغول دعا و ذکر بوده باشد پس
مستحب است حکایت فصول اذان اگرچه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده باشد باین
معنی در حال استماع فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از حکایت مشغول شود بانچه
مشغول ان بود کلامی که در این مقام هست این است که استماع حکایت فصول اذان شامل
حال سلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنابراین هرگاه کسی مشغول نماز بوده باستماع
فصول اذان نموده ظاهر این است که استحباب حکایت فصول اذان در حق او ثابت نبوده باشد
مجملا استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت شدید بوده باشد
مثل اینکه در حال بول یا در حال غائط بوده باشد در بیت الخلا یا غیر ان یا حالت شریفه
مثل حال اشتغال بکتابت قران یا قرائت ان یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل شانه بوده باشد
در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان موذن نمود مستحب است که اعاده فصول اذان
نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که در این وقت استحباب ثابت نیست
الثالث آیا تاکید سنت موقوف بر این است که شروع نماید بحکایت فصول اذان بعد
از فراغ موذن از ان فصل یا نه بلکه معتبر ان است که شروع نمودن حاکی فصول اذان
بهر فصل متاخر بوده باشد بشروع نمودن موذن باو فصل اگرچه فراغ از ان فصل با هم بوده
باشد ظاهر ثانی است تا آنکه افضل و اکمل اعلا است بلکه اولی این است که تامل نماید
تا موذن فارغ شود بعد از ان شروع بان فصل نماید اولی این است که شروع نماید بعد از
فراغ موذن از ان فصل بجهت انکه فصل بحال شروع ما بین فراغ موذن از ان فصل و
شروع نمودن این شخص در بیان این است که حکایت اذان قابل تبعیض
هست یا نه یعنی که چنانچه مستحب است حکایت جمیع فصول اذان مستحب است ایضا
حکایت بعض اذان پس هرگاه کسی بسبب عذری از حکایت مانع شود شنیدن موذن
بعض فصول اذان را مستحب است در حق او حکایت موذن ان بعض را یا انکه وارد شد

درحالتی که موذن بغالب فصول اذان اتیان نموده مستحب است در حق او حکایت موذن
همان بعض را یا انکه وارد شد درحالتی که موذن بغالب فصول اذان اتیان نموده مستحب است
در حق او حکایت همه فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول
اذان نمود بعضی از فصول را حکایت نموده و بعضی دیگر را نه بعضی که حکایت
نموده ماجور و مثاب بوده باشد بخلاف بعضی که ترک نموده در بیان
تعمیم حکم است یعنی ظاهر این است که استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذانی
شنیده شود خواه اذان موذن بلد بوده باشد یا موذن جماعت یا اذان منفرد و خواه
سامع عالم بان بوده باشد یا نه و خواه مرد بوده باشد یا زن بنابراین هرگاه ضعیفه
صدای اذان را شنید مستحب است در حق او که موافقت با موذن نماید در اتیان بجهة
بانچه موذن اتیان می نماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان را شنید این سامع
یا زن است یا مرد و مرد یا از محارم ان زن است یا نه در صورتیکه مرد از غیر
محارم ان زن بوده باشد یا ان زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را میشنود یا نه
پس در اینمقام چند احتمال است اول این است که زن ان صدای اذان زن را میشنوند
در اینصورت اشکالی در استحباب حکایت در حق ان زنان نیست الثانی که شنونده
اذان زن مرد است لکن از محارم ان زن است در این صورت تامل نباید کرد چه شک
در حکم باستحباب حکایت باذان الثالث که سامع اذان زن غیر محرم است لکن
شخص نیست که زنیکه اذان میگوید عالم است که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود
یا نه یا معلوم است که ضعیفه عالم باینمعنی نیست در اینصورت نیز ظاهر این است که استحباب
حکایت ثابت بوده باشد لکن در صورت اشتغال دیدیه و التذاذ بکرمت شد بقوای
شهوانیه بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت فصول اذان که مذکر بوده باشد
مثل حی علی الصلوة و نحو ان مشکل است و اما انچه از فصول اذان که مذکر بوده باشد استحباب

حکایت ثابت است الثالث که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص است
که ضعیفه عالم است باینکه صوت او را در اذان مرد غیر محرم میشنود در اینصورت حکم
باستحباب حکایت ممنوع است نمود در بیان اختصاص استحباب حکایت است
باذان یا در اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابت است
در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا بلکه در غیر حیعلات یعنی در غیر انکه از اذکار
بوده باشد سابق بیان شد که مکروه هست در حق موذن حرف زدن
ما بین فصول اذان ظاهر این است که این حکم مختص بموذن بوده باشد در حق کسیکه
حکایت فصول اذان میکند ظاهر این است که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد
در حدیث صحیح وارد است که شخصی را بعد تا بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام ذکر فرمود
کسیکه استماع شهادت بالوهیت و شهادت برسالت از موذن نمود یعنی شنید که موذن
میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله این شخص در مقام تصدیق
و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اکتفی بها عن ابی و جحد
عن جحد من ابی و شهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کسیکه انکار و جحد
الوهیت و رسالت نموده و یا شهادت بر انچه سلوات الله و سلامه علیه نمود و هم چنین ثبت
میشود حسنات و ثواب بعدد هر کس که اقرار باین دو مطلب نموده بدانکه مستحب است
در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب اینکه بگوید این دعا را اللهم انی اسئلک
باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعاتک ان تتوب علی
انک انت التواب الرحیم در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را در این وقت
بخواند بمیرد در ان روز یا در ان شب مرده خواهد بود باتوبه
در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه اتیان بهمان یا بطریق انفراد است یا بجماعت
در صورت اول اشکالی در رجحان اذان و اقامه نیست بعد مصلین بلی هرگاه مستحب است

اذان از دیگری نمود در اینصورت اجزاء باذان مسموع می تواند نمود لکن این مانع از
اتیان باذان و اقامه نیست بلکه دور نیست اتیان باذان و اقامه بنفسه اولی از
اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مگر فی اذان منفردی که داخل در مجلس شد بعد
از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما
در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعات متعدده است یا جماعت واحد اگر جماعات
متعدده بوده باشد بانکه در زمان تعدد دارند بعضی جماعات ملک ممکن است که
سابقا بیان شد که جماعت ثانیه مستحبی بوده باشد بعد از انقضای جماعت اولی
و عدم تفرق صفوف بتفصیلیکه مفصلا بیان شد این محل کلام در این مقام نیست بلکه
مقصود در این مقام این است که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا تعدد ان
معتبر نیست میگوئیم این مقصود بچند صورت میشود الثالث که ده نفر مثلا از
اهل ان جماعت اتیان باذان می نمایند در یک وقت منع از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای
عمومات جواز و رجحان است بلی چیزی که هست این است که می توان ادعا نمود که نیست
در بلاد اسلام مستمر بخلاف ان شرع اتیان باذان متعدد است لکن بتعاقب
مثل اینکه موذن اتیان باذان نمود بعد از فراغ او از اذان امام حاضر نشد در اینصورت
اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقا عیبی ندارد لیکن بشرط انکه اتیان باذان
ثانی غیر از موذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر موذن ثانی و ثالث کسی
بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم اذ حتمال عدم
مطلب در اینمقام مقتضی این است که گفته شود اذان جماعت واحد یا واحد است
یا متعدد و علی التقدیرین یا موذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است
ان است که اذان جماعت واحد یکی است از موذن واحد مثل اینکه امام حاضر است
موذن واحد اتیان باذان نمود تشکیکی در صحت و جواز بلکه رجحان این نیست اما

که موذن متعدد اشان با اذان واحد نماز جماعت مجتمعا بوده باشد یا متعاقبا مثل بجا
آورد یکدفعه با جماعت بگویند لفظ اکبر با اینکه یکنفر از ایشان بجای او تکبیر نماید و دیگری
ایشان بشهادتین نماید و هکذا این قسم عمل مشکل نیست بلکه ظاهر است که جایز
بوده باشد اذان متعدد است ان موذن واحد مثل اینکه موذن اذان گفت
باذان مجی و تنها و ثمان موذن بدون مرتبه اینکه مطلقا اذان بوده باشد
ایشان با اذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر شد همان موذن شروع
نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود این نیز ظاهر این است که جایز بوده باشد بلی هر گاه
مشتغل ساده معارض شود از محل کلام خارج خواهد بود الثالث که اذان
متعدد در جماعت واحد از موذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد
یا بطریق تعاقب ظاهر این است در مجلس اذان قسم منهی بوده باشد بدانکه مطلبی در این
مقام هست که تنبیه بر آن مناسب است بیان آن اینست هر گاه موذن جماعت ایشان
اذان گفته و امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد ظاهر این است که امام اکتفا باذان او
کند استماع آن نموده مخیر خواهد بود بلکه باید خود ایشان باذان نماید یا امر نماید بموذن
دیگر که ایشان باذان نماید تا جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد
در بیان مواردیست که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است
صلوه نبوده است چنانچه معلوم شد خواه ادا بوده باشد یا قضا چنانچه سابقا
بیان شد نماز جماعت اذان است در گوش راست طفل بعد از تولد
و اقامه است در گوش چپ و در حدیث مذکور است استحباب اذان و اقامه در ایام
قبل از بیت ... طفل است و مراد از اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ است
که در وقت یک گوش طفل اذان و اقامه بگوید و مقصود این اذان و اقامه کسی بود که
مجلد ... مثل ... عام در ... که چه ... بوده باشد چنانچه از ... الغالب

وسید المرسلین علیه و علی آله الا فالسلام من رب العالمین نسبت بر حضرت امیر و سما
جناب امام حسن مجتبی و شایع و صحیح در عزا جناب سید الشهدا صادر شد
اذان و اقامه است مجلد و فرع ثبت در مکارم الاخلاق در کتاب بعض الائمه انکاشف
اسرار ... تا بی جناب امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و اولاده التحیه من الوهاب المتعال
ما ثور است که اذان که بعضی از شیعیان از ان هادی اهل طغیان بعرض انور و اعلی رسانیدند
شکایت از ... بیت ... نمودند تکلم ... داخل ... خود کن اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد ... را
... شد مثل
کیکه از ... خلاص شده باشد شد اذان است در گوش کسیکه سو خلق
داشته باشد مجلد فرع آن اذان است در عقب ... که ... ه بوده باشد
در این صورت اذان مجلد ... مستحبات
در بیان افعال نماز است و در این دو فرع است در بیان افعال واجبه
نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است بینات ... چند مبحث است
است که نیت در لغت بمعنی قصد است مراد در این مقام اینست که معتبر در صحت
نماز این است که مصلی در حین شروع در نماز ناوی این بوده باشد که ایشان باین
نماز ... مجلد ... ظاهر این است همین قدر کفایت
می نماید در صحت صلوه خواه واجب بوده باشد یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه
تمام بوده باشد یا قصر لکن احوط آنست که در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب
قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر
قصد قصر نماید با این نحو در نماز ظهر ... نیت نماید که ایشان نماز
ظهر ادا ... بجهة اینکه ... واجب ... ا

قربة الی الله تعالی و اگر قضا است تبدیل ادا بقضا نماید و اگر در سفر است تبدیل
تمام بقصر نماید و چنانچه تبدیل واجب بمستحب نماید در نماز سنتی در تفصیل
ابحد لازم چیزی است که در مبحث اول مذکور شد بدانکه از انچه مذکور شد معلوم شد که نیت
امر قلبی است لسان را در آن دخل نیست پس هر گاه مکلف انچه مذکور شد از دل قصد کند لفظ را
و ... ان لفظا ... است که انچه ملفوظ بوده نیت است اگر شرع خواهد بود فرق در این
باب ما بین نماز و غیر نماز از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوه و خمس و صوم و حج نیست
نیست در جمیع اینها ما اه امر قلبی است که متعلق بهر یک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد
بالاشتمال ... هر یک از عبادات مذکوره و اما ان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ عین نیت است
شرع ... لکن ظاهر این است که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتی
که ... شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادات است لکن این بسیار بعید است
در حالتیکه تلفظ با شعور و اراده بوده باشد بلکه در این حالت انفکاک از آن ممکن
نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن بقصد اینکه این کلام بینات در این صورت اینکه
خواهد بود ... احوط اجتناب از آن است در تفهیم حکم
اگر چه مکلف مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام بعد آنکه انچه مذکور شد که مصلی در حال
نیت لازم نیست متعرض قصر یا اتمام شود در صورتیکه هر یک از قصر و اتمام متعین بوده
باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه معظمه
و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است ما بین قصر و
اتمام آیا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام یا قصر در حین نیت در چنین
صورت لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است ... در مقام میتوان گرد این است
که عمل در حین نیت ... بوده باشد ... با عدم التفات و عدم تعیین احد
امرین ... تحقق نیست ... این سالم است در صورتیکه عمل

در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مخالف با دیگری بوده
باشد و مثل ما نحن فیه که ... در این صورت انچه ... نماید تعیین آن حین نیت
لازم است و اما هر گاه متعین نبوده باشد بل احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ... مخالف
بوده باشد و در دو ... باسم واحد بوده باشد و این ... مخیر بوده باشد ما بین ایشان
احدهما در این صورت دلیل بر تعیین احدهما حین نیت نیست و این از باب این است که
مولای ... مملوک خود امر نماید که ... یک نوع از جنس معین از دو ما بین را اشتری نموده
باشد در این صورت مثال در حق مملوک مخیر ... ممکن است التنبیه ... حین
تعیین نماید و نوع را ... است که تعیین نماید ... نوع را ... است که نیت
... ما مور به این جنس را ... نماید ... اکر خواهد ... بعد از طی نوع ... اینها را
نماید فارغ شود ... ظاهر این است ... بیاید
در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مفروض این است که مکلف
مخیر است ما بین قصر و تمام یعنی ما بین دو رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی باسم
واحد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنا بر این میتواند مکلف در حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید
و شروع بنماز نماید بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانی آن وقت بنا بر آن اکتفا بآن نماید
یا اتیان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید ... بعد رکعت
باقی نماید بنا بر این ... چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقی است تا فراغ از تشهد
در رکعت ثانیه ... شهید در کتاب بیان ... تعیین قصر و اتمام را در حین
نیت در این صورت لازم ندانسته ... و حکم بوجوب این اگر چه مشکل است
لکن ... هر گاه ... تبیت تمام و قصر ... بوده باشد مثل
اینکه ... دیگری ... بوده باشد در این صورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت
لازم است چنانچه هر گاه این فرض ثبت ... تمام یابد و قصر محقق شود مثل اینکه در حق

اوردن نماز تمام ظهر ثابت است لکن امر بجا اوردن یکی از دو طریق متعین
شدن بخصوص لازم است و هم چنین است حال در قضای فوائت و هم چنین هر گاه
اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع
فجر و قتی که یک دو نافله کذار بوده باشد تعیین واجب یا مندوب لازم است و کاهست لازم
میشود بر مکلف در حال نیت متعرض وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم که در جماعت
واجبه شرط امامت نماید ...
تحقق شرایط ... بوده باشد مثل اینکه بر خود واجب نموده است بنذر و عهد ان
که اتیان نماز ... را بجماعت نمود با امامت ... در صورت استحباب جماعت پس
بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی که ایستد بنماز و معلوم است که جماعت
با و اقتدا نماید در این صورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد
بلکه با اقتدا افراد امام بجماعت در حق ماموم منعقد است و لکن در حق ماموم
لازم است در صورتیکه ناوی ... بوده باشند نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن است
که گفته شود اگر چه تحقق جماعت در حق ماموم موقوف نیست بر اینکه امام قصد
امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت جماعت را بامامت و ... نیست که موقوف بوده
باشد بر اینکه نیت امامت نماید و با عدم ان مستحق این فضیلت نبوده باشد بنا بر این پس
فضیلت نماز ماموم کامل خواهد بود در این صورت از فضیلت نماز امام
در بیان تفاوت مراتب نیات است در فضیلت در مقام سابق بیان شد که نیت حقیقت
عبارت است از قصد باتیان صلوة و این قصد در صورت ... اضطرار ...
مکر ... غایت و غایت و این غایت با امتثال و اطاعت خدا ... است یا چیز دیگر
مثل ... اکر ثانی است نماز باطل است اما اول پس ... قسم منقسم
میشود نظر باینکه داعی بر اتیان ماموربها اگر چه امتثال و اطاعت نمودن امر است لکن

برامتثال

بر امتثال عقلی میشود مثل اینکه ... هر گاه امتثال ... مخالفت امر کرده خواهد
بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود در اخرت ... از عقوبت در
اخرت امتثال می نماید یا انکه ... بر امتثال ... ثواب است در اخرت نظر باینکه
اتیان بماموربه موجب ثواب است یا انکه مقصود ... ثواب
... از عقاب یا انکه ... مقصود نیست بلکه مقصود از
امتثال ... یا تحصیل ... است یا ... معنی نظر باینکه مخالفت
کردن امر باعث این میشود که این شخص ذلیل میشود ... از ... ذلت ...
مخالفت می نماید یا انکه اتیان ماموربه که عبادت ... اطاعت ... بوده باشد موجب
... این شخص میشود ... امتثال
می نماید یا مقصود ... است ... هر کاه
... اطاعت و بندگی الهی ... بوده باشد ...
عبادت ... بوده باشد ... امر ...
... بوده باشد یا تحصیل ... بلکه ... اگر چه مقصود ...
... بوده باشد بلکه ... که حکم ... اگر چه ...
... بوده باشد لکن بالتبع ... این ... ان است که گفته شود
چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر ... موجب این میشود که بنده
عزیز و محبوب ... است ... محبوب الهی ... است ...
لازم ... عزیز ... الناس است پس هر کاه داعی بنده
بر عبادت معزز شدن ... بوده باشد عبادت ... صحیح خواهد بود
و چونکه ... معزز ... الهی ... قصد ... این
که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که موجب فساد ظاهر ... که لازم باشد ...

ان نشود و اما هر کاه ... سبحانه ... معزز شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده
باشد در این صورت ... و مبطل عبادت بوده باشد خواهد بود ... اینکه
هر کاه داعی معزز شدن عند الله تعالی بوده باشد و معزز شدن عند الناس
بالتبع بوده باشد در این صورت ظاهر این است موجب بطلان نشود لکن این
بلکه جمیع ... احتمالات که مذکور شد چونکه داعی بر اتیان عبادت منفعت
عاید بخود ... است ... الحقیقة ... بنا ... میشود که عمل ...
اجرت ... پس ... اگر چه موجب بطلان نشود ...
... اجرت ... است که عبادت می کنند ...
خادمان ... خدمت ... بلکه کمال ...
عبادت ان است که داعی بر ان ... بوده باشد مگر امتثال و فرمان برداری ...
غایات مذکوره ... امتثال ... مطلقا ... بوده باشد چه
جای انکه ... امتثال ... کمال ... که مقتضی ذات
بندگی و عبادت بوده باشد مگر فرمان برداری و اطاعت معبود ...
محض اینکه چنین معبود سزاوار ... است که اطاعت کرده شود چنانچه
کلام معجز نظام سید اولیا علیه لاف التحیة و الثنا ناطق بر این است که فرموده
ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک لذلک در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف
کرده اند در اینکه نیت جزء نماز است یا شرط ... و شرطیت ان است با این
معنی که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از ... بر اجزاء معهوده ان نیت بلکه
بلکه نیت خارج از حقیقت ان است و شرط صحت و حصول امتثال ...
... اتمام ... شود ... که موصل باشد بحقیقت حال ...

میکوییم

میکوییم مثال صلوة مثال معجونی است که ... حکیم ... ترتیب داده از اجزای متعدده ...
... و ... بیان اجزاء ... بعد از ان ...
... معجون را ... نموده باشد ... که ...
... نموده در ... این معجون ... که ... اول علم معجون ...
بعد از ان ... شروع ... ان معجون قصد نماید که من این معجون
را ... نموده باشد ... استعمال ... قصد
که ... میشود ... صلوات ... معجون ...
... معجون ... موقوف علیه ...
... در اتیان معجون پس هر کاه اتیان ... معجون ... نماید
... اگر چه ... کاتیان ... نموده لکن ... نیست
... اطاعت ... در اتیان ... معجون پس قصد مذکور ...
اطاعات ... معجون ... در صلوة نیست ... معجون ... نیت ...
... امتثال ... الصلوة ... نظر باینکه مقصود ... تحصیل
... اطاعات ... نماید که من اتیان باین صلوة ... اینکه
مطیع ... اتیان ان ... مطیع و منقاد بوده باشد ...
... خارج ... امر ... که امر ... اتیان ان ...
موقوف علیه ... اطاعت ... اتیان ... در ... صلوة که
... نیات است ... بیان شد که ... عبادات ... که ...
حین نیت ... بوده باشد که ... این عبادت ... انکه ...
... بوده ... انکه ... اتیان ... است ... انکه ...
... موجب ثواب میشود در اخرت ... انچه ...

ظاهر میشود پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده باشد مثل اینکه محض
بمقتضای العادة اتیان بصورت نماز نماید یا اینکه بقصد بازی داشته باشد در آن وقت یا نماید در هر دو
صورت عبادت باطل خواهد شد حصول صادر صورت ریا با اینکه ریا عبادت آن ذات
که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة آنکه او را خوب داند
یا بجهة آنکه تعظیم او را منظور داشته باشد یا آنکه او را چیزی دهد یا آنکه اجابتا و غایبه
و هکذا و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد
لا غیر یا این را جزو داعی قرار دهد مثل اینکه منضم بر امامت الهی جل شانه و هم تقرب
جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات بوده باشد بر اطاعت الهی جل
شانه و طلب مرضات بدرگاه احدیت عز شأنه و این امر در نیت مقصود بالتبع بوده
باشد چنانچه سابق بیان شد ظاهر این است حکم به بطلان نمودن نتوان نمود
بدانکه آنچه مذکور شد این بود که قصد را باید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود
که غافل و در حین نیت متحقق بود لکن نیت را در فعلی از افعال نماز نماید این منقسم
بچند صورت میشود اول آن است که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات نماز
مثل قرائت و رکوع و سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگویم آنچه مذکور شد در
بیان نیت نزدیکی در اعتبار آن در حین شروع بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار
حکمی آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه بعد از آن قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت
کافی است در صحت صلوة مقام آنست که استمرار حکمی نیت تا آخر صلوة عبارت
از این است که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین
بنمایم بجهة امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه
استمراری که لازم و معتبر در صحت صلوة است آنست یعنی که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای
نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعبیر این مطلب بنمایند باستمرار حکمی پس هرگاه منوی شود

کدامثال

کدامثال این محض آن استمرار شود نماز محکوم به بطلان خواهد بود بعد از آن که طلب
دانسته شد میگوئیم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باین
استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از نقض
این نیت تا سه و عود نماید بمقتضای نیت سابق یا نه اما در صورت عدم اعاده باعتبار
اخلال بشرط صحت در اجزای واجبه نماز پس اخلال باجزاء خواهد بود اخلال بجزء مستلزم
اخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیادتی در جزء صلوة تعلق و اخیرا
میشود در صورتیکه قصد ریا در جزء متصل نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا در فعلی از
افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر این است باز موجب بطلان نماز میشود نظر بانها
آنکه جزء است و فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقوله
در وجوب استمرار حکمی مقتضای این اجماعات منقوله آنست که صحت صلوة مشروط است
بعدم انتفای حکم نیت سابقه و شبهه در نقض این نیت بقصد ریا اگر چه در اجزای
مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود و محصل است انتفای شرط مستلزم انتفای
مشروط است پس در فرض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای حکم نیت سابقه کفایت
نمیکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای صلوة
و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامیکه بعد از فراغ از قرائت و قبل از
میل نمودن برکوع بوده باشد بعد از آن رفض آن نموده و متحقق شد بقصد رکوع بعد از رفع
بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که موجب
بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگر چه احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است بعد
از اتمام و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد مثل اینکه در
وقت نیت نماز و این بود که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در این صورت
شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین صورت اصل نیت متحقق نیست بجهة اینکه

نماز عبارت است از افعال مفتوحه بتکبیر و مختومه بتسلیم و نیت این در صورت محقق نمی
شود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثنای نماز منافی با
اتیان این است و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع آن داشته
باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی
از افعال واجبه نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد
از نقض آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه در نیت که چنین بوده باشد
اگر چه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریبی که در قصد ریا مذکور شد
اگر چه احتیاط در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده نماید و اما هرگاه نیت
قطع نماز نمود در آن وقت مباشر فعلی از افعال نماز نشد بعد از آن رفض آن نیت و عود
بنیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در اینصورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی از منافیات شرعیه
مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة
پس اگر با علم بمنافیات بوده باشد ظاهر این است قصد ایضا در نیت قطع که مذکور شد
خواهد بود و اگر با جهل بوده باشد فرق میتوان نمود باین معنی که با نیت فعل منافی
از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بحال شرعی
و علم و قطع آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت علم و وجه فرق آن است
نظر باینکه منافات مابین فعل صلوة و قطع آن فعل بنا بر این نیت صلوة و قطع در وجه
فعل صلوة و عدم فعل آنست و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة
یا مستلزم رفع استدامت حکمیه است پس باطل خواهد بود و همچنین است حال
نیت فعل منافی با علم و شعور بمنافات و اما در صورت جهل نظر باینکه منافات عقلی
نیست بلکه شرعی است و مفروض صورت جهل است پس نیت صلوة بی منافات ممکن است

پس باعدم

پس با عدم سد در انضمام بصحت صلوة ممکن است بلی اشکالی که در این مقام میتوان نمود
آن در دیگر است بیان آن این است که گفته شود تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب
بطلان نماز شود لازم می آید حکم به بطلان صلوة تا عتقا شکاس الا واحد بعد واحد
در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است
شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق برکعتین اولیین است در عدد رکعات آن
و همچنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس هر فردی از افراد این شکها
شروع در وفی این شک در حقا و محتمل است پس این نظر کسی است که در حین شروع
بنماز قطع نماز را معلق کند بامری مخصوص که احتمال ... و قایم باشد ممکن است جواب
از این اشکال باین معنی قطع نمازی که معلق بوده باشد بامری که ممکن الحصول بوده
باشد چون چنین قطعی احیانا این محتمل است لهذا با بقا اصل صلوة با هم جمع میشود پس
تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبره در صلوة است بنابر این نماز باطل
خواهد بود اما در مسئله شکیکه که منوی نمازی است که سالم از چنین شکی بوده
باشد و ابطال در صورت عروض شک مبطل احیانا این محض نیت لهذا احتمال عروض
چنین شکی با تحقق نیتی که معتبره در صحت صلوة است نیست منافات منوی در حین نیت
نمازی است که سالم از چنین شک بوده باشد نظر باینکه چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم
انتفای منوی است نه انتفای نیت است پس در صورت عدم طریان شک موصوف
چنانچه منوی متحقق است نیت نیز متحقق است و در صورت طریان شک مذکور اگر نیت
متحقق بود لکن منوی متحقق نشده پس عدم امتثال بجهة انتفای متعلق نیت است نه بجهة
انتفای نیت پس قبل از طریان شک مقتضی بطلان نمیباشد بخلاف آنکه هرگاه قطع نماز
معلق سازد بشیء محتمل الوقوع در اثنا اگر چه آن شیء واقع نشود نماز باطل خواهد بود
باعتبار انتفای نیت معتبره در صحت صلوة پس فرق مابین مقامین متحقق است عمده آنچه

خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر این است که
باطل بوده باشد و مخفی نماند که مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده ما بین قصد وجوب در مستحب
و قصد استحباب در واجب فرق گذاشته حکم بصحت فرموده در ثانی و حکم بفساد در اول چنانچه
بلی تفصیل کلام در این مقام مقتضی این است که گفته شود نیت صلوة از مکلف بنحوی که
بی عیب باشد باعتبار تعرض وجه و عدم آن بچند قسم ممکن است اول آن است که نیت
نماید که اتیان بنماز ظهر مثلا می نمایم بجهة آنکه خداوند عالم اتیان آن را بر من واجب
فرموده است بعد از آن نیات و مقارن مطلب ایشان بتکبیرة الاحرام بنماید در این صورت
در مقام اتیان باجزاء امتثال بجهات بنحو حاصل میشود دوم آن است که در حین اتیان باجزاء
واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان باجزای مستحبه قصد استحباب نماید
سوم آن است که مطلقا متعرض وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب در اجزای مستحب
نشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع نماید چهارم آن است که قصد وجوب در اجزاء غیر واجبه
نماید و در اجزای مستحبه هم اشاره ننماید بقربت مطلقه و معنی قربت در این مقام
آن است که اتیان می نمایم باین عمل بجهة آنکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان
بان است عمل در جمیع اقسام مذکوره حکم بصحت است اشکالی که در این مقام میتوان
نمود این است که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی است با اشتمال آن با امور مستحبه
مشکل جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر مکلف واجب است گر او مخیر
ما بین اینکه اتیان نماید بنماز ظهر واجب را بنحوی که مشتمل از جمیع آداب و اجزای مستحبه
بوده باشد یا آنکه اتیان نماید آن را با اجزای مستحبه افضل خواهد بود از نماز ظهری که
منفک از آن بوده باشد مثل نمازی که اتیان میشود بان در وقت فضیلت و وقت اجزاء
و مکان شریف مثل مسجد و غیر شریف پس وصف وجوب در نیت بلا منافات طبیعت نماز
ظهر است و مکلف مخیر است در اتیان مکلف بواجب در ضمن احد فردین و نیت باین نحو

نماید

نماید که اتیان بنماز ظهر می نمایم بجهة آنکه خلاق عالم جل شانه از من واجب فرموده است
و این صادق است در صورتیکه اشاره ننماید در حین اتیان باجزای واجبه چنانچه صادق است
در صورتیکه جمع نماید ما بین اجزای واجبه و مستحبه و این مثل نیت است در صورتیکه
مطلوب مکلف در حین نیت اشاره بامور واجبه نموده باشد و اجزای مستحبه در آن حین
منوی نبوده باشد چنانچه وجدان بعد از اندک تامل ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی
متحد است که مطلوب مکلف این باشد که اتیان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه
و اتیان چنین منوی را معلل نماید بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه
و مستحبه است اتیان می نمایم بعلت واجب بودن آن بر من و بعبارت دیگر اظهر در مقام مراد
فرض میکنیم کسی عادت او مستقر شده که اتیان بنماز ظهر می نماید با آداب و سنن اگر چه
بعض از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و قبل از نیت نماز قرار او
چنین است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نمازی است و
در مقام نیت اشاره می نماید بچنین نمازی که اتیان آن می نمایم بجهة آنکه بر من
واجب است بنا بر این ایراد وارد است بلکه حکم بصحت در چنین صورت خالی از اشکال نیست
نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه و مستحبه هر دو هست پس حکم باینکه اتیان
چنین نمازی بر وجه وصلی واجب است صحیح نیست پس نیت وجوب در منوی واجب کرده نظر
باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت باین نحو
که ذکر کردیم مطلق ایراد بر آن وارد نمی شود و با وجود این اولی آن است در صورتیکه
مقصود مکلف اتیان باجزای واجبه نبوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه
چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا می نمایم بجهة اطاعت و فرمان برداری
خداوند عالم جل شانه بلی اشکال در این مقام آنست که دیگری توان نمود بیان آن این است
که حال چنین نیت میبایست معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بافضل احتیاط معلوم

و ملحوظ در حین نیت هم هست اگر چه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالی که هست در اجزای
مستحبات و منوی بنا بر اینکه مذکور شد مرکب از اجزای واجبه و مستحبات پس میباید
حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ است مقدار و عدد اجزای مستحبه نماز
که اتیان بان مرکب از عدد است ملحوظ باشد تا تعیین منوی متحقق شود و ملخص این باین نحو
حاصل میشود که مکلف بجهت قرار در حصص تعداد معین از آداب و اجزای مستحبه را منضم
نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اول و تکبیرات رکوع و سجود
و رفع ید در حال تکبیرات با سرها و اتیان بعلاوه ذکر در رکوع و سجود بعلاوه
ذکر واجب و اتیان صلوات در هر یک از رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر و هکذا
الی آخر الصلوة بنا بر این منوی در نظر این شخص معین خواهد بود و ملحوظ است
بجمیع اجزاء نه مجملا در حین نیت اشاره می نماید بچنین عملی که اتیان بان می نمایم
بجهة تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین نیت محتاج بمعهودیت عمل است
و آن بنحو مذکور متحقق است بعد از آن که قلم کلام باین مقام رسید متنبه شد و مطلب
مناسب است آنست که بعد از آن که معهودیت عمل بنحو مذکور متحقق شد و
منوی مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد یا بعد از شروع متوجه چنین
عمل منوی معین است بجهة اینکه بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا مشغول اینکه
معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع مثلا اتیان بذکر و صلوات نماید
در حین نیت منوی او چنین نمازی بود بعد از عزم باتیان چنین عمل و تعلق نیت
بان شروع بنماز نمود و در زمان رسیدن برکوع اقتصار به بعض از
آنچه ملحوظ بود نماید بعد از قطع بر اینکه اخلال بواجب این نیت و منافی با حصول
امتثال است کلام میکند هست در این نماز یا در چنین صورت اقتصار بمذکور بجهة
اخلال بعض مستحبات هست یا نه میگوییم حکم در مسئله مبنی بر این است که نیت

ایشان

ایشان واجب بکیفیت مخصوصه آیا معین او هست که همان نیت و کیفیت اتیان
شده باشد ظاهر ثانی است نظر باینکه دلیلی که دلالت کند بر اینکه نیت معین است
در امثال این مقام نداریم مجملا ظاهر این است که اشکالی در جواز اقتصار بعنوان قلب
واجب بوده باشد بلی کلامی که در این مقام هست این است که آیا اقتصار بعض آنچه منوی
بوده از اذکار مستحبه می توان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات
نماید و اخلال بذکر تسبیح مستحب نماید یا اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید
و جمع ما بین یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر این است که نیت [illegible]
حکم چنانچه مذکور شد نباشد باین معنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع نیت مستند
است که نیت در اتیان امور مستحبات اگر بکیفیت خاصه است تعدی از آن نتوان نمود
مجملا مرجع در این باب مستند امور مذکوره است عمل مقتضای آن جایز و تعدی از آن
غیر مجوز در مثال مذکور اتیان بصلوات با اخلال بذکر مستحب اشکال دارد و ظاهر
این است اخلال بیک تسبیح مستحب و اتیان بدیگری با صلوات و عدم آن هم جایز باشد و
هم چنین در حال ذکر سجود در تعدی از منوی است بنا بر این مثل اینکه معهود
نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بود و در مقام عزم باتیان آن نیت معلق شده بهمان
کیفیت معهوده در ذکر رکوع و سجود اقتصار بذکر مثلا نماید و این عزم بود تا
برکوع رسید آیا میتواند علاوه بر این اتیان نماید مثل اینکه اتیان بسبع ذکر نماید یا
آنکه همان در رکوع قبل از ذکر منظور او نبود در حین وصول برکوع متوجه خواهد
باشد و همچنین بعد از فراغ از رکوع ظاهر این است که ایشان جایز و
بی عیب باشد و همچنین قنوت علاوه از آنچه در نظر بود می تواند نمود بلکه
عدول از آنچه حین نیت منظور او بود بغیر آن بی تعارض بی عیب است مجملا جمیع اینها
بی عیب است مگر اجزای واجبه که تعدی از آنها بزیاده و نقصان منافی با نیت

انست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود حتی منتظر را این بوده باشد که
اقتضا نماید در نماز با اجزای واجبه انرا جمع نماید ما بین اجزای واجبه و مستحبه
او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر این است که اینقدر کفایت
کند در صحت عمل بلکه مذکور شد این در ثانی یعنی در صورتی که مقصود جمع ما بین اجزای
واجبه و مستحبه بوده باشد بعنوان جهات اینکه ... انست که قصد وجوب
واستحباب هر دو نماید وجوب نیت باصل صلوة و استحباب نیت بفرد اکمل با این نحو
نماز طلبیه بتمام مجموعه واجب بودن ان در ضمن این فرد اکمل بجهة فضیلت در جان
واستحباب ان هر دو بجهة اطاعت و فرمان برداری نظر ایشان نماز های واجبی را
مجالست این بین صحیح و ... بلکه اسلم از بعض ... سابقه است لکن این مثل
بعض انچه سابق مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز ما بین اجزای واجبه نماز و
اجزای مستحبه ان بوده باشد و اما در صورت عدم امتیاز ما بین صنفین مخفی است که این
قسم متعلق میشود بعد از ان که نظم کلام باینجا رسید مناسب این است عنان قلم را در تحقیق
این مسئله جولان داده شود پس میگوییم ایا بر مکلف واجب است امتیاز ما بین صنفین
قبل از شروع در نماز یا نه و بر فرض وجوب ایا شرط صحت نماز هست یا نه ممکن است
استدلال کرده شود در اثبات عدم در هر دو مقام بجهتی که اصحاب رضوان الله علیهم
... فرموده اند در روایت شریفه از فخر عالم و فخر بنی ادم علیه و علی اله سلام
الله الملک العلام که فرموده در مقام بیان صلوا کما رأیتمونی اصلی و جهة دلالت ان
که انجناب در مقام تعلیم است بجهة امتثال امر فرموده بعد از ان که در حضور ایشان
بنماز ... شامله ... اقوال و افعال صادره از ان ... عالم را
ایشان بنماز نمایید بان کیفیت که میبینید از من صادر شد مخفی است این کلام از ان ...
درگاه خلاق انام جل جلاله صادر شد مگر بجهة تعلیم معلوم است اصل ... فعل ...

موصل بوجه جمیع اجزای ان بوده باشد بلکه ان شاهد محض میشود مگر اصل اقوال و افعال
بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال انکه فعل ان سرور عالم در ان وقت منحصر بود در
امور واجبه قطعی الفساد است و اگر بخاطر بیاید باین خطاب که قبل از این خطاب عالم
بماهیت نماز بودند و امتیاز ما بین اجزای واجبه مینموده بوده اند حاجت باین خطاب نبود
پس مقتضای این خطاب از ان ... است که معلم ماهیات اجزای نماز و ... افعال
... کفایت مینماید در حصول امتثال اگر چه عالم بوجه افعال ... نیست
وجوب و استحباب نبوده باشد و هو المطلوب نظیر این حدیث است در استفاده این مطلب
حدیث مشهور از حماد ... که ... سعادت ... حضرت ...
جناب امام جعفر صادق علیه السلام مشرف کرد بحضرت فرمودند ... تحسن ان تصلی یعنی
ای حماد ایا تو نماز خوب بجا می اوری ... در حفظ دارم کتاب حریز را
که در نماز تصنیف نموده کویا مقصود حماد این بود که اهتمام من در امر صلوة ...
که ... کتابی که ... در صلوة تصنیف نموده ضبط نموده ام حضرت ... فرمودند ...
... نماز ... کفتا ایستادم در حضور انسرور و شروع کردم بنماز بعد از
ان که برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز میکنی ...
فرمودند بسیار قبیح است بمردان شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او بگذرد
یک نماز ... تمام ایشان ... بعد از ان ...
... نماز ...
... حضرت ... وقت ایشان ... نماز ...
و شرایط ... بعد از فراغ ... حماد ... نماز ...
... اثبات ... ظاهر ... در حدیث اول مذکور شد بنا بر این میکوییم ...
کی ... ایشان بنماز ... جمیع اقوال و افعال ...

و امتثال خود کند ایشان نماز با این کیفیت ... و حصول امتثال است مطلقا امتیاز ما بین
اجزای واجبه و مستحبه ... در مقام ... امتثال ... مطلقه ... اینکه قصد
... ایشان بنماز ... اطاعت ... و ایشان ... همان کیفیت و هیئت
که از ان ... ظاهر ... این کفایت در حصول امتثال ... و ... اگر چه
... ما بین امور واجبه و مستحبه ... باشد ... که تا بلوغ ... این مقام که
کسی ... شود ... ایشان ما بین صنفین احکام شک و سهوات ... این است
حکم اجزای واجبه در صورت سهو این است که ... شک ... یا ... داخل
در ... لازم است ... ایشان ... بعد از ان ... زرا
تمام نماید ... و چنین ... و اگر ... بعد از ان ...
... و اگر ... واجب ... باطل ... لازم است و اگر واجبه ...
... و ابطال ان ... و اگر ... مستحب بوده باشد در جمیع احوال
... بعد از ... داخل ... بعد از ان شده
باشد ... میکنیم ... یا ... بعد
از ... در اینصورت ... لازم است ...
... و اگر ... است ... و هم چنین استعاذه در اول حمد
... در اینصورت ... ما بین ...
... ایشان ما بین ... لازم است ...
... که ... است که این ... بر وجوب ...
واجب و این ... کلام ... وجوب مقدمه در صورتی است که
ذی المقدمه واجب بوده باشد و این ... کلام ... نظر باینکه مفروض این است
هرگاه بعد از ان ... و ... تسلیم

شود ... باینکه ... در بعضی از صور ... شد از قبل
... ان واجب ... اینکه ... اما مقدمه
واجب ظاهر این است که واجب است و این مشهور و معروف ما بین فقهاء است و ...
در کتب استدلالیه ... مطلع ظاهر میشود که این محل ... ایشان نیست بلکه
ظاهر میشود ... در کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمات ... تسلیم
... وجوب شرعی است و اما وجوب ... تامل نیست ...
... و اما ... اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه
... اطلاق ... بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار
در این مبحث بیان نموده ایم حاصل ... این است ... در صورتیکه
تحصیل مقدمه بعد از ... ذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده
باشد ... اینکه ... بعد از ... واجب ...
در اینصورت ... تحصیل مقدمه و ترک ان ...
... مثل اینکه ... قبل از زوال ... ممکن ... عالم
... بعد از ... زوال ...
میکوییم ... بعد از زوال ... لازم است بلکه ...
... تکلیف ...
... باشد ... شبهه ...
... نیست بلکه ... شبهه ... نظر باینکه
... بعد ...
ممکن است استدلال کرده شود در اثبات ... یعنی وجوب ... دیگر ...
مبانی این ... همان است که مذکور شد ... این است که گفته شود بعد از تحقق

سهو بخوی که مذکور شد امر این شخص مردد خواهد بود ما بین وجوب و حرمت اگر بنحوی
قطع بتحقق موجب این در وقت مطلب نشود لا اقل مظنون التحقق میشود احتراز از
ضرر مظنون واجب است و این میشود مگر با امتیاز ما بین سنتین پس اتیان ما بین آنها
لازم خواهد بود حتی نماند بخدا از این وقت و استدلال ظاهر میشود وجوب وجوب آن
نه شرطی بنا بر این هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزای علمیه و مجتهد نماز نموده و اتیان
بنماز نمود در نماز سهو نماز او واقع شد ظاهر این است که نماز صحیح و اعاده آن لازم
نباشد در بیان معنی قربت که متعارف شده اخذ آن در نیت بر آنکه در آن
شدن مباحث سابقه آنچه معتبر است در صحت نماز همان قصد است که اشاره بمنوی معین
منوعه منید نماید که اتیان بان می نمایم بجهة اطاعت و فرمان برداری خلاق عالم جل
شانه ممکن است مراد از قربت معتاده در نیت همین معنی بوده باشد خفائی در صحت این
نیت لکن تطبیق لفظ بر این محتاج بلبید است پس میگوئیم قول مصلی اصلی فرض الظهر
لوجوبها قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی لوجوبها و دیگری قربة الی الله لوجوبها
علت اتیان بصلوة ظهر است و قربة الی الله علت اتیان بصلوة واجبه معنی کلام بنا بر این
چنین خواهد بود که من اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهة واجب بودن آن نماز بر من و اتیان
بنماز واجب می نمایم بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهة اتیان
بنماز ظهر است شاه و تعلیل ثانی بجهة فعل معلل بعلت اول و ممکن قربة الی الله علت
بعد باشد بر فعل لوجوبها باسقاط عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود بجهة
معلول واحد لکن تکلف در آن ظاهر است و ممکن که مراد از قرب این معنی نبوده باشد
بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام این است
که تفید شود معنی قرب بجناب احدیت که ممدوح در کتاب و سنت میباشد و مطلوب و مرغوب
فیه دعا و مناجاتهای صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار

بیان شود میگوئیم قربت در لغت و عرف بمعنی نزدیک شدن چیزی است بچیزی
و قرب چیزی بچیزی یا در زمان است مثل اینکه گفته میشود فلان عالم قریب بعصر
امام بوده یعنی ما بین عصری که امام در آن ظاهر بوده اند و عصری که این شخص در آن
موجود بود چندان امتدادی نداشت و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته میشود
فلان ماموم قریب با امام ایستاده یعنی فصل چندان ما بین مکانی که امام در آن ایستاده
است و مکانیکه این شخص ماموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این دو معنی
که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است وجه آن ظاهر است اما اول بجهة
آنکه آن در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخص بوده باشد در وقتی و بعد
از آن ظرفیت منفی شود بعد از آنکه دیگری موجود شود قبل از آنکه انتفا شد و
چندانی متخلل شده باشد ما بین انتفای اول و وجود ثانی در اینوقت گفته میشود
این شخص ثانی قریب است باول در زمان متخلل است این معنی در حق ذات اقدس
ممتنع است و اما قرب مکان پس بجهة آنکه این مدحت اجسام است تعالی الله تعالی
عن ذلک علوا کبیرا پس قرب بصاحب جلال و عظمت جل شانه که مطلوب بود در ادعیه
و مناجاتهای اهل مناجات میباشد یکی از دو معنی ممکن است که حمل شود
قرب تذکر و صال است بیان این مطلب این است که هرگاه کسی تذکر خداوند
عالم جل شانه بوده باشد بمقداری که تذکر جهت نزدیک است بخداوند عالم
هر وقت کسی که تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او بجناب اقدس بیشتر است
و هرگاه بمرتبه رسید که دوام تذکر بجهة او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال
و غایة مرتبه سعادت است و باین است اشاره در دعای کمیل و هب لی الدوام
فی الاتصال بخدمتک وادنو منک دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل و
النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و معنی دوم قرب صفات و

کمالات توضیح این مطلب مقتضی این است که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت
مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامدات و معری است از جمیع شوائب
نقصان و قصور و مبراست از قاطبه معایب و مقابح و در نقطه مقابل در نهایت
مرتبه خست و نقصان و متصفات بصفات ذمیمه و طغیان لکن ماموراست
باینکه رفع نقایص از خود نماید بتجنب از مقابح و مفاسد و محرز از معایب و
مناقص بوده و مزین بصفات حسنه و خصال حمیده شود چنانچه این مستفاد است
از قول فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله الامجاد اشرف من الملک العالم کرم فرموده
تخلقوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد ما بین جهل و علم در غایت بعد است
از جناب احدیت بمقدار ازاله جهل و اتصاف بصفت علم نزدیک میشود بخداوند عالم
و هم چنین ظالم و بخیل باعتبار اتصاف بصفت رذیله ظلم و بخل و عدم اتصاف بصفت
حسنه عدالت و جود و باتصاف بصفت حسنه عدالت و جود نزدیک میشود بدرگاه
عالم جل جلاله لم بعد از آن که این مطلب محقق شد میگوئیم ممکن است که یکی از این
دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربت ماخوذه در نیت اما اول پس حاصل آن
باین راجع میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة آنکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده
میشود بدرگاه احدیت یعنی مذکور میباشد بدرگاه الهی اما ثانی پس باین راجع می
شود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب
تخلی از مقابح و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهة اتیان می نمایم
ظاهر این است که اراده هر یک از معنیین که بوده باشد از قربت ماخوذه در
نیت عیب نداشته باشد بلکه راجح است نسبت ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد
از تامل در آنچه در سابق بیان شده ظاهر میشود و کلام در تعدد علت بنحوی است
که در سابق ذکر شد و وجه ذکر لام در اول و عدم ذکر آن در ثانی این است که در

مقرر شده حذف لام از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد
با فاعل فعل معلل به و این شرط در تعلیل ثانی متحقق است در تعلیل اول باین سبب تعلیل
اول بلام مذکور شده و ثانی بدون لام یعنی با نصب فی قولهم الحاکی من النیة اصلی
صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است پس فاعل
مفعول له یا معلل به متعدد است بخلاف قربة الی الله که فاعل در هر دو متحد است نظر باینکه
معنی این است که من اتیان بنماز ظهر میکنم بجهة نزدیک شدن من بدرگاه احدیت بنا
بر این دو معنی که حال مذکور شد یا بجهة اطاعت و امتثال بودن بنا بر آنچه در سابق مذکور
شد در هر دو معنی فاعل مفعول له و فاعل فعل معلل به متحد است بدل انکار مثال در صلوة
در اصل صلوة الظهر ممکن است اضافه لامی بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی
همان افاده اختصاص است و این معنی در این مقام متحقق است و هم چنین صلوة العصر
و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الصبح لکن در اینمقام مجموع مضاف و مضاف الیه
اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس مقدم بر صلوة
دیگر در حضر یا بجهة دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و
هم صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بعد از آن در حضر و دو رکعتی
بعد از آن در سفر و هم چنین است در تتمه صلوة پس معنی اصلی صلوة الظهر لوجوبها
قربة الی الله این است که من اتیان می نمایم بنماز ظهر ادا بجهة واجب بودن آن بر من
و بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه بنا بر این هرگاه اشاره بواجب بطریق توصیف
شود نه بطریق تعلیل نسبت خواهد بود باین که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة
الی الله تعالی بدانکه بعض المحققین در رساله المعتبرة در نیت نماز ظهر باین نحو ذکر
نموده اصلی صلوة الظهر بان اوجد القیام و النیة و تکبیرة الاحرام و قراءة الحمد
و السورة و الرکوع و الذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الراس منه مطمئنا و السجود علی سبعة

لعشا ما الذکر فیه مطمئنا بعینه ویرفع الراس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم یرفع
یرفع الراس منه وهکذا فی الباقی الا انی اسقط تکبیرة الاحرام بما قاله الاولی و اسقط السورة
من الاخیرتین و ان یدا التشهد بعد الثانیة والرابعة والتسلیم والخافت فی الجمیع لوجوبه
قربة الی الله اکبر و این است که آنچه مذکور شد سیاق یعنی نیست با این تفصیل طولی که
این لزومی ندارد قطعا بلکه هر آن قصد نماز ظهر که مستلزم النیات اجمالیست باجزای
کفایت می نماید در صحت نماز و علاوه بر آن ضرور نیست بلکه گاه هست که منجر بوسواس
میشود پس اجتناب اولی خواهد بود و اگر مراد این است که نیت باین نحو صحیح است بلکه واجب است
مضایقه از آن نداریم هرگاه منجر بوسواس نشود تحقیق مانند آنچه در سابق بیان شد که
حکم باینکه افعال نماز نیات است مسامحه است بلکه این کلام بنابر اصطلاح اعمامی است
که نیت را جزء نماز میدانند پس بنابر تحقیق افعال نماز قیام است و لکن چونکه بنای
کلام در اول بنابر جزئیت نیت گذارده شد میگوییم — تنقیح مطلب
محتاج است بایراد کلام در چند بحث — در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است
بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است — قیام واجب رکنی است و آن قیامی است
که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد و هم چنین قیام متصل برکوع — قیام واجب غیر
رکنی است مثل قیام در ضمن قرائت حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع
قیام مستحب است مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه و مثل قیام در تکبیرات مستحبه و غیر
[illegible] مستحبه و در حال استعاذه و قنوت و نحو اینها — قیام مباح است و آن قیامی است
بعد از فراغ از ایات حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت [illegible] از این اقسام
نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن
معنی متصل میشود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیام که بعد از فراغ
از قرائت بوده باشد نیست و هم چنین مطلق قیامیکه از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن

قیامی است که از آن متصل میشود برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر میشود
اول آنکه کسی منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ به حد رکوع بخاطرش آمد که فراموش کرده
رکوع را بعمل بیاورد [illegible] است در اینجا میگوییم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رود
بعد از اتمام رکوع رفع راس کند و بسجود رود و اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او
باطل خواهد بود اگر چه بحد انحنای رکوع رسانده و جهه بطلان نماز اخلال بقیام متصل
برکوع است — دوم هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع و در این وقت متذکر شد
که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی
جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی رکنی است که قیام متصل برکوع و هم یکی رکوع
و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که ممکن بوده باشد از رسانیدن دو دست بدو
زانو و اما هرگاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ بانحنا در آن وقت لازم است که عود نماید
بجهت تدارک منسی نظر باینکه این متذکر قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی
رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن بقصد رکوع منحنی شود
مطلقا اگر چه بحد رکوع شرعی نرسد میبایست عود در چنین صورتی بجهة تدارک منسی
جایز نبوده باشد و از این قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در این صورت عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز
بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید قدس الله روحه العزیز فی البیان یرجع الناسی لو هوی
الی الرکوع ما لم یصل حده — سوم از مواضع مذکوره آنست که کسی منحنی شد بقصد رکوع
قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجود در این
صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست
پس زیادتی آن مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع آن قیامی بود که از آن بقصد
رکوع منحنی شده باشد میبایست حکم ببطلان شود در صورت مفروضه — چهارم از مواضع

مذکوره آنست که منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی از رکوع غافل شد با قصد
این شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجود در آن وقت متذکر شد که رکوع را
بعمل نیاورده بوده است در اینصورت میگوییم لازم است راست بایستد آن وقت منحنی شود
بقصد رکوع و صعود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم حصول قیام متصل برکوع
— واجبات قیام بعنوان استقلال باین معنی در حال قیام اسناد و اعتماد
بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود قیام بچند نوع مقصود
میشود — آنست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق هیچ چیز نبوده باشد
— آنست که بایستد و بدن او ملاصق دیوار یا چیز دیگر بوده باشد لکن بهمان محض
ملاصقه بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بر آن ننموده باشد — آنست
ملاصقه و اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که
اعتماد تامی بر آن نموده باشد — آنست که ایستاده باشد با اعتماد و اسناد بچیزی
بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود بیفتد این شخص [illegible] تشکیکی در قسم اول نیست
بلکه کامل [illegible] اقسام است و هم چنین است قسم ثانی [illegible] کلام [illegible] نباید بشود
و اما قسم ثالث پس آنچه از کلمات جماعتی از اجلاء اصحاب ظاهر میشود آنست که آن
نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه نفی استقلال مضر بوده است نه با اینکه اعتماد
و اسناد نموده باشد بحیثی که اگر [illegible] الیه زایل شود بیفتد این شخص [illegible]
بنا بر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور ما بین فقها عدم جواز آنست نقل
کرده اند از حلبی که قایل شده بکراهت جماعتی از متاخرین علما اگر چه اعتبار این
نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت قدرت و اختیار
جایز نیست بلکه اعتبار مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اگر چه این نبوده
باشد بلی هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت جایز است

قیام با اعتماد بلکه متعین است علی ما اذن بقعود جایز نیست اگر چه تمکن از قعود
بطریق استقلال بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز بوده
باشد و متمکن از قیام استنادی در بعض دیگر لازم است امتثال نماید در هر دو
پس با تمکن از قیام استقلالی در بعض احوال صلوة عدول از استقلالی باستناد
جایز نیست محصل کلام این است که متصور بچند صورت میشود — اول آنست
که متمکن از قیام بعنوان استقلالی هست در جمیع احوال نماز نسبت در این صورت
از نیست — دوم آنست که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ حالتی از احوال نماز در
اینصورت اگر متمکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است استناد
— سوم آنست که متمکن است از قیام استقلالی در بعض احوال نماز و از استنادی
در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع ما بین هر دو نماید قیام استقلالی
در بعض احوال نماز و استنادی در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع
ما بین هر دو نماید قیام استقلالی در [illegible] و استنادی در غیر [illegible] و
خواه هر دو ایستادن در یک رکعت بوده باشد یا هر یک در دو رکعت بوده باشد یا هر یک در
رکعتی در دو رکعت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو و در دو رکعتی خواهد بود در صورت
ثانیه هر یک در یک رکعت استقلالی در دیگری [illegible] این تمام هست اینست
هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی بکند در بعض
احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال دیگر [illegible] اینکه هرگاه اختیار
نماید قیام استنادی را در این صورت کل نماز با قیام استنادی خواهد بود آیا
عدول از استقلالی باستناد در این صورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر این است
جایز بوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی ترک آن نماید اگر چه
معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال

نماز — در بیان وجوب استقرار است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب
آن بدانکه این مطلب منقسم میشود بچند قسم — اول آنکه اعتماد بهر دو پا کند چنانچه واجب
باین معنی که القای ثقل بدن نماید بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر این است که این
لازم نبوده باشد — دوم آنکه حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد نه
دیگری این قسم ظاهر این است که جایز نبوده باشد — سوم آنکه حامل ثقل بدن
هر دو پا بوده باشد خواه بطریق مساوات بوده باشد یا اختلاف که این قسم لازم بوده
باشد بنابر این اشتغال ذمه بطریق حاصل میشود — چهارم آنکه حامل ثقل بدن
هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات — پنجم آنکه چنین بوده باشد لکن
بالاختلاف باین نحو که القای ثقل بدن بر پای راست بیشتر از اختلاف باشد نسبت بپای
چپ — ششم عکس این است که همه این مطالب بوده باشد خواه کل ایستادن در نماز واحد
بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله شش است
— اول آنکه ایشان بکل نماز نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات
مثل این است لکن با القای ثقل بدن بپای راست بیشتر — مثل این است
بان لکن با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر — جمع میان دو قسم ابتدا در یک
نماز واحد — جمع میان هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا
کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر این است در هیچ یک حرجی نبوده باشد
در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده
باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد در این صورت عدول مینماید از
قیام بقعود پس در این حالت لازم است که ایشان نماز نماید تا ممکن استقلال
و استناد در قیام در اینجا جاری است پس هرگاه متمکن از قعود استقلالی نبوده
باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود باضطجاع

جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است که لازم است
کل نماز بطریق قعود استقلالی باشد و گاهی است که لازم است که کل بطریق قعود استنادی
بوده باشد و گاهی است بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استناد میباید بشود خواه هر یک
در دو رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعض رکعات مرجع در اینها حال مکلف است
و گاهی است اقسام قیام و قعود با هم جمع میشود در نماز واحد باین نحو که بعض از نماز
بطریق قیام استقلالی است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی خواه حال
قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق اول در حال ابتدای مرض و شدت است و
ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف آن است — در لزوم اختیار قیام است
بر قعود اگرچه منجر شود با ایماء بجهت رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام
بوده باشد لکن چنین داند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد با ایماء بجهت رکوع
و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در این وقت اگرچه نماز او
تماما خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در این وقت بعضی از
علماء حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر با اهمیت رکوع و سجود این قول
باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز
نیست نظر باینکه مفروض این است این شخص متمکن از قیام و واجب هست پس از آن دلیل وجوب
قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض این است بعد از رسیدن
بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیلی که دلالت میکند بر اینکه
هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود با ایماء بدل رکوع
و سجود این شخص نیز چنین خواهد بود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام
بجهت آنکه رکوع او بطریق معهود شود ممنوع است نظر باینکه تکلیف هر جزئی در محل
بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض این است این شخص در محل قیام متمکن از

هست و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این شخص
قیام است نظر بتمکن از آن و رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن بعلاوه میگوییم
اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه بقیام جز رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام
رکنی مسلم نیست بنابر اختیار قعود لازم می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و
قیام متصل برکوع که در فرض مذکور عبارت است از قیام متصل با ایماء بدل رکوع هر یک در
رکعت اول و ثانی در سایر رکعات پس آنچه مذکور شد متحقق شد اهمیت رکوع و سجود
بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مسلم و بدا است پس هرگاه اختیار نماز
نماید بالطبع خواهد بود — در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است
بدانکه هرگاه کسی احتیاج حاصل شود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستادن
داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بر عاجز و بعد از آن برکوع میرود
لکن ظاهر این است که طمأنینه بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده باشد و اما هرگاه
متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس برکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در
موضع نقل شده — مقال مقتضی این است که کنند شروع چنانچه در رکوع تمام بدو نحو
می شود یک نحو آن است که انتهای آن مستلزم مسماکه امتثال است و انتهای نیست که تمکن
بوده باشد مکلف باین از رسانیدن بدن بکفین و نحو دیگر برکوع میرود جهت فضیلت و کمال است
و الا انحنای نیست بعدی که مساوات در اجزای بدن اکمل متحقق شود چنانچه قطره ای بر او
واقع شود سیل بطرفی نماید چنانچه در رکوع تا عدیل شود قسم اول نقصان است و قسم
دیگر قسم فضیلت و کمالات او کمالات که متحقق شده بنحوی که محاذی شود روی
او با جبینی که پیش زانوی او است و دوم آن است که متحقق شود بنحوی که محاذی شود
جبهه او موضع سجود او محقق تمام این کیفیت که در رکوع تا عدیل مذکور شد الخصائص
نشسته برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته

خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه یا بوده باشد لکن ایشان بنماز نشسته
نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی تا حال هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه است
علی ما یصح السجود علیه بوده باشد لکلامی در آن نیست که ایشان بآن لازم است و اما هرگاه
متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحنای بنحوی که قسم کامل از رکوع متحقق شود
و ساعد بوده باشد و این فرد کامل را در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود بنحوی
شود علاوه از آن مقدار که در رکوع متحقق شده تا فرق بین انحنای رکوع و سجود
حاصل شود و اما هرگاه در این صورت این فرد کامل در رکوع را اختیار ننموده خواه انحنا
نموده باشد به فرد ادنی باید ظاهر این است که انحنای سجودی لازم است علاوه از آن
مقداری که در رکوع بعمل آورده باشد بنحوی که فرق ما بین دو انحنا حاصل شود ظاهر
این است علاوه از انحناء در اول که نبوده باشد و وجدان در مطالع الانوار دیدن آن است
جمله انحنا از برای سجود بقصد مقید در این صورت لازم نیست چنانچه در قسم اول
نیز چنین بود بلکه تعدد لازم همان مقدار است که صادق باشد انحنای سجود بر انخفض بوده
از انحنای رکوعی و اما هرگاه فرض شود که متمکن نیست علاوه از انحنا یک فرد کامل رکوع
بآن متحقق میشود با در این صورت در حق این جایز است که در رکوع اختیار این فرد نماید
بلحنی بلکه فرد ادنای رکوع در این صورت در حق او متعین است در این اشکال است
احتیاط مقتضی این نیست که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل را نماید
اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال این مقام
از محسنات اهل ایمان است — در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز
نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید
بقعود ظاهر این است به هر نحوی که بنشیند در حال قرائت مجزی بوده باشد لکن افضل
این است که در حال قرائت متربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است

الست که بنشیند بنحوی که زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمنی را بجانب یسار
و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین این معنی در اهتمام مراد نیست بلکه
مراد از تربع در اهتمام اینست که بنشیند با نصب هر دو ران و هر دو ساق و وضع هر دو قدم
و الیتین بر ارض ظاهر اینست استحباب اینحالت مختص بوده باشد بحال قرائت بنا بر این
ممکن است حکمت در آن از جهت اینحالت بوده باشد بحال قیام که مطلوب بود در حال
قرائت و لهذا حکم باستحباب اینحالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر این است
تورک در حال تشهد مابین نماز ایستاده و نشسته بوده باشد پس مستحب در حال
تشهد که بنشیند بر ورک یسار بنحوی که ظهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظهر
قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز
ایستاده بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب این است که دو ساق را بر
زمین بگذارد و دو ران را بلند کند محقق ثانی گفته که آنچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته
اگرچه در نماز فریضه بود در صورت عجز از قیام لکن ظاهر این است که کیفیت
مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با
قدرت از قیام لکن نظر بحکمتی که مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال
قرائت در نماز و تربع مشکل است با آنکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده
چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد هم
چنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده
باشد که اگر بایستد توقع این دارد که دشمن مطلع شود و متعرض او شود و در چنین
صورت جایز است که اتیان بنماز نشسته نماید و هم چنین فرموده است جایز است
اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن توقع زیادتی مرض
داشته باشد یا مشقت شدیده در ایستادن است در حق او مباح بوده اند جایز است اختیار

جلوس

جلوس در جائیکه سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است مراد در صورتیست کسیکه
در جای مستقر بوده باشد که سقف آن در غایت کوتاهی باشد و تمکن از نماز در
موضع دیگر نبوده باشد و در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود
بنا بر این این قسم را از جمله اقسامیکه مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از
ناخوشی نیست بلکه می باید گفت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در حق
عاجز از قیام خواه عجز باعتبار مانعی است داخلی بوده باشد یا خارجی شل عدم ارتفاع
سقف و غیره   در بیان قعود باضطجاع است با آنکه هرگاه
مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بر پهلو بخوابد بجانب
یمین رو بقبله بهیئت کسیکه او را در قبر میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین
اختیار جانب یسار نماید بعکس از حالت یا بنحوی که در روایت ملحد یعنی بلا دستالیه وارد
بجانب مشرق کذارد و پاها را بجانب مغرب عکس حالت اولی از وقت شروع بنماز نماید
و هرگاه تمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد از وقت بدیست بخوابد بپاها
بسمت قبله بدن بنحوی که محتضر را میخوابانند از وقت شروع بنماز نماید در جمیع این
سه حالت لازم است که در رکوع و سجود ایما بوده باشد یعنی ایما بسر نماید با امکان ایمای
بجهت سجود زیادتی بوده باشد از ایمای بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایمای بسر ایمای بچشم
نماید اما مقتضی نیست که غمض عین بجهت سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت
رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایما نماید یعنی در صورتیکه ایمای بعین بوده باشد
ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را بعد از آن قائم مقام رفع راس
نماید در صورتیکه ایمای براس بوده اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و قائم گردانیدن
و بالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایمای بجهة
رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه ثابت است در هر موضعیکه

تمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه بسیار بتفاوت ثابت شد بلکه
در اهتمام هست این است که ایما لازم است در حال ایمای بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود
علیه است بجبهه یا بر سر مطلقا اگرچه در حال ایمای بچشم بوده باشد یا نه
ظاهر تفصیل است در مسئله است با این نحو که اگر ایمای براس ممکن بوده باشد در این
صورت اگر تمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد
یا بتقدیر بعوض غیر ظاهر این است که واجب بوده باشد پس اجزای با ایمای براس تنها
نمیتوان نمود بلکه لازم است ما یصح علیه السجود را بلند نمودن از وقت ایمای
براس تنها متمسک نمود بلکه لازم است ما یصح السجود را بلند نمودن از وقت ایماء
ایمای براس جبهه را بر آن چیز بنهاد و اما هرگاه ایمای براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف
بدل او ایمای بچشم بوده باشد ظاهر این است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن جایز
بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای بجا آوردن ایمای بعین بجهت سجده کفایت
میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اسلم بوده باشد بنا بر آنچه
مذکور شد بجهت ایمای سجده بطریق میشود   الست که ایمای بسر نماید با وضع جبهه
بر ما یصح السجود علیه بصورت بلند نمودن آن خواه خود بلند نماید یا دیگری
الست که اکتفا بهمان ایمای بسر نماید در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه
الست که اکتفای بایمای بچشم نماید اگرچه ممکن بوده باشد از رسانیدن
ما یصح السجود علیه را به پیشانی   در بیان انتقال از حالت علیا بسفلی
و بالعکس بدانکه از جملة مذکوره مستحضر شد که بجهة مکلف در نماز حالات مختلفه
میباشد قیام استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی و هم چنین است حال در
قعود از پس منقسم میشود بقعود استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی بنا بر
جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع

معقود

مقصود در این مقام بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی باد نی و بالعکس بجهت اختلاف
در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد
از اتمام نماز بان حالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی یا انتصابی و در صورت
عجز از این منتقل میشود از قیام انتصابی با انحنائی استقلالی با امکان و باستنادی با عدم
امکان او و در صورت عجز از جمیع منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از آن
منتقل میشود بقعود استنادی یا انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی و با
عجز از همه منتقل میشود باضطجاع این در حال اشتداد مرض و تنزل مکلفات و هم چنین
استحال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال
او مرتبه منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود استنادی
و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا کلامی که در این مقام هست این است که در حال انتقال
از حالی بحالی دیگر آیا لازم است ترک قرائت نماید یا نه ظاهر این است که تا ملی بنوده
باشد در لزوم ترک قرائت در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل
انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامی که هست در صورت عکس است نظر بانکه
از بعضی ظاهر میشود لزوم اشتغال بقرائت و عدم جواز ترک آن نظر بانکه آن حالت و سطی
مابین انتقال از قیام بقعود مرتبه است بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آن است
پس اشتغال بقرائت در آنحالت لازم است ظاهر این است که فرقی مابین حالتین نبوده
باشد یا معنی ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد
در بیان آداب عمل است در حال قیام بدانکه مستحب است در حق کسیکه ایستاده بجهت ادای
نماز مکرر بوده باشد اینکه دعائی که در حدیثیه مرسله در کافی بسند صحیح وارد است بخواند
از کاشف اسرار و حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است اللهم انی اقدم الیک
محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها فی الدنیا و الآخرة

ومن المقربین واجعل صلوتی به متقبله وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک
انت الغفور الرحیم ودعه بیت تادیده ست بجا نیفتن این دعا حاصل شود حواه قبل
از اذان بوده باشد یا بعد از اذان وقبل از اقامه واما بعد از اقامه پس دو رکعت
هرگاه کسی اذان نماید در این وقت مؤدی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول در صلوة
ودعظیفه مکلف باعتبار چشم انست که در حال قیام چشم را با الخضع حالات متقوم
در حال وبعد از نمحل سجده تا فراغ از قرائت ودعظیفه او باعتبار دو دست آن است
که دستها را در ران نموده بگذارد بر روی فادست راست بر ران راست مقابل زانو ودست
چپ بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان دستها با هم انگشتهای دست راست را
با هم چسبانده همچنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را منفرج نگذارد ودعظیفه
مکلف باعتبار قدمین انست که قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله ما بین آنها قرار
دهد وفاصله ما بین انفراج ما بین آنها تحدید شده است بمقدار سه شبر یا آنکه بر آن منتهی است
فضیلت است بلکه کراهت بر طرف سد که مقدار معتبر صلوة است وجمله افضل ما بین یک
دو جانب کرده عمل بدین شده بمقدار شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است بمقدار
یک انگشت ظاهر این است که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن موید این
است که تقیید در بعض حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر به اینکه
مقدار ثلث اصابع منفرجات در غالب متعارفات باطول یک انگشت وهم چنین وظیفه
واداب در قدم انست که بگذارد که انگشتهای هر دو پا محاذی قبله بوده باشد وانگشتهای
دو پا محاذی همدیگر بوده باشد یعنی بیشتر همدیگر بیشتر بوده باشد چنانچه نماید
انچه مذکور شد آداب ظاهر مصلی بود در حال قیام اما امور باطنی در این مقام است
که ملتفت این شود وبفهمد که این قیام او در خدمت کیست ودر مقابل کی ایستاده است
وبچه قصد ایستاده است معبود ایشان بنماز ایستاده المطلق خالق آسمان وزمین است

عظمت

عظمت وجلالت معبود را در نظر او بر وجهی باید که قطعا غافل از وی نشود وجلالت
مجمع مرکات صادر هر ذی حیوة محیطات بجمله لحظات سنجیده وقائلین حضرت اسم علیم
هر دو تقوی قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وقال بجا نهر ایضا
فان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی السموات وما فی الارض
والله علی کل شیء قدیر معنی ظاهر آیه شریفه این است بگو بان اشخاص هر کاه مخفی
دارید انچه که در دلهای شما است وا اظهار نمائید انرا اظهار نمایید ومبرون دید
در عالم الهی در باید وصورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاف عالم کل است
همت در صورت عدم اظهار دین معلوم است جمالات خلاف ندوزش انکه بر چه در
اسمانها وانچه در زمین است ودر جای دیگر در قران فرموده یعلم ما یلج فی الارض
وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم ودر احادیث
مرویست اعبد الله کانک تراه وان لم تکن تراه فانه یراک ومتذکر عظمت معبود
باید بود عظمت وجلالت معبود بر مرتبه ایست که سلاطین دوران با عظمت وامثال
آنهم سیما آن بنده کان خدا مند عالم مینباشد اعظم سلاطین زمان با شوکت وامثال
تمام در جنب عظمت وشوکت خلاق جهان لیس اندر زه از ذرات عالم است مر وجه آنست
که در وقت ان بعضی ما مر قدر ملاحظه اموال وعساکر وامثال خود را بخود با سباب
مهالک غفلت مغرور گشته لسان رشته نبیان اوی کلام جاری کو دیا این رب
ابراهیم الذی یحیی ویمیت جا است خدا وی مر و کار ابراهیم کر ساییدن غرب من به
کلام کفرانجام بسمع شریف حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام موجب تالم قلب ولو دید
فلیتا رکت اللهم تعلو ما قال هذا الکلب سلط علیه من منعا البق یعنی ای
پروردگار عالمیان که چه کلام ای این سک صادر شده سلطان کن ونجاویر
او عزیز نصیف ترین پشه ازا پشههای عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین

ضعیف ترین پشه را بجهاد نمرود آن نمود بعث فرستاد ان پشه یکطرف از صورت
نحس او نشست اورا امانت نمود بطرف دیگر نشست اورا امانت نمود بعد از آن داخل
دماغ او شد بتقدیر الهی جل شانه شریک نمرود مغز استخوان سر او را سایید وهان حال
باقی بوده ان پشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعد از آن
بجهنم واصل شد انکس که تا این غمی می نمود که بر حضرت ابراهیم جل شانه بجهاد با او
امده از جمله مقاومت ومحاربه ضعیف ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقین
جناب باری عز شانه میباشد نتوانست بر اید ودر ان حال الخطاب مقتضی انجام از جانب
خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسئلت نمودی که اضعف بق را مسلط
کن چنین نمودیم واکر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمایم مسلط مینمودیم
با وحیوانی را که مرئی نمیشد این است مونز از عظمت وقدرت معبودی که در مقام
بندکی او ایستاده تامل کن وحیفا که قیام در بندکی وخدمت چنین معبودی را
بوجهیکه عظمت معبود اقتضا نماید تعطیل ورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در مقام
بندکی وقلب تو از معبود حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد وحضور کن از اینکه ایاک
نعبد که مشتمل بر صیغه خطاب است از لسان تو جاری شود مطلقا التفاتی بجناب
عظم متعال ومنعم کریم نی زوال عزشانه نداشته باشی چه این عبادت وبندکی که موجب
قرب درکاه معبود حقیقی شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب مواخذه
وطرد از سلطنت حضرت عظمت ودستور است بجا آوردن این قیامات وحالات ما ها در صلوة
که اشرف واکمل وافضل طاعات وعبادات است مر یکون شباهت مساویه نکیفه لا یکون
مساویه مساویه دعا انخلاف فارق ومحال است که بفضل ورحمت مقربین درکاه
احدیت توفیق خاص عطا فرموده ماها را بمقتضای شنایع اعمال ما مواخذه نفرماید
یعنی الله اکبر یکه مکلف بان داخل در نماز میشود تقیح

در روضه ابرار

مطلب محتاج است بمقدمه وچند بحث بدانکه هر کاه لفظ واحد مشترک بوده باشد ما بین
واجب ومستحب باین معنی که امتثال به ان لفظ واجب میشود وکاهست مستحب میگوییم این یا مختلف
المحل است مثل تکبیر در اول نماز وتکبیرة الرکوع مثلا یا متحد المحل نیست مثل تکبیرات ستة
نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است احتیاج بتعیین نیست
بجهت آنها در محل معین است اگرچه اصل تکبیر مشترک است ما بین تکبیرة الاحرام و
تکبیر رکوع وسجود وقنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوة است باین معنی
که دخول در نماز بان محقق میشود وتکبیر رکوع در حین اراده رکوع است بنا بر این
در حین تلفظ هر یک که بوده باشد بیان جهت امتیاز انها از یکدیگر حاجت نیست پس اگر
قصد تعیین در ان شود نه بجهت این لازم است بلکه بجهت امتثال بامر متوجه بان است
همین قدر که مذکور شد کفایت میکند در امتیاز اگرچه فرض شود قرائت ما بین انها
محقق نشود مثل ماموم مسبوق که درک امام نماید در رکوع در این صورت اگرچه
دو تکبیر متصل بهم میشوند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت میکند بر اینکه این
دو مختلف المحل میباشند پس بان تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهت امتیاز از تکبیرة
رکوع ضرور نیست واما هر کاه اشتراک ما بین انها چنانچه در لفظ هست در محل هم بوده
باشد مثل تکبیرات ست افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است
در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد ونعاند داد پس اشتراک تکبیرة الاحرام
ما بین یکی از تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ هست در محل نیز هست با امتیاز
در وجوب واستحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهت امتثال امر متوجه بان
هست بجهت امتیاز از مندوب نیز هست اگرچه التفات بمجرد وغایت ضرور نبوده
باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال وامتیاز هر دو پس اگرچه نیت وجوب
ومندوب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه ومستحبه لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر

حق صلوة لكن نه بعنوان تعيين بلكه بطريق تخيير مابين نيت وجوب و نيت
تكبيرة الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در همه نمايد همان تعيين اينكه اين
تكبير تكبيرة الاحرام است يا نيت اينكه اين تكبير تكبيري است كه بان دخول در نماز متحقق
ميشود كفايت ميكند در امتثال و اتيان محقق نماند انچه مذكور شد در حق كسي است كه
اتيان تكبيرات سبع استحبابيه نمايد و اما هرگاه مقتصر شود بر اتيان تكبيرة الاحرام
بر وجه خصوصيت نسبت باو متعين است اشتراكي بالاصالة ثانيا نيت نيست تا محتاج
بتعيين بوده باشد   در بيان تكبيرات استحبابيه و ادعيه متعلقه بانها است

بعد از فراغ از اقامه اتيان بهفت تكبير راجح است يكي از انها بطريق حتم و الزام
كه تكبيرة الاحرام است و باقي ديگر بعنوان ندب و رجحان باين نحو كه اول اتيان
به سه تكبير مي نمايد و بعد از ان اين دعا ميخواند اللهم انت الملك الحق لا اله الا
انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي انه لا يغفر الذنوب الا انت بعد از ان
دو تكبير ميگويد و اين دعا ميخواند لبيك و سعديك والخير في يديك والشر ليس
اليك والمهدي من هديت لا ملجأ منك الا اليك سبحانك وحنانيك تباركت
وتعاليت سبحانك رب البيت بعد از ان دو تكبير ميگويد و اين دعا ميخواند وجهت
وجهي للذي فطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة حنيفا مسلما وما انا
من المشركين ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له
وبذلك امرت وانا من المسلمين و در حال هر يك از تكبيرات مذكوره رفع يدين با
بسط كفين و ضم اصابع حتي ابهامين مستحب است و ادعيه ثلثه بنحوي كه مذكور شد
بمقتضاي حديث صحيح است كه ثقة الاسلام در كافي ذكر فرموده است و شيخ صدوق
در فقيه بنحوي كه ذكر فرموده انست كه وارد با انچه مذكور شد دعاي اول را
چنين ذكر فرموده است اللهم انت الملك الحق المبين لا اله الا انت سبحانك و

بحمدك عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت و دعاي ثاني را
چنين ذكر فرموده لبيك وسعديك والخير في يديك والشر ليس اليك والمهدي
من هديت عبدك وابن عبديك ذليل بين يديك منك وبك ولك واليك لا
ملجا ولا منجا ولا مفر منك الا اليك تباركت وتعاليت سبحانك وحنانيك سبحانك
رب البيت الحرام و دعاي ثالث را چنين ذكر فرموده وجهت وجهي للذي فطر السموات
والارض على ملة ابراهيم ودين محمد ومنهاج علي حنيفا مسلما وما انا من المشركين
ان صلوتي الخ و مرحوم شيخ طوسي در مصباح بطريق ديگر ذكر فرموده اند لكن صحيح
كه مشتمل بر ادعيه ثلثه بنحو مذكور در فقيه بوده باشد تا حال بنظر نرسيده ام بلي بعد
از احتجاج در ضمن جوابهاي كه انجناب امام زمان خليفة الرحمن جناب حضرت صاحب
الزمان صلوات الله عليه عجل الله تعالى فرجه بخصوص دعاي توجيه را چنين
ذكر فرموده اند وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا مسلما على ملة
ابراهيم ودين محمد وهدى علي امير المؤمنين وما انا من المشركين تا اخر دعا و ذكر
اينها بنا بر ان است لكن اشتمال بنحو مذكور در كافي نظر بصحت سند اسلم است و ملكه
يكي از اين تكبيرات سبع واجب است و شش مستحب و مكلف مخير است در هر يك كه خواهد
نيت وجوب نمايد ان تكبيرة الاحرام خواهد بود تعيين اين بچند وجه ميشود
انكه قصد وجوب در ان نمايد   انكه قصد نمايد كه اين تكبيرة الاحرام است
انكه اين تكبيري است كه بان داخل در نماز ميشوم تعيين هر يك از سه
كه بوده باشد تخيير است محقق نماند كه دعاي توجيه كه عبارت از وجهت وجهي
للذي فطر السموات والارض الخ بوده باشد بعد از تكبير هفتم استحباب از تكبيرة
الاحرام قرار داده اند پس هرگاه قصد تكبيرة الاحرام در اول نمايد بايد اين دعا را
بعد از تكبير هفتم بخواند لكن اولي اين است كه تكبيرات متصل و متقدم داشته تكبير هفتم را

تكبيرة الاحرام قرار دهد و در اين صورت دعاي توجيه چنانچه بعد از تكبير هفتم است
بعد از تكبيرة الاحرام بلا فصل خواهد بود و اما انچه مستفاد ميشود از كلام شيخين شهيدين
شهيد ثاني رحمه الله و شرح ان از اينكه لازم است كه اتيان بدعاي توجيه بعد از تكبيرة
الاحرام بوده باشد در هر جا كه واقع شود پس هرگاه تكبير اول را تكبيرة الاحرام قرار دهد
لازم است اتيان بدعاي توجيه در ان وقت نمايد پس ان خلاف مقتضاي حديث صحيح
و كلمات اكثر اصحاب است محقق نماند ادعيه ثلثه مذكوره چنين نيست كه شرط استحباب
تكبيرات مذكوره باشد بلكه با عدم ادعيه نيز استحباب تكبيرات ثابت است باين معني كه
مجموع تكبيرات را متوالي بگويد بلكه اقتصار بر پنج تكبير بلكه به سه تكبير نيز وارد است
ليكن اين اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه اتيان تكبيرات است با ادعيه مذكوره
بنحو مذكور پس از ان اتيان بهمه تكبيرات است ولاء با عدم ادعيه بعد از ان اقتصار
بر پنج تكبيرات كه از جمله انها تكبيرة الاحرام بوده باشد بعد از ان اقتصار بر سه تكبيرات
دو مستحب و يك واجب كه مستثناء همان تكبيرة الاحرام ميشود بترك شش تكبير مستحب
و اما كيفيت اتيان تكبيرات از حيثيت جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولي در حق
او انست كه اخفات در همه نموده باشد خصوصا در صورتي كه شنوانيدن امام را مستلزم شود
و اگر امام بوده باشد اولي در حق او اخفات در شش تكبير مستحب است و جهر در تكبيرة الاحرام
خواه نماز جهري بوده باشد يا اخفاتي شايد حكمت در اين بوده باشد كه جهر فرض
شود در حق ماموم كه امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس دور نيست كه مخير
بوده باشد مابين جهر و اخفات الرجيه مكونات تفرقه شود در نماز جهري و اخفاتي
پس حكم باستحباب جهر در تكبيرات شود در نماز جهري و باستحباب اخفات در نماز اخفاتي بلكه
از جمله ادعيه وارده قبل از تكبيرة الاحرام ابتهالات يا محسن قد اتاك المسيء قد
امرت المحسن ان يتجاوز عن المسيء انت المحسن وانا المسيء بحق محمد وال محمد صل على محمد

وال محمد و تجاوز عن قبيح ما تعلم مني و كفعمي زياد كرده است بعد از تعلم مني
يا ذا الجلال والاكرام بدانكه مقتضاي حديث كه مستند اين دعا است انست كه اين
دعا قبل از تكبيرة الاحرام خوانده شود خواه با تكبيرات ست بوده باشد يا نه و بعض تعليقه
اول قصد تكبيرة الاحرام در تكبير اخير نمايد يا در اولي يا در غير انها بنا بر اين بنحو
مرحوم شهيد در ذكري فرموده كه سزاوار اين دعا بعد از تكبير پنجم است على
مواضع است   در بيان انكه اين تكبيرات استحبابيه اختصاص دارد بفرايض
يوميه يا جميع يا انكه خلاف كرده اند فقهاء قدس الله ارواحهم در اين مسئله شش قول
انست تكبيرات مذكوره مختص است بفرايض يوميه اين قول را ابن ادريس قدس سره
نسبت داده است ببعض اصحاب بنا بر اين قول اتيان باين تكبيرات در غير فرايض يوميه
جايز نخواهد بود اگرچه در صلوة مفروضه باشد   اختصاص انها است بمطلق فرايض
پس اتيان بانها در مطلق فرايض مستحب است اگرچه غير از يوميه بوده باشد لكن در نوافل
جايز نخواهد بود اگرچه نوافل يوميه بوده باشد و اين قول حكايت شده است از مرحوم
سيد مرتضي در بعض افادات ايشان   اختصاص انها است بشش موضع اول اول
هر فريضه و اول ركعت از ركعتين اولين از نافله زوال و اول ركعت از ركعتين
اولين از نافله مغرب و اول ركعت از ركعتين اولين نماز شب و مفرده وتر و اول
ركعت از نماز احرام و اين قول حكايت شده است از شيخ بن ذكوان علي بن بابويه والد
شيخ صدوق نور الله تعالى مضجعهما   استحباب انها است در مواضع مذكوره بعلاوه
ركعت اول از نماز وتيره و اين قول مرحوم شيخ طوسي است در مبسوط و نهايه و مرحوم
علامه است در جمله از كتب ايشان   مثل چهارم است مگر در استحباب تكبيرات
در نماز احرام بجاي ان نماز شفع را ذكر فرموده و اين قول سلار بن عبد العزيز است
در كتاب مراسم   قول باستحباب انها است در جميع صلوات فريضه بوده باشد

باتالله و این قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در
ذکری و در دروس و بیان و جمعی از محققین متاخرین است عمل باین قول انسب است
در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال تکبیرة الاحرام بدانکه
تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بآن موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد
یا سهوا تفاوتی در این باب نمیباشد مابین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزو آن
یا بامر معتبر در آن و اخلال بجزو آن است از اینکه احد جزئین تکبیره بوده باشد یا ببعض
اجزای هر یک از جزئین خواه بتبدیل بوده باشد یا بحذف و اسقاط بنا بر این هرگاه ابتدا
بلفظ جلاله نماید بدون جزو یا بعکس آن اگرچه در هر دو صورت متصل و متوالی بوده
باشد نماز باطل خواهد بود و همچنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید
باسم دیگر از اسمای الهی جل شانه مثل اینکه بگوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل
اسم تفضیل نماید بنا بر آن مثل اینکه بگوید الله اعظم و نحو آن یا تبدیل هر دو نماید مثل
الرحمن اعظم و نحو آن یا تبدیل اجزای هر یک از جزئین که بوده باشد نماید و از این
قبیل است ادای حروف از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه از مخرج عین
یا ادای ها از مخرج حا و هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و همچنین است
حال در صورت زیادتی خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دال بر تعظیم
الهی جل شانه مثل اینکه بگوید الله جل شانه اکبر او الله الافضل اکبر او الله اکبر من
ان یوصف او الله اکبر من کل شیء یا نحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است
و اما زیادتی حرف پس میگوییم این زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حروفات است یا بغیر
آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه مثلا زیاد کند مثل اینکه گوید االله اکبر که
در این صورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هرگاه آن زیادتی حرف بسبب اشباع
حرکت بوده باشد پس این محل خلاف ما بین فقهاء است تنقیح مقام مقتضی این است

که تحقیق

که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل کل فروع بوده و متمیز شود پس میگوییم هرگاه اشباع حرکت
او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام است
در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب است میگوییم این به چهار صورت میشود نظر باینکه ما قبل آن ضمیر غایب
یا ساکن است یا متحرک و در صورت حرکت آن یا ضمه است یا فتحه است یا کسره در
صورتیکه ما قبل آن ضمیر غایب ساکن بوده باشد اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی که مولد
حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه و منه و منه و قوله تعالی لم یکن له کفوا معتبر و جایز خلاف
آنکه هرگاه ما قبل آن ضمیر غایب مکسور بوده باشد در این صورت اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی
که مولد حرف بوده باشد لازم است مثل صلی الله و قوله سبحان ربی العظیم و بحمده و
سبحان ربی الاعلی و بحمده و تقبل شفاعته فی امته و امثال اینها در این صورت اگر وقف
نماید مخیر است ما بین اشباع حرکت نیست و الا در غیر حالت وقف اشباع آن لازم است
و اما هرگاه ما قبل آن ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و قوله تعالی و لم یکن له کفوا احد و امثال اینها در این باب صورت
مخیر است در حال وقف بآن اشباع نیاید و اما در غیر حالت وقف ظاهر این است
معهود و متعارف در امثال این مقام اشباع ضمیر است بحدی که مولد واو شود بنابر آن
احتراز لکنه از آن خلل اشکال است در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب است
و این بچند قسم میشود بجهت آنکه آن حرف که اشباع حرکت آن حرف میشود بحدی که
حرف مد شود یا حرف نیست مقدم بر حرف مد که عبارت است از الف ما قبل مفتوح و واو
ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور یا مقدم بر حرف مد نیست بعبارة اخری
آن حرفیکه میخواهد اشباع حرکت آن نماید بعد از آن یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد
از آن حرف حرف مد بوده باشد خالی از این نیست آن حرف مد یا مکتوب است یا مکتوب
نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسم میشود آن است که بعد از آن حرف

مد میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت اشباع
حرکت آن حرف که مقدم بر حرف ملفوظ است فی عیب است اگرچه اشباع حرکت آن حرف
مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل هُو یا مولد الف بوده باشد
مثل هٰذا یا مولد یا بوده باشد مثل حم والم و نحو هما تحقیق تمام کلام در اشباع
بحدی که اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه مد علاوه از این مقدار است
آن است که بعد از آن حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف
مد است و آن حرف مد مکتوب بوده در خط میباشد در این صورت سبب مد یا موجود
است یا نه و در صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتیکه
همزه بوده باشد یا آن همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه یا این نحو که
حرف مد در آخر کلمه اولی است و سبب مد در اول کلمه ثانیه و در صورتیکه سبب
سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم میشود
آن است که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد
این قسم ظاهر این است که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد
بحدی که مولد حرف بوده باشد مثل این است لکن سبب مد که همزه است در
اول کلمه ثانیه بوده باشد در این صورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحو
مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز آن نیست بعبارة اخری قسم اول مد متصل میباشد
و این قسم ثانی مد منفصل چنانچه تفصیل هر دو در مبحث قرائت مذکور خواهد شد ان شاء الله
آن است که سبب مد سکون لازم بوده باشد مثل دابة و الحاجون و در
لا الضالین در این صورت نیز ظاهر این است اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم
بوده باشد معتبر از این جهت سکون لازم مد بخ میباشد این است که سبب
مد سکون غیر لازم بوده باشد در این صورت نیز اشباع حرکت آن حرف بنحوی که مولد حرف

بوده باشد

بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین الرحیم و یوم الدین و نستعین
و نحو اینها آن است که حرف مد متلک از سبب مد بوده باشد یعنی که همزه
و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل آمن و اوتی
ما یا نباید مقدم نبوده باشد مثل رحمن و حقوق رشید در غیر حالت وقف در جمیع
صور اگرچه در داخل اشباع حرکت آن حرف که قبل از حرف مد است مطلقا هر چه نیست
لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بنحوی که ضعفا شداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بصحت
عمل بسیار اشکال است بلکه ممکن نیست بنا بر این هرگاه کسی اشباع در ضمه هاء نمود
رحیم نمود بنحوی که اشداد متحرک شد بقدر دو واو حکم بعدم جواز آن ممکن نیست
همچنین در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در امثال آن مثل اشداد الف
لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الفاعل در سبحان ربی الاعلی و نحو اینها
اشباع حرکت است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم بپنج قسم میشود آن است که اشباع
حرکت نماید بنحوی که مولد حرف بوده باشد و آن حرف در مثل آن مقام موضوع باشد بجهت
معنی و آن معنی مقصود متادی نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحه تاء نمود در خلق
در آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق بحدی که الف حاصل شود معلوم است آن
الف در مثل این مقام موضوع است از برای علامت تثنیه و این معنی را قصد نیز
نماید تشکیک در عدم جواز و بطلان عمل در این صورت نیست مثل آن است
مگر در قصد با نچه را که زیادتی مقتضی این بود یعنی قرائت مؤدیا اشباع فتحه تاف
در آیه شریفه بنحو مذکور لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است ننمود یا آنکه قصد عدم آن
نمود این قسم محل خلاف ما بین فقها است از جمله از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن
مختار عدم جواز و بطلان عمل است آن است آن حرفیکه از اشباع حرکت آن حاصل شده
اگرچه در مثل آن مقام موضوع نیست بجهت معنی لکن موجب انقلاب کلمه مزید فیها میشود

در بحث بعض الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه باء اکبر بنحوی که بگوید اکبار و حرف
زاید بسبب اشباع فتحه در این مقام اگر چه وضع بجهة معنی نشده است لکن باعث
این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع
کبر است که بر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم میشود بجهة آنکه این معنی یا منوی
نماز گزار است یا نه در صورت اول شکی در فساد آن نیست و اما در صورت ثانیه پس محل
خلاف مابین علما است عشا و در اینجا نیز فساد محل است و فرق در این باب مابین
اینکه اکتفا بآن نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که این
اشباع سهوا شده باشد در اینصورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل تلافی لازم
و با تجاوز از محل تلافی نباشد و در هر دو صورت حکم بصحت است عنقریب معلوم
کداز آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام جمله معلوم شد   از اقسام
مسئله است که اشباع حرکت نماید بنحوی که مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول
و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحوی که واو حاصل شود و اشباع
کسره هاء جلاله بنحوی که یاء حاصل شود و مخفی نیست که حکم بفساد در اینجا اگر چه احوط
انسب است لکن ظاهر حکم بصحت علی است در اینصورت باز بنا بآنکه تفاوت
نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل
تلاوت قرآن که بر آن نحو لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره یا نذر و مثل آن مادام
تلاوت قرآن مثل نماز است که اگر اتیان بچنین عمل در حال تلاوت قرآن نماید اجزا
بآن نمیتواند نمود لکن با تدارک تلاوت بنحوی که اخلال بترتیب واقع نشود محل عیب
و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عمل از او صادر شده باشد و از محل
تجاوز نموده باشد لازم است تلافی نمودن صحیح است و اگر بعد از تجاوز از محل
ملتفت شود تلافی ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح است هر گاه سهوا بوده باشد

پس ممکن است

پس ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که زیادتی موجب این میشود
که مزید بها خارج از قرآن و دعا و ذکر شده باشد اگر اعلات مثل اکبار که مصداق
صحیح نیست در اینصورت حکم شود ببطلان نماز و اعاده مثمر ثمری نخواهد بود و
اگر چنین نبوده باشد اگر چه در صورت اخبار آن نماز ناسخ خواهد بود لکن هر گاه
اعاده نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود اشکالیکه در این مقام هست این است از کلمه
که این زیادتی در آن واقع شده مصداق قرآن مثلا هست یا نه اگر هست باید حکم
شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر بصدق امتثال بنابراین فرض و اگر نیست
حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده مطلقا مثمر ثمری نخواهد بود و آنچه مذکور
شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اگر این اشباع
موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود
در سوره حمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگر چه امتثال
ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود
که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته نماز بوده باشد خواه در قرائت بوده
باشد یا در اذکار واجبه یا اذکار مستحبه و اما هر گاه غیر از اینها بوده باشد مثل آنکه در
اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکت آن بنحوی که مولد حرف بوده باشد اشکالی
در آن هست ظاهر این است که اگر تکلم چنین نماید باعث بطلان نماز شود اما اگر
سهوا بوده باشد عمدی نباشد یعنی موجب بطلان نمیشود اگر چه موجب
سهو شود بنا بر آنکه بعد از آن کر این باعث منع شده و میگیم بچیزی که کلام آدمی
بود پس بگوییم در تکبیرة الاحرام هر گاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید آلله
اکبر مثل الله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست
و ظاهر این است که علی خلاف نیز بوده باشد و اما هر گاه این معنی منوی نبوده باشد

پس این محل خلاف است ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم علامه رفع الله تعالی درجاتهما آن است
که موجب بطلان نشود اگر چه ترک آن افضل بوده باشد لکن حق و اوجه آن است که موجب بطلان
نماز شود و استیناف آن لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد و در اینصورت علاوه
این است هر گاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخل ندارد با آنچه بعد مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی که تکلم بتکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه آنچه در اول اصدار
شده صیغه تکبیرة الاحرام نبوده است پس تکرار نخواهد بود و در صورت عمد چونکه مقرون
این است که از او بقصد تکبیرة الاحرام صادر گشت پس چنین قول با چنین قصد منهی عنه بوده
و نهی مقتضی فساد است پس استیناف لازم است و در صورت سهو چونکه نهی نیست پس اکتفا
باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این تقریر بنابر حجیت نیت ظاهر است
و اما بنا بر تحقیق که نیت محل خارج از عملات و موقوف علیه صحت است و اکتفا کنیم
در نیت بهمان داعی بر اتیان بعمل ثمره چندان ندارد در هر دو حالت اکتفا باتیان تکبیرة
الاحرام میشود بلی ثمره که هست باعتبار اثم و عدم آن است که در صورت تعمد اثم است بخلاف
صورت سهو و اما هر گاه اشباع در الف جلاله یعنی الف متخلل مابین لام و هاء جلاله
زیاد نماید بر ضعف آنچه بآن امتثال حاصل میشود در اینصورت ظاهر این است که
حکم بفساد و لزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده باشد چنانچه
مفصلا بیان شد و اما هر گاه ضمه هاء جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس
این محل اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز مثل هذا الفعل اشکال نیست و در عدم جواز مثل
اشباع هاء جلاله بنحوی که هاء ثالثة الله اشباع است لکن چونکه اقرب اطلاقات
تکبیر باشاره این ظاهر نیست و میتوان ادعای قطع نمود بر اینکه مخالف با فعل و کار شارع
و فتوای علما است پس قاعده اشتغال مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است
بعلاوه مقتضای قول رسول الله صلی الله علیه و آله صلوا کما رأیتمونی اصلی و اما اشباع فتحه باء اکبر

بنحوی که

بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن اظهر است اگر چه نادر نبوده
الجمله مثل این هیئت موضوع بازای آن بوده باشد چنانچه تفصیلش بیان شد و هم
چنین است حال در اشباع فتحه همزه اکبر بنحوی که مذکور شد والحمد لله الودود والشکور
مخفی نماند اگر چه سیاق کلام در این مقام خارج از حد اعتدال شده و لکن چون در
مباحث مذکوره اهتمامی بود و در کلمات اصحاب نور الله ضرایحهم اثری از تقدیم منع بود معاف
نمایند اهل بلاغت این چنین ختم نمود   در بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع
اجزای تکبیرة الاحرام بدان که لازم است بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد
اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هر گاه در صورت تمکن از قیام اتیان بآن
نماید عامدا یا در حین ارادهٔ قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از آن کر داشت ایستاده
باشد اگر چه انتهای نماید تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز
باطل است و هم چنین است هر گاه انتها نماید تکبیر در حال انحنا بجهة رکوع اگر چه
در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مثل متصور بچند صورت میشود
آن است که کل تکبیر در غیر حالت قیام بعمل آورد خواه حال الجلوس بوده باشد
یا حال اراده قیام در اثنای آن   آنکه شروع بتکبیر نمود در غیر
حالت قیام لکن ختم آن در حال قیام نمود   آنکه شروع بتکبیر در
قیام لکن ختم آن نمود در حالت انحناء بجهة رکوع   مثل هم است لکن
در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو کرده
باشد یا بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره
نماز باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر این است در صحیح
از صور مذکوره خلاف نبوده باشد مگر در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده
که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بآن نموده باشد

در حال قیام نماز صحیح خواهد بود الوحید البهبهانی تکبیر در حال انحنائی که منتهی به
رکوع بوده باشد این قول ضعیف است مخفی نماند چنانچه واجبست رعایت
قیام در حال تکبیرة الاحرام واجبست رعایت جمیع واجبات نماز در آن مثل الطمأنینه
از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه
اخلال بهر یک از اینها نماید اگر چه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد
نماز باطل خواهد بود   در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی
تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز
باطل می‌شود بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمدا بوده باشد
یا سهوا بنا بر این هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز باطل میشود و هرگاه
ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال در هر فرد از آن نماز
صحیح میشود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب [illegible] تصریح بآن فرموده
لکن در این کلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مقتضی
اینست که گفته شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز و دخول در صلوة در
حق او محقق میشود در این صورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید
یا با فعل منافی است از جمله آن نیت قطع نماز است بنا بر اینکه نیت قطع را
مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بانچه سابق بیان شد تکبیرة ثانیه
دخول در نماز محقق میشود پس این صورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه
با عدم فعل منافی تکلم در این نیت که تکبیرة ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده
باشد بنا بر این تکبیرة ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز
اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیرة ثانیه پس گویا که داخل در نماز نشده

بوده است بنا بر این تکبیرة ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز محقق میشود و از
آنچه مذکور شد حکم تکبیرة رابعه و خامسه و هکذا مخفی نماند و از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود که حقیقت نیت با تکبیر بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام میباید متصل باشد
به نیت پس حکم باینکه با تکبیرة ثالثه دخول در نماز محقق می‌شود در صورتی است
که با نیت بوده باشد و بعد عدم احتیاج نیست چونکه مفروض اینست که هر تکبیر
بجهة دخول در نماز است پس انفکاک آن از نیت محال است لکن کلامی که
در اینمقام هست این است کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز تکبیر دیگر
بهمین قصد بمعنی است که در صورت اعراض از قصد اول و فعل ثانی یا در حالت
ذهول از اول یا در صورتیکه معتقد این بوده باشد که بسبب تکبیر ثالث دخول
در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلثه علت ناقصه بوده باشد بجهة دخول
در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود اول و اخیر شد که از
محل کلام خارج است بجهة آنکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل ثانی متحقق است
دخول در صلوة بتکبیر دوم خواهد بود و ثانی الثالث اشکال است بجهة آنکه ممکن
است کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه باین تکبیر دخول در نماز متحقق میشود
منهی عنه خواهد بود پس عمل باطل خواهد بود بنا بر این بهیچ یک دخول در نماز
متحقق نخواهد بود شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز متحقق نخواهد
بود نظر باینکه کل شریک خواهد بود در این معنی که مذکور شد
ازین آنست که میگوئیم که هرگاه فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول
در نماز در صورت ذهول از اول کفایت میکند در ترجیح آنچه مشهور بوده اند که
در زوج باطل و در فرد صحیح خواهد بود   سابق بیان شد که
لازم است در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید تعیین تکبیرة الاحرام

نماید مذکور شد تعیین آن بیکی از سه طریق میشود   اول آنکه قصد نماید
این تکبیر واجبست   دوم آنست که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیر
افتتاح در نماز است   سوم آنکه قصد نماید که این تکبیری است که بآن
دخول در نماز متحقق میشود هر یک از انحاء ثلثه که بوده باشد کفایت مینماید
و در صورتیکه مکلف نامهمان بوده باشد که اتیان نماید مگر تکبیرة الاحرام
را همین قصد کفایت می‌نماید در اتیان پس صاحب همین نخواهد بود بنا بر این
وجه تکبیر همین اول است پس فی الحقیقه بالمآل نامی این است که این تکبیرة
الاحرام است مثلا پس نیت تکبیرة الاحرام بعنوان تکبیر واجب بودن مثلا لازم
است کلامی که در این مقام هست اینست که آیا در نیت افراد نیز لازم است
بنا بر این هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة
الاحرام است تکبیر رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه درک
امام نمود در رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع
صحیح خواهد بود یا نیت مثل این تشریک مضر نخواهد بود   مقام مقتضی
اینست که گفته شود در این دو مقام است   اول آنکه نیت تشریک نماید
باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست مصداق تکبیرة الرکوع
نیز بوده باشد و این بعلاوه تشکیک در تداخل مستلزم اینست که شیء واحد شخصی
بعنوان شخص که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این
مستلزم اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت با وحدت وجود مثمر ثمر نخواهد
بود   دوم آنکه نیت این نماید که این تکبیرة الاحرام بوده
باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب این
نحو که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه باشد که فی الحقیقه ماجور و مثاب

از هر دو شده باشد در این مقام این مطلب را مسامحه نموده ایم نظر بآنکه بعضی ادعای اجماع در خلاف
در روایت معویة بن شریح و بتوی جماعتی از اعاظم اصحاب   در بیان رجحان
رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحبست چنانچه سابق
اشاره بآن شد که دو دست را در حال تکبیر جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ در حال تکبیر
بلند نموده تکلم در این نیست کلامی که هست در کیفیت رفع یدین و در تحدید آن است
اما کیفیت رفع یدین پس احتمالات که وجه آن در این مقام باید نقل شود در معتبر داشت
که ابتداء در رفع یدین در حال ابتداء بتکبیر بوده باشد و انتهاء در رفع با انتهاء و اتمام
تکبیر پس شروع بپایین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود   دوم آنست
که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین می نماید باین نحو اول دستها را بلند مینماید اتیان
بتکبیر مینماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پایین می آورد
سیم آنست که اول دستها را بلند میکند و اتیان بتکبیر مینماید در حال پایین آوردن
دستها مختار ما بین اقوال قول اول است ظاهر این است تفاوتی در این کیفیت ما بین
تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع افعال خواه تکبیرات افتتاحیه بوده
باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر این
است که ثانیه سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحو که بوده باشد لکن کیفیت مذکوره
افضل افراد باشد و اما تحدید رفع یدین که چه مقدار باید رفع نمود پس بعد از این
بیان خواهد شد   در بیان ام امور است در این مقام ام امور در مرتبه بیان
کلام ام امور در اهتمام دانستن معنی تکبیر و مستذکر شدن بآن است در حال تکبیر و عمل
بمقتضای آن نمودن است در آن حال پس میگوئیم معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع
لغوی صیغه تفضیل است در تقدیر مفضل علیه در معنی مثل شده یکی من کل شیء
اینکه الله اکبر من کل شیء خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است از هر چیزی در تمیم میان آن

یوسف یعنی الله اکبر واجل من ان یوصف خداوند عالم جل شانه اجل از آن است که
وصف واصفی تواند احاطه باحت جلال و عظمت جلال او نماید تفسیر ثانی را شیخ
صدوق در کتاب معانی الاخبار از منتذری تا طبقه اخیار جناب حضرت امام جعفر صادق
روایت نموده بعد از آنکه آن حضرت رد تفسیر اول فرموده پس مختار تفسیر ثانی است
و تفسیر اول مناسبتی اگر چه از وی بوضع لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت آن
این است که ما سوای حق جل جلاله هر چه هست کل مخلوق خداوند عالم و منعوت غیبیه
از قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر من کل شیء بوده باشد مناسب
نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد از ما قبل از خلقت اشیاء پس حدوث و قیصر چیزی
نبود که توان گفت که اکبریت خلاق عالم جل جلاله نسبت به آنها است و اما بعد از
خلقت پس مشخص است که تا چه مخلوقین که مجمل النقائص حضرت جهان آفرین مخلوق
شده از آن جمله سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی معرفت بعلو و کمال خالق تعالی
متعمد با اینه عالم بدین و قصور مخلوق کرده باشد و دانست که اصل وجود
تا به کمالات آنها تحقق از مخلات فیض از فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت
ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقیت که منتها مرتبه کمال و نهایت مرتبه جلال
و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت و منتهای عنان است بالاضافه بخالق با وجود این
الملاح در مقام تعظیم و تبجیل چنین خالق جلیل گوید خداوند عالم بزرگتر از همه
مخلوقین خود است بسیار بسیار کلامی تنها است بلکه در کیک و دالی است بخلاف معنی
ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تبجیل است بعد از آنکه
معنی کلام را فهمید مناسب این است که در آن وقت متذکر این معنی که غایت عظمت
معبود است شده بمقتضای آن معنی بخضوع و خشوع ظاهری و باطنی کثیر آثار
عبادت و بندگی را و ظاهر گردد ظاهر این است که حکمت در اختیار این لفظ کریم

در این مقام عظیم همین شد و تنبیه بر این مطلب فهیم بوده باشد هدانا الله تعالی
بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت والنهج القویم بحق اکمل
خلیفته واله الطاهرین الاکرمین   و در این
چند مبحث است   بدان که نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی
پس در هر دو رکعتان نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری
و نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر آیات و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در دو رکعت
اولیین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با این معنی که متعین است قرائت حمد در اینها
بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس در دو رکعت ثالثه از نماز مغرب و در رکعتین اخیرتین
از نماز چهار رکعتی نظر با اینکه مکلف مخیر است در اینها ما بین قرائت حمد و تسبیحات
اربع چنانچه بیان خواهد شد مخفی نماند که چنانچه معین است قرائت فاتحة الکتاب
در نمازهای مفروضه معین است در صلوات مندوبه پس حقیقت نماز مطلقا اگر چه
نافله بوده باشد در حال صحت منعقد نمی‌شود مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز میت
که خالی از تحمیدات پس آن حقیقتاً نماز نیست و اطلاق نماز بر آن مجاز است و مرحوم علامه
مخالفت فرموده در نماز سنتی و قائل شده بعدم اعتبار سوره حمد در آن پس بنا بر
فرموده ایشان امتثال آن نماز سنتی حاصل می‌شود بچهار صورت ١ با قرائت حمد
و سوره ٢ با اخلال هر دو ٣ با قرائت حمد و اخلال بسوره ٤
مکر آن است و اول اکمل اقسام است چنانچه ثانی اخس اقسام است و ثالث اولویت دارد نسبت
باول و مکمل است نسبت بثانی چنانچه رابع احسن است نسبت بثانی و ادون است نسبت
بثالث و اما بنا بر مختار امتثال ممکن نیست مگر بصورت اولی آن نماز یا قرائت حمد
سوره یا اقتصار بحمد تنها   در بیان بطلان نماز است باخلال بقرائت
سوره حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سوره حمد عامدا در نماز از فرادی که

مذکور شد نماز او باطل است قطعا و هم چنین است هرگاه اخلال بآیه یا بکلمه از آن نماید
عمدا یا بحرف بلکه چنین است حکم اگر حتی اخلال بحرفی از حروف آن نماید و
از این قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف دیگر مثل تبدیل حاء بها
و طاء بتاء و عین بالف و غین بقاف و ضاد بظاء و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل می
شود باین سبب که تبدیل حروف می‌نمایند بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مساهله
و مسامحه در امر دین که اکتفا می‌شود در امور نماز بآنچه در حین طفولیت از زنان
یا از ملا مکتبی اخذ نموده پس اهم امور در حق آباء نسبت باولاد آن است که در اوایل
تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را بشخصی قرار دهد که رعایت این امور
نماید که در بدایت امر اطفال بنوع صحیح مستحکم شود چنین که در بادی امر اطفال
معتاد بغلط شدند صعوبت دارد عدول آنها از آنچه عادت بآن جاری شده و مناسب
در این مقام آن است که بیان شود مخارج حروف شود تا اطلاع بر آن موجب حذر از غلط
تبدیل حرف بحرف دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب این است که تنبیه شود
بر اقسام دندان انسان بدان که دندان انسان بر چهار قسم است ١ ثنایا و این
چهار دندان پیش است دو در فوق و دو در تحت ٢ رباعیات است بتخفیف یاء
و تخفیف الیاء الثنائیة و این نیز چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت
در جانب یمین و یسار ثنایا ٣ انیاب است و این نیز چهار است در جانبین یمین
و یسار رباعیات دو در فوق و دو در تحت و این دوازده دندان است که دیه
هر یک در شریعت مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی هیجده نخود بوده
باشد پس دیه هر یک از این دندانها پنجاه عدد اشرفی باجاقلوات که مجموع شش
صد اشرفی باجاقلوات ٤ اضراس است و این شانزده دندان است هشت در
فوق چهار در جانب یمین انیاب و چهار در جانب یسار آن و هشت در تحت کذلک

و دیه هر یک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال شرعی از طلا است که بیست و پنج عدد اشرفی
باجاقلو بوده باشد که مجموع چهارصد اشرفی باجاقلو می‌شود که مجموع دیه دندانها یکهزار
اشرفی باجاقلوات و این اضراس را قسمت نموده اند بضواحک و طواحن ضواحک چهار
دندان است دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار انیاب و بقیه را طواحن
گویند بنا بر آنچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت است و گاه هست در زمان بلوغ
تا بسن سی سال چهار دندان دیگر در می‌آید متصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت
در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است و این سی و دو است بنواجذ و بعضی از اقسام
اضراس شمرده اند بنا بر این اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک و طواحن و نواجذ
و لکن در بعضی اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعد از اتمام این چهار دندان بیست
و هشت میرسد عدد دندانها بسی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در
بیست و هشت بنحوی که مذکور شد بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم حروف
حروف منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرف است همزه و
ها و عین و حاء بی نقطه و غین و خاء با نقطه اینها را حروف حلقی می‌گویند باعتبار
آنکه مخرج آنها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنا بر اینکه اعتبار اولیت از جانب
سینه شود و آخر حلق است بنا بر اینکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و مخرج عین
و حاء بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خاء با نقطه آخر حلق است بنا بر اعتبار
اولیت از سینه و اول حلق است بنا بر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فمی پس هیجده
حرف است اول قاف است و مخرج آن اقصای زبان است با آنچه محاذی آن است از بالا دوم
کاف است مخرج آن بعد از آنجا و از مخرج قاف است قریب بآن از سر زبان از جانب
سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یای بی نقطه در تحت مخرج این سه حرف
وسط لسان است ششم ضاد نقطه دار است مخرج آن طرف لسان است که منضم شود

بعضی از متوسطین فوقانی با بعضی طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد
یا از جانب یسار لکن در جانب یسار آسان است هفتم لام است مخرج آن طرف زبان
است که متصل بسر زبان بوده باشد با انچه محاذی باشد و با عیان و انیاب در جانب
فوق از جانب یمین هشتم نون مخرج آن سر زبان است با لثه ثنایا در فوق یعنی
بیخ دندانهای پیش بالا نهم راء بی نقطه است مخرج آن بعد از نون است
از جانب پایین زبان نه چنان مخرج نون طرف زبان است که کذا کرده شود بدین بعضی از
متوسطین در جانب بالا دهم طا و دال و تا یازدهم و دوازدهم تای دو نقطه در فوق
و این جماعت تصریح بان نموده اند که مخرج این سه حرف سر زبان است با بیخ ثنایای
فوقانی لکن لسانیل باید نماید در وقت ادای طا بوی حنک اعلی و در وقت
ادای تا بوی لب پایین و در وقت ادای دال مابین این دو و اعتقاد بکن ظاهر
این است که تفرقه شود مابین تلفظ طا و تا و دال در مخرج حسن صادر و فرق کرد
طا جزء کلمه بوده باشد مثل صراط الذین باین نحو که مخرج طا پایین تر از سر زبان
بوده باشد و بیخ مخرج تین و انچه محاذی او است از حنک بالا سیزدهم چهاردهم
پانزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف
سر زبان است با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه
هجدهم زای با نقطه و اوات اشکال فکر جماعت در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند
مخرج اینها میان زبان است با طرف ثنایای فوقانی و سفلی و بعد جمله از رسایل
مولفه در علم قرائت این است که مخرج اینها سر زبان است با زیر ثنایای تحتانی
و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبان است با حدود ثنایا تا ظاهر است
کذا انچه مستفاد از ظاهر این اقوال تشدید شود محیل صحیح نبوده باشد بلکه حق
این است که مخرج صاد پایین تر از سر زبان است تا منتهی الیه لثه ثنایای بالا که اول

کام بوده

کام بوده و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسان است با حدود ثنایا در دندان کذا ثنایا
شده باشد تا تلفظ بنفس این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این توهم است
بجهة انکه صاد مرکب از سه حرف است ص و آ و دال و هر یک از اینها مخرج دارد بلکه
مراد در این مقام تعیین مخرج انچه مسمی باین سه حرف است و مخرج این طرف زبان
و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج آن بنحوی است که مذکور شد و ممکن است که توجیه شود
کلام ابن الحاجب بنحوی که راجع شود با انچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پایین
تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منتها بوده باشد که بیخ ثنایا در جوف
کوشت و پوست بوده باشد بنا بر این امر در دو قول او اسهل است پس محدود راجع شود
با انچه گفته شد و اما مخرج سین و زا پس از بالاتر از مخرج صاد است یعنی اقرب است
بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از مولفین از اهل سمرقند تحدید مخرج این سه
حرف را نوع دیگر نموده اند باین نحو که مخرج ص و سین و ز سر زبان است
با میان دندانهای پیشین و این نیز مثل سابق است و اما حروف شفوی پس عدد آن چهار
اول فا مخرج آن وسط پایین است با طرف ثنایای فوقانی دویم واو سیم میم چهارم با
موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است میم از خارج و با در داخل و واو
میان داخل و خارج بدانکه مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بر طریق استعلام
مخارج حروف میگوییم تا حال محدودی که در تعیین مخارج حروف شده باشد بر نحوی
دائم بلکه مظنون این است که چنین حد نیز بوده باشد بلکه طریق تشخیص تتبع
و تفحص محاورات و استعمالات فصحای از اهل لسان است نظر باینکه قرآن مجید بلغت
عرب منزل شده متحصل است که در آن تغییر و تبدیل در مخارج حروف نشده است بر مخارج
حروف زبان عربیت که بوده خلاق عالم جل جلاله العزیز حجه و ما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه و فرموده انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر این است و مقصود از تغییر

مخارج حروف اختلاف در اشتباهات هر کس بنحوی که با اهل در استعمالات فصحا استنباط
نموده ثبت نموده بنا بر این ظاهر این است که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف
علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم است همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که
امتیاز مابین حروف محقق شود و علاوه بر آن از محسنات قرائت است قدری که
معتبر در صحت عمل همان است قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحوی که حرفی
ممتاز شود از همدیگر و این قدر کافی است موقوف باداء حروف بنحویکه مذکور شد
و کافی است چنین نیست که معتبر در تلفظ حروف است که در حین تلفظ هر کلمه اهل
لسان مطلع شوند که بدین نحو فلان حرف را تلفظ نموده و اگر چنین نباشد حکم
ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب محقق شد میگوییم مطلب این است که اخلال
بحرفی از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام
و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف و لحن از هر یک که بوده باشد عمدا موجب
بطلان نماز است خواه بترک الحرف بوده باشد یا بتبدیل حرفی بحرف دیگر مخفی نماند
که چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بحرف در انچه مذکور شد هم چنین باطل
میشود بسبب اخلال بتشدید نظر باینکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرف است
و اما اخلال بمد پس میگوییم مد یا متصل یا منفصل یا غیرهما مقصود این است
که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است و در اصطلاح قراء عبارت از کشیدن صوت
بنحو مخصوص و این زیادتی مد یا ذات حروف است یا از صفات و احوالات کلام در اول بیت
نظر باینکه از لازم تلفظ بطبیعت حروف است بلکه کلام در مدی است که بسبب امر خارج
عارض کلمه میشود و آن امر خارج یا همزه است یا سکون انجا که همزه سبب میشود آن را
مد متصل و مد منفصل میگویند و سبب سکون در غیر مد متصل و مد منفصل است مثل
مد عارض و مد سکون لازم مدغم و غیرهما و وجه سبب همزه از برای مد متصل

و منفصل

و منفصل بجهة سهولت امر در ادای همزه است از مخرج خود چنانچه وجه آن بعد از تامل
در تلفظ باولئک و ما انا ظاهر میشود مد متصل آنست که حرف مد و سبب مد همزه در یک
کلمه جمع شوند حرف مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یای
ساکن ما قبل مکسور پس هرگاه حرف مد که عبارت از یکی از این سه حرف بوده باشد
و سبب مد که همزه بوده باشد در یک کلمه جمع شوند آن مد را مد متصل خوانند
نظر باتصال حرف مد و سبب آن که همزه بوده باشد مثل جاء و اولئک و جیئ و سوء
مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر لا مطلقا بلکه
باین نحو که حرف مد در اخر کلمه اول بوده باشد و سبب در اول کلمه ثانیه مثل انا انزلناه
و لا اله و قوا انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال آنکه بعد از حرف مد یا همزه است یا حرفی
ساکن اگر همزه بوده باشد دانستی که مد در این حالت مد متصل یا مد منفصل می نامند
و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون یا ذاتی است
یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند اول سکون لازم مدغم و آن در جایی است
که سبب مد سکون حرفی بوده باشد که مثل خود ادغام شده باشد مثل و ما من دابة
و ما تحاجون و لا الضالین دوم و سیم مد در اوایل سوره است مثل حم و یس و ص و ق
و الم و المص و کهیعص و حمعسق در بعضی یک مد است و در بعضی دو مد و در بعضی سه
مد تفصیل این آنست در حم و یس و ص و ق یک مد است در میم حم و سین یس و صاد ص
و قاف ق باین نحو که یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است و سکون در
میم ملفوظی سبب مد حرف مد در هر دو ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در یس که
یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و مد
در الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد و در نون واو ساکن
ما قبل مضموم ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در الم در ق آنست

در اول حرف مد الف ملفوظ است و سبب مد سکون میم ملفوظی و در ثانی حرف مد یای ساکن
ما قبل مکسور ملفوظ است و سبب سکون میم ملفوظ است و در المص سه مد است
در اول حرف مد الف ملفوظ است که ظاهر میشود بسبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظ
است و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظ است و سبب مد سکون میم ملفوظ
است و در ثالث حرف مد الف ما قبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ است
و در کهیعص دو مد است حرف مد در اول الف ما قبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد در اول
سکون فاء ملفوظ است و حرف مد در ثانی الف ما قبل مفتوح ملفوظ است که متوسط
تلفظ بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ است از این ملفوظات پس در
ها و یا و عین مدی نخواهد بود نظر بانتفای سبب مد در ها و یا و انتفای حرف مد
در عین و در حم عسق سه مد است یکی در حم و دو در سین و قاف و در ها و عین مد
نمیباشد نظر بانتفای سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و این قسم ثانی از مد لازم
ملحق باوایل سور مذکوره را مد فواتح سور و معرف هجا و مد سکون لازم مظهر نیز مینامند
از اقسام مذکوره را مد ابدال و مد انقلاب گویند و این در جاییست
که حرف مد منقلب از همزه بوده باشد خواه سبب مد سکون حرف مدغم بوده باشد یا
غیر آن مثل الان که در اصل أالان بوده همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی
جزو کلمه است نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شد پس حرف مد در اینجا الف
ما قبل مفتوح منقلب از همزه است و سبب مد سکون لام و این قسم از مد در قرآن در
شش موضع واقع شده دو در سوره انعام اول قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضان
اثنین ومن المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین و قوله تعالی ومن الابل اثنین
ومن البقر اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین در اصل أالذکرین بود اجتماع همزتین
موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگرچه طریقه معروفه در همزه الحذف است

لکن

لکن در این مقام خصوصیتی هست که مانع از آن است بیان این مطلب این است که هرگاه
همزه الحذف شود باید قرائت شود قل الذکرین با همزه استفهام این موهم این است
که همزه که می باید ساقط شود ثابت شده مثل ابدال است که قلب بالف شود تا مشخص شود
که همزه موجوده از ادات استفهام است معنی ظاهر آیه شریفه آن است که خلق فرموده است
خداوند عالم جل جلاله هشت زوج را زوج بر چند معنی اطلاق میشود یکی آن است
که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیزی دیگر از جنس او و هر یک را مع الاخر
دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است بالخلاف در ذکورت
و انوثیت بعد از آن بیان هشت زوج را فرموده من الضان اثنین یعنی از گوسفند
دو تا یکی نر و دیگری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل
آالذکرین حرم ام الانثیین این رد بر کفار است یعنی بگو ای رسول من نزد این
صنف که حرام فرموده است خلاق عالم جل جلاله با ماده این دو قسم استفهام در این
مقام استفهام انکاری است حاصل معنی آنکه هیچ یک را حرام نفرموده کسیکه ملتزم تحریم
است کاذب خواهد بود از اینجا ظاهر معنی آیه دیگر ظاهر میشود و در دو موضع دیگر در سوره
یونس فرموده آلان وقد کنتم به تستعجلون و آلان وقد عصیت قبل
بهمزه استفهام است و در دو موضع مذکور در سوره یونس نیز مطلق الان و الا لفظ الان
غیر مصدر بهمزه استفهام مکرر است کقوله تعالی الان جئت بالحق و قوله تعالی فالان
باشروهن و قوله تعالی بنت الان و قوله تعالی قالوا الان خفف الله عنکم و قوله تعالی
الان حصحص الحق و غیر ذلک موضع پنجم در سوره یونس قال آلله اذن لکم ششم
در سوره نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون اینها مذکور شد در اقسام مدی بود
که سبب مد سکون لازم حرف بود و اما سبب مدی که سکون عارض بوده باشد در جاییست
که در اصل آن حرف متحرک بوده باشد لکن سکون عارض او شود بجهة وقف مثل

وقف بر آخر کلمه که ما قبل آن حرف از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم و الدین
و نحو اینها و گاهی این دو قسم مثل مدی که سبب آن سکون عارض کلمه بوده باشد
با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل و لا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض
هر دو جمع میشوند در کلمه واحده مثل شده در مد اول الف حرف مد است و سکون لام
مدغم سبب مد در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور است و سبب مد سکون عارض
نون بعد از توضیح این مراتب میگوئیم مقتضا اینست که آیا رعایت این اقسام مد بالتمام
لازم است یا نه پس میگوئیم اما مد منفصل ظاهر این است که حکم بعدم لزوم رعایت
آن نمائد و عدم آن اشکالی نداشته باشد نظر بانتفای مقتضی لزوم و اما مد متصل پس
جماعتی از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت آن و بطلان نماز بسبب اخلال
بآن مثل شیخین سعیدین شهید اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات خود بر شرایع
دعوی اتفاق بر آن نموده بنا بر این حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت
مد متصل لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر
بآنکه اخلال بآن موجب اخلال بتشدید است و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بآن
و اما مد فواتح سور ظاهر این است که رعایت آن لازم بوده باشد و همچنین است
مد ابدال نظر بآنکه اخلال موجب اخلال بحروف است لکن مد لازم همان مقدار است که الف منقلب
از همزه تلفظ شود علاوه بر این است که لازم نبوده باشد و اما مد عارض پس حکم
بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که لازم نبوده باشد حتی تمام شد آنچه مذکور
شد در بیان اخلال بحروف و مد بود اما اخلال باعراب و حرکات پس میگوئیم این چند
قسم متصور میشود اول آن است که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد مثل انعمت
بضم تا متکلم و بطلان نماز در این صورت نیست و قسم دوم آن است که مخالف قواعد
عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال الحمد و ضم های لله

در این

و در این صورت نیز حکم ببطلان نماز بی اشکال است سیم آن است که موافق قواعد
عربیه است لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم
بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجات است
مبحث نهم بدانکه سابق اشاره شد بآنکه قرائت فاتحة الکتاب در نماز گاه است واجب
معین است و گاهی است واجب تخییری پس میگوئیم واجب تخییری در رکعت ثالثه نماز
مغرب است و در دو رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و نماز عشا است نظر بآنکه مکلف
در اینها مخیر است ما بین قرائت سوره حمد و تسبیحات اربع اشکالی بلکه خلافی در این
مقدار نیست خلافی که هست در این است که آیا این تخییر در حق کسی است که اتیان
بقرائت فاتحة الکتاب در دو رکعتین اولیین نموده باشد و اما هرگاه قرائت حمد را
فراموش کرده باشد در این دو رکعت در این صورت مخیر در حق او نیست بلکه
معین است قرائة حمد مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف این قول را اختیار فرموده
و نقل شده از شیخ مفید بآنکه تخییر ثابت است اگرچه قرائت حمد در هر یک
از دو رکعتین اولیین فراموش شده باشد مشهور ما بین فقها محققا در مسئله
ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بقرائت حمد نموده باشد در
هر یک از دو رکعتین اولیین مبحث دهم مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین
اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع هر یک را که
خواهد اتیان نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب این است
که متنبه شود بر چند امر اول آن است که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان
اطلاق پس امتثال حاصل میشود بچهار طریق اول باتیان قرائت سوره مبارکه
حمد در هر یک از دو رکعتین اخیرتین دوم باتیان بتسبیحات در هر دو ثالث باتیان
بقرائت حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات در رکعت رابعه رابع عکس این ظاهر این است

کذا شنال حاصل میشود بهر یک از سه وجه که مذکور شد دویم آنست که آیا
مخیر در این مقام مخیر ما بین متساویین است یا مخیر ما بین راجح و مرجوح است
بدان که اختلاف است در این مقام ما بین فقها بعضی قول اول آنست که تسبیح
افضل است مطلقا دویم افضلیت قرائت حمد است کذلک سیم افضلیت قرائت
حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و
تسبیحات است در حق ماموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قرائت
حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحات است در حق منفرد ششم قول بمساوات است
و عدم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد
هفتم افضلیت قرائت است در حق امام و مساوات است در حق ماموم و منفرد
مختار قول اول است پس تسبیحات افضل است در حق امام و ماموم و منفرد هشتم
در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقها قدس الله ارواحهم بحسب ظاهر در این
مختلف است و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول سیم آنست که عدد تسبیحات
دوازده است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
سه مرتبه اتیان باین اذکار اربعه می نماید این قول ظاهر میشود از کلام
شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ مقنعه دویم آنست که عدد تسبیحات ده است
باین نحو که همین اذکار را سه مرتبه میخواند لکن تکبیر را در مرتبه اول و سیم
می نماید و این قول مختار شیخ است در جمل و مبسوط و شیخ مفید است در مقنعه
و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید ابن زهره است در کتاب غنیه
و ابن ادریس است در سرائر سیم آنست که عدد تسبیحات نه است باسقاط
تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود در اکثر نسخ مقنعه و حکایت کرده اند
این قول را از حریز بن عبد الله سجستانی چهارم آنست که عدد تسبیحات ... ست

بمانادم

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و این قول مرحوم ابی الصلاح است در کافی و اما
نسبت قول پنجم را بابی الصلاح چنانچه صادر شده از مرحوم ملا ... شاید
ما خوذ از نسخه کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجزاء مطلق ذکر است اگر چه
الله اکبر فقط یا الحمد لله یا مثلا تنها بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح
و عدم وجوب زاید بر آن است و این مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال
است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر همین قدر واجب
است علاوه بر آن واجب نیست بلی افضل و مستحب آنست که اتیان باین سه مرتبه
نماید در نهایه افضل واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از فراغ از تکبیر یا سه
مرتبه مستحب این است استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی
و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است که بگوید اللهم اغفر
لی او لی و انسب استیفا چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است چهارم
اختلاف کرده اند فقها در تعیین اخفات در تسبیحات تا بع بل حمد و جواز جهر
در آن ابن ادریس در کتاب سرائر تصریح فرموده بجواز جهر و عدم تعیین اخفات
و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول فرموده و هم چنین
شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کذا سید علامه مجلسی
در بحار و جماعت علاوه بر مذکورین در کتب مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر
و عدم تعیین اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب مختلف یا احوط
بلا ظهر در مسئله تعیین اخفات و عدم جواز اجهار است و این قول محققین
از فقها است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه این قول را نسبت بمشهور
داده است و هم چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر این
است که مخیر ما بین سوره و ما بین که حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع یکی از این

از این دو است و اما هرگاه شروع بیکی از این دو نمود ظاهر اینست آنچه را
که شروع نموده در حق او متعین میشود علی الاظهر بدیکری عدول اینصورت
جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ تصریح باین فرموده در کتاب ذکری بنظر
باینکه هرگاه عدول نماید لازم می‌آید که شروع بان نموده بتسبیحات در این وقت
لازم می‌آید که زاید نموده باشد در علمیات نماز عمداً با عدم دلیل کردلالت نماید
بر جواز آن پس میگوئیم این زیاد نیست در علمیات نماز تا پس مبطل نماز خواهد
بود نظر بحدیث صحیحی که روایت شده از کاشف اسرار و حقایق جناب امام جعفر
صادق که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعاده و اولهٔ دالهٔ بر تخییر
ما بین الامرین قابل معارضه باین نیست چنانچه وجه آن بر متامل ظاهر است
بلکه هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز نمود لکن در محل تسبیحات این بود که
تسبیحات اربع را خوانده باشد نه سوره مبارکه حمد را باین قصد شروع بنماز نمود
لکن در محل تسبیحات غفلةً شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد بحقیقت
حال در این وقت ظاهر اینست که اجتزا باین حمد که شروع نموده غفلةً نتواند
نمود نظر باینکه امثال بما فی الذمه تعلق نیت است بان مفروض این است
نیت این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحوی که اگر کسی از او استفسار می‌نمود می
گفت اتیان بقرائت حمد نخواهم نمود بنا بر این پس اجتزا بانچه شروع نموده
نمیتواند نمود پس لازم است عدول از آن نماید از این قبیل است جریان عادت
بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات نظر باینکه اطراد عادت مثل از تعلق قصد است
بلکه چنین است حال اگر چه متذکر شود بحقیقت حال الا بعد از فراغ از سوره
مبارکه حمد مادامی که داخل در رکوع شرعی نشده باشد و هم چنین است هرگاه
مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلةً شروع

شروع نموده بتسبیحات اربع بعد از آنکه متذکر شد بحقیقت حال در او متوجه بنظر ظاهر
این است که اجتزا بانچه در آن شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول از آن
نموده کما اینکه در این مقام هست اینست که آیا بعد از عدول نماید بهمان سوره
یا نه بلکه جایز است بعد از عدول از آنچه شروع نموده بود بهمان را نیت نموده اتیان
بان نماید ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادلهٔ تخییر توضیح
مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بر چند قسم میشود اول آن است که
مکلف در حین نیت نماز این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلاً
اتیان بتسبیحات نموده باشد بهمین نیت شروع در نماز نمود بعد از بلوغ برکعتین اخیرتین
بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام و اسلم انها است دویم آنست
که مکلف در حین نیت مطلقا تعیین محلی از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشد تا آنکه
اتیان در رکعتین الثالث وقت تعیین نمود سوره مبارکه حمد یا تسبیحات را شروع
در آن نمود این قسم اگر چه در آن اشکالی نیست نظر باینکه عمل حین نیت باید
متعین بوده باشد و لازم این فرض آن است که منوی متعین نبوده باشد نظر
باینکه تعیین عمل و اجزای مختلفه بتعیین اجزای آن میشود و مفروض در این قسم این است
که تعیین این جزو نشده است لکن جواب از این آن است که آنچه لازم تعیین نماز ظهر
بلعصر مثلاً است و این متحقق است و اما تعیین احد جزئیه دلیل شرعی دلالت کرده
بنا بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت
لازم نیست بلکه تعیین آن در حین اتیان بان می‌باید نمود نظر این کلام است در تعیین
مصر یا اتمام در اماکن اربعه مشرفه چنانچه تحقیق آن در مباحث نیت مذکور شد بلکه لازم
در آن اشکال است نسبت بمحل کلام قسم سیم که در حین نیت تعیین نمود احد الامرین را
که در آن تخییر ثابت بود مثل اینکه در حین نیت نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه

اسم آن و هم چنین رسم عدد آیات آن از جمیع جهت متابعت نامه که هر یک از سوره مستقل می
باشد باین سبب اعاده بسم الله نموده اند و عادت در مصاحف باین نحو مطرد شده پس اعتماد
باین اعاده بسمله در این مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد آیات آن و هم چنین رسم اسم
قریش در لایلاف قریش و عدد آیات توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود که رسم الخط
سوره قرآنیه بیکیم در مصاحف مطلقا تفاوت در سوره و سوره بعد از آن نیست ما بین الم
نشرح و لایلاف ازحیثیت ثبت اسم این سوره و ثبت عدد آنها و ما بین سایر سوره قرآنیه
در این باب اصلا و این مقتضی این است که باید هر یک از این دو سوره مستقل بوده باشند
مثل سایر سوره قرآنیه چنانچه مذهب عامه بر این است لهذا بسمله را در جمیع سوره سوای
برائت ثبت نموده اند با آنکه جزو سوره میدانند و لهذا این را انحلبرا آیات جمیع سوره
محسوب نداشته اند و باین کیفیت مصاحف نزد علمای شیعه نیز مشاهد شده و لکن چونکه
اجماعات مستفیضه در کلمات علمای ما یافت شده که والضحی و الم نشرح سوره واحده است
و هم چنین فیل و لایلاف پس می‌فهمیم که این اثبات در مصاحف بطریقه عامه است
بر المتقاف و اعتمادی باین اثبات نیست پس فی الحقیقه سوره والضحی و الم نشرح عبارت
از این است بسم الله الرحمن الرحیم والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و للاخرة
خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا
فهدی و وجدک عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة
ربک فحدث الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الخ و هکذا الم تر کیف فعل
ربک باصحاب الفیل بنا بر این بسمله که جزو این دو سوره است فان بسمله متصله بوالضحی و الم تر کیف فعل
ربک باصحاب الفیل است بنا بر این پس هرگاه کسی بخواهد در فریضه قرائت این سوره نماید
اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکل است بحث ششم در وجوب تعلم فاتحة الکتاب
است بدانکه هرگاه کسی صحیح نداند فاتحة الکتاب را باحرف نداند بلا تشکیک واجب است

بر او تعلم آن با تمکن از آن و این تعلم کامت واجب عینی خودی است بلحاظ آن هم خواهد بود
و این در صورتیست که در آن وقت متمکن از تعلم هست و بتلبیه حال وارد است بعدم تمکن از آن
بلکه عالم متمکن از آن نیست و کامت واجب عینی خودی است مثل کسیکه متمکن است از اتیان
نماز بجماعت در وقت معین چنانچه متمکن است از تعلم در این حالت ممکن است بگوئیم که تعلم
فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص خود مطلوب نباشد لکن در صورتیکه
تامل بوده باشد تمکن از آن فیما بعد بنا بر اتحاد اینکه در این مقام محقق آن نمود این است که
علم بتمکن از اتیان نماز در جماعت بسیار مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله
احتمال وارد امری که مفسد نماز بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث شود مثل
نظر بحدث در اثنای نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید با اعتقاد طهارت در اثنای نماز
فساد اعتقاد او بر حق امام ظاهر شود یا موت در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز
مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از این امور که مبطل نماز است در حق خود مأموم طاری شود
در اثنای نماز خصوصاً چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت است علم بتمکن از درک نماز در جماعت
با این احتمالات متکثره مشکل است بنا بر این پس مقرر بمان مطلوبیت تعلم خواهد بود
لکن ممکن است که گفته شود که امت در صورت اطمینان بیاد از حال امام علم عادی حاصل
میشود با نتفای امور مذکوره بنا بر این بخیر خواهد بود در آن حین ما بین تعلم فاتحه و اتیان
نماز در جماعت و مناسب این است که در این مقام تنبیه شود بر چند امر اول آن است که
آیا لازم است که قرائت سابقا از حفظ بوده باشد یا نه بلکه مجزی است ما بین قرائت از حفظ
و قرائت از روی مکتوب تشکیکی در جواز قرائت از مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ
نمیباشد مثل ضیق وقت و اما در صورت تمکن از حفظ آیا می‌تواند ترک آن نموده قرائت
از مکتوب نماید این محل خلاف ما بین فقها است مختار جواز آن است اگر چه احتیاط طلب است
دویم آنست که هرگاه وقت مضیق بوده باشد بنوعیکه هرگاه مشغول بتعلم شود تمکن از

بوده باشد یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات مخصوصه سوره مبارکه حمد را تلاوت
نماید پس میگوییم بنه مسئله و بخهات اول است که بیت متعلقه با حمد امور نحو تر
ایا معین او میشود اگرچه قبل از شروع بان بوده باشد یا نه ظاهر نیست تعیین نشود
نظرا باطلاق دلیل تخییر دویم است که عمل ذو اجزای متعدده هرگاه در حین شروع
بان بعضی از اجزای او منوی نشود ولکن در حین بلوغ بمحل آن جزء و آن منوی شود
بعد از آن شروع بان نماید آیا این قدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت
کند چنانچه در قسم ثالث اشاره بان شد بنابراین پس این قسم صحیح خواهد بود نظیر این
مسئله بلکه اصعب از آن این است که مسافری که مخیر که مخیرات در آن ما بین قصر و تمام در
حین نیت هرگاه عالم نم این شد که قصر یا اتمام نماید و با این نیت شروع در نماز نمود
ظاهر اینست که مادامی که از قصر یا تمام در داخل و از تمام بقصر چون تا مادامی بوده باشد
قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی الاتمام فی المواطن الاربعة التی یجب فیها الاتمام
لو یجب وکذا لو نوی القصر بل یبقی علی التخییر علی الاستحباب وهم چنین نظیر این است
ابتدای مسافری که قصد اقامه نمود بنیت اقامه شروع در نماز ظهر مثلا نمود به نیت تمام
در دو رکعت اول یا در دو رکعت ثانیه رای او منصرف شد از اقامه در این صورت عدول از اتمام
بقصر در حق او متعین است و هم چنین هرگاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در دو رکعت
اول یا در رکعت ثانیه جازم شد باینکه ده روز قصد اقامه در آنجا خواهد نمود در این
صورت لازم است که عدول از قصر باتمام نماید نماز او در هر دو صورت صحیح است با آنکه
در اول منوی او نماز تمام بوده نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بوده نه تمام بنا بر تمام
در اثنای نماز شده بعد از نیت اقامه عشره ایام در اثنای نماز **مبحث چهارم** در بیان آن
جزء نیست بسم الله الرحمن الرحیم است باینکه خلاف ما بین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله
الرحمن الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه ایه از آیات است و خلاف ما بین علمای

عامه است اگرچه اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای شیعه در این باب لکن
حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای حنفیه که قایل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم
جزء از هیچ سوره از سور قرانیه نیست مگر سوره نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان وانه
بسم الله الرحمن الرحیم در اینجا بعضی ابتدا از آن سوره است بخلاف بسم الله در اوایل سوره
که جزء هیچ سوره نمیباشد و این طایفه اختلاف کرده اند بعضی میگویند آیه ایست از قران
نازل شده بجهة فصل ما بین السور ولکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی ترقی کرده انکار نموده اند
نازل شده است مگر جزء سوره نمل در مواضع دیگر کتاب قران اتیان نموده بجهت تیمن
و تبرک تشکیک در بطلان این قول نیست و اخبار حتی از طرق عامه مستفیض است بر اینکه
فاتحة الکتاب هفت آیه است و اول هفت آیه بسم الله الرحمن الرحیم است و کل معترف بر این
هستند که فاتحة الکتاب هفت آیه است کسانیکه بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه میدانند
بقیه سوره تا آخر شش آیه میدانند و کسانیکه منکر این میباشند میگویند آیه ششم
صراط الذین انعمت علیهم میباشد و هفتم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین است بجهة
شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء هیچ سوره
قرانیه میباشد مگر سوره برائة و خلافی در میان علمای شیعه نیست مگر اینکه نقل از ابن
الجنید شده که او اگرچه قایل شده که جزء نیست در فاتحة الکتاب لکن منکر آن شده که جزء بت
باقی سور قرانیه و این سخن غلط و باطل است بلکه اولی میکند در این مقام هست این است
که چونکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره است و هم چنین سوره فیل و لایلاف یا بجهة
که جزء این دو سوره هست یکی است یا متعدد است یکی در اول و دیگری در وسط مثل
سورة النمل ظاهر اول است و اعاده بسمله در اول الم نشرح با آنکه جزء سوره والضحی است
و هم چنین اعاده آن در لایلاف با آنکه جزء سوره فیل است ظاهر این است که وجه آن
این بوده باشد که چونکه الم نشرح را منفصل کرده اند از والضحی مثل سایر سور بسم

ان نعوذ نماز در وقت خواهد بود ظاهر این است که اشتغال بتعلم در آن وقت در حق او
جایز نبوده باشد بلکه لازم است اتیان بنماز نماید بهر نحوی که مقدور او بوده باشد لکن
در این مقام تفصیل است که تنبیه بران مناسب است و آن این است که این شخص یا
اجتماع شرایط تکلیف در سعه وقت یا متمکن از تعلم بود و مع ذلک اخلال بان نمود تا ضیق
وقت یا متمکن نبود در صورت اول ممکن است که گفته شود نماز مطلوب در این وقت
در حق چنین شخص نماز با فاتحة الکتاب است با اخلال بان اثم است و باتیان نماز بلا
فاتحه اشتغال در حق او ثابت نیست و عدم تمکن از تعلم ان با ثبوت تکلیف باتیان نماز با قرائت
در وقت منافی در حق چنین شخص نیست نظرا باینکه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار
و در صورت ثانیه خالی از این نیست این شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه
علی التقدیرین یا چیزی از قران غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه در صورت اخیر
یا معلوم او ذکر هست یا نه پس مسئله منقسم بچهار قسم میشود اول است
که بعضی از فاتحه معلوم او هست و هم چنین بعضی از قران غیر از فاتحه نیز معلوم او هست
در این صورت ظاهر این است که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه نمی توان نمود و اتمام
قرائت غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بطوری که معادل فاتحه شود ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد و هم چنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه از برای لازم
نیست الث است که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قران غیر فاتحه
معلوم او هست خواه مقدار معلوم معادل با فاتحه باشد یا نه در این صورت ظاهر اینست
که مطلقا از قران ساقط نمیشود بلکه لازم است تلاوت مقدور از قران نماید و احتیاط
مقتضی این است که با امکان اقتصار بر اقل از مقدار فاتحة الکتاب نماید و اقرب است
که با امکان عدد حروف آیات را رعایت نماید اگرچه آیات متماثل بوده باشد با آیات
فاتحه در حروف و هم چنین تحصیل نمودن شش آیه در قران که معادل با حروف

شش آیه فاتحه بوده باشد فیما و مشکل است و تعلم فاتحه چندان مقابل اسهل از این است
سیم آن است که عالم بقران مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در
این صورت اگرچه اجزاء مطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست
لکن احتیاط در اتیان تبکیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه **چهارم** آن است که عالم
بذکر مطلقا نبوده باشد انصاف این است این فرض نظر بمتهای بعد که دارد عنایتی
بتحریر نیست چه مکلف بکه عالم باصول دین و ارکان و اجزای نماز بوده باشد و عالم
بذکر نبوده باشد بی معنی است از لا اقل عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم اذکار است
مبحث ششم در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی گنگ است بدانکه جمیع اجزای نماز لابد
نماز مثل تکبیرة الاحرام و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق کسیکه متمکن از قرائت
انها بوده باشد ظاهر است و اما در حق کسیکه متمکن نیست مثل اخرس پس واجب در حق او
این است که زبان را حرکت داده باشد و چونکه حرکت لسان بجهت اعراب بسیار میشود
لا محاله مخصص در این مقام مرید است که مبین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهة
تکبیرة الاحرام یا بجهت قرائت است و همکذا از آن مخصص در این مقام آن است که در حین
حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت یا بجهة
غیر اینها است و اما اشاره بانگشت که منصوص در حدیث هست یا اشارات بجهت مطلب
که عقد قلب بوده باشد باینکه این حرکت زبان بجهت قرائت است مثلا یا محمول بر ظاهر آن است
باین معنی که اخرس اشاره بانگشت نماید و چونکه اشارات از عامل مستدعی وجود
الیه ممکن است اشاره الیه در این مقام این بوده باشد یعنی چیزی که هیچ انسان در آن
وقت تلاوت می نماید یعنی اخرس در حین قرائت زبان خود را حرکت میدهد اشاره
بانگشت بنماید که این حرکت تمام مقام چیزیست که هیچ انسان در این وقت تلاوت مینماید
ظاهر این است که حمل هم عقد قلب کفایت کند حاجت باشاره انگشت نبوده باشد **مبحث هفتم**

در بیان لزوم قرائت سوره است با حمد بدانکه معتبر در صلوة منذوره همان قرائت حمد است
انضمام سوره با حمد لازم نیست اگرچه در حال اختیار باشد مگر بعضی صلوات موظفه که
بکیفیت مخصوصه موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا صلعم و جناب حضرت امیر المؤمنین
و نماز جناب سیدة النساء صلوات الله وسلامه علیهما و امثال اینها مخصوص است امثال
بصلوات موظفه موقوف است باتیان افعالیکه مخصوص موظف و با عدم آن امتثال با امر
متوجه بافعال حاصل نمیشود کلام فی القضاء است که صلوات منذوره از این حیثیت که
صلوات منذوره است قرائت سوره در آنها معتبر نیست بلی معتبر در کمال است نه در
صحت آن بخلاف صلوات مفروضه که بنابر مختار و مشهور در حال اختیار و سعت وقت
لازم است قرائت فاتحة الکتاب در آن واجب است قرائت سوره بعد از آن پس میگوییم
لازم است در هر رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشاء سفری
و هم چنین در هر رکعتی از دو رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از
سوره حمد یک سوره از سور قرآنیه از قرآنی که مذکور خواهد شد تلاوت نماید
و اخلال بان جایز نیست مگر در چند صورت اول مریضی که قرائت سوره در حق او دشوار
نیست بوجایز است و در حکم مریض در صلوات مفروضه اقتصار بقرائت حمد تنها
نماید اگرچه شقی که منافی در سقوط تکلیفات در قرائت سوره در حق او محقق
شده باشد دویم مستعجل است و این بر دو قسم است اول آنست که وصف استعجال بعد از
دخول در نماز عارض شده مثل اینکه ایستاده نماز بعد از دخول در صلوة متذکر شد که با
مؤمنی وعده کرده بوده است که بجهة انجام مهمی بنزد او رفته باشد مقبله در همان
وقت شروع در نماز نموده می داند شخص موعود له منتظر است یا اینکه شروع در نماز
نموده شخص مزبور حاضر شد مطلب مهمی با او دارد در کمال استعجال خواهد در چنین صورت
ترک قرائت سوره و اقتصار بحمد تنها در حق او مجوز است دویم آنست که وصف

استعجال

استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بر دو قسم میشود اول آنست که [illegible]
ترک نماز در آن وقت نماید بجهت اشتغال بانجاح آن حاجت تا منجر بفوات صلوة در وقت
نگردد دویم آنست که چنین نبوده باشد ظاهر اینست حکم که عبارت از اقتصار بحمد و ترک
سوره بوده باشد در هر دو صورت ثابت بوده باشد بخصوص در صورت اول و ظاهر
اینست که این من باب اولویت است بمعنی که ترک قرائت سوره در حق مریض در صورت
استعجال بنحوی که مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد
که قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز خواهد بود
بلکه دور نیست نسبت ببعضی عبارات اصحاب کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب
باحتیاط بوده باشد مگر در صورت تعذر که مناط سقوط تکلیفات تمام در ضیق وقت
است بمعنی که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد در این صورت اقتصار
بحمد فقط ترک سوره جایز است استعدادا اگرچه فی الجمله مسلم است لکن اجمال دارد مطلب
بنحوی که باید مشخص نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود این مطلب یا در حق کسی
است که مستجمع شرایط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت مستجمع شرایط تکلیف شد و در آن نمود
در آخر وقت مقدار یک رکعت قرائت حمد و سوره هر دو نمیکند در این صورت اقتصار
بحمد و ترک سوره جایز است یا عام است از مستجمع شرایط تکلیف و غیر او پس در این مقام
چند احتمال است اول آن است لکن مستجمع شرایط تکلیف مکلف نبوده مگر در آخر وقت بعد
از استجماع شرایط تکلیف از وقت تنگ شده مگر مقداری که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون
سوره نماید کلا میکند در این صورت حق این است که آیا این مقدار کفایت میکند
در حکم بثبوت تکلیف بنماز در حق چنین شخص یا نه ظاهر این است که کفایت کند پس
لازم است اتیان یک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است
دویم مثل اول است مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره دارد در

آیا در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید تا کل نماز را اتیان در وقت
نموده باشد بلکه لازم است اتیان بسوره نماید نظر بعموم من ادرک رکعة فی الوقت
فقد ادرک الصلوة مفروض این است که این شخص ممکن از ادراک یک رکعت با حمد و سوره
است پس لازم است اتیان نماید حملا بمقتضی عموم انتا بعد لکن ممکن است گفته شود
نظر بعموم و اطلاق فتاوی و اجماعات منقوله که در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است
گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد جایز بوده باشد سیم آن است که در اول وقت
مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باشتغال بسعه وقت تاخیر نمود بالعمد تاخیر انداخت
تا در وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد
دور نیست حکم در این قسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت
بلا سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار بحمد جایز بل متعین لکن در رکعت اولی و اما
در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره بحمد بعد از فاتحه لازم
است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در این وقت ظاهر اینست
اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد چهارم آنست که متعمدا تاخیر
در نماز نمود تا صحبت مذکور در این صورت ظاهر این است که در این تاخیر آثم و اقتصار
بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در محل تمام رکعتین بلکه نماز او در چنین
صورت قضا است و تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین بعد از توبه لازم است
پنجم خایف است و اندراج این تحت مستعجل ظاهر است و حکم این مثل بیان شد پس
حاجت بیان دیگر نیست چهارم در غیر صورت مذکوره تلاوت سوره بعد از فراغ از قرائت
فاتحه لازم است در هر رکعت از صلوة ثنائیه و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی و این مشهور ما بین فقها است و بعضی از قدمای فقها و جماعتی از
متاخرین قائل شده اند باستحباب این و این قول ضعیف است مبحث ششم در بیان عدم

جواز

جواز قرائت بعض سور قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست قرائت سوره طویله
که وقت بسبب آن فوت شود و این مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و
باختلاف سعه وقت و ضیق آن کاهست جایز است قرائت سوره در وقتی که شروع
بنماز نموده باشد در اول وقت و قرائت آن جایز نیست در صورتیکه شروع در نماز
نموده باشد در آخر وقت محل جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قرائت
آن فوت شود دوم چنین جایز نیست قرائت سور عزائم یعنی سورهائیکه مشتمل
بر آیه ایست که سجده تلاوت آن بمجرد قرائت واجب میشود و آن چهار سوره است
اول الم تنزیل و عتبر جماعتی از علما مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس سجده لقمان
تا بیان ثابت تسمیه شی باسم مجاور بوده باشد دویم سوره فصلت سیم سوره والنجم
چهارم سوره علق است بدانکه قوم در این مقام تنبیه بچند امر است اول آنست که منع از
قرائت سوره عزائم مختص بفرائض است حواله فرائض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه
مثل کسوف و خسوف و غیر اینها پس منع در صلوة منذوره ثابت نیست و این قول یعنی
عدم جواز قرائت سور عزائم در نمازهای واجبی مشهور در میان فقها است و
دعوی اجماع بر این مستفیض است و مخالف در مسئله از قدما مثل ابن جنید است
و شبهه در ضعف این قول نیست اگرچه جماعت متاخرین از متاخرین میل باین قول نموده اند
دویم آن است که چنانچه حرام است قرائت این سور در صلوة مفروضه هم چنین
موجب بطلان نماز نیز میشود فرق در این باب ما بین جاهل و عالم نبوده باشد در هر
صورت نماز باطل است مگر در مقام تقیه که در آن وقت قرائت این سوره
جایز و نماز صحیح است سیم آنست که چنانچه قرائت کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست هم
چنین است قرائت بعض این سوره که حاوی آیه سجده بوده باشد پس قرائت آیه
نیز موجب بطلان نماز است و اما قرائت بعضی از این سور که غیر آیه سجده بوده باشد

باشد بقصد سورهٔ واجبه در نماز بعد از قرائت یعنی از آن که منی آیهٔ سجده باشد نادم شد عدول بسوره دیگر نمود دویم مثل همین است مگر در قصد سوره واجبه در نماز یعنی نیت قرائت کل سوره شروع در قرائت نمود لکن نه بقصد قرائت سورهٔ واجبهٔ در نماز ظاهر اینست همچنانکه از این دو صورت جایز بوده باشد لکن صورت اول بعلاوهٔ حرمت موجب بطلان نماز میشود مع آنکه حکم ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام سیم آنست که مقروء بعض سوره ایهٔ سجده بوده باشد چنانچه مذکور شد سهواً یعنی بوده باشد نه بقصد قرائت نافله در نماز ظاهر اینست که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه در محل قرائت سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است مگر اینکه قرائت یعنی آیهٔ سجده سجده غیر آیهٔ سجده بقصد قرائت در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قرآن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی تتمه نماز آنچه مذکور شد در صورتی بود که قرائت سورهٔ عزیمه کلاً او بعضاً عامداً او جاهلاً بوده باشد و اما هرگاه سهواً بوده باشد این مسئله چند قسم می‌شود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است یا قبل از دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است یا قبل از فراغ از آن و در صورتیکه قبل از فراغ از سوره باشد یا بعد از فراغ از آیهٔ سجده است یا در اثنای آیهٔ سجده یا قبل از شروع بآیهٔ سجده و در صورتی که قبل از شروع آیهٔ سجده بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس مسئله منقسم میشود باین اقسام مذکوره اول آنست که تذکر بقرائت سورهٔ عزیمه بعد از دخول در رکوع است تشکیکی در صحت نماز در اینصورت نیست کلامیکه در این مقام هست این است که سجده بر این شخص واجب است یا نه بیان آن خواهد شد انشاء الله تعالی دویم آن است که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ سوره لکن قبل از دخول در رکوع کلامیکه در اینمقام هست اینست که مقروء در حق این شخص

جایز است یا نه بلکه لازم است قرائت سوره دیگر نماید تا آن او در این صورت هیچ حرف نبود حکم سجده مذکور خواهد شد ان است که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از آیهٔ سجده قبل از اتمام سوره در این در صورتی میشود که سوره متروع الم تنزیل یا حم فصلت بوده باشد حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مستلزم حکم بعدم جواز اجتزاء در این قسم است بطریق اولی پس لازم است عدول از این سوره نموده قرائت سورهٔ دیگر نموده نماز را تمام نماید کلامیکه در اینمقام هست حکم سجده است و در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوئیم ناسی در اینمقام یا ناسی حکم است یعنی میداند که این چهار سوره مشتمل بر آیه است که قرائت آن موجب سجده است لکن فراموش نموده و فرض میکنیم نسیان منشد بتفصیل مسئله بوده باشد نظر باینکه حکم ناسی مقتضی حکم جاهل است و نماز او باطل خواهد بود یا آنکه مراد از ناسی آن است که مسئله و ذهول را شروع نمود بقرائت این سوره غافلاً ناسیاً یعنی که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر این است که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی حکم باین معنی بوده باشد یعنی میداند که قرائت سور عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش نمود بعد از فراغ از آیهٔ سجده سجده را بجا آورد و بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل بوده باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگرچه اثم در حق او نباشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجده متذکر شود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را تمام نماید و در جمیع این صور احتیاط در اعادهٔ نماز است بعد از اتمام چهارم آن است که متذکر شد بحقیقت حال در اثنای قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف در این صورت تبعاً اشکال عدول از آن سوره بسورهٔ دیگر لازم و متکفل

در صحت نماز نیست پنجم آنست که متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیهٔ سجده ششم آن است که متذکر شد در اثنای قرائت آیهٔ سجده لکن قبل از فراغ از آیه در این دو صورت نیز ظاهر این است که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز باشد هرچهارم از امور مذکوره آنست که چنانچه قرائت آیهٔ سجده در نماز واجب جایز نیست همچنین استماع یعنی گوش دادن آیهٔ سجده نیز در نماز و آیه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن مصرح به در کلام جماعتی از فقها الزام اجماع است بحرمت سجود در اثنای نماز و لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنا بر این احتیاط مقتضی بر آن است که اتمام بهمین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را اعاده نماید اما سماع آیهٔ سجده یعنی شنیدن بدون اختیار پس باکی در آن نیست پنجم آن است که عدم جواز قرائت سورهٔ سجده یا آیهٔ سجده چنانچه اشاره شد مختص بصلوة مفروضه است پس قرائت کل سورهٔ سجده یا بعض آیهٔ سجده در صلوة مندوبه جایز است و لکن تا حین سجده تا فراغ از نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از آیهٔ سجده اتیان بسجده نماید مثل خارج نماز بعد از اتیان بسجده اتمام نافله نماید بل هرگاه آیهٔ سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل الم تنزیل و حم فصلت بعد از قیام از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیهٔ سجده در آخر سوره بوده باشد مثل والنجم و العلق در این صورت مستحب این است که بعد از قیام اعادهٔ قرائت حمد نموده بعد از فراغ از آن داخل در رکوع شود و معلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتی است که تلاوت آیهٔ سجده نماید و اما هرگاه کل سورهٔ سجده را تلاوت نماید مگر آیهٔ سجده را و در این صورت مطلقاً حرجی بر او نیست اگرچه در حین شروع بسوره عازم تلاوت کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجب است سجده در حق نماز گزار بآیهٔ سجده در نماز نافله هم

همچنین واجب است سجود در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما انصبا مع اگر سجود واجب نیست لکن رعایت نمودن اقرب باحتیاطات است در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ آمین است در احوال نماز بدانکه مشهور و معروف مابین علمای شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سورهٔ مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت آن شاذ و ضعیف پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر این است که حرمت آن مختص نبود ببعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا این حکم مختص بصلوة مفروضه است یا در صلوة مندوبه نیز ثابت است ظاهر ثانی است بجهت آنکه تلفظ باین لفظ در مطلق نماز جایز نیست خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالات دیگر و در جمیع احوال مگر در حال قنوت خواه قنوت در نماز فریضه بوده باشد یا در نماز سنتی ظاهر این است در قنوت در جمیع نمازها جایز بوده باشد و جمله از متون تأثر و قیلدان ائمه طاهرین مشتمل است بر آن چنانچه مفصلا در مطالع الانوار مبین است پس منع از گفتن آن لفظ در حال قنوت ثابت نیست لکن نقل بتصریح جماعت از علماء بحرمت حتی در حال قنوت احتیاط اجتناب است در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجبی بدانکه قران در این مقام عبارت است از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد از سورهٔ مبارکهٔ حمد بقصد اینکه از قرائت مطلوبه در نماز است خلاف است مابین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود بنا بر این هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد در اثنای قرائت متحضر شد یک کلمه از آن سوره فراموش شده در آن صورت هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید لازم است عدول بسوره دیگر

این است که تنبیه شود بر چند امر الف آنست که جهر افراد متعدده در ضمن او مثل جمیع ا
بغالب افراد امثال حاصل میشود اعلی مرتبه آن این است که فرض شود قرائت بنحوی بوده
باشد که اگر شخصی با اعتدال قوت سامعه در جنب او بوده باشد جمیع صوت او را در جمیع
حروف بشنود و اخفات نیز در ضمن افراد متعدده متحقق میشود ادنی مرتبه آن این است که
قرائت بنحوی بوده باشد که سامع نسبت بخود قاری در صورت اعتدال قوت سامعه
متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق آن این است که سامع چنانچه نسبت بخود متحقق می
شود نسبت بغیر نیز متحقق شود لکن نه جوهر صوت و این ذی مراتب مختلفه است کما
سامع نسبت بیکنفر متحقق می شود و کاهست نسبت بدو نفر و هکذا تقدر شراک ما بین
هما آن است که جوهر صوت در هیچ یک از اینها مسموع نشود بخلاف جهر که معتبر بود جمیع افراد
آن آنست که جوهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت ما بین مفهومین تباین
کلی خواهد بود آن آنست که اعتبار جهر بعضی از صلوة و اخفات در بعضی دیگر
از قرائت که مذکور شد مشهور و معروف ما بین قدما و متاخرین از فقها است و خلاف
در مسئله حکایت شده از ابن الجنید و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند تمامی جهر و
اخفات بتفصیلیکه مذکور شد از باب ندب و رجحان است نه حتم و الزام بنا بر این هر کاه
اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز او صحیح است لکن تارک استحباب خواهد بود
و این قول ضعیف است اگرچه جماعت از متاخرین مثل صاحب مدارک و غیره موافقت
با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در محل مذکور شده من باب الحتم و الالزام است
در بیان اختصاص حکم است برجال بدانکه ظاهر مذکور شد که واجب است جهر قرائت
در صلوة مذکوره مختص است برجال در حق نساء ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زنان که جهر نمایند
در قرائت در نماز صبح و غیره بلکه مخیراست ما بین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم
او بوده باشد که اجنبی صوت او را می شنود در این صورت اخفات در حق او متعین است

ظاهر

ظاهر این است در عدم لزوم در صلوة جهریه فرقی نباشد ما بین آنکه زن امام بوده
باشد یا غیر امام پس در صورتیکه هر گاه زن امامت زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت
بنحوی که سامع در حق ماموین متحقق شود چنانچه مذکور شد در عدم لزوم جهر بود بر زنان
در صلوة جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوة اخفاتیه بلکه در مواضعیکه مذکور شد
که اخفات در آنجا ها لازم است پس ظاهر این است که لازم بوده باشد بنا بر این فرقی
ما بین زن و مرد است در خصوص جهر است که بر مرد لازم است رعایت آن نماید در قرائت
در صلوة مذکوره و بر زنان لازم نیست و اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت و بدل آن
در مواضعیکه مذکور شد فرقی ما بین رجال و نساء نباشد بنا بر این هر گاه زن جهر در
قرائت نماید در قرائت ظهر مثلا اعاده نماز او باطل خواهد بود اگرچه در بعض کلمات بوده
باشد تحقق نماز آنچه مذکور شد در جهر لازم بوده و اما جهر مستحب بتفصیلیکه مذکور شد
مثل جهر به بسمله و ادعیه و اذکار در صلوة جهریه پس ظاهر این است آن نیز چنین بوده
باشد یعنی مختص برجال بوده باشد پس در حق نساء این استحباب ثابت نیست بلکه اسقاط
جهر در اینجا بطریق اولی خواهد بود در بیان استحباب جهر ببسمله
در صلوة اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن موضع متعین بوده باشد
بدانکه مشهور چنانچه مذکور شد استحباب جهر است به بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة اخفاتیه
یعنی که مذکور شد و این احد اقوال در مسئله و مشهور ما بین فقها است قول ثانی استحباب
جهر است در رکعتین اولیین و حرمت است در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است
قول سیم استحباب جهر است به بسمله در حق امام و عدم استحباب است در حق غیر امام
و این قول سید مرتضی و ابن ادریس حکایت فرموده اند از بعضی اصحاب و مرحوم علامه
فرموده اند مظنون این است آن بعض اصحاب ابن جنید بوده باشد تحقق نمانده که حکم
بعدم استحباب در حق غیر امام اگرچه مستلزم عدم جواز نیست لکن دلیلیکه مرحوم علامه از این

دیگر نماید این قرآن منهی عنه خواهد بود و هم چنین شروع بسوره نمود فقط
یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از قرائت کل سوره
مذکور شد بحقیقت حال در این صورت ظاهر این است که اجتزاء بآن سوره
نمیتواند نمود چنانچه بیان خواهد شد بلکه لازم است عود نمودن و قرائت سوره
دیگر نماید بعد از تعیین یا همان سوره مقروه را تعیین نموده قرائت نماید و
قرآن در این مقام محتمل بوده اگرچه بعد از نیت سوره دیگر نماید و هم چنین است
حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره
دیگر در صورتیکه عدول از آن سوره جایز بوده باشد این بنا بر تحریم قران منهی
عنه نیست و اوضح از اینها در قرآن قرائت آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا
اشکال در این نیست مخفی نماند که عدم جواز حتمی بنا بر نهی و احوط است و اما
صلوة مندوبه پس جواز قرآن در آن محل تامل نیست لکن کلام در رجحان و مرجوحیت
و مرجوحیت است ظاهر تفصیلات ما بین نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه
بوده باشد جمع میان دو سوره یا سه سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است
بخلاف نوافل نهاریه پس جمع در آن اگرچه جایز است لکن رجحانی ندارد
در بیان رعایت جهر و اخفات است بدانکه اقوال تا بعد در
صلوة یومیه از حیثیت جهر و اخفات منقسم به سه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات
و جایز الامرین اما لزوم الجهر پس آن در قرائت حمد و سوره است در رکعتین از
نماز فریضه صبح و رکعتین اولیین از نماز مغرب و رکعتین اولیین نماز عشا
و اما لزوم اخفات پس آن قرائت حمد و سوره است در ظهر و عصر سفری و در رکعتین
اولیین از ظهر و عصر حضری و هم چنین در قرائت حمد یا بدل آن از تسبیحات در
رکعتین اخیرتین ظهرین و عشا و رکعت ثالثه مغرب و اما جواز امرین پس در مواضع

اینهاست

اینهاست و این قسم ثالث منقسم میشود بر سه قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و مخیر بین الامرین
اما رجحان جهر پس مثل قنوت پس جهر در آن راجح است خواه در نماز جهریه بوده باشد یا در
نماز اخفاتی خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد بلی در حق ماموم در صورتیکه
اسماع امام متحقق شود اخفات در آن راجح است بلکه ممکن است قول برجحان اخفات
در حق ماموم مطلقا اگرچه سماع در حق او نسبت بامام متحقق نشود و هم چنین جهر
راجح است در بسمله در نمازهای اخفاتی در حق امام و منفرد و هم چنین با جهر راجح است
در قرائت حمد و سوره در نماز جمعه و هم چنین در نماز ظهر روز جمعه در سفر و در رکعتین
اولیین ظهر روز جمعه در حضر و در سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن در جمیع
نمازها اگرچه اخفاتی بوده باشد در حق امام و منفرد و هم چنین استحباب در جمیع اذکار
و ادعیه در جمیع صلوة لکن در حق امام مگر تکبیرات افتتاحیه که اخفات در آن راجح
است در حق او چنانچه در سابق بیان شد و هم چنین است رجحان جهر در حق منفرد در جمیع
اذکار و ادعیه در نماز جهری که نماز صبح و نماز مغرب و عشا بوده باشد اگرچه
در رکعت ثالثه مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد و اما رجحان اخفات
پس در استغفار مستفاد است در حق جمیع خواه امام بوده باشد یا ماموم مگر قرائت در حق
او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتی در
جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد این است که جهر
نماید در نماز جهری در تکبیرة الاحرام و دعای توجه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و تکبیرات
سجود و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها و اخفات نماید در نماز اخفاتی در
همه اینها چنانچه راجح در حق امام این است که جهر نماید در همه اینها خواه نماز جهری بوده
باشد یا اخفاتی و اما تساوی الامرین پس ممکن است که گفته شود که آن در مثل تکبیرات
ستة افتتاحیه در حق منفرد مطلقا اگرچه نماز جهری بوده باشد بدانکه تمام در اینمقام

قولا نامه فرموده اند منتفی بعدم جواز است در حق منفرد · وجوب جهر است در جمیع
صلوات و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ صدوق در اول رحمه الله و مرحوم ابن براج در محلی
مثل چهارم است لکن در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لازم جهر
است در رکعتین اخیرتین ظهرین مثل رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب این
قول مرحوم ابی الصلاح است در کتاب کافی و مختار محقق در مسئله قول اول است پس مستحب
است جهر به بسمله در هر نماز چه در رکعتین اولیین مطلقا خواه رکعتین اولیین
ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین از ثنائی رکعتین اخیرتین عشا و رکعت ثالثه مغرب
هرگاه قرائت حمد اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد و اما در حق
ماموم ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفات است تا در صورتیکه
امام بشنود هرگاه جهر نماید · در بیان معذوریت جاهل است در این مقام بدانکه
که هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید باین معنی که جهر نماید در محل اخفات یا اخفات نماید
در محل جهر عامدا اختیارا بوده یا جاهلا یا ناسیا اگر عامدا بوده باشد نماز او باطل خواهد بود
قطعا اگر چه اخلال آن در کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد باین معنی که نمی
دانست رعایت جهر در قرائت در نماز لازم بوده یا رعایت اخفات در نماز ظهر لازم
بوده اخفات در اول و جهر در ثانی نموده یا آنکه عالم بوده لکن ساهیا و غفلة چنین نموده
نماز صحیح است حتی اگر جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن
بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای قرائت و همچنین است ساهی هرگاه متذکر شود حقیقت حال
بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد از فراغ از قرائت یا قبل از آن مجملا در جمیع احوال
صلوة صحیح و قبیل است و ظاهر این است که چنین بوده باشد اگر چه عالم شود یا متذکر
شود در اثنای آیه یا بعد از آنکه قرائت نموده محکوم بصحت است اکتفا بهمان می نماید اما ده
آن مزیه نیست اگر چه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد مدرما بقی بعد از علم

باندکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید اما هرگاه عالم بحقیقت
یا متذکر در اثنای کلمه واحده بوده باشد ظاهر این است در این صورت اعاده آن بعض کلمه که
قرائت نموده با کیفیت معتبره در آن لازم بوده باشد و همچنین است حال هرگاه عالم یا متذکر
در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد مثل اینکه ما بین جار و مجرور یا ما بین مضاف و
مضاف الیه در این صورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید
بدانکه مناسب در این مقام بیان دو مطلب است اول آن است که هرگاه اخلال بجهر یا اخفات
نمود ساهیا آیا سجده سهو بر او لازم است بجهة این سهو یا نه این مسئله محل خلاف است لکن
ظاهر این است که واجب نبوده باشد دویم آن است که هرگاه کسی عالم بوجوب جهر یا اخفات
بوده باشد لکن اشتباه در محل آن نموده باشد مثل آنکه جهر نمود در نماز اخفاتی و اخفات
نمود در نماز جهری ظاهر این است که این شخص حکم جاهل نبوده باشد پس هرگاه عالم
شد بحقیقت حال اگر چه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم است بلکه در وقت
که چنین بوده باشد اگر چه عالم شود در اثنای نماز اگر چه قبل از دخول در رکوع بوده باشد
· آن است آنچه مذکور شد لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولیین
نماز مغرب و نماز عشا ظاهر این است که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم
مسبوق مثل اینکه ملحق بامام شده در رکعت ثانیه امام در رکعت ثالثه امام که ثانیه ماموم
بوده باشد قرائت بر ماموم لازم است لکن ظاهر این است که جهر در قرائت در این صورت
بر او واجب نبوده باشد بلکه در روایت است که جهر جایز نبوده باشد لکن این در صورتیست
که باقی بر وصف ایتمام بوده باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از
تسلیم امام بوده باشد یا عدول از ایتمام بانفراد نموده باشد معلوم است که در اینحالت
رعایت جهر لازم است · در بیان موالات است بدانکه واجب است رعایت
موالات در آیات فاتحة الکتاب و آیات سوره و همچنین میان این دو سوره و معنی موالات

در این مقام این است که آیات را متوالیا یکی بعد از دیگری تلاوت نماید یعنی در اثنای قرائت هر یک از
فاتحه و سوره احداث چیزی که ماحی صورت قرائت حمد یا قرائت سوره بوده باشد ننماید
و همچنین ما بین حمد و سوره خواه شیء متخلل از قرآن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت
پس هرگاه احداث چیزی نماید اگر عمدا بوده باشد آثم و موجب بطلان قرائت است مگر مثل
سکوتی که بجهة عذری بوده باشد مثل اینکه در اثنای قرائت سوره آیه یا کلمه از آن
سوره از خاطر محو شده تامل نماید شاید متذکر آن بشود اتفاقا اثنا طولی در این
سکوت هم رسید بحدی که ماحی صورت قرائت او گردید در این صورت اگر چه حکم تکلیفی
که مستلزم ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم وضعیکه عبارت از بطلان قرائت بوده
باشد ثابت است چنانچه هرگاه اتیان بهر یک از قرآن و دعا و ذکر سهوا بوده باشد
کلامیکه در این مقام هست این است که هرگاه هر یک از امور مذکوره که بوده باشد متخلل شد
بنحوی که موجب اخلال بموالات بنحو مذکور شد اکتفا بآن قرائت ننموده نظر باخلال
در شرط آن که عبارت از موالات بوده باشد کلامی که در این مقام هست آن است که آیا
این موجب بطلان نماز می شود یا نه بلکه همان موجب بطلان قرائت است محل خلاف
است اختلاف کرده اند در این بلیغ قول مختار در مسئله آن است که این فعل خارج از حقیقت
نماز که در اثنای قرائت متخلل شده یا ماحی صورت صلوة هست یا نه اگر اول است موجب
بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو
و اگر ثانی است یعنی ماحی صورت صلوة نیست لکن ماحی صورت قرائت اگر عمدا بوده باشد
ظاهر این است که استیناف لازم بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد دور نیست که نماز صحیح
بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قرائت نماید · در بیان عدول از سوره
بسوره دیگر است بدانکه هرگاه کسی که شروع نموده در نماز فریضه بسوره غیر سوره توحید
یعنی سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد یا غیر این دو سوره است و در سوره یکی

یکی است از این دو سوره بوده باشد یا در شب جمعه است یا در روز جمعه است یا در غیر
آن بهر تقدیر یا قبل از تجاوز از نصف سوره است یا بعد از آن در جمیع تقادیر سوره
که شروع نموده قبل از شروع آن سوره یا سوره دیگر بوده است یا نه پس منقسم میشود باقسام
مذکوره مقدم میداریم بیان حکم اقسام را در سوره که سوره ثانی که مکلف بوده باشد حین
شروع در آن بعد از آن بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتیکه سوره ثانی نبوده باشد لازم
پس میگوییم در این صورت مسئله منصوص بحیثیت صورت میشود اول بیان حکم عدول
از سوره توحید بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن در غیر روز جمعه در این صورت
فی اشکال عدول جایز نیست اگر چه سوره که سوره غیر جحد و توحید بوده باشد و سوره
و سوره که خواهد عدول نماید سوره متعذر در آن نماز بوده باشد و در عدم جواز عدول
در این فرض مذکور در جمیع احتمالات مذکوره تاملی نیست پس لازم است نماز را بهمان سوره
که شروع نموده باتمام رساند چنانچه بسوره دیگر جایز نیست همچنین از فرض بنفل جایز
نیست دویم مثل اینست لکن در روز جمعه عدم جواز عدول در این صورت نیز محل تامل نیست
کلامیکه در این مقام هست این است که آیا جایز است در این وقت عدول نماید از نماز فریضه
بنماز نافله و اتمام نماز نافله نماید بدینیت نماز نافله بعد از آن اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جمعه
و منافقین یا غیر این محل خلاف ما بین فقهاست ظاهر این است که این عدول جایز بلکه
مستحب بوده باشد بجهة درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین لکن در صورتی است
باین معنی که شروع نموده در آن نماز بسوره قل هو الله احد یا قل [illegible] اینکه روز
روز جمعه است یا از استحباب در سوره در ظهر روز جمعه شد بنا بر این هرگاه باتذکر
بر اینکه روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل
هو الله احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول از سوره بسوره دیگر و نه
عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور که عبارت از عدم عدول

از نوضو تقبل بوده باشد مخصوص بنماز روز جمعه است در غایت نظر جمعه ثابت نیست مع چنین
در ظهر جمعه نیز ثابت نیست کلامی که مقدمه این است که ما یختص است بظهر روز جمعه یا نمازی
است در نماز جمعه مقصور روز جمعه تعمیم ظاهر میشود از مرحوم علامه در تذکره لکن ظاهر این
که در نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص
بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود با چیزی که مقدمه این است که آیا حکم مذکور مختص است
بر رکعت اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگر چه بودن
در رکعتین اقرب بصواب است صورت ثالثه در حکم عدول است از سوره جحد و توحید
قبل از تجاوز از نصف میگوییم این یا در غیر روز جمعه است اگر اول است بی اشکال عدول
جایز نیست اگر چه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول با کراهت
چنانچه مرحوم محقق قایل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانی است یعنی در روز جمعه شروع
نموده بقرائت سوره توحید یا جحد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره می خواهد عدول
نماید از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره دیگر در این صورت میگوییم سوره
معدول الیها یعنی سوره که می خواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است
یا خود جمعه و منافقین است اگر غیر سوره جمعه و منافقین بوده باشد شکی در عدم
جواز عدول بآن نیست و اما اگر سوره جمعه و منافقین بوده باشد پس محل بحث این است
لکن خلاف است ما بین فقها که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید
بجمعه باشد یکی از دو سوره مختص است بصورت نسیان باین معنی که شروع نموده یکی از
دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلت از استحباب قرائت سوره جمعه مثلا
در این نماز یا عام است شامل صورت نسیان و صورت تعمد است که هر دو محتمل باشد مختار
ما بین قولین قول ثانی است پس اگر چه با تذکر اینکه روز روز جمعه است و قرائت سوره
جمعه در این نماز راجح است شروع نموده بقرائت سوره توحید مثلا می تواند رجوع نمود

بسوره جمعه مادامی که از نصف تجاوز نکرده باشد مناسب در این مقام تنبیه چند امر
است اول آنکه این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه
یا منافقین آیا مختص است بنماز جمعه و ظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز عصر روز جمعه یا نه کلام
فقها در این مختلف است لکن مختار در مسئله ثبوت حکم است بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه
بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حق ثبوت آن است در نماز صبح روز جمعه نیز بسبب
اطلاق مذکوره که بوده باشد ظاهر این است عدول از هر یک از سوره جحد و توحید در صورت
عدم تجاوز از نصف بسوره جمعه یا منافقین می تواند نمود ثالث آنکه چنانچه در صلوة
مذکوره عدول جایز است از سوره جحد و توحید بسوره جمعه مثلا همچنین عدول جایز است
از غیر سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف در صلوة مذکوره بسوره جمعه
یا منافقین بلکه حکم در این مقام ثابت است بطریق اولی چون که احتمالات در این مقام چهار است
عدول از سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوة مذکوره
عدول از غیر سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین عدول از سوره
جمعه و منافقین بسوره جحد و توحید عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره
غیر جحد و توحید عدول در صورت اولی اگر چه ثابت است لکن در دو صورت اخیر ثابت نیست
بلکه قطعی البطلان است عدول یکی از توحید و جحد ثابت است بسوره جمعه و منافقین
در صلوات مذکوره آیا عدول از هر یک از سورتین بهر یک از سورتین یا از بعضی است
ببعض مقام مقتضی این است که گفته شود احتمالات در این مقام چهار است بلکه
پنج عدول از هر یک از سورتین ثابت است بهر یک از سورتین مثل عدول از توحید بسوره
جمعه و همچنین عدول از توحید بسوره منافقین و همچنین عدول از جحد بسوره جمعه و
عدول از جحد بسوره منافقین عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره
منافقین عکس آن عدول از توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد

یکی از این دو سوره عکس این است لکن اینها محض ذکر احتمالات در مسئله است تحقیق
تمام آنها است پس هر گاه شروع نموده بسوره قل هو الله احد جایز است عدول نماید از آن سوره بسوره
جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین و همچنین هر گاه شروع نموده بسوره قل یا
ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره
منافقین لکن نه بر وجه اطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعت اولی از توحید یا جحد
بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از سورتین که بوده باشد عدول نماید بسوره
منافقین پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره منافقین در رکعت اولی جایز
نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره جمعه جایز
نیست صورت رابعه در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید است از سایر سور قرآنیه
قبل از تجاوز از نصف میگوییم این یا در روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی
در جواز عدول در هر یک دو حال نیست خصوصا در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین
بلی کلامی که در این مقام هست این است که گفته شود عدول از سوره بسوره دیگر که جایز
هست آیا در صورتیست که عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد یا ثابت است مطلقا اگر چه
از موظف بغیر موظف بوده باشد در این مقام مقتضی این است که گفته شود در
اینجا چهار احتمال است عدول است از موظف بموظف عدول است از غیر موظف
بغیر موظف عدول است از غیر موظف بموظف عکس آن است مقام
مقتضی این است تکلم در هر یک از اقسام پس میگوییم اما عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض
میکنیم دو سوره در رکعت از رکعات نماز موظف بوده باشد مثل سوره توحید و سوره
جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه مستحب است قرائت هر یک از سورتین
که بوده باشد در آن پس هر گاه مکلف شروع نموده بسوره توحید و عدول از آن بسوره جمعه
یا شروع نموده بسوره جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید پس در هر یک از صورتین

که بوده باشد در آن پس هر گاه مکلف شروع نمود بسوره توحید و عدول نمود از آن بسوره
جمعه یا شروع نمود بسوره جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید در هر یک از
صورتین که بوده باشد عدول است از موظف بموظف و اما عدول از غیر موظف بغیر موظف
مثل اینکه در ظهر غیر روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره کوثر و می خواهد عدول نماید بسوره اذا
جاء و همکذا و اما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه
بعد می خواهد عدول نماید بسوره کوثر و اما عکس این که عبارت از عدول از غیر موظف بموظف
بوده باشد پس معلوم است بعد از آنکه این مذکور شد میگوییم ظاهر این است که عدول در
جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیحه حلبی که در بوده من افتتح سورة ثم
بدا له ان یرجع فی سورة غیرها فلا باس لکن ظاهر این است در صورتیکه عدول از
غیر موظف بموظف بوده باشد بعلاوه جواز عدول در این مقام مستحب بوده باشد
پس چنانچه این شخص در این مقام مثاب و ماجور خواهد بود می شود بجهت قرائت
سوره موظف همچنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهت نفس عدول در چنین صورت
بخلاف اینکه هر گاه عدول از موظف بغیر موظف بوده باشد یا از غیر موظف بغیر موظف
بوده باشد در این صورت عدول محض جواز خواهد بود استحباب و فضیلت
نخواهد بود است بلکه فی حد ذاته مرجوح است بلی شاید باسباب خارجیه راجح شود لکن
کلام فی نفسه است و اما هر گاه عدول از موظف بوده باشد پس در این مقام حکم بجواز
بعنوان اطلاق ممکن نیست کراهت موظفین متفاوتند در فضیلت و کراهت
مختلفند در صورت اطلاق کراهت معدول الیه راجح است از معدول عنه و کذا اگر
بعکس این است حق چنانچه مذکور شد تا در این مقام در صورتی بود که سوره
معدول عنها منسی مکلف بود در وقت شروع در قرائت آن و اما هر گاه فرض شود
که سوره در وقت شروع منسی مکلف نبود در وقت شروع در قرائت آن بلکه غفلت

قصد نموده شروع نمود ظاهر این است که در این وقت آن سوره از محل کلام خارج بوده باشد
بلکه مدعا از این سوره لازم است بآن معنی که اجزای قرائت چنین سوره نتوان نمود
اگرچه نذر کرده شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی این است
که گفته شود مکلف قبل از شروع در سوره یا سوره معینه منوی او بود یا مطلق سوره
اول سوره که شروع نموده یا همان سوره منویه است یا مغایر آن است قسم اول همان است که
مذکور شد مفصلا یعنی که بعد از انقضای زمان تعیین مطلق آن سوره بوده دیگر
مطلقا جایز نیست و اگر قبل از آن بوده باشد که است عدول جایز و کراهت جایز نیست
و در صورت عدول کراهت راجح است و کراهت راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه
مغایر با سوره منویه او بوده دو قسم است اگر متذکر شد بحقیقت حال قبل از دخول در رکوع
نماز صحیح لکن در حین بقا آنکه لفظا وی بآن سوره مقروه بوده باشد بلکه بجهة آنکه محل
تلاوت سوره منقضی شد مثل کسی که اخلال بسوره نمود سهوا و متذکر شد بعد از
دخول در رکوع و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال شد قبل از دخول در رکوع خواه بعد از
فراغ از قرائت سوره بوده باشد یا در اثنای آن ظاهر این است که التفات بآن قرائت
نمی‌نمود پس لازم است که عود نموده قرائت همان سوره منویه نماید بعد از بسمله
یا قرائت همان سوره منویه سابقه نماید یا سوره مغایر با هر دو سوره بجهت آن اشتغال
این نحو مخیر خواهد بود ما بین سه چیز اولی آن است که عود نموده قرائت همان سوره
مقروه نماید بعد از بسمله دوم آنست که قرائت همان سوره منویه نماید تا التفات
حاصل شود نماید که مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن کراهت قرائت همان سوره
منویه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد کلامی که در این مقام هست
در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول
از سوره بسوره دیگر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله در حین اراده سوره معدول الیها

لازم

لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما در این مسئله یعنی در صورتی که سوره مقروه
مغایر با سوره منویه بوده باشد پس گاه استئناف آن لازم است و کاهست لازم
نیست حال مقتضی این است که گفته شود چون که مذکور شد این نحو اکتفا بآن
سوره مقروه نمی‌تواند نمود پس لا محاله از تدارک آن لازم است و مذکور شد
که امتثال در حق این شخص بکی از سه وجه ممکن است و تفصیل آن مذکور شد پس
هرگاه عود نموده خواهد قرائت همان سوره مقروه نماید اعاده بسم الله لازم است و
همچنین هرگاه خواهد قرائت سوره نماید که مغایر با سوره مقروه و منویه هر دو بوده
باشد و اما هرگاه بخواهد قرائت همان سوره که منوی او بوده نموده باشد در این صورت
ممکن است تفصیل داده شود ما بین طول سوره مقروه و ما بین قصر آن پس اگر سوره
مقروه از قصار سور بوده باشد مثل سوره کوثر و قدر و نحو اینها ظاهر این است
که اعاده بسمله لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بقصد جزئیت سوره نظر
بآنکه مفروض این است که منوی او آن سوره بوده و هم چنین فرض این است
محل آن فوت نموده بوده است یعنی حقیقة بسمله که گفته است بقصد همان سوره
بوده است و فعل بعد از بسمله سوره دیگر را قرائت نموده است پس داعی به بسمله
گفتن در آن وقت همان نیت سابق او بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیت موجب
زیادتی در اجزای قرائت خواهد بود و این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز
می‌شود و اما هرگاه آن سوره طویل بوده باشد در این صورت اگرچه امر در بسمله باز
همان نحو است که مذکور شد لکن نظر بلزوم رعایت موالات ما بین آیات سوره و تخلل
چنین سوره موجب اخلال بآن است لا محاله اعاده بسمله لازم خواهد بود هرگاه
سوره مقروه طولی بوده باشد که تخلل آن موجب شک باخلال موالات بوده باشد
در و نیست حکم در این صورت حکم بعدم اخلال بموالات بوده باشد پس اعاده بسمله

لازم نخواهد بود حاصل با اخلال آن سوره مقروه با شخص کسی اخلال بموالات یا شخص
عدم آن یا مشتبه الحال است در صورت اول اعاده بسمله لازم است و در دو صورت
اخیر لازم نیست و اما هرگاه سوره معینه منوی مکلف نبوده در این صورت یا در حین
شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بود یا نه قسم ثانی لیا در مستبعد بلکه
ممکن نیست نظر بآنکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصود
او اتیان نماز بوده باشد نیست نماز در این صورت منفک نمی‌شود از قصد سوره
هرگاه معین بوده باشد آن سوره بوصف تعیین و هرگاه مطلق بوده باشد بعنوان
الاطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر بآنکه مخصوص او لحمد نمازات نیست نماز در
حق عالم بحقیقت حال ممکن الانفکاک از نیت فاتحة الکتاب نیست لهذا بسم الله
در اینجا منوی مکلف بجهة فاتحة الکتاب و اما سوره و لحمد بعد از فاتحة الکتاب
نظر بآنکه سوره معینه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یک سوره
لا علی التعیین لهذا قصد آن در حین شروع در نماز بدو طریق می‌شود یکی آن است
که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره قدر در رکعت اولی و سوره توحید در
رکعت ثانیه این قسم حکم آن مفصلا بیان شد قسم دیگر آن است که منوی او سوره
مطلقه است نظر بآنکه واجب در حق او نیست بلکه یک سوره غیر معینه لیکن
در صحت در هر دو قسم نیست کلامی که در این مقام هست این است که آیا چنانچه
در قسم اول که در سید مجمل قرائت سوره لازم نبود اول ملتفت این شود که بسم الله
میگویم بجهة آن سوره منویه بعد از آن شروع در بسمله نماید یا در قسم ثانی
نیز چنین است پس همان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن هر سوره
که خواهد شروع می‌کند پس قبل از بسمله تعیین سوره واجب خواهد بود یا نه
خواهد تعیین نماید که من قرائت سوره قدر مثلا می‌نمایم بعد از آن بسم الله بگوید

بجهت

تعیین
همین قصد بسم الله بجهة سوره معینه واجب خواهد بود بعبارت اخری بالاجمال پس
سوره نماید بعد از تعیین شروع در بسمله نماید مختار در حقیر ثانی است پس تعیین سوره
قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در آن متوان نمود لکن در اینکه تعیین سوره
قبل از بسمله اوفق باحتیاط و اقرب بسبیل نجات است عمل نکند نیست بلی کاهست عادت
مکلف مطرد شده است بقرائت سوره معینه در نماز در چنین صورت همان عادت
معین همان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست مگر در صورتی که خواهد بخلاف
معتاد معمول داشته باشد در این صورت البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین
شروع در سوره دیگر نماید حکم این همان است که در قسم اول مذکور شد یعنی در صورتی
قبل از شروع در سوره منوی مکلف سوره معینه بود غفلة شروع در سوره دیگر
نمود حکم آن مفصلا بیان شد در بیان امور مستحبات بدانکه مستحب
در این مقام چند چیز است استعاذه است یعنی مستحب است در رکعت اول از هر نماز
خواه واجب بوده باشد یا مستحب قبل از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب
استعاذه چنانچه مرحوم شیخ شهید در دروس و ذکری از شیخ ابی علی نجل شیخنا الطوسی
حکایت فرموده ضعیف و شاذ است و دور نیست مراد امر حوم ما الغرض در استحباب بوده باشد
مؤید آن این است و الدین که والد آن مرحوم در خلاف دعوی اجماع بر استحباب فرموده است
و این لیا در بعید است و الا دعوای اجماع بر استحباب نماید و علی قایل بوجوب شود بلکه
انصاف این است دعوای اجماع متحقق بر عدم وجوب ممکن است و مستحب رعایت اخفات است
در استعاذه اگرچه در نماز جهریه بوده باشد حتی در حق امام چنانچه سابق بر این اشاره
بیان شد از مستحبات مذکوره جهر به بسم الله الرحمن الرحیم است در صلوة اخفاتیه
یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن متعین است اگرچه در رکعت ثالثه در نماز

معقب و مذکور شد اجزیش نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر این است این در حق امام و منفرد باشد پس در حق ماموم ثابت نیست چنانچه سابق بیان شد محقق نماید حکم باستحباب جهر در بسمله تا بنا است اگرچه در صلوة شدید بلکه در صلوة مندوبه نهاریه بوده باشد ' انضمام قرائت سوره است بقرائت فاتحة الکتاب در صلوة مندوبه بدانکه نمازها مستحبه یعنی موظفات بکیفیت مخصوصه معتبر در آن کیفیت مخصوصه است چنانچه بیان نمازها شعاره مرتیل بین هم از نافله علی کلاه در این مقام الخواص بود بلکه علی کلام در این نوافل رواتب یعنی نوافل یومیه و نحو انها است که متر و معتبر در انها همان قرائت فاتحة الکتاب است در هر رکعتی و قرائت سوره در هر رکعت اگرچه لازم نیست بلکه مستحب در هر رکعت از آن قرائت زیاده از سوره واحده است لکن در نوافل لیلیه نهاریه مستحب قراءة سوره قصار است در نافله نهاریه و نافله مغرب و قراءة سوره طویلات در نافله لیلیه و کیفیت نوافل در کیفیت اولیین از نماز شب و نماز وتیره در مباحث اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت اخفات در نافله نهاریه مگر در بسمله و رعایت جهر در نافله لیلیه چنانچه سابق بیان شد ' در بیان استحباب قرائت بعض سور قرآنیه است در بعض از صلوات یومیه و بعض دیگر در بعض دیگر که سابق بیان شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه که بوده باشد بعد از قرائت فاتحة الکتاب مجزی است مکر آنچه در سابق استثنا شد کلام در این مقام در بیان استحباب و رجحان قرائت بعض سوره است بعض از صلوات بدانکه در حدیث مروی در اخر اصول کافی تقسیم سور قرآنیه شده است بچهار قسم ' سور طوال بطاء مکسوره کعقاب جمع طویله ' سور میئین بمیم و همزه مکسوره جمع مائه مثل سنین جمع سنه و سور مثانی و سور مفصل جماعتی از علما در تفصیل این اقسام چنین

نزموده اند

و فرموده اند و سور میئین سوره است اول سوره بنی اسرائیل است و اخر سوره مؤمنین و فرموده این سوره با صدایات یا زیاده از صد است قلیلی یا بسبب تسمیه شده است بمئین و فرموده اند قال شیخنا الطبرسی و هی کل سوره یکون نحوا من مائة آیة او فوق ذلک او دونه و فرموده اند سور مثانی از سوره یونس است تا سوره بنی اسرائیل ما و فرقان است تا سوره محمد و فرموده اند سوره مفصل از سوره حجرات تا اخر قرآن و صاحب قاموس فرموده و قول در تفسیر مفصل که مذکور است و مثلا که از سوره قتال است تا اخر قران و مراد از سوره قتال سوره محمد است ص و بعیم از سوره حجرات تا اخر قرآن و حق در این قول اول ایجی نموده بیرون از سوره جاثیه است تا اخر چهار دم از سوره صافات است تا اخر نجم از سوره صفات تا اخر ششم از سوره تبارک است تا اخر هفتم از سوره صافات تا اخر هشتم از سوره انا فتحنا است تا اخر نهم از سوره سبح اسم است تا اخر دهم از سوره والضحی است تا اخر ظاهر این است این اختلاف در اقوال الیان علمای عامه بوده باشد علمای ما الحال مقصود ما بیان اقوال علما و قلت است بعد از آنکه این مطلب مختص شد میکوئیم جماعت از علمای علمای ما سوره مفصل را تقسیم فرموده اند بسه قسم مطولات فرموده اند این از سوره محمد است تا سوره عم و متوسطات و این از سوره عم است تا سوره والضحی و قصار و این از سوره والضحی است تا اخر و این تقسیم اگرچه محل مناقشات است چه آنکه از جمله سور مطوله بنابر این سوره حجرات بوده بیرون و این سوره اگر اقصر از سوره عم بنا شد لا محل الخواص بود بلکه اقصر انها از آن هم چنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از سور متوسطه خواهد بود با آنها اقصر از سوره بینه است که از جمله قصار است لکن امر در این سهل است آنچه فرموده اند مستحب است قرائت سوره مطوله در نماز صبح و قرائت سوره متوسطه در نماز عشا و قرائت سور قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب و تا حال حدیثی که مشتمل باین تو تفصیل بوده باشد ندیده ایم بلکه آنچه دلالت دارد علیه حدیث صحیح مروی در تهذیب است خلاف آن دلالت حدیثی است که محمد بن مسلم اخبار نموده که حضرت کاشف اسرار حقایق جناب امام

جعفر صادق عرض کردم که در نماز قرائت موظفی هست در جواب فرمودند نه مگر نماز جمعه که در آن قرائت باید بشود بسوره جمعه و منافقین بعد از آن محمد بن مسلم میگوید عرض کردم که کدام یک از سوره باید قرائت بشود در نمازها در جواب فرمودند اما نماز ظهر و نماز عشا پس قرائت باید بشود در انها بسوره سبح اسم ربک الاعلی و سوره والشمس و ضحیها و نحو اینها و اما نماز عصر و مغرب پس قرائت باید بشود در انها بسوره اذا جاء نصر الله و الهیکم التکاثر و نحو اینها و اما نماز صبح پس قرائت باید بشود در آن بسوره عم و هل اتی و هل اتیک حدیث الغاشیه و لا اقسم بیوم القیمة و هل اتی علی الانسان حین از این ظاهر میشود اشتراک ما بین نماز ظهر و عشا و از این راه است که مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه المجید حکم فرموده اند در کتب خود باشتراک ما بین نماز ظهر و عصر و نماز عشا و باشتراک ما بین نماز مغرب و نماز عصر و هم چنین مقتضای آنچه فرموده جماعتی از متاخرین علما این است که سوره ی عم از وظایف نماز عشا است و مقتضای حدیث مذکور این است که آن از وظایف نماز صبح است و هم چنین مقتضای فرموده ایشان این است که سوره بینه از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته شود مقتضای حدیث این است که این سوره شریفه از وظایف نماز ظهر و عشا بوده باشد شخص است حمل بمقتضای حدیث صحیح اولی است بدانکه از آنچه مذکور شد ظاهر شد مقتولیت قول اول از بود که مطولات مفصل از وظایف نماز صبح است و متوسطات از وظایف نماز عشا و قصار از وظایف نماز ظهر و عصر و مغرب و شاید مثل این است مگر اینکه نماز ظهر مثل نماز عشا است در اینکه وظیفه هر دو از متوسطات مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظایف نماز عصر و مغرب است تا اینکه بقول اول مفرق بوده فرموده که تقسیم سوره مفصله نموده اند با قسام ثلثه مذکوره با حدیثها قسام نمیکنند اگر کرده شود مقصود ترویج اگرچه باقسام ثلثه تقسیم کرده اند لکن تحدید اقسام نموده اند اینها که تحدید اقسام ثلثه نکرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشا و ظهر هر دو دانسته اند

مقصار را

و قصار را وظیفه نماز عصر و مغرب مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را از وظیفه نماز عشا دانسته اند و قصار را از وظیفه ظهر و عصر و مغرب مثل علامه در تذکره و منتهی و تحریر و قواعد کلام شیخ شهید اوفق است بحدیث صحیح چنانچه دانسته شد و مخفی نماند که در مثل است کما فصل در صحیح فرا این در دو رکعت اولی قرائت جمعه و سوره مبارکه قل هو الله است و در رکعت ثانیه قرائت حمد و سوره مبارکه توحید است مکرر در نماز عشای شب جمعه در نماز روز جمعه و نماز صبح روز پنجشنبه که وظیفه اینها مذکور خواهد شد و این قول مرحوم شیخ صدوق است بدانکه مناسب در این مقام تنبیه بر چهار مطلب است ' اول آنکه میگوئیم مقتضای آنچه مذکور شد از حدیث صحیح و حکایت جمله از کلمات اصحاب آنست در نماز صبح هر روزی از روزهای هفته که بوده باشد هر گاه کسی اراده سوره مبارکه هل اتی قرائت نماید هر سوره از مطولات مفصل نماید ایشان مخالف کرده خواهد بود مگر سوره والنجم که مستثنی است و این چنین است که مذکور شد لکن مرحوم محقق بعضی از این سور نسبت بنماز صبح بعض ایام هست مثل سوره هل اتی نسبت بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه و بعض نماز این علامات که علما متعرض این شده اند نداشته هرگاه کسی در این روز قرائت سوره دیگر از این سور نماید البته مخالف نخواهد بود بلکه داعی بر تخصیص بذکر هل اتی است بیان آن این است که شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال ان شاء الله الوابل قال الاولیا جناب حضرت امام محمد باقر روایت نموده که آنحضرت فرمودند هر کسی که بخواند در نماز صبح روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان را و هاب کل الخیر و بار از میع اوامر اوصیا او در جیش سید اکرم و چهار از حور و شیاطین و محشور خواهد بود با محمد و ال او صلوات الله و سلامه علیهم اگرچه تا حال بحدیثی که دلالت کند بر اینکه قرائت باید در نماز صبح بوده باشد لکن این نزد قیلولا زده است بعلاوه حرام تخصیصها بعد از ملاحظه بعض اخبار دیگر و اما در خصوص روز دوشنبه پس روایت نموده از جناب حضرت امام علی نقی

که من در روز سه شنبه خدمت آن بزرگوار مشرف شدم فرمودند که دیروز ترا ندیدم عرض
کردم چونکه روز دوشنبه بود خوش نداشتم که بیرون آمده باشم حضرت فرمودند کسیکه
خواهد حق عز و جل او را از شر روز دوشنبه محافظت فرماید پس بخواند
در رکعت اول از نماز صبح هل اتی علی الانسان را و رجاء بن ابی ضحاک که در خدمت با سعادت
مرجع طالبه اهل تقوی یعنی جناب امام رضا علیه الاف التحیة والثنا مشرف بوده در طریق
خراسان روایت کرده که آن سرور کائنات در رکعت اول از نماز صبح این روز تلاوت
میفرمود حمد و سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند سوره
هل اتیک حدیث الغاشیه را تا اینجاست که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما
حکم باستحباب قرائة این دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح این دو روز رقیمه در
بیان اختلاف فقهاء در تعیین نمازهای شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند
فقها در سوره موظفه در نماز مغرب و عشای شب جمعه بچهار قول اول قول باستحباب
قرائت سوره جمعه است در رکعت اول هر دو نماز و استحباب قرائت سوره اعلی است در رکعت
ثانیه در هر دو نماز و این قول مرحوم سید مرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط
و نهایه و ابن ادریس است در سرائر و محقق مرحوم ملا … بلکه مرحوم سید مرتضی در این
دعوی اجماع امامیه نموده است قول دویم قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و این
عبارت از آن اول است در نماز عشا هم چنین در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مغایرت
با آن در رکعت ثانیه که فرموده مستحب است در آن قرائت توحید قول سیم قول باستحباب قرائت
انا انزلناه است در رکعت اولی نماز مغرب و توحید است در رکعت ثانیه و در نماز عشا
مثل هر دو قول اولات پس قول سیم مخالف است با قولین در نماز عشا لکن مغایرت با هر دو
در نماز مغرب چنانچه مخفی نخواهد بود قول چهارم قول ابن عقیل است حکایت شده از ابن
ابی عقیل که مستحب است قرائة سوره جمعه و المنافقین در شب جمعه … المغرب و العشا

استعمال

استعمال شده است در نماز عشا اگرچه کلام ابن ابی عقیل مراد همین معنی است پس حکم ثالث
معزیان کلام او مستفاد نشده و اگر مراد از نماز مغرب عشاء است پس مقتضای آن
حکم باستحباب سوره جمعه و منافقین است در هر یک از نماز … اقوال حسب است مکر
قرائت منافقین در نماز مغرب که مستند بجهة آن نیست … که مذکور شد در بیان
توظیف در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بود و اما نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از
اکثر فقها آنست که مستحب است در رکعت اولی سوره جمعه است و در رکعت ثانیه سوره
توحید و ظاهر از شیخ صدوق در عیون و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره جمعه است
در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید در این دعوی
اجماع امامیه فرموده و مختص است کلام استحباب جمعه در رکعت اولی نیست بلکه محل کلام
استحباب منافقین است در رکعت ثانیه مختار ثبوت استحباب است نظر بدلالت جمله از
نصوص معتبره چنانچه جمله از نصوص معتبره دیگر دال بر استحباب سوره توحید است در آن
بنابراین پس استحباب در رکعت ثانیه نماز صبح مخیر خواهد بود یعنی مکلف مخیر است مابین
قرائت هر یک از دو سوره که بوده باشد باتیان هر یک از آن مخیر خواهد بود چنانچه این
ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب قواعد بنا بر این مدعا که انجید با توحید در رکعت
ثانیه نماز صبح بر سوره منافقین و اشکالات خواهد بود چنانچه در مبحث سابق مذکور شد
اما انکه … در ظهر جمعه و روز جمعه بس روز جمعه در رکعت اولی و سوره منافقین در
رکعت ثانیه در هر یک از … پس بلا اشکالات مع جهتی در نماز جمعه بلکه ظاهر
از مرحوم شیخ صدوق در فقیه وجوب قرائت سورتین است در نماز ظهر روز جمعه … الا آنکه
از نماز ظهر از نماز جمعه و ظاهر است مرحوم ابی الصلاح … ایشان ما نعت
مرحوم سید … بقرائت سورتین در ظهر روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارت از مرحوم
… وجوب سورتین در نماز جمعه اظهر است از کلام شیخ صدوق و این قول اگرچه این در …

نوادر
قایل بآن شده اند لکن بسیار ضعیفات و مستندات مذکورات چنانچه در مطالع الانوار
بیان شده   در بیان اینکه قرائت انا انزلناه قایم مقام هر یک از سوره موظفه
میشود در جمیع نمازها بدانکه در واحد از احتجاج روایت نموده از ثقه جلیل القدر حمیری
که او عریضه نوشته خدمت امام زمان جناب صاحب الامر با این مضمون روایت کرده شده است
که حضرت عالم فرموده عجب است چگونه مقبول شود نماز کسی که قرائت نموده باشد در آن
نماز سوره انا انزلناه و روایت کرده شده است که نمیخواند برای نماز یک که در آن قرا
نشود سوره مبارکه قل هو الله احد روایت شده است هر کس سوره همزه را تلاوت کند
در نمازهای واجب خود ثواب داده خواهد شد … آیا جایز است کسی قرائت سوره
همزه کند و ترک کند سایر سوره را که ذکر شد با آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست
… سوره … لازم الاتمام حتی الامثال از جناب
صادر شده ثواب در قرائت این سوره مختص است که روایت شده در هر گاه کسی ترک کند سوره
که در آن ثواب است و تلاوت نماید سوره قل هو الله احد و سوره انا انزلناه را فاین
خواهد شد ثواب این دو سوره که قرائت نموده بعلاوه ثواب آن سوره را که ترک نموده
بجهة فضیلتی که آن برای این سوره مبارکه هست این است لفظ … و سنده صحت آن
چنانچه در مجلد ثالث مطالع الانوار در مبحث نماز جمعه بیان نموده ام و
… که … عمل بآن مستحب است و معنی … بحدیث …
احادیث متعدده از جمله … که ثقة الاسلام در کتاب کافی فی فتح الطاهر
در تعقیب روایت فرموده از ابی علی بن راشد که او گفت … کردم خدمت جناب
… ابن جعفر علیهما السلام … ما نوشته اید
محمد بن فرج در مقام تعلیم او بجز این سوره در فرایض سوره انا انزلناه و قل هو الله احد
و … است پس قرائت این سوره در نماز صبح گویا طالب این بود که در نماز

صبح سوره مطولات تلاوت نموده باشد جناب حضرت در جواب فرمودند … شک …
سینه تو بسبب قرائت این دو سوره تحقیقا انکه فضیلت قسم بذات الله … منهما …
حاصل است در قرائت این دو سوره است و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در
کتاب عیون روایت نموده از ابی الحسن الصایغ که او از عم خود روایت نموده که او گفته
در خدمت جناب حضرت امام رضا مشرف بودم در سفر خراسان و عادت جناب حضرت عادت
ایشان این بود که در رکعت اول از فرایض تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد و انا
انزلناه را و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد و قل هو الله احد را
اگرچه از روایت رجاء بن ابی ضحاک که در همان سفر در خدمت آن بزرگوار مشرف بوده
ظاهر میشود که این در غیر روز جمعه صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه بوده
در بیان کیفیت قرائت سوره موظفات در نمازها بدانکه سابق مذکور شد
که مستحب است قرائت مطولات در نماز صبح و قرائت متوسطات در نماز عشا با در ظهر و عشا
و قرائت قصار در عصر و مغرب و مقصود در این مقام این است که آیا افضل این است سوره که
قرائت میشود در رکعت ثانیه مغایر بوده باشد با سوره که در رکعت اولی تلاوت نموده
یا جایز نیست ظاهر اول است لکن در صورتیکه ممکن از قرائت سورتین در رکعتین
بوده باشد در این صورت هر گاه سوره واحده در دو رکعت تلاوت نماید مرجوح است
هر سوره که بوده باشد مگر سوره مبارکه توحید که آن مستثنی است بجهة آنکه قرائت سوره
واحده در رکعتین از فرایض بوسیله در صورت مزبوره مرجوح است خواه آن سوره
… بوده باشد … مگر قرائت سوره توحید که چنین نیست
بنابراین هر گاه کسی سوره قل اعوذ برب الفلق را در رکعتین تلاوت نماید و قل اعوذ برب
الناس را در رکعت دیگر … هر گاه یک سوره در هر یک
از رکعتین تلاوت نماید   مطلع مقتضای این است که … احتمالات در …

مقصود است یکی آن است که سوره مطوله که مقصود بعضی مؤلف است هرگاه تلاوت یک
سوره از آن در رکعتی نماید سوره دیگر در رکعت دیگر مطلقا مقتضی وجوب نخواهد بود
اما هرگاه قرائت سوره واحده در هر یک از رکعتین از آن نماز نماید البته بکر و بخواهد بود
خواه این سوره واحده از سوره مطوله بوده باشد یا از غیر و اما هرگاه ما شیئان بدو سوره
نماید هر سوره در رکعتی البته بکروه نخواهد بود اگر چه در هر دو سوره از غیر سوره مطوله
بوده باشد محصل مطلب این است تا الحد نماز صحیح از حیثیت قرائت سوره بچند طریق
شود اول آن است که تلاوت یک سوره از سوره مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوت
سوره دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است قطع نظر از حکایت تبدیل سوره
دوم قسم آن است که قرائت سوره از سوره مطوله نماید در رکعتی و تلاوت سوره غیر
از مطوله نماید در رکعت دیگر این اگر چه ادون از قسم اول است لکن اکمل از بقیه اقسام است
سیم آن است که تلاوت دو سوره از سوره غیر مطوله نماید در نماز صبح در هر رکعتی سوره
چهارم آن است تلاوت سوره واحده از سوره مطوله نماید در هر یک از رکعتین مقصود
این است این قسم صحیح است از جمیع اقسام مذکوره اگر چه متوهم بوده باشد بحرمت آن است
که قرائت سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز مختص است
که این ادون از همه اقسام است که مذکور شد ظاهر این است این در غیر سوره بیان که
توحید است پس هرگاه قاطبه صلوات را اتیان نماید به سوره توحید در جمیع رکعات البته
بکروه نخواهد بود اگر چه داخل است بر جمیع بالاضافه بعضی سوره در بعضی صلوة بوده باشد
چنانچه تفصیل آن انسابق معلوم میشود مخفی نماند این اقسام مجموعه که در نماز صبح مذکور
شد ثبت بوده مطوله اینها مخصوص است در نماز عشا ثبت بوده متوسط در نماز
عصر ثابت بوده مقادا عزاج از بیت تامل ظاهر است مجملا از جمله امور مستحبه ترتیل
در قرائت است و اراده از ترتیل از قرائت که ظاهر میشود از کلمات علما و اداه از ائمه اطهار

آن است که اما فضار در قرائت نماید یا اجتماع اجتناب نماید از سرعت مفرط و بطئ مفرط یعنی
قرائت را بیاد و سریع نماید و هم چنین بسیار بطئ نماید بحدی که اقرأت ما بین کلمات
حاصل شود مختص است مراد در صورتیکه سرعت بحدی بوده باشد که اخلال کلمه
بحرف شود و هم چنین بطئ بمرتبه بوده باشد که تقطیع ما بین حروف یا کلمات حاصل شود
و الا قرائت با این نحو موجب بطلان عمل خواهد بود و از مرحوم محقق در کتاب معتبر
و علامه و غیرهما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب و ترتیل مستحب اما ترتیل مستحب
پس راجع میشود باینچه مذکور شد و اما ترتیل واجب پس راجع است بحروف است از نخارج و جوب
اخراج حروف از مخارج سابق بر این بیان شد بعضی از علما ترتیل واجب را با این نحو تفسیر
فرموده اند اداء الحروف من المخارج و حفظ الحکام و وقوف با این نحو که وقف بحرکت و وصل
بسکون ننماید تحقیق حال در این مقام مقتضی آن است که گفته شود اما وقف بحرکت پس آن
مجوز است نزد قاطبه اهل لسان پس اجتناب از آن لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم ببطلان
خواهد بود و اما وصل بسکون ظاهر این است بعنوان اطلاق اجتناب از آن لازم نبوده
باشد بلکه بعض از تفصیلات توضیح حال در این مرام مستدعی این است که گفته شود
در این مقام چهار احتمال است وقف بسکون و وقف بحرکت و هم چنین وصل بسکون
و وصل بحرکت اما قسم اول پس آن اصل است و محل شک نیست و قسم حکم آن ملکور شد قسم
رابع بنفسه محل تامل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول الیها مفتح بهمزه وصل بوده باشد
و اسقاط آن همزه نماید مثل رب العالمین الرحمن الرحیم باظهار فتحه نون و اثبات همزه
الرحمن الرحیم در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم
که عبارت از وصل بسکون بوده باشد پس این منقسم بچند قسم میشود اول آن است که
فصل متخلل شود ما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و لکن قطع نفس
ننماید این صورت ظاهر این است که صحیح و بحسب بوده باشد بلکه ممکن است که بگوئیم

این وقف بسکون بوده باشد نه وصل بسکون نظر بعدم اعتبار در وقف قطع نفس در حقیقت
وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از فراغ از کلمه و قبل از
شروع بکلمه دیگر اگر چه فصل بین متخلل فیما بین نشود هم چنین صادق است در صورت
تخلل فصل اگر چه قطع نفس نشده باشد دویم که فصل متخلل نشود فیما بین کلمه سابقه و شروع
بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
اظهار حرکت میم الرحیم ننماید شروع نماید باید بعد با عدم قطع نفس و عدم تخلل فصل
در این صورت در قطع حکم ببطلان قرائت نتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده
باشد سیم مثل دویم است مگر اینکه کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل بوده باشد در این صورت
حکم بصحت مشکل است بلکه در دویست که باطل بوده باشد پس در صورت قرائت حکم
ببطلان بشود اوفق در صورت وقف بحرکت دویم در صورت وصل بحرکت لکن در
موضعیکه کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل بوده باشد و اثبات آن همزه نماید سیم در صورت
وصل بسکون در صورت عدم تخلل فصل عرفا بعد از فراغ از کلمه سابقه و قبل از شروع
بکلمه لاحقه در جائیکه کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل بوده باشد و هم چنین در صورت
قرائت حکم بصحت است اول در صورت وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمه لاحقه
مفتح بهمزه وصل بوده باشد یا نبوده باشد دویم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط
با آنکه هرگاه کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل بوده باشد اسقاط آن همزه نماید سیم در صورت
وصل بسکون بغیر از عدم قطع نفس بشرط آنکه هرگاه کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل بوده
باشد فصل عرفا متخلل ساند فیما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و اما هرگاه
کلمه لاحقه مفتح بهمزه وصل نبوده باشد قرائت صحیح است اگر چه با عدم تخلل فصل بوده باشد
لکن احتیاط در وصل مقتضی اجتناب از مثل آن است بعد از آنکه این مطلب بتفصیل دانسته
شد میگوئیم پس وصل بسکون بعنوان اطلاق منافی بلحوظ ترتیل نیست بلکه با وصل بسکون

محققه
بتوترتیل متحقق است و هذا نقیدها یم احدی از علما اجتناب از این را معتبر در تحقق
ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهر از کلمات علما خلاف آن است پس مناسب نیست که حمل از عبارات
جماعت از علما ظاهر عالی را فکر کنیم تا بحقیقت حال متحقق شود پس میگوئیم قال الشیخ الطائفه
فی النهایة ینبغی ان یرتل قرائته و یضع الحروف مواضعها هرگاه اسیکالوم که عبارت
از وضع الحروف مواضعها بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت از اخراج
حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین بوده باشد تفسیر ترتیل بلازم از اید ظاهر میشود
و محقق در معتبر فرموده یعنی بالترتیل فی القرائة تبیینها من غیر مبالغة فیه قال الشیخ
پس بنا بر این ترتیل در قرائت عبارت از اظهار کردن قرائت است و تبیین همین
تفسیر فرموده مرحوم علامه در منتهی گویا مراد از غیر مبالغه اجتناب از بطئ مفرط بوده
باشد و علامه در نهایة الاحکام فرموده بعد از حکم باستحباب ترتیل در قرائت و یعنی به
بیان الحروف و اظهارها و لا یمدها بحیث یشبه الغناء و لو ادرج و لم یرتل و اتی بالحروف
بکمالها صحت صلوته و این ادریس در سرائر فرموده و ینبغی ان یرتل قرائته و یبینها
و لا یعجل فیها بحیث یستفاد از کلمات مذکوره و غیر اینها آن است که عبارت از اجتناب از
سرعت مفرط در قرائت بنا بر این ممکن است تحقق ترتیل با قرائت تامه ما الکتاب بنفس واحد
که ملتقا رعایت وقف در ما بینها ننماید از این جهت که مرحوم محقق در شرایع و غیر
بعد از حکم باستحباب ترتیل حکم فرموده اند باستحباب رعایت وقوف بمواضع آن و وصل
بسکون با تمهید ترتیل هم منافات ندارد بدلیل و مدلول علیه بکلام محقق از علما نیست چنانچه
ظاهر شد بقسم از جمله امور مستحبه رعایت وقوفات بدان که قراء وقف را انقسام نموده
بچهار قسم وقف تام و حسن و کاف و صحیح وقف تام وقفی که ما بعد آن ارتباطی
و تعلقی با ما قبل خود نداشته باشد نه ارتباط لفظی و نه ارتباط معنوی مثل وقف
بر یوم الدین و نستعین و وقف کاف وقف در موضعی است که متعلق ما بعد خود بوده

باشد اما نیست معنی لفظ و ارتباط لفظی نداشته باشد مثل وقف بر بالغیب فی قوله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة الآیه و وقف بر ینفقون فی قوله تعالی
و مما رزقناهم ینفقون بما انزل الیک و وقف بر من قبلک فی قوله تعالی و ما انزل
من قبلک و بالآخرة هم یوقنون که اگر کوید و یقیموا الصلوة در لعل عطفات بر یؤمنون
و هم جنس والذین یؤمنون عطفات بقوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب پس معلوم
انا اینجا ... ارتباط معنوی بما قبل دارد و ارتباط لفظی نیز دارد و نیست اینکه مراد
از آنچه مذکور شد که وقف کافی وقف بر کلمه ایست که او ارتباط معنوی بما بعد داشته
باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی آن کلمه موقوف علیها ارتباط لفظی نداشته باشد
بما بعد اینجا آنچه هست این است که کلمه بعد از موقوف علیها ارتباط لفظی دارد بما قبل
کلمه موقوف علیها و این مضر نیست و از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف
کافی ظاهر میشود که وقف بر بسمله در سوره توحید وقف تام بوده باشد و وقف
بر ... آیات مخفف کافی بوده باشد و وقف حسن بنا بر آنچه قبل ذکر کرده اند
وقف بر کلمه ایست که ارتباط لفظی با ما بعد داشته باشد لکن ارتباط معنوی نداشته
باشد مگر وقف کافی مبنا بر مقتضای قول قراء در چهارده موضع در سوره فاتحة
الکتاب وقف می توان نمود چهار وقف تام مثل وقف بر بسمله و یوم الدین و نستعین
و علا الضالین و ده موضع وقف حسن و آن بر بسم الله و بر الرحمن و بر الحمد لله
و العالمین و الرحمن الرحیم و نعبد و المستقیم و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف
کافی در فاتحة الکتاب بنا بر این نخواهد بود و بعد از ذکر وجه انحصار این سه قسم
در لزوم اعاده کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی اعاده آن لازم نیست
پس ابتدا بکلمه بعد از آن جایز خواهد بود بخلاف وقف حسن که بنا بر قول اکثر قراء
اعاده کلمه موقوف علیها لازم پس ابتدا بما بعد از آن جایز نخواهد بود عدم لزوم اعاده

در اولین

در اولین اگرچه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی مسلم نیست لکن ظاهر این است مراد
قراء از لزوم اعاده و عدم لزوم رجحان و عدم رجحان است یعنی اعاده کلمه موقوف
علیها در وقف تام و وقف کافی رجحان ندارد و در وقف حسن راجح است بنا بر این معنا
از این سخن ظاهر ... لکن نه در قرائت فاتحة الکتاب وقفات نظر باینکه اتصال القراءت اولی
حاصل شد اعاده ... لزوم بلکه بعید رجحان مشکلات قسم چهارم از اقسام
وقف وقف قبیح است و آن وقف بر کلمه ایست که متعلق بوده باشد با بعد خود لفظا و معنا
مجملا ... و آنکه ... سلیم بالاضافه بما بعد خود یا متعلق باین هست لفظا و معنا یا متعلق
بان نیست کافی یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ وقف
در قسم اول قبیح است پس جایز نخواهد بود و در چهار قسم دیگر جایز است مگر تقسیم سه
بوقف تام نظر بتمامیت آن در محل وقف بوده اند و قسم دیگر منقسم شده است بوقف حسن
و قسم چهارم بوقف کافی و کلامی که در این مقام هست این است قسم سیم که کلمه متعلق بما بعد
خود باشد بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر بعید است نظر باینکه تعلق لفظی مستلزم تعلق
معنوی است مثل بسم الله تعلق لفظی آن بما بعد آنست که موصوف است و ما بعد آن صفت است
پس لفظ الله تعلق معنوی محقق خواهد بود و همچنین در الرحیم نسبت بالرحمن و مخفی نماند
مگر آنکه مراد اینها از ارتباط و تعلق معنوی و لفظی معنی دیگر باشد بعد از آنکه دانسته
شد معلوم میکنیم باصل مطلب پس میگوییم ... از قراء بوده باشند بعد از حکم باستحباب
ترتیل مستحب است حفظ وقوف و مراد این نیست که حفظ هر وقف مستحب بوده باشد
چنانچه موهم این هست لفظ الوقوف در کلمات ایشان نظر باینکه جمع محلی باللام است
بلکه مراد این است هر کاه خواهد وقف نماید ... وقف در مثل یکی از این مواضع اولی
خواهد بود نسبت بموضع دیگر نه اینکه مراد این بوده باشد که مستحب است در چهارده موضع
در سوره فاتحة الکتاب وقف نماید ... نیست بعلاوه آنکه ممکن است کر کفته

شود آنچه مذکور شد در بیان اقسام وقف با اقسام مذکوره بنا بر اصطلاح قراء بوده ممکن است
در این مقام این مراد نبوده باشد بلکه مراد وقف بر آیات بوده باشد یعنی مستحبات
در قرائت فاتحة الکتاب مثلا و غیرها ... وقف نماید بر رؤس آیات لکن انصاف
این است حکم باستحباب این بعنوان اطلاق مشکل است نظر باینکه لازم این آن است که
هر گاه کسی بعد از بسمله یعنی الحمد لله تا مالک یوم الدین وقف نماید تارک مستحب بوده
باشد و این مشکل است و ممکن است مراد از وقوف در کلمات ایشان وقوف تامه بوده
باشد بنا بر این حکم باستحباب اشکال نخواهد داشت چنانچه مراد از حفظ وقوف در اخبار
... استحباب رعایت وقفات ... یا مراد استحباب رعایت وقوف تامه است
یا مراد معنی است که اول مذکور شد حاصل آن این است در صورت طلب وقف اجتناب نماید
از وقف قبیح پس اجتناب نماید با وقف حسن را یا کافی را یا وقف تام را بنا بر این مراد
از حفظ وقوف حفظ احکام وقف خواهد بود لکن حمل عبارات را بر این معنی بسیار
بعید است پس اولی این است که حمل شود بر احد معنیین که اول مذکور شد مخفی نماند وقف
بر کلمه که متعلق بما بعد بوده باشد لفظا و معنا اگرچه در کلمات قراء محکوم بعدم جواز شده
لکن ظاهر این است که مراد مرجوحیت بوده باشد پس وقف جایز خواهد بود لکن احتیاط
اجتناب است از وقف بر مضاف نظر بشدت تعلق ... الیه حتی کویا کلمه واحده
بوده باشد بنا بر این اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف در رب العالمین و یوم الدین
و غیر المغضوب علیهم و مخفی نماند چنانچه مراد قراء رجحان اجتناب است نه تعیین آن پس
عمل بمقتضای قول قراء راجح است نه لازم مگر آنچه که سابق بر این تنبیه بر آن شد
و اما رعایت آنچه در تنوین و نون ساکن بالاضافه بما بعد آن از احکام ... ذکر
نموده اند پس آن ... و لازم نیست بلکه از محسنات قرائت است بلکه حکم
برجحان رعایت آن بعنوان اطلاق بمقتضای انصاف مشکل است توضیح حال در بیان

این مرام

این مرام مقتضی این است که گفته شود تنوین و نون ساکن بالاضافه بحرفی از حروف هجا که
بعد از آن بوده باشد ... چهار قسم است اول ادغام است
اظهار ... قلب ... اخفا مقصود از این بیان کیفیت تلفظ بتنوین بلکه
بحرف نون و نون ساکن است با لحاظ حروفی که بعد از اینها واقع میشود پس میگوییم
قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی ادخال است و در اصطلاح بنا بر آنچه در
شرح تسهیل و تصریح تصریح بآن شده عبارت است از دفع لسان بموضع ... حرف
در یک نفس بآنکه ... حرف ... بنا بر قرار داد قراء است که هر کاه هر یک
از این شش حرف واقع شود بعد از حرف نون یا بعد از نون ساکن یا بعد از تنوین
بلکه ... حرف نون یا آن نون ساکن بلکه حرفی که مقدم بر نون ساکن است در هر یک
از این شش حرف که بوده باشد و آن شش حرف عبارت است از ی ن م و ل ر و این
ادغام را منقسم بدو قسم کرده اند یک قسم ادغام مع الغنه و آن نسبت بچهار حرف اولی است
تنوین بالاضافه بیاء مثل وجوه یومئذ ناعمه و وجوه یومئذ ناعمه و نون ساکن
نسبت بآن مثل ... و ... نسبت بنون مثل عاملة ناصبة یومئذ
ناعمه و نون ساکن نسبت بآن مثل مذکرا ان نفعت الذکری و تنوین نسبت بمیم
مثل فیها سرر مرفوعه و اکواب موضوعه و نون ساکن نسبت بآن مثل خلق من ماء
دافق و تنوین نسبت بواو مثل ما له من قوة و لا ناصر و نون ساکن نسبت بآن
مثل والله من ورائهم محیط و این قسم را ادغام مع الغنه کویند ... که آن
... میشود و مقصود قراء از اینکه این قسم را ادغام مع الغنه میکویند آنست
که ... حرف نون یا تنوین ظاهر نکرد بلکه ... حرف را ادغام
کرده در یکی از این حرف ما بعد حتی کانه حرف مشدد بوده و تلفظ بنوعی کرده که صوت
میل ... کند و این در مثل حرف نون یا نون ساکن ... اگرچه ظاهر است مثل ...

من الف شهر و من ماء و هم چنین با نون لکن با واو و یا غیر ظاهر است چنانکه این مطلب که
عبارت از ادغام حرف نون بلحرفی که مقدم بر نون ساکنه بوده باشد یکی از چهار حرف
ملکوت اگر چه بالاضافه میم و نون ظاهر و بحسب مسلم است ولکن بالاضافه بواو و یا
ظاهر و مسلم نیست خصوصا بالاضافه بیا بنا بر این هرگاه در مثل من قوم و لا ناصر من
تا دا هیچ ظاهر نکند بلکه تا دا ادغام در واو و یا نماید بنحوی که شد و ادا شود حکم بجواز
مشکلات و همچنین در مثل صل علی محمد و آل محمد در تشهد و غیر اینها و هم چنین است حال
در نون ساکنه بالاضافه بواو مثل من وال و هم چنین است حال در مثل وجوه یومئذ
ناعمه و من یخشی که باین نحو قرائت نماید متجمل و هم چنین من یعمل قرائت نماید
و هم چنین است حال ... را تلاوت نماید بلکه حکم ... این اشکال از سابق
شاید از این راه بوده که شارح مفصل غنه را ... کرده است در جمیع حروف ... یرملون
نحو که باید بنوعی تلفظ شود که اثری از نون باقی نماند ... علمای ...
کرده اند ما بین نون ساکنه و تنوین حکم نموده اند بوجوب ادغام در اول ...
در ثانی قسم دویم ادغام بلا غنه است و این در صورتیست که هر یک از حرف سوم
نون ساکنه متصل شود بلام یا را مثل غفور رحیم و من ربک ... و لم یکن له
اما ادغام بجهة آنکه حرف سوم یرملون که مقدم بر نون ساکنه است ادغام میشود
بهر یک از لام و را و اما بلا غنه بجهة آنکه در مقابل مع الغنه است و شارح تسهیل
جواز غنه را در این قسم نیز از سیبویه نقل نموده و هم چنین ... و ابن عامر که در
... قراءات و قسم دویم اظهار است و این در صورتیست که تنوین یا
نون ساکنه متصل شود بهر یک از حروف حلقیه که بوده باشد و آنچه در سابق بیان
شد شش حرف است همزه و هاء و عین و حاء مهملتین و غین و خاء معجمتین ...
باظهار بجهة آنست که باید ... قرائت حرف ... بلکه تنوین را اظهار نمود ...

نون ساکن

نون ساکنه را مثل عذاب الیم و من آیاتنا ان هی الا حیوتنا الدنیا و له شهادت علی العالمین ...
علی کل الایات ... و ... الانعام و هو علی کل ... من حماء و ... حکیم علیم
عفو ... و من غل و حلیم خبیر و من خلق السموات و الارض و اظهار هر یک از تنوین
نون ساکنه در حال اتصال بیک از حروف سته حلقیه مذکوره مشهور ما بین قراء و ائمه
صرف لکن زمخشری حکایت نموده است از جماعتی که غالبا غنه کرده اند در عین و
حاء مهملتین حکم باین دو حرف را مثل قاف را است در اخفا نمودن تنوین و نون ساکنه
در حال اتصال بهر یک از اینها که بوده باشد نظر بقرب مخرج این دو حرف بمخرج قاف قسم
ثالث قلب است و آن در صورتیست که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بباء موحده اتصال
نون ساکنه خواه در کلمه واحده بوده باشد یا در کلمتین باین نحو که تنوین یا نون ساکنه
در آخر کلمه اولی بوده باشد یا در اول کلمه ثانیه مثل ... و من بعد معلوم است اتصال
تنوین بباء ممکن نیست مگر در دو کلمه لکن اتصال نون ساکنه بباء چنانچه در دو کلمه ممکن است
در کلمه واحده نیز ممکن است خواه فعل بوده باشد مثل اذا انبعث یا اسم مثل عنبر و منبر
این قسم را قلب نامیده اند بجهة آنکه بنا بر اعتقاد قراء و ائمه صرف می باید نون ساکنه
یا تنوین را قلب بمیم نمود و وجه آنکه بجهة قلب حرف بمیم ذکر کرده اند آنست چون که نون
ساکنه ادا می شود در حال ... با انحروف ... است ادا می شود از میان
دو لب پس تلفظ بنون اولا بعد از آن تلفظ بباء ... پس نون قلب کرده میشود
بمیم نظر باینکه میم مثل باء است در شفوی بودن و هم چنین است حال در تنوین نظر
بعدم انفکاک ... از نون در حین تلفظ قسم چهارم اخفاء است و این در صورتیست
که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بغیر از سیزده حرف مذکور یعنی متصل شود
بیانزده حرف باقی که عبارتند از ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک باشد
مثل ان تبدیل ... ام لهم الجنة منهم من ... تلهاثلثة تنجی المؤمنین و کلا جعلنا

من دونه ... و من خلف من ذکر ... کل نفس ذائقة الموت انزلناه و من کل زوجین
بنسلون و لدا جاءنا فلا تظلم نفس شیئا و ان من شیء و انذر و لکل ... من ...
منظرون ... ذلک من قبل شیئا ... ان کل ... شیئا کثیرا و ... این قسم را
در مقابل اظهار ... یعنی چنانچه تنوین و نون ساکنه باید اظهار شود در حین اتصال
بحروف حلقیه باید اخفا شود هر یک از این دو که بوده باشد در حال اتصال بهر یک از پانزده
حرف که بوده باشد یعنی اظهار نماید و در شرح مفصل چنین معنی نموده معنی اخفا آنست
که نون ساکنه که ... شود در حال ... باین معنی که ادغام نمیشود باین حروف پانزده
در ... یرملون ادغام میشد نظر باینکه مخرج نون ساکنه نزدیک بمخارج این حروف
نیست ... چنانچه در حروف یرملون بود و هم چنین اظهار نمیشود چنانچه در حلقیه
یعنی در حال اتصال باین حروف اظهار نمیشد نظر باینکه مخرج نون ساکنه نسبت بمخارج
این حروف چنانچه ... بسیار نیست ... مثل ... حلقیه زمخشری
از ابو عثمان ... حکایت کرده کذا و حکم کرده ... اظهار نون ساکنه بغیر حروف
حلقیه ایضا ... کلمات ... در این مقام ... این ... بنا بر این حکم ...
قرائت در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال بیکی از پانزده حرف مذکور
نمیتوان نمود بلکه حکم بجواز قرائت بمقتضای ... مذکوره در اقسام اربعه بعنوان
الاطلاق مشکل است ... حکم بلزوم شود خصوصا در صورتیکه تبدیل حرف
بحرف دیگر شود مثل تبدیل نون بمیم در قلب نظر باینکه ... ظاهر در صورتی
متحقق است که اتیان بکلمات نماید بنحوی ... در صورتی دلیلی که توان اعتماد نمود قائم
باشد ... تبدیل بعض حروف ... بحرف دیگر ... در این مقام از کلمات قراء و غیرهم
در این باب ...
... مطلب ...
... در حال الصلوة بوده باشد ... آنست که بعد

از فراغ

از فراغ از قرائت آیه مشتمله بر عطایا و نعم الهیه تأمل نموده بخشوع سؤال آن نعمت را
از خلاق عالم جل شأنه نماید چنانچه بعد از فراغ از آیه مشتمله بر عذاب استعاذه از آن
نماید و هم چنین هرگاه قرائت نماید آیه مشتمله بر امر یا تلفظ کلامی که دال بر تجلیل الخالق جل جلاله
بوده باشد تلفظ بآن کلام نماید یا مشتمل بوده باشد بر ... باشد آنکه ... نقایص یا
اتصاف باری تعالی شأنه بصفت کمالات اذعان ... نماید و هم چنین هرگاه
مشتمل بوده باشد بر امر باستعاذه ... مثل استعاذه نماید ... الرجل
جلاله از شیطان و هم چنین هرگاه مشتمل بوده باشد بر خطاب باری جل شأنه بعباد با کمال
خشوع تلفظ بلبیک نماید مثلا اینکه بعد از فراغ از قرائت ... با صبر و اجنة حریرا
بگوید اللهم ... منها و بعد از فراغ از قرائت ان الابرار یشربون من کأس کان
مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی منهم و بعد از قرائت انا اعتدنا للکافرین سلاسل
و اغلالا و سعیرا بگوید اللهم لا تجعلنی من اهل السلاسل و الاغلال و السعیر و بعد از قرائت
انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا بگوید اللهم اجعلنی من الخائفین منک و من
الآمنین من شر ذلک الیوم و بعد از قرائت قل هو الله احد بگوید الله احد الله احد از جناب
مخزن اصل سعادت و قوت جانب حضرت امام رضا ... که میفرموده اند صلوات الله علیه
و این وقوع بظاهر لفظ است و بعد از فراغ از قرائت سوره توحید بگوید کذلک الله ربی
سه مرتبه یا دو مرتبه و در مرتبه ثالث ... پیکر مرتبه است ظاهر این است و فی
در این باب نیست ما بین اینکه سوره را تلاوت نماید در رکعت اولی از فرایض یا در
رکعت ثانیه و بعد از قرائت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق چنانچه
بعد از قرائت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و بعد از قرائت یا ایها الناس
اعبدوا ربکم و یا ایها الذین آمنوا بگوید لبیک ربنا و لبیک اللهم لبیک ...
از اخبار وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام آنست که مناسب است در حق قاری که بعد از

قرائت لیلة القدر خیر من الف شهر بکوید اللهم و معنی لیلة القدر و اجعلها لی خیرا
من الف شهر و بعد از قرائت سبح اسم ربک الاعلی بکوید اجع ربی الاعلی و سبحان ربی الاعلی
و طغوان از آیات بکوید آنکه مناسب در این مقام آنست که تنبیه شود بر وجه مطلب
آن است که آیا ابجد مذکوره از آداب صلوة است یعنی از امور مستحبه در نماز است
یا از آداب قرائت است در حق قاری مستحب است که چنین نماید در اثنای نماز بوده باشد
یا خارج نماز و ثمره در نیت ظاهر میشود بنا بر اول نیت می تواند نمود که این از امور مظهره
در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر این است که از آداب قرائت و وظیفه قاری است
خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج بحکم اینکه از امور موظفه در نماز است ممکن است
بیشتر که به سیاق بعضی نصوص معتبره موهم توظیف است ان است که آیا این استحباب
در حق قاری است یا سامع بلکه در حق مستمع سامع نیز ثابت است [illegible] خارج نماز مثل
استماع کلامی که در اثنای نماز است مثل اینکه امام تلاوت نموده امثال آیات مذکوره
انچه در حق امام ثابت است بعد از فراغ از تلاوت آیا در حق ماموم هم جایز است یا
ممکن است تفصیل داده شود ما بین الفاظیکه مشتمل بر سوال و خطاب بخلاق عالم جل
جلاله بوده باشد یا مطلق استغفار و ذکر بوده باشد یا نه اگر مشتمل بر سوال و
خطاب بوده باشد مثل اللهم اجعلنی و اللهم ارزقنی و لا تجعلنی و لا تعذبنی و نحو
اینها لهذا امثال اینها در حق ماموم محل اشکال بوده باشد و هم چنین استغفار
مثل اینکه امام تلاوت کرده و استغفروا الله کان توابا ماموم بکوید استغفر الله ربی
و اتوب الیه با آنکه کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الهی جل شانه بوده باشد از [illegible] محل
اشکال نیست بنا بر این در دو نیت بعد از فراغ امام از سوره توحید جایز بوده باشد
در حق ماموم که بکوید کذلک الله ربی نظر باینکه این اشاره است بانچه مدلول
علیها است بتمام سوره پس مدلول آن ثنا و تعظیم باری تعالی شانه است و جواز مثل

در جمیع

در جمیع احوال مثل در حق تالیه مصلین ثابت و مسلم است در بیان
معنی جمله است بدان که مناسب در این مقام این است که بیان شود تفسیر سوره مبارکه
حمد و توحید بنحو مختصر بلکه عامه ناس با عانة الله الموفق المجیب از آن منتفع شوند
پس می کوییم بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله آیات مبارکه این سوره است و سایر سوره
متعلق بر فعل مقدر است و مختار محققین تقدیر متعلق بالمثابه بفعلیکه این بسمله
قبل از آن مذکور می شود معلوم میشود مثل اکل در حین اراده اکل و اشرب
در حین اراده شرب و البس در حین اراده لبس و اکتب در حین اراده کتابت
و اقوم در حین اراده قیام و اقرا در حین اراده قرائت و هکذا حکم است تقدیر
اینکه در جمیع اینها بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میکوییم قرائت هرکاه متعلق
بچیزی بوده باشد که بسمله جزء آن نبوده باشد مثل سوره برائت و غیرها
اینها در این صورت متصل بد بسمله در قرائت ان چنین ظاهر است و اما هرکاه مقصود
قرائت چیزی بوده باشد که بسمله جزء ان بوده باشد مثل سوره حمد و غیر آن از سوره
قرآنیه سوای برائت در این صورت متصل به بسمله از این باب متصل بجزء است بالاضافه
بکلام و عبارت اخری متصل بجزء سوره است در قرائت ما عدا آن جزء از قبیل
اجزاء آن سوره بعد از بیان این مطلب میکوییم اکر مراد از اسم در بسمله لفظ جلاله است
پس لفظ اسم یا زاید باشد یا بیانی خواهد بود حاصل معنی در این وقت این خواهد
بود که استعانت میجوییم در این قرائت بنامی که ان لفظ جلاله است و ممکن است
مراد از اسم ظاهر او نباشد بلکه مراد مسمی بوده باشد در این صورت اضافه
لامیه خواهد بود و ثانی اقرب است بحسب معنی چنانچه اولی اقرب است بحسب لفظ
و الرحمن الرحیم بنا بر ثانی صفت خواهد بود نسبت بمعنی و هم چنین است بنا بر اول باعتبار
دلالت لفظ بر مسمی و اما بنا بر اصطلاح اینکه اسم عبارت از ذات ملحوظ مع الصفات

پس اظهر ظاهر است و اما احتمال انحصار اسم اعلی در الاسم ما بین جار و مجرور یعنی لفظ جلاله
با عدم ملحوظیت مبدا پس مناسب در کلام بلکه در آن نهایت بلاغت و فصاحت رعایت
شده است و ممکن است در این مقام احتمال دیگر بیان آن این است که کفته شود مراد
از الله در این مقام ذات اقدس جل جلاله بوده باشد نظر باینکه استعمال هر لفظ
بچند نحو میشود اول آن است که ذکر شود و اراده شود مسمی نظر باینکه اسم علامت
مسمی است پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار این است که علامت مسمی است
دوم آن است که مقصود نفس لفظ است و کسی مثل اینکه میکوییم الله خالق
السموات و الارضین ثالث مثل اینکه کفته میشود الله علم للذات الاقدس
الجامع لجمیع المحاسن و البری من جمیع النقایص در هر دو مقام لفظ مذکور است
و معنی مفهوم لکن مقصود بالذات در اول مسمی است و ذکر اسم بجهة توسل بان است
و در ثانی عکس این است یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است و اشتمال بر مسمی بجهة
بودن لفظ علامت آن نظر باینکه اشتمال بعلامت مستلزم اشتمال بذی
العلامه است در حق عالم حقیقت حال دیس با این قسم بیان توسل و استعانت باسم
مختص خواهد بود بنا بر ان الرحمن الرحیم صفت الله خواهد بود و ممکن است
که کفته شود تقدیر کلام بانحو بوده باشد ابتداء فی القراءة مثلا متبرکا
باسم الله الرحمن الرحیم و مستعینا به و در این وقت ظرف متعلق متبرکا یا مستعینا
خواهد بود یعنی ابتدا میکنم در قرائت حمد یا مجموع این سوره مبارکه در
حالتی که تبرک جوینده ام باسم خدا وند عالم که روزی دهنده کافه مخلوقات است
در دار دنیا و بخشنده است در دار آخرت بشرط ایمان و در بعض اخبار تفسیر
شده است ما بین این دو لفظ حاصل آن این است که رحمن عام است باعتبار
معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و عام است باعتبار

لفظ

لفظ و مراد در اول آن عموم باعتبار معنی آن است که نعمت روزی در دنیا در حق
مومن و کافر هر دو ثابت است و ان خصوص باعتبار لفظ آن است که لفظ رحمن اطلاق
میشود بکسی در حق ذات اقدس جل جلاله و مراد از عموم و خصوص در ثانی آن است که
لفظ رحیم چنانچه اطلاق میشود در حق باری تعالی شانه اطلاق میشود بخلق
با نحوی که معروف و مراد تخصیص به مومنین است در حق که ثابت نیست و ممکن
است در این مقام تقدیر بنحو دیگر که اعم و اشمل از آنچه ذکر شد است و آن اینست که کفته شود
مراد این معنی است استعین او اتبرک فی کل الامور باسم الله الرحمن الرحیم و بنا بر این نحو
تقدیر کرده شود در جمیع موارد تا مخالف خصوصیت در موارد و بعض مقدر جزئی
از جزئیات این عموم خواهد بود بنا بر این طلب بعض تکلفات سابقه خواهد بود
الحمد لله یعنی هر فرد کامل ثنا یا جنس ثنا یا هر فرد از افراد ثنا مختص ذات پاک خداوند
عالم است که جامع جمیع صفات کمال و معرا از جمیع نقایص است رب العالمین و این
صفت دال بر ملک و خالق جمیع عالمیان است الرحمن الرحیم روزی دهنده تا طبر ذی
حیات است در دنیا و امر زنده مطیعان اهل ایمان است در عقبی و اعاده کردن اینها در صفت
با آنکه در ضمن بسمله مذکور بود شاید وجه آن این بوده باشد که اول مذکور بود در
مقام استعانت و ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین یعنی مالک کل
امور و صاحب اختیار در انها است در روز دین که روز جزا بوده باشد یا مالک خود
روز جزا است محقق نماند که خلاق عالم جل شانه اکرچه مالک جمیع امور است در جمیع
اوقات لکن اضافه به روز جزا باعتبار آن است که در آن وقت بر ذی حیات ظاهر
میشود حقیقت حال بخلاف روز دیگر که بر بسیاری مخفی است و معلوم است
مراد از یوم در این مقام حرکت دوری فلک بطریق معهود نیست بلکه مراد استدراک
که در آن جمع می شود محاسبه عباد و جزای ان و عتاب [illegible] اختلاف کرده اند

قرائت در این مقام آن جماعتی قرائت نموده اند ملک بکسر لام و بجر یا مالک با الف در نحو
قرائت بنحو مذکور و جماعتی قرائت نموده اند شود حق ثبت و علی التقدیرین جایز است
قرائت بر فتح کاف و بنیان لکن قرائت مشهوره بجر است و این اولات ایاک
نعبد یعنی ای پروردگار عالم ترا عبادت میکنیم و بس و ایاک نستعین و از
تو استعانت میجوییم در توفیق عبادت و غیرها اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت
و محکم بدار ما را براه راست که در اصل بجا نیات نقل کرده اند بعد از آنکه
رفع شد در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم با اهل عزم آشتیان نمود
قیصر روم شرحی نوشت و فرستاد نزد حضرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بامضمون که سوره فاتحة الکتاب از جانب شما بما رسیده و تامل در معنی آن
نمودیم شبهه بهمه ما هم رسید در معنی اهدنا الصراط المستقیم بیان آن این است اگر
شما قاطع اید در حقیقت دین خود پس شما نموده اند طریق حق را پس طلب کرده
التحصیل حاصل است خواهد بود و اگر قاطع و جازم نیستید پس ایمان در حق شما
ثابت نیست پس اگر رفع شبهه ما را کرده باشید ما مذهب اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از آن
که مکتوب قیصر بجانب رسید مطلع بر مضمون آن شد متعلم شد نزد جواب
آن مطلب را بعرض تبیان امیرالمومنین رسانید ندا الجنا به فرموده اند
در مقام جواب از این شبهه چیزی که حاصل آن این است معنی اید شریف این است
ثابت بدار ما را براه راست در دنیا و بنما ما را راه بهشت را در روز قیامت
و بیان نقل شده در آخر مکتوب قیصر روم نوشته بود کدام سوره است از سوره
قرآن که در نیست در آن هفت حرف ما در انجیل دیده ایم کسیکه چنین سوره از سوی
قرآن بیاورد الحق او مبعوث من عند الله ثبت جناب امیرالمومنین در جواب این فرمودند
که این سوره سوره فاتحة الکتاب است هفت حرفی که در آن نیست ثا و جیم و خا

ورای

ورای بجیم و شین و ظا و فا است نقل شده بعد از آنکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف
شد بر او حقیت امر اسلام و اعتقاد بر آن نمود لکن اظهار اسلام خود نکرد قوم خود برای
مسلمانان که در ... بوده مرحمت نمود و فرستاد بجهت صراط الذین انعمت علیهم یعنی
راه آنکه انعام فرموده بر انبیا و مقربین و شهدا و صالحین و سایر مومنین غیر المغضوب
علیهم یعنی بجز آنهم مضرات ببهلوم چنانچه بغیر ... و لا الضالین بغیر ... که اهل
اهم بوده باشد چنانچه ... نعمت علیهم

و در آن چند بحث است در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت
در حق مختار عبارت از انحنای است بعد از قرائت بقدر آنکه حقیقة او اعتقادا و حکما
که متمکن شود بیان اندرساند ... دست بدو زانو یعنی با الیدین یا تمام الیدین تا
طویل الیدین منحنی می شود بقدر مستوی الخلقه بدانکه رکوع واجبست در هر رکعت
یکمرتبه مگر نماز آیات که هر رکعت از آن مشتمل است بر پنج رکوع و این رکوع واجبات در
صلوات مفروضه رکن بمن حیث که اخلال عمدا یا سهوا ان موجب بطلان نماز است
جمله بوده باشد با سهو در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این شهور و مایین
فقها و علما از اول در مسئلات هر فقهاء مابین رکعتین اخیرتین مخیرها
در حق ناسی که مرحوم شیخ حکم فرموده اند که هرگاه اخلال بر رکوع کند سهوا در رکعتین
اخیرتین و متذکر شود بان بعد از سجود استاط سجده نموده عود می نماید بر رکوع بعد از
آن سجود می نماید این قول ضعیف است اگرچه ابن حمزه با آن مرحوم موافقت فرموده
حاصل این قول تفریع قرائت مابین صلوة ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه در ثلاثیه و ثنائیه
اخلال بر رکوع مبطل است عامدا بوده باشد یا ساهیا همچنین است در رباعیه در رکعتین
اولیین و اما در رکعتین اخیرتین پس هرگاه اخلال بر رکوع سهوا بوده باشد این موجب
بطلان نماز نمیشود بلکه عود بر رکوع مترتک می نماید بعد از آن اتیان باقی به نماید نماز

نماز صحیح خواهد بود. مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع صلوة حاصل این قول
تفرقه است مابین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمدا اخلال بر رکوع نماید نماز باطل خواهد بود
و اما هرگاه سهوا اخلال بان نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی
بوده باشد یا سه رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیر و این قول را مرحوم شیخ در کتاب
مبسوط از بعض اصحاب نقل فرموده اند. تفصیل است مابین آنکه تذکر یا اخلال بر رکوع
در حال سجده متذکر بان بعد از دخول در رکعت دیگر مثلا اول نماز باطل و در ثانی اسقاط
میکند آن رکعتی را که اخلال بر رکوع از آن شده و بنا میگذارد بر رکعت بعد از آن و این قول شیخ است
در کتاب نماید. تفرقه است مابین سهو در رکوع در رکعت اولی و سهو در
رکوع در غیر آن در اول نماز محکوم بفساد است بخلاف ثانی پس هرگاه سهو در رکوع
نمود در رکعت ثانیه مثلا در حال سجود یا بعد از آن متذکر شد این رکعت را اسقاط میکند
بنا میگذارد در رکعت اولی اتمام نماز می نماید و همچنین هرگاه اخلال بر رکوع نمود در
رکعت ثالثه و متذکر شد در حال سجود یا بعد از آن اسقاط این رکعت مینماید و بنا میگذارد
بر ثانیه نماز را اتمام میکند و این قول محکی است از والد بزرگوار شیخ صدوق مختار مابین
اقوال مذکوره قول است پس باخلال بر رکوع نماز باطل میشود و اتیان نماز لازم است خواه عمدا
بوده باشد این عمل خلاف نیست یا سهوا در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعتین
اخیرتین بوده باشد یا غیر آن متذکر شود بان در حال سجود یا بعد از آن ظاهر این است
که مسئله محل تامل نبوده باشد کلامی که در این مقام هست این است که آیا تذکر بان بعد از
دخول در سجده اولی کفایت می کند در حکم ببطلان نماز یا نه ظاهر اول است اگرچه تذکر
قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه متذکر بان شد قبل از دخول در سجود
ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگرچه بعد از وضع یدین بر زمین بجهة سجود
و انحنا بجهت آن بوده باشد مادامی که جبهه بمحل سجود نرسیده باشد تامل در این مطلب

نماید بود

نماید بود بلی اشکالی که در این مقام هست این است که آیا لازم است قیام یعنی واجب است بعد از
تذکر بحقیقت حال بایستد و بعد از آن منحنی شود بجهت رکوع یا نه بلکه می تواند بجهت
تا حد رکوع رسد اکتفا بان نماید ظاهر اول است و این در صورتیکه انحنا در اول بجهت سجود
بوده باشد محل تامل نیست و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحنا بجهت رکوع بود لکن قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد و نشست بجهت سجود بعد از آن متذکر شد در این صورت بنا بر
اعتقاد حقیر لازم است دست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع نظر بانکه قیام متصل
بر رکوع بنا می است که از آن متصل شود بر رکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت
و مفروض آن است در این مقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد
بقصد سجود پس قیام متصل بر رکوع بعمل نیامده خواهد بود پس لازم است قیام تا آنکه قیام
متصل بر رکوع بعمل آمده باشد. مطلب آنکه مراد از رکوع در کلام علما قیام متصل بر رکوع
رکوع شرعی است و رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحنایست که متمکن بوده باشد از بلوغ
یدین بر رکبتین و اتصال قیام باین ممکن نیست پس مراد بنا می است که از آن متصل شود بر رکوع
شرعی و مفروض عدم تحقق آن است پس لازم است قیام بجهت تحصیل آن فرق در این باب
مابین دو صورت مذکوره نیست. در تحقق انحنایست که بان رکوع شرعی
محقق می شود و تنبیه تفرقه مابین رکوع در حال دو ثنا پس میگوییم سابق مذکور شد که رکوع
شرعی در حق قائم مختار عبارت از انحنایست که ممکن بوده باشد مکلف به بیان از
رساندن یدین بر رکبتین مقصود در این مقام دو چیز است. اول آنکه تنبیه شود
بر آنکه وصول رئوس اصابع کفایت میکند در تحقق رکوع شرعی بلکه لا بد است از انحنائی
که ممکن بوده باشد به بیان از رساندن کفین بر رکبتین و این بدین نحو محقق میشود یکی آنست
که محقق شود بحدی که سینه و دست که تعبیر از آن براحت دست میشود برسد بر زانوها تا
آن است که محقق شود بحدی که باطن انگشتان بزانو برسد ظاهر این است هر دو کفایت میکند

در اثنای آن با سوره بدل کرچه اولی کمالات   انست که متنبه شود بل یکلما بجمیع مذکور شد
در حق رجال است پس در حق زنان چنین نیست بلکه انحنای واجب در حق زنان کمتر
از این مقدار است که مذکور شد بلکه هرگاه زن منحنی شود بحدی که دو سر اصابع بزانوها
برسد این مقدار کفایت می نماید در تحقق رکوع واجب در حق زنان بلکه دور نیست که گفته
شود بکفایت اقل از این بتقلیل بحالی مقصود این نیست انحنا بنحوی که حاصل است در حق مرد هست
از حصول امتثال در حق زن نبوده باشد بلکه مقصود تقیید برآن است که زن را اکتفا می
تواند نمود باقل از آن مقدار پس هر انحنائی که کفایت می کند در حق رجال کفایت میکند
در حق زنان و اما عکس نیست یعنی بعضی افراد انحنا زنان اکتفا بآن می توانند نمود بخلاف مرد
بلکه راجح در حق زنان انست که انحنای در رکوع اقل از انحنای مرد بوده باشد اگرچه مثل
انحنای مرد نیز کفایت می نماید در حصول امتثال و تقیید بقائم بیان انست که در قاعد چنین
نیست و کیفیت رکوع قاعد در مبحث قیام مفصلا مذکور شد و تقیید بمختار بجهت آن است که در
حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر متمکن از انحنا مطلقا نبوده باشد اکتفا می نماید بایما
براس و اگر متمکن از ایمای براس نبوده باشد اکتفا می نماید بایما بعین و اگر ممکن بوده باشد
از انحنا لکن بقدر مذکور متمکن نبوده باشد لازم است منحنی شود بقدر مقدور پس رکوع در
حق قائم مختار عبارت است از انحنا بنحو مذکور و در حق قاعد مختار نیز بنحوی است که مذکور شد
در مبحث قیام و در حق غیر مختار یا انحنا است نه بحد مذکور یا ایما براس است یا ایمای
بعین بتفصیلی که مذکور شد ممکن است کسی بگوید رکوع در شریعت عبارت است از انحنا
بقدر مذکور و انچه در حق غیر مختار مذکور شد مثل ایمای بعین مثلا این رکوع نیست بلکه
قائم مقام رکوع است کلامی که در این مقام هست اینست ایا ایمای بعین یا ایمای براس مثلا
مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیفش ایما براس بود مثلا در مقام رکوع
اخلال باین کرد ناسیا بعد از آن دخول در سجود یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود

اختیاری

اختیاری بوده باشد یا قائم مقام آن مثل ایمای براس در صورت عدم تمکن از سجود نماز
حکم ببطلان و اعاده مانند رکوع است یا چنین نیست مسئله محل اشکال است نظر باینکه
ایماء در این مقام بدل رکوع است ثابت است در حق بدل انچه ثابت بود در مبدل منه پس لازم
است استیناف نماز ظاهر این است حکم ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح بوده
و استیناف لازم نخواهد بود نظر باینکه بدلیت ایمای براس مثلا نسبت برکوع معلوم
نیست که باین نحو حیثیت داشته باشد ما قبل منها و حیث لهذا اینکه معلوم باشد
بایجو منزلت داشته لاکن لا توانیم نمود بمشارکت در جمیع احکام بلکه موجود در نصوص
امر بایماء است در صورت عدم تمکن از رکوع و اینقدر کفایت نمیکند در حکم بمشارکت
در جمیع احکام و ادله مقتضیه فساد که مشتمل بر لفظ رکوع است منصرف بملحق قید نمی
شود پس صحت ثابت حکم ببطلان است و مانع از مقتضی نیست بطلان ممکنات است لا
کرده شود در اثبات صحت بعموم حدیث لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت
والقبلة والرکوع والسجود بنابر آنکه مقتضی اعاده نماز بسبب اخلال عمدا و سهوا نظر بعدد
مذکور حضرات در اخلال بیکی از امور خمسه مذکوره و عدم اندراج محل کلام در غیر رکوع
ظاهر است و هم چنین در رکوع نظر بآنکه مذکور شد پس ملحق به مندرج در تحت عموم مستثنی
نیست بلکه کلام مندرج در عموم مستثنی منه است پس اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال بآن
سابقا لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام آن بر وجهی که در این مقام هست اینست که آیا عود
بجهة تدارک منسی لازم هست یا نه ظاهر تفصیل است در این مقام ما بین آنکه سجود اینکه شخص طاری
منسی بوده باید برو ایما در اول حکم می کنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز آن بجهت اخلال
نقل با دلیل دال بعدم لزوم عود مبنی در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول در سجود
خلاف در ثانی پس در حکم بعدم جواز عود مبنی در این صورت اشکال میتوان نمود
مگر آنکه بگوئیم عود بجهة تدارک مبنی مستلزم زیادتی در ثانی میشود اخلال بایماء

بسجود می شد مادام که موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه عود نمود بجهة تدارک منسی یعنی
ایماء بجهة رکوع با اعاده می نماید ایما بجهة سجود را یا نه اگر اعاده نمود لازم می اید زیادتی
در ثانی نماز والا لازم می اید اخلال بسجود یا اخلال بترتیب ما بین ایماء رکوع با ایماء
مقام آن و علی التقدیرین نماز باطل می شود اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم تقدم
رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی از زراره عن احدهما الاول والاخر
امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اند اذا استیقن انه زاد فی صلوة المکتوبة
لم یعتد بها و استقبل صلوته استقبالا یقینا   در بیان رکوع منحنی است بدانکه
که هرگاه کسی منحنی بوده باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده باشد یا باعتبار عارضی
مثل مرض یا جهة پیری در این صورت اگر انحنای او کمتر از حد رکوع شرعی بوده باشد
لازم است در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هرگاه انحنای او بحد رکوع شرعی
بوده باشد در این صورت اگر ممکن بوده باشد از تقلیل انحنا یا این معنی ممکن هست
از کوردن از انحنا بحدی که از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر این است
این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع و اگر ممکن نبوده باشد
از این لکن متمکن از انحنای زیادتر بوده باشد لازم است انحنای زیادتی
بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال و اما هرگاه منحنی بنحوی بوده باشد که تقلیل انحنا
در حق او ممکن نبوده باشد و هم چنین زیادتی در این صورت ظاهر این است که انحنا
رکوع در حق او متعین بوده باشد بل جزما بجهة آن انحنا بجهة رکوع میتوان نمود
در بیان امور متعلقه برکوع است بدانکه امور متعلقه برکوع یا واجبست
یا مستحب یا مکروه پس در اینجا چند مقام است   در امور واجبه متعلقه برکوع
بدانکه واجب متعلق برکوع چند چیز است   اول بودن در حالت رکوع مقدار ذکر
واجب عبارت از مکان شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع شرعی و شروع

برفع راس

برفع راس نماید قبل از بلوغ آن پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن عامدا نماز باطل خواهد بود
علی المشهور است بلکه ذکر واجب در حال انحنا و ارتفاع باطل است در این مقام سکون
بدن متصل و مستقر بودن است پس یک بعض اصابع بلکه حرکت دست مضر بحال طمانینه نیست
مذکور نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید در حالی که بدن در حال اشتغال استقرار بدن
عمدا نماز باطل خواهد بود محقق نمیشود طمانینه بقدر ذکر واجب است اگرچه فرض شود
عالی بذکر بوده باشد   دوم ذکر است بدانکه ذکر واجب در رکوع در حال اختیار
تسبیحه واحده کبری است یا سه تسبیح صغری و مراد از تسبیحه کبری در این مقام سبحان ربی العظیم
و بحمده است و مراد از تسبیحه صغری سبحان الله است پس مکلف مخیر است ما بین آنکه سه مرتبه
بگوید سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده لکن تسبیحه کبری افضل است از سه صغری
در حال ضرورت اکتفا بیک مرتبه سبحان الله می توان نمود و قول اقوی آن است که اکتفا در حال
اختیار بمطلق ذکر اگرچه تکبیر بوده باشد یا تهلیل ضعیف است تفصیل کلام در
مقام آن است که گفته شود اشکال کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا بمطلق
ذکر میتوان نمود یا اینکه تسبیح متعین است جماعتی از فقها اختیار قول اول نموده اند لکن اقوی
قول ثانی است پس اکتفا بمطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعین
تسبیح اختلاف نموده اند به شش قول   قول اول تعین سه تسبیحه کبری است و این قول
که مرحوم علامه در تذکره نقل فرموده از بعض علما و ممکن است حمل شود بر استحباب
تسبیح مثبت در مقنعه   قول دوم وجوب سه تسبیحات لکن مخیر است ما بین سه کبری و سه
صغری و این ظاهر شیخ صدوق در فقیه و هدایه و مقنع و ابو الصلاح در کافی
۳ قول تخییر بین تسبیحه واحده کبری و سه تسبیحه صغری است و این قول اکثر محققین
از فقها است   ۴ قول تعین واحده کبری است و این ظاهر شیخ و ابو الصلاح است

مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان [illegible] تجزیه است بیان تسبیحه
کبری و تسبیحه ولعل صغری و این ظاهر میشود از صاحب مدارک و صاحب ذخیره
قول بجواز اجزاء مطلق تسبیح است حتی مثل سبحان الله و این قول را نسبت داده اند به سید مرتضی
در کتاب انتصار لکن دلالت عبارت این کتاب بر این مطلب ظاهر نیست مختار ما بین اقوال
قول سیم است پس مکلف مخیر است ما بین تسبیحه کبری و سه تسبیحه صغری لکن با افضلیت
کبری و کلامی که در این مقام هست این است آیا لفظ و بحمده جزء تسبیحه کبری هست یا نه این
مطلب علی الخلاف ما بین فقهاء است مختار در نزد حقیر جزء بودن است پس مخیرات ما بین اینکه
سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یک مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن اجزاء افضل بلکه
احوط همین است بلکه مناسب در این مقام اینست که حکم بحث شود به بیان معنی این ذکر
پس میگوییم تفسیر این تسبیح و تحمید شده است بچند وجوه را در مطالع الانوار بیان
نموده ام احسن وجوه آن است که بگوییم واو و مجرور عاطفه است و مجرور متعلق است
بفعل محذوف و سبحان مجرور مضاف بفاعل است و مقصود جمع ما بین تسبیح و تحمید است
کانه گفته سبحان الله والحمد لله حاصل معنی آنکه چونکه تسبیح و تحمید که لایق جلال
احدیت هست [illegible] تسبیح و تحمید [illegible] شانه [illegible] تسبیح و تحمید بگوی پس معنی جملهٔ خواهد بود
که من منزه میدانم [illegible] از جمیع نقایص و منزه
مبرا است از جمیع معایب [illegible] تعالی شانه در نفس
خود در این تقدیر معنی چنین خواهد بود [illegible] سبحان ربی العظیم و بحمده [illegible]
رفع راس از رکوع [illegible] که دلالت باینکه لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ
از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ حد
رکوع و استقرار بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نموده قبل از بلوغ حد مذکور و استقرار
یا شروع نموده برفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه

عمداً

عمداً بوده باشد [illegible] مقام مشتمل این است که گفته شود ذکری که قبل از بلوغ حد رکوع
در آن شروع نموده یا قصد استحباب در آن نموده یا قصد واجب یا نه قصد استحباب در آن نموده
نه قصد واجب و بر جمیع تقادیر یا اجزاء بهمین ذکر نموده در ذکر رکوع یا نه بلکه ایشان
بیک ذکر تام در رکوع نموده و بر جمیع تقادیر یا سهواً یا جهلاً نموده یا عمداً پس مسئله متصور
بدوازده صورت میشود در شش صورت سهو تامل در صحت نماز نیست لکن شرط
آنکه در صورت اجزاء بآن ذکر [illegible] که حقیقت حال بگر بعد از رفع راس از
رکوع اگر چه قبل از [illegible] بوده باشد و اما هرگاه متذکر شد حقیقت حال در رکوع
و اجزاء بهمان ذکر نموده [illegible] در بطلان نماز نیست نظر باخلال بذکر واجب عمداً الا که
ذکر ثانی به نحو مذکور را بجا آورد بشود پس ماتی به غیر ماموربه و ماموربه غیر ماتی به
خواهد بود پس خارج از عهده تکلیف خواهد بود و اما شش صورت عمد پس تشکیکی
در بطلان نماز در سه صورت آن نیست و این در صورتی است که اجزاء بهمان ذکر نموده باشد
یعنی ذکری که قبل از بلوغ حد رکوع شرعی شروع در آن نموده عالماً بحد بوده باشد
حد رکوع یا جاهل چنانچه در حق [illegible] که اعتقاد نموده اند که ایشان بذکر
می باید بعد از [illegible] شروع نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد وجوب
در آن ذکر نموده باشد یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب نموده باشد و نه قصد استحباب
اشکال که هست در سه صورت باقی است یعنی در صورت عدم اجزاء بآن ذکر است
با اتیان ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی یا جاهل وجه
حکم بصحت آن است که مفروض این است ذکر تام را ایشان نموده است در حد رکوع شرعی و این
کفایت می کند در حکم بصحت و آنچه ایشان نموده قبل از آن در حکم عدم لغو خواهد بود
و وجه حکم ببطلان آن است که ایشان بذکر بقصد ذکر رکوع قبل از بلوغ حد رکوع عمداً بدعت
خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان

ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض این است که ایشان بذکر رکوع در محل شرعی
آن نموده است مگر در صورتی که مقصود این شخص در حین اخذ بسلوک این بوده باشد
که ذکر رکوع را با این نحو ایشان نموده باشد و اینوقت ممکن است که گفته شود که نهی موجب
اصل نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال باقی نظر الی ان
مفروض در بعض صور مسئله آن است [illegible] الی این است هر یک از سه صورت
مفروضه متصور میشود به سه صورت پس تمام متصوره در این سه صورت نه صورت
حاصل میشود از ضرب سه در سه اول آن است که قصد وجوب نموده در آن ذکری که
شروع در آن نموده قبل از بلوغ حد رکوع پس ذکری که ایشان می نماید بآن در حد رکوع
یا قصد وجوب می نماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب می نماید و نه قصد استحباب
در صورت اولی لازم می آید قصد وجوب دو چیز کرده باشد در نماز و حال واجب یکی است
و در صورت ثانی لازم می آید قصد استحباب در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ حد رکوع
شرعی شروع نموده به نیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس واجب آن ذکری است
که ایشان بآن می نماید در حد رکوع شرعی مفروض اینست که قصد استحباب در آن نموده
و قسم ثالث اگر چه سالم از این [illegible] است لکن ایشان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت
چیزی را و حال آنکه در آن حال مطلوب نبوده است و آنچه مذکور شد [illegible]
باقی حال [illegible] میشود ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم حصول امتثال
نظر باینکه داخل کرده است در عبادت مطلوبه غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنا بر این
ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه ایشان نماید بقصد مطلوبیت در آن حال و نماید
بقصد مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند که ذکر در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه
حال مطلوب هست پس ایشان می نماید بقصد ایشان بمطلوب در او حکم شود بفساد نماز
علاوه [illegible] ظاهر این است در جمیع صور مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط

مقتضی

مقتضی اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید محقق [illegible] چنانچه [illegible] حکم شروع بذکر رکوع
بوده قبل از بلوغ حد رکوع و اما حالت رفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این
چنان است [illegible] نظر باینکه این ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهواً است
یا عمداً [illegible] در صورت سهو نماز محکوم بصحت است و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده
است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه [illegible]
در این صورت نیز نماز باطل خواهد بود [illegible] از امور واجبه متعلقه برکوع طمأنینه است
بعد از رفع راس است مراد از طمأنینه در این مقام این است بعد از آنکه رفع راس از رکوع
منتصب بایستد که ساکن باشد [illegible] شخص ساکن و مستقر است همین قدر
مسمی کفایت می کند چنانچه سابق بیان شد حرکت بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت ید مضر
نیست [illegible] در بیان این است که آیا امور مذکوره که عبارت از انحنا [illegible]
مذکور و [illegible] در حد رکوع بمقدار ذکر واجب و طمأنینه بمقدار آن و رفع راس از
رکوع و طمأنینه بعد از آن [illegible] مفروضه است یا نه بلکه تا بثبات در صلات
[illegible] تحقیق در آن مطلب محتاج بتفصیل است بیان این آن است سابق بیان شد
که جایز است اتیان بنوافل راکباً و ماشیاً در حال اختیار و اضطرار در سفر و حضر و در صورتی
که ایشان بنوافل نماید سواره و پیاده تشکیکی نیست که هیچیک از امور مذکوره لازم نیست
[illegible] که در غیر صورت مذکوره لازم نیست بلکه
رکوع [illegible] لازم است [illegible]
از امور [illegible] که مترتب بر انحنا [illegible] ایشان بنوافل [illegible]
ظاهر این است [illegible] لازم باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

بوده باشد در بیان امور مستحبه متعلقه برکوع است بدانکه مستحب در این
مقام تکبیر است که بعد از فراغ از قرائت یا بعد از قنوت یا بعد از فراغ از تسبیحات بلند قرائت
کنند میشود و این تکبیر از مستحبات و آداب رکوع است و قول بوجوب این تکبیر چنانچه
ظاهر میشود از سلمه ابن اسحق رحمه الله و حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است ظاهر اینست
که استحباب این تکبیر در حال القیام و انتصاب است پس اینکه ما بین در حال هوی برکوع تکبیر گفته شد
از ظاهر نیست و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر این مطلب فرموده
اگرچه در حال هوی برکوع بوده باشد لکن تمام نیست بعد از فراغ از تکبیر محقق میشود
بقصد رکوع و مستحبات در حال رکوع دفع بدین نماید بنحوی که در مبحث تکبیرة الاحرام
بیان شد دویم وضع یدین است بر کتبین بدانکه گذاشتن دست بر زانوها در حال رکوع
واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود ولکن مستحب مؤکد است اخلال آن
با امکان مناسب نیست و ظاهر اینست بوضع کفین بر کتبین بهر نحو که بوده باشد تادیه
سنت میشود لکن افضل اینست که در رکوع دو کف را در دو دست بر زانو چنانکه مرتفع میشود
اوّل آن است که دست راست را که تعبیر از آن براحت میکنند بعین رکبه که عبارت از محل
وصل ما بین اطراف ساقات بگذارد و انگشتان دستها را از هم جدا نمود محیط سازد بر
اطراف زانو سیم آن است که اول دست راست بر زانوی راست بگذارد بعد از آن دست
چپ را بر زانوی چپ بگذارد چهارم آن است که دستها را بعنوان بگذارد بر زانوی بنحوی که
زانو را در دست نماید بجانب خلف پس اینها مستحبات میباشد دو مستحب پنجم از جمله مستحبات
اینست که در حال رکوع تخوی نماید بعنوان که ساعدین و ساقی بیکی قرار دهد یعنی بعضی
ابنع و بعض احمقتن نباشد پس مساوی نگه دارد و صحیح که اگر قطره آبی بر پشت واقع
شود میل بهیچ سمت ننماید ششم آن است که کردن خود را در حال رکوع بکشد قائلا انه الکم
دادهیچم دشفید مابین قدمین است بعض و عایت صف مابین قدمین نماید یعنی بعد

مابین قدمین یعنی دو پاشنه پا را مثل مابین ابهامین یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد
یعنی انفراج مابین ابهامین را زیاده از انفراج مابین عقبین و کمتر از آن قرار ندهد
و هم چنین مقبین را محاذی یکدیگر قرار دهد بعبارت اخری انگشتان هر قدمی محاذی
انگشتان قدم دیگر قرار دهد محاذات ابهامین با هم و سایر انگشتان هر یک
باقی بنحو وضع خود باشد هرگاه مستوی الخلقه بوده باشد و بعبارت دیگر یعنی ما بین هر انگشت
از قدمی با قدم دیگر مساوی قرار دهد یا ابعد از فرجه ای انگشتان قدم دیگر از قبل که ثم
است که انفراج مابین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگرچه در حال قیام
ابعد بوده باشد مقرر است که نظر او در حال رکوع بما بین دو قدم او بوده باشد هشتم
تجنیح عضدین است یعنی دو بازو را بیرون نماید ملاصق پهلو نچسباند بلکه باز نماید مثل
جناح مرغ در حال طیران و این مستلزم این است که مرفق از بدن جدا شود و نهم
ادعیه است پس دعا بعد و این مرغیت تام دارد در تسویه ظهر و مطلوب نهم اینست
که قبل از شروع بذکر رکوع این دعا را بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت
و علیک توکلت و انت ربی خشع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی
و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر بقبر طاهر
این بیان که برای تو رکوع کردم متواضع و تسلیم او شدم و متوکل تو اوردم
ای پرورکار کردم و تو پروردگار منی خشوع و ذلت میکند از برای تو قلب گوش من
و چشم من و موی من و پوست و گوشت من و خون من و مغز استخوان من و پیهای بدن
و استخوانهای من و آنچه بر میدارد ... میکند از برای تو هر چیزی که در قدم من متحمل آن
است ... و تکبر بلکه ... و ... و ... بدا ... بدان ... هم بلکه
از آن ... و از دعای بعلیا و رکوع ... است که ... است که ... کس
رکوع ... ...

ثبت بلکه مرجوح است الا اشامه بما فوق و لیل بر این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی
است که فاطمه الخطاب تلقی میقول فرموده انه و ان حدیث این است که ابی بکر گفت
عرض کردم خدمت جناب جعفر ای شیء حد الرکوع والسجود قال تقول سبحان
ربی العظیم وبحمده ثلثا فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة
نقص ثلث صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة له مخص
است که حدیث محمول است بر جایی که نسبت بنقص واحده و اثنتین و این ظاهرات و جه
استفاده مدعی از این حدیث اینست که این حدیث صریح است که ختم بد و افضل است
ختم بواحده اگرچه مرجوح است ثبت جنم لبد مرتبه و این عین مدعی است و لعل
جن علی الله تعالی صاحب لو ... جنس الحسن بعشره و اصابته بما بینها ملیه قال المدقق
ربان فعل و کیفیتها لفعل الا بعد و ثلثونه الا انما ... الصلوة الی الله قال و قول
ما زاد علی السجدة واحده فی الرکوع من التسبیح الی الخمسة ما ذکره لظهور شمول قوله ما زاد
علی الجمیع مطلق ما زاد ولو فعله واحده و شلد فی حسن الغیر صاحب الجامع جزاه الله
تعالی خیر جزاء المحسنین یا اند صدا از امور مستحبه حوانده سمع الله لمن حمده است
و مستحب دعای بعد از آن بعد از رفع رأس از رکوع تحقیق این مطلب محتاج است
بنقل کلام در چند امر اول آنست که محل سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن آیا بعد
از آن است که منتصب شد یا نه بلکه سمع الله بعد از رفع راس است و دعا بعد از
رفع راس ظاهر ابی الصلاح و صاحب غنیه ثانی است و مشهور اول است و این مختار
است پس مستحب قول سمع الله لمن حمده و دعا است بعد از رفع راس و انتصاب و در دعا
رفع راس مشروعیت آن معلوم نیست دویم در بیان دعائی که بعد از سمع الله لمن حمده است
بدانکه کلمات علما در این مختلفات مذکور در کتب مقنعه و غنیه و غیرها
چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة والجود والجبروت لکن

مختار در بیان این است که مجموع آن نیست مرتبه در کافی مثل بیان است و انجمن است
که بگوید بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
لله رب العالمین در ترکیب این چند وجه محتمل است اول آنست که واو والکبریاء
واو عاطفه بوده باشد محتمل آن معطوف باشد بجبروت والعظمة مرفوع بوده باشد
با بتدائیه و خبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد دویم آن است که و العظمة نیز معطوف
بوده باشد مثل والکبریاء و لله رب العالمین خبر مبتدای محذوف بوده باشد و التقدیر
هی لله رب العالمین ای الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین ثالث آنست که واو
الکبریاء واو استیناف بوده باشد محتمل امر مرفوع بوده باشد بابتدائیه و العظمة معطوف
بوده باشد بر آن و خبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد احسن وجوه ثلثه وجه اول است
و جه او لویت ظاهر میشود بنا بر آنکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری بی لفظ لله رب را ذکر ننموده
الحمد اولچنین ذکر فرموده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والعظمة رب العالمین
بنا بر این اهل الجبروت نصب بر اختصاص بوده لکن مذکور در نسخ موجوده کافی خوانده است که ذکر
نموده ایم بحیث لفظ کرده در اکثر نسخ تهذیب مرحوم شیخ بهائی فرموده اند بحیث لفظ
مذکور است در نسخه تهذیب که بخط مرحوم والد ایشان بوده که استنساخ نموده بود و اند
از نسخه اصل تهذیب بلکه شهید ثانی بخط خود قدس الله تعالی روحه العزیز فرموده اند
با این نحو رقم کرده اند در نسخه اصل تهذیب که بخط مرحوم شیخ بوده و مرحوم شیخ صدوق
در فقیه لفظ یکی ذکر فرموده اند باین نحو سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم اهل الجبروت والکبریاء والعظمة و بانجا ی دیگر بنحو مثل که ذکر ده اند
چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن از همه نحوی است که مشتمل است بر آن مجموع
زیاده چنانچه مذکور شد اگرچه عمل بهر یک بی عیب بلکه اقتصار بالحمد لله رب العالمین
سیم آن است که استحباب سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن ثابت است در حق امام و

ماموم و منفرد بنا بر مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال و ظاهر از مرحوم محقق
در کتاب معتبر و مرحوم علامه در کتاب منتهی و محقق ثانی در جامع المقاصد محکی است و ادعای
اطباق علمای شیعه است در این عموم و در کتاب خلاف و غنیه صریحا دعوی اجماع
است بر این مطلب و اشکال در موطن بعد از رفع راس از رکوع راجع میشود بچهار قول
اول آن است که استحباب سمع الله لمن حمده در این مقام ثابت است خواه در حق امام بوده
باشد یا ماموم یا منفرد و این مشهور مابین فقهاء است و ظاهر از جماعت ادعای
اتفاق علمای شیعه است در این مطلب قول ثانی مقابل آنست یعنی استحباب سمع الله لمن
حمده ثابت نیست مطلقا خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد بلکه مستحب در این
مقام در حق جمیع ربنا لک الحمد است و این قول حکایت از ابن الجنید شده قول سیم ثبوت
در حق امام و منفرد سمع الله لمن حمده است و در حق ماموم ربنا لک الحمد و این قول را مرحوم
شیخ شهید از صاحب فاخر حکایت نموده و در کتاب دروس میل بلکه اختیار این قول فرموده
قول چهارم مثل قول اول است مگر در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد سمعله است
بخلاف ماموم پس ثابت در حق او تحمید است یعنی قول الحمد لله رب العالمین و منقول از صاحب
مدارک اختیار فرموده است مختار قول اول است و اقوال ثلثه باقیه ضعیف است خصوصا
قول ثانی بعد از آنکه ثابت شد قول رابع اگرچه متکی علیه بنا بر ظاهر حدیث صحیح است لکن جواب
از آن مفصلا در مطالع الانوار است ملخص کلام آن است که استحباب سمعله در معنای بعد
از آن ثابت است در حق مصلی اگرچه ماموم و منفرد بوده باشد پس هرگاه جمع نماید ما بین
سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین این
اکمل اقسام است و اما اکتفا نمودن به قول الحمد لله رب العالمین است بعد از سمعله
پس از این اقتصار به سمع الله لمن حمده است و اما اقتصار به تحمید تنها پس بعنوان الملائق
ثابت نیست بلکه ثبت شرعی ... مشروعیت خالی از اشکال نیست نظر بظاهر

اصحاب

اصحاب از معنی ... چهارم ظاهر این است که استحباب سمع الله لمن حمده مختص
صلوات یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است لکن در صلوات آیات
ثابت است بعد از رفع راس از رکوع خامس که بعد از آن بسجود میرود و پس بعد از
رفع راس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست چنانکه استحباب سمعله مختص بصلوات
یومیه نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه بلکه اختصاص بصلوات مفروضه
ندارد پس ثابت است در صلوات مندوبه بنا بر ظاهر این است این مطلب اشکال و تامل
نبوده باشد بلی کلامی که در این مقام هست این است که آیا استحباب سمعله مختص است بصورتی
که اتیان بنماز شود قائما یا نه بلکه ثابت است خواه قائما بوده باشد یا جالسا واجب بوده
باشد یا مستحب چیزی که موهم اختصاص این است بصلوة قائم صحیحه زراره است که فرموده اند
ثم قل سمع الله لمن حمده و انت منتصب قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه آن
این است نظر باینکه مسوق حدیث مفروض است در صلوة قائم قال اذا قمت فی الصلوة فلا تلصق
قدمک بالاخری پس تقیید و انت قائم منتصب وجه آن این است نه جهة اختصاص حکم بصلوة
قائم پس ظاهر ثبوت استحباب است اگرچه جالسا نماز بوده باشد نظر باینکه صلوة جالسا
صلوة بطریق قیام است ... در هر دو یکی است و تنافی نیست مگر تحقق قیام و عدم آن
پس ... جالسا نیست مگر اینکه تحمید بعنوان قیام اتیان میکرد ... را بعنوان
جلوس اتیان پس ... مستحب ... مگر آنچه را که دلیل
شرعی دلالت کند بر عدم آن ... نماز نافله جالسا ... نماز نافله است ...
نماز مفروضه جالسا ... مفروضه است قائما مفروض این است در هر یک از نماز نافله
و نماز مفروضه در صورت قیام سمعله ثابت است پس در هر یک از نماز جالسا نیز چنین
خواهد بود بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مدعی بعموم حدیث معتبر
مروی در اصول کافی قال قلت لابی عبد الله جعلت فداک علمنی دعاء جامعا فقال لی

احمد الله فانه لا یسوء احد یصلی الا دعا لک یقول سمع الله لمن حمده وجه استدلال ظاهر است
نظر باینکه حاصل معنی کلام این است هرگاه کسی حمد خداوند عالم جل شانه کند نماز کند
در دعا او نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او باین نحو میگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده
یعنی اجابت فرماید جناب اقدس الهی عز شانه دعای هرکسی را که حمد الهی نموده پس مقتضای
این کلام ثبوت سمعله است در حق تمامیه مصلین خواه نشسته بوده باشد یا ایستاده پس
حکم باستحباب سمعله در حق مصلی جالسا خواه نافله بوده باشد یا مفروضه محل تامل نیست
بلی اشکالی که هست در حق مصلی است که رکوع او بایماء بوده باشد خواه ایمای براس بوده
باشد یا بعین خواه مضطجعا بوده باشد یا ماشیا مثل نماز نافله مقتضای عموم حدیث مذکور
ثبوت سمعله است در حق چنین مصلی با نحو چنانچه معلوم است از معنی حدیث که ذکر
شد لکن ظاهر کلمات اصحاب بخلاف آنست نظر باینکه حکم فرموده اند استحباب این و ظاهر
بعد از رفع راس از رکوع یا بعد از انتصاب و نحو اینها و معلوم است مصداق این در غیر حالت
ایماء است لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق معتاد نه اینکه
مقصود نفی ما عدا بوده باشد پس مقتضا عموم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید
همین مقدار نظر ... کفایت کند   در بیان معنی سمع الله لمن حمده
بدانکه سمع اگرچه متعدی است کما فی قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة و قولک سمعت کلاما
حسنا و نحو ذلک لکن در این مقام این معنی مراد نیست بلکه در این مقام اجابت تضمین است تضمین
عبارت است از اینکه اعتبار شود در لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله شود با لفظ اول معامله
ثانی لهذا در این مقام میگوئیم تضمین شده است سمع معنی قبل را استجاب و هر یک از قبل
و استجاب استعمال میشود بالام و لهذا گفته شده سمع الله لمن حمده یعنی قبول فرماید خداوند عالم
طاعات حامدین را یا اجابت فرماید خداوند عالم جل شانه دعاء حمد کنندگان را ظاهر
این است این محمول بر دعا است یعنی ... دعای حامدین اجابت فرما

در این مقام

در این مقام چنین است و احتمال مدح و ثنای حامدین اگرچه قائم است یعنی خداوند عالم
اجابت میفرماید دعای حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد من باب المدح لکن اراده
این معنی بعد از رفع راس از رکوع مناسب نیست چنانچه وجه آن ظاهر است بعلاوه حدیث مذکور
ظاهر الدلالة است بر اینکه مراد اجابت مطالب حامدین از جمله محمد مصلی است نظر
باشتمال ذکر رکوع بر حمد الهی و سجود   در بیان رعایت جهر و اخفات است
در موطن در رکوع و بعد از رفع راس از آن پس میگوئیم مصلی یا امام است یا ماموم یا منفرد پس
اگر امام بوده باشد مستحب در حق او این است رعایت جهر نماید در آنچه در رکوع میخواند و دعائی
قبل از ذکر و در لفظ ذکر و در تحمید بعد از رفع راس مثل اذکار سمعله و تحمید بعد از آن پس
جهر در حق امام در جمیع اینها راجح است چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز
نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بوده باشد اجهار در
هذا افضل راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر این است که اجهار راجح باشد
در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن و اما در ذکر رکوع و دعای قبل از آن ظاهر نیست
که اخفات راجح بوده باشد   از جمله امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار آن سرورست و همچنین در حال سجود بدانکه رسم
شده در هر جا اسم صلوات بر آن جناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال نماز نیست خواه با وجود
سبب بوده باشد مثل اینکه اسم شریف ایشان از لسان این شخص جاری شد یا استماع اسم شریف
ایشان نمود بلکه در حین نیت دعا است حالتی چنین بوده باشد و همچنین هرگاه عطسه نمود
یا عطسه از غیر شنید یا با وجود سبب نبوده باشد محل صلوات بر اصحاب در جمیع احوال صلوة
جایز است و فرق در این باب در تشهد ثانی یا در خارج نماز نیست پس ... حال
خود باقی است اشتغال بصلوة موجب رفع آن نمیشود و این محل کلام در این مقام نیست
بلکه کلام باعتبار توظیف است یعنی از آداب رکوع و مستحبات آن این است که در رکوع صلوات

بالنجاب و بطلان اطهار ایشان و نرسانده شود و کیفیت آن اینست اولی اللهم صل علی محمد و آل محمد و قیّم صلی الله علی محمد و آل محمد هر دو مخیر است لکن در حدیث تصریح باشد که شاید بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه منصوص مطلق صلوات بر آن جنایت در رکوع و سجود مقتضای اطلاق تادیه شده است خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر اینکه گفته شود اشارات به سجود و رکوع در آن زمان نبوده باشد معلی اتصال بعد از فراغ از ذکر قطعی لا ندرد است اگرچه بر وجه خصوصیت معلوم نبوده باشد پس جزم در آن تقدا نیان در رکوع و سجود مشتمل بر صلوات از ذکر بدان که مثل چنانچه مشتمل بر صلوات بر اتحاد است در رکوع و سجود مشتمل بر صلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در حال قیام نیز قبیح است بدان که مشهور میان اصحاب این است که از برای رفع راس از رکوع تکبیر ثابت نیست و هم چنین رفع یدین در آن وقت راجح نیست بلکه مدم ثبوت تکبیر ظاهر این است که عمل باتفاق بوده باشد اما رفع یدین در این حالت پس عدم رجحان آن مشهور میان فقها است و دعوی شهرت در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است لکن چنین نیست بلکه شیخ صدوق در عیون قایل شده است برفع یدین در این وقت و شیخ شهید هم نقل با ایشان فرموده در جمله از کتب خود مثل ذکری و بیان و دروس و نقل فرموده اند این قول را از شیخ بن بابویه و الصدوق و صاحب فاخر لکن مختار عدم رجحان است مستند آن محول بر تقیه است وجه آن را مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم

در بیان امور مکروهه است در حال رکوع و این چند چیز است داخل کردن دستها است در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماند که این کلام اجمال است تفصیل آن مذکور است در کتابهای ما هرکه خواهد رجوع بآن مقام نماید از مکروهات تطبیق است مراد از تطبیق گذاشتن هر دو کف است بر کف دیگر و داخل کردن هر دو دست در میان دو زانو

در حال رکوع بعضی از فقهای عامه قایل بوجوب این شده اند و مرحوم شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ شهید در لمعه قایل بحرمت شده و در کتاب ذکری و بیان و دروس قایل بکراهت شده حق در مسئله تفصیل است باین معنی که اگر این کیفیت را بعمل می آورد بقصد شرعیت حرام والا مکروه خواهد بود تبازخ است بازداشتن پشت چنین مراد باین تشریح ظاهر است یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت او شبیه بزین اسب شود مراد اینست رکوع باین نحو نمودن مکروه است تدبیح است بدال و حای مهملتین و این مقابل تشریح در تشریح سر و گردن را بلند میکردند تدبیح آنست که سر و گردن را بزیر می اندازد تدبیح است بجای سجده و این مثل تدبیح است بجای مهمله و زیکه مت در مهمله پشت ساوی است سر و گردن را پایین می اندازد و در سجده سر و گردن را پایین نگه میدارد لکن پشت را بلند میکند انخناس است با نون و خای معجمه میم و انخنای بعد قسم میشود یکقسم آنجهت در عدم جواز آن نیست و موجب بطلان میشود مانند این است که عقب پا از زمین بلند میکند و سینه پا را بزمین میگذارد و زانو را پیش میآورد و استخوان ساق شبیه بقوس میشود و در این قسم نظر باختلال انحنای واجب نماز باطل میشود و این نقل کلام در این مقام نیست قسم ثانی آنست که زانو را پیش میآورد لکن نه باین نحو بلکه انحنای واجب را بعمل میآورد این قسم محل کلام و محکوم بکراهت است قرائت قرآن است یعنی مکروه است قرائت قرآن در رکوع نظر بورود نهی از قرائت در آن در جمله اخبار از جمله حدیثی است مروی در معانی الاخبار باین مضمون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرموده فرمود که نهی کردم از قرائت قرآن در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمایید در آن گویا مراد این باشد مؤلف در رکوع کلامی است که دال بر ثنا و عظمت الله جل شانه بوده باشد اما سجده پس بسیار دعا کنید در این نظر باینکه سزاوار است که دعا در سجده

مستجاب شود بدانکه مناسب در این مقام ختم مبحث است بذکر دو مطلب اول آن است که ذکر واجب در رکوع و سجود معین است در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است مطلب این است که سابق بیان شد که مقدار واجب از ذکر یک تسبیحه است یا تسبیح کبری یا تسبیح صغری سه مرتبه و ... ثابت است که ... در این مقام است این است که آیا ذکر واجب همان است که اول خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه یا اینکه چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است پس هرگاه قصد وجوب در تسبیح دوم نمود تای اول مستحب خواهد بود و واجب همان دوم است و همچنین اگر قصد وجوب در چهارم نمود در این صورت واجب همین خواهد بود ذکر مستحب متساوی یا مختلف بنابراین ممکن است که واجب اول بوده باشد یا آخر یا وسط بالمساوات اما اختلاف ظاهر از کلام شیخ شهید در کتاب دروس و ذکری ثانی است پس تعیین وجوب موکول باختیار مکلف است هر یک را که تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال فی الذکری لا یوصف الطمأنینة فی الزائد فیه او فی الاستحباب منذ الوجوب الا فی صورة تقدیم الذکر المستحب علی الاقرب ظاهر این است مراد مرحوم از این عبارت این بوده باشد طمأنینه در ذکر واجبات بتعدد ذکر واجب علاوه بر این تعدد واجب نیست مگر در صورت تکرار ذکری که بعد از ایشان بکند بنیت نافله که آن ذکر مستحب بوده باشد در این صورت اگرچه طمأنینه بقدر ذکر واجب محل اشکال است لکن چون ذکر واجب تاخیر از مستحبات و مستحبات طمأنینه در ذکر واجب واجبات پس طمأنینه علاوه بر آنچه بعمل آورده است واجب خواهد بود خلاف آنکه هرگاه آن ذکر را واجب قرار داده بود طمأنینه دیگر واجب نبود پس این کلام مقتضی این است که اگر اتیان نماید احد اذکار مثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب یا استحباب موکول بتعیین مکلف بوده باشد کسی را میرسد که بگوید بعد از تسلیم ماذکر حصر ممنوع است نظر باینکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بقدر ذکر واجب تامل کند یا انکه اتیان بعضی مقدم بر ذکر نموده باشد و محل عبارت را بر این معنی محمول نیست نظر بلفظ تقدیم

ولفظ ذکر نظر باینکه متعارف از ذکر در رکوع و سجود دعای محصور نیست در کلام شهید در دروس شاهد بر این مطلب است و قال فی الذکری الاقرب ان الواجب هی الاولی لانه مخاطب بها عند الرکوع فلا ینصرف الی غیرها نعم او نوی وجوب غیرها فالاقرب الجواز لعدم تعین التسبیح والطمأنینة المستحبات لا ریب استحبابها لان جواز ترکها یخرج عن حد الوجوب فالظاهر وجوب الطمأنینة لانه اتیان بالواجب بعد و کذا الکلام فی الطمأنینة السجود انتهی کلامه در بیع مقامه اما منافات محو بکلمه در عنوان تقریر شهید کلام این بزرگوار در ذکری دال بر آن نیست بلکه صریح در خلاف آنست نظر بآنچه تصریح فرموده که واجب همان است که در اول گفته میشود اگرچه قصد وجوب در آن ننموده باشد و کلام در دروس اگرچه احتمال دارد اختیار که در عنوان مذکور شد لکن در عدم نیست که مقصود بیان است که در ذکری فرموده اند بحصل فرموده ایشان آن است که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس باتیان در مرتبه اولی امتثال از امر واجب حاصل میشود اگرچه قصد وجوب در آن ننموده باشد بلی هرگاه قصد وجوب بغیر اول نماید باین معنی قبل از شروع بذکر قصد این نماید این ذکر که در مرتبه اولی اتیان می نمایم ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب آن ذکری باشد که در مرتبه ثانیه اتیان می نمایم در این صورت واجب همان میشود که قصد وجوب در آن نموده است پس ذکر مستحب مقدم میشود و ذکر واجب موخر اشکال در این ظاهر است بیان آن این است بعد از آنکه فرض کردیم که واجب مرتبه اولی است جهت اینکه اگر کسی ذکر بگوید بقصد وجوب یا استحباب بجا نیاورده باشد واجب محسوب شود چگونه میتواند مکلف ایراد موخر داشته باشد با آنکه بتعیین شارع آن مقدم است علاوه معنا آنکه واجب مرتبه اولی است آنست که شارع واجب ساخته است ذکر واجب در رکوع و سجود را اول مرتبه اتیان نماید و مع ذلک تاخیر آن منافی با ایجاب شارع است پس باطل بنا شد پس فرض وجوب مرتبه اولی با تجویز تاخیر معقول است بلی هرگاه قایل بوجوب

مرتبه اولی تسبیح یعنی بگوییم بر ما واجبست واجب در مرتبه اولی اتیان نماییم و هرگاه
بواجب در مرتبه اتیان بان مستحب است در این صورت معقول است که کسی بگوید مخیریم
مابین تقدیم واجب و تاخیر و توسیط آن و اما بالفرض بی آنکه واجب مرتبه اولی است
پس این نیز معقول است نظر با نچه بیان شد معنی آنکه واجب مرتبه اولی است این است که
بر مکلف واجبست اتیان بواجب در مرتبه اولی موضع باشد پس تاخیر آن ممکن نبود
پس حاصل در این مقام این است که بیان این مطلب شده باشد که آیا مکلف مخیر است در صورت
تعدد ذکر هر یک را که خواهد واجب قرار دهد و بعبارت اخری مخیر است مابین تقدیم
مستحب و تاخیر واجب و عکس آن یا آنکه چنین نیست بلکه واجبست که اول اتیان بواجب نموده
باشد بعد از آن اگر خواهد اتیان مستحب نماید و اگر خواهد ترک نماید و منشا این تحقیق ممکن است
که دلالت نماید به شهود بان در اثبات اول حدیث معتبر هشام بن سالم است قال سئلت ابا
عبدالله علیه السلام عن التسبیح فی الرکوع والسجود فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم
وفی السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة والسنة ثلث والفضل فی سبع و صحیحه
علی بن یقطین عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سالته عن الرکوع والسجود کم یجزی فیه
من التسبیح فقال ثلثة و یجزیک واحدة اذا امکنت جبهتک من الارض لکن انصاف
اینست که دلالت این دو حدیث بر این مطلب تمام نیست اما اولی پس ظاهر است نظر با نکه ظاهر
اینست که مراد از ثلثه در اول فرمودهاند سه تسبیحه صغری است که عبارت از سبحان
الله سبحان الله سبحان الله بوده باشد دلیل بر این کلام روایتی است که سوال از انچه مجزی است
از تسبیح نموده پس امام در جواب این است اقل تسبیحی که مجزی در رکوع و سجود است سه تسبیحه
صغری است و مراد از واحده که تعبیر نموده اند مجزی است تسبیحه واحده واحده کبری است
چنانکه مراد واحده صغری میبود مناسب بود که جواب فرموده باشند به سه [illegible]
[illegible] یکی از این سه چنانچه و بعد این ظاهر است [illegible]

فتوی

فتوی بر این مطلب و ان صحیحه این است که زراره روایت نموده که من عرض کردم خدمت سید
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه قدر از ذکر مجزی است در رکوع
و سجود حضرت در جواب فرمودند سه تسبیح یا تسبیحه واحده تامه مجزی است پس قید تامه
قرینه است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر تام است و همچنین قرینه است بر اینکه مراد از
واحده در صحیحه علی بن یقطین واحده تامه است پس حدیث منافی شده از برای این مطلب
که مکلف مخیر است در ذکر رکوع و سجود مابین سه تسبیحه صغری و تسبیحه واحده کبری هر یک را
که اتیان نماید امتثال حاصل است پس حدیث را مدخلیتی در این نیست که در صورتیکه اتیان
سه تسبیحه کبری نمود این شخص مخیر است مابین اینکه تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم
واجب بر مستحب و این مطلب ظاهر است و از انچه مذکور شد در این مقام حال بیان استناد
بحدیث اول نیز ظاهر شد نظر با نکه حدیث منافی شده در مقام تقیید بر اینکه یکمرتبه
واجبست و سه مرتبه سنت است و فضیلت در هفت مرتبه است و اما اینکه مکلف مخیر است
در تقدیم و تاخیر و توسیط واجب مطلقا استفاده از حدیث نمیشود بلکه منشق از این حدیث
آن است انچه را که اول ذکر میکند آن واجب میشود بعلاوه انکه چنانچه ما بلی در مسئله
نیت دیدهایم که بگوییم که مکلف مخیر است در این هر یک که قصد وجوب می نماید ان متصف
میشود بوصف وجوب و انچه را که مرحوم شیخ شهید نایل شده متعرض شده که دخل باین معنی ندارد
بعلاوه انکه دانستی مقتضای فرموده ایشان ان است که قصد وجوب شود در اول دانستی
و منشا این است هرگاه مکلف قصد اتیان سه ذکر شروع بذکر نموده بکمرتبه باین قصد
اتیان نمود لکن قصد وجوب و استحباب هیچیک ننمود ظاهر این است اکتفا بهمین دفعه
میتواند نمود اولا لازم نیست اتیان بدو دفعه دیگر نماید و اگر واجب معین نمی بود لازم
بود اکتفا نتواند نمود مثل اینکه کسی متلون شده بود که اتیان بتکبیرات اثنا عشر نموده باشد ضمن
قصد اتیان یک تکبیر نمود لکن قصد اینکه این تکبیرة الاحرام است ننمود بعد از آن معزول شد

از اتیان تکبیرات شاهد متحقق است که اکتفا بان تکبیر که کرده نمیتواند نمود که تکبیرة
الاحرام نظر با نکه تعیین بدون نیت مکلف بود اگر ملحق بینه چنین بود میبایست مثل این
بوده باشد و حال آنکه چنین نیست پس از همه انچه مذکور شد متحقق شد که واجب در
رکوع و سجود همان ذکر اول است خواه قصد وجوب در آن کند یا نه کدام از جمیع
مطالب مناسب است در این مقام آن است که در رکوع و سجود که عبادتست از افعال
مکلفات و در غایت ملتفت این شود که این ذلت از برای کیست و چیست و در نیست
که حکمت در وضع تکبیر و همین اراده در رکوع و سجود این بوده باشد که موجب تذکر عظمت
حضرت معبود عظیم متعال گردد در قلب مابین نظر با نچه در سابق دانسته شد که معنی تکبیر
آن است که عظمت ذات اقدس و جلالت معبود مطلق مقدس اجل از این است که وصف
واصفی احاطه باحاطت تحدید ان تواند نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی
شده در ان ذلت ظاهر بر اکد انحنای اعضا و جوارح است موجب استیلای خوف و رعب الهی
حلت عظمت بر قلب خود کرده اند خشوع قلب را بذکر عظمت معبود که زینت قلبها است
و دلالت قلوب صیبین ملتفت شد و خشنامین است سرمایه افتخار خود کرده اند متذکر این شود
حکمت در این انحنا اظهار ذلت عبد حقیر در ذات است در حضرت مولای جلیل مقتدر دیگر
ان خشیت اولیا و انبیای مرسلین و اوصیای کاملین و ملائکه مقربین در ارتعاش بوده اند
و او مستحق الوهیت جمیع مخلوقات قلبیه عرفی و صیونی هو الذی یعلم ضمیر الصامتین و ما
موجودات هر چیز بخاطر هر کس خلید خواه هیچ بوده باشد یا با ملل حسن بوده باشد یا هیچ
از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا امرت مکشوف معبود جلیل است که متحقق شده هیچ
اظهار تذلل خشوع و خشوع در حضرت او و امر از کنت آنیکه داخل در رکوع یا سجود شده
بجهة اظهار ذلت و خشوع در حضرت معبودی که غایب نمیشود از ساحت علم او مثقال
ذره در آسمان و زمین و حال آنکه قلبا و مطلقا توجه و التفات بمعبود جلیل متعال

نباشد

نباشد باشد چنین شخص نعوذ بالله تعالی البته موجب طرد از ساحت حضور مقدس
بعلاوه کبریائی جل الانتقال است و اعتقاد او و اعتقاد ما عبادتی که اس اساس قرب بحضرت
واعظم وسایل وصل مکرمات است موجب طرد از درگاه واجب کریم شده گردد در ای برادر
عزیز من تذکر احوال عابدین و مشاهدین عبادت معبود مطلق را در خلیفتی تا بی آت در
تاثیر قلوب ما غافلان و مستولی انواع حجاب شدتلک و عصیان در حجاب ما شود است ستی
آنکه اتصاف ملائکه مقربین مخلوقی و ساکنت در آسمان منهم از وقتی که خلق شده اند در
سجود میباشند از خوف و خشیت الهی در سجود خواهند بود تا بعد از قیامت اعضا و جوارح
ایشان متحد اند و حشت و عظمت الله جل شانه در اضطراب و ارتعاشات از هر قطره
از اشکها ایشان که از خوف و خشیت خلاق عالم عز شانه از ایشان منفصل میشود تقدیس و تسبیح
مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه مقربین مقرون با نجابت ساجد و قانتین
میباشند تا بعد قیامت در آن وقت بر وحشت سر انقیاد و طاعت را انجود که اثر و لطفا
عبادات بر میدارند و در مقام اظهار تقصیر و اعتذار با لغ ندامت و انکسار بعرض
عرض ساحت عظمت ذو الجلال الجلت مقدسه میرسانند باینکلام حقیقت انتظام که ما
عبدناک حق عبادتک انجناب سعادت مآب مفخر موجودات و باعث خلقت ارضین
و سموات علیه و علی آله الاف التحیة و الصلوات حدیثی مروی است که حاصل مضمونش این است
هر بنده که در اوان اشتغال بنماز هرگاه قلب و التفات بغیر معبود متعال نماید خطابی از
جانب سعادت مآب خداوند متعال باو میرسد که ای بنده من بجانب من که ملتفت شده
که طلب یکی از ایشان تعدد کامر را اراده نموده و محافظت کننده سوای مرا بجز او هم
اکرم الاکرمین واجود الاجودین و افضل المعطین کرده و محل محوای جزای بنو خواهم داد
که احدی قدر مقدار و در انتواند احصا نمود اقبال بسوی من نکن و قلب خود را متوجه بجانب
من ساز من اقبال بجانب تو کرده ام و ملائکه من همه بجانب تو متوجه شده اند پس هرگاه

این بنده ذلیل متنبه و نادم شد از عمل قبیح خود شد و قلب خود را از ماسوای خدا وند عالم
جل شانه منصرف نمود و توجه با تمام عظمت حضرت ذوالجلال نمود و عاجز با اعلام عفو
میفرماید از تقصیر و جه اغتشاش سابق او پس هر گاه تا با نیا باز قلب و التفات عنیر نمود بار دیگر
مقام رحمت قرآن از جانب حضرت ذوالجلال بجانب او القای شود و هم چنین تا مرتبه سیم
اگر قلب و ملتفت بغیر خدا و متعال او شد از وقت حق جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده
فقط به ملائکه مقربین از او اعراض می نمایند و خطاب میرسد از جانب خلاق عالم که ای مقربان
با این مغرور که ما و اگذاردیم مرا با چه که قلب خود را متوجه او نموده نعوذ بالله تعالی من
مذلة الطرد عن ساحة حضور و جلال و تعظیم حق تعظیم با غنای ختلف میشود و تعظیم بلسان
شل بکلمه اظهار ثنا و مدح و ذکر کمال و صفات ذاتی می نماید که هست بحرکت دست و شکل تعظیم
میشود و که هست بحرکت سر و کردن میشود و که هست بخمیدن شدن میشود و این بین مختلف میباشد
با اختلاف عادات و اعتبار هر قوم که امتحان یاد شد است تعظیم و دران بشر است و این اول اکمل از
سابق است و که هست بخاک ملتصق شدن است و این افضل و اکمل از همه است نماز جامع
همه این مراتبست و جمیع آنها کمال اظهار و تعظیم و اذلال است تکرم بخاک افتادنست و ملت
داین ان همه نیاد شد است لهذا مناسب بود این و صف معبود است با اکمل صفات قرار شده
در ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و در رکوع چون تعظیم و مذلت با این حقیقت
ذکر شده دران بدل اعلی العظیم فرموده بگویند سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر این است
حکمت در اعتبار العظیم در رکوع و اعتبار الاعلی در سجود چه بعد اختلاف این مرتبه است
که سجود که اذل حالات است مناسب بود از اعتبار اکمل و اذل بر تعظیم است در رکوع نظر بانکه
ذلت دران است سجود کمتر است حالت دران نیز ان با اعتبار مناسب شد مطیع ان است
که باین دقایق بر حقوق تامل این مراتب نموده باشد انچه ملکو شد فتح باب است در حق
ارباب ذکا و بصیرت تامل دران بنظر تامل و عبرت موجب فتح ابواب و وصول بر ابن معاد

در در

و در لک امثال ان و ذلک لکن اذل احوال که حالت خاک افتادن است خصوصا با لیدن ارفع
اعضای انسان که جبهه بوده باشد بخاک در خدمت رب الارباب مین ربایم افتاد
و سعادت است تاج و سر اعتبار و ملت و القا از جمیع ملاذ و کل متانت ملازم ایمان
تعلق بخاطر صحیح مناسب دانست که ایراد نماید لذت اگر بایدت طاعت معبود کن
عزت اگر بایدت ذلت معبود کن گر تو طلب میکنی عزت هر دو سرا در حضرت گاه را ذلت معبود
کن اعانتا الله تعالی بفضله للوصول الیه و اعاذنا الکرم عن الحرمان عن تجلی محمد و آله
الطاهرین صلی الله علیه و علیهم الا فالحجة من رب العالمین انه لرؤف رحیم بعباده الطائعین و
الحمد لله رب العالمین بدانکه سجود در لغت بمعنای
خضوع و به معانی متعدده دیگر نیز آمده و در این مقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبارتست از
وضع جبهه است بر ما یصح السجود علیه یا وضع چیزی است که قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتی
که تمکن از وضع جبهه متوجه باشد مثل حبین یا هیچ چیزی که قائم مقام زمین بوده باشد و بدانکه
که سجدات مشروعه در شرع چهار قسم است سجده تلاوت و سجده شکر و سجده سهو
و سجود در ضمن نماز تحقیق هر یک از این اقسام با عانت الله الملک العلام مفصلا خواهد شد
قبل از خوض در بیان اقسام میگوییم اگر چه ظاهر آنچه مذکور در کتب مقصودات حصر اقسام
سجودات در اقسام مذکوره لکن ممکن است که گفته شود بعدم صحت حصر نظر بانکه سجود
من حیث انه سجود مطلوب و محبوب است مناسب این است اول اقسام شود بجهت انه از حیثیات و الی
بر عنوان سجود بعنوان اطلاق اگر چه مندرج از اقسام مذکوره بوده باشد بعد از آن شروع
شود به مقصود و بیان میکنیم از جمله حدیثی است که از کتاب علل الشرایع اول نقل شده مضمون آن
این است شخصی عرض کرد خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا تعلیم فرما
عملی که محبوب خدا و ندعالم شود سبب آن باز عمل محبوب گردد خدا را باشا در جواب
فرمود که هر گاه خواهی محشور گردی با خدا وند عالم با این بر طول بده سجود را بجهت خلاق عالم

جل جلاله و از جمله حدیثی است که در کتاب علل مرویست حاصل مضمون آن این است که جناب
کاشف الاسرار و الحقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند با بی بصیر بر تو باد
تطویل در سجود بدرستی که تطویل سجده کردن از عادت او این است و از جمله حدیثی است که ایضا
در کتاب علل مرویست حاصل مضمون آن این است راوی عرض کرد خدمت امام جعفر صادق
که چه سبب حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام خلیل خدا شد است حضرت در جواب فرمودند
بجهت آن کثرت سجود آن حضرت بود بر زمین و باین سبب مستحق شد خلیل و از جمله حدیثی است
که در کتاب مجالس صدوق قدس سره است حاصل مضمون آن این است کسی خدمت جناب رسول خدا
عرض کرد گناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت در جواب فرمودند
بسیار سجود بکن که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه باد میریزد برگ درختان را و از
جمله حدیثی است مرویست در کتاب کافی از سعید شیاع بحضرت امام رضا علیه آلاف التحیة
و الثنا که فرمودند اقرب حالات بنده بسوی خداوند عالم حالت است که در سجود باشد
و اطلاق این احادیث دلالت بر آن مرام حدیث معتبر کالصحیح است مروی در ثواب الاعمال از جناب
کاشف الاسرار و الحقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند من سجد سجدة حط عنه بها خطیئة و رفع
بها درجة یعنی کسیکه سجده از او صادر شود این موجب حط خطایا و رفع درجات او می
شود میگوییم مستفاد از حدیث مذکور و غیر آن است که سجده من حیث انه سجود
مطلوب و مستحب است اگر چه مندرج در تحت هیچ یک از اقسام مذکوره نباشد مثل اینکه سجده
میکند محض خضوع در درگاه احدیت با آنکه ملحق داود سجده بر وی تا در سجود مثلث حالت
نماید که مشرف بجانب شریف شود و عجلا مشروعیت سجده اگر چه در ضمن نماز نبوده باشد بلکه
از اقسام ثلثه باقیه نیز نبوده باشد در نظر حقیر محل تشکیک نیست اگر چه مرحوم شهید در
کتاب بیان تامل دران فرموده از کلامی که هست در رکوع است اشاره نیست که رکوع در غیر

حالت

در غیر حالت نماز ثابت است یا نه مرحوم علامه در منتهی فرموده الاحکام حکم بشریعت ان فرموده
بالاشکال قال و یجوز للمقرب بالسجدة ابتداء من غیر سبب و کذا بالرکوع علی الاشکال و حکم
فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان بعدم شریعت آن قال اما الرکوع المجرد فلو یرد شرعیته
و هم چنین صاحب کشف الالتباس قال اما الرکوع المجرد فلو یرد الشرع مثل تعبد السجود المجرد لو تعبد
و لو تعبد الرکوع المجرد لو یلزم لکنه مروی فی حدیثه الکعبی عن حفص بن غیاث قال رایت
ابا عبد الله علیه السلام یتخلل بساتین الکوفة فانتهی الی نخلة فتوضأ عندها ثم رکع و سجد فقال و الله
النخلة التی قال لمریم علیها السلام و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا انتهی
میگوییم اگر مراد مرحوم شهید این است که رکوع مجرد در غیر حال نماز دلیل بر شریعت آن
نداریم حدیث مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد این است رکوع مجرد اگر چه مجرد از
سجود بوده باشد امر چنان است که فرموده اند بعلاوه آنکه این مطالب منفح شد میگوییم
تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در طی چهار مقام مقام اول در تحقیق سجودی است
که در ضمن نماز است تحقیق حال در این مطلب محتاج است بایراد کلام در چند بحث
در وجوب سجدات در نماز بدانکه واجبست در هر رکعت از نماز دو
واجب دو سجده بوجوب شرعی اگر چه شرط بودن آن ثابت است در جمیع صلوات مندوبه
بوده باشد یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بودن مختص است بصلوات مفروضه
بلکه علاوه وجوب دو سجده در هر یک رکعت از رکعات صلوات مفروضه از اجزای
رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است اگر چه سهوا بوده باشد
و هم چنین است زیادتی هر دو و فرقی در این باب نیست ما بین آنکه نماز دو رکعتی بوده
باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی ما بین آنکه در دو رکعت اولیین بوده باشد
یا اخیرتین و این مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است قول ثانی تفصیل است
ما بین نسیان سجدتین در دو رکعت اخیرتین از صلوات رباعیه و غیر آنها در اول موجب

بطلان نماز میشود بخلاف ثانی و حاصل این قول راجع باین است که نسیان سجدتین در
صلوات ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی اگرچه
موجب بطلان است لکن در اخیرتین از نماز چهار رکعتی چنین نیست بلکه هرگاه در
رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی دو سجده را فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول
در رکوع رابعه و این وقت اسقاط رکوع می نماید پس دو سجده را بیان بدو سجده می
نماید این رکعت را رکعت ثالثه قرار میدهد بعد از آن ایشان بر رکعت رابعه بنا مینماید نماز
صحیح حاجت باعاده نیست این قول را مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم
ابن حمزه با ایشان در این قول موافقت فرموده سیم مثل قول ثانی است بدون تفصیل
بین صلوة یعنی نسیان سجدتین موجب بطلان نماز میشود مطلقا خواه نماز دو رکعتی بوده
باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در رکعتین اولیین از چهار رکعتی بوده باشد یا
اخیرتین مرحوم شیخ طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از بعض اصحاب
مختار ما بین اقوال مذکوره قول اول قلنا است قول ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث
که قطعی البطلان است پس نسیان سجدتین در رکعت واحده در هرجا که بوده باشد موجب
بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و این
محل اشکال نیست واما نسیان سجده واحده باین معنی که سجده واحده را فراموش نمود و متذکر
نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس در این نیز خلاف کرده اند بچهار
قول اول آنست که این موجب بطلان میشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد
یا غیرها اقیم مقابل این است یعنی موجب بطلان نماز است مطلقا در دو رکعتی
بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین فرق
ما بین سجده واحده و سجدتین نمیباشد و این قول ظاهر میشود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی
سیم تفصیل است ما بین اخلال بان در رکعتین اولیین و غیرهما و الحکم ببطلان است

در ثانی

در ثانی و این قول را مرحوم شیخ طوسی [illegible] روحه در کتاب خلاف نسبت داده
ببعض اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب رابع اقوال قولی است که مرحوم علامه
در مختلف حکایت فرموده از شیخ [illegible] و علی بن بابویه حاصل آن اینست که سجده
واحده را در رکعت اولی فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع
رکعت ثانیه پس قضا میکند بعد از سلام در رکعت ثالثه و هرگاه سجده را در رکعت
ثانیه فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکعت ثالثه قضا میکند انرا
در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرد و متذکر نشد مگر بعد از
دخول در رکوع رکعت رابعه قضا میکند انرا بعد از تسلیم مختار ما بین اقوال مذکوره
قول اول است و این قول مشهور ما بین فقها است و در کتاب [illegible] دعوی
اجماع بر این شده پس نماز صحیح لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است و اشکال
که در این مقام هست اینست که در سجده هر دو باهم رکن است و رکن نماز آنست
که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال بجزء اخلال بکل است
پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است پس میبایستی حکم شود ببطلان نماز حکم اینست
جواب از این اشکال باین معنی که نصوص معتبره داله بر صحت نماز در صورت اخلال
بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال برکنی که موجب بطلان نماز است در
عبادات است که اخلال بان در ضمن هر دو سجده شده باشد توضیح مطلب مقتضی اینست
که گفته شود اخلال بکل بدو طریق متصور میشود یک قسم اخلال است که در ضمن
اخلال بجزء متحقق شود قسم دیگر اخلال است در ضمن اخلال بکل متحقق شود
جمع ما بین کلمات فقها که رکن آنست که اخلال بان موجب بطلان نماز است
اگرچه سهوا بوده باشد بلکه مشهور معروف باینکه نسیان سجده واحده موجب
بطلان نمیشود و ترتیب [illegible] بر قضیه الحکم در ما نحن فیه باخلال که در ضمن

اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است — در بیان امور [illegible]
در حال سجود است و [illegible] کذا در هفت عضو است بر زمین مثلا
و این هفت عضو عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی
پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا بدان که مناسب
در این مقام اینست که نقل کلام شود در دو مطلب اول در بیان اعضای سبعه
مذکوره است پس میگوئیم اما جبهه پس عبارت است از مقداری که [illegible]
بران از محل رستنگاه موی سر و از طرف پایین و بیاید دو جبین و از
تحت امتدادی از حاجبین و موضع خالی از مو بین حاجبین پس جبهه یعنی
پیشانی عبارت است [illegible] از این مقدار است که [illegible] بعد
مذکوره واما کف دست پس متبادر در عرف کف دست عبارت از منتهی الیه
انگشتان است تا ترتیب زند و این معنی در این مقام ظاهر مشهور است بلسان فقها
مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و محقق ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع
الانوار بیان شده و باین معنی راجع میشود کلام جماعت که تفسیر راحت و ایکف نموده
اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس و این حکایت از دیوان [illegible] شده است
نظر باینکه راحت عبارت از انگشتان اصابع است تا ترتیب زند مجملا متبادر از کف
در عرف همین معنی است که مذکور شد اگرچه کلمات فقها در مباحث تیمم دلالت
میکند بر اینکه کف در تیمم عبارت است از زند تا سر انگشتان واما رکبه
پس عبارت است از (علی) اجتماع او اطراف استخوان ران و استخوان ساق واما ابهامان پس مراد
آن دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب ثانی بدانکه بعد از اطباق فقهای
شیعه قدس الله تعالی ارواحهم بر لزوم هفت عضو در حال سجود بر زمین و
تطابق کلمات ایشان در اول یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی رکبتین کلمات ایشان

مختلف

مختلف میباشد در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع اما در ثانی و ثالث پس عبارات
اصحاب در اینها [illegible] تعبیر فرموده اند بکفین چنانچه
مذکور شد و در جمله از عبارات تعبیر شده بیدین [illegible] و ابن ادریس تعبیر
فرموده اند بمفصل کفین نزد زندین و فرق بین ظواهر کلمات مذکوره ظاهر است
نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کفین آنست که امتثال حاصل نشود مگر بوضع راحت
کف بر زمین در حال سجود و مقتضای اکتفا بوضع یدین آن است نظر باینکه
بوضع اصابع یدین صادق است وضع یدین بخلاف وضع کفین مجملا بر هر وضع
کفین صادق است بران وضع یدین بخلاف وضع یدین [illegible] ما بین وضع
کفین و مفصلین [illegible] پس باحتمال تباین خواهد بود باحتمال دیگر عموم و خصوص
پس اگر مراد از مفصل بوده باشد تباین خواهد بود و اگر مراد [illegible] که در
کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب زندین پس عموم و خصوص مطلق خواهد بود
و مراد بزند محل اجتماع استخوان ذراع و استخوان کف دست [illegible] است مراد
این دو بند [illegible] مفصل بوده باشد [illegible] که مراد [illegible] ترتیب بزند
بوده باشد و اطلاق مفصل بران مجاز بوده باشد بعد از آنکه مقتضای عبادت
مختلف شد میگوئیم مختار در این مسئله لزوم رعایت صدق کف است و اما [illegible]
در این مقام صادر شده که مراد از کف در این مقام شامل اصابع نیست [illegible] است
[illegible] بلکه از تحلیل عبارات ظاهر میشود خلاف چنانچه ظاهر میشود از
مطالع الانوار و اما سادس و سابع پس اختلاف کلمات فقها در این جا نسبت
[illegible] فقها تعبیر فرموده اند بابهامی الرجلین یعنی دو انگشت بزرگ دو پا
و در کتاب مبسوط و غنیه و اشاره [illegible] موضع [illegible] تعبیر شده است
باطراف اصابع الرجلین و در کتاب وسیله و موضع دیگر از [illegible] تعبیر شده است

باصابع رجلین و در کتاب خلاف تعبیر فرموده اند بقدمین و اختلاف عبارات مسلک
اختلاف مقتضیات آنها است و مقتضای اکتفای بوضع قدمین آن است که هر نحو
صادق باشد که قدمین را بر زمین گذارده کفایت نماید اگر چه مجمل از آنها
بر زمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین آن است که لازم بوده
باشد وضع جمیع اصابع پس هرگاه در خلال بعض از آنها نبود باید اکتفا نتوان نمود
و مقتضای اعتبار اطراف اصابع رجلین اینکه معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع
اصابع به هر نحو که بوده باشد ظاهر این است که این اختلاف ساعد در تعبیر
بوده باشد مراد از همه یک چیز بوده باشد علی ای حال لازم وضع ابهامین است
یعنی وضع دو انگشت بزرگ در پا لازم و متعین است ظاهر این است که بگذارد
این دو انگشت امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت بوده باشد یا ظهر آن
یا بطن آن به هر یک از آن نحو که بوده باشد اجزا می توان نمود خلافی در این مقام
ظاهر نیست مگر صاحب موجز که حکم فرموده است بتعیین ظهر ابهامین و وضع
راس ابهامین و بطن آنها را تجویز نکرده است و این ضعیف است بلکه مصرح به
در کلام شهید ثانی تحکم با جوهریت وضع راس ابهامین است مخفی نماند آنچه مذکور
شد ظاهر شد اینکه استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد بلکه استیعاب
ممکن نیست مگر اینکه مراد استیعاب ظهر ابهامین یا بطن آن بوده باشد بلکه ظاهر
این است که افضلیت استیعاب در وضع در این مقام انچه استیعاب ثابت نیست بلکه
ظاهر از بعضی اخبار افضلیت عدم استیعاب است نظر باینکه مصرح بوده است در این
که جناب حضرت امام جعفر صادق ع در مقام تعلیم انامل ابهامین را گذارده
بودند بر زمین در حال سجود انامل جمع انمله است انمله سر انگشت است و کلام
حماد در آن باب بسیار جمع ساعد است بجهة مصرح بعدد کلاً فیما ... کفایت سه

سجدات

سی است در این مقام بلکه ظاهر از جماعت از فقها در این مقام دعوی اتفاق است
در این باب محصل کلام در این مقام آن است که ابهامین در این مقام متعین است اجزا بوضع
راس ابهامین و بطن آن و ظهر آن همه می توان نمود و معلوم شد انامل ابهامین با یکی بوضع
غیر ابهامین که سایر اصابع رجلین بوده باشد جایز نیست کلامی که هست در صورت
تعذر از وضع ابهامین کلاً یا بعضاً آیا وضع سایر انگشتان در پا لازم است در صورت
نقص و انقطاع ... اعتبار مقتضای ابهامین یا باعتبار عروض مرضی که مانع از وضع
احد ابهامین و ممکن از وضع دیگری آیا بدل غیر مقدور وضع سایر انگشتان از انها
لازم است باید مصرح به در کلام جماعتی از اصحاب وجوب است و ظاهر آن نفی نیست
بجهة ... اکتفا بمسمی در ابهامین محل تأمل نیست ظاهر این است که چنین بوده باشد
حال در کفین پس جواز اکتفا بمسمی در کفین بی محل تأمل نیست صحیح زراره که فرموده
و ... اعلی الارض ... بر اسحاب است و هم چنین اشتمال بر کفایت مسمی در
رکبتین اگر چه این مطلب در رکبتین چندان ثمری ندارد نظر باینکه فرض مسمی
و غیره در آن خالی از تکلف نیست بجهة اکتفا بمسمی در اعضای سته مذکوره محل تأمل
نیست بلکه از جمله انعبارات ظاهر میشود اشتراک خلاف در مسئله کلامی که هست
در جبهه است نظر باینکه اختلاف کرده اند فقها در این مسئله قولاً مثل اعضای
سته مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه بمسمی و این قول مشهور ما بین اصحاب
است و بعضی ملحق بهم اجزاء است بلکه از ... لازم است بقدر درهم از جبهه را
مساعد بلکه ... اجزا با قلّا از این مقدار جایز نیست و این قول مختار
صدوق است در فقیه و شیخ شهید است در کتاب ذکری و در دروس هم مثل آن
است لکن در صورت ... باینکه علی در جبهه او بوده باشد در این صورت
هرگاه ممکن ... جبهه را بر زمین گذارد بر زمین کفایت می کند پس در صورت

اشتغال ... اجزا باین مقدار مشهور و این قول ابن ادریس است در کتاب سرائر و مقدار
درهم است ما بین مقدار درهم و سر انمله یعنی سر انگشت و این ظاهر از مرحوم
شیخ شهید در بیان و شاید منقول ظاهر شود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی
نظر باینکه ذکر نفرموده اند از اخبار مسئله مگر حدیثی را که مشتمل است بر تحدید
ما بین مقدار درهم و سر انمله بحسب مسئله قول اول است و سایر اقوال ضعیف است
مستند آنها محمول بر فضیلت است بدانکه واجب است وضع اعضای سبعه مذکوره
نحوی بوده باشد که اعتماد مکلف بجهة اینها بوده باشد و بعبارة اخری واجب است
در حال سجود ثقل بدن خود را واقع سازد بجهة مساجد چنانچه مقتضای طبیعت
اینها است چیز ثقیلکه واقع شود بر محل حامل ثقل از جمیع اجزای آن محل میشود
پس هرگاه بسبب عارضی ثقل را یکطرف بیندازد مجزی نخواهد بود لکن
تسویه ما بین مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد نبست ببعض اعضا زیاد تر
شود نسبت به دیگری باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است چنانچه بیان
خواهد شد انشاء الله تعالی دوم از اشیایی که واجب است در حال سجود تمکن
که مراعات آن شود است که وضع جبهه نماید بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
مخفی نماند ما یصح السجود علیه بتفصیل تمام در فصل ششم از فصول که در بیان مقدمات
نماز بود مذکور شد کسی که خواهد مطلع بحقیقت حال شود باید رجوع نماید بآن
بحث مراد در این مقام آن است که واجب است در حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزی
که سجده بر آن صحیح بوده باشد مخفی نماند آنچه در سابق مذکور شد معلوم شد
که وضع جمیع پیشانی لازم نیست بلکه بجهة تحقق شد بجهة قول در مسئله تحدید
لازم نه در صاحب هر قول همان است که قایل بآن شده است مخفی نماید تخصیص وجوب
بجبهه جهة اشتمال آن است نسبت باعضای دیگر باقیه پس رعایت ما یصح السجود علیه

در جمیع کفین

در حال کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و این حال فاق است کلامی که هست در
استحباب آن است نسبت بکفین استحباب آن صلوات بر مجتبی آن است که وضع یدین نماید
بما یصح السجود و اما نسبت برکبتین و ابهامی الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ در مبسوط
و ابن ادریس در سرائر و شیخ شهید در دروس استحباب است حاصل کلام ابن ادریس آن است
که باکی نیست در مستور بودن اعضای سجود غیر از جبهه در وضع آنها بچیزی که سجده
بر آن جایز نبوده باشد و اگر چه مکشوف بودن آنها بر ما یصح السجود علیه افضل است مخالف
خلاف آن است پس مکشوف بودن کفین و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه واجب نیست
و این ظاهر میشود از اکثر اصحاب بلکه کشف رکبتین بملاحظه عدم ملایمت بمحاسن آداب ممکن
است که کشف شود منافی با احتیاط است نظر باختلاف ما بین فقها در تحدید عورت این
باب قایل شده اند باینکه عورت مرد که واجب است ستر آن در نماز ما بین ناف است تا
ساق و نقل کرده اند از ابی الصلاح که تحدید عورت فرموده اند از ناف تا نصف ساق
و کلام مرحوم در کافی اگر چه مطابق با این حکایت نیست لکن کفایت نماید در حکم بر رجحان
ستر رکبتین در رجحیت کشفهان قال فی الکافی عورة الرجل من سرته الی رکبته و لا یکمل
ستر ذلک فی الصلوة الا بالستر من السرة الی نصف الساق لیصح سترها فی حال الرکوع و این
کلام صریح است در اینکه تحدید عورت در نزد این بزرگوار همان تحدیدات که مشهور است
بابی الصلاح لکن حکم بلزوم ستر فرموده تا نصف ساق من باب المقدمه و علی ای حال این قدر
کفایت می کند در حکم بر جهت کشف رکبتین مطلقا در خصوص حال سجود بلکه حبیبی ثقة
الاسلام در کتاب خود های اصول کافی روایت فرموده حاصل مضمون آن این است هرگاه
نازل شود بلیه شدیده بر مرد باید برهنه نماید دو زانوی خود را و بعد دو زانو خود را
بچسباند بر زمین و هم چنین سینه خود را بچسباند بزمین و مسئلت حاجت خود را از خدا
تا حاجات مسئلت نماید در حال سجود و ... اگر چه دلالت دارد بر رجحان کشف

دکنیم در حال السجود لکن ظاهر سیاق آن در خصوص سجود نماز است و آن محل کلام در این
مقام نیست و اما آنکه شان اگرچه مقتضای کلام محقق در معتبر و علامه در نهایة الاحکام
و منتهی و تذکره و غیرهم عدم رجحان کشف و وضع ایضا است بر ما یصح السجود علیه لکن
حکم بر رجحان در هر نیست لعموم التعلیل فی قوله علیه السلام سنة الیدین حیث تعفرا
الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه و عموم تسویه سوط و سرا بر هر دو پس این معنی مکشوف
می‌شود اما این در وضع ایضا بر زمین اولی بوده باشد از غیر آن بدانکه مناسب در این
مقام بیان حال سجده بر محمولات نیز میکنیم محمول در صورتیکه ما لا یصح السجود علیه بوده
باشد حکم آن محتاج به بیان نیست که سجده بر آن در حالت اختیار جایز نیست کلام در محمولی
است که ما یصح السجود علیه بوده باشد میگوئیم این بحث و طریق منصوص میشود که قسم اول آن
است که آن محمول منفصل و جدا است از جبهه بنحوی که در حال السجود جبهه را بر آن میگذارد
این قسم صحیح و بی‌اشکال است و دور نیست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه جماعتی از عبارات
خلاف استفاده خلاف نموده‌اند لکن چنین نیست و چنانچه در مطالع الانوار دیدیم بیان نموده‌ام
و قسم ثانی آن محمولی است که ملاصق جبهه بوده باشد یعنی محمولی است که بجبهه چسبیده
شد اینکه مهر را داخل نماید ما بین جبهه و کلاه عرقچین که در حال قیام هم ملاصق بوده
به پیشانی عبدی که حالت سجود از حیثیت موضوع بودن بر جبهه مثل حال قیام بوده این قسم
ظاهر این است که در حال اختیار جایز نبوده باشد میگوئیم آنا مور شد و اجبه در سجود آن است
که ساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلندتر بوده باشد بقدر لبنه و لبس از این
محقق میشود بمحقق شدن مثلا با این حد پس اختیار احتیاط است من باب المقدمه و مشهور در
تعبیر در این مقام تحری است که حاصل آن این است میگوئیم از جمله واجبات سجود محقق شدن است
آن بمعنی سجود تا اینکه ساوی شود موضع جبهه او با موقف او و تحقیق مقام مقتضی این است
که گفته شود که احتیاط بعد از رکوع منصوص میشود چنانکه قول الفاضل است که محقق میشود بقصد

سجود و پس دوم آن است که محقق میشود از برای غیر سجود که آن شل اینکه محقق شد بقصد
کشتن عقرب با بجهة برداشتن چیزی از زمین میگوئیم آن است که محقق میشود بقصد هر دو
هم بقصد سجود و هم بقصد ایضا چیزی چهارم آن است که خارج از اقسام ثلثه مذکوره
باشد شل اینکه اتفاد به دوی زمین بی‌تکلیف و سخت و در قسم اول حیث و اما قسم ثانی پس
مقتضای کلام مرحوم محقق در شرایع و علامه در نهایة الاحکام و تذکره و غیر هم و کلام
شیخ شهید در ذکری و در روض و صاحب معتبر و غیر ایشان عدم اجزا است بلکه مصرح به
در جمله از ایشان بطلان نماز است به سبب انحنا و در دو خیر خلاف آن است شیخ مقام مقتضی
این است که گفته شود سابق بیان شد سجود عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس منصوص
بالذات نام هم محقق سجود عبارت از وضع جبهه است بر ارض و انحنا مطلوبیت من باب المقدمه
یعنی بجهة توصل بوضع جبهه بر ارض پس هرگاه کسی از حال قیام محقق شد بقصد سجود و بعد
از حصول وجه در این وقت آن محض بجا و در دو است هم ما مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات
ذو اما هرگاه آن محض محقق شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین در این صورت
اگرچه مطلوب بالتبع را بجا نیاورده است لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود بر این مخص
لازم نیست که برخیزد ثانیا محقق شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از آنکه نشست بقصد
دیگر انحنا حاصل است ما بین مقامین ثابت در صورتیکه
در صورتیکه محقق شد بقصد سجود هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات هر دو را بجا
آورده و اما هرگاه محقق شد لکن نه بقصد سجود در این صورت اگرچه مطلوب بالتبع را بجا
نیاورده است لکن بجا آورده است چیزی را که سقط مطلوب بالتبع است پس لازم نیست
برخیزد ثانیا محقق شود بقصد سجود نظر باینکه انحنا مطلوب بود بجهة توصل بسجود نه بالذات
پس هرگاه حاصل شد انحنا که بجا آورد نه بقصد سجود حاصل شد از وصف مطلوبیت در این حال
خارج شد پس موجبی از برای لا لزوم نیست و فرق نیست در این باب ما بین آنکه محقق

شود بقصد چیزی یا نه شل اینکه اتفاد در این وقت بی‌تکلیف میگوئیم لازم نیست باید بعد از
محقق شود بقصد سجود از آن راه که مذکور شد بلی هرگاه فرض کنیم اتفاد بحدی که جبهه او
بمحل سجود واقع شد و مطلقا قصد سجود نداشت در این صورت باید وضع جبهه بر زمین
نحو مسطور کند نمی‌تواند نمود بلکه لازم است رفع راس نموده بحدی که بعد از آن ساوی
باشد که وضع جبهه بجهة سجود نموده فرق این است نظر باینکه سجود مطلوب بالذات است
و آن عبارت است از وضع جبهه بر زمین و امتثال حاصل نمیشود از امر متوجه بسجود مگر اینکه
وضع جبهه نماید بقصد سجود بخلاف انحنا از قیام که مطلوبیت بجهة توصل بسجود و این
بخلاف رکوع است نظر باینکه در سابق بیان شد که رکوع در شریعت عبارت است از انحنا
مخصوص پس هرگاه محقق شد نه بقصد رکوع اجزا او نمی‌تواند نمود نظر باینکه مطلوبیت
انحنا نیست نه توصل پس هرگاه محقق شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهت رکوع بلکه بجهت اخذ
چیزی از زمین در این صورت اجزا او نمیتواند نمود بلکه لازم است راست باشد بعد از آن بقصد
رکوع محقق شود محقق نماند بنا بر آنچه در سجود مذکور شد در صورتیکه انحنا بقصد سجود نبوده
باشد خواه بجهة غیر سجود بوده باشد یا نه بجهة سجود و نه بجهة غیر سجود بوده باشد مثل
اینکه افتاده باشد در هر دو صورت جایز است بجا آن حالت که هست بسجود رفتن اتمام عمل
نماید کلامی که در این مقام هست این است که آیا جایز است باید بعد از آن بقصد سجود محقق
شود ظاهر این است که جایز بوده باشد پس امتثال در حقیقت تحقق بدو طریق ممکن است حاصل میشود
و این ثمره خلاف در مسئله است که بنابر مختار اجزا به آن حالت می‌تواند نمود و عود بقیام
واجب نخواهد بود بخلاف بنابر قول اول بلکه مصرح به در جمله از عبارات شل تذکره و نهایة
الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام نماید اگرچه مراد در نیست که در صورت
اجزا بوده باشد ممکن است حکم شود بعدم جواز اجزا مطلقا نه باعتبار مدخلیت انحنا
در مرتبه سجود بلکه باعتبار انحنا مسجود بطریق متعارف و آن سجودیت که بعد از قیام

محقق شده باشد بقصد آن پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول امتثال تا بجهة آنکه
دلالت کند بر اینکه وضع جبهه بنحوی که بوده باشد محصل امتثال است نداریم بلکه اطلاقات
است و اطلاق منصرف میشود بنحو معهود متعارف و آن سجودیت که مذکور شد و این خیال
است متین و کلمات فقها اندس الله تعالی ارواحهم که واجب است محقق شود بقصد سجود دور نیست
که اشاره بوده باشد بهمین مطلب و ظاهر این است مراد مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام
در حکم ببطلان نماز به حیثیت مطلوبیت همین معنی بوده باشد قال فی التذکره یجب ان لا یقصد
بهویه غیر السجود فلو سقط لا للسجود لم یجزیه و لا مر به بطلت الصلوة لوجه ما بینا هما و لانه
یوجب تغییر الهیئة الصلوة و فی نهایة الاحکام و لا یجوز ان یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط
لا له لم یجزیه و الامر بالبطلان لانه تغییر لهیئة الصلوة و این قول قوی است لکن بطلان در
صورت اجزا بان و عدم عود بقیام بجهة انحنا بجهة سجودات و اما هرگاه عود نماید بقیام
و بعد از آن محقق شود بجهة سجود نماز صحیح و بی‌اشکال است لکن این صورتیست که محقق شود بقصد
غیر سجود یا قصدی در انحنا نداشته باشد و اما هرگاه محقق شده باشد بقصد سجود و غیر سجود
دور نیست که اجزا بان تواند نمود بلکه عود بقیام در این صورت مشکل است و احتیاط در اعاده
نماز تمام بجا آن حالت است بعد از آن که این مطلب منقح شد میگوئیم لازم است که محقق شود
بقصد سجود بحدی که محل سجود او ساوی با محل وقوف او بوده باشد یا محل سجود او ارفع
بوده باشد از محل وقوف بمقدار لبنه اما مساوات پس محل کلام نیست و اما ارفعیت محل جبهه
از موقف بمقدار لبنه پس مطلب مشکل بدو چیز است یکی صحت نماز است در صورت ارفعیت محل
جبهه از موقف بمقدار لبنه یا اکثر دوم عدم صحت نماز است در صورت ارفعیت محل جبهه
از محل وقوف مصلی زیاده بر این مقدار اما ثانی پس محل وفاق است ما بین فقها است و اما اول یعنی
صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه بمقدار لبنه پس این مشهور و معروف ما بین فقها
است بلکه خلاف در این ظاهر نیست مگر آنچه ظاهر میشود از کلام محکی از ابن الجنید که ابتدا

بوده مساوات را در حالت اختیار و تجویز فرموده ارتفاع بقدر چهار انگشت مضموم را
در حالت اضطرار لکن شهید در شرح و شاید وجه این نیست مگر اینکه شهید در حالت
ضرورت این مقدار را جایز است مجملا معتبر در صحت نماز در حالت اختیار این است که محل
جبهه بلند تر از محل قدم نبوده باشد یا کمتر از مقدار لبنه و تمیم آن است که ارتفاع بوده
باشد یا کمتر از مقدار لبنه تمیم آن است که محل جبهه با محل قدم مساوی بوده باشد چهارم
آنست که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر این است که جواز در هر یک از اقسام
اربعه ثابت بلکه بی اشکال است کلامی که در این مقام هست این است که آیا امر در انخفاض
مثل امر در ارتفاع است پس انخفاض محل سجود از محل قدم جایز است بقدر لبنه کمتر
دون زیاده تر یا خیر تحدیدی در انخفاض نیست ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است
نظر باینکه مرحوم شیخ شهید تعرض فرموده ما بین ارتفاع و انخفاض تا آنکه منع فرموده در اکثر
از مقدار لبنه در هر دو مقام و جماعتی از اجله بعد از آن مرحوم با ایشان موافقت فرموده اند
بدانکه مناسب این است که تنبیه شود در این مقام بر اینکه چنانچه مساوات افضل از ارتفاع
است افضل از انخفاض نیز هست یا خیر بلکه مساوات مساوی با انخفاض است در فضیلت
و کمال مسئله محل خلاف ما بین فقهاست لکن ظاهر این است که انخفاض افضل از ارتفاع
است ظاهر اولویت مطلقا اگرچه بالاضافه با انخفاض بوده باشد و اگرچه مرجوح بوده
باشد بالاضافه به مساوات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات ما هذا لفظه و مساواة
مسجده لموقفه او خفضه بالاین بعض لبنة و هو یحتمل مساواة للانخفاض المساوات
و رجحانه لکن مع رجحان الانخفاض و الارتفاع تامل حتی یتضح الحال بدانکه مناسب این است
که در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب اول آنست که باید معین شود مقدار لبنه که مناط
در جواز است و حد او بیان آن اینکه گوئیم مذکور شد ارتفاع محل جبهه از محل قدمین بمقدار
لبنه جایز است و علاوه بر آن جایز نیست پس لاجرم باید مقدار لبنه شی معین بوده باشد

بارتفاع از آن مقدار که تجاوز نمود حکم شود بعدم جواز و در صورت عدم تجاوز حکم
بجواز چه اگر مقدار معین در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط قرار داده شده
لازم می آید مقدار ارتفاع در سجودی نسبت بشخصی جایز بوده باشد و در سجود دیگر نسبت بهمان
شخص جایز نبوده باشد و همچنین و این بین البطلان است و چون که تحدید در اخبار وارد
است بمقدار لبنه نیست ایم و ظاهر این است که مشهور باشد پس حکم کنیم مناط در این لبنه معهود
در زمان صدور اخبار است چون اطلاق لبنه در عرف منصرف بآن میشود و این در کلام جماعتی
از اعاظم تحدید شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضموم بنابراین هرگاه محل جبهه ارتفاع بوده
باشد یا کمتر از این مقدار جایز خواهد بود و از این راه است که مرحوم شهید ثانی در شرح
لمعه متعرض ذکر لبنه نشده است بلکه مناط در جواز و عدم جواز مقدار اربع اصابع
مضمومه قرار فرموده است مطلب ثانی آنست که آیا حکم مذکور که عبارت از عدم
جواز ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است بمحل جبهه پس ارتفاع
مواضع اعضای باقیه از موقف علاوه بر این مقدار جایز خواهد بود یا اختصاص بجبهه
ثابت نیست بلکه نسبت بسایر اعضا نیز چنین است در این خلاف است بعد قول اول عدم
اختصاص بجبهه است پس چنانچه این حکم معتبر در محل جبهه است معتبر در محال سایر اعضا
نیز هست پس محل کفین نیز مثلا جایز نیست که ارتفاع از محل موقف باکثر از لبنه بوده باشد
و این قول را شیخ شهید در دروس اختیار فرموده و شهید ثانی در حاشیه شرح الفیه با ایشان
موافقت فرموده و قول ثانی مثل این است که معتبر صورت انخفاض اعالی و این قول
مرحوم علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی این است که ذکر عبارت آن مرحوم
شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس میگوئیم قال فی نهایة الاحکام یجب
تساوی الاعالی و الاسافل او انخفاض الاعالی مراد از این عبارت این است که اعضای
سبعه که واجب است در حال سجود مستقر شود بر زمین بلکه بعضی از آنها مثلا بعضی از اعضا

اعالیست مثل جبهه و بعضی از آنها اسافل مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این عبارت
این است که مواضع اعضای اعالی مساوی بوده باشد با مواضع اعضای اسافل یا آنکه
مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف در مواضع اعالی یا اسافل
خواه اختلاف ما بین اسافل با هم بوده باشد یا اختلاف ما بین مواضع اعالی و مواضع اسافل
در صورت انخفاض اعالی مضر نیست و اما در غیر حالت انخفاض مضر است پس معتبر تساوی
محال سجده است در غیر حالت انخفاض اعالی و عدم اعتبار مساوات مطلقا در حالت
انخفاض و رجحان مساوات چنانچه از کلام آن مرحوم ظاهر میشود و اتم است از مساوات
و اختلاف بمقدار لبنه پس هرگاه جایز نیست محال اعضای عالیه اگرچه محل کفین
بوده باشد ارتفاع بوده باشد از محل قدمین باکثر از مقدار لبنه و همچنین محل رکبتین
تا آنکه خلاصه اعتبار این معنی است در محل جبهه نسبت بموقف و عدم اعتبار این است
در محال اعضای دیگر و این ظاهر میشود از اکثر فقها نظر باینکه تصریح باعتبار این
فرموده اند در جبهه نسبت بموقف و متعرض غیر جبهه نشده اند و این دلیل بر عدم
اعتبار آن است نسبت بسایر اعضا و الا میبایست متنبه بر این فرموده باشند چنانچه تنبیه
فرموده در جبهه عند ... و قول ثالث ثابت و لکن احتیاط در رعایت است مطلب ثالث
در بیان این است که آیا حکم مذکور که عبارت از عدم جواز ارتفاع محل جبهه بوده باشد از
موقف باکثر مقدار لبنه آیا مختص است بصلوة قائم مثل بلندی که در دیوار یا وضع خشت
و نحو اینها بوده باشد یا ثابت است در محال مختلف با آن مثل اینکه در زمین پست و بلند
نماز کند محل وقوف پست است و جبهه را واقع میسازد در موضع مرتفع فی الواقع
محل جبهه ارتفاع از محل وقوف میباشد باکثر از مقدار لبنه مستفاد از کلمات بسیاری
تعمیم است و این مصرح به در کلام ابن الجنید و تذکره و موجز و روض الجنان و مقاصد
العلیه و مسالک و مدارک و این مختار است لکن با این تفصیل اگر موضع قدم اخفض بوده باشد

و مسجد ارتفاع داشته باشد محل سجود باکثر از مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدره بوده
باشد یا علو قائم و اما عکس این یعنی جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف لکن ظاهر این است
اختلاف مسجد از موقف در ارض منحدره مضر نبوده باشد اگرچه علاوه از مقدار لبنه بوده
باشد لکن حسن احتیاط در امور دینی ظاهر است مطلب چهارم این است که هرگاه جبهه
واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع آن علاوه از مقدار لبنه بوده باشد در این صورت
اگر تمکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات یا مرتفعی بقدر لبنه نداشته بوده باشد تنها
رفع جبهه متعین است و اما هرگاه متمکن از کشیدن جبهه بوده باشد بمحل جواز اختلاف
کرده اند در این فقها بعد قول اول تعین جر جبهه است بموضع جواز و عدم جواز
رفع آن است و این قول شیخ طایفه است در استبصار و محقق است در معتبر و صاحب
مدارک در مدارک و تمیم تعین رفع و عدم جواز جر است و این قول مرحوم علامه است
در تذکره و شیخ شهید است در کتاب ذکری و بیان و دروس سیم مخیر بودن ما بین جر و
رفع پس مکلف در این حالت مخیر است ما بین آنکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بمحل
معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در منتهی و نهایة الاحکام
و محرر و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان مختار
قول ثالث است لکن با اولویت جر از رفع بدانکه مناسب در این مقام این است که تنبیه شود
که آیا مساوات محل جبهه با موقف یا ارتفاع آن بمقدار لبنه یا کمتر شرط در تحقق
ماهیت سجده هست بنابراین هرگاه جبهه را گذارد بر محلی که ارتفاع آن علاوه
بر مقدار لبنه بوده باشد سجده متحقق نشده خواهد بود یا چنین نیست بلکه موضع
جبهه اگرچه بر مرتفعی که ارتفاع آن اکثر از مقدار لبنه بوده باشد سجده متحقق خواهد
بود لکن اجزاء به آن در نماز نمیتوان نمود کلمات فقها در این مختلف است صریح تذکره
و نهایة الاحکام و تذکره و جامع المقاصد و روض الجنان اول است و صریح شیخ الطایفه

در استیصال منافات و این قول قوت است پس ظاهر این است که بوضع جبهه اگر چه بر
مرتفعی که ارتفاع آن اکثر از مقدار لبنه بوده باشد سجده متحقق است و مساوات محل
جبهه با موقف مثلا این واجبی از واجبات سجود صلوة است و لهذا ظاهر این است
در سجود شکر و سجود تلاوت اعتبار آن نمی توان نمود و شهید بر زیادتی سجده
در نماز در صورت رفع و ای پس باید نماز باطل باشد ممنوع است با آنکه زیادتی
سجده بلکه موجب بطلان میشود آن سجده ایست که مستجمع شرایط صحت بوده باشد و در
اینجا اگر چه سجده متحقق شده است لکن سجده که مستجمع شرایط صحت بوده باشد نیست
و سجده که مستجمع شرایط صحت است آنست که محل جبهه مساوی با موقف بوده باشد
یا ارتفاع آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکالی که در این مقام هست این است که کلمات
علما چه بسا ارتفاع آن بمقدار لبنه را مدخلیت در ماهیت سجده نباشد ماهیت سجده یا
ارتفاع اکثر از این مقدار متحقق شود و زیادتی سجده که موجب بطلان نماز شود
سجده باشد که محل جبهه مساوی با موقف باشد یا ارتفاع آن بمقدار لبنه پس نمیتوان
حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط آنکه محل جبهه ارفع باشد از موقف باکثر
از مقدار لبنه و حال آنکه اصحاب از علما حکم با بطلان نموده بلکه حکم بعنوان اطلاق
فرموده اند بعدم جواز سجدهٔ تلاوت در اثنای نماز و هم چنین حکم ببطلان نماز
بان سجده پس از اینجا ظاهر میشود که مساوات محل جبهه یا ارتفاع بمقدار مذکور
مدخلیتی در تحقق حقیقة سجده هست برفرض عدم تسلیم این و قول باینکه حقیقة سجده
متحقق می شود اگر چه ارتفاع محل جبهه علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید که حکم
بخلل سجده در اثنای نماز موجب بطلان نماز نمی شود مطلقا و ممکن است که جواب
گفته شود از این اشکال باین نحو که سجده که موجب بطلان نماز هست آن است که
محل جبهه مساوی با موقف یا ارتفاع آن بوده باشد بمقدار لبنه در سجودی که حقیقت

نیست موجب بطلان نیست مگر در صورتیکه دلیل تام باشد بر بطلان و در سجود تلاوت
چنین است نظر باجماع و نظر بخصوص روایتی که سجدهٔ تلاوت موجب بطلان نماز هست
مطلقا و عدم فرق آن دلیل بر بطلان علی وجه الاطلاق معلوم نیست فتامل
الثالث بیان شد هرگاه جبهه واقع شود بمحلیکه ارتفاع از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده
باشد لازم است رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلیکه معتدل بوده باشد فی الجمله نیست و اما هرگاه
واقع شود بر مرتفعیکه ارتفاع آن بمقدار لبنه یا کمتر بوده باشد که اجزا بآن می توان نمود
چنانچه دانسته شد و رفع راس در اینصورت بقصد جبهه بر موضع مساوات یا موقف
جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود لکن مستحب است که جبهه را بکشد تا برساند
بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد و اینحکم مقطوع به در کلمات بسیاری از اصحاب
مفصلات رضوان الله تعالی علیهم الا فیما الحجة والثناء محقق ثانی مطرح جبهه مثل
انفصال آن از زمین میشود بلکه جبهه پیوسته بماس بالارض است تا منتهی شود بمحلیکه مساوی
با موقف بوده باشد این در صورتیست که جبهه واقع شده در سر تقیع در الارض مجدد
و قسم ثانی که جر جبهه مخصوص تحصیل مساوات مستلزم انفصال جبهه است از زمین مثل اینکه
جبهه واقع شود بر سنگ بلندی که بلندی او بمقدار لبنه یا دون بوده باشد در این
صورت جر جبهه مستلزم این هست که جبهه منفصل از زمین شود تا ثانی در جواز جر
در اول نیست کلامی که هست در قسم ثانی است نظر باستلزام جر مر انفصال جبهه را از زمین
باین سبب موهم تعدد سجود است نظر باینکه در سابق بیان شد که سجده عبارت از وضع
جبهه است بر ارض لکن ظاهر این است که حکم که عبارت است از استحباب جر در مورد
ثابت بوده باشد بنابر این انفصالیکه مخل و مضر هست انفصالیست که در ضمن رفع جبهه
از محل جبهه بوده باشد نه انفصالیست که در ضمن جر متحقق بوده باشد بجهة مساوات
لفظ جر اگر چه ظهوری دارد در قسم اول لکن فرض وقوع جبهه بر حجر در بعض دلیل

اراده تعمیم است کما لا یخفی علی المتامل در بیان اینست هرگاه جبهه واقع
شود بر مکانیکه مساوی با موقف بوده باشد یا ارتفاع آن بوده باشد بمقدار لبنه
فا دون لکن در عرض و حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده
باشد مثال آن بجهة حالت شده باشد قبل از اتیان بذکر واجب یا آنکه در اینصورت
عدم جواز اکتفا بهمان محل تشکیک نیست کلامیکه هست اینست یا لازم است
بر آن نحو در آن حالت جبهه را بکشد تا برساند بما یصح السجود علیه لازم است رفع
جبهه نماید بعد از آن بگذارد بما یصح السجود علیه یا آنکه مخیر است مابین هر یک از این
دو امر که مذکور شد ما بین علما خلاف مابین معروف است بعد قول ثالث ظاهر میشود از
مرحوم علامه در نهایة الاحکام چنانچه ثانی ظاهر از آن مرحوم است در تذکره و اول
مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و دروس و در ذکری و محقق ثانی و شهید ثانی است
در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب مدارک در مدارک و این مختار است لکن با
نحو که مخیر است مابین جر جبهه تا برساند بما یصح السجود علیه یا رسانیدن ما یصح السجود
علیه را بجبهه بلکه دور نیست که رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه بعض جهات
اعتبار بدا اولی و انسب بوده باشد از بعض مناقشات وارده مخفی نماند آنچه مذکور شد
در صورتی بود که عالم شده بود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هرگاه عالم
شود بآن بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع راس بوده از سجود بوده باشد
یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح و چیزی بر او نیست حتی هرگاه علم بحقیقت
حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بآن در سجود بعد از فراغ از ذکر
واجب قبل از اتیان بذکر مستحب مستحب است حتی اولی نیست که جبهه را بکشاند تا برساند
بما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه تحقیق این مباحث در مبحث ما یصح
السجود علیه شده است و آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه عالم شود بحقیقت

حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از آن در اینصورت ظاهر این است که جر کرد یا رسانیدن
من دون حکم بمجانبت لازم است تمام آن نماید بعد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه
یا بعکس لکن این در صورتیست که طول بحد اشتر باشد که موجب اختلال نظم ذکر شود
استیناف آن بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه بان لازم است و این
در صورتیست که متمکن از اعمار بوده باشد و اما هرگاه متمکن از صحیح یا جر بوده باشد
مگر با ارتکاب فعل منافی در اینصورت اگر این در سعه وقت بوده باشد قطع نماز لازم
است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد باین
نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضای وقت نماز شود در اینصورت
ظاهر اینست که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در مباحث ما یصح
السجود علیه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال
بود لکن با اعتقاد اینکه محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن نموده بعبارة اخری عالم بحکم
بود لکن جاهل بموضوع در اثنای نماز اعتقاد او منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضوع
بود و جاهل بحکم چنین میدانست ان چیز جایز است مثلا لکن میدانست که سجده بر فرش
جایز نیست در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر این در غیر سجده اولی بوده باشد پس
هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که نماز او باطل بوده باشد
و استیناف آن لازم است و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر
واجب بوده باشد ظاهر این است که نماز او باطل بوده باشد دور نیست که چنین بوده
باشد و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب در آن وقت
عالم بحکم شده در اینصورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال جبهه نمود
بان بعد از آن اتیان بذکر نمود دور نیست که حکم شود بصحت نماز خصوصا در صورتیکه وقت
مضیق بوده باشد و این بحث تفصیر در تعلم نکرده باشد والله العالم بحقایق احکامه

در بیان عجز از انحنا است بدان که هرگاه کسی متمکن از انحنا نبوده
باشد بنحوی که جبهه مساوی یا موقف یا ارفع از آن بوده باشد مبتدا و لابد یا متمکن
از انحنای هست فی الجمله یا متمکن از آن نیست مطلقا در صورت تمکن از انحنا یا متمکن
هست از وضع ما یصح السجود علیه یا نه و در صورتیکه متمکن از انحنا مطلقا نیست یا متمکن
هست از ایمای بسر یا نه و در صورت عدم تمکن از ایمای بسر یا متمکن هست از ایمای بچشم
یا نه پس در اینجا چند احتمالات اول آنست که مکلف متمکن از انحنای مبتدا و معهود
نیست لکن متمکن از انحنای متعدد و یا بگذاردن جبهه را بموضع بلندی که سجده
بر آن صحیح بوده باشد یا بمرتفع کردن ما یصح السجود علیه را تا بآن حد که بعد از انحنا
متعدد وضع جبهه نماید بر آن در این صورت انحنای بقدر متعدد لازم و همچنین
وضع جبهه بعد از انحنای متعدد در این صورت بعد از انحنای متعدد و ایما
بسر اصلا جایز نیست قسم ثانی مثل اول است مگر اینکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود
علیه نیست نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع منه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر
اینست در این صورت محقق شدن بقدر متعدد و لازم نباشد بلکه جایز است که اجتزا
نماید بایمای بسر محض نماند در قسم اول که متمکن از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود
علیه بطریقی که مذکور شد ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه
مثل یدین و ابهامین بر زمین اشکالی که در اینمقام هست اینست که هرگاه وضع جبهه
بما یصح السجود علیه موقوف بوده باشد بر اینکه چیزی این شخص بر پای بلند نماید تا
جبهه را بر آن بگذارد و این مستلزم این هست که وضع ید بر زمین نتواند نمود در اینصورت
ترجیح با کدام است رفع ید از وضع ید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود
یا رفع ید از وضع جبهه نماید تا وضع ید متحقق شود ظاهر اول است و اما در قسم ثانی
که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد آیا لازم است وضع اعضا

باقیه بر زمین در صورت که بار واجب بوده باشد پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهت
وضع یدین و رکبتین و بعد از جلوس ایمای راس نماید بجای سجود و در حال ایمای راس وضع
یدین و ابهامین و رکبتین نماید قسم سیم آنست که متمکن از انحنا مطلقا نیست لکن متمکن از ایمای
راس هست قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایمای بعینین هست در این دو قسم آنست
که در اول ایمای راس بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی ایمای بعینین لازم است
و محتاج است وضع اعضای باقیه بنحوی است که مذکور شد لکن ممکن است اشکال کرد در حکم
بوجوب آن نمود بیان آن این است در هیچیک از نصوص مشتمل بر ایما ذکری بلکه ایمای
بوضع اعضای باقیه نشده است حتی اخباری که مشتمل بر ایما در صلوة ایستاده است مثل صلوة
عریان ز خلو قاطبه نصوص از این مطلب و همچنین خلو کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم
از آن ظاهر میشود عدم اعتبار آن نزد ایشان در این اقسام مذکوره و نه در سایر اقسام که عجز
در آن بعنوان ایماست بسر یا بچشم و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیست که منشأ
این حکم مخالف اصل تواند شد بلکه اشتغال ذمه بایمای براس یا بعینین بدل سجود در صورت
عدم تمکن از انحنا بجهت در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است و تحقیق حال در ایمای
بدل هر یک در رسالت قیام مفصلا مذکور شد کسیکه خواهد رجوع باینجا نماید چهارم
از امور ستة مذکوره طمانینه است در سجود بمقدار ذکر واجب تحقیق در مقام منتفی مثل کلام
در چند بحث اول در تفسیر طمانینه است بدانکه کلام در تفسیر طمانینه اگرچه در رسالت
رکوع مذکور شد لکن مناسب در اینمقام بود باین مرام است بجهت تنبیه بعض فواید پس میگوئیم
احتمال در تفسیر طمانینه تمام است اول آنست که بگوئیم طمانینه در صلوة از احوال مثل سجود
عبارتست از وقوف و کون انسان در سجود بنحوی که هر عضوی از اعضای او مستقر و
ساکن شود و این ظاهر میشود از بسیاری از علما نعم ما قال فی المعتبر معنی الطمانینة
السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و ان قل پس معنی وجوب طمانینه در سجود بمقدار

ذکر واجب آنست که جمیع اعضای مکلف در اوان اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد
و همچنین است حال در طمانینه در تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و غیر اینها دویم آنست
مراد از طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب آنست که مکلف باقی بوده باشد بحالت سجودی
از وقتی که مشغول بذکر شده است تا فارغ از ذکر اگرچه اعضا و جوارح مستقر و ساکن نبوده
باشد و این معنی ظاهر میشود از جمله از عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام
حیث قال یجب الطمانینة بقدر الذکر فی کل واحد منهما و ان یقع الذکر مطمئنا فلو شرع
فیه قبل وصول الجبهة الارض او رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثل عبارت روض الذکرة
مذا ذکره احمد بن عطا شارح سیم آنست که مراد از طمانینه در سجود بمقدار ذکر واجب
آنست که مکلف از حیث احد و شروع بذکر واجب تا فارغ از آن مستقر و ساکن باشد بحیثی
در عرف بگویند که آن شخص در این مدت ساکن و مستقر است تحقق است صدق این معنی
موقوف بسکون کل اعضا مثل اصابع یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع یدین منافی با
تحقق طمانینه باین معنی نیست اول از تفاسیر مذکوره اخص تفاسیر است چنانچه ثانی اعم
از همه است نظر باینکه با اضطراب بدن مکلف با سره این معنی صادق است کما لا یخفی و تفسیر
ثالث اعم از اول است و اخص از ثانی ظاهر این است مراد از طمانینه واجبه در احوال صلوة
خواه حالت تکبیرة الاحرام باشد یا حالت قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع
و حال سجود و بعد از رفع راس از سجود همین معنا است یعنی تفسیر ثالث پس استقرار و سکون
جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب نخواهد بود همین قدر که صادق است
مکلف ساکن است در اوان حالت کفایت میکند ظاهر این است مراد فقها از طمانینه در
احوال صلوة همین معنا است و مساعد در تفسیر واقع شده است تحقیق حال در این مقال
مطلوب در مطالع الانوار است بحث ثانی در بیان اینکه وجوب طمانینه بمعنی که مذکور شد
علی الظاهر نیست از حیث شروع بذکر واجب و این محل وفاق است اشکال میکه در اینمقام

هست اینست که آیا طمانینه از واجبات رکنیه است در سجود و در این مقام و همچنین در مباحث
رکوع یا از واجبات غیر رکنیه است این محل خلاف ما بین فقها است ثمره خلاف ظاهر است
نظر باینکه هرگاه از واجبات رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگرچه ساهیا بوده باشد موجب
بطلان نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست
مشهور ما بین فقها ثانی است و شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در کتاب خلاف تصریح فرموده
برکنیت آن بلکه بر آن دعوی اجماع فرموده و این قول ظاهر میشود از کلام کسی که مرحوم
شیخ شهید در کتاب ذکری عبارت ابن الجنید نقل فرموده غنیه قول مشهور است در رکنیت
مراد مرحوم شیخ از رکن در اینمقام رکن بمعنی مشهور بوده باشد و مؤید این آنست که در
کتاب خلاف رکن فرموده بر صلوات در تشهد و مع ذلک تصریح فرموده باینکه اخلال بآن
ساهیا موجب بطلان نماز نیست قال فی الخلاف الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله فرض
فی التشهدین و رکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی و آله
ساهیا قضی ذلک بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة
دلیلنا اجماع الفرقة ظاهر این است اطلاق رکن که بر طمانینه نموده از این از حیث
قبیل بوده باشد مؤید این مطلب چنانچه گذشت اینست ادعای اجماع در مسئله فرموده باینکه
این قول شاذ و ضعیف است دویم آنست در مقابل این قول ابو حنیفه را ذکر فرموده
که حکم کرده است بعدم وجوب آن و عبارت مرحوم این است الطمانینة فی الرکوع
رکن من ارکان الصلوة و به قال الشافعی و قال ابو حنیفة الطمانینة غیر واجبة و لا یجب عنده
ان یمکث بقدر ما یضع یدیه علی رکبتیه دلیلنا اجماع الفرقة سیم آنست که مرحوم شیخ در
کتاب خلاف رکن فرموده بر صلوات در تشهدین و بر رفع راس از سجود و همچنین بر
رفع راس از رکوع و طمانینه بعد از آن قال الطمانینة فی السجود رکن و رفع الرأس من السجود
رکن و قال ایضا رفع الرأس من الرکوع و الطمانینة فیه واجب و رکن معلوم است اراده

معنی معروف از رکن در جمیع ابواب عبادت و بعض ثلم اینکه مراد معنی معروف بوده باشد
میگوییم هیچ نیست دلیل بر اینکه بن مطلب صحیح نشد و آنچه است که فرموده لا تعاد الصلوة
الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع والسجود نظر باینکه مراد از حدیث حصر
مقتضی اعاده است بسبب اخلال عمدا و سهوا و در اموری چند مذکوره پس اخلال باطمانینه
سبب خواهد بود در صحت مستثنی منه از جمله محل کلام است پس مدلول حدیث این است
که طمانینه از جمله چیزی نیست که اخلال بان اگرچه سهوا بوده باشد موجب اعاده شود
و هو المطلوب بحث سیم آنست که سابق بیان شد طمانینه بمقدار ذکر واجبات یعنی از حین
شروع بذکر واجب است تا فراغ از آن و این محل اشکال نیست کلامی که در اینمقام هست این است
که آیا طمانینه بمقدار ذکر واجب مستحب هم لازم است یا نه معلوم است وجوب شرعی که
خواهد بود کلام در وجوب شرطی است یعنی با عدم طمانینه هیچ نیست و این دو احتمال دارد
اول آن است که طمانینه در حین ذکر مستحب شرط صحت نماز است پس هرگاه اخلال بطمانینه
در ذکر مستحب شود لازم می آید نماز محکوم ببطلان شود نظر بانتفای شرط صحت این
احتمال هیچ نیست نظر بانتفای دلیل بر شرطیت بعلاوه کلمات اصحاب ظاهرا باطل بودن
این احتمال است نظر باینکه تقیید فرموده اند وجوب طمانینه را بمقدار ذکر واجب پس
هرگاه اشتراط صحت نماز بطمانینه در ذکر مستحب در سجود و رکوع ثابت می بود می بایست تقیید
باین نفرمایند مثل سایر شروطی که موقوف علیه صحت است از قبیل طهارت و ستر عورت
و نحو اینها ظاهر این است که محل تامل نبوده باشد کلامی که هست این است که طمانینه
در ذکر مستحب در رکوع و سجود آیا شرط صحت خود ذکر مستحب هست یا نه محل کلام این است
که طمانینه در آن اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگرچه مضر بصحت صلوة نیست
لکن کلام در این است که آیا مضر بصحت آن ذکر هست پس که باین معنی تا آن ذکر مستحب
در آن بوده یا مضر بصحت ذکر مستحب نیست مقتضای اطلاقات امر بذکر تا فات است و این معنی

بکلمات اصحاب است نظر باینکه فرموده اند در هریک از رکوع و سجود طمانینه که واجب است
بمقدار ذکر واجب است و ظاهر این کلام این است که هرگاه اخلال بطمانینه شود در ذکر
مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب نشود بعلاوه در بعض از عبارات تصریح شده باستحباب
طمانینه در ذکر مستحب بعد از تصریح بوجوب آن در ذکر واجب قال فی الرابع والطمانینة
واجبة فی القیام وکذلک فی الرکوع بقدر ما ینطق بالذکر الواجب وما زاد علی ذلک
مستحب الی غایة انتهی که ممکن است کسی متمسک شود در این مقام بحدیثی است که
حضرت علیه السلام در کتاب کافی روایت فرموده از سلیمان بن صالح از کاشف اسرار
و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال لا یقیم احدکم الصلوة وهو ماش ولا
راکب ولا مضطجع الا ان یکون مریضا ولیتمکن فی الاقامة کما یتمکن فی الصلوة فانه اذا
اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی ان الظاهر من قوله علیه السلام کما یتمکن فی الصلوة
اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة ولو کان فی اجزائها المستحبة کما لا یخفی وذکر الماشی
والراکب فی صدره وان کان یوجب الوهن فی دلالة الظاهر التمکن لاحتمال ان یکون
المراد منه خلاف المشی والرکوب لکنه لیس بحیث یوجب حمل اللفظ علی خلاف ظاهره
مگر استحباب آن این استدلال بابی نحو که غایت آنچه از این حدیث ظاهر میشود
تخصیص موضوع است یعنی تمکن در حال اقامه می باید مثل تمکن در حال صلوة بوده
باشد والحکم آن که بعنوان وجوب است یا استحباب پس مطلقا مستفاد نیست بعلاوه
آنکه حکم تمکن در احوال صلوة مختلف است در افعال و اقوال واجبه بطریق وجوب
شرعی است و یعنی در اقامه تمکن بالاراده نیست بعلاوه آنکه مشخص شد تمکن در اقامه
متصف بوصف وجوب شرعی نمیتواند شد امر مردد است ما بین آنکه متصف بوصف
وجوب شرطی بوده باشد یا استحباب از قرینه حقیقت چنانچه هیچ حمل بر اول است که تعبیر
استعمال در هیچ یک تا فات و به فرموده اول ثمره در محل کلام نیست نظر باینکه شرطیت

تمکن در حال اقامه مستلزم شرطیت تمکن در جمیع احوال صلوة حتی در اجزای مستحبه نیست
مقدوری تحقیق در مسالة فیه واشتباه در استحباب تمکن است در آن و این مسلم است و ان استحباب
تمکن لازم می آید شرطیت لعدم استلزام العام الخاص فلا یتم الاستدلال الا بیان
مقابلة الادلة المطلقة المثبتة للذکر فی احوال الرکوع والسجود لو صح ان مقتضاها
تادی الامتثال بالاتیان بالذکر علی ای نحو کان ولو مع عدم التمکن والاطمینان پس حکم بشرطیت
طمانینه در احوال اذکار مستحبه از این راه که مذکور شد ممکن نیست بل مقدور تحقیق
آنست که با طمانینه بوده باشد و لکن این با وجود اطلاقات موجب حکم بتعیین نمیتواند
شد بنابراین هرگاه بعد از اتیان بذکر واجب در حالت اطمینان و سکون بدن شروع
نموده بذکر مستحب با عدم سکون بدن هیچ حرفی نخواهد بود یعنی امتثال امر متوجه بذکر مستحب
خواهد بود و در یک حالت اتیان نماید یا شروع بذکر مستحب نماید در حالت حرکت
در کمال از اراده رکوع و فارغ شد از آن قبل از انتهای آن از اول فقرات آن در دو مورد
اتیان بذکر مستحب کرد حرفی نخواهد بود بالاخلال بطمانینه مستحبه لکن متحصل است آنچه
مذکور شد نظر بتحقیق مسئله است با لانصاف بعید است اگرچه معلوم است جزم در این
درین مقتضی عدم اخلال بطمانینه است هرگاه در ذکر مستحب بوده باشد یا در صلوات بلکه
در دعا اینکه قبل از شروع بذکر ماثور است در آن نیز اخلال نماید لکن اینها همه
در صورتی نیست که اتیان بدعا و ذکر مستحب نماید در احوال رکوع و اما هرگاه شروع بذکر
نماید قبل از بلوغ بحد رکوع یا فارغ از ذکر مستحب شود بعد انتها و از آن حد رکوع شروع
از محل کلام خارج خواهد بود بلکه باعتماد شود تا همه خواهد بود چنانچه در بحث رکوع
بیان شد بحث پنجم از امور واجبه در سجود ذکر است بدانکه ظاهر میشود از جمله ای از اصحاب
حکم ذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است از حیثیت خلاف در مابین فقها کما و کیفا تا آن
این است که چنین نیست نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها ظاهر میشود قول بتعیین تسبیحه

کبری بعینه بجای ذکر اول و بجمله در این مقام بعضی آنکه در رکوع قایل شده اند بتخییر ما بین
تسبیحه کبری و سه تسبیحه صغری و لا اله الا الله مثل مرحوم شیخ الطایفه در کتاب نهایه بلکه
ظاهر نیست که کفته شود همین مطلب ظاهر میشود از آن بزرگوار در کتاب مبسوط و
همچنین مرحوم محقق در کتاب شرایع در بحث رکوع حکم فرموده اند بتعیین تسبیح و قول
بجای اجزاء مطلق ذکر را نسبت بقیل داده اند و در سجود عکس فرموده یعنی اولا حکم
فرموده بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا است بمطلق ذکر و قول بتعیین تسبیح را نسبت بقیل
داده قال فی الشرایع فی مباحث الرکوع فی مقام بیان الامر الواجب فیه وهو اقله
الخامس التسبیح فیه وقیل یکفی الذکر ولو کان تکبیرا او تهلیلا وفیه تردد وقال فی مباحث
السجود بعد الحکم بان واجبات السجود ستة ما هذا لفظه الرابع الذکر فیه وقیل یختص
بالتسبیح کما قلناه فی الرکوع والفرق بین التعبیر کالخلاف مقتضاها ظاهر التامل یحکم
باینکه اختلاف در این مقام مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما و کیفا یعنی کسی که در رکوع
قایل بتعیین تسبیح در اینجا شده در اینجا نیز قایل شده و هرکس منکر تعیین تسبیح است در اینجا
در اینجا نیز هست و همچنین در کیفیت تسبیح و ذکر هیچ تفاوتی نخواهد بود محل خلاف در این مقام
مثل بحث رکوع در این است که آیا تسبیح در ذکر سجود متعین است یا نه جمعی از اعاظم اصحاب
قایل شده اند بتعیین تسبیح چنانچه جماعت قایل شده اند بعدم تعین آن و منکرین تعیین
تسبیح متفرق شده اند بدو قول طایفه قایل شده اند بجواز اکتفا بهر ذکر که بوده باشد و
این قول اکثر از متاخرین اصحاب است و بعضی اگرچه قایل شده اند بعدم تعین تسبیح
لکن اکتفا بمطلق ذکر نفرموده اند بلکه حکم فرموده اند بتسبیح و فرموده هرگاه تهلیل
بگوید یا تکبیر بگوید یا صلوات بفرستد بعد تسبیح کفایت میکند و این قول ظاهر میشود
از شیخ صدوق در کتاب مجالس بلکه این را ذکر فرموده در ضمن او موهم آنکه حکم فرموده
بثبوت آنها در دین امامیه و همچنین قائلین بتعیین تسبیح متفرق شده اند بدو قول

چنانچه در مباحث رکوع مفصلا بیان شد مختار در ذکر در هر دو مقام تعیین تسبیح
و مکلف مخیر است مابین تسبیحه کبری یعنی سبحان ربی الاعلی وبحمده و سه تسبیحه صغری
یعنی سبحان الله یا امثال آن و لهذا کبری از سه صغری چنانچه در رکوع بیان شد ششم
از امور واجبه متعلقه بسجود رفع راس از آن است یعنی سر برداشتن از سجده است
خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرقی که هست بعد از رفع راس از سجده اولی
لازم است جلوس با طمانینه اگر چه قلیل بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع راس
از آن جلوس لازم نیست چنانچه بیان خواهد شد و چونکه ظاهر این است که تمامیت سجده
به رفع راس از آن است خواه سجده اولی بوده باشد یا سجده ثانیه لهذا رفع راس را از جمله
امور واجبه در سجود گفتیم بی عیب است بحث سیم در آداب سجود و مستحبات آن و آن
چند چیز است اول تکبیر گفتن است در حال اراده سجود بدانکه در هر رکعت از رکعات
صلوة دو تکبیر مستحب است اول در حال اراده سجود دویم بعد از رفع راس از آن پس در
هر دو سجده چهار تکبیر مستحب است مستحب در تکبیر اول آنست بعد از آنکه اراده سجود
نمود در حال قیام اتیان به آن نماید بعد از فراغ از تکبیر متوجه شود از برای سجود
و مستحب در تکبیر ثانی آنست که اتیان به آن نماید بعد از آنکه رفع راس از سجود اول
نمود و متمکن بجلوس شد و اما تکبیر ثالث پس مستحب است اتیان به آن نماید در حال
جلوس بعد از اراده سجود ثانی بعد از فراغ از تکبیر متوجه شود بجهة سجود مستحب در
تکبیر رابع آن است که اتیان نماید با تکبیر ثانی یعنی بعد از تمکن از جلوس بعد از
رفع راس از سجود ثانی و قول باستحباب تکبیرات مذکوره مشهور ما بین فقهاء است و نقل
از جمعی سید مرتضی و سلار و ابن حمزه وجوب است و این قول محکی است از ابن ابی عقیل و شیخ
ال ظاهر است و ظاهر این است هر که شروع بتکبیر اول در حال قیام نماید و فارغ
الآن شود در حال انحنای از نیست خواهد بود لکن بوصف رجحیت نیست بل فراغ

در حال

در حال قیام و اما حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع پس چنین است یا بمعنی که هرگاه شروع بتکبیر
نمود در حین رفع راس از سجود و فارغ از تکبیر شد در حال اتمام جلوس در ثانی و رابع
و سجود در تکبیر ثالث از نیست خواهد بود لکن بوصف رجحیت کلا منافاته باتیان بآنها در حال
جلوس یا غیر چنین نیست بلکه موظف اتیان باین دو تکبیرات بعد از رفع راس از سجود
نموده و متمکن از جلوس شد نعم در موظف مخصوص نیست تکبیر متیقن یعنی تکبیر ثالث و رابع
اتیان باین دو تکبیرات بعد از تمکن از جلوس در صحیحه حماد المتقدمة ثم رفع راسه من السجود
فلما استوی جالسا قال الله اکبر و نظر این اگر چه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول کلا اتیان
بآن فرموده در حال قیام لکن چون در آن معارض موجود است که دلالت میکند بر شروعیت
اتیان بآن در حال هوی بسجود لهذا مذکور در صحیحه حماد محمول است بر بعضی از افراد و لکن در تکبیر
ثانی معارض ظاهر نیست مقام متفق این است که کفته شود کلمات فقهاء در افاده
مرام در این مسئله مختلف است حاصل اختلاف راجح میشود بسه قول اول تعیین اتیان باین
دو تکبیرات یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حالت تمکن از جلوس و منع از اتیان بایشان است
قبل از آن و این ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق قال فی الفقیه ثم ارفع راسک من السجود
واقبض الیک یدیک قبضا فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر الی ان قال ثم ارفع
راسک من السجدة الثانیة وتمکن من الارض وارفع یدیک وکبر ثم قم الی الثانیة وقوله
واقبض الیک یدیک قبضا یعنی بعد از رفع راس از سجود دو دست خود را بسوی خود بکش
بعد از تمکن از جلوس آن وقت دستها را بلند کن و تکبیر بکو مدلول این کلام انحصار اتیان
تکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و منع از اتیان بایشان است قبل از آن
و این مطلب یعنی تعیین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع بعد از تمکن از جلوس ظاهر میشود از
کلام ابن الصلاح قال فی الکافی فاذا فرغ من التسبیح فی السجدة جلس مطمئنا رافعا یدیه جمیعا مستویا
علی فخذه الیسری ثم یکبر ویقول بعد التکبیر ما ذکرنا ثم یکبر ویسجد ویسجد ثانیة کالاولی

فاذا رفع راسه منها جلس منها مطمئنا ثم کبر ثم نهض و هم چنین این مطلب ظاهر میشود
از ابن براج در مهذب لکن در تکبیر ثانی قال ثم یقول سبحان ربی الاعلی وبحمده مرة واحدة
او ثلثا وما زاد علی ذلک کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع راسه ثم استوی جالسا وقال
الله اکبر گفتیم در تکبیر ثانی نظر باینکه کلام امرحوم در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر
در حال رفع راس است قال ثم یکبر للسجدة الثانیة و یرفع یدیه جمیعا و یسجد و یفعل
فی سجوده کما فعل فی السجدة الاولی و یرفع راسه بالتکبیر و یجلس کجلوسه الا ان اذا استقر
کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة دویم قول ثانی در مقابل این است یعنی اتیان باین نماید
در حال رفع راس از سجود و این ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه و ابن ادریس در موضع
از سرایر قال فی المقنعة ثم یرفع راسه من السجود و یرفع یدیه بالتکبیر مع رفع راسه و فی
موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر مع رفع راسه قول سیم حکم
باستحباب و افضلیت اتیان باین دو تکبیرات در حال تمکن از جلوس و این مطلب این است
در غیر این حالت مرجوح بوده باشد نه ممنوع و این ظاهر میشود از اکثر فقهاء قدس الله
تعالی ارواحهم قال فی السرائر ویستحب ان یکبر اذا رفع راسه من السجود بعد التمکن من الجلوس
وقال العلامة یستحب التکبیر اذا استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد
ثم یکبر بعد جلوسه و مثله عبارة المنتهی والتذکرة ونهایة الاحکام والقواعد والذکری
والبیان والروض و غیرها الحدیقة مکنونات این کلمات راجح شد بقول اول باینکه مراد
این بوده باشد که استحباب تکبیر در حالت استوای در جلوس بوده باشد پس مقتضای این
مدلول انتفاء استحباب است در غیر این حالت پس مشروع نخواهد بود تا اینکه مراد این بوده
باشد که اصل تکبیر راجح بوده باشد در این مقام و اتیان در این حالت افضل بوده باشد
اما در این معنی که بنای ترجیح عبارات مذکوره است بقول اول اگر چه دور نیست لکن در
بعضی از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است قال فی الدروس و سنة

التکبیر له

التکبیر له قائما رافعا یدیه الی ان قال والتکبیر للرفع من الاولی معتدلا ثم الهوی الی الثانیة
ثم للرفع منها معتدلا ولو فعله فی الهوی والارتفاع کان ادون فضلا انتهی کلامه و مع
مقام و نظر باینکه عبارت توضیح است جزم در دو دین اتیان باین دو تکبیرات در حال
جلوس و استقرار و نظر باینکه در این حالت مرجو لنفع و مامون از فریات و اما در غیر
این حالت امن از مزد مشخص نیست بلکه چنین است حال در تکبیر ثالث یعنی تکبیر سجده دویم
در سجده ثانیه که تفسیر انتقال در آن حال جلوس و اطمینان است باین معنی که بعد از
فراغ از آن میل بسجود نماید و در تکبیر اول اگر چه حدیث حاکی فعل جناب حضرت الحسین
می بود که آن بزرگوار اتیان بآن تکبیر در حال هوی و میل بسجود میفرمودند در انجا نیز
انتقال بود در حکم جواز آن در غیر حالت قیام و اطمینان چنانچه مذکور شد محض
شد که آنرا باستحباب مرجح از سجودات غایت در تکبیرات اول در حال اراده سجود
خواه قائما بوده باشد یا در حال میل بسجود لکن اولی افضل است دویم بعد از رفع راس از
سجده و تمکن و استقرار بر جلوس پس در هر دو چهار تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از
تکبیرات مذکوره رفع یدین مانند کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام و غیرها مذکور شده و
مرحوم شیخ صدوق فرموده در تکبیر ثانی و رابع اول دستها را بسوی خود بکشد بعد از
تمکن از جلوس در حال تکبیر گفتن رفع یدین بتکبیر نماید ظاهر مراد این است که در دو دست
را در حال رفع راس از سجده بسوی خود بکشد و بر ران نگذارد بعد از آن رفع نماید
بتکبیر و لما تصل بید رفع یدین و مقدار آن ظاهر این است که میرود که بوده باشد مقدار
سنت بوده باشد لکن اولی این است رعایت محاذات نرمه گوش نماید دویم از جمله آداب
و مستحبات در این مقام این است که در نحوی که بسجود میرود و ملاحظه دو دست را بر زمین
گذارد بعد زانوها را مثل میت خواهید نشد و مستحب این است دو دست را با هم بگذارد در
بر زمین احدهما مقدم در وضع و دیگری موخر نباشد سیم آن است در وقت حاذی

سنگینی بگذارد و متصل بگوش و صورت بگذارد و کل انگشتان دست را بهم بچسباند
کفها را بعلاوه ... بگذارد محاذی دو گوش چهارم آن است که ذراعها را بزمین
نچسباند بلکه از زمین بلند و مرتفع از جنبین دو ... آن است در حال
سجود طرف ... را بخاک یا غیر خاک از چیزهای که سجود بر آن صحیح است بگذارد و این
محل وفاق است ما بین علما خلافی که هست در تعیین موضع الصاق است مرحوم شهید
... و ابن ادریس فرموده اند مستحب وضع طرف اعلای انف است یعنی طرفی که
متصل بجبین است شیخ شهید و غیره حکایت فرموده اند از ابن الجنید که ایشان فرموده اند
مراد طرف اسفل انف است و ظاهر از اکثر فقها آنست که هر چه مؤدی میشود بوضع انف
یعنی جزئی از انف که صادق باشد بر آن که انف را بر خاک گذارد خواه طرف اعلی
بوده باشد یا طرف اسفل یا ما بین و احتمال متبادر طرف اسفل تمام است پس ... مستفق
الادوات ششم از مستحبات خواندن دعای ماثورات قبل از شروع بذکر و آن
دعا این است اللهم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت
ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله
احسن الخالقین بعد از آن شروع بذکر نماید سبحان ربی الاعلی وبحمده یکمرتبه یا
سه مرتبه سبحان الله واجب است چنانچه سابق بیان شد اتیان بسه مرتبه تسبیحه
کبری یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است و معلوم است سه مرتبه ... با
اشتراک در فضیلت متفاوت میباشد در فضیلت و سبحان ... تعدد و ... یا شفع
و علاوه بر هفت ... که مذکور شد در ذکر رکوع بدانکه مناسب در این مقام
ذکر ترجمه دعای مذکورات پس میگوئیم اللهم لک سجدت یعنی پروردگارا معبودا
بجهة امتثال تو یا بجهة رضای تو سجده میکنم وبک آمنت یعنی تصدیق بوجود تو با
صفات تو بجمیع صفات کمال و تنزیه تو از جمیع نقایص میکنم ولک اسلمت و مطیع و منقاد

تو ام

تو ام اراده انقیاد در این مقام مناسب است نظر بسبوقیت ایمان چنانچه در دعای
رکوع اراده اسلام مناسب است نظر بسابقیت او بایمان وعلیک توکلت و بر تو است
توکل و اعتماد من وانت ربی و تو پروردگار من سجد وجهی سجده و خضوع میکند صورت من
از برای کسیکه ایجاد کرده است او را و پیرون آورده است و شکافته است گوش و چشم
او را نسبت دادن گوش و چشم را بوجه بجهة آن است که اینها در آن ظاهر شده است و
مراد از شکافتن ابصار شکافتن محل ابصار است و مراد از شکافتن گوش قرار دادن حواس
بجهة گوش ... ذکر وضع گوش و بصر در وجه شد ... باید ... چنین
... شد که واجب متعال ... چنین صنعت ... بکار برده که قائل
... او ... و ... چیزها ... که ... از کمی ... قرار
چشم در وجه که متصل ... است از برای آن است که شامل جمیع اعضا و جوارح بدن
... اگر در اسفل ... اعضای ... حرکت ... تا ...
که ... انسان ... نماید مطلع بر منافع و مضار ... نتواند شد ... تا
آن ... اگر ... چنین ... بعد از آن که بنده ذلیل ... این ...
... شد ... و شایسته او این است اظهار حمد و ثنای حضرت ... متعال
متعال ... باشد ... والحمد لله رب العالمین حمد و ثنای ...
... ذات ... خداوندیست که مستجمع جمیع محاسن و محامد و ... از جمیع
نقایص و معایب است و ... وجود و کمال و تربیت کننده قاطبه موجودات است ...
... تبارک الله احسن الخالقین ... که ...
زیاد ... عطا و برکت ... ملاحظه موجودات ...
جلیل است عظمت ... احسن الخالقین ... خلق کنندگان است ...
ظاهر میشود که اطلاق خالق بغیر ذات اقدس جناب احدیت جلت عظمته ... بوده باشد

لکن بطریق مجاز خواهد بود نظر بآنکه مراد از خلق ... خلاق ... شانه اخراج
از علم بمرتبه وجود است و ... ذات ... خالقین ... و ...
خالقین ... و مراد بالاضافه ... شل ... و نجار و ...
... دعای ... در سجود ... در این دعای مذکور بلکه مستحب است دعا در
جمیع سجدات ... طلب منافع ... و ... بدفع مفاسد ... در ...
دعا در سجود ... باشد یا ... بحضرت
امام جعفر صادق و امام موسی ... علیهما السلام ماثورات که آن ... در سجود
... اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب و در حدیث
وارد است که جناب حضرت امام موسی علیه السلام باین لفظ ... این است ...
از ... بوده باشد و در حدیث ... الاوائل ... جناب امام
محمد باقر علیه السلام ماثورات که ... بجهة طلب رزق ...
... بدعا یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی وارزق
عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم بدانکه عیال ... مکسور است
قال فی القاموس عیال ... من ... گردد ...
... دعای ... از ... شود بلکه ...
... دعای ... تکبیرات ...
... بوده بعد از فراغ از ذکر
بوده یا قبل ... احتیاط در دین مقتضی آنست که ... شود ...
فراغ از ذکر ... خصوصیت در آن ... نماید بلکه ...
اتیان نماید هفتم از مستحبات صلوات فرستادن ... انبیا و ... الاطهار
... اللهم صل علی محمد وآل محمد باشد یا بلفظ وصلی الله علی محمد وآل محمد

باید در طرف

باید در طرف ماثور است حکایت صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است
با این معنی که ... ثابت ... صلوات در سجود ... بعد از فراغ
از ذکر رکوع و سجود منصوص نیست مگر ادعای ... شود در زمان نزول
... بعد از فراغ از ذکر بوده ... در ... مقتضی این است
که ... بعد از ذکر ... اتیان نماید ... نه ...
اتیان ... بعد از فراغ از ذکر ... از جمله مستحبات است که جلوس فیما بین السجدتین
بطریق تورک بوده باشد و کیفیت آن این است که بنشیند ... چپ ... پای
در جانب راست ... و ظاهر قدم چپ را بگذارد ... و ظاهر قدم
راست را بگذارد ... بطن قدم چپ ... و این است جلوس تورک
بعد از آن است که ... تکبیر مستحب نماید در حالت جلوس ... بعد از
رفع راس ... که ظاهر ... موضوع ... باشد بعد
از آن ... تکبیر نماید بعد از آن بنشیند بطریق تورک یعنی بکیفیتی که مذکور شد
... از جمله مستحبات فیما بین السجدتین در حال تورک استغفار است ... بنحو
استغفر الله ربی واتوب الیه ... فی ... لفظ ... مذکور نیست ... بنحو
استغفر ربی واتوب الیه ... مذکورات ... است ... و ...
مستحبات ... اللهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع
عنی فانی لما انزلت الی من خیر فقیر ... برای ... بوده باشد
چنانچه ... که ... اجابه ... یعنی ... مرا ...
... کردن ... تنزیل ... در حال ...
واحتمال ... برای ... بوده باشد ... یعنی ...
حاصل معنی آنکه ... فرما

مذکور در تهذیب یا آنکه مثلا آنکه فی شده است واجب فی آن خبر بجبر و جبر بعض
درست کردن شکسته شده است حاصل معنی آنکه مقصود منافی نیست و تمام را
باصلاح یا وجهی محمولست و اگر جمع ما بین همه نماید آن بعین صادر از معصوم
خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل بر استغفار نیست چنانچه حدیث
صحیح حلبی مشتمل بر دعای استغفار است پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مشکل است
و اما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة چه بسا است توضیح مرام مقتضی این است که گفته
شود تا حال حدیثی که مشتمل بوده باشد بر دعا ما بین سجدتین با عنوان اطلاق
ندیده ایم تا آنکه صورت جمع هر دو را مستند با و توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار
حکایت فعل جناب کاشف الاسرار و الحقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
حماد اصحابنا عنده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه
الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر
الله ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و حدیث مشتمل بر دعای
مذکور حدیث قول آنحضرت فرموده اذا رفعت راسک فقل بین السجدتین
اللهم اغفر لی تا آخر دعای مذکور پس احادیث نظر با تمام بامر بخواندن این دعا
ما بین سجدتین دلالت میکند بر توظیف این دعا فقط چنانچه حدیث حماد دلالت
میکند بر توظیف استغفار فقط پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مقتضی آن
ظاهر است بعلاوه در صورت جمع اگر تقدیم استغفار نماید بر دعا ظاهر حدیث
مذکور منافات ندارد با عبارت آنکه حرف فا که داخل است بر فعل امر افاده تعقیب
بلا مهلت میکند پس تخلل استغفار منافی با آن است نظر بانکه این دعا فانی
جزئیات وفا بانکه مفید تعقیب بلا مهلت است فاء جزائیه است بلکه باعتبار
آنکه اذا در کلام معصوم اذا رفعت اذای توقیتیه است حاصل معنی کلام چنین است

میکون

میکون فی ابتداء آن در وقت رفع کردن سر را از سجود پس با کیفیت استغفار قبل از آن
چنین نحو احد بوده و اگر اتیان باستغفار را مقدم دارد بر دعا باید دلیلی که دلالت کند
بر توظیف باین نحو در نظر نیست پس جزم در دو این حال جمع ما بین هر دو است مگر
در صورت قصد دعا نه توظیف و در این صورت اگر چه بی عیب است لکن اختیار احدهما
باقصد توظیف اولی و احوط خواهد بود بلکه چه بسا که در دعا تمام میتوان گفت آن است که کلام اصحاب
در حکم باستحباب دعا بین السجدتین مطلق است و از جمله عبارات ظاهر میشود دعوی اجماع
بر این مطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعاء بین السجدتین و هو مذهب الاصحاب و قال
العلامة فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین عند علمائنا اجمع پس صورت جمع را مستند
باین اطلاقات میتوان نمود لکن اشکالیکه در این هست اینست که اطلاقات موهونست
در این مقام نظر بانکه ظاهر این است که این کلمات اشاره بوده باشد بما ثبت در
پس اطمینان در استناد باطلاق حاصل نخواهد بود دهم از جمله مستحبات جلوس بعد از رفع راس
از سجده ثانیه است در رکعت اول در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات
رباعی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوات خواه دو
رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس محل آن عمل تفکیک نیست مثل وجوب
جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز مغرب نظر بانکه
تشهد در حال جلوس پس جلوسیکه محل کلام است جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است
در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی مشهور ما بین فقها استحباب است و تعبیر میکنند از این
جلوس باستراحت و مرحوم سید مرتضی قائل شده بوجوب آن و کلام آن مرحوم در کتاب
انتصار آنکه دال است بر وجوب آن بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت اولی لکن
کلام ایشان در انتصار شامل رکعت ثالثه نیست خلاف اصحاب آن است و قول بوجوب
ضعیف است ظاهر این است که استحباب مؤدی میشود بجلوس بهر نحو که بوده باشد لکن

اولی اینست که جلوس ما بین سجدتین بوده باشد بنحوی که مذکور شد که عبارت از آن تجلس
متورک میشود پس این کیفیت مستحب در مستحب خواهد بود یا آنکه هم نظر کردن است در
حالت سجود بجانب طرف دماغ و در حال سجود و جلوس بدامن خود چنانچه در سابق بیان شد
دوازدهم وضع علاوه آن مقدم سجدات در اعضای سجده در حال سجود اگر چه اشتباه
در عدد مقدم نیست سیزدهم اعتماد کردن است در وقت قیام بدو کف دست یعنی
در وقت قیام دو کف را بر زمین بگذارد اول دو زانو را از زمین بردارد بعد از آن
دستها را چهاردهم از جمله مستحبات در این مقام دعا خواندن است در وقت ایستادن
خواه ایستادن بجهت رکعت ثانیه بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رابعه و این دعا بدو
طریق ما ثور است اول بحول الله و قوته اقوم و اقعد دویم اللهم ربی بحولک و قوتک
اقوم و اقعد هر یک از دو طریق که بوده باشد خوب است بدانکه مناسب ولایق
مقام این است که تنبیه شود بر چند چیز اول آنکه استحباب این دعا در حال ایستادن
ثابت است خواه نماز یومیه بوده باشد یا غیر یومیه خواه نماز واجب بوده باشد
یا سنی پس استحباب دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بجهت رکعت ثانیه در
جمیع نوافل دویم این بحث است که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتیکه نماز
اتیان شود بطریق معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده باشد پس هرگاه چنین
نباشد استحباب ثابت نیست مثل آنکه اتیان نماز ایستاده میخواند با ایمای سر با
بیرون جهت رکوع و سجود و هم چنین است هرگاه نماز در حال جلوس بوده باشد بجهت آنکه نظر
بانکه دعای مذکور ثابت است در حالیکه مشتمل شود در اثنای صلوة بعد از سجده
بقیام پس هرگاه نماز او بطریق قیام بودن باشد و پس یا بطریق جلوس بوده باشد
که اتفاق یا بطریق اضطجاع یا استلقا بوده باشد استحباب دعای مذکور ثابت نیست
نظر باشعار مستفاد از این حال جلوس بقیام بعد از سجود سیم آن است بعض احادیث صحیحه

که مشتمل است

که مشتمل است بر دعا بطریق ثانی ذیل آن حدیث چنین است و ان شئت قلت و ارکع
و اسجد این دعا احتمال دارد و اول آن است که تبدیل نماید اقوم و اقعد را بارکع و اسجد
پس بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع و اسجد یعنی مخیر است ما بین آنکه بگوید اللهم
ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک ارکع و اسجد دویم
آن است که ارکع و اسجد علاوه نماید بر آن پس چنین بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک
اقوم و اقعد و ارکع و اسجد مؤید ثانی است آنکه حدیث مروی مذکور است که عبارت
و ان شئت قلت و در آن مذکور نیست پس مراد این خواهد بود اگر خواهد اقتضا نماید بان
اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا علاوه نماید بر آن و ارکع و اسجد را که محل
استحباب این زیادتی که عبارت از و ارکع و اسجد بوده باشد ثابت نیست در وقتی
که بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد بلکه در صورتی ثابت است که بگوید اللهم
ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد چهارم آن است که لفظ تعالی در حدیثی که مشتمل بر دعا
بطریق اول است مذکور نیست پس اتیان باین لفظ بقصد توظیف جایز نیست که بعد از
نحو بگوید بحول الله تعالی و قوته و اما هرگاه اتیان بان نماید بقصد تعظیم نه بقصد
توظیف پس ظاهر این است که عیبی نداشته باشد نظر بانکه در این وقت مشتمل است
در بحث ذکر خواهد بود و اتیان بان بلکه در جمیع احوال نماز جایز است بدانکه سزاوار
در این مقام ختم بحث است بذکر چند مطلب مطلب اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه
اقسام متعارفه در جلوس هفت است اول جلوس است بر وجهی که بیان شد که سابق بیان
شد باین نحو که دو قدم را در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین
بگذارد و پشت قدم راست را بر شکم باطن قدم چپ بگذارد دویم جلوس بر وجه
ایمن است بعکس انچه در اول مذکور شد پس دو قدم را بجانب چپ قرار دهد
و پشت پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر باطن قدم راست میگذارد

سیم آن است که دو طرف نشیمن موضوع بوده باشد بر زمین مابین دو قدم چهارم
آن است که پشت پاها را فرش نماید بر زمین و نشیمن را واقع سازد بر پاشنه‌ها پنجم
آن است که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد
یا بعکس و بنشیند بر پاشنه‌ها یا بی پاشنه‌ها ششم آن است که انگشتان پا را بر روی زمین بگذارد
و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه‌ها بگذارد خواه رکبتین را بر زمین
بگذارد و یا نه هفتم آن است که نشیمن را بر زمین قرار داده و هم چنین دو قدم را بر
زمین بگذارد و ساق و ران و پا را نصب نماید و این دو قسم اخیر را اقعا می‌نامند
ظاهر این است جلوس واجب مابین دو سجده و جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بهر یک
از اقسام سبعه مذکوره که بیان شد امتثال حاصل شود لکن این اقسام متفاوت المراتب
است قسم اول اکمل اقسام و افضل آنها است و قسم سادس و سابع اخس اقسام و اردء
آنها است و متوسط اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط مابین
امرین است نه در فضیلت مثل اول است و نه در پستی مثل سادس و سابع بعبارة اخری
مکلف مخیر است در مقام اتیان جلوس واجب مابین دو سجده بهر نحو که از انحای سبعه
که بوده باشد لکن اتیان کردن این واجب را در قسم اول افضل است و در ضمن قسم سادس
و سابع مکروه است و در ضمن بقیه اقسام اگر چه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن
راجح است نسبت بقسم سادس و سابع لکن مرجوحیتی نیست که حکم باستحباب شود و هم چنین است
حال در اتیان جلوس مستحب یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت اولی و رکعت
ثالثه یعنی مکلف مخیر است در اتیان این امر مستحب در ضمن هر یک از اقسام سبعه مذکوره
که بوده باشد لکن اتیان جلوس مستحب در ضمن قسم اول مستحب است پس رعایت کیفیت
را در آن جلوس مستحب مستحب در مستحب خواهد بود چنانچه بیان کردیم اتیان جلوس مستحب را
در قسم سادس و سابع مرجوح و مکروه خواهد بود و لکن اتیان آن را در ضمن بقیه

اقسام

اقسام اگر چه مرجوح خواهد بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع اما
مرجوحیت آن در این اقسام بحدی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه رجحان نیز
بحدی نیست که کفایت در حکم باستحباب محقق نماید و در قسم آخر که در دو مقام حکم بکراهت
انها شده تفاوت در بیان آنها است باین نحو که مرجوحیت در قسم سابع اکثر است از مرجوحیت
در قسم سادس اگر چه هر دو قسم از اقسام جلوس اقعا است قسم سابع مثل اقعای کلاب است
و قسم سادس شبه اقعای مستحب در عامه است یعنی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه را بایس
محض مستحب می‌دانند بدانکه اقسام اقعا متعدد است اول اقعای کلاب است این قسم بطریق […]
افضلیت که مذکور شد یعنی نشیمن را واقع می‌سازند بر زمین با نصب ساق و ران […]
دوم مثل این است با وضع یدین بر زمین قسم سیم مثل ثانی است مگر اینکه نشیمن را مرفوع از ارض
نگه دارد و این سه قسم را اقعای کلب می‌نامند لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم
دیگر چنانچه بر متامل در کلب ظاهر است ظاهر این است اکتفا باین نحو یعنی بطریق قسم
در میان دو سجده جایز نبوده باشد و هم چنین این نحو بعد از رفع راس از سجده ثانیه
موقوف بوده باشد و قسم ثانی بلکه قسم چهارم از جلوس اقعا اقعای اخ کلبات است
و کیفیت آن نحوی است که مذکور شد یعنی انگشتان پاها را بر زمین بگذارد و دو قدم را
نصب نماید و نشیمن را بر عقب دو پا واقع سازد مطلب ثالث در بیان سجده بر جبینین
و ذقن است بدانکه اینچه در سابق بیان شد که واجبات وضع جبهه این در صورت
که سجده بجبهه ممکن بوده باشد پس هرگاه مانعی در جبهه نبوده باشد مطلقا عذر آب
بوضع هر جزوی از اجزای جبهه که بوده باشد امتثال یا نحو امتثال است اگر چه استیعاب
مهما امکن افضل است و هرگاه در بعضی از اجزای جبهه مانعی بوده باشد وضع جزو
دیگر متعین است بهر نحوی که بوده می‌باشد اگر چه بحفر کودالی بوده باشد مثل اینکه
در سطح جبهه دمل یا جراحت بوده باشد بحدی که وضع جبهه ممکن نبوده باشد

مگر بحفر کودالی یا بوضع جبهه بر چیز مختلف السطح بتقعیر و مختلف در این صورت
سجده بر جبهه متعین است لو باین نحو که جبهه را […] کذا در نحوی که موضع دمل یا جراحت
واقع شود بر آن کودال و اطراف دمل مثلا واقع شود بر اطراف کودال بنحوی که جزء
سالم از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه در این صورت این متعین است و با عدم
امکان این مثل اینکه عذر مستوعب جمیع اجزای جبهه بوده باشد یا متمکن از وضع بنحو مذکور
نبوده باشد در این صورت لازم است که سجده بر جبینین نماید و با عدم امکان این سجده
بر ذقن نماید و این احد اقوال در مسئله بلکه مشهور مابین اصحاب است قول ثانی قولی است
که نقل نموده اند از ابن حمزه و حاصل آن لزوم تقدیم سجود بر جبینین است بر حفر حفیره و
بعد از عدم تمکن از هر دو سجده نماید بر ذقن قول سیم تخییر مابین حفر حفیره است مثلا و
سجده بر جبینین و با عدم امکان سجود بر جبینین مخیر است مابین حفر و سجود بر ذقن و این
ظاهر می‌شود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایه و جمیع اقوال المشهور مذکوره مشترک
می‌باشد در عدم جواز سجود بر ذقن با تمکن سجود از جبینین رابع اقوال تخییر مابین سجود
بر جبینین و سجود بر ذقن است در صورت عدم تمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر می‌شود
از مرحوم شیخ در کتاب خلاف […] مابین اقوال ثلاثه […]
مختار بنا بر این مسئله محل خلاف نخواهد بود تحقیق این مطلب […]
بیان که مناسب در این مقام آن است که تنبیه شود بر دو مسئله مسئله اولی آن است که
لازم است در صورت سجود بر جبینین تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان پس اشتغال بسجود
بجانب ایسر جبین ایسر با عدم تمکن از سجود بجانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه آن است
در صورت سجده بر ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد بموی ریش لحیه ظاهر این است که
کشف آن لازم بوده باشد و ممکن کشف آن از موی لحیه یعنی موی ریش ظاهر این است که لازم
نبوده باشد حتی ما امکنه مذکور شد تا در این مقام تحقیق سجودی که در ضمن نماز و

از اجزای

از اجزای آن بوده مقام ثانی در سجده تلاوت است تحقیق حال و بیان این مطلب محتاج
است بنقل کلام در ضمن چند فصل — در بیان سجود تلاوت است که واجب بوده
باشد و هم چنین در سجودات مستحبه بدانکه علمای امامیه متفق‌اند بر اینکه سجود واجب
در تلاوت عزایم است در چهار موضع — در سوره اقرأ باسم — در سوره والنجم
در سوره حم فصلت — در سوره الم تنزیل و معتبر چنانچه از کتاب فقهای اجله
از آن مثل شیخ صدوق در عقیده و سید مرتضی در انتصار و شیخ الطایفه در خلاف و ابن
ادریس در سرائر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابو العباس در
موجز […] بوده باشد باسم […] تشکیک در وجوب سجده در
سور اربع مذکوره نیست و اجماع علمای شیعه بر این معتقدات و اخبار از ائمه طاهرین
بر این مطلب مستفیض است در کتاب خلاف نقل خلاف نموده از اهل خلاف […] باین معنی که
شافعی منکر وجوب در جمیع سجودات قرآن و قایل باستحباب آن شده حتی در سور اربع
مذکوره تشکیک در […] نیست […] در وجوب سجده در سور اربع و در حصر
سجود واجب در این چهار موضع نیست و اما سجودات مستحبه پس آن معروف مابین اصحاب
در یازده موضع است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم
در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج هفتم باز در سوره حج هشتم در سوره
فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره ص یازدهم در سوره اذا السماء انشقت تشکیک در آن
[…] لکن مناسب در این مقام تنبیه بر چند مطلب است اول در بیان سبب
و محل آن است در سجودات واجبه پس میگوییم موجب سجده در سوره اقرأ باسم ربک و سوره
والنجم قرائت آیه آخر است در هر دو سوره مثلا و در سوره الم تنزیل قرائت این آیات
انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا
یستکبرون و محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیات در هر یک از سه سوره مذکوره

و اشکالی در این نیست که آنچه هست در موجب سجده است در تمام تنزیل و همچنین در حم
در این دو خلاف است یک خلاف ما بین علمای شیعه و جماعتی از علمای عامه است
که آیا موجب سجده قرائت یک آیه است یا دو آیه نقل کرده‌اند از شافعی و ثوری و
اهل کوفه و غیرهم که سبب سجده قرائت دو آیه است و حکم کرده‌اند بر محل سجده بعد از
فراغ از آیه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون
و ظاهر مشهور در علمای شیعه اتفاق ایشان بر خلاف آن و اینکه موجب سجده قرائت آیه
متقدم بر این آیه است و خلاف ثانی ما بین علمای شیعه است که آیا محل سجده بعد از
فراغ از قرائت متقدم بر آیه مذکوره است که عبارت است از این آیه شریفه و من آیاته
اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان
کنتم ایاه تعبدون یا خیر بلکه محل سجده بعد از قرائت واسجدوا لله است مرحوم محقق
در معتبر قایل باین شده که محل سجده بعد از فراغ از قرائت اسجدوا لله است و این قول مختار
صاحب موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین قول را مرحوم محقق در معتبر نسبت
داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست بلکه کلام این بزرگوار در خلاف
بلکه صریح بر خلاف آن است بلی از عبارت ایشان اگرچه موهم این هست لکن دلیل ایشان
بر خلاف آن است چنانچه مبین شده در مطالع الانوار پس بنابر فرموده مرحوم محقق
مثلا موجب سجده یا نفس قرائت واسجدوا لله است یا قرائت اول آیات تا فراغ از
قرائت این کلمه و بنابر فرموده دیگران قرائت کل آیات یعنی محل سجده بعد از فراغ
از ایاه تعبدون خواهد بود و این مختار و مشهور ما بین اصحاب است بلکه مرحوم شیخ
شهید در کتاب ذکری دعوی اجماع بر این فرموده مطلب دویم در بیان سبب سجودات
در سجودات مستحبه در مواضع مذکوره پس میگوییم سبب سجده در سوره اعراف قرائت آخر
این سوره یا استماع آن است و آن این آیات ان الذین عند ربک لا یستکبرون

عن عبادته

عن عبادته و یسبحونه وله یسجدون و در سوره رعد آیه شریفه ولله یسجد من فی
السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال و در سوره نحل اگرچه
در کتب فقهیه تعیین اسباب سجده نشده و بعد در نظر نیست که فرموده باشند لکن بنا
بر آنچه علامه مجلسی از دعائم الاسلام نقل فرموده آیه شریفه یخافون ربهم من
فوقهم ویفعلون ما یؤمرون است عبارت منقوله در بحار این است وفی النحل ویفعلون ما یؤمرون
اگر مراد همین آیه است که مذکور شد در اینجا سبب ظاهری سجده بوده استفاده می
شود و محل آن در این سوره بنابر آنکه در آیه مذکوره است که مناسب با ملاحظات آیه اول و لم
یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون
و آیه ثانیه ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون
بنابر این مناسب این بود که حکم شود باستحباب سجده در دو موضع از این سوره
مثل سوره حج لکن شاید وجه وحدت اتصال این دو آیه باشد یعنی سبب سجده
قرائت هر دو آیه یا استماع آن بوده باشد و علی ای حال شاید وجه کلام دعائم همین بوده
باشد یعنی چونکه آیه یخافون ربهم الی آخر متصل باین دو آیات که مذکور شد و
مرتبطات بآنها است مجموع را محل سجده امر انطباق قرار داده و در سوره بنی اسرائیل
اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا و در سوره مریم اذا تتلی
علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا و در سوره حج آیه الم تر ان الله یسجد له من
فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر
من الناس وکثیر حق علیه العذاب ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء
و در همین سوره بآیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم
وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا

قالوا وما الرحمن انسجد لما تأمرنا وزادهم نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی
یخرج الخبء فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون و در بحار نقل فرموده
که محل سجده رب العرش العظیم است و آن ذیل آیه است تمام آیه الله لا اله الا هو
رب العرش العظیم این آیه و آیه متصل است بآیه مذکوره مخفی نیست که مراد صاحب
دعائم این است که این دو آیه سبب سجده است یا آیه اخیره است و در سوره ص فاستغفر
ربه وخر راکعا واناب و در سوره اذا السماء انشقت و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون
مطلب ثالث در بیان حصر سجودات مستحبات در مواضع مذکوره و عدم حصر است
ظاهر از کلمات اکثر اصحاب حصر است و مستفاد از کلام ابن بابویه شیخ صدوق عدم حصر است
قال فی الفقیه یستحب ان یسجد الانسان فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم
الاربع مخفی نیست عبارت شامل موارد مذکوره است شامل موارد آیه نیز هست بلکه
شمولش بر عبارت نسبت ببعض موارد آیه اشمل است از بعض موارد سابقه مثل آیه که
در سوره آل عمران است لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل
وهم یسجدون و ایضا در سوره مذکوره یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و در سوره
زمر امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة و در سوره مبارکه
محمد تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
و در سوره مبارکه دهر است ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلا طویلا و در حدیث
صحیح مروی در احتجاج است از محمد بن مسلم که گفته سؤال کردم که آیا سجود حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بوده باشد که فرموده بود که جناب علی بن الحسین علیهما السلام
خوش داشت اینکه سجده کند در هر سوره که مشتمل بسجده بوده باشد و محقق کاشانی در شافی
روایت نموده باین لفظ فی الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی یقول یا ویله
امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فعصیت فلی النار و حاصل مضمون آن است

وقتی که

وقتی که ابن آدم تلاوت کند آیه سجده را پس سجده کند شیطان از او دور میشود با گریه
پس میگوید ای وای این شخص مأمور شد بسجده پس سجده نمود و مستوجب این شد که بهشت
رفته باشد و من مأمور شدم بسجده پس مخالفت کردم مستوجب جهنم گردیدم بنابراین
بعد از فراغ از هر یک از آیات مذکوره که بوده باشد سجده نماید بی عیب خواهد بود لکن
نظر باینکه امر مردد است ما بین استحباب و حرمت بنابراین شاید احتیاط در ترک بوده باشد
نظر باتفاق اجماع بعدم وجوب بما بعد از دعوی اجماع در حصر در یازده موضع از مرحوم
شهید در کتاب ذکری حتی ثانیا آنچه مذکور شد در احوطیت ترک در صورتیکه سجود
بقصد خصوصیت سجده تلاوت بوده باشد و اگر قطع نظر از خصوصیت کرده شود شکی در
رجحان نیست بلکه از اعظم طاعات است در بیان آنکه سجده تلاوت چنانچه
واجب است در حق قاری واجب است در حق مستمع یعنی کسیکه باختیار خود گوش داد
و شنید و اما در حق سامع پس محل خلاف ما بین فقها است مرحوم ابن ادریس قایل شده
بوجوب آن و محقق ثانی و همچنین شهید ثانی در مسالک و صاحب (؟) در (؟)
موافقت فرموده‌اند باایشان و اکثر فقها قایل بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده‌اند
و این قول اختیار در کتاب خلاف و مبسوط و جامع و شرایع و منتهی و تحریر و قواعد و تذکره
و بیان و موجز و مهذب البارع و مسایل و لوامع و ذخیره و کفایه و کشف اللثام
و در کشف الالتباس و (؟) این قول را نسبت بمشهور داده‌اند بنابراین خلاف
در مسئله میان علمای امامیه تدین شده و اما بعد قولان است وجوب و استحباب لکن خلاف
ما بین علمای عامه سه قولان است قول بوجوب و این قول را نسبت داده‌اند بابی حنیفه
و جماعتی و قول باستحباب و این قول منسوب بشافعی است و قول بعدم وجوب و عدم استحباب
و این قول را نسبت داده‌اند بعثمان و جماعتی از ایشان و هکذا در مسئله قول باستحباب
اگرچه احتیاط در عدم اخلال بآن است در صورتیکه سامع مشغول بنماز نبوده باشد کلام در

در اختتام هست آنکه که در سابق بیان شد موجب سجده در حق تالی قرائت کل آیه است
ظاهر این است در حق مستمع نیز چنین بوده باشد بدانکه حکم سجودات مستحبه در انچه مذکور
شد حکم سجودات واجبه است یعنی چنانچه مستحبات ایشان سجود در حق تالی مستحب اعلا بود
در حق مستمع بلکه استحباب در حق سامع نیز ثابت بنا بر این هرکاه کسی کوش داد و شنید
قرائت آیات سجودات مندوبه را مستحب است در حق او ایشان سجده نماید و هم چنین است
حال در حق سامع   در بیان امور متعلقه باین سجودات نفیا و اثباتا
و این چند چیز است اول تکبیرات بدانکه ظاهر میشود از تتبع در کلمات اصحاب قدس الله
ارواحهم اطباق علمای شیعه بر انتفای شرعیت تکبیر کفتن قبل از سجود و طلبان از ائمه
طاهرین علیهم السلام بر این مطلب مستفیض است بل اکثر علمای عامه قائل باستحباب تکبیر شده اند
بلکه منقول از شافعی این است که قائل شده بدو تکبیر اول افتتاح دویم تکبیر سجده و حال
در سجود و این بدعت است و اما ان ام است و لکن استحباب تکبیر بعد از انتهاء سجود
است بلکه مستفاد از ظاهر کلام مرحوم شیخ شهید وجوب است قال فی الذکری لا یجب فیها
تکبیر الا فی الرفع نظرا بانکه ظاهر عبارت این است که تکبیر معطوف است بذکر
پس تقدیر کلام این است لا یجب التکبیر منه التحرم مکر در حالت رفع راس در این صورت
تکبیر واجب است لکن کلام آن مرحوم در دروس صریح و استحباب در اعتبارات بنا
بر این نظر بانکه تصنیف دروس متاخر از تصنیف ذکری است پس کلام در دروس یا دلیل
از عدول از انچه در ذکری جزم نموده یا دلیل است بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر یا بر
نحو قوله و لا تکبیر عطف بوده باشد بر لا یجب و مراد این بوده باشد که تکبیری ثابت
در این سجود نیست مکر در حالت رفع راس از ان بنا بر این مقتضای کلام ثبوت
تکبیرات در این حالت و این مسلم است نه وجوب آن دویم استقبال است یعنی آیا لازم
هست که مکلف در حالتیکه اتیان باین سجده می نماید متوجه قبله باشد یا نه ظاهر این است

اشکال

اشکالی بوده باشد در عدم وجوب استقبال نه وجوب شرعی و نه وجوب شرطی بلکه
ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد اکر چه از جمله انتصارات تمام خلاف میشود
مثل عبارت محقق در شرایع و شیخ شهید در دروس و غیر اینها بلکه بتصریح محقق حلا (?)
شده در این در کلام خلاف اشیاء از مرحوم مغفور مولانا محمد تقی المجلسی در شرح فقیه
و عبارت آن مرحوم این است آیا شرط است که رو بقبله بوده باشد و سجده بر چیزی بکند
که صحیح باشد سجده کردن بر آن و مساوی موضع پیشانی و … بر کمتر شود در همه
خلاف است و اظهر عدم اشتراط و وجوبات و احوط آن است که رعایت کند هر چه را
رعایت می نماید در سجده نماز تا انجا کلام آن مرحوم است ظاهر این است خلاف در مسئله
از علمای شیعه نبوده باشد و در بعضی کلمات اعاظم مذکور که دال بر تحقق خلاف است
شبیه مذهب عامه بوده باشد نظر بانکه قول باشتراط استقبال در این سجده حکایت
از عامه شده است و مرحوم علامه در کتاب منتهی متذکر استدلال از قبل عامه بوده
باین نحو که این سجده نماز است یعنی شرطی است در آن آنچه که شرطیات در نماز
و ظهور فساد این استدلال مغنی است از … دویم طهارت از حدث و خبث
اما طهارت از حدث پس این محل خلاف است مرحوم شیخ جلیل المقدار شیخ مفید در کتاب
مقنعه حکم فرموده اند بعدم جواز اتیان باین سجده با نجاست ثوب یا بدن و مشهور
ما بین اصحاب خلاف آن است پس اتیان باین سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن …
نیست بلکه با نجاست هر دو ممکن … ایشان اتیان باین سجود می توان نمود
و این قول مختار است و مستند این مطلب اصل و عدم ظهور دلیلیکه مخرج از حکم اصل
بوده باشد اخبار معتبره ایست که دلالت میکند بر اینکه جایز است در حق حایض که اتیان باین
سجود نموده باشد از جمله این احادیث حدیث صحیح است که مروی است در کتاب کافی است عن
ابی عبیده الحذاء قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة قال ان کان

ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها وجه استدلال ظاهر است نظر بانکه سئوال از امر … است
که حایض منفک از نجاست نیست و اما طهارت از حدث پس این نیز محل خلاف است خواه
حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر از مرحوم سید جلیل سید مرتضی در کتاب
انتصار اشتراط است فرموده است بعد از حکم بانکه جایز است قرائت جمیع سور قرآن نیز
در حق جنب مکر سور عزایم در مقام تفرقه و وجه عدم جواز قرائت سور عزایم کلام
که حاصل مضمون آن این است نظر بانکه سور عزایم مشتمل بر سجود واجبات است و سجده
جایز نیست مکر در صورتیکه مکلف با طهارت بوده باشد بنا بر این هرکاه مکلف محدث
اکر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها پس اتیان بحدث اصغر بوده
باشد و این قول را محقق ثانی در جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه
در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دال بر این مطلب نیست غایت انچه مدلول
علیه آن کلام است عدم جواز سجودات در حق حایض و معلوم است این مستلزم
این نیست که این سجده مشروط بمطلق طهارت بوده باشد علاوه بر انکه آن مرحوم ملک
فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار نیز حکم فرموده اند باستحباب سجده
در حق حایض و مختار در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراط است پس جایز است
سجده با نجاست ثوب و بدن در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجبات یعنی اخلال
بان در حق جنب و غیره و سبب نجاست بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما
بین فقهاء است و از انچه مذکور شد ظاهر میشود سند قول در حق حایض بعدم جواز
سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید است در انتصار و مدلول علیه کلام شیخ است
در نهایه و استحباب سجود و این مدلول علیه کلام شیخ است در تهذیب و مقتضای
کلام ایشان است در مبسوط و قول ثالث وجوب سجودات خواه در حال استماع بوده
باشد یا قرائت آیه سجده اکر چه قرائت بر او حرام بوده باشد لکن اکر این فعل حرام را

بعمل آورد

بعمل آورد سجده کردن بر او واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر این است
که مشهور ما بین فقهاء بوده باشد چهارم ستر عورت است بدانکه انچه ظاهر میشود
از کلام مرحوم علامه در تذکره آن است که قائل بوجوب ستر عورت در این سجود علمای
امامیه نیست و نسبت خلاف داده بجماعت از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت … جمعی
از اعیان علمای شیعه ظاهر این است که چنین نبوده باشد … ضعیف است
پنجم وضع جبهه است بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اکر چه ظاهر میشود از
جماعتی از اعاظم فقهاء عدم اشتراط این لکن ظاهر لزوم آن است و فرقی از این جهت ما بین سجود
نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضای سبعه با مساجد است علاوه وضع جبهه مصرح بد
در تحریر و بیان و کنز العرفان و جمع بیان است و حکم بوجوب در مثل این ها بین
واجبات نظر با وضع جبهه و وضع یدین و رکبتین و ظرف قدمین تشکیک در تحقق
سجود نیست و العفو ان امر … مقدم … با ذکر در این سجود است
کلام در این مقام آن دو … است اول در بیان اذکار وارده در این است بدانکه
ذکر در این مقام بپنج نحو وارد شده است اول نحوی است که در حدیث صحیح مشتمل بر او
است و آن این است که ابو عبیده … بحضرت امام جعفر
صادق … روایت نموده که فرموده هرکاه کسی بخواند آیه سجده از عزایم را باید
بکوید سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظما
بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر دویم روایت فرموده در فقیه حاصل مضمون
آن این است که کفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله
ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا
لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آن است که ذکر فرموده در
فقیه هرکاه کسی بخواند آیه … باید سجده کند و باید بکوید در سجود الهی

امنا بما كفروا وعرفنا منك ما انكروا واجبناك الى ما دعوا اليه فالعفو العفو
ثم يرفع راسه حبّا ادم ومعاينست كه شيخ شهيد در كتاب ذكرى وبيان ايراد
فرموده است روايت كرده شده است كه گفته شود در سجود عزائم لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله ايمانا وتصديقا لا اله الا الله عبودية ورقا بخوان اين است
كه ذكر فرموده در احد سراير انجناب امام جعفر صادق ع كه فرموده تكبير
در سجود عزائم نيست ولكن در سجود ميگوئى انچه را كه ميگوئى در سجود صلوة
دويم در بيان وجوب واستحباب اين ذكر است بدانكه از تتبع كتب اصحاب ظاهر ميشود
ان است كه احدى از علماى شيعه قايل بوجوب ذكر در اين سجود نشده نظر بانكه
اصحاب ما كه متعرض سجود تلاوت شده اند سه فرقه اند بعضى با انكه حكم فرموده اند
بوجوب سجده متعرض ذكر در ان نشده اند مثل مقنعه ونهايه وتهذيب واستبصار
وخلاف وتتمه ومعتبر وشرايع وقواعد وغير اينها از انها كه هرچند متعرض ذكر
شده اند لكن تصريح بعدم وجوب ذكر فرموده اند با تصريح باستحباب ان مثل تذكره
ومختلف ونهاية الاحكام ودروس وذكرى وبيان وموجز وكشف الالتباس وكنز
العرفان وحبل المتين ولوامع ودر منتقى المتقين وكفايه وذخيره وقسم ثالث تعبير فرموده اند
در ان بيان بذكر مثل شيخ صدوق در فقيه ومجالس قال فى الفقيه من قرا شيئا من العزائم
فليسجد وليقل الهى امنا بما كفروا الى اخره وفى المجالس ولما عنه العزائم يقال فيها
لا اله الا الله حقا حقا الى اخره وحكى فى البيان عن معتبر [illegible] انه قال من قرا
[illegible] اقرا عبد وقال الهى امنا بما كفروا الخ ميگويم اما اگرچه ظاهر در وجوب است
لكن حمل بر وجوب عينى در اين مقام ممكن نيست قطعا پس بايد حمل شود يا بر استحباب
يا وجوب تخييرى لكن حمل بر استحباب اولى است نظر با شهرت واكثريت استعمال پس نسبت
وجوب بمحض احتمال بظاهر لفظ ممكن نيست حتى آنكه مظنون اين است كه قايل بوجوب ذكر

در اين سجود در ميان علماى شيعه شده باشد بلكه قول بوجوب از بعض علماى عامه نقل شده
واين ضعيف است تتمه در بيان حكم تكبير وتشهد وتسليم است در اين سجود ميگوييم
اما تكبير پس بيان شد كه تكبير قبل از دخول در سجود يا در حال دخول در ان ثابت نيست باتفاق
علماى شيعه واخبار معتبره بر نفى ان مستفيض است بلكه قول بثبوت تكبير در اين مقام
از جمله از عامه است واين بدعت است واعجب از اين ان است كه بعضى قايل بدو تكبير
شده اند يكى تكبيرة افتتاح در سجود وثانى تكبيرة دخول در ان وتشكيك در ضعف ان نيست
بلكه بعض در بدعت است نظر بانكه مقتضاى قول بتكبيرة افتتاح ان است كه اين سجود
بتكبير صورت صلوة هم رسد واين تكبير ثانى در ان مثبت صورتى واقع ميشود پس
تكبير ثانى بدعت در بدعت خواهد بود واما بعد از رفع راس از ان پس مستحب بودن
تكبير ان نيست كلامى كه هست در وجوب واستحباب ان است ظاهر ثانى است لكن
مستفاد از جمله از عبارات قدماى اصحاب وجوب است مثل عبارت شيخ صدوق در مجالس
وفقيه وعبارت شيخ طوسى در خلاف ومبسوط وظاهر اينها كلام شيخ شهيد است در ذكرى
پس رعايت ان احوط است اگرچه حمل عبارات ممكن است واما تشهد وتسليم پس احدى
از علماى شيعه قايل بثبوت ان نشده است لكن مرحوم شيخ در كتاب خلاف نقل خلاف
از بعضى از اهل خلاف نموده كه قايل بثبوت هريك از تشهد وتسليم بعد از سجده
شده اند وشبهه در ضعف ان نيست در بيان امور متعلقه باين سجده است
وان چند مطلب است اول در بيان سبب اين سجده است بدانكه در سابق بيان
شد كه سبب وجوب اين سجده دو چيز است اول تلاوت ايه از ايات سابقه است
دويم استماع ان معتبر در هريك از اين دو سبب دو ان است از كسى كه جميع شرايط تكليف
بوده باشد وفرق در مكلف در اين مقام ومكلف در صلوة ظاهر است نظر بانكه
صلوة موقوف ومشروط بشرايط وجوبيه بود چنانچه موقوف ومشروط بشرايط وجوديه

بود واين سجده نيست بلكه مشروط بشرايط وجوبيه در صلوة وشرايط وجوبيه در اين مقام
عموم وخصوص من وجه است بعض شرايط وجوبيه در اين مقام نمى باشد مثل زوال
نسبت بظهرين وغروب نسبت بعشائين وفجر نسبت بصلوة صبح وخلو از حيض و
نفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعض شرايط وجوبيه در اين مقام شرطيت
بجمله ان نسبت بصلوات مطلقا ثابت نيست مثل اينكه از جمله شرايط در اين مقام
تلاوت ايه سجده يا استماع ان است وبعض شرايط وجوبيه در صلوة شرايط وجوبيه
در اين مقام نيز مثل بلوغ وعقل واما شرايط وجوديه پس نسبت ما بين انها عموم و
خصوص مطلق است باين معنى كه هر شرايط وجوديه در اين مقام شرايط وجوديه در
صلوة هست ولكن عكس نيست نظر بانكه بسيارى از شرايط وجوديه در صلوة شرطيت
نسبت بان در اين مقام نمى باشد چنانچه در سابق بيان شد مثل استقبال وخلو بدن
وثوب از نجاسات ورفع حدث اكبر بوده باشد مثل جنابت يا اصغر وهم چنين ستر
عورت واما ستر عورت واما شرط وجودى در اين مقام كه شرطيت ان در صلوة
مسلم است مثل وضع جبهه على ما يصح السجود كه اين موقوف عليه است در هر دو مقام
بعد از انكه اين مطلب محقق شد ميگوييم ثمره ان چند چيز است اول ان است كه
ممكن است كسيكه مكلف بصلوة نبوده باشد نظر با نتفاى شرط وجوبى ان مكلف
باين سجده بوده باشد مثل حايض وذات نفاس كه مكلف بصلوة نمى باشند لكن
هرگاه استماع ايه سجده نمودند بى تشكيك سجود از انها مطلوب است پس لازم است
در همان حالت اتيان بسجده نمايند وتاخير در حق انها جايز نيست مثل ديگران ثانى
ان است چونكه مذكور شد كه بسيارى از شرايط وجوديه صلوة شرطيت نسبت باو در
ملحق به ثابت نيست بنا بر اين هرگاه كسى با انتفاى ان امور اتيان بسجود نمايد
حصول امتثال خواهد بود پس هرگاه كسى تلاوت ايه سجده يا استماع ان نمود در حالتى كه

بدن او يا لباس او نجس بوده باشد اتيان بسجده در همان حالت صحيح بلكه تاخير ان
تا ازاله ان كافى صحيح نيست بلكه فيها البحثين است همچنين هرگاه استماع ايه سجده
نمود در حالتى كه محل تحقق امر بوده باشد يا منكشف العورة بوده باشد اتيان
بسجود در جميع اين احوال لازم است وبعد از اين است كه مذكور شد يعنى چونكه
طهارت از حدث وخبث از شرايط وجوديه سجود نمى باشد لهذا تحقق سجود موقوف
بعدم وجود ايشان نخواهد بود پس با وجود اينها مطلوبيت سجده تلاوت تكليف بان
ثابت است در بيان انكه معتبر در نسبت استماع تحقق ان است خواه تالى
مجتمع شرايط تكليف بوده باشد يا نه ذكور بوده باشد يا اناث ظاهر اين است خلافى
در اين باب ميان علماى شيعه نبوده باشد بنا بر اين هرگاه استماع ايه سجده محقق
شد در حق مكلف لازم است اتيان بسجده نمايد اگرچه تلاوت ايه از غير مكلف
بوده باشد مثل صبى يا مجنون اشكالى در اين نيست بلى علماى عامه در اين خلاف
كرده اند نظر بانكه جماعتى از رؤساى ايشان مثل مالك وشافعى وغيرهما معتبر
دانسته اند در استماع كه مى بايد قارى كسى بوده باشد كه امامت مستمع تواند نمود
بنا بر اين هرگاه قارى زن بوده باشد يا مجنون وغير انها سجود بر مستمع لازم
نخواهد بود تشكيكى در بطلان اين نيست كلاميكه در اين مقام هست اين است
هرگاه كسى استماع ايه سجده از نائم يا از بعضى از طيور نمود مثل طوطى يا اين استماع
نيز موجب سجده مى شود يا نه حكم خالى از اشكال نيست ممكن است كه گفته شود مقتضا
عموم در حديث صحيح عليه ان يسجد كلما سمعها حكم بوجوب است وهم چنين حال در
حديث اذا سمعت اية السجدة فاسجد لكن انصاف اين است انصراف امثال اين عموم
در مثل مفروض بسيار مشكل است پس خروج از مقتضاى اصل بمحض احتمال دخول در
عموم ممكن نيست اگرچه احتياط مقتضى عدم اخلال است حتى نماند معتبر در تحقق

این سبب محض استماع است خواه قاری معروف متبع بوده باشد یا نه مرئی او بوده
باشد یا نه قریب بوده باشد یا بعید بنابراین هرگاه مستمع در خانه بوده باشد
وقاری در خانه دیگر اتیان بسجده بر مستمع لازم است مخفی نماند از جملهٔ مطالبی
که مذکور شد این بود هرگاه مرد استماع آیهٔ سجده از زن نمود باید اتیان
بسجده نماید اشکالی در این نیست در صورتیکه زن از محارم بوده باشد یا اگر
مامصداق آیه شریفه والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد
واما هرگاه چنین نبوده باشد و قائل باشیم باینکه صوت زن عورت است
چنانچه بتصریح فرموده اند بنابراین علامه در منتهی و تذکره و نهایة الاحکام
بلکه فاضل معتمد معروف بفاضل هندی طاب ثراه این قول را نسبت باکثر
داده اند در شرح قواعد در مبحث حجر و لحقات یا استماع صوت نموده در حال
دیده والتذاذ ظاهر اینست در اینصورت نیز سجده واجب بوده باشد غایة
ما فی الباب آنست که استماع بر او حرام بوده باشد لکن این باعث این نمیشود که ثمره
مرتبه بر استماع مترتب نشود نظر باتحاد جهت سبب و وجوب سبب چنانچه
در تحقیقات عجیب که قرائت سوره عزیمه بر او حرام است لکن هرگاه این حرام
را مرتکب شد میگوئیم سجده بر او واجبست و ملحق فیه بیّن از این باب است
ومناط در وجوب عموم مستندات و این ثابتست اگرچه استماع حرام بوده باشد
مثل غالب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج وغیرها در بیان
تکرر مسبب است بتکرر سبب بدانکه سبب متکرر یا قرائت آیه سجده است یا استماع
آن و علی التقدیرین یا باتخلل سجده است یا باعدم آن و در صورت اخیره یا فصلیکه
مخل بفوریت بوده باشد متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر مماثل
با اول است یا مغایر و در صورت مغایرت یا متحد با اول است در نوع مثلا یکرار اول

قرائت

قرائت اول بوده ثانی قرائت آیه والنجم مثلا یا مختلف مثل اینکه اولا استماع آیه سجده
نموده ثانی تلاوت آیه سجده خواه آیه مقروء بعینها عین آیه اولی بوده باشد یا نه و
بعبارت اخری آیه مقروء بعینها عین آیه مستمع بها بوده باشد یا غیر آن و این احتمالات
در صورت تخلل فصل بتمام جاری است بی اتمام مثل متعددات اینکه اینست
که سجده متخلل شده باشد ما بین سببین در اینصورت من غیر اشکال اتیان بسجده در
ثانی لازم است خواه سبب ثانی مماثل اول بوده باشد مثل اینکه اول قرائت آیه سجده
نموده اتیان بسجده نموده ثانیا باز قرائت همان آیه نموده یا غیر آن یا اولا استماع
آیه سجده نموده ثانیا استماع همان آیه نموده بعد از اتیان بسجده چنانچه در مقام تعلیم
غالبا اتفاق میافتد یا استماع غیر آن نموده یا مغایر بوده باشد مثل اینکه اولا استماع
آیه سجده نموده بعد از آن قرائت آیه نموده بعد از اتیان بسجود خواه آیه مقروء بعینها
عین آیه مستمع بها بوده باشد در جمیع صور مذکوره بل صور ثمان یا نه اتیان بسجده
ثانیا لازم است اجزاء بسجده اولی نمیتوان نمود قطعا دیگر آنست که سجده متخلل نشده
باشد ولکن فصلیکه منافی فوریت بوده باشد از بین متخلل نشده باشد و متعلق
قرائت ثانی عین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق استماع ثانی عین
متعلق استماع در اول بوده باشد در اینصورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه
در نهایة الاحکام و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و شیخ ابو العباس در موجز
وجوب تکرار در سجود است ولکن حکم بعدم تکرار سجود در این مقام در نظر حقیر خالی از
اشکال نیست بلکه دور نیست که اجتزاء بسجده واحده توان نمود نه باعتبار تداخل
که این حدیثی بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر تعدد سبب در صورت مزبوره
خصوصا در صورتیکه در سجده مامور به فعلوه او این بود که دو دفعه متصل بهم قرائت
نموده یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بی غرض فتسلیم ظاهر اینست

که اجتزاء بسجده واحده از راه تداخل توان نمود سیم مثل ثانی است لکن با تخلل فعلی که
منافی با فوریت بوده باشد یعنی قرائت آیه سجده نموده و اتیان بسجده ننموده بجهة
مانعی یا عمدا و فعلی که مخل بفوریتست متخلل شد بعد از آن قرائت همان آیه را
نموده و هم چنین است حال در استماع آیه سجده حکم بعدم تعدد سبب در اینجا
با تخلل الاتست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسببست لکن احتمالات در مقام اراده
امتثال متعددات اول آنست که اتیان بسجده بجهة سبب ثانی نماید یعنی حین
شروع بفعل سجده نیت نماید که این سجده بجهة قرائت ثانیه است یا استماع
ثانی است و سجده ثانیه بجهة قرائت اولی یا استماع اول بعد از آن بعمل آورد دویم
عکس این است یعنی سجده اولی را نیت نماید بجهة قرائت اولی یا استماع اول و سجده
ثانیه را بجهة قرائت ثانیه یا استماع ثانی سیم آنست که قصد تداخل نماید یعنی یک
سجده بعمل آورد و قصد کند که بجهة هر دو باشد و جهة اولی آنست چونکه مطلوبیت
فوری در این سجده ثابت است مفروض این است اخلال بفوریت نسبت باول متحقق
شد بخلاف ثانی پس لازم است اتیان بسجده ثانیه نماید تا اتیان بواجب فوری
نموده باشد و اتیان بسجده بجهة قرائت اول مثلا مستلزم اخلال بفوریت سجده
قرائت ثانیه است پس چنانچه نخواهد بود و سجده ثانی آنست اگرچه بسبب تاخیر
در سجده با وجود تحقق سبب اخلال بواجب فوری نموده لکن چنین نیست که
فوریت بعد از آن منتفی شود یعنی تا حین با عدم عذر رعایت بوده باشد یعنی عدم
جواز تاخیر بعد العذر باقی و بعد از رعایت فوریت در او
مطلوبست تقدم سبب اول مرجح اتیان به سبب او میشود و سجده ثالث
جمع ما بین حقین و فرار از احتمال و بعید است و این مختار است نظر بجواز تداخل
در امثال مقامات چنانچه در جلد رابع مطالع الانوار تحقیق آن نموده ایم جلی

اشکالیکه

اشکالیکه در این مقام متوجه است این است که اخلال بفوریت سجود در اول حق
این است که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و مفروض در سجده ثانیه نیست
که ادا است نظر بعدم اخلال بفوریت پس قصد تداخل موجب اتصاف شیئ واحد است
بوصف ادا و قضا و این مستلزم اجتماع ضدین خواهد بود لکن جواب از این آن است
که این اشکال در صورت متوجه است که قائل باشیم که سجده ثانی محتاج بحال ادا و
قضا بوده باشد و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و بر فرض تسلیم
لزوم محذور در صورتیست که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم است نیست بلکه
در ما نحن فیه اتیان بیک سجده میفاید قصد این میفاید که این مجزی از هر دو بوده باشد
و قصد لازم در اینصورت آن است که شیئ واحد مجزی و مسقط تکلیف از ادا و قضا
بوده باشد نه متصف بوصفین و در این نظر جهت تداخل اغسال است در صورتیکه غسل
واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد مثلا مثال جمعه و جنابت غسل نموده باشد
اتیان بیک غسل میفاید قصد اینکه از معنی مجزی از هر دو بوده باشد چهارم آنست
که متعلق قرائت ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و هم چنین متعلق
استماع خواه فصل متخلل شده باشد ما بین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در این
نیز شکی در تعدد سبب نیست در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل
بوده باشد قائلین بتکرر سجود در سابق قائلند بتکرار آن در این اقسام بلکه بطریق
اولی کما لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرر در ملحق فیه مستلزم عدم تکرار در سابق
مستلزم حکم بعدم در این مقام نیست نظر بتغایر نه ظاهر بین المقامین پس میگوئیم
تعدد سبب در این قسم محل تامل نیست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسببست لکن امتثال
در این مقام مخفی است که در سابق مفصلا بیان شد حاجت باعاده آن نیست بلی
فرقیکه هست این است چونکه بعضی در صور مزبوره در این قسم آن است که فصل ما بین

تخلل نشده باشد بخلاف در سابق نظر باینکه مفروض در انجا این بود که متفرق در تا[ی]
مین متفرق در اولی بوده باشد اشکال در مقتضب در صورت عدم تخلل فصل بجا بود
حصول صادر صورتیکه مقصود تالیف در بلوغ امر بود که بعد از قرائت ایه سجده بلا فصل
با دیگر قرائت نماید ان ایه را و اتیان بسجده بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه
سابق اشاره بان شد بجهة ان است که اتیان بد و سبب نماید و سبب ثانی معاین
بوده باشد با اول در نوع مثل اینکه اولا استماع ایه سجده نمود و بعد از ان تلاوت
ایه نمود یا عکس ان خواه متفرق و خواه مین سبع بجا بوده باشد یا غیر از این قسم بنی یا
با تخلل فصل بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل است حکم این بنیز از انچه
در سابق بیان شد ظاهر میشود ظاهر این است که اخلعد همه این اقسام جاری بوده باشد
بلکه در بعضی از صور بعض وجه اولی از انفراد بوده باشد و وجه ان از سابق ظاهر
میشود والله الحمد — در بیان اینست که کفایت میکند در اتیان سجده ای بنا[ی]
جمیع سجدات سجود — مطلب مستدعی این است که کفایت کند شود هر گاه کسی در سجود
بوده باشد در بین سجده ایه سجده را کسی تلاوت نمود و این شخص شنید یا استماع نمود یا
تلاوت ایه سجده نمود در اثنای سجده ننکیکی در مطلوبیت سجده در حال نیت و ...
حال قرائت و استماع در صورتیکه متفرقان سوره عزایم اربع بوده باشد و اکتفا با دو سجده
سماع یکی از این ایات و قرائته و استماع و سماع غیر این ایات از ایات سایر که ایات
سجدات مندوبه بوده باشد کلامیکه در اینمقام هست اینست که ایا بعد از استماع
ایه سجده شک می توان ... نماید که اکتفای نمایم در مقام امتثال سجده مطلوب
بابقای خود در همان حالت یا بجر جبهه بموضع دیگر منوتا در صورتیکه موضع دیگر
احتفض از موضع اولی بوده باشد خواه منفصل شود جبهه از ارض یا نه چنانچه ظاهر
مقتضای قول بعضی از علمای عامه است که تجویز نموده در سجده ثانیه صلوة بنقل

کرده

کردن جبهه بموضع احتفض از موضع اول یا جزاین متعکفایت نمیکند بلکه لا بد است
از رفع جبهه از ارض و سجود بعد از ان ظاهر بلکه مقطوع به این است که رفع شیعی
را کفایا بابقای جبهه بلکه بجر ان اگر چه بموضع احتفض بوده باشد نمی توانند نمود اشکال
در این نیست کلامیکه در این مقام هست این است که ایا مجرد رفع جبهه از ارض کفایت
می کند اگر چه بمقدار قلیل بوده باشد یا لا بد است از انتصاب یا نه این است و لله الحمد
بلکه معتبر رفع راس است بقدر معتد به بلکه اگر چه صحبا انتصاب من سد محبم
مطلق رفع ان است که سجده عبارت از وضع جبهه است بارض و اتخنا مطلوبیت
بالامثال الله نداری بلکه مطلوبیت ان بجهة توصل بوضع جبهه است پس مطلوبیت ان
در صورت حاجت بان است و در صورتیکه جبهه را بقلیل از ارض رفع نمود انقضای
سجود محتاج الیه نیست تا مستقیم شود بجهة تحصیل ان پس لا بد از مطلق رفع جبهه
از ارض می توان نمود و سجده نمایت انتصاب ان است که اولی متوجه جبه سجود منصرف
میشود بحالت سجود در غالب اشخاص و این حالت انتصابات پس در صورت عدم
حصول انتصاب با انتصاب لازم خواص بود لکن دعوی غلبه در این باب ممنوع است
بلکه حالت غالب نیست بقرار اگر خلاف انتصاف بوده باشد دعوی غلبه انتصاب نمی
توان نمود بنابر این عمده احتمال تا لث خواص بود مترتب بر ان میشود که هر گاه در
حال قرائت بطریق سجود صحیح باشد و در ان حالت قرائت ایه سجده نمود لازم نیست
در حق او منتصب شود بعد از ان بسجود رود بلکه بهمان حالت که هست میتواند بسجود
رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هر گاه قرائت در حال سجود اتفاق افتاد اکتفا برفع
را ... بالجمله می توانند نمود اگر چه جزم در وجوب رعایت انتصابات در جمیع احوال
والحمد لله الکریم الموفق المتعال — در بیان حکم سجده است در صورت
اخلال بان در اول وقت امکان میگوییم مناسب در اینمقام نقل کلام است در در وجوب

اولا در بیان فوریت این سجده است بدانکه مستفاد از جمله از نصوص معتبره وارده
در مسئله ان است که این سجده مطلوب است فورا یعنی لازم است بر مکلف بعد از
تحقق سبب مبادرت در سجود واجبه ظاهر این است این مطلب محل خلاف ما بین
علمای شیعه قدس الله سرهم نبوده باشد دعوی اجماع از متعددین علما در این باب
مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هر گاه کسی با عدم عذر ترک مبادرت در اتیان
بسجده نماید اثم خواهد بود و مستفاد از جماعت از اجله فقها انست که امر در سجودات
مستحبه نیز چنین است یعنی مطلوبیت انها فوریه است لکن معنویه این مطلب در واجب ظاهر
نظر باینکه منافی اثم و معصیت است و هم چنین در مستحب در صورتیکه هر گاه اخلال
بفوریت شود استحباب بعد ثابت نبوده باشد و اما هر گاه استحباب در جمیع احوال ثابت
بوده باشد معنوی فوریت در ان خالی از اشکال نیست مگر اینکه گفته شود در
صورتیکه اخلال بمبادرت نمود بعد قضا خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام
مرحوم شیخ در مبسوط و خلاف و هم چنین شیخ شهید مرحوم و محصل کلام ان است که اگر اتیان
شد بسجودی که سادق باشد که ادا خلال بفوریت شد ادا است ادا خواهد بود و الا قضا خواهد
بود و این فرق حسن است لکن ادا نیست و قضا نیست ممنوع است چنانچه بیان خواهد شد
اولا این است که چنین گفته شود مقتضای فوریت در واجب اثم در تاخیرات و در مستحب
مرجوحیت تاخیر پس هر گاه مستحب چنین بوده باشد مبادرت در ان راجح و تاخیر ان مرجوح
بوده باشد اگر استحباب بتاخیر ثابت بوده باشد این مستوجب مستحب فوری خواهد بود و ... هم
میشود ان کلمات فقهای قدس الله تعالی ارواحهم این مطلب که عبارت از بیان مبادرت
و مرجوحیت تاخیر مانیای استحباب بوده باشد از جمله امور مسلمات است در اتیان لکن مایه
تقیید در بیان مرجوحیت قایل شده بمقداری میبنی والا منتفی می شود بسیاری
از مستحبات که مسارعت در اتیان بانها راجح است و تاخیر مرجوح است و مع ذلک اطلاق

فوریت

فوریت در انها ظاهر نیست — در بیان این است که هر گاه کسی اخلال بسجود قرائت
یا مستحب نمود فورا تدارک ثابت است بعنوان وجوب در واجب و بطریق ندب در مستحب
و اینکه در کلمات اصحاب محل تامل نیست کلامی که هست در این است که ایا این تدارک
بعد بنیت قضا است یا ادا یا نه قضا است و نه ادا خلاف کرده اند فقها بسه قول اول
ان است که این تدارک بنیت قضا است و ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط
و خلاف و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان و دروس دویم ان است که بنیت
ادا است و این ظاهر میشود از مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و شهید ثانی
در مسالک و جزا و این قول ثالث است و این مختار محقق ثانی و صاحب مدارک است
نظر باینکه مدلول ادا و قضا اصطلاحی در عبادات موقته است یعنی هر گاه عبادت
موقت شد یعنی وقتی در شریعت بجهة ان مقرر شده که ان وقت محدود باشد بدایه
و نهایه مثل نماز ظهر مثلا که وقت ان محدود است از زوال تا غروب و هم چنین عشا
و صلوة صبح پس هر گاه اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا است و هر گاه اتیان شد
بعد از انقضای وقت گفته میشود که قضا است ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل
این است که مذکور شد چنین چیزی در محل کلام مطلقا ثابت نیست سجده از ... است
ما بین معنی موقت و فوریه نیست میان انها عموم و خصوص مطلق است هر معنی موقت
مستلزم فوریت هست اما هر فوریت مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین و ...
ایضا هر فوریه مستلزم معنی بودن هست لکن معنی عدم جواز تاخیر نه بمعنی ما سا...
و تنه ایا ... محصل الکلام انست که معنی اطلاق می شود بر دو معنی خاص و عام اول عبارت
عبادتی که مذکور شد این را معنی موقت می نامند و معنی مطلق اعم از این است ...
ما مشترک هر دو در عدم جواز تاخیرات اگر موقت بوده باشد تعبیر از ان بمعنی موقت
می نمایند و الا معنی مطلق هر فوریت مستلزم مضیقیت باین معنی هست لکن مستلزم

موقتیت نیست چه ظاهر این است که مراد قایلین باداء همین معنی بوده باشد که در وقت
خود ادا نیان شده باشد مثل طلب موسع والا لازم می آید که قایل بعدم توقیت اثم بر
تاخیر بوده باشد و این خلاف اجماع است — ودر استدلال بعدم اثبات موقتیت
این بحث است بعنوان تفصیل بعضا نامند دلیل بر اینکه سجده تلاوت از واجبات فوریه
است یعنی واجبات بعد از تحقق سبب سجده مبادرت کردن در اتیان بان واجب
و ترک مبادرت در اتیان بان در صورت اشتغال بعذر جایز نیست پس میگوییم مستند
فوریت در این مقام چند چیز است اول اجماعات منقوله در مسئله است بلکه ممکن است
دعوی اجماع محقق در این مطلب دویم حدیث معتبر مروی در کافی از زراره از احدهما
علیهما السلام قال لا یقرا فی المکتوبة بشیء من العزایم فان السجود زیادة فی المکتوبة
وجه دلالت این حدیث بر مدعا این است که حضرت منع فرموده اند از قرائت سوره
عزایم در صلوات مفروضه و این منع را مستند فرموده اند باینکه حاصل آن این است
که قرائت سوره عزیمه در صلوات مفروضه مستلزم زیادتی سجده است در مفروضه
و این استدلال صحیح در فوریت سجده است چه اگر سجده فوری مطلوب نبود ممکن بود
سوره عزیمه در صلوات واجبه تلاوت کرده شود اتیان سجده آن بعد از فراغ از نماز
نموده باشد و این ظاهر است سیم احادیث معتبره مشتمل بر امر بسجود در وقت صعود قرائت
آیه سجده یا استماع آن است مثل حدیث موثق اذا قرات السجدة فاسجد و موثق دیگر من
قرا اقرا باسم ربک فاذا ختمها فلیسجد و حدیث صحیح وارد در حایض تسجد اذا سمعتها
وجه استدلال آن است که در سجود فرموده اند بعد از قرائت بلا فاصله باینکه معلول آن
لزوم اتیان معلول است بدون تامل و این معنی فوریت است و ممکن است که ایراد می توان
نمود که فاء در این مقام فاء جزائیه است و فاء یکه مقتضی تعقیب من غیر مهلت است
فاء عاطفه است مثل جاء زید فعمرو نه فاء جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح [کرده]

مطلب

مطلب نموده پس اولی در مقام استدلال تمسک بشرط و جزا است — مطلب مقتضی
اینست که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اذا قرات السجدة فاسجد وجوب اتیان
سجده است زمان تحقق قرائت آیه سجده و این مستلزم موقتیت است و هکذا قوله علیه السلام
فلتسجد اذا سمعتها مضمون چهارم حدیث صحیح محمد بن مسلم است عن احدهما علیهما السلام
قال سالته عن الرجل یقرا السجدة فینساها حتی یرکع ویسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال
این است که ظاهر مبتور از سوال سایل بعد از ملاحظه تقدم آنکه معتقد این بود که وقت
سجده بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بوده و بعد از اطلاق نسیان نموده و مقصود از
سوال این است نظر باینکه لازم بود که اتیان سجده فوری نموده باشد و فراموش نموده
آیا بعد تدارک سجده سجده منسیه می باشد یا نه و معصوم تقریر سایل فرموده اند
اعتقاد و این دلیل بر صحت آن اعتقاد است بعلاوه جوابی که فرموده اند یسجد اذا
ذکر دلالت میکند بر لزوم تدارک آن فوری پس مقتضای این حدیث چنانچه فوریت
اصل سجود است لزوم مبادرت بتدارک آن نیز هست — بدانکه حدیثی در این
مقام روایت شده عن جناب حضرت کاینات صلوات الله علیه و آله که فرموده نهی عن
اختصار السجدة ظاهر این است که تعلیق مانند بوده باشد و اختصار سجده را بدو نحو
تفسیر کرده اند اول آن است که قرائت نموده سوره سجده را و نماید مگر آیه سجده را که اولی
بجا آورد نماید که سجده نماید دویم آن است که اختصار نماید بهمان قرائت آیه سجده از برای
آنکه سجده نماید و هر دو کراهت در ثانی ظاهر نیست و در سنیت که بر این سبب بوده باشد
که مرحوم علامه در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار فرموده — در بیان سجده
شکر است بدانکه سجده شکر عبارت است از سجده که بقصد ذلیل حول نمودن در مقام اظهار
امتنان و اراده شکر نعمت منعم متعال و اعتراف بعظم عطایای حضرت کریم ذو الجلال
جلت آلائه و اقرار بعجز و انکسار و فروتنی خود و قبل از شروع در مطلب میگوییم باید دانست

که فرد اول از انواع اربعه سجود که شمار بانها شده گذشت در واجب خود و وجوب شرعی بوده
باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه
و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه منقسم میشود بوجوب این در صورت
قرائت آیات سجده در سوره عزایم اربع معروفه یا استماع آنها همچنین منقسم میشود
باستحباب چنانچه در حق سامع مطلقا بنابر مختار و در حق تالی و مستمع در غیر سوره
معهوده و اما این قسم از سجود که عبارت از سجده شکر بوده باشد پس منقسم نیست بوجوب مطلب
مگر بوسیله نذر لکن از مستحبات مؤکده است و لهذا بعضی از علماء حکم بوجوب
آن شده در بعضی از موارد و مراد استحباب مؤکد است — مطلب محتاج است باینکه کلام
در چند بحث — در بیان اسباب این سجده است بدانکه اسباب این سجده بسیار است
اول توجه نعمتی از نعمای الهی جلت عظمته به بنده پس هرگاه نعمتی از نعم الهی جلت آلائه
متوجه شد به بنده ذلیل مناسب در طریق بندگی و مقام اعتراف حق دانی و ملازم
با اظهار شرمندگی است که حمد را بجا آورد جلت عظمته اظهار امتنان و بدانست که
سرمایه افتخار سعادت شان نموده باشد دویم تذکر نعمت است یعنی بنده ذلیل چه در
حالت سختی و عنا یا در حالت ضیق و عنا بوده باشد هرگاه متذکر این شد که در وقتی
از اوقات چنین نعمتی از جانب منعم متعال باو رسیده مستحب است که در حق او است در حالت
حین که متذکر چنین نعمتی شده حمد را بجا آورد جلت عظمته اظهار شکر و بندگی نماید
سیم دفع بلیات یعنی هرگاه بنده مبتلی ببلیه شده بعون و مساعدت توفیق الهی جل شانه
آن بلیه از او دفع شد مناسب در حق او این است که بجهة ادای شکر دفع آن بلیه خود را
بجا آورد جلت عظمته بجا آورد شکر بعمل آورد چهارم متذکر شدن بدفع بلیات است یعنی
هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از اوقات مثل چنین بلیه بوده خدا
وند عالم جل شانه از فضل و کرم خود آن بلیه را از من دفع نموده مناسب این است

در اوان

در اوان تذکر شکر آنکه این نعمت حق را بجا آورد جلت عظمته بجای شکر بعمل آورد
پنجم وصول الی رغبت که موجب سرور بنده شود مثل اینکه مؤمن بدست ظالمی بطریقی گرفتار
شده بود یا مبتلی ببلیه شدیده شده بود و خبر باین شخص رسید که آن شخص مؤمن از دست
ظالم مستخلص شده یا از آن بلیه نجات یافت یا مسافری خبری نداشت و خبر رسید که بالخطر
رفته مثل سفر مکه و در این اثنا خبر وصل او یا وسایل بالخطر آنکه طالب این بوده
که حق تعالی جل شانه باو فرزند ذکوری باو عطا فرماید الحال این مژده او با او رسانیدند
یا آنکه خبر رسید که دشمنی از دشمنان شریعت مطهره بلعنت الهی جل شانه واصل شده یا
ببلیه شدیدی مبتلی شده و همچنین امثال اینها امری که موجب مسرت او شود مطلع باو شد
در حین اطلاع مستحب است شکرانه این مسرت حق را بجا آورد جلت عظمته سجده
شکر بعمل آورده باشد ششم بعد از فراغ از ادای نمازات فریضه بوده باشد یا نافله
خصوصا نماز یومیه مستحب در حق بنده این است که بعد از فراغ از این بجا شکر
بعمل آورد تحقیق بدانکه اسباب مذکوره در اسرار احادیث در اول مذکور شده ممکن است
نظر باینکه فی الحقیقه هر یک از اینها نعمات از نعمای الهی جل شانه لکن باختلاف حیثیات
مختلف [illegible] دات و لهذا از باب استقصای اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب است
— در بیان نصوصیکه دلالت میکند بر رجحان و فضیلت این سجده نظر باینکه
اطلاع بر آن موجب رغبت مؤمنان است در عدم اخلال بان علاوه موجب اطلاع بر
مستحب بودن این سجده است در موارد مذکوره با آنکه احادیث در این باب بسیار است
و لکن در این مقام اختصار میکنیم بذکر چند حدیث — حدیث صحیح است که شیخ
صدوق در من لا یحضره الفقیه روایت نموده از عبد الرحمن بن الحجاج از کاشف اسرار الحقایق
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن
این است هرگاه کسی سجده شکر بعمل آورد در مقابل نعمتی که خلاق عالم جل شانه باو

عطا فرموده و در حال ایشان باین سجده با صحو بوده باشد یا مر خدای تعالی جل شانه در
نامه عمل او ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای الهیه یا ده نماز محو میشود از نامه
معاصی او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند که تردید ما بین ده رحمت و ده نماز بجهة
این است که حدیث مشتمل بر لفظ صلوات لکن مؤید معنی اول حدیث صحیحی است که
شیخ صدوق روایت فرموده در ثواب الاعمال از ذریح از آن سرور که فرموده ایما
مؤمن سجد سجدة لشکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات
ورفع له عشر درجات فی الجنان ' حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبدالله
در کتاب بصائر الدرجات بسند صحیح از معویة بن وهب گفت که من در خدمت جناب حضرت
امام جعفر صادق ع در مدینه مشرف بودم در وقتی که حضرت بر چهارپای سوار بودند
و میرفتیم بسمت بازار یا نزدیک بازار بودیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را
طول دادند و من منتظر ایشان بودم بعد از آن سر از سجده برداشتند عرض کردم خدا
مرا فدای تو گرداند و سجده این طول چه بود فرمودند متذکر نعمتی از نعمای الهی
جل شانه بر خود شدم یعنی سجده را بجهة تذکر آن نعمت کردم ' حدیثی است که
ثقة الاسلام در اصول کافی در باب شکر بسند موثق از عثمان بن عیسی که از اصحاب اجماع است
از یونس بن عمار روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده هر کاه احدی
از شما متذکر شود نعمتی را که حق سبحانه و تعالی باو عطا فرموده باید که رخسار خود را بخاک
بگذارد بجهة ادای شکر الهی جلت عظمته و اگر سواره باشد در همان وقت پیاده شود
و رخسار خود را بخاک بگذارد و اگر نتواند پیاده شود بجهة تقیه یا مانعی دیگر پس
رخسار خود را بر قرپوس زین بگذارد و اگر این هم قدرت نداشته باشد پس رخسار خود را
بکف دست خود بگذارد بعد از آن حمد کند حق سبحانه و تعالی را بر آنچه باو انعام فرموده '
باز حدیث موثق است که ثقة الاسلام در همان باب روایت فرموده از عبدالله بن مسکان

از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده جناب پیغمبر صلوات الله علیه
در سفری بر شتری از خود سوار بودند در وقتی پیاده شدند پس پنج سجده کردند
بعد از آن که سوار شدند عرض کردم یا رسول الله عملی از شما صادر شد قبل از این
ندیده بودیم که چنین عملی از شما صادر شود فرمودند بلی جبرئیل بر من نازل شد
چند بشارت بمن داد از جانب خداوند عالم بازای هر بشارتی سجده کردم '
حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از معمر از ابی الولید از
جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمودند که والد بزرگوار من جناب علی بن
الحسین علیهما السلام نشد نعمتی از نعمای الهی را یاد کنند مگر آنکه سجده مینمودند
و هم چنین نشد تلاوت آیه از آیات قرآنیه نماید که مشتمل بر سجده بوده باشد مگر
آنکه سجده مینمود و هم چنین نشد که دفع فرماید خداوند عالم عز شانه بدی را که
خایف از آن بود یا مکر مکر کننده را از ایشان دفع فرماید مگر آنکه سجده مینمود
و هم چنین نشد که اصلاح میان دو نفر فرماید یا از ادای نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه
سجده مینمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آنحضرت ظاهر بود پس باین سبب
مسمی شد بسجاد ' حدیث مجهول است که شیخ طبرسی در فقیه و تهذیب روایت
فرموده اند از مرازم بن حکیم مضمون حدیث از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده
سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی انجمله تمامیت اینها است که باعث تمامیت و
کمال نماز تو میشود و باعث آن میشود که حضرت پروردگار عظمت شانه از تو راضی
شود و ملائکه از تو خوشنود میشوند و هر بنده که نماز کند و بعد از فراغ از نماز اتیان
بسجده شکر نماید خداوند عالم جل شانه رفع حجاب ما بین آن بنده و ملائکه میفرماید لا وقت
خطابی از جانب خداوند عالم جل جلاله صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه من
نظر نمائید بسوی بنده من که ادا نموده نمازی را که بر او واجب کرده بودم بعد از آن سجده شکر

بجا آورد تا شکر نعمت من کرده باشد ای ملائکه من چه چیز از جانب من بجهة او مقرر شود
ملائکه عرض می کنند ای پروردگار ما رحمت تو خطاب میکند پس دیگر چه چیز عرض
میکنند بهشت تو خطاب ثالث میرسد دیگر چه عرض می کنند کفایت امور مهمات او خطاب
رابع میرسد دیگر چه تا آنکه باقی نمیماند هیچ چیز از خیرات مگر ملائکه عرض می کنند بعد
از آن خطاب میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهة آن بنده ملائکه عرض می نمایند ای پروردگار
ما نمیدانیم آن وقت حق سبحانه و تعالی شانه میفرماید من شکر آن بنده میکنم چنانچه
او شکر من کرده و اقبال میکنم بجانب او بفضل و کرم خود و از جمله احادیث در این باب
حدیثی است که مرحوم شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع
که آنحضرت فرمودند هر کاه بنده برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار
خود پس چهار رکعت نماز بجا آورد در مناجات الهی جل جلاله در آن وقت شب تا آنکه
فارغ از چهار رکعت شود بسجود رود بقصد سجده شکر و در سجده شکر بگوید یکصد مرتبه ما
شاء الله ندا کند منادی از جانب خداوند عالم تعالی شانه بان بنده که ای بنده من تا کی
میگوئی ما شاء الله منم پروردگار تو مشیت امور با من است بتحقیق خواستم اجابت
حاجت ترا هر مطلب که داری سوال کن حاصل این حدیث شریف آنست که هر کاه کسی را
حاجتی بوده باشد بعد از نصف شب برخیزد و اتیان بچهار رکعت نماز نماید بعد از آن
بسجود بقصد سجده شکر در آن سجده یکصد مرتبه بگوید ما شاء الله بعد از آن
استدعای مطلب و حاجت خود نماید خداوند عالم انجاح حاجت او خواهد فرمود
مخفی نماند که ظاهر حدیث اینست که این ثمره عظیمه مترتب میشود بسجده شکر بجا آورد
بعد از اتیان بچهار رکعت نماز خواه آن چهار رکعت از نماز شب بوده یا غیر از آن بالجمله
احادیث در فضیلت سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت می کند در این مقام
بلکه عمده نصوص وارده در این باب است در بیان کیفیت این عبادت است

بدانکه اخبار در این باب مختلف است حاصل اختلاف راجع است به پنج نحو اول آنست
که امتثال حاصل میشود بیک سجده و آن ظاهر میشود از اکثر نصوص وارده در این باب
مثل حدیث صحیح عبدالرحمن بن حجاج و حدیث صحیح ذریح و حدیث معویة بن وهب و
حدیث موثق عبدالله بن مسکان که مذکور شد و غیر از اینها از اخباری که مذکور شد
با اندک تاملی در اینها وجه ظهور اینها بر مدعا ظاهر میشود دویم آن است که امتثال
حاصل میشود بوضع خد بر زمین یعنی بگذاردن روی بر زمین اعم از آنکه یکطرف روی بوده
باشد یا هر دو طرف بلکه در روایتی که ظاهر در اول بوده باشد مثل حدیث معتبر
یونس بن عمار که مذکور شد مثل این است حدیثی که در تهذیب روایت شده از
اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق ع که فرموده هر کاه متذکر نعمتی از نعمای الهی
عز شانه شوی و معبود باشی در جائیکه هیچکس ترا نه بیند پس بچسبان رخسار خود را
بر زمین و هر کاه بوده باشی در میان ناس پس بگذار دست خود را بر پایین شکم
و کج کن پشت خود را و باید این بجهة محض خضوع و تواضع و شکر خداوند عالم بوده
باشد و این نحو محبوب تر است از اینکه رخسار خود را در چنین صورت بر زمین بگذارد
مخفی نماند این یا بجهة تقیه است که چنین تفصیل فرموده اند یا بجهة رفع از ریا
و مختص بصورت خلوت است ظاهر اولی است و لعل ناس در حدیث موید این است سیم مثل
ثانی است لکن باعتبار خدین یعنی هر دو طرف روی و این مدلول علیه است بحدیث
صحیحی که مروی در فقیه است از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده عادت حضرت موسی بن عمران علیه السلام باین نحو مستقر شده بود هر وقت
از نماز که فارغ میشد روی راست خود را بر زمین میچسبانید و همچنین روی چپ
را و اخبار باین مضمون بسیار است و در بعض از اسانید سند منتهی شده بجناب حضرت
امام محمد باقر ع و ظاهر از روایت ائمه طاهرین علیهم السلام این مطلب را ثبوت رجحان

الث در این شرایط نیز عرق مابین وجه ثلثه این است که مقتضای اول اعتبار وضع
جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنابر این حاجت بوضع جبهه نیست بلکه امتثال
حاصل است بوضع احد خدین و عرق میان ثانی و ثالث که معتبر بنابر ثالث وضع
هر دو طرف روست بخلاف ثانی چهارم آنست که معتبر وضع جبهه است با وضع
خدین و این مدلول حدیث صحیحی که مروی در کافی هست از محمد بن سلیمان از
پدر خود که گفت بیرون رفتم در خدمت جناب امام موسی کاظم م مشرف بودم در خدمت بوده
ایشان پس عدول کرد بسوی بعضی مزارع یا باغات آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز
ظهر بعد از آنکه فارغ شدند از نماز رفتند بسجده تا آنکه حکایت نمود که آنحضرت
جانب راست صورت مبارک خود را چسبانیدند بعد از آن جانب چپ را بزمین چسبانیدند
پنجم مثل چهارم است بعلاوه عود بسجده در آخر یعنی اول بسجده میرود بعد از آن جانب
راست صورت خود را میچسباند بزمین بعد از آن جانب چپ را بعد از آن عود می
نماید بسجود ظاهر این است که تا دیده نشده می شود با وجه چهارم و پنجم لکن راجح افضل
است اول و خامس افضل است از همه و اما ثانی و ثالث پس اگرچه ظاهر از
کلمات اصحاب بلکه صریح از بعضی است و ظاهر این است که وجدان این بوده باشد که سجده
ظاهر است در وضع جبهه و این در این دو قسم متحقق نیست و این مطلب اگرچه حق است
لکن ظاهر این است که چنانچه موجب می شود بوضع جبهه موفق میشود بوضع خد نیز
ایضا احتیاطا وضع حقیقه در این مقام مطلوب است خواه سجده متحقق شده باشد بوضع خد
باشد یا متحقق باین بوجه باشد بنا بر این هر گاه در صورت اکتفا به هر یک از دیگری
امتثال حاصل شود مخفی است که مورد احتیاط اکمل خواهد بود و کمال از همه مورد
سجده است بعد از وضع هر دو خد چنانچه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در بیان کیفیت
وضع جبهه و خدین بود و اما دعا در بین وضع و شکر پس مستحب این است که دعا ...

بر زمین بچسباند و هم چنین سینه و شکم را بزمین بچسباند خلاف آنچه در صحیفه ثانی
مطلوب میباشد که در آنجا مستحب این است که شکم مرتفع از زمین بوده باشد
و هم چنین سینه و شکم — در بیان ادعیه ماثوره در این سجود است
بدانکه ادعیه وارده در این سجود بسیار است لکن در این مقام اقتصار مینمایم بذکر
جمله ای از آنها بلکه عمده آنها پس میگوئیم دعا در این سجده بچند طریق وارد شده است
اول دعائیست مذکور در حدیث صحیح که مروی در کافی و فقیه است از جعفر بن
جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله کذا و روایت کرده از مدح بخادم جناب
امام موسی کاظم ع که فرموده بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک
و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و
علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن
ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء اللهم انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه تا آخر
این است که مراد این باشد سه مرتبه اول دعا که عبارت از اللهم انی اشهدک و اشهد
ملائکتک تا دم المظلوم سه مرتبه بخواند اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک
لاعدائک لتهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک
لاولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین
من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر را سه مرتبه بگو ممکن است مراد
کمثل اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر را سه مرتبه بگو چنانچه ممکن است
مراد از آن تصلی علی محمد تا آخر بوده باشد و احتمال دارد از اللهم انی انشدک تا آخر بوده
باشد یعنی همه را سه مرتبه بگو لکن ظاهر اول است و در بعضی از نسخ فقیه
که لفظ ثلثا را قبل از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر ذکر نموده ثم ضع خدک الایمن

علی الارض و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا بارئ
خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی غنیا صل علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثم ضع
خدک الایسر علی الارض و تقول یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد و عزتک
بلغ مجهودی این را سه مرتبه میگوئی ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب
العظام این را سه مرتبه میگوئی ثم تعود للسجود و تقول مائة مرة شکرا شکرا ثم تسال حاجتک
تقضی انشاء الله تعالی معنی ظاهر این دعای شریف این است که خداوندا من گواه میگیرم
ترا و جمیع ملائکه و پیغمبران و جمیع خلق بر تو برآنکه تویی پروردگار من و بر اینکه
اسلام دین من است و جناب محمد خاتم انبیا پیغمبر و نبی منست و جناب امیر المؤمنین و یازده
فرزندان کرام ایشان را امامان و پیشوایان خود میدانم ایشان را دوست دارم و از
دشمنان ایشان بیزاری میجویم خداوندا من قسم میدهم ترا بحق خون بناحق
ریخته جناب امام حسین مظلوم و هم چنین قسم میدهم بحق وعده که فرموده که بدست
تعبیت مؤمنین دشمنان خود را هلاک نمائی و همچنین قسم میدهم ترا بحق وعده که فرموده
بدوستان خود که جناب صاحب الزمان ... امام بوده باشند که ایشان را نصرت داده
و غالب گردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان که صلوات و رحمت بفرستی بر خاتم انبیا
جناب محمد مصطفی و بر کسانیکه ایشان را حافظ اسرار و کتاب و سنت و احکام شرعیه
فرموده که عبارت از ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشد بنا بر این المستحفظین
اسم مفعول خواهد بود و بنا بر نسخه المستحفظین ... ان تصلی علی محمد و آل علی الذین استحفظهم
الذین ای طلب منهم حفظ الدین بنا بر این من آل محمد بیان مستحفظین خواهد بود
خداوندا از تو سؤال میکنم آسانی را بعد از دشواری ... پس ای آنکه ... عاجز
می شود بعد از آن جانب راست روی را بزمین بگذار و بگو ای پناه من در وقتی که
مرا عاجز کند مذاهب و دور نیست که مراد از مذاهب مواقف در روز قیامت بوده باشد

نظر باینکه وارد شده در اخبار در روز قیامت پنجاه موقف است مثلا و وقوف در هر
موقفی بقدر هزار سال است که مثلا در پنجاه موقف پنجاه هزار سال میشود بنا
بر این مراد این خواهد بود ای پناه من در وقتیکه عاجز میکند مرا وقوف در آن
مواقف و تنگ میشود بمن زمین با وجود وسعت آن وای خلق کننده من از روی
مرحمت بمن و حال آنکه مطلقا حاجت بخلق کردن من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا
بجهت حاجت بمن که لازم حاجت نفع بوده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهت وصول منافع بمن
صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانیکه حافظ اسرار دین و حافظ کتاب و سنت
میباشند که عبارت از ائمه طاهرین است بعد از آن روی چپ را بزمین بگذار
ای ذلیل کننده هر جبار و ظالمی و ای عزت دهنده هر ذلیل در این مقام که ستمی
عزت بوده باشد قسم بعزت تو که تحقیق که طاقت من بآخر رسیده در تحمل شدت که در کسی
طاقت تحمل آن ندارم مخفی نماید که با بیخودی باشد که مطابق واقع باشد تا کذب
لازم نباید مثلا آنکه قصد نماید که طاقت من در مفارقت بعد مشتاقتنا الله الرحمن
جناب صاحب الزمان علیه السلام ... که دیگر طاقت تحمل آن ندارم یا تحمل در
اشقیا از قاتلین آنحضرت فرما و یا شدت دیگر که در آن وقت عارض شده باشد و قصد
آن نماید بعد از آن میگوئی ای بغایت مهربان و رحم کننده و ای بغایت بخشنده و ای
رفع کننده هموم و غموم عظیمه بعد از آن عود بسجده میکنی و میگوئی یکصد مرتبه
شکرا شکرا بدان که لفظ در دعا بیکه بعد از وضع خد ایمن است در کافی نداده
لکن در فقیه در اینجا نیز لفظ ثلث مذکور است و در فقیه لفظ ثلثا در دعای اول
در سه موضع مذکور است و در کافی در دو موضع بنحویکه مذکور شد موضع هم که در
فقیه مذکورات بعد از وعلی المستحفظین من آل محمد است و در دعای آخر یا حنان
یا منان تا آخر مذکور است نیست چنانچه در کافی قرء اللهم انی انشدک

بإبائك على نفسك لا عدائك لتهلكهم بأيدينا وأيدي المؤمنين مذكور نيست
تعجم از ادعیه وارده و در این مجلد دعائیست که ثقة الاسلام در کافی روایت
نموده از محمد بن سلیمان که او از پدرش روایت نموده که گفت بیرون رفتیم
در عقب حضرت جناب امام عالی مقام جناب موسی بن جعفر علیه السلام بسوی
بعضی مزارع یا باغات آنسرور پس آنحضرت مشغول شد در نماز ظهر بعد از فراغ
از نماز ظهر بسجده رفت پس شنیدم بصوت حزین این دعا را میخواند در سجده
که اشک از دیدهای مبارک آنحضرت جاری بود رب عصیتك بلسانی ولو شئت
وعزتك لاخرستني وعصيتك ببصري ولو شئت وعزتك لاكمهتني و
عصيتك بسمعي ولو شئت وعزتك لاصممتني وعصيتك بيدي ولو
شئت وعزتك لكنعتني وعصيتك برجلي ولو شئت وعزتك لجذمتني
وعصيتك بفرجي ولو شئت وعزتك لعقمتني وعصيتك بجميع جوارحي التي
انعمت بها علي وليس هذا جزاؤك مني ظاهر معنای این فقرات تحقیقیه این است
ای کریم ای رب العالمین این است که من بنده کار من معصیت تو کرده ام بزبان
خود قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگ میکردی مرا ای پروردگار من معصیت تو
کردم بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی ای پروردگار من
معصیت تو کردم بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی وای پروردگار
کار من معصیت تو کردم بدست خود قسم بعزت تو اگر میخواستی دستهای مرا
شل میکردی وای پروردگار من معصیت تو کرده ام بفرج خود قسم بعزت
تو اگر میخواستی مرا عقیم و بی ولد میکردی و معصیت تو کرده ام بجمیع جوارح
و اعضائی که تو مرا انعام و احسان فرموده ای پروردگار من جزای
احسان تو این نبود که با این نحو کرده باشم داعی میگوید ان سرور اخیا تعلق

شروع

شروع فرموده با العفو کنش سیصد مرتبه گفت العفو با آنکه جانب ذات جمیع
العفو جنابش ... بنابر تقدیر جمیع چنین خواهد بود العفو من صفاتك
والعفو وجانی منك بنابر سبب تقدیر چنین میشود ارجو منك العفو بعد از آن
صورت راست خود را میچسبانید بر زمین و بصوت حزین سه مرتبه این دعا
میخواند بؤت اليك بذنبي عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي ذنوبي انه لا يغفر
الذنوب غيرك يا مولاي یعنی باز گشت کردم از معاصی خود بسوی تو و بدرستیکه من
تو عمل بد کرده ام و ظلم بر نفس خود کرده ام پس بیامرز گناهان مرا بدرستیکه بیامرزد
گناهان را غیر از تو ای مولا و آقای من و بعد از آن جانب چپ روی مبارك
خود را بر زمین چسبانید این دعا را سه مرتبه خواند ارحم من اساء واقترف
واستكان واعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسی را که بد کرده و اکتساب گناه
کرده است و اظهار مذلت و اعتراف بدی خود کرده باشد پس معاینت که شیخ مفید
قدس الله روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده است که بخواند در حال سجود اللهم
اليك توجهت وبك اعتصمت وعليك توكلت اللهم انت ثقتي ورجائي فاكفني ما
اهمني وما لا يهمني وما انت اعلم به مني عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك
صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم بعد از آن پیشانی خود را از سجده بردارد بگذارد
جانب راست صورت خود را بر موضع سجود خود و بگوید ارحم ذلي وتضرعي
اليك ووحشتي من الناس وانسي بك يا كريم يا كريم يا كريم بعد از آن جانب چپ را
بجای آن بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربي حقا حقا سجدت لك يا رب تعبدا
ورقا اللهم ان عملي ضعيف فضاعفه لي يا كريم يا كريم يا كريم بعد از آن صورت
خود را بر جای سجود گذارد پس بگوید صد مرتبه شکرا شکرا و اگر سه مرتبه
بگوید کافی است لکن اکثر افضل است و یکمرتبه ... افضل است ... قرار

کرده است چهارم مختوم است که ثقة الاسلام ... در کافی ذکر فرموده و روایت
نموده از سلیمان بن حفص که او گفته من عریضه نوشتم بخدمت جناب امام موسی
کاظم که در آن استعلام نموده بوده ام که تعلیم فرموده باشند چیزی را که در سجده خواند
باشد جناب حضرت در جواب او قلمی فرموده که بگو صد مرتبه شکرا شکرا و اگر خواهی
بجای شکرا شکرا بگو عفوا عفوا بدانکه ظاهر این است که سنت مؤدی میشود بسجده
واحده اگرچه منقلب نکرده باشد لکن با ذکر اکمل و افضل خواهد بود پس دعا
منتخب در سجده خواهد بود تا تلاوت کار و بعد در این سجده سه مرتبه شکرا لله است
با این معنی در سجده بگوید شکرا لله شکرا لله شکرا لله ... از آنچه در سابق
بیان شد که میتوان اختصار نمود بسجده واحده چنانچه بسوای اکتفا نمود بوضع
خد واحد لکن افضل آن است که ... بسجده نموده بعد از آن صورت را
بموضع سجود بگذارد بعد از آن طرف چپ را بعد از آن عود بسجده نموده با اکمل ذکر ...
یا ما علم است لکن ملاومت در ثانی که مسند است بر تحقیق ...
و هرگاه امر مهمی و مصیبت شدید عارض شود در آن وقت ایشان بدعای اول مناسب است
و اگر خواهد اکتفا بچهار شکرا لله نماید یکی در سجده اول و ثانی در حال وضع خد یمین
و ثالث در حال وضع خد یسار و رابع در سجده اخیره بجمیع خواهد بود بلکه دانسته شد
ترك ذکر بالمره میتوان نمود پس در این صورت ... مستحبات ... بگوید
از کاشف اسرار ... جناب امام جعفر صادق ... هرگاه ... سجده
... در آن سجده ... بگوید ... خطاب ...
... کریم ... هر حاجت که دارد بخواهد که
... مستجاب ... شد   در بیان بعض آداب مستحبه
... سجود است بدانکه شیخ صدوق و شیخ طوسی در مقنعه و تهذیب روایت فرموده

حدیثی

حدیثی که حاصل معنی آن این است که هرگاه ... و غمی عارض شود بعد از آن رفع راس
از سجود دست خود را بموضع سجود بمالد از جانب چپ و به پیشانی بعد از آن ...
راست بعد از آن سه مرتبه این دعا را بخواند بسم الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم اللهم اذهب عني الهم والحزن یعنی این عمل موجب دفع هم
و غم او میشود و مقتضای حدیث مذکور این است که این وظیفه در حال اصابه هم و غم
بوده باشد و اینکه مسح یکمرتبه و قرائت دعای مذکور سه مرتبه است و مقتضای حدیث
مذکور در مقنعه و کلام ... هم چنین مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است
یعنی این وظیفه ... بعد از ... بوده باشد ...
چنین ... در موضعی از مواضع ... باشد دست بر آن موضع ... موجب دفع
آن علت میشود ... کلام مقنعه ... این است که این وظیفه دست راست را
... کلام مصباح ... بر موضع سجود و صورت چپ
و راست ... مرتبه است در هر مرتبه باید دعا را بخواند لکن دعای مذکور در این
دو کتاب فی الجمله مغایر است با دعای مذکور در حدیث مذکور در مقنعه و تهذیب قال
في المقنعة ثم يرفع راسه اي من سجدة الشكر ويمسح بيده موضع سجوده ... ويضع باطن كفه
الايمن من موضع سجوده ثم ... وجهه من ...
ثم يمرها على باقي وجهه ... على صدره فان ذلك سنة وفيه شفاء ان شاء الله تعالى
فقد روي عن الصادقين عليهم السلام انهم قالوا ان العبد اذا سجد ...
... موضع سجوده فاذا رفع ... راسه من السجود فليمسح بيده موضع
سجوده ثم يمسح بها وجهه وصدره ... وقال في ... من المصباح ثم
امسح يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك من الجانب الايسر ... على جبينك الى الجانب
الايمن ثلاث مرات تقول في كل واحدة اللهم لك الحمد لا اله الا انت عالم الغيب والشهادة

الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن والفتن ما ظهر منها وما بطن ان کانت
بک ملمة فامسح موضع سجودک وامسحه علی العلة وتلبسه مرات یا من کبل الارض
علی الماء وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا
وکذا وارزقنی وعافنی من کذا وکذا انتهی مخفی نماند که بنابر آنچه مستفاد از بعضی
متعددات خالفات باکیفیت مستفاده از حدیث مذکور و تهذیب و عبارت مصباح
چه مستفاد از عبارت مقنعه این است که دو ماليدن دست بايد تا بپای دو سجده
موی سر و بپالد تا دو ضلع و ضلع موضوعات ما بین جبهه و کونه تعبیر کیفیت مذکوره
شاید وجهش این بوده باشد که ما از دست کماله و ضلع کرده تا بضلع اطراف
بما للمالند سجده طرف دیگر تا بضلع طرف دیگر بجلا زان دست را بدیهیه بجبه بمالد
واگر مراد این معنی بود مناسب این بود که دو سوده باشد بهیج بها وجهه من قضاص
شعر راسه الی آخر الوجه کما لایخفی مخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح وامسحه علی
العلة وتلبسه مرات الی آخره این است که دست مالیدن بر موضع سجود یک مرتبه است
وخواندن دعا هفت مرتبه این مقتضای عبارت کره دو تعقیب نماز هم ذکر نموده اند
ولکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس این است قال ان کانت بک ملمة
فامسح موضع سجودک سبعا وامسحه علی العلة وقل یا من کبل الارض علی الماء الی آخر الدعاء
بدانکه مرحوم مجلسی حکایت نموده ان سرا بعضی کما حاصل مضمون آن این است و قتی
که بشو بر سر چیزی به مالد دست خود را بر موضع سجود خود و بمالد آن دست را بر صورت
چپ و بر جبین خود تا بطن صورت راست سه مرتبه و در هر مرتبه این دعا را
بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والفواحش ما ظهر منها وما بطن بدانکه
میان هم وحزن بعضی باین نحو ذکر نموده اند که هم بر مکروهیت که واقع نشده باشد

وحزن بر مکروهیت که واقع شده باشد مثل اینکه طفل کسی ناخوش است مثال هم
محمد تشویش موت او و قبل از وقوع موت آن را هم میگویند و بعد از وقوع از حزن
میدانند و بعضی صفی فرقی شد ما بین هم و غم که هم بر چیزی واقع است و غم بر واقع یا هم
چیزیت که از او عزان متعدد آن باشد که غفر و غم چیزیت که از آن مقلق
انتخیص شوده باشد یا هم چیزیت که سبب آن معلوم نیست و غم چیزیت که سبب آن معلوم است
قال فی الصحاح السقام المرض وکذلک السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن وحزن وعدم
بمعنی فقر است والصغار بفتح الصاد کما فی الصحاح الذل مخفی نماند که معانی دیگر نیز در این سجده
بسیار است آنچه مذکور شد در این مقام کفایت مینماید   در تنبیه بر عدم
اعتبار اکثر اموری که رعایت آن در سجده صلوة لازم بود در این سجده مثل طهارت از
حدث و خبث بنابر این هرگاه کسی محدث بوده باشد در اشکال این سجده در حال و جای
خواهد بود اگرچه حدث حدث اکبر بوده باشد پس جنب و حایض ایشان باین سجده
میتوانند نمود و همچنین شرط نیست در این سجده ستر عورت و استقبال قبله پس با کشف
عورت و خلاف جهت قبله ایشان باین سجده میتوان نمود و همچنین حال در طمانینه پس وضعا
این امور است آن در این سجده و الا اشبه و لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط و اعتبار
این امور است در این سجده و الا اشبه و در عبادات و رعایت این امور در این مقام
نیست بلکه از جمله و مؤات شبه و منی بجهت ایشان باین سجده است بلکه لا یکره در
این مقام هست در عدد مرات او که آن است که یا وضع اعضای سبعه در این سجده لابد منه
است مثل سجده نماز یا نه بلکه تعدد لازم بهمان وضع جبهه است موضع شی مقصود و بکه
لازم نیست هم چیزی که در این مقام متعلق بان میتوان نمود حکم بلزوم وضع اعضای
سبعه است این است که سجده بر این نحو معهود شده پس منصرف الیه بجهت این
سجده باین نحو پس رعایت آن لازم خواهد بود لکن متوجه میشود در این مقام نظر

در سجده تلاوت مذکور شد حاصل آن اینست که تشکیل پشت در تحقق سجود با وضع جبهه
معتکف بود و کمینی و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ابهامین متحقق شده باشد لکن چون ذکر
وضع ابهامین مجبر بحق که بوده باشد کفایت میکند اگرچه ظهر آن بوده باشد و این
تحققات در سه تحقق ظهر قدمین بر زمین مکر در سجود نیکه مقصود ابهامین
از نعلین بلند نماید و این معهود نیست معهود وضع ابهامین خواهد بود بلی تنزیه
در جانب ظاهر میشود که ظهر احد قدمین بر طرف بطن دیگری گذارده باشد بنابر این
اگرچه احد ابهامین موضوع بر زمین هست لکن ابهام دیگر موضوع بر بطن دیگری نیست
بنابر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود پس کیفیت
مذکوره باید جایز نبوده باشد لکن حکم باعتبار وضع ابهامین بنحو مسطور کرد با کیفیت
مذکوره امتثال حاصل نشود بسیار مشکل است نظر باطلاق حدیث بحی من سجدة
الشکر وهو متورک است الله له بها عشر صلوات بجهت صدق سجده در صورت مذکوره
و انتفای مقید در حسن محل کلام بما لابد ان بالخطر اعتبار شمول بر وضع خد که قوله
اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله دعم آن است که
وضع جبهه بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد لازم است در این سجده یا نه مخفی
بد در عبارت ذکری و جامع المقاصد علم لزوم است و این ظاهر میشود از جمع دیگر از
متاخرا لکن ظاهر چند نفر جعفر از ائمه رعایت آن است پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه
در این سجود نیز لازم است و اما ذکر معها در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر
این است لزوم منداشته باشد یعنی تادیه سنت توقف بر آن نداشته باشد بلکه سنت
متادی میشود باصل سجود لکن با ذکر و دعا اکمل خواهد بود و همچنین حیا یندن
تعلیمین بر زمین که این از جمله آداب این سجده است نه اینکه اصل امتثال توقف بر او
داشته باشد و همچنین است حال در چسبانیدن سینه و شکم بر زمین و همچنین تعلد

سجده بتعفیر یعنی گذاردن صورت راست و اول بر زمین بعد از آن گذاردن جانب چپ آن
در میان دو سجده پس اکتفا بسجده واحده میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده و عود بسجده
بعد از تعفیر افضل و اکمل خواهد بود و افضل از همه اتیان به سجده شکر است در هر یک
از احوال اربع مذکوره بدانکه مطلبی در این مقام مناسب است که تنبیه بر آن شود این است
که کیفیت مذکوره که عبارت از سجده و تعفیر بینهما باشد که مذکور شد ثابت است در هر سجده
شکری یا مخصوص است ببعض موارد جمله از احادیث وارده در این مقام اگرچه موهم اختصاص
عمومات که موثقه عثمان بن عیسی عن یونس بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام
اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله وصحیحه علی بن عطیه
عن هشام بن احمر قال کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض اطراف المدینة اذ ثنی
رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال ثم رفع راسه ورکب دابته فقلت جعلت فداک قد
اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تعالی بها علی فاحببت ان اشکر ربی و الصحیح المروی
عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال کان موسی بن عمران اذا صلی لم ینفتل
حتی یلصق خده الایمن بالارض وخده الایسر بالارض باشد لکن ظاهر این است که کیفیت
مذکوره در هر سجده شکری ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد یا غیر آن قال
فی الذرایع سجدتا الشکر مستحبتان عند تجدد النعم ودفع النقم وعقیب الصلوة ویستحب
بینهما التعفیر وفی نهایة الاحکام وهی سجدة عقیب الفرایض وعند تجدد النعم ودفع
النقم الی ان قال ویستحب بینهما التعفیر وفی القواعد سجدتا الشکر مستحبتان عند تجدد النعم
ودفع النقم وعقیب الصلوة ویعفر بینهما والمستند فی التعمیم عموم المستند ففی الصحیح المروی عن
عبدالله بن جندب قال سألت ابا الحسن الماضی علیه السلام عما اقول فی سجدة الشکر فقد
اختلف اصحابنا فیه فقال قل وانت ساجد اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک
ورسلک وجمیع خلقک انک انت ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی وعلیا وفلانا وفلانا الی آخرهم

انتهى ثم اقول بعد عدم ايضا اللهم اني اسئلك دم المظلوم ثلثا اللهم اني اسئلك
بايوائك على نفسك لاوليائك لتظفرهم بعدوك وعدوهم ان تصلي على محمد وآل محمد وعلى
المستحفظين من آل محمد اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر ثلثا ثم ضع خدك الايمن على الارض
وتقول يا كهفي حين تعييني المذاهب وتضيق علي الارض بما رحبت ويا بارئ خلقي رحمة
بي وقد كان عن خلقي غنيا صل على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد ثم ضع خدك الايسر
وتقول يا مذل كل جبار ويا معز كل ذليل قد وعزتك بلغ مجهودي ثلثا ثم تقول
يا حنان يا منان يا كاشف الكرب العظام ثلثا ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شكرا
شكرا ثم تسأل حاجتك وجه دلالت اين بر مدعا از اين راه است كه راوی سؤال نموده
از ذكر مدعا در سجده شكر جناب حضرت ترك استفصال نموده فرموده اند در جواب
فرموده اند بكيفيت مذكوره واين دليل بر ثبوت اين كيفيات در جميع افراد سجده
شكر وهو المطلوب وحديث ثاني كه مذكور شد در كافي است ودر فقيه اين عز است
در عبد الله بن جندب عن موسى بن جعفر انه قال تقول في سجدة الشكر اللهم اني
اشهدك الخ پس دلالت حديث ثاني بعينه بر اثبات مدعا بعنوان اطلاق نحو اهل سجده
اگرچه در حديث مذكور در فقيه نقل معنى بوده باشد بدانكه اين حديث اگرچه در سابق
مذكور شد لكن در ابتمام او عاد مشتمله بر بعض مطالب بعضا ازانچه
مذكور شد ظاهر شد معنى اينكه لفظ ثلثا در حديث در چهار موضع مذكورات در دو
موضع اخبار شامی در متعلق است كلاميكه هست در دو موضع ثاني است پس
احتمال تام است ولكن ان احتمالات ثلثه است كه مراد اين بوده باشد كه اللهم
اني اسئلك اليسر بعد العسر را سه مرتبه بگويد ديگر آن است ان انق علیحق تا اخر را
سه مرتبه بگويد سيم آن است كه اللهم اني اسئلك بايوائك على نفسك الى اخر را سه مرتبه
بگويد واما در موضع اول پس در آن معنا احتمال تام است اولى آن است كه تلو بگويد

خصوص اللهم اني اسئلك دم المظلوم بوده باشد دوم آن است كه متعلق آن اللهم
اشهدك بوده باشد تا دم المظلوم وظاهر در اين مقام بين احتمالات است ودر جميع نسخ
در مفتاح الفلاح در موضع حمل بر اين نموده بلكه احتمال ديگر مفاده بدانكه بنابر اينچه
مذكور شد در كافي لفظ ثلث در دعائيكه بعد از وضع خد ايمن است مذكور نيست پس
مقصود خواندن آن دعا است يكمرتبه ولكن در فقيه مذكورات در جميع نسخ سقيه
در نكر است بين حديث را ذكر فرموده اند بنحويكه ثلثا فقد باكافي وارد فقد من
با فقيه با عتبيكه لفظ ثلث در دعائيكه بعد از وضع خد ايسر است مطلقا مذكور نيست
در موضع ثاني لفظ ثلث را مقدم بر اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر ذكر فرموده اند
وهم چنين لفظ اشهدك را تبديل باسئلك فرموده اند بايت بحق اللهم اني اسئلك بايوائك
على نفسك لاعدائك لتهلكهم بايدينا وايدي المؤمنين اللهم اني اسئلك بايوائك
على نفسك لاوليائك لتظفرهم على عدوك وعدوهم اللهم اني اسئلك ان تصلي
على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد ثلثا اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر پس لفظ ثلث
مابين مذكور در نكری وملكور در كافي وفقيه در سه جزء است اول آن است كه
لفظ ثلث در كافي وفقيه در دعائيكه بعد از وضع خد ايسر است مذكورات در ذكری
مذكور نيست دوم آن است كه لفظ ثلث در كتابين بعد از اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر
مذكور است ودر ذكری قبل از آن ودر فقيه اشهدك بايوائك على نفسك مذكورات ودر
ذكری واسئلك بدانكه از آنچه مذكور شد در اين مقام ودر سابق ظاهر شد كه لفظ ثلث
در هر يك از كافي وفقيه مذكورات در چهار موضع در كافي وپنج موضع در فقيه در
موضع در دعای در سجده اول در كافي وسه موضع در اين دعا در فقيه ودر موضع
در دعائيكه بعد از وضع خد ايسر است بنابر كافي ويك موضع بعد از وضع خد ايمن ويك موضع
بعد از وضع خد ايسر بنابر فقيه پس در هر دو كتاب لفظ ثلث در چهار موضع مذكورات

در تهذيب ذكر فرموده بنحويكه مطابق با كافي است نظر باينكه حديث را نقل از كافي فرموده
بنابر اين آنچه را كه در مصباح ذكر فرموده اند كه لفظ را هفت مرتبه ذكر فرموده الله
ما اخذ نخ موضع اگرچه معلوم است كه جمع مابين كافي وفقيه بلكه مقيدات ما اخذ
موضع سادس كافي است نظر بانچه در سابق بيان شد كه در دعای اخر يعنی در
دعا در حال اينكه خد ايسر بر زمين باشد در فقيه يا حنان يا منان تا اخر مذكور
نيست بلكه مذكور در كافي است ولكن موضع سابع مختص نيست وان اين است در مصباح
فرموده اند در حاليكه جبهه موضوع بر زمين بوده باشد قبل از دعای اللهم اني
اسئلك اليسر بعد العسر تقول اللهم اني اشهدك بايوائك على نفسك لاعدائك لتهلكهم
ولتخزيهم بايديهم وايدي المؤمنين ان تصلي على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد ثلثا
در تعقيبات امور متعلقه باين مقام است وانچند چيز است اول آن است
كه تعفير مستحب در اين مقام يعنی مابين دو سجده شكر عبارت از وضع خدين است بر محل
سجود چنانچه سابق بيان شد واخبار مشتمل بر لفظ خد بسيارات ودر حديث مشهور
كه نزد اهل علامات مؤمن وارد شده لفظ جبين مذكورات هكذا تعفير الجبين لهذا اما
اينست كه جمع مابين وضع جبينين وخدين نمايد اگرچه ممكن است كه جبين حمل شود
بر خد واين اولى است نظر بكثرت اخبار مشتمل بر لفظ خد وحمل اصحاب بظاهر
دوم آن است كه تكبير در اين محل يعنی قبل از وضع خد ودر ثاني نيست مثل سجده
تلاوت واما بعد از رفع رأس پس ظاهر اكثر اصحاب اين چنين است لكن
شيخ در مبسوط وعلامه در نهاية الاحكام حكم بثبوت آن فرموده اند احتياطا اقرب
بالمنت سيم از جمله امور متعلقه باين مقام اين است كه شايان نمايد سجده شكر
كه متعقب صلوة مفروضه است بعد از فراغ از تعقيب يعنی اين سجده بعد از تعقيب قرار
دهد بعض علما شايان تعقيب نمايد بعد از فراغ از تعقيب اتيان باين سجده نمايد چهارم

اختلاف كرده اند فقها در اينكه آيا راجح اين است كه اتيان بسجده شكر يكه بعد از نماز
مغرب هست بعد از اتيان بنافله مغرب شود يا قبل از آن جماعتی از اعاظم فقها قايل
باول وبعضی قايل بتخيير شده اند بعضا اولويت تاخير قبل وبعد بيا شك تعارض در دست
اولويت اتيان سجودات قبل از نافله پس تقديم وتوسيط وتاخير اگرچه تاديه سنت
ميشود لكن اولی تقديم است بلكه بعد از فراغ از نافله اتيان بسجده ديگر مستحب است بجهة
شكر توفيق در اتيان بنافله بنابر اين در صورت تاخير مقصد المخلص توان نمود يعنی
هرگاه تاخير سجده نمايد تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ اتيان نمايد ونيت
نمايد كه اين سجده بجهة شكر توفيق در اتيان فريضه ونافله هر دو باشد شاب و
ماجور نيست هر دو حق ان شاء الله تعالى پنجم آن است كه از جمله موارديكه سجده
شكر در آن مستحب است در صورتيست كه مطلع شود بر امری كه موجب مسرت است در آن
وقت مستحب اين است كه سجده شكر بجا بياورد چنانچه در سابق بيان شد مثل اينكه مطلع شد
جماعتی كه معاند شريعت مطهره بوده اند مثل طايفه صوفيه خذلهم الله
ودر بعضی مواضع شرح مفصل آن اند با ما عنی بر تيس اين طايفه شنا الله خذلهم رسيد
وهكذا هرگاه مطلع شد بر اوامرای موردی كه موجب مسرت او شود مستحب است در آن وقت
سجده شكر بعمل آورده باشد چنانچه وارد شده كه عادت حضرت ختمی ما ساابنيا وسيد رسل
بود كه هرگاه خبر بايشان ميرسيد كه موجب مسرت بود اتيان بسجده شكر ميفرموده اند و
روايت شده در وقتيكه سر مخذول ابی جهل لعين را آورده اند حضرت رسالت صلی الله عليه وآله
عليه سجده شكر نموده اند واندراج اين قسم اگرچه ممكن است در تحت آنچه در اوايل مبحث مذكور شد
كما اعتبار اين سجده بوده باشد در صورت تجدد نعم لكن نظر بخفای اندراج تجدد نعم مثل
ما نحن فيه لهذا عنوان ديگر كه موجب مسرت شد لهذا موجب سجده شود مستحب است
ششم از مستحبات اين سجده در وقتی كه كسی را ديد كه مبتلا به بليه شده است مثل مرض

قنا لودین ونحوات یا انکه کسی را دید مشغول معصیت میباشد لکن اولی در صورت ترک
انست که اتیان بسجده ننماید بر عکس انکه الشخص مثل مطلع بان نشود بسجده حتی تا الزام شخص چنانچه
در صورت تابید اولی انست که اتیان بسجده ننماید بر عکس که عوض فاسق مطلع شود بسجده
اجتناب نمودن ان از ارتکاب معصیت بدانکه سه نوع از انواع از سجده سجدات مذکور شد
که اول سجده در ضمن صلوة بوده باشد دویم سجده تلاوت سیم سجده شکر نوع رابع سجده
سهو است تحقیق ان ان شاء الله تعالی بعد از این بیان خواهد شد
تنبیه مقام در بیان مرام محتاج است با یراد در چند مبحث   در معنی تشهد
واجب است بدانکه تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی بکر یا نحو نماز صبح بوده
باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه یا نماز ایات و عیدین و واجبات در نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس
مطلقا و دویم بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در
رکعت رابعه از نماز چهار رکعتی بعد از انکه مطمئن در جلوس شد مخفی نماند انچه مذکور
شد در حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگر چه رفع راس از سجده نیست
لکن قائم مقام ان هست پس مناسب این است که گفته شود بعد از رفع راس از سجده
ثانیه یا بعد از قائم مقام مثل ایما یا غیر ان یا بعیت در حال اطمینان در جلوس یا قیام
ان این تعمیم در نماز نافله ثابت است اگر چه در حال اختیار بوده باشد نظر باینکه
نماز نافله در حال مشی در حال اختیار با ایما بجهة رکوع و سجود جایز است تشهد ثابت
در صلوات مزبوره بعد از رکعت ثانیه در نمازهای دو رکعتی و بعد از ثانیه و ثالثه
در نماز مغرب و بعد رکعت ثانیه و رابعه در نمازهای چهار رکعتی و اما در صلوات
مندوبه پس ثابت است بعد از یک رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل
غالب نوافل و بعد از رکعت ثانیه و رابعه مثل صلوة اعرابی   در بیان

تشهد

تشهد و کیفیت مقدار واجب ان است پس در این چهار مقام است   در بیان تشهد است
پس میگویم تشهد عبارت از شهادتین و صلوات است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت
بر وحدانیت و شهادت بر رسالت در تشهد ثانی محل وفاق است و کلام و کدورت در تشهد
اول است معروف مابین اصحاب انست که چنانچه شهادتین معتبر در تشهد ثانی است معتبر است
در تشهد اول خلاف نقل شده در این مقام از صاحب فاخر که او مرحوم مخالفت نموده در تشهد اول
و قایل شده بجواز اجتزا بشهادت بر وحدانیت فقط و دلیل این قول ضعیف است بلکه قطعی
البطلان است پس اعتبار شهادتین در تشهدین محل تشکیک نیست   در بیان
کیفیت مقدار واجب از شهادتین است و این محل خلاف است و حاصل اختلاف راجع می
شود به شش قول   اول انکه مقدار واجب از شهادتین عبارت است از اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این مختار مرحوم محقق است در نافع
و شیخ شهید است در دروس و لمعه و شیخ ابی العباس است در موجز و شهید ثانی است در
شرح ارشاد و شرح الفیه   دویم انست که مقدار واجب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله است علاوه بر این مستحب است و این مختار مرحوم محقق است در شرایع
و مرحوم علامه است در تبصره   قول سیم تخییر است مابین سه چیز اول اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله دویم مثل این است با اسقاط واو عاطفه در شهادت
بر رسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله سیم بان مثل اول است
مگر اینکه شهادت بر رسالت اسقاط میشود پس میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و این مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام و تذکره چهارم تخییر است مابین شش چیز سه
چیز همین است که مذکور شد و سه دیگر با اضافه رسالت بضمیر راجع بجلاله او اول
و اشهد ان محمدا و رسوله دویم اشهد ان محمدا رسوله ثالث و ان محمدا رسوله و این مختار
مرحوم علامه است در قواعد و عبارت او مرحوم اگر چه ایما دارد لکن ظاهر این است

که مراد همین معنی بوده باشد   تخییر است مابین انچه مذکور شد در قول اول
و قول ثانی پس مخیر است مابین انکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا انکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و این مختار شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقق ثانی است در جعفریه
در مسئله نقل است که ظاهر حیثیت از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است اد نی
چیزی که مجزی است اینست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله
علیه و اله عبده و رسوله حاصل این قول این است که در شهادت بتوحید مثل قول
ثانی است و در شهادت برسالت مثل قول اول است بعلاوه صلوات بر نبی و ال
ان سرور بعد از ذکر اسم شریف ایشان و مختار ما بین قوال قول اول است پس ادنی
چیزی که معتبر در تشهد نماز است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله است   در بیان اعتبار صلوات است در تشهد بدانکه
اختلاف کرده اند فقها در این مقام به چهار قول اول اعتبار صلوات است بر سرور انبیا
و سید رسل و بر ال اطهار ان سرور در تشهد اول و تشهد ثانی و این مشهور و معروف
مابین علمای شیعه است و اعاظم علمای شیعه در این دعوی اجماع نموده اند مثل سید
مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطایفه در کتاب مبسوط و خلاف و فاضل بن براج و شیخ
حلبی و سید ابن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ
شهید در ذکری و محقق ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی
عدم وجوب صلوات است در تشهد مطلقا این قول ظاهر حیثیت از شیخ صدوق در مقنع
و مقنع و امالی تا ان قال فی المقنع ثم تشهد و تقل بسم الله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا
و نذیرا بین یدی الساعة ثم صل الرکعتین الاخراوین و اقرء فی کل رکعة منها الحمد

وحدها

وحدها و ان شئت سبحت مثل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ثلث مرات
فاذا صلیت الرکعة الرابعة تقل بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
الی ان قال ثم تسلم و لم یذکر الصلوات علی النبی و الال اصلا و عبارت ان مرحوم در فقیه مثل
این است پس مقتضای کلام ان مرحوم در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات است در تشهد
اصلا بلکه کلام موهم عدم رجحان و استحباب است نظر باینکه بیان کرده و ذکر فرموده قطع
باستحباب جمیع افعالی که فاصل است بلکه از امور مستحبه است و مع ذلک التفاتی بصلوات
نفرموده اند و این بسیار بسیار بعید است قول ثالث قولیست که مرحوم شیخ شهید
در ذکری نقل فرموده اند از والد مرحوم صدوق که مقتضای ان عدم اعتبار صلوات
است در تشهد اول و اعتبار ان است در تشهد ثانی رابع اقوال اعتبار صلوات است
در احد التشهدین و عدم اعتبار ان است در تشهد دیگر و این نقل شده از ابن الجنید
و تشکیکی در ضعف اقوال ثلثه نیست   در کیفیت صلوات است واجب
در تشهدین است این محل خلاف است ظاهر اکثر اصحاب اینست که معین است
بلفظ اللهم صل علی محمد و ال محمد بوده باشد بنابرین پس اکتفا بلفظ صلی الله علی
محمد و ال محمد نمیتوان نمود بلکه بعد از ان اظهار با ظهار رجحان نموده مع انکه
اضمار انسب بقواعد تکلم است پس اللهم صل علی محمد و اگر چه این نحو اصح بود لکن
از کلام شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف ان است نظر باینکه در تشهد نافله در زوال
چنین ذکر فرموده اند اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة صلی الله علی محمد و ال محمد الطاهرین و فیه مقام الصلوة الی اخر و ذکر
در تشهد رکعت ثانیه نماز ظهر اشاره فرموده اند که تشهد مذکور را مجزی است
و در تشهد رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب

و تشهد نماز صبح چنین ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد و آل محمد و تفرقه ما بین
مقامین بسیار بعید است باین معنی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد
متعین بوده باشد صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و جایز نبوده باشد اللهم
صل علی محمد و آل محمد و همچنین مستبعد است که بتشهد در رکعت ثانیه [illegible]
مخصوص در مقام تشهد در رکعت رابعه مثلا اگرچه استبعاد در این مقام مثل استبعاد
در اول نیست پس مقصود جواز اجزا هر واحد بوده در هر یک از دو مقام هر یک از دو
صیغه که بوده باشد مرحوم شیخ طوسی در مصباح بعکس این معمول داشته در تشهد
ثانی [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد ذکر فرموده و تشهد اول در نماز ظهر را
حواله بان فرموده و در تشهد ثانی نماز ظهر صلی الله علیه و آله ذکر فرموده
بسیار مستبعد است که منظور و نظر او مزعوم تعیین این در تشهد ثانی بوده با صیغه اللهم
صل علی محمد و آل محمد در این مقام مخیر نفرمایند با منصوص در هر دو مقام از یک
کیفیت است و هم عکس خالی از استبعاد نیست پس حکم بجواز اجزا هر یک از کیفیتین
که مرویه باشد اقرب بحکم متعین است و آنچه ظاهر میشود از مرحوم علامه در منتهی
الاحکام آنست که امر او اوسع از این است قال بعد الحکم بوجوب اللهم صل علی محمد و آل
محمد و لو قال صلی الله علی محمد و آله او قال صلی الله علیه و آله او صلی الله علی
رسوله و آله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت این است که در مقام صلوات در
تشهد [illegible] هر یک از چهار لفظ مذکور جایز است اول اللهم صل علی محمد
و آل محمد دویم صلی الله علی محمد و آله سیم صلی الله علیه و آله چهارم صلی الله علی
رسوله و آله پس هرگاه بگوید اللهم صل علی محمد و آله قطع نظر از مرویه ایشان
این نیز جایز باید بوده باشد بنا بر این مقتضای کلام آن مرحوم اتیان بهر یک
از پنج لفظ که بوده باشد بحسب خواهد بود و لکن مقتضای کلام آن مرحوم

در کتاب تذکره و قواعد جواز اجزاء یکی از دو ملفوظات اول اللهم صل علی محمد و آل محمد
دویم اللهم صل علی محمد و آله [illegible] اقوال در این مقام چهار است اول آنست که متعین
اللهم صل علی محمد و آل محمد است مختار اکثر فقهاست و شیخ شهید در کتاب ذکری این قول
را نسبت بمشهور داده و مختار آن مرحوم در ذکری و بیان و دروس و لمعه همین
قول است دویم مثل این است لکن بعلاوه [illegible] ما بین اللهم
صل علی محمد و آل محمد [illegible] مختار مرحوم علامه است در قواعد و تذکره سیم تخییر است
ما بین اللهم صل علی محمد و آل محمد و ما بین صلی الله علیه و آله الطاهرین و این ظاهر
میشود از مرحوم شیخ مفید [illegible] ظاهر امر این است آنچه از مصباح مرحوم شیخ [illegible]
شده راجع باین میشود چهارم جواز اجزاست بیکی از چهار صیغه که مذکور شد
بلکه به پنج صیغه و هو اوسع الاقوال کما ان الاول اضیقها و این ظاهر میشود از
مرحوم علامه در منتهی الاحکام مختار ما بین اقوال قول ثالث است بدانکه متعارف
در این مقام [illegible] مطلب است [illegible] که [illegible] شود که [illegible] صلوات
بحضرت کاینات و آل اطهار آن سرور در تشهد چنانچه ثابت است در حق امت
ایشان ثابت بود در حق خود آن سرور و کیفیت صلوات صادره از ایشان [illegible]
نقل شده از مرحوم علامه در منتهی آنچه ظاهر میشود این است که صلوات صادره از
ایشان در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در حق امتان بود پس صلوات
صادره از ایشان بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده مروی فی الذکری
عن کعب بن عجرة انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی صلوته
اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
کما هو المعمول علیه بالمروی فی باب العلة [illegible] الصلوة رکعتین
واربع سجدات من العلل لانه هکذا قال لما رفع راسک ثبتک الله و اشهد

ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته فنقل
پس بنا بر این فرق در لفظ صلوات بین آن سرور و بین سایر مکلفین نیست
لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب نوادر از آخر کتاب صلوة کافی خلاف
آن است قال ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علی نفسک و علی اهل بیتک فقال صلی الله
علی و علی اهل بیتی و مثل آن مروی است در باب علل الوضوء و الاذان و الصلوة
از کتاب علل الشرایع پس آنچه روایت شده در کیفیت صلوات آن سرور [illegible] در مقام
تشهد بدو طریق است اول مثل سایر مکلفین اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم
مغایر آن است پس صلوات ایشان چنین بوده صلی الله علی و علی اهل بیتی
در بیان مراد از اینکه صلوات فرستاده میشود بر ایشان بعد
از صلوات بحضرت کاینات در مقام تشهد یا غیر تشهد و نحو آن پس میگوییم آنچه
تصریح فرموده است بآن مرحوم علامه در کتاب تذکره آنست که مراد از آل
در مقام تشهد و نحو جناب سیدة النساء و [illegible] فرزندان
آن بزرگوار آن که بعلیا رتبه عصمت بوده اند میباشند و ظاهر از کلام مرحوم
شیخ طوسی رفع الله درجته در کتاب [illegible] کتاب مبسوط آنست که این مطلب
اجماعی علمای شیعه است قال ان آل النبی صلی الله علیه و آله المعتمد انهم اهل بیته
و قال شیخنا الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
و قال فی کنز العرفان الذین یجب الصلوة علیهم فی الصلوة و یجب فی غیرها
هم الائمة المعصومون لاطباق الاصحاب علی انهم هم الآل و لان الامر بذلک
مشعر بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستحقه الا المعصومون و اما فاطمة علیها السلام

فلا خلل ایضا لانها بضعة منه صلی الله علیه و آله بنا بر این پس مراد از آل در این مقام و نحو
آن دوازده امام و سیدة النساء صلوات الله و سلامه علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق در کتاب
معانی الاخبار حدیث موثق کالصحیح روایت نموده در بیان معنی آل و اهل بیت و عترت
حاصل مضمون آن حدیث اینست که مراد از آل نبی ذریه آنجناب است و مراد از اهل بیت نبی ائمه
معصومین علیهم السلام میباشند و مراد از عترت نبی و اصحاب نبی اصحاب عبا است که عبارت
از جناب امیرالمؤمنین و سیدة النساء و حسنین علیهم السلام باشند و مقتضای حدیث مذکور اگر
چه این معنی است که مذکور شد لکن این تفسیر بیان از باب اشتراک در لفظ بوده باشد
بجهة ظاهر این است که مراد از آل در مقام صلوات همان معنی است که اول مذکور شد
در بیان رجحان صلوات بر سید کاینات و آل اطهار آن باعث خلقت [illegible]
و صلوات در جمیع اوقات و اینکه بطریق ندب و رجحان است نه بعنوان حتم و الزام اگرچه بعد
از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد اعم از اینکه در حق ذاکر بوده باشد یا مستمع در این مطلب
دو مقام است مقام اول در بیان رجحان صلوات بر آنجناب است در جمیع احوال بدانکه
اخبار در این مطلب مستفیض و بسیار است و ما اقتصار مینماییم در این مقام بذکر چند حدیث
اول حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده در کتاب [illegible] الصلوات اصول کافی از
کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر کس صلوات بر من فرستد خدا [illegible]
جل شانه و ملائکه او صلوات میفرستند پس هر کس خواهد کم صلوات بفرستد و هر کس خواهد
بسیار صلوات بفرستد دویم حدیثی است از ثقة الاسلام روایت نموده از امام بحق ناطق جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هرگاه مذکور شود اسم جناب پیغمبر خدا پس بسیار صلوات
بر ایشان بفرستید بجهة آنکه هر کس بفرستد صلوات بر آنجناب [illegible]
هزار [illegible] صلوات بر او میفرستند در هزار صف [illegible]

آن است که خداوند عالم هر از مرتبه صلوات میفرماید در عرض صفات ملائکه پس صلوات
خداوند عالم جل شانه میباشد و هر از صفات ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود و تعمیم
است که کلمه فی بمعنی مع بوده باشد پس در این صورت مظهر مرتبه صلوات الهی غیر
از صنف ملائکه خواص بوده بعد از آنکه هر از صنف ملائکه مطلع بر صلوات الهی میشوند
هر از صنف ملائکه نیز صلوات میفرستند   این است که در بیان صلوات بر آن
فخر موجودات و شفیع عرصات صلوات الله وسلامه علیه و آله من باب الذی بعد الرحیم
نصحتم والزام اگرچه در حین ذکر اسم شریف آنجناب بوده باشد و این مشهور و معروف
مابین فقهاء است بلکه اعاظم علمای امامیه ادعای اجماع بر این مطلب نموده اند مثل
سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطایفه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف
و تاج الفقهاء مرحوم محقق در کتاب معتبر و رئیس الفقهاء مرحوم علامه در کتاب منتهی
و تذکره و مخالفی در بین علمای شیعه ظاهر نشده است تا زمان مرحوم فاضل مقداد
و ایشان در کنز العرفان قائل شده اند بوجوب صلوات هر وقتی که اسم شریف ایشان
مذکور شود و جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت فرموده اند در این مطلب مثل صاحب
مدارک و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم جنت مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و این قول را
صاحب کنز العرفان ذکر کرده که بعضی حکایت نموده است از شیخ صدوق و چون این نسبت
با آنکه منافات با قول بعدم وجوب صلوات در تشهد که ظاهر میشود از آن بزرگوار
ظاهر نیست مگر اینکه ذکر فرموده است در فقیه حدیثی را که مشتمل است بر امر بصلوات
در هر وقت که اسم شریف آنجناب مذکور شود و این بالجمله در فقیه ذکر فرموده است
که من ذکر بکنم در این کتاب با حدیثی که مفتی به من بوده باشد مقتضی این است که مضمون
الحدیث مفتی به او بوده باشد لکن انصاف این است مجرد همین مقدار نسبت قول بوجوب
با آن بزرگوار دادن بسیار مشکل است خصوص با ملاحظه اینکه آن بزرگوار در جمله از کتب معتبره ایشان

مثل فقیه و غیره تصریح فرموده اند بعدم قول بوجوب صلوات است در تشهد با آنکه اسم شریف
آنجناب مذکور است و بجز آن قائل بقول مذکور در میان علمای شیعه ظاهر نشده است تا زمان
صاحب کنز العرفان و آنچه از مرحوم ذکر شد نموده از بعضی که این قول را حکایت نموده است
از ابن بابویه نه صحت این نسبت معلوم است و نه حال آن بلکه ظاهر از مرحوم محقق
در کتاب معتبر و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره این است که قائل باین قول مخصوص است
در عامه و همچنین قول علمای امامیه شده است نظر باینکه ادعای اجماع فرموده اند بر
عدم وجوب صلوات بر آنجناب در غیر نماز و بعد از ادعای اجماع معترض ایراد و دفع
آن شده اند حاصل ایراد این است که شما ادعا میکنید که صلوات بر آنجناب در غیر نماز
واجب نیست و حال آنکه کرخی قایل شده است باینکه صلوات در عمر یک مرتبه واجب است
و طحاوی قائل شده است بوجوب آن هر وقت که اسم شریف آنجناب مذکور شود پس دعوی
اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جواب اینکه فرموده اند این است قول این دو نفر مسبوق
باجماع است پس اعتنا بمخالفت این دو نفر نیست مخفی نیست که ظاهر این کلام از این دو
بزرگوار این است که ایشان معتقد این نبوده اند که چنین قول در میان علمای شیعه
بوده باشد علاوه اینکه تتبع شد که ماخذ این قول از ابن بابویه معلوم نیست پس اعتماد
و وثوق باین نسبت نیست مجملا قول بوجوب ضعیف است پس مختار استحباب است مطلقا
مثال در این مقام این است صلوات بر آنجناب در حال تشهد نماز واجب است خواه تشهد
اول بوده باشد یا ثانی و در غیر آن حالت مستحب است خواه بعد از ذکر نام ایشان بوده باشد
یا نه و در حق ذاکر بوده باشد یا مستمع یا سامع و مستمع و این احتیاط در حق سامع و مستمع
اقوی است نسبت بذاکر و بعد از آن تتبع اخبار وارده در این مقام ظاهر میشود مخفی نماند
استحباب صلوات در حق سامع و مستمع ثابت است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد بلکه
استحباب آن در حق مصلی نیز ثابت است باین معنی که استحباب صلوات ثابت است اگرچه

در حالت نماز بوده باشد و استماع و سماع مجمل محقق شده باشد   در بیان
امور مستحبه در مقام تشهدات و این دو قسم است استحباب قول و استحباب فعل پس
در این مقام استاد ذکر در بیان مستحب قولی است و این قبل از تشهد واجبات و بعد
از آن اما اول یعنی مستحب قولی که قبل از تشهد واجب ماثور شده پس این سه فقره است
اقصر و اوسط و اطول اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل است اما اقصر پس عبارت
باین نحو که بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و اوسط اشهد ان لا اله بسم الله وبالله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا
اله الا الله الخ و اطول بسم الله وبالله ولا اله الا الله والاسماء الحسنی کلها لله واما الخبر
مرحوم ابو الصلاح قبل از تشهد اول ذکر نموده باین نحو بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء
الحسنی کلها لله ما طاب و زکی و نمی و خلص لله و ما خبث فلغیر الله تعالی اما مذاکرات
مخصوص بتشهد بر شد مخفی نماند ظاهر این است هر یک از مجموع اخبار ثلثه را که ذکر
نمودیم میتوان اختیار نمود در تشهد اول و تشهد ثانی و تشهد هر نمازی در رکعتی مثل
نماز صبح و ظهر و عصر و عشای سفری و مخفی نماند لکن اسلم این است در نمازی که در آن
دو تشهدات مثل ظهرین و عشائین اول را در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در
تشهد ثانی یا هر دو تشهد را بطریق ثانی اتیان نماید پس اجتناب نمودن از اول در
تشهد ثانی اولی بطریق سداد است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر یک از دو
تشهد هر نمازی که در آن دو تشهدات شاید اقرب بسداد بوده باشد اگرچه جواز
اجزاء بهر یک از سه فقره که در سابق بیان شد در هر یک از دو تشهد که بوده باشد
محل شک نیست لکن در صورت عدم اجزاء بان و اراده اتیان بموظف رعایت نمودن
بمقتضای آنچه مذکور شد شاید اقرب بسداد بوده باشد و اما مستحب قولی که بعد از تشهد است
ماثورات پس بعضی از آن مختص است بتشهد اول و موظف نیست و بعضی مشترک میان التشهدین است

اما اول پس آن دعای و تقبل شفاعته و ارفع درجته است که موظف است در تشهد اول
و توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست و همچنین موظفات در تشهد نماز یکرکعتی
باشد در آن مگر تشهد واحد مثل تشهد نماز صبح و ظهر و عشای سفری محل توظیف آن
در تشهد ثانی ثابت نیست بلکه اینها مخفی مذکور وارد شده است در حدیث معتبر
الاعتبار از سید ظاهر در تابعی جناب امام جعفر صادق که فرموده التشهد فی الرکعتین
الاولتین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته در حدیث موثق ابی بصیر امام
علاوه فرموده هکذا و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم قال الحمد لله رب العالمین
ثلثا بنا برای این دعا اینکه بعد از شهادتین مخفی بتشهد اول است چنین خواهد بود و تقبل
شفاعته فی امته و ارفع درجته دو مرتبه و اما اینکه بعد از
شهادتین مخصوص بتشهد ثانی از استحبابات است چنانچه در حدیث موثق ماثورات عبارت عین
حدیث موثق که مقتضی اختصاص دعای و تقبل شفاعته است بتشهد اول و مشتمل بر
تحیات است بتشهد ثانی این است که فرموده اذا جلست فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله وبالله
والحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول
اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین
او ثلثا ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة فقل بسم الله وبالله والحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات الطاهرات
الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر
و خلص و صفا فلله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و

ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا
نعم الرسول واشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور والحمد لله
الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمين اللهم
صل على محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد وسلم على محمد وال محمد واغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف رحيم
اللهم صل على محمد وال محمد واغفر للمؤمنين والمؤمنات ولمن دخل بيتي مؤمنا ولا تزد
الظالمين الا تبارا ثم قل السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على انبياء الله
ورسله السلام على جبرئيل وميكائيل والملائكة المقربين السلام على محمد بن عبد الله
خاتم النبيين لا نبي بعده والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم تسلم ولما سبق توهم
که بعد از شهادتين است ومشترك ما بين هر دو تشهد است پس از اين حديث شريف معلوم
شد و ان ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة اشهد انك نعم الرب وان
محمدا نعم الرسول ميباشد که در هر دو تشهد است بعد از شهادتين قبل از صلوات
مخفی نماند که شهادتين در اين حديث الی نعم الرسول مکرر مذکور شده يکبار قبل از تحيات
ومرتبه ثانيه بعد از ان مرحوم شيخ مفيد وابو الصلاح وسلار بن عبد العزيز روايت
اورده پس شهادتين را قبل از تحيات ساقط نموده اند واکتفا بذکر شهادتين بعد از
تحيات نموده اند لکن مرحوم شيخ صدوق وشيخ طوسی ومحقق وعلامه مثل حديث شهادتين
را قبل از تحيات ذکر نموده اند هر دو خوب است لکن رعايت ظاهر نص اولی است
مناسب در اين مقام اين است که ترجمه اين تشهد يکه در اين حديث شريف مذکور است
بيان شود پس ميگوييم مناسب که باء در بسم الله بمعنی مصاحبت بوده باشد وباء در بالله
بمعنی استعانت بوده باشد پس معنی چنين ميشود که ابتدا ميکنم بمصاحبت اسم حق تعالی جل
شانه وتعليه بعون وبقوت واستعانت ميجويم در جميع امور خود از حق تعالی وحضرت رب العزة

وتقابله

وتقابله ثنا مختص ذات متعال جناب احديت است وبهترين اسما واشرف اسما ابرای جلاله
عالم الذات شهادت ميدهم باينکه مستحق عبادت نيست بکر ذات مقدس باری عز شانه
که جامع جميع محاسن وکمالات است وحال انکه يگانه است تکثر وتعدد در اصلا در او
نيست وشريکی در ذات وصفات نيست او متصف بوجود شهادت ميدهم باينکه جناب
سرور انبيا محمد مصطفی صلی الله عليه واله بنده وفرستاده او است فرستاده است او را بسوی
کافه ناس از برای اينکه بشارت دهد مطيعان را بثواب وبترساند عاصيان را از عقاب
وفرستاده است پيش روی قيامت يعنی شريعت مطهره انجناب متصل است بقيامت واين
معنی کنايه است باينکه ايشان خاتم الانبيا ميباشد که بعد از ايشان پيغمبری نميباشد
وشهادت ميدهم باينکه اين خالق من خوب پروردگاری است وجناب محمد مصطفی
خوب پيغمبری است خداوندا رحمت والطاف خود را شامل احوال ان سرور وال او گردان
وشفاعت ايشان را در حق ما قبول فرما ودرجات ايشان را رفيع وعالی گردان
بعد از ان دو مرتبه يا سه مرتبه ميگويی الحمد لله رب العالمين يعنی کل ثنا مختص ذاتی
است که جامع جميع محاسن وکمالات است اين ترجمه کلماتی است که در تشهد اول ذکر نموده است
واول تشهد ثانی الی قوله والتحيات همان بود که در تشهد اول مذکور شد بنابر اين حاجت ترجمه
ديگر نيست پس شروع ميکنم بترجمه باقی همان التحيات لله اين جميع انحای تحيات که تعبير
کرده شود از ان بتعبيرات که در حديث معتبر وارد شده حاصل ان اينست که سلطنت پادشاهی
وعظمت مختص ذات احديت است وعلم محيت يعنی ما چنين بدانست حاصل ان اين است چيزی که
سزاوار شده باشد که تعظيم کرده بشود يعنی در مقام ثنا وتعظيم ذکر نمايند ان مختص ذات
احديت است يعنی سزاوار نيست که نسبت عبادت عالم را بجلال شانه بجا آورند تعظيم پيغمبر
وغيرهم است لکن انجناب حق تعالی ونسبت مخلوقيت يعنی مختص وثنايکه مطلوب است حقيقت
انجناب حق تعالی وپديد بتلک کداشت عبادات وداشت تا طيبه کلمات است لکن نظر باينکه مناسب

اينست که لام بمعنی من بوده باشد مؤيد اين معنی الفاظی است که بعد مذکور است يعنی و
الصلوات الطاهرات نظر باينکه دور نيست که مراد اين بوده باشد رحمتهای کامله وامر
طيب وطاهر کل مخصوص خداوند عالم است که ان جناب ان جماعت است از ين امانه شود
ونيز دخلوت قرب يعنی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس يو ميه وطيبات را حمل
کرده اند بر سائر اعمال حسنه حاصل معنی بنابر اين اين است که طاعات وتذلل وعبادت مختص
ذات احديت است که معبود مطلق است ودور نيست که مراد از زاکيات رحمتهای او است که به
تدريج تزايد شود بنابر اينکه زکات از نمو بوده باشد يعنی رحمتهای که اناً فاناً در نمو و
تزايدات چنين چيزی از انجناب خداوند عالم است وپس ممکن است که مراد بغاديات رحمتهای
بوده باشد که نازل ميشود از صبح وبعلت ابتدای تا ظهر ومراد از رائحات رحمتهای که نازل
ميشود در هر روز بعد از زوال تا غروب ومراد از سابغات رحمتهای کامله است وممکن است
که مراد از ناعمات تازه وتجرد بوده باشد در ترجمه استشهاد ميکنم تا اين مقام بدان که شيخ
الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت ثانيه را چنين ذکر نموده بسم الله وبالله والاسماء
الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته وارفع درجته وتشهد در رکعت رابعه را چنين
ذکر نموده بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودين الحق ليظهره على
الدين کله ولو کره المشرکون التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات الزاکيات الرائحات
الغاديات الناعمات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص وصفا فلغيره اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا
بين يدي الساعة واشهد ان الجنة حق والنار حق وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من في القبور واشهد ان ربي نعم الرب واشهد ان محمدا نعم الرسول الا ليبلغ النبی اللهم

صل علی

صل على محمد وال محمد کافضل ما صليت وباركت وترحمت وتحننت على ابراهيم وال ابراهيم
انك حميد مجيد السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على الائمة الهادين
المهديين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ثم بيلبخ تا آنکه ذکر کرديم دعای که
در تشهد اول بعدم ذکر ان در تشهد ثانی ظاهر اختصاص تو ظيفات در اول بعدم ثبوت
ان است در ثانی واين ظاهر ميشود از اکثر اصحاب قال الفاضل بن براج في المهذب بعد الامر
بالجلوس للتشهد ما هذا لفظه ويجعل نظره الى حجره ويقول بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا
ونذيرا بين يدي الساعة اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته في امته وارفع درجته
ثم يسلم ان كانت الصلوة ثنائية وان كانت ثلثية او رباعية لم يسلم ونهض يعني تكبيرا بل
يقول بحول الله وقوته اقوم واقعد الى ان قال فاذا فعل ذلك وليس للتشهد الاخير وقال
بسم الله وبالله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين ولو كره المشركون
التحيات لله والصلوات الطيبات الطاهرات الزاكيات الرائحات الناعمات الغاديات
المباركات لله ما طاب وطهر وزكى وخلص ونمى وما خبث فلغيره اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا
بين يدي الساعة الى ان قال السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته وذكر وتقبل
شفاعته في الاول دون الثاني مع ذكر كثير مما في الاول في الثاني دليل على اعتقاد عدم شرعيته
فيه وقال في البيان ليجمع التشهد الاول بسم الله وبالله وخير الاسماء لله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي
الساعة واشهد ان ربي نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل شفاعته
في امته وارفع درجته الحمد لله مثنى وثلث وفي التشهد الثاني الى نعم الرسول التحيات لله

الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله
ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله ثم یکون التشهد الی الساعة واشهد ان الساعة
اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد و فی الرسالة
الموسومة لبعض الافاضل من جبل عامل و یجب التورک الی ان یقول فیقول بسم الله وبالله
والحمد لله وخیر الاسماء لله و محمد عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة
واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول و یجعل الصلوة علی النبی واله و تقبل شفاعته
وارفع درجته ثم یقول الحمد لله رب العالمین مرة واکمله ثلثا و یقول فی التشهد الاخیر اذا بلغ
وان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات الطاهرات الغادیات الرائحات السابغات
الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان
الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد الی آخر
ما ذکر مجملا و چون که عبادات توقیفیات است پس حکم بتوظیف دعا و ذکر در ان [illegible]
مقتضی دعای مذکور مخصوص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و عدم ظهور
کفایت میکند در عدم امکان حکم بتوظیف محض بطلب در این مقام این است که از انباء
وارده از ائمه اطهار علیهم السلام صلوات الله الملک الغفار در کلمات [illegible]
ندیدیم چیزی که توان بان اعتماد نمود حکم بتوظیف دعای مذکور در تشهد ثانی بل کلام
مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است در این باب که چنین فرموده یستحب ان یقول الانسان فی
التشهد الاول بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی
محمد وآل محمد و تقبل شفاعته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی و
جمیع الصلوات لم یکن به باس غیر انه یستحب ان یقول فی التشهد الاخیر بسم الله وبالله والحمد لله

الحسنی کلها لله الی آخر ما ذکره لکن با این کلام با این تعبیر اعتماد نمیتوان نمود در حکم بتوظیف
خصوصا در مقابل مذکور پس اولی باجتناب از ان است در تشهد ثانی مخصوصا که کلام مرحوم
شیخ [illegible] بنابر این ایشان باین نه باین مقتدی بلکه بقصد مطلق تشکیک نیست
لکن بنابر این حال تشهد و غیره مساوی خواهد بود در این باب   در بیان مستحب فعلی
در این مقام است بدانکه آنچه مذکور شد از اول مبحث تا اینجا همه در مطلوبات قولیه تشهد
و مستحبات قولیه آن کلام در این مقام در مطلوب فعلی و مستحبات فعلیه است پس میگوییم اما مستحب
بدانکه اقسام جلوس متعارف در صلوة جلوس تشهد تفصیل بیان شده ظاهر این است که تشکیکی بوده
باشد در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس اول که جلوس است بر ورک ایسر چنانکه
در سابق بیان شد باین کیفیت که قدم یمین را در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را
بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم چپ بگذارد دویم جلوسی است بر
ورک ایمن عکس این یعنی هر دو قدم را در جانب چپ قرار دهد و پشت قدم راست را بر
زمین بگذارد و پشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد و سیم آن است که پشت هر دو
قدم را بر زمین بگذارد و فصل مابین دو قدم قرار دهد و نشیمن را بر زمین بگذارد و
در مابین دو قدم چهارم مثل سیم است لکن فصل مابین دو قدم قرار ندهد مثل سیم بلکه نشیمن را
قرار دهد بر پاشنه پا پنجم آن است که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای
راست را بر باطن پای چپ و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد ششم عکس این است حاصل آنست
پس پشت پای راست را بر زمین بگذارد و پشت پای چپ بر بطن پای راست بگذارد و نشیمن
را بر پاشنه پا بگذارد و ظاهر این است که حصول امتثال در هر یک از اقسام شش مذکوره
که بوده باشد محل تشکیک نبوده باشد بلکه در [illegible] نیست که قسم هفتم از اقسام جلوس حتی
بوده باشد و این امر است که نشیمن و بطن قدمین را بر زمین بگذارد و دو ساق و
دو ران از زمین بلند نماید ظاهر این است هرگاه تشهد را در هر یک از اقسام جلوس مذکوره

اتیان نماید امتثال حاصل شود اگر چه قسم اول اکمل اقسام است لکن در حق رجال چنانچه
قسم اخیر اکمل اقسام است در حق نساء اعلام میکند مرا در جلوس مقعیا [illegible] و این نوعیکه
[illegible] مینمودند در این مقام ظاهر [illegible] این است که اصابع قدمین را بر زمین بگذارد
و پاشنه پا را از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پا بگذارد
و این علی الظاهر است ظاهر از مرحوم صدوق در فقیه و مرحوم شیخ در نهایه عدم جواز است
و اکثر قائل شده اند بجواز لکن با کراهت و قائلین بکراهت مفترق بدو فرقه شده اند فرقه
حکم فرموده اند بکراهت مغلظه یعنی بکراهت شدیده و جماعت دیگر حکم فرموده اند بمطلق
کراهت حکم بکراهت اگر چه مشکل است لکن احتیاط شدید در اجتناب است و اما مستحبات فعلیه
بین علما [illegible] است که احتیاط نماید در حال تشهد قسم اول از جلوس را که تعبیر از ان
بعنوان تورک مینمایند مذکور شد این در حق رجال است نه نسوان دویم وضع یدین است
در حال تشهد بر رانها باین نحو که دست راست را بر ران راست بگذارد و قریب به زانو
و دست چپ را همچنین در حالتیکه در دست منضمة الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان
دو دست را باهم بچسباند حتی دو انگشت بزرگ را بچسباند بانگشتیکه در جنب اوست سیم آنست
که نظر را در حال تشهد بدامن خود بیندازد مثل کسیکه اظهار غایت حیای نماید در حضور
مولی در حال تکلم با مولای خود   تحقیق حال در بیان
مرام در این مقام محتاج است بایراد کلام در چند مبحث   در بیان اختلاف
فقها است در این مقام بدانکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم
مختار محققین از فقها است مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ
طوسی در اقتصاد و ابن حمزه در وسیله و ابو الصلاح در کافی و سلار بن عبد العزیز در مراسم
و سید ابن زهره در غنیه و یحیی بن سعید در جامع و مرحوم محقق در شرایع و نافع و معتبر
و مرحوم علامه در منتهی و تبصره و فخر المحققین در ایضاح و مرحوم شیخ شهید در ذکری و بیان

و دروس و لمعه و الفیه و شیخ ابو العباس احمد بن فهد در مهذب و محرر و موجز و شیخ مفلح در
در کشف الالتباس و شیخ بهائی در حبل المتین و اثنی عشریه و این قول مختار معتمدین از مشایخ
عظام است قدس الله تعالی ارواحهم که بزیارت سعادت ایشان مشرف شده ایم قول ثانی عدم وجوب
تسلیم است و این قول مختار ابن براج است در شرح جمل و مهذب لکن بعضی کلام ایشان
در شرح جمل و مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد
و ارشاد و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح لمعه
و محقق اردبیلی است در مجمع الفائده و صاحب مدارک و سلطان [illegible] در ذخیره و کفایه [illegible]
قول ثالث در مسئله قول بوجوب صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و استحباب السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته است و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط و محکی است
و ابن ادریس در سرائر   در بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است
یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین دیگری السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اما
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اگر چه جماعتی قایل بوجوب ان شده اند مثل صاحب ناصریات
چنانچه شیخ شهید در کتاب بیان حکایت فرموده اند و صاحب کنز العرفان بعد از انکه
قول بوجوب انرا حکایت نموده از بعض معاصرین مشایخ خود لکن شهید در ضعف این قول
[illegible] قول را بمنزله که قایل شده باینکه هرگاه کسی بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته داخل نبوده است در تسلیم با انکه مستحبات تمام مقام السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته میشود در اینکه از صلوة بیرون میرود [illegible] این قول ضعیف است پس صیغه سلامیکه
خروج از نماز است یکی از دو صیغه مذکوره است لهذا اجماع فقها منعقد است بر اینکه هر دو
[illegible] در خروج از نماز [illegible] بمعنی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان بهر دو
صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفا بیکی از این دو صیغه توان نمود لکن خلاف در
این است که آیا السلام علیکم متعین است در این باب پس ترک ان [illegible] بالسلام علینا

ستعین است معلوم از اینجا این نیت اولی ظاهر میشود از مرحوم شیخ تقی در ناصریات
و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الحکایة عند ذکر التشهد و التسلیم ما هذا لفظه السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علی
محمد ما کنا المصطفین ثم تسلم التسلیم الواجب و قال فیما قبله فی مقام بیان الامور الواجبة
فی الصلوة و الفرض الحادی عشر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود
از ابن زهره در غنیه و نیز ظاهر میشود از یحیی بن سعید در جامع و همچنین است کلام
شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن ادریس در سرائر ظاهر این است که همچنان قول
صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیرات در اختیار هر یک از دو صیغه که بوده باشد لیکن هرگاه
اختیار نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را باید اتیان بکند و محتاج بود
بتسلیمیکه معتبرات در خروج از نماز نخواهد هرگاه اختیار نماید صیغه السلام علیکم را
چنین خواهد بود و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در قنعه و صاحب مدارک
محقق و غیرهم در صورت اختیار السلام علینا و خروج از نماز محقق میشود و با اتیان
اتیان بصیغه السلام علیکم بعد از آن مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید السلام علیکم را
در حکم المختار با اتیان بصیغه السلام علینا بعد از آن اشکال است نظر بعدم معلومیت مشروعیت
لکن نظر بعید و عدم تعین بان از جملة نامیان است حکم بالاحتیاط بمشروعیت

در بیان کیفیت هر یک از دو صیغه تسلیم مذکوره است پس میگوییم اما صیغه اولی ظاهر این است
که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس هرگاه اخلال کند
ببعض از کلمات بلکه ببعضی حروف آن منافی باحصول امتثال است و همچنین است حال
هرگاه تبدیل نماید بعض کلمات آن اگرچه بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه
بوده باشد مثل اینکه تبدیل لفظ الله نماید بضمیر راجع بآن یا اینکه تبدیل صالحین
نماید بمتقین یا بجهت آن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین المتقین و همچنین هرگاه تبدیل

متکلم

متکلم مع الغیر نماید بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید السلام علیّ و علی عباد الله الصالحین
اگرچه مصلی منفرد بوده باشد محتمل و معتبر در این صیغه حضور الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره
میباشد و اما صیغه السلام علیکم پس مستفاد از کلمات فقها این است که اختلاف کرده اند
در آن به دو قول اول جواز اجتزاء است بلفظ السلام علیکم و این قول مختار معتبر و منتهی و ذکری
و موجز و مهذب است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر داده و قول ثانی آن است
که لازم است السلام علیکم و رحمة الله و این قول را جماعتی از متقدمین نسبت داده اند بابی الصلاح
لکن کلام آن مرحوم در کتاب کافی در نسخه که متعبرات مطابق با این نیست بلکه مطابق
با قول ثالث است یعنی با انضمام و برکاته است پس واجب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است
این ظاهر میشود از محقق در شرایع و نافع و مرحوم شهید در کتاب بیان این قول را اختیار
نموده مختار قول اول است لکن احتیاط رعایت قول ثالث است حتما و ظاهر این است که اکتفا بصیغه
السلام علیکم توان نمود و با انضمام و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست
اما رعایت هیئت مذکوره ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد
یا اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلاف در این ظاهر
نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که مرحوم محقق و علامه قایل بجواز آن شده اند

در بیان اینکه آیا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام نیت
آن نماید بعد از آن شروع بآن نماید یا اینکه نه میگوییم این مسئله مبنی بر این است که آیا
تسلیم جزء نماز است یا خارج از آن است که اول است حاجت به نیت جدید نیست چه نیت نماز
در اول متعلق بجمیع اجزای نماز است پس محتاج بنیت جدیدی نخواهد بود در مقام تسلیم
مثل سایر اجزای نماز و اگر جزء نماز نبوده باشد باید اول نیت آن نماید بعد از آن شروع
بآن نماید لکن مختار این است که تسلیم جزء آخر نماز است پس حاجت به نیت جدید نخواهد
بلکه ممکن است قایل شویم بعدم انعقاد به نیت مطلقا اگرچه قایل باشیم بعدم جزئیة

نظر بآنکه در تعیین اخذ احتیاط بسلام تسلیم در آخر صلوة سنّی مکلف است اگر چه فرض کنیم
که جزء صلوة نبوده باشد مکروه صورتیکه فرض شود که حاصل بوده باشد بوجوب تسلیم
و آن انفصال از آن خارج است بعلاوه آنکه ممکن است که گفته شود در صورت فعل از فاعل
با عدم نیّت ممکن نیست مگر در صورتیکه فرض شود غافل بالمرّه بوده باشد و در این صورت
بنابر جزئیت همان نیّت اولی کفایت میکند در حکم صحت نظر بآنکه معتبر در صحت هر استدامت
حکمیه است و غفلت بالمرّه در بعض اجزای صلوة منافی با حقیقت آن نیست اما بنابر خروج
تسلیم پس اکتفا به نیّت اولی محل اشکال است چنانچه وجدان بعد از تأمّل ظاهر میشود لکن
چون احتمال خروج بسیار ضعیف است پس اکتفا بآن نیّت بلکه با این توضیح بنابر قول
باستحباب تسلیم مناسبست بآن نحو نظر بآنکه نظر بقول باستحباب تسلیم اعراض از آن و احلال
بآن جایز است پس در تعیین نیّت ممکن است سنّی مکلف مانع بوده باشد خصوص بصلوات
پیوسته این صورت در تعیین شروع بنماز تسلیم سنّی مکلف نبوده بعد از اتیان بصلوات
اگر چه خواهد اتیان بتسلیم نماید بیاید نیّت نماید پس میباید نظر نقض بمسئله باین
نحو شود بنابر قول باستحباب تسلیم اگر سنّی مکلف تعیین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم بوده
باشد پس در تعیین تسلیم حاجت به نیّت دیگر نخواهد بود و اگر با عدم تسلیم بوده با بعد از
فراغ از صلوات داعی او منصرف شده خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیّت تسلیم نموده
اتیان بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب ضعیف است پس محتاج بآن نیستیم بلی بنا
بمختار نظر باشکال جاری است در تسلیم ثانی نظر بآنکه یکی از دو صیغه واجب است
معیّن مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف آن بود که اکتفا به تسلیم واجب نموده
باشد بعد از اتیان بآن داعی او قرار گرفت که بتسلیم مستحب نیز نموده باشد در این صورت
محتاج است که اقلاً نیّت آن نماید بعد از آن اتیان بآن نماید اما ممکن است که گفته شود اگر
چه امر چنین است که مذکور شد لکن تعلق اراده در اتیان مستحب در این صورت عین

نیّت است پس اشکال این فرض از نیّت ممکن نیست تا کی محتاج باشد بآنکه در این صورت
نیّت باید بکند یا نه   در بیان این است که در مقام خروج از نماز آیا تعیین
مخرج ضرور است یا نه   مرام مقتضای این است که گفته شود بنا بر مختار که قول بوجوب
تسلیم و حصول در نماز بوده باشد خروج از نماز محقق میشود مگر باتیان تسلیم تشکیک در این
نیست کلامیکه در این مقام هست این است که تحقق خروج از نماز بصیغه تسلیم موقوف بر این
است که مکلف تعیین نماید که باین صیغه خارج از نماز خواهد بود شد در صیغه
السلام علینا این قصد را نماید یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد را در اخیر اوّل
اتیان بآن نموده نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا و السلام علیکم
هر دو نمود باین ترتیب که اولاً اتیان بالسلام علینا نمود و ثانی بالسلام علیکم خروج
از نماز بالسلام علینا در صورتی محقق میشود که قصد خروج بآن نماید پس در همین
صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نمود خروج بالسلام علینا محقق نشود بلکه
بلکه بالسلام علیکم محقق میشود و همچنین استعمال در صورت عکس یعنی اولاً اتیان
بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام علینا بجهة بنا بر فرض مذکور تحقق خروج از
نماز موقوف است بقصد خروج و تعیین مخرج یا چنین نیست بلکه مخرج از نماز
آن است که شرع ناطق بآن است که آن مخرج است محتاج بتعیین از جانب مکلف نیست
مختار در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اکتفا بهر یک از دو صیغه که بوده باشد
همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام
علینا و تأخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر چه تعیین ننماید که آن مخرج
باشد و همچنین صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که
اولاً اتیان بآن نموده اگر چه قصد ننماید که آن مخرج باشد بجهة آنکه تعیین مخرجیت آنکه
این صیغه مخرج است لازم نیست و این مقصود ما بین فقها است بلکه قائل بلزوم آن

آن ظاهر نیست بلی عبارت مرحوم صاحب جامع در باب دعا اگر چه موهم لزوم آن هست لکن
بعد از ملاحظه سابق آن ظاهر میشود که مقصود مرحوم استحباب است نه وجوب و چونکه
عبارت مرحوم محقق که مرحوم شهید در ذکری ذکر نموده موهم لزوم است مناسب
این است که تنبیه شود بحقیقت حال در این مطلب پس میگوئیم قال فی الجامع باب
کیفیة الصلوة الصلوة تحتوی علی الفعل و الترک و الکیفیة و لکل منها ضرب واجب
و مندوب الی ان قال و الکیفیة الواجبة ان ینوی فیکبر الی قوله و الکیفیات المندوبة
رفع الیدین الی محاذاة اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی
الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین و الیسار ان کان علی یساره احد
او حائط و ینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقامه این کلام صریح است
در اینکه مراد مرحوم این است که نیّت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه
واجبه و این کلام نظیر کلام مرحوم ابن حمزه است در وسیله حیث قال فی مقام تعداد
الامور المستحبة و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد ناویا
به الخروج من الصلوة و همچنین است نظیر کلام مرحوم شیخ هست در مبسوط که فرموده است
و من قال من اصحابنا انه فرض فبتسلیمة واحدة تخرج من الصلوة و ینبغی ان ینوی بها
ذلک بجهة قول بوجوب تعیین مخرج ظاهر نیست لکن احتیاط از مثل این فقره بلازم
الجزم مذکور شد در تعیین مخرج بوده و لازم نیست خروج مطلقا باین معنی که قصد نماید
که من از نماز خارج میشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس این هم ثابت نیست
بل بنا بر احتیاج حلیت یا بتقریر قصد تحلیل اشیائی که حرام شده در حال احرام میفرماید
مقام مقتضی این است که گفته شود نظر بآنکه امور چند هست که بمحض دخول
در نماز حرام میشود بر مکلف ارتکاب آن امور مثل اکل و شرب و تکلّم و استدبار
و نظائرها مقصود در این مقام این است که لازم نیست بر مکلف که در حین تسلیم

نیّت این نماید که اشیای محرّمه بر من حلال میشود بسبب تسلیم چنانچه نسبت بحاج
این مطلب مسلم است و همچنین ظاهر این است که لازم نیست در حال تسلیم نیّت
این نماید که من از نماز خارج میشوم اگر چه علم بآنکه تسلیم آخر نماز است مسلم
این مطلب هست لکن کلام در ثبوت تکلیف در آن وقت باین نحو که لازم بوده باشد
با مکلف به بوده باشد مقصود بالذات نیست   در بیان آنکه در مقام
تسلیم اتیان یکی از چند طریق میتوان نمود که بهر یک از آنها امتثال حاصل است اوّل
آن است که جمع نماید ما بین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام علینا بر السلام علیکم
دوم عکس این است پس السلام علیکم را مقدم میدارد بر السلام علینا ظاهر این است
که هر دو قسم جایز بوده باشد و امتثال بهر دو صیغه و لیکن حاصل میشود اتیان بصیغه
دیگر مستحب در ضمن هر چند خواهد بود لکن تقدیم السلام علینا و تأخیر السلام علیکم
اولی از عکس است چنانچه بیان شد سیّم آن است که اکتفا نماید بصیغه السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته هر یک از دو صورت اخیره که بوده باشد جایز و
بی عیب است لکن در اولویت احدهما است بر دیگری باینمعنی که بعضی اقرب باحتیاط
بوده باشد از دیگری و حکم بر انحلال از اشکال نیست نظر بتعارض مقتضی
احتیاط در این مقام   مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگر چه مقتضای
کلام سید رضی در ناصریات و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن زهره در
غنیه بوجوب تعیین بودن السلام علیکم است بنا بر این احتیاط مقتضی رعایت این
صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف
و یحیی بن سعید در جامع عکس این است یعنی صیغه السلام علینا و لعبینیّت بوده
باشد پس مقتضای این قول این است که احلال با السلام علینا این بوده باشد
پس چنین نیست که در احتیاط احد امرین خروج از خلاف محقق شود و در دیگری

چنین نبوده باشد بلکه اختیار هر یک که بوده باشد چنانچه مطابق با فرموده است
از جمله اصحاب بخلاف با فرموده جماعت دیگر است لکن دور نیست که حکم شود باولویت
اختصاص بالسلام علیکم از اختصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی
و دو شریک ایشان مرحوم در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و مذهب دیگر که بعنوان
الاطلاق ظاهر است از حکم بوجوب السلام علینا و استحباب السلام علیکم که متعلق علیهم
بکلام مرحوم شیخ مفید و غیره است   مرام مقتضی اینست که کفته شود دور نیست
که مراد جماعت از اعاظم مذکوره که فرموده اند انصراف از نماز بصیغه السلام
علینا متحقق میشود و صیغه السلام علیکم مستحب است در صورت اتیان بصیغه
السلام علینا بوده باشد مقدم بر السلام علیکم بنا بر این هرگاه اختصار بالسلام
علیکم نماید صحیح از نماز بان متحقق شده و آن واجب خواهد بود پس اخلال نیز
نموده خواهد بود بخلاف کلام سید مرتضی و غیره که کلام ایشان در تعیین
صیغه السلام علیکم و عدم جواز عدول از آن اگرچه در صورت اتیان بصیغه
السلام علینا بوده باشد ظاهر است لکن اضافه اینست این مطلب بالاضافه بکلام
مقنعه و مبسوط و خلاف خوب است اما نسبت بکلام جامع چنین نیست و عبارت
ایشان در انجا این است والتسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین چه دلالت این کلام بر حصر واجب و مخرج در این
صیغه محل تامل نیست مگر اینکه کفته شود این مطلب در عبارت جامع اگرچه
ظاهر است لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف مسلم نیست بخلاف کلام ناصریات
و کافی و غنیه بجهت آنکه کلام این اعاظم مذکوره کالصریح است در اینکه مخرج از نماز
و واجب منحصر است در صیغه السلام علیکم خواه در صورت انضمام با السلام
علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف

درحکم باستحب

در حکم باستحباب السلام علیکم ممکن است که کفته شود مراد صورت انضمام با السلام علینا است
نه مطلقا پس در صورت اختصار بالسلام علینا مخالفت نیست بجهت اینکه ظاهر است خلاف
صورت اختصار بالسلام علیکم که مخالفت در این صورت متحقق است و کلام جامع ظاهر است
در عدم جواز اختصار بالسلام علیکم از این جهت اولی است از اختصار بالسلام علینا اجمالا تامل
در جواز اختصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد نیست که لامکروه است در رجحان و
مرجوحیت است و آن نحوی است که مذکور شد   در بیان رجحان رعایت
بعضی امور است در حق مصلی در حالت تسلیم پس میگوئیم مصلی یا منفرد است یا امام است یا
ماموم اما در این جا سه مقام است مقام اول در وظیفه منفرد است در حال تسلیم این
محل خلاف است ما بین فقها بجهت قول اول آنست که منفرد اتیان بصیغه سلام مینماید در
حالت استقبال قبله با ایمای با انف بجانب یمین خود این قول شیخ صدوق است در فقیه
و مقنع و شیخ در مبسوط و جمل و انتصار و ابن ادریس است در سرائر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار ادعای
اجماع نموده مخفی نماند که ممکن است جمع قول اول و ثانی نظر باینکه میل بجانب راست
ممکن نیست مگر بتحریک وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق در باب این است و آن
سلم و جهک تلقاء القبله وقلت السلام علیکم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتمیل بانفک الی یمینک
قول سیم آنست که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم اشاره
اشاره میکند بجانب راست خود رابع اقوال منافی ایما است مطلقا بلکه مطلوب رعایت
استقبال است و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و جمل ما بین اقوال مذکوره
ثالث اقوال است پس مستحب در حق منفرد این است که در حال تسلیم بگوشه چشم راست اشاره
نماید بجانب راست مقام ثانی در وظیفه امام است در حالت تسلیم و این نیز محل خلاف است
بجهت قول اول قول شیخ صدوق است که فرموده است وظیفه امام آنست که در حال تسلیم اشاره

پنجم نماید بجانب راست خود و تقیم آن است که ایمای در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه
مطلوب اتیان تسلیم است با رعایت استقبال القبلة ما بین منفرد و امام و در این باب نیست
و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در جمل و عقود ثالث اقوال آنست که امام بصفحه روی خود
اشاره می نماید بجانب یمین خود و این قول سلار و بعض است در جمل العلم و انتصار و قول
ابن ادریس است در سرائر چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و ابن عقیل و محقق
مطلقه و بعض ایشان است رابع اقوال آنست که امام و منفرد اشاره بنمایند بطرف راست
بجانب یمین و ابن عقیل شیخ طوسی است در اقتصاد و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است
چنانچه در مقام اول مذکور شد قول خامس در این مقام آنست که امام مثل منفرد بگوشه
چشم راست اشاره می نماید بجانب یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح و ابن براج
است در مهذب و این مطلب اگرچه در حق منفرد مسلم است لکن در حق امام مسلم نیست بلکه
صحیح در حق امام قول ثالث است یعنی سنت در حق امام آن است که بصفحه روی راست
اشاره نماید بجانب یمین خود و در بیست حکمت در این بوده باشد چون بکرد قصد امام
در السلام علیکم تعلق میگیرد بمامومین و این سلام بر ایشان است چنانچه مستفاد
از بعض نصوص معتبره است پس مناسب این است سلام نوعی بوده باشد که متضمن مواجهه
شود که امام قصد افتاده است پس مناسب این است که اشاره بصفحه روی نماید و
ترجیح یمین بجهت اشرفیت خواهد بود و اما منفرد پس نظر باینکه مشعر باشد ملائکه است
چنانچه بیان خواهد شد بنا بر این حاجت بایمای بوجه نیست همان ایمای بگوشه چشم
کفایت میکند و در این مقام مقام سیم در بیان وظیفه ماموم است در مقام تسلیم بدانکه
مشهور مابین فقها آن است که ماموم در صورتیکه جانب یسار او کسی بوده باشد اکتفا
می نماید بتسلیمه واحده در حالت توجه بقبله و بصفحه صورت خود اشاره بنماید بجانب
یمین و اما هرگاه در جانب یسار او کسی بوده باشد در این صورت ایشان بسلام ثانیا بصفحه

و بصفحه

و بصفحه صورت اشاره می نماید در سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفه ماموم ایشان بتسلیمه
واحده است در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد و مخالف در این مقام مرحوم شیخ
صدوق است اند و … یکی آنکه قائل شده اند به صیغه سلام در حق ماموم بجهت رد
سلام امام ثانی بجهت جانب یمین و ثالث بجانب یسار ثانی آنکه حکم فرموده اند بثبوت
تسلیم بجانب یسار اگرچه احدی نبوده باشد لکن بشرط وجود دیواری در جانب و پس با
… فرموده ایشان کفایت میکند در حکم بشرعیت تسلیم بجانب یسار و مخفی نماند
از … و حایط در جانب مواقف فرموده با ایشان در مطلب ثانی صاحب جامع و شهید
در رساله سلامیه اگرچه روایت فرموده است در علل لکن مستند کفایت حایط در جانب یسار
در حکم بشرعیت تسلیم از روی معلوم نیست پس حکم بشرعیت آن مشکل است سیما بعد از انکه
بمقتضای مفهوم در جمله از نصوص معتبره خلاف آن باشد   مقام محتاج است
با یراد چند مطلب اول آن است که آیا میل وجه بجانب یمین در صورتی است که در جانب
یمین کسی بوده باشد یا مطلق است میگوییم اگرچه بعض از احادیث که فرموده و سلم علی من
علی یمینک و شمالک موهم اختصاص است لکن ظاهر مطلق است نظر باطلاق در جمله از نصوص
معتبره و تصریح در کلمات جماعت از اجله پس تسلیم بجانب یمین ثابت است اگرچه مطلقا
در جانب یمین احدی نبوده باشد   است که آیا در حکم بشرعیت تسلیم ثانیه
بجانب یسار کفایت میکند وجود انسانی اگرچه از جمله ماموم نبوده باشد یا مخصوص
باین است که این شخص از جمله مامومین بوده باشد میگوییم اگرچه مقتضای حدیث
صحیح فان لم یکن علی شمالک احد سلم واحدة اولی است لکن ظاهر این است که حکم مخصوص
بماموم بوده باشد نظر بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح که فرموده لانه من یسارک …
یسلم علیک نظر باینکه امر بتسلیم بجانب یسار معلل است بسلام … کسی که در جانب
یسار بوده باشد و معلوم است که این مخصوص بماموم است لکن اشکال که در این مقام متوجه است

کرده است میگوییم بنا بر اینچه مذکور شد وجود ماموم مطلقا کفایت نمیکند در حکم
بشرعیت سلام بجانب یسار بلکه ملاحظه شرعیت تعدد سلام است از نکته بنا بر این هرگاه
فرض شود در جانب یسار این شخص ماموم باشد لکن سلام از او بجانب صادر نشود
پس حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت ممکن نخواهد بود مگر آنکه
گفت که وجود یکنفر از ماموین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین کفایت
میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگر شخص متصل باین شخص ترک سلام بجانب یمین
نماید بلی اشکالی متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب یسار یکنفر
باشد و ان ترک سلام نماید یا فرض شود که شخص باشد که احدی از اشخاص موجود
در جانب یسار سلام بجانب یمین نماید پس باید حکم بشرعیت سلام بجانب یسار
در چنین صورت نتوان نمود تحقیق در جواب از اشکال این است که ایراد در دو صورت
متوجه است که حمل شود کلام معصوم ع لان عن یسارك من یسلم علیك بر اخبار
و این صحیح نیست نظر بلزوم کذب بعلاوه لازم می آید که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار
توقف داشته باشد بعلم بعدد سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد مطلقا
نصوص وارده در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله ابا از این است
پس حدیث محمول بر انشا است بنا بر این معنی حدیث چنین خواهد بود که تو باید با ایشان
بسلام نمائی بجانب یسار نظر باینکه در جانب یسار کسی است که سلام بر تو انا و مطلوب است
پس مناط در شرعیت سلام بجانب یسار بنا بر این مطلوبیت سلام است از کسیکه در جانب
یسار بوده باشد خواه ایشان بسلام نماید یا خیر بنا بر این مطلقا اشکالی وارد نیست و
از این جواب مندفع میشود اشکال دیگر تقریر اشکال این است هرگاه سلام بجانب یسار
منحصر در سلام کسی بوده باشد که در جانب یسار بوده باشد لازم می آید این شخص که در
جانب یمین است ایشان بسلام بجانب یسار نمود مگر بعلاوه تعدد سلام از کسیکه

در جانب یسار هست پس لازم خواهد بود که این شخص تامل نماید تا سلام از هر کسی که در
جانب یسار هست صادر شود بعد از آن ایشان بسلام بجانب یسار نماید بنا بر این هرگاه
فرض شود عدد اشخاصیکه در صف میباشند صد نفر بوده باشد باید آن شخص که در اول
صف ایستاده است تامل نماید در سلام بجانب یسار تا سلام از نود و نه نفر صادر شود
الا و قتا ایشان بسلام بجانب یسار نماید و همچنین است شخص ثانی باید تامل نماید تا سلام
از نود و هشت نفر صادر شود هکذا تا آخر و این خلاف الضرورات و همچنین هرگاه فرض
کنیم جانب یسار ماموم مسبوق بوده باشد امام که فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق
سه رکعت دیگر از نماز او باقی است پس باید بگوییم آن شخص که در جانب این ماموم مسبوق
هست در آن وقت که از نماز فارغ شد ایشان بسلام بجانب یسار در حق او مشروع نباشد
مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پس لازم است حضرت ایشان بسلام بجانب یسار تامل نماید تا
آن شخص از نماز فارغ شود و این ممنوع است بنصوص وارده در مسئله و کلمات قاطبه الاصحاب
این اشکالها در صورتی بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود و اما هرگاه حمل بر انشا شود
چنانکه مذکور شد مطلقا اشکال نیست چنانچه تنبیه بان شد پس حمل بر انشا متعین است
و اشکالات مذکوره مطلقا وارد نیست دویم آن این است که ایمای مذکور
خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلام است بدان که
کلمات فقها در این باب مختلف است مستفاد از کلام صاحب جامع این است که ایما در صیغه
السلام علینا است نظر باینکه مرحوم در سه موضع از کتاب مذکور کلامی ذکر فرموده اند که
ما بین کلمات آن مرحوم در سه موضع متنافی است که مذکور مناسب این است کلام آن مرحوم
در مواضع مذکوره ذکر شود تا حقیقت حال مشخص شود اگر چه خالی از نوع ملالت
پس میگوییم قال فی موضع من الجامع الصلوة یحتوی علی الفعل و الترك ما الكيفية لكل
منها منویان واجب و مندوب و الفعل الواجب منه بانه ذکر و غیر ذکر الی ان قال و غیر الذکر

قرأ الحمد وسورة معها في الفرض المتمكن الحمد ويتم الركوع والسجود ورفع الرأس منهما وقراءة
الحمد والتسبيح في الثالث والرابع وجلسة الفصل والطمأنينة والتشهد الشهادتان والصلاة على النبي
والصلاة على آله والتسليم ويبطل عمدا منها انتهى وقال ايضا بعد ذلك في بيان الكيفيات المندوبة
رفع اليدين الى محاذاة اذنيه مع كل تكبيرة الى ان قال والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى الجانب الايمن
للامام والمنفرد والى اليمين للمأموم والى اليسار ان كان على يسار احد او حائطا وينوي به الخروج
ومما يستفاد ان التسليم الواجب الذي يخرج به من الصلاة السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
والمستفاد من الكلام الاول ان التسليم من الافعال الواجبة الغير الركنية للصلاة وانه مما يحصل به
الخروج ومن الكلام الثاني ان التسليم الذي يومئ به تجاه القبلة الى الجانب الايمن للامام
والمنفرد هو الذي ينوي به الخروج من الصلاة ومن الكلام الثالث ان التسليم الواجب الذي
يخرج به من الصلاة وهو السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فاللازم من الجميع ان السلام
الذي يومئ بها الى الجانب الايمن هو السلام علينا كما لا يخفى وهذا هو الظاهر من موضع من المقنعة
والمراسم قال في المقنعة في بيان التسليم في صلاة الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلاة
الغداة السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته ويومئ بوجهه الى القبلة ويقول
السلام على الائمة الراشدين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ويحرف بعينه الى يمينه
فاذا فعل ذلك فقد فرغ من صلاته وخرج منها بهذا التسليم وقال سلار في المراسم
فقال في مقام بيان التسليم في الصلوات المذكورة السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
ويومئ بوجهه الى القبلة ويقول السلام على الائمة الراشدين السلام علينا وعلى عباد الله
الصالحين ويحرف بعينه الى يمينه وقد فرغ من صلاته وهذا الكلام من هذين المفيد وسلار
السديد يدل على ان الايماء المذكور في السلام علينا كما لا يخفى مع انهما ذكرا في مقام بيان التسليم
نافلة الزوال ما هو صريح في انه في السلام عليكم قال في المقنعة ويسلم تجاه القبلة تسليمة
واحدة يقول السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ويميل مع التسليمة بعينه الى يمينه فاذا سلم

فقد فرغ من الركعتين ومثله الكلام في المراسم ويسلم تجاه القبلة تسليمة واحدة يقول
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ويحرف بوجهه يمينا ويتم ثماني ركعات كل ركعتين
بتسليمة على كيفية ما رسم والجمع بين كلاميهما بعد امكان دعوى القطع بعدم اختصاص احدى
التسليمتين بالنافلة والاخرى بالفريضة يشكل الا ان يراد من ان الايماء المذكور انما هو في
التسليم المخرج من الصلاة فان حصل بالسلام علينا فهو فيه فان حصل بالسلام عليكم فهو فيه
اذا تمهد ذلك شد ظاهر شد که قول ... اولا آنکه این ایما ... صیغه السلام علینا
نظر با آنکه تسلیم واجب مخرج از نماز منحصر است در این واین قول مسلم جامع است دیگر آنکه
که مخرج از نماز مردد است مابین دو صیغه مذکوره هر یک را که اختیار نماید بآن مخرج است
پس هر گاه السلام علیکم را اختیار نمود چنان مخرج است هرگاه السلام علینا را اختیار نمود
چنان مخرج خواهد بود هر یک را که اختیار نمود ایما بجانب یمین را در آن بعمل خواهد آورد
واین مستفاد میشود از کلام شیخ مفید وسلار چنانچه اشاره باین شد مابه
الاشتراک مابین قولین آنست که ایما بجانب یمین مستحب است ... مخرج از نماز است ومابه
الامتیاز بینهما آنست که مخرج بنابر قول مسلم جامع السلام علینا است لا غیر وبنابر قول شیخ مفید
وغیره مخرج مردد مابین دو صیغه است هر یک را که اختیار نمود ایما در آن ثابت است ثالثا آنکه
اما است که این ایما معین است که در السلام علیکم بوده باشد خواه مسبوق باشد بصیغه
السلام علینا یا نه منفک از او بوده باشد یا جزو این شهود مابین فقهاء است قال
في المنتهى بعد ان اورد التشهد المشتمل على السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فاذا كنت اماما
تسلم وتقول السلام عليكم مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتميل بعينك الى يمينك وان لم
يكن اماما تقول السلام عليكم وتميل بانفك الى يمينك وتميل بوجهك في العقبة وهو الظاهر
منه وما ذكره في واحد المجلس جملة الامر ما ذكرنا ثابت في رواية الاصحاب في الخ
العاشرة في المصباح ثم يسلم تجاه القبلة ويومئ بوجهه ...ثم يقول السلام عليكم ورحمة الله

وقال فی النهایة بعد ذکر التشهد الاخیر فی مقام التسلیم السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علی جمیع انبیاء الله وملائکته ورسله السلام علی الائمة الهادین المهدیین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم یسلم بحسب ما قدمناه وبا این شارح مزبور ره اند وان ابت فاذا فرغت من صلوتک سلمت فان کنت وحدک سلمت مرة واحدة تجاه القبلة واشرت بمؤخر عینک الی یمینک وان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلک الا انک تومی ایضا بوجهک الی یمینک وان کنت ماموما سلمت عن یمینک مرة وعن یسارک اخری فیجمع ما بین دو کلام ان رحمه ره در این کتاب منقول است که اشاره بکرنشاه چشم در حق منفرد وبعضی معجله در حق امام در السلام علیکم است نه السلام علینا چنانچه تصریح باین فرموده اند در مصباح مجتهد نظر از اکثر فقها است که اشاره ایما چنانچه بگوشه چشم بوده باشد با بصفه وجه در السلام علیکم است نه در السلام علینا واین مستفاد است از جمله نصوص معتبره وارده در مسئله وفتاوی در این مقام این قول است منقول در مطالع الانوار مذکور است بنابراین که ماست این جعفر منتهی هست که اما مستحب است در عجب که اما مستحب است در مستحب بیان این اجمال این است هرگاه مصلی اقتصار نمود بالسلام علینا وایان بالسلام علیکم نمود مطلقا در این صورت ایمای مذکور لا بود وهرگاه بالسلام علیکم نمود جمع ما بین دو صیغه نمود با تقدیم السلام علیکم در این دو صورت ایمای مذکور مستحب بود ولیکن از لا بود بنابر مختار که وجوب السلام بوده باشد وهرگاه جمع ما بین هر دو صیغه نمود با تقدیم السلام علینا در این ایما مستحب دون اصل بود در بیان انچه در اصل اراده می نماید از صیغة السلام علیکم میگویم مخفی نیست که این لفظ مشتمل بر صیغه خطاب است پس محتاج است به تعیین مخاطب ارانده است کلمات فقها در این مطلب مختلف است مرحوم شیخ در مبسوط فرموده ومن قال الله فرض فبتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة وینبغی ان ینوی بها ذلک والثانیة ینوی بها السلام علی الملائکة او علی من یساره مرجع ضمیر فی قوله انه لسلم است ظاهر این است

کرادان این تسلیم السلام علیکم بوده باشد پس حاصل مراد از این کلام این است که کسیکه حکم کرده بوجوب السلام علیکم بگفتن السلام علیکم یکمرتبه از نماز بیرون میرود ودر مرتبه ثانیه قصد سلام ملائکه یا قصد میکند کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام این است که ایشان بالسلام علیکم در مرتبه نماید بعد از بعضی از نماز خارج میشود ودر مرتبه ثانیه قصد سلام ملائکه میکند یا قصد کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام این است این قصد در سلام اول نیست بلکه در سلام ثانی است واین تخصیص در سلام ثانی مخیر است ما بین آنکه قصد سلام ملائکه نماید یا کسانی را که در جانب یسار او هستند مخفی نماند که این مطلب انچه بر وجه عمل تامل است اول آن است که مقتضای این کلام آن است که این قصد در السلام علیکم که در مرتبه اول یکی نیست ظاهر این است که چنین نبوده باشد چنانچه مقتضای کلام آن مرحوم در مصباح وخلاف است دوم آن است که مقتضای کلام مذکور است مطلوب در حق هر کسی آن است که در مرتبه ایشان نماید بالسلام علیکم یکمرتبه بطریق وجوب مرتبه ثانیه بطریق استحباب این مطلب اگرچه مسلم است در حق ماموم لکن در حق امام ومنفرد مسلم نیست چنانچه کلام آن مرحوم در جمله از کتب خود صریح است در این بلکه کلام اکثر مرحوم در مبسوط بعد از این برخلاف است بلکه در کتاب خلاف برخلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام ومنفرد تعدد تسلیم نیست سوم آن است که کلام مسطور مقتضی این است که این تخصیص مخیر است در آنکه قصد نماید ملائکه را یا کسانی را که در جانب یسار او هستند لکن تخییر وتخصیص هیچ یک صحیح نیست واگر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم اگرچه ایراد ثانی مندفع میشود لکن ایراد اول وثالث برقرار است واگر کلام او حمل شود بمعنی واو مطالبه تخصیص بیا و یا ثابت است محل عبارت مذکوره علی ما تشرح است اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این تعبیر موافقت فرموده باشد فرموده قال و ینبغی ان ینوی بها الخروج من الصلوة وبالثانیة السلام علی الملائکة او علی من یساره ملخص کلام در این مقام این است

که کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف راجع بچند قول است اول
قولی است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل آن این است
که در تسلیم ثانیه قصد می‌نماید ملائکه یا کسانی را که در جانب یسار او هستند قول ثانی
ظاهر میشود از کلام مرحوم ابی الصلاح در کافی فرموده است والفرض الحادی عشر السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته یعنی محمد واله والحفظة ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمة
واحدة تجاه القبلة ویشیر بها ذات الیمین وان کان اماما فواحدة تجاه القبلة عن الیمین
وان کان ماموما فواحدة ذات الیمین واخری ذات الشمال و مقتضای این کلام آن است
که منوی مکلف از ضمیر خطاب رسول خدا و آل اطهار آن سرور و حفظه از ملائکه است
و اینرا قصد می نماید در همان تسلیم واجب و ظاهر کلام این است فرقی در این باب مابین منفرد
و امام و ماموم نیست یعنی منوی در هر سه حالت منحصر است در آنچه مذکور شد معنا نقد
از اصل مطلب نداریم چنانچه وجه آن اشاره خواهد شد لکن تشکیک در انحصار مقصود
در حق امام و ماموم است در آنچه مذکور شده چنانچه وجه آن بیان خواهد شد و وجه مقصود
بودن حفظه در این مقام ظاهر است نظر بحضور آنها و اما وجه مقصود بودن فخر کاینات
و آل اطهار آن جناب در ضمن صیغه تسلیم شاید وجه آن اشتمال صلوات تامه در تشهد
بر آن جناب و آل اطهار ایشان بوده باشد همین قدر کفایت میکند در قصد نمودن ایشان
در این مقام در ضمن صیغه السلام علیکم قول ثالث ظاهر میشود از مرحوم علامه در منتهی
حاصل آن این است که منفرد قصد می نماید ملکین را و امام بعلاوه قصد می نماید ماموین را
و ماموم بعلاوه ملکین قصد می نماید هر کسی را که با او هست این است کلام آن مرحوم
در کتاب مذکور [illegible] مراد از هر کس که با ماموم است امام و کل ماموین بوده باشد
خواه با او در یک صف بوده باشد یا خیر قول چهارم قولی است که ظاهر میشود از مرحوم علامه
در قواعد حاصل آن این است بعد از [illegible] که در آن شده این است که امام و

منفرد

منفرد قصد میکند حاضرین از ملائکه و مسلمین از انس و جن و هم چنین است ماموم
لکن در یکی از دو صیغه که اتیان می نماید در صیغه دیگر قصد می نماید امام را چونکه
مقتضای فرموده ایشان این است ماموم هرگاه در جانب یسار او کسی هست اتیان می نماید
بصیغه سلام ثانیا عبارت مرحوم این است یسلم المنفرد الی القبلة مرة ویومی بمؤخر
عینه الی یمینه والامام بصفحة وجهه وکذا لو کان علی یساره احد سلم ثانیة ویومی بمؤخر
وجهه عن یساره وینوی بالسلام [illegible] علی ذلک الجانب الامن من الملائکة ومسلمی الانس
والجن وینوی باحدهما الامام مقتضای [illegible] ینوی باحدهما الامام تخییرات در اینکه
هر یک را که خواهد قصد رد امام نماید این خالی از تشکیک نیست نظر باحتمال [illegible]
[illegible] تعدد صیغه در حق ماموم در صورتی است که در جانب یسار او کسی باشد پس در
صورتیکه در جانب یسار او کسی نباشد اکتفا بیک سلام می نماید در این صورت باید مراد آن
مرحوم این باشد که بهمان یک سلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود چه اگر قصد محض رد امام
بوده باشد لازم می آید قصد دیگران منتفی باشد و حال اینست که بگوئیم مراد آن مرحوم این است
که ماموم ایشان بیک سلام می نماید با اشاره بصفحه وجه بجانب یمین در صورتیکه در جانب
یسار او کسی نبوده باشد و بدو سلام می نماید با اشاره بجانب یسار در سلام ثانی در
صورتیکه جانب یسار کسی بوده باشد در سلام اول مقصود کسانی است که در جانب یمین
بوده باشد و در سلام مقصود کسانی است که در جانب یسار بوده باشد و اما امام پس
ماموم مخیر است در اینکه در سلام اول قصد نماید و در این صورت مقصود در سلام اول
امام و هر که در جانب یمین خواهند بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اول مخصوص غیر
امام خواهد بود و حمل عبارت بر این معنا اولی است و وجه اولویت ظاهر میشود بعد از تامل
خامس قولی است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در دروس حاصل آن این است که مصلی اگر امام
بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه اطهار علیهم السلام را و ماموم

قصد می کند و در اول رد بر امام را و در سلام ثانی قصد میکند ماموبین را مقتضای این کلام
این است که ماموم مقصود امام نبوده باشد بنا بر این پس قصد رد از ماموبین در سلام اول
بیجا خواهد بود و ایضا اینکه منفرد و امام قصد انبیا و ملائکه و حفظه و ائمه علیهم السلام
می کنند و ماموم این قصد نمی نمایند بلکه قصد اولی رد امام است و دوم مخصوص ماموبین
است در ثانی و بعد این معلوم نیست پس کلام ان مرحوم در بیان اولی اندر وسات قال
فی البیان ثم الامام یقصد التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و المامومین و کذا المنفرد
الا فی قصد المامومین و الموتم یقصد باحدیهما الرد علی الامام و بالاخری یقصد الامام و ...
انچه مذکور شد ظاهر میشود سادس اقوال ظاهر میشود انکلام ان مرحوم در لمعه حاصل
انا این است که هرگاه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیا و ملائکه و ائمه علیهم السلام
را و هم چنین مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم بعلاوه قصد امام هم میکند
مقتضای اینکلام این است منفرد قصد می کند انچه را که مذکور شد خواه کسی در انجا
بوده باشد یا نه الا ان صیغه خطاب محتاج بوجود مخاطب است و ایضا مسلمین از جن
در صورتی مناسب است که این شخص عالم باشد بحضور ایشان و این ثابت نیست قال
فی الذکری یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة و المامومین
لذکر اولئک و حضور هولاء و الصیغة صیغة خطاب و الماموم یقصد بالاولی الرد علی الامام
الرد علی الامام الان قال و یقصد الماموم بالثانیة الانبیاء و الائمة و الحفظة و
المامومین و اما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک ولو اضاف الجمیع الی الحفظة و قصد الملائکة
اجمعین و من علی الجانبین من مسلمی الجن و الانس کان حسنا انتهی کلامه و مراد کلام
ان مرحوم لذکر اولئک و حضور هولاء اشاره بهمین است که مذکور شد مرام مقتضی
این نیست که کفته شود چون که فرموده اند مستحب در حق امام است که قصد نماید انبیا
و ائمه را ... مفهوم از این کلام بلحاظ صحت این قصد است یعنی القای صیغه خطاب بلحاظ

السلام علیکم

السلام علیکم بیجهة این است که انبیا و ائمه ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد مشتملست
موثقه ابی بصیر مشتمل است بر انبیا و ائمه پس اینقدر کفایت میکند در حکم بحضور القای
صیغه خطاب بجانب ایشان و شاید مراد کلام ان مرحوم که فرموده هولاء حفظه و مامومین است
اما حضور ماموبین ظاهر است و اما حفظه پس مدلول علیه است باید شریفه ان علیکم
لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون لکن اشکال در این است این در
صورتی متمشی می تواند شد هرگاه اتیان شود بتشهدی که مشتمل بر انبیا و ائمه
بوده باشد و اما هرگاه اتیان نشود پس باید این قصد را ترک نمود کلام مرحوم شهید ثانی
در این باب از این جهت اقرب بصواب است که فرموده بعد از حکم باینکه مصلی قصد می
نماید انبیا و ملائکه و ائمه و مسلمین از انس و جن را باین نحو که انها را حاضر بیاورد
در قلب خود ان وقت القای خطاب بجانب ایشان می نماید کلام ان مرحوم متین بود اگر
مستندی در این باب اخبار معتبره دلیل بود که دلالت میکرد بر اینکه باید مصلی قصد نماید انبیا
و ملائکه و مسلمین از انس و جن را بنحوی که مذکور شد صحیح است نمودیم لکن با این حال دلیل بر اعمال این قصد پیدا
حق در این مقام اینست که بکوئیم اما در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس قصد
نماید از عباد الله الصالحین تمام انبیا و ائمه علیهم و ملائکه و تمام مسلمان از انس و جن
خواه مصلی منفرد باشد یا امام یا ماموم و اما اراده از صیغه متکلم مع الغیر در علینا پس مناسب
اینست که امام اراده نماید خود و ماموبین را و ماموم ایشان را ماموبین پس مناسب این است
که اراده نماید خود و امام و سایر ماموبین را و اما منفرد پس اگر یکی موجود باشد در انجا
که مشغول بنماز هست مناسب این است که اراده نماید خود و هر کسی که در ان مکان با او هست
و اگر هیچکس در ان مکان نباشد می تواند همان خود با افراد نماید و معنی المتکلم کرد که
خود ... کند و اما در صیغه السلام علیکم پس مناسب این است که عمل شود در ان
بمقتضای حدیثی که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع ایراد فرموده بحدیث صحیح کما شاءالله

حاصل شد محصل آن این است که منفرد در صیغهٔ السلام علیکم قصد می‌نماید دو ملکی را
که محفظات‌اند برای اعمال او بنابر همین قصد را می‌نماید به‌علاوه اراده می‌نماید تا علم مأمومین
را که با او اقتدا کرده‌اند و اما مأمومین پس هر یک از ایشان به صیغهٔ مذکوره قصد سلام
می‌نمایند چنانچه نیت افتتاح به سلام می‌نماید اما قصد رد پس نسبت با امام قطع با نچه
مذکور شد که امام در صیغهٔ مذکوره نیت سلام بر قاطبهٔ مأمومین می‌نماید پس رد سلام
نسبت بقاطبهٔ ایشان مطلوب است و این مطلب علاوه بر استفاده از حدیث مذکور استفاده
میشود از حدیث صحیح که در موضعی از آن است فی صف سلم قلیلة عن یمینک و تسلیمة عن
یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک نظر با اینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم
مدخلیت در مطلوبیت رد سلام ندارد بلکه علت مطلوبیت رد صدور سلام است
و این در ملحق هند یعنی از امام نسبت بقاطبهٔ مأمومین متحقق است پس رد از هر یک
از مأمومین مطلوب خواهد بود و صل المطلوب و اما نیت افتتاح به سلام پس بالاضافه
بملکین که محفظان هر یک از مأمومین است و همچنین بالاضافه بملکی که محفظ
امام است محل و هر یک از مأمومین قصد رد سلام نسبت با امام می‌نماید چنانچه قصد ابتدای
سلام می‌نماید نسبت بدو ملک که محفظ خود و نسبت بدو ملکی که محفظ امام است
و همچنین هر مأمومی مگر آنکس که در اول صف میباشد ابتدای سلام می‌نماید نسبت با کسی
که در جانب یمین او ایستاده است از مأمومین چنانچه مستفاد میشود این مطلب از تعلیل
مذکور در حدیث صحیح و همچنین قصد سلام می‌نماید نسبت بدو ملکی که محفظ آنکس است
که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه مستفاد میشود از حدیث علل پس وظیفهٔ ماموم
قصد رد سلام است نسبت با امام و قصد افتتاح در سلام است نسبت بدو ملک محفظ
خود و نسبت بدو ملک محفظ امام این نسبت بماموم است که منفرد ایستاده
باشد یا در اول صف ایستاده باشد یا هر گاه در اول صف نباشد در اینصورت علاوه

می‌نماید قصد ابتدای سلام را نسبت بآنکس که در جانب یمین ایستاده است چنانچه قصد ابتدا
می‌نماید نسبت بدو ملک او پس مسلم علیه در حق ماموم در دو او ابتدا غیر از ماموم یکه منفرد
ایستاده باشد یا اول صف ایستاده باشد پنج خواهد بود اول امام لکن رد او دوم ملکین
امام سوم ملکین خود چهارم مختص جهارم ماموم دیگری که در جانب یمین ایستاده است پنجم دو ملک
که محفظ من فی الیمین است من فی الیمین اگر یکنفر بوده باشد قصد سلام مختص باو
خواهد بود و دو ملک و اما هر گاه دو یا سه یا چهار و همچنین بوده باشد این قصد
الی است بجمیع می‌نماید و اما هر گاه ماموم منفرد ایستاده یا در اول صف ایستاده باشد مسلم
علیه در اینصورت سه خواهد بود یکی رد او و دو انشائی چنانچه مذکور شد در سلام
اول ماموم بود کما مست در حق ماموم مطلوب سلام ثانی هم و این در صورتی است که در جانب
یسار او کسی از مأمومین بوده باشد در اینصورت مستحب این است که ابتدای بسلام ثانی
نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در اینمقام اینست که در این سلام ثانی قصد
می‌نماید این ماموم را که در جانب یسار است و دو ملک او لحواله متعدد بوده باشد من
فی الیسار پس مستفاد میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه مر قصد قصد ملکین
مستفاد میشود از حدیث علل با آنکه جمیع آنچه که مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام
بر ملکین و همچنین قصد امام بر مأمومین را و قصد ماموم بتفصیلیکه مذکور شد کل اینها
محمول بر استحباب است قصد در سلام ظاهر این است مشکل علی اشکال بلکه محل خلاف بوده باشد
و قول بوجوبیکه شهید ثانی نور الله مرقده در شرح ارشاد حکایت نموده ظاهر این است که
ماخذ آن کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه العید ذکری بوده باشد ظاهر
این است که آن محمول بر ظاهر خود نباشد چنانچه در مطالع الانوار مبین شده و ممکن است
ماخذ کلام شیخ شهید کلام صحیح صریح باشد در مفید نظر باشتمال آن بر لفظ امر فرموده و
ان کنت خلف امام تاتم به فسلم تجاه القبلة واحدة رد اعلى الامام وتسلم على يمينك واحدة

و على بيانك واحدة لكن ثبت وجوب تحيت در اثنا ل باشال اين الفاظ در كلمات قدماى اصحاب
بسيار ديده مثل ابن شاهر كه اصلين تصريح بوجوب نموده بسيار مشكل است و على تقدير الحكم باستحباب
در اين مقام محل تامل نيست لكن اشكال ايكه در اين مقام هست اين است كه حكم باستحباب صيغه
مذكوره بنا بر قول باستحباب تسليم على الظاهر نيست ولما بنا بر قول بوجوب تسليم محل سوال هم
بيان آن اين است كه حكم باستحباب صيغه مذكوره موجب اجتماع ضدين است مراد مصنف
اينست كه گفته شود بنا بر مختار كه وجوب تسليم بوده باشد تسليم حقيقت اصلى بود بنا بر
اينكه سلام عليكم مستحب است در حق ماموم در تسليم اول قصد در امام نمايد پس لازم مى آيد اين
صيغه سلام متحقق و متصف بوصف وجوب بوده باشد و هم متصف بوصف استحباب از
حيثيت كه جزء نماز و مخرج از نماز است واجب و از اين حيثيت كه باين قصد رد سلام امام
نموده مستحب هم چنين استحال در حق امام نظر باينكه نيت سلام بر ماموم باين صيغه
مستحب و حال آنكه اصل تسليم واجب بوده از جهة آنكه توجيه سلام است بر ماموين مستحب
مثل ابتداء سلام در غير نماز و حال آنكه جزء واجب نماز است و هم چنين استحال در
حق منفرد و غير او نسبت بملكين و اجتماع ضدين محال است پس بايد قصد
مذكور بنا بر قول بوجوب تسليم جايز نباشد حاصل جواب آنكه حكم باستحباب آن شود جواب
از اين اشكال آن است كه اشكال مذكور بر فرض تسليم متوجه است بنا بر قول بوجوب تسليم
و تعيين السلام عليكم و اما بنا بر قول بوجوب تسليم و ثبوت تخيير بين صيغه مذكوره
و صيغه السلام علينا اشكال وارد نيست در صورت اتيان بالسلام عليكم بعد از آن
اتيان بالسلام علينا نظر باينكه در اين صورت واجب همان السلام علينا خواهد بود و
السلام عليكم در اين صورت مستحب است و در اين وقت نيست بلى اشكال در صورت
اقتصار بالسلام عليكم است يا در صورت تقديم آن بر السلام علينا جواب از اين اشكال چنين
السلام عليكم صيغه السلام عليكم در شريعت مطهره در مقام تسليم وارد شده است و آن

مثل

مشتمل بر صيغه خطاب است مختص است صيغه خطاب بخطاب مخاطب حاضر بنحو الواقع مخاطب بايد
متعين بوده باشد خواه معنى عالم بان بوده باشد يا نه و در صورت ملو او وه ان ما يعين للفظ
باشد باخبر مختص است عدم اراده مخاطب موجب اين ميشود كه صيغه خطاب از صيغه خطاب بودن
خارج شود با آنكه آن صيغه في الواقع شامل مخاطب نشود با تعيينكه مثل صيغه خطاب مقرون
باشد بر اراده كردن قادر بر اشتغال مخاطب در تعليمين نيست مثل آيات حمد و سوره و ساير اذكار
و ادعيه و مونث در نماز هر يك از مدلول معنى بيا شد دلالت آن الفاظ بر آن مدلول ثابت است
خواه كسى اراده نكند آن مدلول را از آن الفاظ يا نه بعد از آن كه اين مطلب متحقق شد سلام عليكم
شايع السلام عليكم در اخر نماز قرار داده شده مختص است منطوقه نظر شايع جزئى بوده
كه صيغه خطاب در آن استعمال شود واجب همان لفظ است كه در آن معنى مستعمل شده است
امتثال حاصل ميشود بتلاوت كردن آن لفظ خواه كسى عارف بمدلول آن لفظ باشد يا نه در صورت
معرفت بمدلول اراده نمايد آن مدلول را يا نه مثل ساير الفاظ ثابته در صلوة پس سلام عليكم
مخاطب السلام عليكم در حق منفرد ملكين او است و در حق امام ملكين او است مع ماموين
و حكايت خواه اين شخص عالم بان بوده باشد يا نه بهمان تلاوت امتثال حاصل ميشود لكن
مستحب است كه اين معنى را اراده نمايد مجملا و واجب لفظ السلام عليكم است كه در معنى مذكور
مستعمل شده باشد لكن معرفت اين معنى و اراده آن مستحب است پس نيست در اين مقام مكر معرفت
معنى واجب و اراده آن لفظ در اين مقام پس جمع ميان واجب و مستحب نيست اصلا بلكه متعلق
استحباب معرفت معنى واجب و اراده آن است از لفظ فلا محذور اصلا و از اينجا معلوم شد بطلان
ميشود كه آنچه مذكور شد در جمله از عبارات است كه ماموم قصد كه امام مينمايد در صيغه
اول محل منافات است بلكه صحيح نيست اگر چه ماهم در سابق همين معنى تعبير نموديم ظاهر اين است
كه نه قصد در صحيح است و نه قصد ابتداء در سلام ملكين بلكه اراده امام يا اراده ملكين مى
نمايد بيانكه نظر با نچه مذكور شد اگر چه اشكال مذكور وارد نيست لكن حكم باينكه مخاطب

بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین او است و در حق امام بین ملکین او است با ماموین یعنی
باین نحو شارع قرار داده و مکذا غالب در حق امام بین ملکین او است با ماموم حیث
تحویل است که بیان شد مفصلا و محتاج است بدلیلی که اعتماد بآن توان نمود فرق است
مابین ایتمام و تمام او و موید سخن که ساعد [illegible] دلالت میتوان نمود ایتمام بآن معنی
که شارع لفظ را تعیین نموده که مکلف استعمال در آن نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بامام
کذا و نسبت بماموم کذا با اختلاف شدیدی از فقها در بیان آن بحث چنانچه در سابق مذکور
شد پس هم در این مقام بیان مثل این مطلبات مثل اقوال مذکوره ظاهر است
مگر معنی که اعتبار شد بنابر آنچه که مذکور شد که مثلا [illegible] روی [illegible]
ذکر این حدیثات و نقل کلام در سند پس میگوییم روی شیخنا الصدوق فقال حدثنا
علی بن احمد بن محمد قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی قال حدثنا محمد بن
اسمعیل البرمکی عن علی بن عباس قال حدثنا القاسم بن الربیع الصحاف عن محمد بن سنان
عن المفضل بن عمر قال سألت ابا عبد الله عن العلة التی من اجلها وجب التسلیم فی الصلاة
قال لانه تحلیل الصلاة قلت فلای علة یسلم علی الیمین ولا یسلم علی الیسار قال لان
الملک الموکل الذی یکتب الحسنات علی الیمین والذی یکتب السیئات علی الیسار والصلاة
حسنات لیس فیها سیئات فلهذا یسلم علی الیمین دون الیسار قلت فلم لا یقال السلام علیک
والملک علی الیمین واحد ولکن یقال السلام علیکم قال لیکون قد سلم علیه وعلی من علی الیسار
وفضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم لا یکون الایماء فی التسلیم بالوجه کله ولکن
کان بالانف لمن یصلی وحده وبالعین لمن یصلی بقوم قال لان مقعد الملکین من ابن آدم الشدقین
فصاحب الیمین علی الشدق الایمن ویسلم المصلی علیه لیثبت له صلاته فی صحیفته قلت
فلم یسلم المأموم ثلاثا قال تکون واحدة ردا علی الامام وتکون علیه وعلی ملکیه
وتکون الثانیة علی یمینه والملکین الموکلین به وتکون الثالثة علی من علی یساره و

ملکیه

ملکیه الموکلین به ومن لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یکون یمینه الی
الحائط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره قلت فتسلیم الامام علی من یقع قال علی
ملکیه والمأمومین یقول لملکیه اکتبا سلامة صلوتی لما یفسدها ویقول لمن خلفه سلمتم و
امنتم من عذاب الله عز وجل قلت فلم صار تحلیل الصلاة التسلیم قال لانه تحیة الملکین
وفی اقامة الصلاة بحدودها ورکوعها وسجودها وتسلیمها سلامة للعبد من النار و
فی قبول صلاة العبد فی یوم القیمة قبول سائر اعماله فاذا سلمت له صلاته سلمت له جمیع اعماله
وان لم تسلم صلاته وردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة فنقول اما علی بن احمد بن
محمد فالظاهر انه محمد کما فی نسخة العلل التی عندی من [illegible] والظاهر انه علی بن احمد بن موسی کما
یظهر من نسخة العیون فی طریقه الحدیث سلیمان بن داود فقال حدثنا علی بن احمد بن
سلیمان بن داود فی معنی قول الله عز وجل فطفق مسحا بالسوق والاعناق فقد روی به
عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن ابی عبد الله الکوفی وذکر الفاضل الاسترابادی فی رجاله
علی بن احمد بن موسی حیث قال [illegible] روی محمد بن علی بن بابویه عنه عن محمد بن ابی عبد الله
عنه مترضیا وفی نقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن علی بن بابویه
فی العلل الظاهر انه ضعیف والظاهر انه علی بن احمد بن موسی فذکر شیخنا المتاخر [illegible] مترضیا
دلیل علی انه [illegible] انه من مشایخه واما محمد بن ابی عبد الله فالظاهر
انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی فذکر النجاشی انه الساکن بالری
یقال له محمد بن ابی عبد الله کان ثقة صحیح الحدیث الا انه روی عن الضعفاء وکان یقول بالجبر و
التشبیه [illegible] رجال الشیخ انه احد الابواب واما محمد بن اسمعیل البرمکی فقد وثقه النجاشی
وقال العلامة [illegible] عن ابن الغضائری [illegible] تضعیف [illegible] النجاشی عندی ارجح واما علی بن
عباس فهو مجهول الحال واما القاسم بن الربیع الصحاف فعن ابن الغضائری انه ضعیف
فی حدیثه [illegible] لا التفات الیه [illegible] سنان بل

نظری که مذکور شد بعلاوه اشتمال سند بمحمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن اوردن این دو
نظر مهملات نیست بانه در بحث که مذکور شد پس این حدیث که مراد انحطاط پیغمبر خطاب
معلوم علیه با اینات ممکن نیست اما اراده هر مصلی خواه منفرد بوده یا امام یا ماموم و ملکه
را که حفظه اوات پس احتمال حواله نیست نظر باینکه همین حدیث دال بران مطلب است
و متعدد مشترک ما بین جمیع احوال سابقه است پس حدیث نیست با این مطلب مجمل احتمال
لکن منفرد را انتشار نماید بجهت تعدد نظر باینکه در علاوه بران مستندی ظاهر نیست و اما
امام پس بعلاوه ملکین خود قصد می نماید تابعه ماموین را و القای پیغمبر خطابی میکند
باینان مستند این نسبت باراده در علاوه مذکور شد و اما نسبت بماموین پس نصوص معتبره است
اول حدیث صحیح حاکی نماز پیغمبر که اینان است در وقت معراج در اجزای حدیث مذکور است
ثم التفت فاذا بصفوف من الملائكة والمرسلين والنبيين فقيل يا محمد سلم عليهم فقال
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته و موثقه یونس بن یعقوب قال قلت لابي الحسن
عليه السلام صليت بقوم صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت ونسيت ان اسلم عليهم فقالوا
ما سلمت علينا فقال الا باس عليك ولو نسيت حين قالوا لك ذلك استقبلتهم بوجهك
فقلت السلام عليكم و اما ماموم پس بجهة خطاب سلام اول قصد می کند بعلاوه
در علاوه حفظه امام را هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی
بوده باشد او را علاوه می نماید بقصد در علاوه و امام در سلام ثانی قصد میکند کسی را
که در جانب یسار او بوده باشد و هرگاه در جانب یسار او کسی نبوده باشد اقتصار می نماید
بهمان سلام اول مستند این از سابق ظاهر میشود و در سابق بیان شد که شیخ صدوق
اکتفا نموده الله علیه حکم بثبوت سلام ثانی در حق ماموم در جانب یسار بوجود دیوار
در ان جانب اگرچه ماموی نبوده باشد موافقت ان نه کرده مزبوره در این مطلب صاحب
جامع و شیخ شهید در ذکری و بیان و صاحب موجز در موجز و در سابق اشاره شد باینکه

مطلع

مطلع بر مستند این مطلب نشده ایم و اما انچه در حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مذکور است
وان ابيت ومن لم يكن على يساره احد لم يسلم على يساره الا ان يكون يمينه الى الحائط
ويساره الى المصلي معه خلف الامام فليسلم على يساره پس مقتضای ان اعتبار محاذات در
جانب یمین بعلاوه مخالف با فرضیات نظر باینکه مفروض در اول ومن لم يكن على يساره
احد ومع ذلك بعد از ان ذکر شده ويساره الى المصلي معه خلف الامام و این نمیشود مگر اینکه
در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی با مفروض است و این موکد عدم امکان الاعتماد
باین حدیث است   و این مقدم میشود بر بحث سیم
مقدم بر نماز و معظم از ان و در اثنای نماز پس در این مقام سه فصل است
در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول در وقت صلوة بوده باشد یا
بعد از ان و این چند چیز است اول مهیا شدن است قبل از دخول وقت نماز بتحصیل الطهوری
که موقوف علیه نماز است بجهت انکه نماز در اول وقت اتیان نماید و فی الذکری ورد
ما وقر الصلوة من اخر الطهارة لها حتى يدخل وقتها مستفاد از این حدیث ان است
که اتیان بطهارت بجهت صلوة قبل از دخول وقت راجح است اگرچه مقتضای اتیان بصلوة
در اول وقت نبوده باشد دوم رفتن پیاده است بمسجد بجهة اتیان نماز در ان از کاشف
الاسرار در عدة ابن حنا بامام جعفر صادق مرویست حدیثی که حاصل معنی ان این است که
هر کس پیاده بمسجد برود نگذارد قدم خود را بر تری و خشکی یعنی بر هیچ چیزی مگر اینکه تسبیح
کند برای او زمین تا هفت طبقه زمین و اداب دخول بمسجد و
خروج از ان در محل خود مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی سیم اذان و اقامت تحقیق ان
بر وجه کمال در ضمن مقدمات نماز بیان شد چهارم مستحبات در وقت که ایستاده بنماز
این دعا را که در حدیث صحیح وارد شده بخواند اللهم اني اقدم اليك محمدا بين يدي
حاجتي واتوجه به اليك فاجعلني به وجيها عندك في الدنيا والآخرة واجعل صلوتي

بد مقبول او و نبی بد معفورا و دعای بد مستجابا انک انت العفو الرحیم ظاهر اینست
که قبل از شروع در اذان یا فیما بین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از این سه آیت
که بخوانند مودی سنت خواهد بود چنانچه در بحث قیام اشاره باین مطلب شد بخبر تکبیرات
افتتاحیه و ادعیه متعلقه با نهاست و این در بحث تکبیرة الاحرام بسیط تمام مذکور شد
مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه از قسم اول حد و فتی خواهد بود که تکبیر سابع
را تکبیرة الاحرام قرار دهد و اما هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنابراین
تکبیرات بعد از تکبیرة الاحرام و ادعیه معهوده از قبیل قسم ثانی خواهد بود هرگاه تکبیر وسطی
را تکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم اول خواهد بود بعضی از قسم ثانی
در امور متعدده ایست که در اثنای نماز میباشد و این بسیار است اکثر آنها بیان شد
در ضمن بحث قیام و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه بعد از
ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود مقصود در این مقام بیان بعضی از این است مورد آنست
که بیان آن شد پس میگوییم از جمله آنها قنوت است تحقیق حال در بیان این مرام مقتضی
ایراد کلام است در چند بحث   در بیان معنی قنوت است بدانکه جوهری در صحاح
چنین گفته است القنوت الطاعة هذا هو الاصل و منه قوله تعالی والقانتین والقانتات
ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام این است که قنوت حقیقت است در طاعت
فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ قنوت چند معنی ذکر نموده اول طاعت دویم سکوت سیم
دعا چهارم قیام در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب مغرب اکتفا کرده است
بر سه معنی از این معانی چند که عبارتست از طاعت و دعا و قیام در صلوة و حکم
کرده بر اینکه اشهر اینها دعا است و صاحب نهایه یعنی ابن اثیر و صاحب مغرب که
احمد بن محمد ایست هر دو نیز بوده باشد از جمله معانی خشوع را ذکر نموده بنابراین ممکن است
حدیث مشهور افضل الصلوة طول القنوت را حمل نمود بیکی از سه معنی اول که دعا یعنی طول ...

نماز

بوده
نماز ها نمازیست که طول در دعا در آن بیشتر شده باشد و دویم قیام یعنی بهترین نماز ها
نمازیست که قیام در آن بیشتر بوده باشد و یا در وقت قیام خواه در ضمن قرائت بوده باشد
یا در ضمن دعا یا در ضمن هر دو و سیم خشوع یعنی بهترین نماز ها نمازی است که خشوع در آن
بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اقرب است چنانچه اول و ثانی بحسب لفظ اقرب است
انچه مذکور شد در معنی لفظ قنوت بود در لغت و اما در شرع پس کلام در تفسیر این مختلفست
صاحب مدارک چنین تفسیر فرموده از ذکر مخصوص است در موضع معین از نماز و شیخ
بهائی تبدیل فرموده ذکر را بدعا چنین فرموده از دعائیست در اثنای نماز در محل
معین خواه با رفع یدین بوده باشد یا نه   مقام در دو امر انحصار مشتمل اثبات
که تقیید شود بعد فرق میان دعا و ذکر تا مشخص شود ثمره مابین تفسیرین پس میگوییم
انچه ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقها آنست که ذکر کلامیست که کلمات کند
بر مدح و ثنای جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول
خاصیت در آن کلامی است که مشتمل بوده باشد بر طلب از ذات ثبت تعالی مثل قولنا
اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و لاخواننا و لخواتنا و اعمامنا و اخوالنا تا فاعم از اینست
از این قبیل است کلام بسیاری از فقها که فرموده اند مستحبست دعا قبل از ذکر رکوع
و سجود اول اشاره است باین اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت الی آخره مادر
دویم اشاره است باین اللهم لک سجدت و بک آمنت الخ و هم چنین فرموده اند دعا می
خوانند در وقت قیام از سجود و این اشاره است باین بحول الله و قوته اقوم و اقعد
و ضمن عمل او انچه ظاهر میشود آن است که میان دعا و ذکر عموم و خصوص من وجه است
افتراق دعا از ذکر در مثل اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اهل دیننا جمیعا و افتراق
ذکر از دعا در مثل الله اکبر و لا اله الا الله و ماده اجتماع بسیار است مثل کلمات فرج
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الخ بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوییم

مقتضای تعریف اول جواز اجتزاء است در قنوت بمثل الله اکبر و عن ثانی ممکن اینکه گفته
شود مراد از خصوص عزاین است و مقتضای تعریف ثانی جواز اجتزاء است بمثل اغفر
لنا ولابائنا وامهاتنا واهل دیننا مانند دعا برای اخ مومن و ادعای استغفار
بعد از این ظاهر خواهد شد   در محل قنوتات بدانکه مشهور مابین فقها
است که محل قنوت در غیر از رکعت ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره
و قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه بوده
باشد مثل ما عدای صلوات و مرحوم محقق در معتبر قایل شده اند بتخییر مابین اتیان
بقنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع و افضلیت تقدیم و شیخ شهید ثانی اختیار این قول
نموده مختار قول اول است پس تاخیر از رکوع جایز نیست مگر در صورت قضا
چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و در رکعت ثانیه نماز جمعه که قنوت در آنجا بعد از رفع
راس از رکوع است و قنوت ثانی وتر بنابر اینکه دعا بعد از رفع راس از رکوع
در وتر قنوت باشد چنانچه تصریح فرموده باین محقق در معتبر و علامه در تذکره
و منتهی و مختلف و نهایة الاحکام و شهیدین در دروس و شرح لمعه لکن محقق اردبیلی
در این باب تامل فرموده فرموده است قنوت بودن این دعا ثابت نیست [illegible]
در حکم قنوتات بدانکه اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت
در فرایض یومیه بدو قول اول قول بوجوب قنوتات خواه در صلوات جهریه
بوده باشد یا اخفاتیه و این قول شیخ صدوق است و مرحوم شیخ بهائی این قول را اختیار
فرموده و قول ثانی قول باستحباب قنوت است مطلقا و این مشهور مابین فقها
است سیم تفصیل است مابین صلوات جهریه پس قنوت واجب است در آن و صلوات
اخفاتیه پس مستحب است این قول را نسبت داده اند با بن ابی عقیل مختار استحباب
قنوتات در جمیع صلوات مفروضه بوده باشد یا مندوبه یا فرایض یومیه

بوده باشد

بوده باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین
که ظاهر این است که قنوت در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه
در مبحث صلوة عیدین بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی یعنی در صورت وجوب صلوة
عیدین و اما در صورت عدم وجوب صلوة عیدین محتمل است انتفای وجوب شرعی
نسبت بکل مستلزم انتفای است بهر جزئی از اجزای آن بجهة آن قنوت در جمیع صلوات
مگر عیدین مندوب است لکن در فرایض اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه سیما
صلوة غداة و مغرب ما لغیر اهتمام در دعا قنوتات آن بیشتر است   در بیان
ترجمه دعای قنوتات بدانکه مستفاد از اخبار و کلام اخیار است که هر دعا که
خواهد میتواند اکتفا نمود فی الصحیح عن اسمعیل بن الفضل قال سالت ابا عبد الله
عن القنوت وما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانک ولا اعلم فیه شیئا موقتا
یعنی سوال کردم از کاتب اسرار ربانی جناب امام جعفر صادق [illegible] از قنوت
و آنچه گفته میشود در حال قنوت آنحضرت در جواب فرمودند قنوت هر دعائیست
که جاری شود بر زبان تو [illegible] دعای که در آن معین
باشد یعنی دعای در آن معین نیست که بخوانی [illegible] پس هر دعا
که بوده باشد اکتفا میتوان نمود [illegible] معتبر در قنوت اصل دعای مجمل است
هر چند مصداق دعا باین معنی بوده باشد اکتفا بآن میتوان نمود [illegible]
این علاوه بر آنچه مذکور شد نیست [illegible] کثرت
نیست بنابر صحیح [illegible] افضل الصلوة ما طال قنوتها [illegible] نمازها آنست
که قنوت در آن طویل بوده باشد و اما در جانب قلت پس [illegible]
[illegible]
اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر

دویم منقول علیه مجلسی که حاکی نقل هادی طریق هذه حضرت امام رضا علیه السلام که
عادت آن مقتدای کافه انام این بوده که قنوت ایشان در جمیع صلوات این بود
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم سیم منقول
علیه حدیث مروی در کافی و تهذیب است در مقام جواب از سؤال از ادنی قنوت
فرموده پنج تسبیح یعنی ادنی قنوت اینست که پنج مرتبه بگوید سبحان الله چهارم منقول
علیه مجلسی آنست که مروی در تهذیب است که فرموده مجزیست در قنوت سه مرتبه
تسبیح یعنی سه مرتبه بگوید سبحان الله و چونکه سه تسبیح ملاحظه رعایت کرده روایت
در اینمقام لهذا مرحوم محقق در شرایع علامه در تحریر متذکر و حکم فرموده اند
که ادنای قنوت سه تسبیح است مستندا به آنچه مذکور شد و مرحوم شیخ سعید در کتاب بیان
و مرحوم شیخ مفلح در کشف الالتباس فرموده اند اقل قنوت سه تسبیح است یا سه
بسمله مستند سه تسبیح معلوم شد اما مستند سه بسمله پس استفاده میشود از آن
حدیث که مشتمل بر سه تسبیحات ممکنات بخصوصی نظر باینکه بسم الله الرحمن الرحیم
از اعظم اذکار است بعلاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده از
محمد بن علی بن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه اسئله عن القنوت
فکتب اذا کانت ضرورة شدیدة فلا ترفع الیدین وقل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحیم
میگوئیم اگرچه مورد حدیث در مقام تقیه است لکن ظاهر این است که تقریر این
حالت تقیه معتبره در این باب بوده باشد و لهذا امر بترک رفع یدین فرموده
با امر بگفتن بسمله سه مرتبه پس مقتضای حدیث مذکور تحقق قنوت است بگفتن
بسمله سه مرتبه پس مقتضای آنچه مذکور شد آنست که ادنی قول که بآن قنوت
متحقق میشود بسمله است سه مرتبه یا قول سبحان الله است سه مرتبه قال فی الذکری
والذی ینبغی ان یکون فی القنوت الجملة حمد الله والثناء علیه والصلوة علی نبیه

وآله علیهم السلام

وآله علیهم السلام دو دعا نیست مراد مرحوم این بوده باشد که هر یک از آنها تعالی و صلوات
اکتفا توان نمود مگر اینکه مقصود قنوت کامل الوجوه باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه
ادنی ما یجزی من القنوت انواع منها ان یقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت
الاعز الاکرم ومنها ان یقول سبحان من دانت له السموات والارض بالعبودیة ومنها
ان یقول ثلث تسبیحات پنج تا اینجا آنچه مذکور شد ظاهر میشود که استفاده کردن در قنوت
قنوت هر یک از ذکر و دعا منحصر نیست بلکه میباید جمع نمود ما بین هر دو یا بر نحو
که قنوت ذکر مخصوص یا دعای مخصوص است در اثنای نماز نظیر بسم صفت دعا برحم
الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر و عدم صدق ذکر بر اغفر لنا و لاباشا بخلاف دعا
و آنچه مذکور شد مخصوص بقنوت بود در جانب قلت اما در جانب کثرت پس بود سابق
اشاره شد که حدی ندارد در کتاب مسالک نقل کرده اینست صلوات الله علیه و آله و ثواب
الاعمال ماثورات که فرموده اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة قنوتات
ماثوره از ائمه طاهرین بسیار است مقام گنجایش ایراد همه را ندارد ولکن مصحح بدرد
کلام شیخ الطایفه در مبسوط و مصباح و جمعی از علما آنست که افضل ادعیه در مقام قنوت
کلمات فرج است و این افضلیت را سید مرتضی و ابن ادریس نسبت بروایت داده اند قال
السید والحلبی افضل ما روی فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم الخ وفی السرائر روی
ان افضل ذلک کلمات الفرج پس مناسب در اینمقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال آنها است
میگوئیم کلمات علما در بیان آن مختلفات قال الشیخ الطایفه فی المصباح افضل ما یقال فیه
کلمات الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم والحمد
لله رب العالمین وکلام مرحوم در نهایه در بیان کلمات فرج مثل مصباح است فقط
نیست مگر در دو چیز اول مقدار فیهن در نهایه لفظ و ما بینهن نیست دویم زیاده یا

نحو هو رب العرش العظیم قال یحیی البیضة المتقعة ما فانزع من قرائة السورة بعد الحمد
ورفع یدیه بالتکبیر ثم قلبهما فجعل باطنهما الی السماء وظاهرهما الی الارض و مثله فقال
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین مذکور در مراسم و مهذب و کتاب منتهی المطلب نقل مقنعه است و تفاوت
ما بین مقنعه و کتب مذکوره و بین مصباح بازیادتی و نقصان است اما زیادتی پس
تحمید است که و سلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح
مذکور نیست و اما نقصان پس تحمید است که و ما تحتهن در مقنعه و غیره مذکور نیست و در
مصباح مذکور است مجملا از تتبع کلمات اصحاب ظاهر میشود اختلاف در کلمات فرج از چند وجه
اول بیان کلام شیخ است در دو کتاب مذکور و این بابین نحو است که لفظ و ما فیهن در نهایه
نیست و در مصباح و غیره مذکورات چنانچه لفظ هو در نهایه موجود است و هکذا و
هو رب العرش العظیم و در مصباح نیست چنانچه مذکور شد دویم آن است که کلمات
فرج مشتمل است بر و سلام علی المرسلین بعد از و رب العرش العظیم مشتمل بر و ما تحتهن
نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب و غیرهما است و مقتضای مصباح و
نهایه عکس آن است یعنی کلمات فرج مشتمل است بر و ما تحتهن مشتمل بر و سلام علی المرسلین
نیست سیم آن است که کلمات فرج مشتمل بر هر دو فقره است باین نحو لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما
فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
و این مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت از فقیه و مقتضای کلام شهید
مرحوم است در جمل و شیخ الطایفه است در جنائز مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام و
تذکره و محقق ثانی است در حواشی و کفعمی است در جنة الواقیه و ملا الامین و شهید ثانی است

در شرح لمعه و شرح ارشاد چهارم مشتمل است بر زیادتی و ما فوقهن قبل از و ما تحتهن و مقابل
هو قبل از رب العرش العظیم این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه قال فیلقنه کلمات
الفرج وهی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما فوقهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم
و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پنجم مشتمل است بر ذکر و بر زیادتی صلوة در
آخر این مقتضای کلام کفعمی است در جنة الواقیه قال پس قل کلمات الفرج وهی لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما
فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله الطاهرین الطیبین بدانکه این اختلافاتی است که ظاهر میشود از کلمات
اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار در این مقام آن است که کفته شود کلمات فرج تعددی
است که مشتمل است بر آن صحیح مروی در باب تلقین المیت از کافی و آن حدیثی است که روایت
کرده است زراره از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده اذا ادرکت الرجل عند النزع
فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
الحاصل صحیح دلالت میکند که کلمات فرج همین است مزوعنا این است که مستحب است قرائت کلمات
فرج در وقت نزع پس قدر مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و مستندی و
ماخذی بجهة سایر اختلافات ظاهر نیست مکر قول سیم ظاهر این است که مستند آن خبر است
که مرحوم صدوق در باب غسل میت از فقیه روایت فرموده قال قال الصادق علیه السلام
ان رسول الله ص دخل علی رجل من بنی هاشم وهو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما
فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

فقال لها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله الذي انقذه من النار و هذه الكلمات هي كلمات الفرج
ملحوظ این است کلمات تا عاشر مذکوره در قول شیخ ملحوظ آنجا بوده باشد لکن اضافت
اینست که اعتماد در این مطلب باین عنوان نموده اما اول بی تجهیز آنکه و سلام علی المرسلین
اگر چه مذکور است در دعای مذکور لکن اینقدر کفایت نمیکند در حکم باینکه و سلام
علی المرسلین جزو کلمات فرج بوده باشد بلکه دلالت در صورتی مسلم بود که هذه الکلمات
هي کلمات الفرج از کلام معصوم علیه السلام بود و این مسلم نیست بلکه از کلام مرحوم صدوق است
دلیل بر این مطلب آن است که حدیث مذکور بسند صحیح مروی است در کافی و در آن این ذیل
مذکور نیست روی فی الکافی باب المذکور ای فی باب تلقین المیت من الکافی عن الحلبی عن ابی
عبدالله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله دخل علی رجل من بنی هاشم و هو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله
قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و
رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین فقالها
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی استنقذه من النار انتهی الحدیث و اگر ذیل مذکور در
مقیده آن شمرده حدیث بعد ثقة الاسلام اعراض از آن نمی فرمودند پس عدم ذکر آن در کافی
دلیل بر این است که آن کلام معصوم نیست بلکه آن کلام صدوق است پس در کلام معصوم
الحاق کلمات فرج نشد پس مشتمل و سلام علی المرسلین تا نتوانیم حکم نمود باینکه و سلام
علی المرسلین جزو کلمات فرج است [illegible] آن است که همه [illegible]
این الحاق واقع بوده مختلف است این مجری نیست که توانیم اعتماد بآن نمود در تعیین معنی
شرعی بلکه در مقابل حدیث صحیح مذکور یعنی حدیث مذکور ممکن است وجه الحاق آن در جمله
چنین بوده باشد و کل مشارکت و مشابهت در اکثر الفاظ با کلمات فرج باین جهت الحاق
این لفظ را فرموده مرحوم صدوق و هم اشتباه شده باشد وجه اشتباه همین است که مذکور شد
یعنی چونکه در اکثر امور این دعا مشارکت داشت با کلمات فرج الحاق این لفظ بآن فرموده

مساعده و اشتباه همین است که مذکور شد یعنی چونکه در اکثر امور این دعا مشارکت داشت
با کلمات فرج الحاق این لفظ بآن فرموده مساعده و اشتباه در اشال این امور بسیار میشود
داعی بر اشتباه ظاهر است چنانچه بعد از تامل در آنچه حدیث صحیح دارد مشتمل بر آن است
و تامل در آنچه این حدیث مشتمل بر آن است ظاهر میشود ثالث آن است چونکه کلمات فرج کلمات
که تلقین فرج مریض میشود در حال احتضار چنانچه مدلول علیه حدیث صحیح زراره است
که در اول مذکور شد و این حدیث مشتمل است بر اینکه فخر کائنات اینها را در حال احتضار
تلقین آن شخص مریض فرمود ممکن این باعث شده که مرحوم شیخ صدوق الحاق کلمات فرج را
بآن فرموده باشد با اشتراک در اغلب الفاظ اینهم وجهی است که باعث اشتباه میشود لکن اینهم
تمام نیست چه شود چنانچه تمام که بر کلمات فرج مترتب میشود در حال احتضار بر اینها
مترتب شود یا آنکه مغایر بوده باشد با کلمات فرج و اما ثانیا پس بجهة آنکه وارد شده
که حضرت واقعه مروی در کافی بسند صحیح و همچنین از لفظین یعنی و ما تحتهن و سلام علی المرسلین
در آن مذکور نیست و این ترتیب و هی نیشود خصوصا در مقابل حدیث صحیح و اما ثالثا پس بجهة
آنکه مروی در فقیه و مروی در کافی صحیح با وحدت واقعه و اختلاف متعلق پس اعتماد بما
فی الکافی است و احتمال تعدد واقعه بعید است با ذکر مرد از بنی هاشم و اینکه در حالت
احتضار بوده کما لا یخفی مخفی نماند اینکه ما نحن علیه مروی در کافی است چونکه مشتمل بر لفظ
و ما تحتهن نیست ممکن است که شیخ مرحوم در نهایه همین بوده باشد که اسقاط این لفظ
فرموده [illegible] بعد از تامل در سایر اختلافات دیگر وجه آنها معلوم نیست مگر بعض نسخ فقیه که مذکور است در
لفظه و ما فوقهن و هو جنب و ما تحتهن حکایت از جمیع آنچه مذکور شد ظاهر میشود که در اکمال
حکم توان نمود که کلمات فرج است همان است که صحیحه زراره مشتمل بر آن است و این ظاهر میشود
از ثقة الاسلام و محقق در معتبر و علامه در منتهی و شیخ بهائی در مفتاح الفلاح و صاحب مدارک
و صاحب ذخیره پس و سلام علی المرسلین خارج از کلمات فرج است و هم چنین است و ما تحتهن

و ما نحن فیه کلامی که در این مقام هست این است که چون الفاظ مذکوره از اجزای کلمات فرج
نمیباشد آیا حکم میتوان نمود بجواز قرائت الفاظ در اثنای کلمات فرج در اثنای قنوت صلوات
مع وجه عنه بانه سکوتهم اما و ما نحن فیه و کذا و ما نحن فیه بنا بر تامل شود در جواز اتیان
بالفاظ در اثنای کلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مطلق قنوت و تحسین ما اشتمل
علی کلام که دال است بر ثنا و عظمت الله جل شانه میباشد پس مثل این چه در آخر بعد از تحلیل
صحیح است اثن علی ربک و صل علی نبیک و استغفر لذنبک الوارد فی مقام الجواب عن القنوت
به قول معلوم تعالی اثن علی ربک الخ لکن در صورتیکه مقصود تابع تعیین بوده باشد
بعد از تسمیه کلمات فرج و اما و سلام علی المرسلین پس حکم در این اگر چه اخفی است در لفظ مذکوره
لکن باز نباید تامل در جواز شود نظر باینکه روایتیست که متضمن تا علیه و مرسلین یعنی طلب رحمت
از خلاق [illegible] تا طلبه مرسلین پس در صورت اتیان باین قصد نباید تامل شود در
جواز بلی بجهت آنکه در خصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده در [illegible] شیخ الطایفه در
المصباح عن سلیمان بن حفص المروزی عن ابی الحسن علی بن محمد الرضا علیهم السلام قال لا تقل
فی صلوة الجمعه فی القنوت و سلام علی المرسلین لکن حکم بعدم جواز محض استناد باین
روایت مشکل است نظر بعدم صلاحیت حدیث بجهت تخصیص عمومات متکثره بر فرض تسلیم
اقتضاء بوده [illegible] لازم است [illegible] بغیر قنوت صلوة جمعه ممکن نیست لکن [illegible]
جلی و بجا داشتن این لفظ و اطلاق احتیاط وافید در کل قنوت اگر چه اولویت ترک
بوده باشد باکی نیست   در بیان جواز قنوت بغیر لغت عرب و عدم جواز آن بالکلیه
فمنها الشک که بجهت در این مسئله اکثر فقها قائل شده اند بجواز مثل شیخ صدوق
در فقیه بعد از حکایت این قول از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق در معتبر
و علامه در منتهی و تذکره و تحریر و نهایة الاحکام و مختلف و شیخ شهید در بیان و [illegible]
و فاضل مقداد در تنقیح و کنز العرفان و محقق اردبیلی در مجمع الفائده و فاضل سبزواری

در ذخیره

در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار و نقل بعضی جواز را حکایت کرده اند از ثقه جلیل
سعد بن عبد الله و محقق ثانی در جامع المقاصد ظاهر میشود که قائل بمنع محمد بن [illegible] است
تحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود در این بحث دو مقام است مقام اول آنکه در مقام حاجات
و تکلم باحد منها الوجل شانه نباید در جمیع احوال نماز خواه حالت قنوت باشد یا حالت
سجده یا حالت تشهد یا حالت قیام بهر لسانی که بوده باشد اگر چه قدرت بعربی داشته باشد
که بیان مطلب را بعبارت عربی نماید این مطلب ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر بنصوص
معتبره وارده [illegible] مطلب مقام دویم آنست که آیا جایز است در قنوت اختیار نماید غیر لغت
عرب و مقصد اتیان بقنوت موظف نماید بان لغت اضافه اینست حکم بجواز این مشکل است
بلکه ظاهر این است که حکم بجواز نتوان نمود نظر باینکه مستفاد از نصوص معتبره وارده
در مسئله علاوه از جواز دعا و [illegible] نیست والمکالمات فیها پس از این جهت [illegible] بعضی
علاوه از آنچه در مقام اول مذکور شد معلوم میشود [illegible] تکلم بمناجات باقای خالق جل
و طلب حاجت و اشتغال مطلب بهر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است که غیر
عبر حالات قنوت بوده باشد و اما اقتصار بر این قدر و اجتزای بان از قنوت موظف در
صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر این است مراعات عربیت در آن متعین بوده باشد
در بیان قنوت صلوة جمعه است بدانکه هر نمازی قنوت در آن یکی است و در دو
مگر صلوة عیدین که قنوت در آن در هر دو رکعت است بلکه در هر رکعت متعدد است ظاهر
اینست خلافی در این نیست کلام ابن ادریس در سرائر که فرموده [illegible] لا یکون فیها
الا قنوت واحد [illegible] صلوة [illegible] صلوة عیدین است و
[illegible] است صلوة جمعه لکن در این خلاف است فقها رضوان الله علیهم اختلاف کرده اند
در قنوت نماز جمعه که واحد است یا متعدد است جماعتی از علما قائل شده اند که قنوت
در نماز جمعه یکی است و اکثر از فقها قائل شده اند بتعدد قنوت در این لکن [illegible]

اختلاف کرده اند اما قایلین بوحدت قنوت پس اختلاف کرده اند در اینکه قنوت واحد
در رکعت اولی است یا در رکعت ثانیه شیخ مفید و مرحوم علامه در مختلف و صاحب مدارک
قایل شده اند باینکه قنوت در نماز جمعه یکی بیشتر نیست و آن در رکعت اولی است و این ظاهر می
شود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی و مرحوم شیخ صدوق در فقیه اگرچه قایل بوحدت قنوت
شده اند لکن حکم فرموده اند باینکه مثل سایر صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ
از قرائت و کلام ابن ادریس در سرائر اگرچه صریح در وحدت قنوت است لکن محتمل است
که مراد ایشان از قنوت واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد ایشان این
بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است که ادعا می فرموده در احتمال ثانی چنانکه مراد
ایشان بقنوت واحد در رکعت اولی بود نظر بعدم اعتبار مناسب این بود که تنبیه برآن
نماید و اما قایلین بتعدد قنوت پس ایشان نیز اختلاف کرده اند حاصل اختلاف در این
مقام راجع میشود بسه قول اول آنست که قنوت در رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت
ثانیه بعد از رفع راس از رکوع و این مختار شیخ طایفه است در تهذیب و ابن براج است
در مهذب و محقق است در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد
و مختار شهید است در دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه و قول ثانی مثل قول اول است
لکن در حق امام یعنی امام در صلوة جمعه در رکعت اولی اتیان بقنوت می نماید قبل از
رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ طایفه است
در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار و عبد العزیز بن براج در مراسم و محقق است در معتبر و علامه
است در تذکره و نهج مثل دو قول مذکور است در تعدد قنوت لکن مخالف با آنها است در اینکه
هر دو قنوت قبل از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه و این قول حکایت
شده است از ابن ابی عقیل حکایت عام است از اینکه امام بوده باشد یا ماموم و این ظاهر
کلام ابی الصلاح است در کافی قال فی القنوت فی الرکعة الاولی و الثانیة نظرا باینکه معهود

بر دعای شیعه است که قنوت بعد از فراغ از قرائت و قبل از رکوع است اگر مراد ابی الصلاح
غیر از آن می بود مناسب این بود که تنبیه بر آن نموده باشد مختار ما بین اقوال قول اول است یعنی قنوت
در صلوة جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از
رکوع است مرحوم شهید ثانی در شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت
داده اند مخفی نماند آنچه مذکور شد در خصوص صلوة جمعه بود یعنی دو رکعت و اما هرگاه ظهر
جمعه بوده باشد یعنی چهار رکعت خواه منفردا اتیان شود یا بجماعت در اینصورت مثل سایر
نمازهای چهار رکعتی است قنوت در آن واحد است در رکعت ثانیه قبل از رکوع خلاف در این
مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در تهذیب مقتضای اطلاق کلام ابن بابویه در کتاب
مذکور آنست که صلوة ظهر جمعه مشتمل بر دو قنوت است در رکعت اولی قبل از رکوع و در
رکعت ثانیه بعد از رکوع در صورتیکه اتیان شود بجماعت و اما هرگاه اتیان شود منفردا
پس ثابت نشود از آن یک قنوت است در رکعت ثانیه قبل از رکوع مقتضای این کلام قول بتعدد قنوت
است در صورت اتیان نماز بجماعت اگرچه چهار رکعت اتیان نماید بلکه اگرچه نماز عصر
بوده باشد مؤید این است اطلاق استثنای انفراد است از این حکم لکن این قول منقول است
پس تعدد قنوت در چهار رکعت ثابت نیست اگرچه اتیان شود بجماعت
در حکم قنوت است در صورت اخلال بآن که اخلال بقنوت در محل خود بوده باشد عمدا
می باشد یا سهوا هرگاه اخلال بقنوت نمود عمدا در اینصورت تدارک و قضای آن ثابت
نیست مطلقا خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از آن پس هرگاه کسی بجهة غرض مهمی ترک
قنوت نمود عمدا بعد رفع آن حرج شد در اثنای صلوة یا بعد از فراغ از آن مشروعیت تدارک قنوت
در اینصورت ثابت نیست بنا بر این هرگاه ماموم مسبوق ترک قنوت نمود بجهة لحوق بامام تدارک
قنوت ظاهرا در اینصورت ثابت نیست و اما هرگاه اخلال بقنوت نمود سهوا پس این منقسم میشود
بچند صورت اول آنست که متذکر شد آن بعد از آن قبل بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع

شرعی در این صورت ظاهر این است که جاهل باشد عود نموده تدارک قنوت مینماید
بعد از آن برکوع برود دویم آن است که متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از
اشتغال بذکر بوده باشد یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در این صورت مستحب در حق
او اینست که بعد از رفع رأس از رکوع اتیان بقنوت نماید و این منصوص فقها است
بلکه جماعه نسبت داده اند این را باصحاب مثل اشتهار خلاف در مسئله است لکن ظاهر اینجه
از جمله معلوم میشود از ابن ابی عقیل منع تدارک فقط است در ما نحن فیه و
این ضعیف است نزد اصحاب تدارک است سیم آنست که تذکر بعد از رفع رأس از رکوع و قبل از
انحنای بحد سجود بوده باشد ظاهر این است که در این حالت استحباب تدارک ثابت بوده
باشد چهارم آن است که متذکر شد بالاخلال بقنوت بعد از انحنا بجهة سجده و قبل از بلوغ بحد
سجده پنجم آنست که متذکر شد بان بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین سجدتین
یا بعد از رفع رأس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه در این صورت اگرچه
مقتضای کلمات فقها مختلف است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شد لکن مختار
عدم ثبوت استحباب تدارک است ششم آنست که متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در قیام ثالثه
الی آخر الصلوة حکم بعدم ثبوت تدارک در این صورت اظهر از سابق است هفتم در جمیع
صور ثلث تدارک قنوت مطلقا در اثنای نماز ثابت نیست و اما رجحان تدارک بعد از فراغ
از نماز پس اگرچه مقتضای کلام بعض و منتهی خلاف آن است لکن مختار ثبوت رجحان است
و این ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب پس بعد از فراغ از نماز راجح در حق او این است
که تدارک قنوت مینموده باشد بجا آورد حالت جلوس رو بقبله بجهة تدارک قنوت مستحبی
ضرور نیست بلکه رجحان عود ثابت نیست هشتم آنست که متذکر شد بحقیقت حال بعد از فراغ
از نماز لکن قبل از انصراف و اشتغال از مکان نماز هشتم مثل هفتم است مگر آنکه تذکر
بحقیقت حال بعد از مکان نماز بوده باشد خواه وقت نماز باقی بوده باشد یا نه ظاهر اینست

رجحان تدارک قنوت مستحب نماید و صورت نیز ثابت بوده باشد پس در حال تذکر اگر
مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت اتیان بقنوت مینماید و اگر مستقبل القبله نبوده باشد
مستحب این است رو بقبله نموده بعد از آن اتیان بقنوت مینماید   دویم بیان
امور مناسب در این مقام است بدانکه در این مقام تنبیه بر چند مطلب مناسب است اول آنکه
که قنوت مستحب بعد از تدارک آن آیا متصف بوصف قضا است یا ادا میکنیم ظاهر از
کلمات بسیاری از فقها آنست که قضا است تحقیق مطلب مقتضی این است که گفته شود
بعضی از آن تشکیکی در ادا بودن آن نیست چنانچه بعضی نیز تشکیکی در قضا بودن آن نیست
بعضی دیگر محل تامل است اما قسم اول پس آن قسم اول از اقسام مذکوره است و ادا بودن آن
البته ظاهر است و اما قضا پس آن منوقف است کما اینکه اتیان بان شده باشد بعد از انقضای
وقت نماز و هم چنین است منوقف کما آنکه شده باشد بان بانقضای وقت بتقدیم رکعت
یا در رکعت در قنوت نماز چهار رکعتی نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه است با اشکال
در آن چنانچه مذکور خواهد شد و اما در سایر اقسام پس اگر نظر این تمام برسد آن
بجهت آنکه قضا در اصطلاح ائمه اصول و فقها عبارت است از بجا آوردن بعد از انقضای وقت است
و آنچه در این مقام متحقق است آن است که اتیان بجزء صلوة شده است در محل خود نه بعد از خروج
وقت [illegible] لازم مقتضی این نیست که گفته شود [illegible] در ایام که در آن وقت
اجزاء نماز شده باشد بلکه ظاهر این است که وقت اجزای عبادت موقته همان وقت کل است
لهذا هرگاه اتیان بصلوة شود در اول وقت هر جزئی از آن اتیان بوقت خود خواهد بود
و هم چنین هرگاه اتیان شود در وسط وقت یا آخر وقت حاصل وقت اجزای عبادت موقته
تابع وقت نفس عبادت خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادت موسع بوده باشد وقت
اجزای آن نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبادت مضیق بوده باشد وقت اجزای
آن نیز چنین خواهد بود بنا بر این هرگاه اخلال بقنوت در نماز ظهر شده باشد و متذکر

شده باشد بعد از فراغ از نماز ظهر پس اگر با بقای وقت ظهر بوده باشد قنوت در وقت
خود ادا شده خواهد بود یا بعد از آن بوده باشد یعنی بعد از وقت ظهر خارج شده باشد مثل
آنکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر بقدر ادای عصر در این صورت قنوت مذکور بعد از انقضاء
وقت خود خواهد بود پس قضا خواهد بود و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال و از وقت
ظهر باقی نمانده مگر بقدر دو رکعت در این صورت ممکن است که بگوییم قنوت ما نحن فیه ادا
بوده باشد نظر باینکه محل قنوت در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت بوده بنا بر
مفروض وقت رکعتین اولیین منقضی شده پس صادق است که قنوت مفروض بعد از
انقضای وقت خود شده لکن نظر بعموم من ادرک رکعة فقد ادرک الوقت در صورت
مفروضه رکعتین اولیین در وقت خود ادا خواهد بود چه تابع کل است پس ادا (?) قنوت
ادا خواهد بود و همچنین است حال در قنوت عصر هرگاه متذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر
در حالتی که باقی نمانده باشد از وقت مگر بقدر یک رکعت یا رکعتین پس قنوت ماتی به در
جمیع صور ادا خواهد بود مگر قنوتی که اتیان شود بعد از انقضای وقت بعد از
الملاحظه و تامل در آنچه مذکور شد باید تامل در آن شود بنا بر این مراد فقها باید قضا
بمعنی معروف باشد بلکه مراد این است چونکه قنوت بعد از محل خود اتیان شده از این جهت
تعبیر از آن بقضا نموده اند اگرچه در اکثر صور متصف بوصف ادا بوده باشد مخفی نماند
آنچه مذکور شد که قنوت در غیر محل خود واقع شده در بعض صور قنوت اولی است و اما در قنوت
اول پس در محل خود واقع شده است مطلب ثانی آن است که حکم مذکور چنانچه ثابت است
در صلوات مفروضه ثابت است در صلوات مندوبه بدون تفصیل که در صلوات مفروضه
مذکور شد مطلب سیم آن است که جهر راجح است در قنوت مطلقا خواه در نماز جهریه بوده باشد
یا در نماز اخفاتیه لکن در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس اخفات در آن راجح است اگرچه
در نماز جهریه بوده باشد بلی در صورتیکه بالجهر سماع امام متحقق شود تامل در آن نیست در

در صورتیکه

در صورتیکه بعلاوه امام بوده باشد بحدی که جهر او موجب سماع امام نشود محل تامل است
لکن باز ظاهر آن است که جهر در حق او مرجوح و اخفات راجح بوده باشد چنانچه در مبحث
قرائت بیان شد بدانکه ضبط شده در جهر و اخفات در صلوات یومیه مقتضی این است
که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشاء باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود
بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات و اما واجب الجهر
در قرائت حمد و سوره است در رکعتین اولیین و اما واجب الاخفات پس در قرائت حمد
یا بدل او تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین در نماز عشاء و در رکعت ثالثه در نماز مغرب است
و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه بیان شد از
اذکار و ادعیه ثابته در آن و در بسمله در رکعتین اخیرتین نماز عشاء و در رکعت ثالثه
نماز مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس وجوب جهر و رجحان جهری نباشد
بلکه بالاتر اخفات است این در مثل قرائت در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولیین
و در قرائت مثل آن در غیر رکعتین اولیین است یا راجح الاخفات است و این در غیر آنچه
مذکور شد معلوم است آنچه مذکور شد در صورتیست که ماموم باقی بر وصف ماموم بیت (?)
بوده باشد و اما هرگاه باقی نبوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم هر یک بنحوی است
که مذکور شد مخفی نماند حکم تکبیرات ست افتتاحیه در حق امام خواهد بود مثل استعاذه
که اخفات در آن راجح است و اما نماز صبح پس آن در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات
منقسم میشود بر سه قسم لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و لازم اخفاتی در آن نیست
اما لزوم جهر پس در قرائت است و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت بامام و منفرد
و هم چنین در تکبیرات ست افتتاحیه لکن در حق امام و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه مذکور شد
و اما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر رجحان اخفات این در صورتیست که ماموم بعید
نبوده باشد که استماع صوت امام نکند و اما هرگاه بعید بوده باشد پس اقوال ثابته

در ثمان در حق او منقسم میشود براجح الجهر و راجح الاخفات اول در قرائت و ثانی در غیر آن
اما در کار د و امیشنا بنه دران نماز و لکن در رجحان جهر اگرچه در صورت منفرد
بوده باشد اشکالی نیست و اما نماز ظهر پس مطلقا در اقوال ثابته در آن منقسم میشود
بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر بلازم الجهر در آن نباشد لازم اخفات
در رکعتین اولیین و در قرائت مبدل آن در اخیرتین و رجحان الجهر در بسمله و در قنوت
و بعد از رفع راس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن که عبارت بوده باشد
از الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان
اخفات پس در غیر اینها است که مذکور شد اینها مذکور شد در حق منفرد است و اما در
حق امام پس آن بر چنین است یعنی اقوال ثابته در دو نماز مذکور منقسم میشود به سه قسم
مذکور و لکن مختص به کون ملک راجح الجهر در حق امام در غیر قرائت مبدل او و غیر از استغفار
و تکبیرات شش افتتاحیه است و راجح الاخفات در تکبیرات است افتتاحیه و استعاذه است
و اما مبدل لازم الاخفات پس فرقی ما بین امام و منفرد نباشد و اما ماموم پس رجحان
جهر در حق او نباشد بلا لازم الاخفات است یا راجح الاخفات است لازم الاخفات
در حق مسبوق در رکعتین اولیین یا احدهما در قرائت مبدل او و در غیر مسبوق
یا مسبوق در رکعت ثالثه و دیگر رکعت راجح الاخفات در ما عدا آن مطلب چهارم در
بیان قرائت آیات قرآنیه است در قنوت بدانکه اشکالی در جواز آیات قرآنیه در
قنوت در نظر حقیر نیست چه وجه اشکال بنظر نمیرسد مگر شبهه قران و این تشکیک
بی وجه بنا در جمله آنکه قران قرائت اکثر از سوره واحده است بعد از حمد بقصد
قرائت مطلوبه در غالب نوافل یه در محل کلام ثابت نیست لکن کلام هرگاه در این مقام
این است که اگرچه تشکیکی در جواز آیات قرآنیه نیست در حال قنوت لکن کلام در
کفایت اجتزاء به این قرائت بعنوان عوض از قنوت مطلوب در نماز است غیر ظاهر چه امتثال

تعقل است

تعقل است بیان آن این است که اگر آیه مقروه از آیات مشتمله بر عجز و انکسار و طلب حاجات
از خلاق عالم جل شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا وترحمنا
لنکونن من الخاسرین یا مشتمل بر طلب فقط بوده باشد مثل ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار مخفی نماند ظاهر این است که جواز
اجتزاء بآن محل تشکیک نبوده باشد و هم چنین هرگاه مشتمل بر تمجید و تهلیل و تحلیل
الله جل شانه بوده باشد مثل ایاک نعبد و الحمد لله رب العالمین اقتضا بعین با قرائت
کل سوره یا بعض سوره و نحو ها با آن ظاهر این است که تامل بباید نمود در جواز اجتزاء
نظر بعموم حدیث صحیح اثن علی ربک و عموم ما جری علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا موقتا
و حدیث بسمله تنها چنانچه سابق بیان شد شاهدی است بر این مطلب و اما مثل اذا
قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل یا ایها الذین آمنوا اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع الخ یا مشتمل بر قصص
بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا الخ و نحو اینها
پس ظاهر این است که اجتزاء با امثال آیات مذکوره بعنوان عوض در اتیان بموظف
محل کلام آن است که در اینجا دو مقام است اول جواز قرائت آیات قرآنیه در مقام
قنوت ثانی جواز اجتزای با آن از قنوت موظف اول ثابت است بعنوان اطلاق
ثانی جواز آن مشکل است که مذکور شد نظر این در دعا بغیر لغت عرب در مقام قنوت
بیان شد   در بیان استحباب رعایت موجید در مقام قنوت اولی که
تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقها در این مقام مرحوم علامه در کتاب مختلف حکایت
فرموده اند از علی بن بابویه که والد این بزرگوار در حق شیخ صدوق بوده باشد که انکار
قائل شده اند باینکه تکبیری از برای قنوت ثابت نیست و این قول ظاهر میشود از مرحوم سید
جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم و مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی

کدان نکواد حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید که ابن جنید در اخبار ... شریف
ایشان مشتهر شده بود بعدم تکبیر برای قنوت ولکن مشهور ما بین فقها آنست که تکبیر
بجهة قنوت مستحب است و این قول اختیار است پس در وقت اراده قنوت سنت است که اول
تکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از آداب قنوت و مستحبات است و در سابق بیان
شد که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی بجهة رکوع
و سجود پس در نماز چهار رکعتی عدد تکبیرات بیست است بنا بر این عدد تکبیرات رکوع و
سجود در نماز ظهر و عصر و عشا شصت است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب
پانزده است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح ده و مجموع بیست و پنج است بعد از
انضمام به شصت و پنج بهشتاد عدد تکبیرات میرسد هشتاد و پنج بعد از انضمام پنج تکبیرة الاحرام
و پنج تکبیر بجهة قنوت عدد تکبیرات به نود میرسد و پنج تکبیر از جمله مستحبات قنوتها نیست
که در حین اراده قنوت تکبیر بگوید با رفع یدین در صلوات یومیه ظاهر این است
این استحباب در نوافل نیز ثابت بوده باشد و همچنین در نماز کسوف و خسوف و زلزله
و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز عیدین پس اگرچه تکبیر زیادتی قبل از
شروع بقنوت ثابت است لکن تکبیر بجهة قنوت بودن ثابت نیست و اما نماز جمعه پس
ثبوت اصل تکبیر قبل از قنوت معلوم نیست چه جای اینکه بگوئیم که آن تکبیر بجهة قنوت
یا نه خواه در قنوت اول بوده باشد یا در قنوت ثانی دویم رفع یدین است در حال
قنوت بدانکه رفع یدین داخل در حقیقه قنوت نمیباشد بلکه قنوت عبارت از
دعا یا ذکر یا هر دو میباشد در محل معین اگرچه رفع یدین با او نباشد پس رفع یدین مستحب
جداگانه علاوه در حال قنوت بنا بر این هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه
ترک قنوت ضرور نیست نهایتا فی الباب ترک رفع یدین می نماید و این مستحبات است
در حال قنوت چنانچه این حقیر در سفر مکه معظمه مکرر اتفاق می افتاد که اشراف عرب

برسرحاج

بر سر حاج میریختند بجهة مطالبه پول و اذیت در نماز جماعت در مقام قنوت بجهة
محافظت از شر آن اشرار این دعا را میخواندم اللهم احفظنا من بین ایدینا
ومن خلفنا وعن ایماننا وعن شمائلنا ومن جمیع نواحینا من شر الاشرار و
المفسدین بحق محمد واهل بیته الطاهرین و ترک رفع یدین میکردیم بجهة تقیه مخفی
نماند که رفع یدین مستحب است در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع راس در نماز وتر
که جمع کثیری از فقها حکم کرده اند که در وتر دو قنوت است یکی قبل از رکوع و
دیگری بعد از رفع راس از رکوع و رفع یدین در دعای که بعد از رفع است ثابت
نیست و اما در قنوت صلوة عیدین پس ظاهر از اکثر فقها آنست که رفع یدین
در قنوت عیدین ثابت نباشد بنا بر مقتضای فرموده اکثر فقها آن است که رفع
یدین در حال تکبیرات میکند تفاوت دعاها بین التکبیرات لکن صاحب وسیله
و مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری حکم فرموده اند باستحباب رفع یدین در حال
قنوت در عیدین باز عمل باین عبارت بعض در حکم باستحباب رفع یدین در
قنوتات عیدین منافی نداریم بنا بر این امر در رفع یدین در حال تکبیرات
در صلوة عیدین بنا بر قول بعدم ثبوت رفع یدین در حال قنوت ظاهر است
اما بنا بر قول باستحباب رفع یدین در حال قنوتات عیدین پس امر در رفع
یدین در تکبیرة اولی ظاهر است در رکعت اول و ثانیه در غیر تکبیرة اولی پس
تادیه سنت بدو طریق ممکن است اول آنکه دو دست را در حال قنوت که رفع
نموده پائین آورد بعد از آن رفع نماید بجهة قنوت نظر باینکه حال تکبیر رکوع
است بعد از قنوت در فرایض یومیه مثلا پس از آن بین یدین در طریق ممکن
اول آن است که بعد از فراغ از قنوت دو دست را پائین آورد بطریق متعارف
بعد از آن رفع یدین نماید در حال تکبیر بجهة رکوع دویم آن است که بعد از فراغ

از قنوت و در قنوت این بوده مثلاً پس از بین بجهت دو طریق ممکن است اول آن
است که بعد از فراغ از قنوت دو دست را پایین آورده از طریق متعارف از آن
رفع یدین نماید و در حال تکبیر جهت رکوع دویم آن است که بعد از فراغ از قنوت
بهمان حالت که هست رفع یدین نموده تکبیر بگوید مکرر در صورتیکه بسیار بلند
نموده باشد بحدی که قریب به منتها الیه رفع یدین در تکبیر با آن حد بوده باشد
در این صورت اکتفا بهمان حالت کفایت نمیکند در تادیه سنت پس از امور مذکوره
بیان تحدید رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت آنست پس میگوییم ظاهر
منقش در اختلاف در این مسئله چند قول اول آنست که رفع یدین مینماید در حالت
بسط کفین تا بحدی که یدین محاذی با صورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب
زمین باشد و بطن بجانب آسمان و این مشهور ما بین فقها است مرحوم شیخ شهید این
قول را نسبت باصحاب داده و دویم شمول بین است در کیفیت و اقل از آن است در تحدید
یعنی بحسب تحدید بلند مینماید تا بحدی که مقابل سینه مصلی شود و این قول مختار
ابن براج و ابن ادریس است سیم آنست که ظهر کفین را بسوی آسمان نکند و در
وبطن کفین را بسوی زمین و اما مقدار رفع یدین پس مشخص نیست این قول اول است
که مرحوم محقق در معتبر نسبت بقیل داده و رابع اقوال قول جواز امرین است یعنی
تادیه سنت میشود برفع یدین خواه ظهر کفین را بسوی آسمان نکند و در یا بطن
آنرا با اولویت قرار دادن کفین را بسوی آسمان این قول مرحوم محقق در معتبر
و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار قول اول است لکن تحدید
مذکور بعنوان مذهب و رجحان است نه حتم و الزام پس تادیه سنت میشود
بمطلق رفع یدین لکن اولی اینست که رفع ید نماید بحدی که یدین مواجه
رو شود ظاهر اینست که اتصال یدین بعضهما ببعض عمر و ور مباشد پس

موذی سنت میشود خواه یدین را متصل نگاه دارد یا منفصل اولی این است که انگشتان
است را بهم بچسباند مگر انگشت بزرگ را بلکه و مفید در سنت مسلی در احوال نماز نیست
تضم اصابع و عدم ضم بر سه قسم است اول رجحان ضم اصابع است کلا مگر انگشت بزرگ
این مختص بحالت قنوت است چنانچه مذکور شد دویم تفریج اصابع است یعنی همه انگشتان
را از هم جدا نماید و این مستحب است در حالت رکوع سیم ضم کل انگشتان است حتی انگشت
و این راجح است در جمیع احوال صلوة مگر در حالتی که مذکور شد خواه قیام بوده باشد
یا جلوس یا سجود چهارم از امور مذکوره آن است که مرحوم علامه در کتاب منتهی
در این مقام قولی نقل فرموده از قول این است که مستحب در حق مصلی این است که بعد
از صحیح فراغ از قنوت دستها را بصورت خود بمالد لکن این قول را رد فرموده
که چنین چیزی ثابت نیست و مرحوم شهید این قول را از بعضی که یکی از قدمای علمای
شیعه است نقل فرموده بعلاوه لحیه و سینه باین معنی که این قایل فرموده بعد
از فراغ از قنوت مستحب این است که دست را بصورت و ریش و سینه خود بمالد بعد
از ذکر این قول فرموده است اینقول بعض از علمای عامه است و انجام شریعت
سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه و اله الطاهرین مضایقه از اینمعنی ندارد
لکن در وقوف نوافل نه در وتیره فرایض نظر بحدیث معتبر بلکه صحیح که وارد شده
مروی است از حضرت بحجة الله الرحمن و امام الانس و الجان حضرت صاحب العصر
الزمان عجل الله تعالی فرجه حاصل آن این است که بعد از فراغ از قنوت مالیدن
دست بر صورت فضیلت دارد در نوافل لیلیه و نهاریه و در فرایض چنین
عمل جایز نیست و بحدیث معتمد استشهاد بیکه در باب تعقیب در فقیه مذکور است
مرسلا هکذا قال ابو جعفر ما بسط عبد یده الی الله عز و جل الا استحی الله ان یردها
صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح

بهما علی راسه و جهد و فخر لحن علی وجهه و صلت حاصل ظاهر معنی این حدیث
شریف است که نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر آنکه
خداوند عالم جل شانه را شرم می آید که آن دستها را خالی برگرداند تا آنکه قرار دهد
از فضل و رحمت خود در آن دستها چیزی را که صلاح داند پس هرگاه یکی از شماها دعا
کند باید دست خود را بر نگرداند تا آنکه آن دستها را بر سر و روی خود بمالد
در حدیث دیگر چنین وارد شده باید دست خود را بر نگرداند تا آنکه آن دست را
بر صورت و ریش خود بمالد و ثقة الاسلام الکلینی روایت نموده در کتاب دعا
در اصول کافی از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق که آن حضرت
فرموده ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل ان یردها
صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی
یمسح علی وجهه و راسه صفر یعنی خالی است بدانکه اخبار از صاحب قاموس ظاهر میشود
است که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جایز است و این حدیث در فصل اول
از باب معاشر مکارم الاخلاق بنحو مذکورات مختص است حدیث بعموم عموم شامل
احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگرچه نسبت بغیر ایمن مختص است حدیث
معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل موید آن است محقق نماید که چه مذکور شد معنی ظاهر حدیث
بود لکن مهم در این مقام این است در این حالت که از حالات است که شل کردن
دست را در مقام سوال بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت و در ... کیست
و سعی نماید ما را سوال بنحوی نماید که مستوجب طرد از سلطان اجابت عظمت حضرت
مسئول در مقام سوال نوعی نماید که نعوذ بالله تعالی جناب مسئول با او معمول دارد
محل اعراض نماید است که شدت احتیاج و افتقار و عجز در شود و غایت شفاعت و عظمت
مسئول و معبود را در نظر آورده بمقتضای شدت حاجت حرکت کمال الفتا و عظمت مسئول

سوال نماید

سوال نماید در تماس برخورد با احتیاط در روی از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
حدیثی مروی است که آن حضرت از والد خود گوار خود و آن سرور از مفتن قواعد تضرع
و ابتهال و موسس بنای محکم الاساس مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه روایت فرموده
که جناب موسی بن عمران ع مرور کردند بمردی در حالتیکه آن مرد دست خود را بلند
نموده بود بجانب آسمان اظهار حاجت و مسئلت خود می نمود بدرگاه عظمت انشاء خلاق
جهان جل شانه جناب حضرت موسی آن مرد را بهمان حالت مشاهده فرموده تشریف بردند
بسمت حاجتی که منظور و نقل شریف ایشان بود تا هفت روز طول کشید بعد از آن
معاودت فرمودند آن مرد را دیدند که بهمان حالت باقی است در آن وقت را است
... بر آن است و دعا مرتبت غالب شد در تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال
نموده و عرض حاجت رسانید ... رسانید که ای پروردگار دعا کننده بنده
ذلیل تو است دستهای خود را بجانب رحمت تو بلند نموده استدعای حاجت خود مینماید
وقت سوال تا حال مدت هفت روز منقضی شده ابواب رحمت اجابت را بجانب او مفتوح
نفرموده در آن وقت وحی آمد بجانب ... الی الضمیر ... اسرار بجانب آن شفیق
درگاه حضرت ... رسید که ای موسی لو دعانی حتی ینقطع یداه و ینقطع لسانه ما اجبت
له حتی یاتینی من الباب الذی امرته به یعنی ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه دو دستهای
او بشکند و قطع شود زبان او اجابت او را نخواهم نمود تا آنکه بخواند مرا بنحوی که من
قرار داده ام نعوذ بالله تعالی من الخذلان والحرمان عن شرائط اجابة الرحمن دویم از
جمله اموری که در اثنای نماز مستحب است وظیفه مکلفات باعتبار چشم در احوال
صلوة بدانکه وظیفه مکلف باعتبار چشم آن است که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود
و این ثابت است در جمیع احوال قیام مگر حال قنوت که مستحب در آن وقت آن است که
نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت در هر دو این بوده باشد در حال نظر کردن

بموضع سجود ملتفت این شود که این موضع است که اشرف و اعلی اعضای خود را بخاک مذلت
می‌مالند در سجده رعایت غایت تعظیم معبود جلیل و اظهار منتهای مرتبه ذلت خود در حضرت
رب کریم بمقتضای این نسبه معمول دارد در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکف
بجهة آنکه متنبه شود که این دست بلند نمودن و باز نمودن که منتهای مرتبه ذلت
بجهة سؤال رحمت و حاجات است از خلاق زمین و آسمان پس این ذلت خود را وسیله
نجات و فوز بسعادت کردانند و اما وظیفه مکلف در حال رکوع آن است که نظر نماید
میان دو قدم و در حال سجود وظیفه او آنست که نظر نماید بطرف انف خود و در حالت
جلوس خواه جلوس تشهد بوده باشد یا جهة تسلیم یا مابین سجدتین وظیفه آنست که نظر نماید
بدامن خود شاید حکمت نظر در هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر باین
نحو مناسب و باب حیا است در مقابل آنکه غایت حیا از و مطلوب و مستحسن عقول است
سیم از جمله امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار یدین در احوال نماز بر آنکه وظیفه
مکلف باعتبار دو دست در حال قیام آنست که دو دست را در حال قیام بگذارد و بر
ران خود مقابل دو زانو با بدجمیع انگشتها را بهم چسبانیده چنانچه بیان شد رعایت این
وظیفه در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف باعتبار دو دست
در حال قنوت آنست که دو دست را بلند نماید مقابل رو و نگه دارد تا فارغ از قنوت شود و وظیفه
او در حال تکبیرات آنست که دو دست را بلند نماید بنحوی که در سابق مفصلا بیان شد
و وظیفه مکلف باعتبار یدین در حال رکوع آنست که دست راست را منفرجات الاصابع
بگذارد بر زانوی راست و همچنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه
او باعتبار یدین در حال سجود آنست که دو دست را بگذارد بر زمین مقابل صورت بنحوی
که انگشتان را مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود دیگر آنست که اول دو دست
را بزمین رساند بعد دو زانو را و در وقت ایستادن دو دست را از زمین بر دارد بعد از آنکه

دو زانو را

دو زانو را از زمین برداشته باشد یعنی اول دو زانو را از زمین جدا نماید بعد از آن
دو دست را از زمین جدا نماید و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در
حال جلوس مطلقا آنست که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک سر زانوها چنانچه در بحث
تشهد مفصلا بیان شد   در بیان مبحث آنکه بعد از فراغ از نماز ذات و آن
تعقیبات است [illegible] مقام محتاج است بایراد کلام در چند مطلب اول در بیان معنی تعقیب است
پس میگوئیم صاحب صحاح گفته التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد ان تقضیها لدعاء او مسئلة محنة
[illegible] مقتضای این کلام این است که کفایت میکند جلوس بعد از صلوة بجهة دعا و در صدق
تعقیب اگرچه مشغول از دعا بوده باشد ظاهر این است که چنین بوده باشد و ایضا ذکر
دعا معنی از ذکر مسئله است و ذکر خاص بعد از عام نظر باعتنای بشان خاص و اهتمام اگرچه
باب است واسع لکن مناسب ذکر صلوات نه با و شاید از این راه بوده باشد که صاحب
قاموس اقتصار کرده است بدعا تنها گفته التعقیب الجلوس بعد الصلوة لدعاء و این اگرچه
ما لهما ثانی است لکن مولفات باول و وارد میشود بر هر دو که مقتضای کلام این دو
نفر اینست که معتبر بوده باشد جلوس در حقیقه تعقیب بنا بر این هرگاه ایشان بعد نماید
بعد از نماز در سجده باید تعقیب نبوده باشد و همچنین هرگاه ایستاده بدعا نماید تا آخر
قیام این نشود که ایشان را آنها ذکر کرده اند معنی لغوی است نه شرعی نظر بآنکه مراد از صلوة
در کلام ایشان شرعیت نه لغوی و این محل تشکیک نیست و این مقتضی اینست که مراد از [illegible]
مقام ذکر مشغول فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جمله کلمات قدمای اصحاب مثل
مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرائر و غیرهم اگرچه
موهم این است که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن کلمات ایشان بر ذکر و دعا محمول است
بر افضلیت و حاصل اینست که جلوس معتبر در حقیقت تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم سجده
رود و در آن مشغول [illegible] ادعیه شود داخل تعقیب خواهد بود و همچنین ایشان بدعا

ثانیا یا ماشیا وان این واه است که محققین از متاخرین علما نور الله مضاجعهم مثل شیخ شهید
ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی در آیات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین
و فاضل مقداد فاضل هندی و بعضی از این طایفه تصریح فرموده اند بعدم اعتبار جلوس
در مفهوم تعقیب و بعضی تعریف فرموده اند انه الاشتغال عقیب الصلوة بدعاء او ذکر
سزاوار است که قرآن نیز علاوه شود باین نحو که تعقیب عبارت است از مشغول شدن
بعد از نماز بدعا یا بذکر یا بقرآن یا بفکر یا بگریه   در ذکر جمله از اخبار وارده
از ائمه اطهار علیهم السلام است در بیان فضیلت تعقیب نماز تا اطلاع بر مضمون اخبار موثق
رغبت مؤمنین شود در مداومت بان پس میگوئیم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی
در کافی و تهذیب باسناد کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده هرکس بعد از
نماز صبح و مغرب نماید و مشغول بتعقیب شود تا نماز دیگر چنین شخصی مهمان خداوند عالم
است مخصوص است که خداوند عالم جل شانه اکرام مهمان خود خواهد نمود و فرموده از جمله از اخبار
حدیثی است مروی در تهذیب از صاحب المحامد فی السر والعلن جناب حضرت امام حسن ع
که آنحضرت روایت فرموده از والد بزرگوار خود جناب امیر المؤمنین ع که آنحضرت فرموده
که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر مسلمانیکه بنشیند در جائیکه نماز صبح
را در آنجا ادا نموده و مشغول باشد بذکر خداوند عالم جل شانه تا طلوع شمس از برای او
مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا کرده باشد و از جمله از اخبار حدیث صحیحی است
مروی در تهذیب از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که از والد بزرگوار خود و از جد بزرگوار
آنجناب حضرت امام حسن ع روایت فرموده که فرموده هرکس نماز کند پس بنشیند
در محل نماز خود تا آفتاب طلوع نماید این حایل میشود میان او و آتش جهنم و از جمله از اخبار
مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی از مسافرت در بلاد و از جمله احادیث

مروی

مروی در کتاب معیشت کافی از آن سرور انبیا که فرموده نشستن مرد در تعقیب صلوة
فجر انفع است در طلب روزی از مسافرت در دریاها و از جمله از اخبار حدیثی است مروی
از عبدالله بن یعفور گفت که عرض کردم حضرت معصوم که آیا چنین است که صبح چنین
در طلب روزی انفع باشد از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب فرمودند
بلی چنین است ولکن انفع از آن چیزی شارب و کس نقل ناصح است در دو ذو جمله
اخبار در این باب بسیار است جمله از آنها در مبحث اینه مذکور خواهد شد
در بیان جمله مهمه از تعقیبات ماثوره است میگوئیم در اینجا دو مقام است
در بیان تعقیبات مشترکه یعنی تعقیباتی که ثابت است عقب هریک از صلوة مفروضه
و این بیان است اول آنکه بعد از فراغ از صیغه سلام مستحب است
که امثال تکبیر نماید سه مرتبه و مستحب است که در حال تکبیر دستها را بلند نموده تا محاذی
گوش در دو دیت شرعیتای تکبیرات در حال طلوع بوده باشد چه شرعیتا مهاده
عنوان این حالت شخص نشسته و ثم از سمعات بعد از فراغ از نماز است که دستها را بلند نماید
بنحوی که بالای سر خود برساند در حدیث صحیح مروی در عینه و تهذیب مذکور است
که جناب حضرت امام جعفر صادق ع بعد از فراغ از نماز دو دست مبارک خود را بلند
مینمودند تا بالای سر و حدیث تا دیرست شود مطلق رفع یدین اگرچه منفک
از ذکر و دعا بوده باشد لکن هرگاه در آن حالت اتیان بذکر نماید افضل خواهد بود
اولی اینست این ذکر را که از ذکر کابینات ماثوره است در آن حالت تلاوت نماید لا اله الا الله
وحده وحده وانجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سیم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام است
تسبیح مرام مستغنی از کلام است در چند مطلب اول در بیان فضیلت این تسبیحات بدانکه منی
معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از جمله حدیثی است مروی در کافی از حضرت ابو الائمه

والا و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرموده که عبادت کرده نشده است خداوند عالم
جل شانه بچیزی از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه و فرموده اند اگر چیزی افضل از
این تسبیح می بود آن جناب رسول الله او را تعلیم میفرمودند بفاطمه و در حدیث دیگر از جناب
حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرموده تسبیح حضرت فاطمه در هر روز در عقب
هر نمازی محبوب ترست نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز   در بیان کیفیت
این تسبیح است بدانکه مشهور میان فقها در کیفیت این تسبیح اینست که اول ایشان تکبیر نماید
سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید
سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود و در تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه یا وقف نماید
یا وصل بحرکت باین نحو را معنی الله اکبر را وصل نماید بلام جلاله در الحمد لله و الا سقاط
همزه شده در لفظ و همچنین هاء مکسوره لفظ جلاله در الحمد لله را وصل نماید بلام سبحان
الحمد با اسقاط همزه وصل معلوم است این و هر مرتبه او نحو مذکور با وصل بسکون نماید
لکن بتخلل فصل فیما بین فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر چنانکه تلفظ بهر یک از تکبیر و تحمید
بشش نحو متصور است اول با عدم اظهار حرکت رای تکبیر و همچنین با عدم اظهار حرکت هاء
لفظ جلاله در تحمید لکن با قطع نفس در هر دو خواه فاصله واقع سازد بعد از فراغ از
مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر یا نه دویم مثل اول است در عدم اظهار حرکت آخر حرف لکن
قطع نفس نماید با تخلل فصل بعد از فراغ از مرتبه و قبل از شروع بمرتبه دیگر سیم است که
حرکت آخر حرف را اظهار نماید لکن آخر حرف را وصل نماید بلام در لفظ جلاله در تکبیر و لام در
الحمد در تحمید چهارم مثل دویم است لکن با عدم تخلل فصل بخصوص که قطع نفس نماید
با اظهار حرکت حرف آخر هر یک از تکبیر و تحمید ششم است که با اظهار حرکت حرف آخر از دو
لفظ نماید لکن قطع نفس نماید و همچنین از او وصل بلام نماید از انچه مذکور شد
ظاهر میشود که هر یک از سه قسم اول که بوده باشد بسبب است اولا وقف بسکون میان

دویم را وصل بسکون سیم را وصل بحرکت و اما از سه قسم اخیر اول وصل بسکون میان دو تمرد را
وقف بحرکت سیم را وصل بحرکت ظاهر است که هیچیک از سه قسم مذکور محصل امتثال و
موجب منع شده باشد اما در پنج قسم قرائت آن چهار نحو میشود اولی عدم اظهار حرکت حرف
آخر است با قطع نفس دویم مثل این است با عدم قطع نفس خواه فصل متخلل شود میان این
سیم با اظهار حرکت حرف آخر است با عدم قطع نفس یکی دو در هر دو که قطع نفس می نماید با عدم
اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه قسم اول که بوده باشد امتثال
حاصل است بخلاف قسم چهارم و الحدیث التکبیر جزم پس تمسک بآن در عدم جواز وصل
بحرکت در محل کلام است بجهت عدم وجود حدیث مذکور در طرق عامه و خاصه بعد از اعتماد
بآن در مخالف مقتضای قواعد لغت و ادب میتوان نمود بر فرض صحت بعید از این مرحله
دور نیست که تکبیر در آن نشان باشد تکبیرة الاحرام با محل تکبیرات تا بله در نماز عملا
تمسک باین در این مقام محل اشکال است شاید دلیل این راه بوده باشد که مرحوم شیخ مفید
قدس الله تعالی روحه السعید جزم متمسک بآن شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم فرموده اند
بر آنکه مستحبات ترک اعراب و در تکبیرة الاحرام بجهت این حدیث متحمل است احتیاط بتلفظ
رجحان است متعین رجحان ترک اعراب نسبت با اظهار اعراب قطع نظر از مورد حدیث سلام الله
لکن مخفی نماند که مذکور شد مطلقا مخفی نماند بخصوص مذکور شده در کیفیت تسبیح سیدة النساء
علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها مشهور میان فقها است و ظاهر میشود از شیخ صدوق
نور الله تعالی مرقده در جمله از مصنفات ایشان مثل مجالس و اعتقادات و هدایه و مقنع
و عقیده به تقدیم تسبیح بر تحمید و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب اقتصاد و محکی
شده است از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید بجهت آن این قول اگر چه ظاهر میشود آن
اعاظم مذکوره بلکه شیخ صدوق در کتاب مجالس این عبارت ذکر فرموده در ضمن امور دیگر
ذکر فرموده است الفاظ ثابت است در دین امامیه لکن قول مذکور ضعیف است نظر دلیل

تعقیبات بر تسبیح مجزی که مذکور شد مجزی نماز بجهة مذکور شد و قول در مسئلة
ثالثة اقوال اقوی الحو جمع تسبیحات در مبسوط و ان مجزی بنا بر ترتیب است بعد از انتقال حاصل شود
بتقدیم تسبیح بر تحمید و بالعکس — در بیان استحباب تهلیل و استغفارات بعد از
فراغ از تسبیح بدانکه مستحب است بعد از فراغ از تسبیح اتیان بتهلیل نماید ثقة الاسلام در کتاب کافی
حدیثی روایت فرموده حاصل مضمون آن این است که هر که اتیان نماید بتسبیح سیدة نساء فاطمة
زهرا علیها السلام بعد از ادای فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله گناهان او
آمرزیده میشود و در کتاب دعائم از فائدهای باب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین
مأثور است حدیثی که حاصل مضمون آن این است که جناب امیر المؤمنین ع فرمودند که بعضی از
پادشاهان عجم بنده سفید فرستاده بود بخدمت جناب رسول خدا من کلم تحیاب سیده
نساء بخدمت جناب رسول خدا و استدعای این کرد که ایشان خادمی بما داده باشند
که متوجه خدمات شما شود سیدة النساء حضرت سیدا را دختر فرستاده استدعای مطلب نمود
از حضرت رسول الله [illegible] و وسیلة نجات مطیع و عاصی در جواب فرمودند ابنا [illegible] تسبیح حضرت
حرام داد که بهتر باشد از برای تو از خادم و از دنیا و هر چه در دنیاست و آن این است
که بعد از فراغ از هر نمازی سی و چهار مرتبه تکبیر بگوید و سی و سه مرتبه بگوید الحمد لله
و سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله این عبارت
از برای تو از خادمی که خواهش نموده و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیاست و اما
استحباب استغفار پس مدلول عبارت حدیثی که رئیس المحدثین در ثواب الاعمال ذکر فرموده
حاصل مضمون آن این است هر کسی که اتیان بتسبیح سیده نساء علیها السلام نموده و بعد از فراغ از آن
استغفار نماید گناهان او آمرزیده شود ظاهر این است که امتثال حاصل میشود بگفتن
استغفر الله ربی و بگفتن اللهم اغفر لی بلکه بغیر این مثل اگر چه مثل اغفر لی رب بوده
باشد ظاهر این است مرتبه آن تهلیل و استغفار مستحب علیحده است پس جمع کل خواهد بوده بود

مطلب چهارم

در بیان این است که استحباب تسبیح سیدة نساء آیا مخصوص است بعد از صلوات
مفروضه باشد بلکه استحباب آن ثابت است بعد از فراغ از تمام نماز ازا بلکه نماز واجب بوده باشد
یا سنتی بدانکه استحباب تسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها عقیب صلوات مفروضه ثابت است اگر چه
همین صلوات یومیه بوده باشد و اما استحباب آن عقیب صلوات مندوبه پس میگوئیم اگر چه
کلام شیخ صدوق در اول مجالس موهم اختصاص بفرایض است فرموده ینبغی للمصلی ان یسبح
تسبیح فاطمة الزهرا علیها السلام فی دبر کل صلوة من فریضة لکن ظاهر ثبوت استحباب آن است اگر چه
عقیب نوافل بوده باشد و این مصرح باشد در کلام شیخ مفید در مقنعه و تلمیذ او سلار مرحوم
سلار بن عبد العزیز است و عبارت آن مرحوم در موضع از مقنعه این است و یستحب ان یسبح الانسان
فی عقیب کل صلوة تسبیح الزهرا فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و معلوم است عموم کل صلوة
شامل نوافل نیز هست بعلاوه چونکه این کلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر
فرموده [illegible] قرینه است که قطعا مراد آن شیخ مذکور نافلة زوال هست چنانکه کلام آن
مذکور بر ثبوت استحباب تسبیح در عقیب هشت رکعت نافله زوال صراحت و کلا [illegible]
در عقیب مطلق نافله ظاهر است و عبارت آن مرحوم در موضع دیگر از مقنعه که بعد از آن
موضع است که مذکور شد اظهر است در افادة این مطلب فرموده و تسبیح الزهرا علیها السلام
فی اعقاب الصلوة المفروضة من سنن مؤکدة و هو فی اعقاب النوافل مستحب و عبارت مرحوم ابن [illegible]
فرموده است بعد از بیان تسبیح و یفعل ذلک عقیب کل فرض و نفل و این عموم مدلول علیه است
[illegible] دعائم فرموده بعد کل صلوة و اما التهلیل فاثبات التعلیم بما [illegible]
ابیجعفر [illegible] قال سمعت ابا عبد الله ع یقول تسبیح فاطمة فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب
الی من صلوة الف رکعة فی کل یوم کما لا یظهر وجه الاستدلال حاصل آنچه مذکور شد حکم بثبوت
استحباب این تسبیح عقیب هر نمازی واجب بوده باشد لکن تاکید در نمازهای آن عقیب
فرایض بیشتر است بدانکه مناسب در این مقام تکلم در تکبیرات ثلث مذکوره است که آیا مکرر آن

حکم تعقیبات پس استحباب آن ثابت است بعد از نوافل چنانچه ثابت است بعد از فرایض بالخصوص
نهایتش این است شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله تعالی روحه العزیز ثانی بوده باشد
نظر باینکه شیخ و غیره از تعقیبات ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و غیره از تکبیرات
فرموده اند یعنی مطلقا در آن مقام ذکر نفرموده اند با آنکه ذکر فرموده اند بعد از فرایض
بوده مقدم بر بعضی تعقیبات از اینجا ظاهر میشود که معتقد عدم اختصاص بوده اند جواب از این
آنست که ذکر در فرایض معلوم ذکر در نافله نظر بعدم اعتقاد شرعیت است حسب نافله
مستلزم عدم اعتقاد شرعیت اعم است از اعتقاد عدم شرعیت نظر باینکه عدم اعتقاد شرعیت
چنانچه با اعتقاد عدم شرعیت هست با تشکیک در شرعیت نیز هست مقدمتین نافلات
بنا بر این نسبت خلاف بمرحوم شیخ مفید نتوان داد مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال
امر فرموده اند باتیان این سه تکبیر عقیب دو رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی
امر فرموده اند باتیان آن بعد از فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و هم چنین بعد
از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم و از مرحوم شیخ العلامه قده در کتاب نهایه ظاهر
میشود قول باستحباب این تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر حقیر بعید نیست

در بیان آنکه چنانچه مستحب است تسبیح سیدة نساء علیها السلام بعد از فراغ از
صلوات مستحب است در وقت اراده نوم چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کتاب
دعای اصول کافی حاصل مضمون آن حدیث این است و هر که وقت خواب [illegible] تیان کن
تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام باین نحو که اول سی و چهار تکبیر بگوید بعد از آن سی و سه مرتبه
الحمد لله بگوید بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله ظاهر اینست تادیه سنت میشود باتیان
تسبیح در محل خواب خواه در حال جلوس بوده باشد یا در حال اضطجاع یا استلقاء لکن از حدیث
صحیح ظاهر میشود که اتیان آن در حال خوابیدن اولی است از اتیان در حال جلوس و از حدیث
[illegible] مروی در کشف علوم الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر حاصل مضمون آن

اینست

اینست که هر گاه کسی دوست دارد خود را بالش خود قرار دهد ظاهر اینست که مراد این بوده
باشد که دوست دارد خود را بر مرقد بگذارد بنا بر این میباید بپهلوی راست بخوابد
این دعا را بخواند لیلا و نهارا اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری
الیک والجأت ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک لا ملجأ ولا منجی منک
الا الیک آمنت بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن اتیان بتسبیح [illegible]
نساء صلوات الله علیها نماید [illegible] تسبیح جناب سیدة نساء علیها السلام [illegible]
[illegible] دفع ثقل گوش است نظر بحدیثی که در کتاب مشکوة الانوار روایت شده حاصل
مضمون آن این است یعنی حضرت کاشف الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق
مشرف شد بجهة ثقل که در گوش او بود از ثمرات تفهیم کلمات [illegible] موجب
[illegible] بعرض [illegible] رساند در جواب فرمودند [illegible] حاصل مضمون آن این است
چرا علاج این مرض خود بتسبیح فاطمه زهرا نمیکنی عرض کرد که [illegible] است تسبیح [illegible] فرمودند
سی و چهار مرتبه تکبیر بگوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوئی و سی و سه مرتبه
سبحان الله بگوئی راوی گفت که [illegible] نمود که در اندک زمانی که این تسبیح را گفتم
ثقلی که در گوش من بود زایل شد حمل کردن این حدیث را باینکه مراد اتیان بتسبیحات
عقیب صلوات اگر چه ممکن است لکن بعید است

در بیان اموری که رعایت
آن مناسب است در مقام اتیان بتسبیح بدانکه این بر دو قسم است اول آن است که مختص است
بهر یک از موارد ثلثه مذکوره دویم مشترکات ما بین جمیع [illegible] که مختص است بتسبیحکه بعد از
نمازات پس بیان آن اینست که میگوئیم اولی آنست که رعایت شود در آن آداب و شرایط
صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده و عد ان ما یعتبر فی الصلوة یعتبر فی التعقیب
و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین فرموده و کلما یعتبر فی الصلوة یعتبر فی التعقیب بنا بر این اولی
این است که در حال اشتغال بتسبیح با طهارت بوده باشد اجتناب نماید از حدث و خبث و

وهمچنین در آن حال مشغول باشد و ترک تکلم و عمل و شرب بلکه ترک تمام منافیات نماز نماید
و در حدیث صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهرا علیها السلام قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة
غفر الله له و بهتر آنست که [illegible] حاصل [illegible] کیفیت ادای این تسبیح
نماید قبل از آنکه دو پای خود را حرکت دهد [illegible] که در [illegible] مشغول
گناهان او بخشیده شود و اولی اینست که در حال اشتغال بتسبیح رعایت نماید جمیع آنچه را که معتبر بود در نماز است
لکن رعایت این بطریق مستحب و در بعضی از احوال لازم بنابراین بهر عنوان که ادا نماید مؤدی
مستحب خواهد بود لکن اتیان آن بر وجه کامل موقوفست بر رعایت امور مذکوره و اما امری که
مختص است بتسبیح در حین ادا آنجا پس ظاهر اینست که اتیان بتسبیح در حال خوابیدن یا نشستن
اولی بوده باشد از جمیع احوال مقصود در حدیث که دستها را بر سر کذارده کنایه بوده
باشد از خوابیدن یا حالت دیگر چنین حکم را اعتبار باید نمود و آن میتوان نمود پس
حکم باعتبار طهارت بجهت این تسبیح مخصوص میتوان نمود و همچنین حکم بوجوب استقبال
مخصوص و ترک تکلم و غیرها و اما امری که مختص است بتسبیح که جهت دفع ثقل مرضی کوش یا کوشت
پس باید آن اینست که ظاهر اینست که بجا آورده میشود با اتیان تسبیح بجهت این غایت خواه تمام
اتیان نماید یا بجا آورد در حالت استقبال و طهارت بوده باشد یا در غیر آن و همکذا و اما
امری که مشترک است مابین موارد مذکوره پس از آنست که اتیان بفصول تسبیح و انواع
آن متوالی بوده باشد یعنی فصل طویل مابین فصول و انواع آن متخلل نشود و در حدیث
وارد است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریفه ایشان این بود که در حال
تسبیح تسبیح را وصل میکردند و قطع نمیفرمودند ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که فصول
و انواع آن متصل بهم اتیان میفرمودند بعلاوه بتواتر آثار اخبار که سی و سه چهار مرتبه
تکبیر یکبود و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله اینست که بطریق توالی بوده
باشد اکر چنین نمیبود از دعوی تبادر در آن هم سکوت میکردیم و در تصنیف این است و اطلاق و در دست

نداریم

و دوست نداریم که تراکم اشتغال را در صورت عدم توالی مشغول بآن کنیم اگر چه در تسبیح در حال
نوم یا بجهت دفع ثقل گوش بوده باشد و در بیان اینکه امتثال حاصل میشود
باتیان تکبیر و تحمید و تسبیح بعددی که مذکور شد منضبط بعدد هشتاد از هر چیزی که بوده باشد
خواه بلند انگشتان بوده باشد یا سنگ ریزه یا تسبیح یا بغیر اینها اکر چه معتبر چنانست بعددی که مذکور شد
منضبط بعدد تسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح و در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دوم از مکارم
الاخلاق همچنین روایت شده که در اوایل الحرب بعد از آنکه فاطمه زهرا علیها السلام منضبط بعد از تسبیح بعد
میفرمودند بجای انگشتان کرم زنده شد بود از آن بعد تکبیرات و عادت انعصویه چنین
بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت فایز گردیدند و وقت از تربت مقدس آنجناب
تسبیح ساختند و بآن منضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیگران نیز در این باب تاسی بآنحضرت
نموده بودند تا آنکه جناب سید الشهدا علیه السلام بدرجه عالیه شهادت فایز گردیدند وقت
مرحوم عدول کردند از تربت مقدسه شریف جناب حمزه بتربت متعلقه بجناب حضرت
امام حسین علیه السلام باشرفیت و افضلیت آن و در حدیث ماثورات تسبیحی که از تربت متعلق بجناب
سید الشهدا در دست کسی باشد تسبیح میفرماید اگر چه آن شخص تسبیح نماید کو یا مراد این بوده باشد که
چنین تسبیح بر دست کسی باعث این میشود که آن شخص از جمله مسبحین محسوب شود اگر چه تسبیح نماید
و در حدیث دیگر ثواب کسی که کرداند تسبیح را که از تربت جناب سید الشهدا است یک مرتبه
با استغفار یا غیر استغفار از جانب حق عالی جل شانه در نامه عمل او ثبت میشود هفتاد مرتبه
چهارم از جمله تعقیبات ماثوره محمد دعائیست که وارد شده است در حدیث صحیحی که ثقة الاسلام
روایت نموده از کاشف علوم الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اقل دعا
که بعد از نماز فریضه ایست که بکوئی اللهم انی اسئلك من كل خیر احاط به علمك و
اعوذ بك من كل شر احاط به علمك اللهم انی اسئلك عافیتك فی اموری کلها و اعوذ
بك من خزی الدنیا و عذاب الاخرة پنجم از جمله تعقیبات مذکوره ابتدا کرده است سید در کتاب

قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام صلوات الله وسلامه عليه مرويست كه فرمود يا على
مداومت كن بخواندن آية الكرسى در عقب نمازهاى واجب كه مواظبت نميكند بر آن
مگر پيغمبر يا صديق يا شهيد و شيخ صدوق در كتاب ثواب الاعمال از حضرت امام رضا ع
روايت نموده كه آن حضرت فرموده من قرأ آية الكرسى بعد كل صلوة لم يضره ذو حمة يعنى
كسيكه تلاوت كند آية الكرسى را بعد از هر نمازى ضرر نرساند باو صاحب سمى يعنى بركت
تلاوت آية الكرسى بعد از هر نماز دفع ضرر صاحب سم مثل عقرب و ثعبان از او ميشود و عين
حديث را ثقة الاسلام نيز در باب فضل القرآن روايت نموده و در فصل ثانى از فصول
مذكوره در باب دوم از مكارم الاخلاق روايت نموده از جناب رسول خدا كه فرموده
من قرأ آية الكرسى فى دبر كل صلوة مكتوبة لم يمنعه دخول الجنة الا الموت بدانكه مهم در تعليم
معرفة آية الكرسى است تا بانكه آية الكرسى وارد شده است در تعقيب نماز صبح و غير آن
معين نيست و در غالب صلوات مندوبه بلكه بسيارى از موارد مخصوصه منحصر است
امثال اين روايات موارد موقوف بمعرفة آية الكرسى است لهذا ميگوئيم خلاف در مابين علما
در آية الكرسى من حيث البداية نيست باتفاق كل علما متفق بر اين ميباشند كه اول آيه
الكرسى الله لا اله الا هو الحى القيوم است لكن خلاف كه هست در انتهاى است يعنى
آية الكرسى منتهاست تا هم فيها خالدون پس آية الكرسى عبارتست از مجموع سه آيه يا
چهار آيه الله لا اله الا هو الحى القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فى السموات وما فى الارض
من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علمه
الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلى العظيم لا اكراه فى الدين
قد تبين الرشد من الغى فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى
لا انفصام لها والله سميع عليم الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور و
الذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم

فيها خالدون

فيها خالدون پس آية الكرسى عبارتست از مجموع آيات مذكوره يا عبارتست
تا وهو العلى العظيم است على خلاف ما بين علما است قول اول ظاهر بنده است جماعتى از اعاظم اصحاب
منهم شيخ الطائفة شيخ الطوسى قدس الله تعالى روحه قال فى المصباح فى عمل ذى الحجة بعد ما ذكر الى
الى اليوم الرابع والعشرين منه ما هذا لفظه فى هذا اليوم تصدق امير المؤمنين ع بخاتمه
وهو راكع روى عن الصادق ع انه قال من صلى فى هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف
ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرأ فى كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة
وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات
انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسئل الله عز وجل
حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضاها كائنة ما كانت ان شاء الله عز وجل وهذه
الصلوة روينا ها فى يوم الغدير بعينها ومنهم سيدنا الجليل السيد بن طاوس فان
كلامه فى الاقبال مطابق الكلام المذكور لشيخ الطائفة قال فصل فيما نذكره من عمل
زايد فى هذا اليوم العظيم الشأن روينا ذلك عن جماعة من الاعيان والاخوان
احدهم جدى ابو جعفر الطوسى الى ان قال روى عن الصادق ع انه قال من صلى
فى هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به وخصه به
يقرأ فى كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية
الكرسى الى هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه فى ليلة القدر عدلت
عند الله مائة الف حجة الى ان قال وهذه الصلوة بعينها روينا ها فى يوم الغدير
ومنهم العلامة اعلى الله مقامه فى دار الكرامة فى جملة من كتبه المعتبرة قال فى القواعد
صلوة الغدير ركعتان قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ فى كل منهما الحمد مرة وكلا
من القدر والتوحيد وآية الكرسى الى هم فيها خالدون عشرا وفى التذكرة يستحب ان يصلى
قبل الزوال بنصف ساعة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذى الحجة

شکرا لله رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات
وآیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون قال الخ وهذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم
الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون وفی نهایة الاحکام یستحب
ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة وهو یوم التصدق بالخاتم قبل الزوال
بنصف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحدة من الاخلاص وآیة الکرسی
الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات قال الخ وهذه الصلوة بعینها رویناها
فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون ومنها
شیخنا الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة یوم الغدیر ما هذا کلامه
وصفة صلوة ها بین الرکعتین ان یقرأ فی کل منهما الحمد والتوحید وآیة الکرسی الی خالدون
والقدر عشر مرات فهی تعدل عند الله تعالی مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولو یسئل الله تعالی
حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا قضاها له کائنة ما کانت ثم قال وصلوة یوم التصدق
بالخاتم وهو الرابع والعشرین من ذی الحجة وهی کالغدیر کما وکیفا ووقتا وثوابا
وفی البلد الامین صلوة یوم الغدیر رکعتان وهی مرویة عن الصادق علیه السلام
قال من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله تعالی علی ما من به علیه
وخصه به یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة وکلا من التوحید وآیة الکرسی الا آیتین والقدر
عشرا عشرا الی اخر ومنها الایتین الظاهر تقدیر الی اخر الایتین والقرینة کلام الجنة
الواقیة مناسب مدعا ایشان [illegible] بعد ذلک عبارات مذکوره است بر اینکه مراد
این عبارت واعتقاد این است که آیة الکرسی تا هم فیها خالدون است پس میگوییم
اما عبارت شیخ الطایفه که فرموده وهذه الصلوة قد رویناها فی یوم الغدیر
بعینها این اشارات بجائی که در آن کتاب در باب صلوة غدیر ذکر فرموده که
وان اینست لما کان یوم الغدیر وحضرت عند امیر المؤمنین ع او فی مسجد الکوفه

او حیث

او حیث کان من البلاد فاغتسل فی صدر النهار وسند فابقی الی الزوال نصف ساعة فصل
رکعتین فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی عشر مرات
وانا انزلناه عشر مرات الخ پس ذکر آیة الکرسی را در غدیر نیست چنانچه نقیر فهمیده ایم
با آنکه در آیة الکرسی را مطلقا ذکر فرموده اند مشخص است این معنی آن در وقتی میشود که آن
مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی مطلق تا هم فیها خالدون بوده باشد وهو
المطلوب بلکه ممکن است که گفته شود نقیر مذکور در صلوة در نیست وچنانچه از حقوا آنمرحوم
بوده باشد یعنی مذکور در حدیث مطلق آیة الکرسی بوده باشد واین نقیر فقط با اعتقاد
خود آنمرحوم حرم بوده باشد لکن این خالی از دعوی نیست بنابر اینکه نقیر فهمیده ان معصوم
بوده باشد چنانچه ظاهر این است دلیل میشود بر اصل مدعا که آیة الکرسی تا خالدون است
مطلقا واحتمال اینکه در آن محل بخصوص مراد تا خالدات ودر مواضع دیگر چنین نیست بعید
بعید است بلکه صحیح نیست وآنچه مذکور شد مختص میشود که مراد آنمرحوم از آیة الکرسی
در کتاب مبسوط [illegible] بعد این عبارت در موضع مذکور است قال فی المبسوط مشیرا الی یوم الغدیر
یستحب ان یصلی فی هذا الیوم اذا بقی الی الزوال نصف ساعة بعد ان یغتسل رکعتین یقرأ فی
کل رکعة منها الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآیة الکرسی عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات
الی اخر ما ذکره ومثل این است عبارت آنمرحوم در نهایة چه آنچه در مصباح ذکر فرموده اند
مبین مراد ایشان است در این دو کتاب بلکه در هر جا که لفظ آیة الکرسی در کتب ایشان ذکر
میشود ممکن اگر قرینه بر خلاف یافت شود حمل کردن اینکه مراد آنمرحوم از لفظ بعینها آیة
آیة الکرسی است نه آنکه تا علی [illegible] که ذکر فرموده اند خلاف ظاهر است بسیار داعی را در کتاب
ان بیت [illegible] ظاهر [illegible] آنمرحوم در کتاب مصباح ذکر شده نیست که آن [illegible] معتقد
این میباشد که مراد از آیة الکرسی مطلق که در عنوان [illegible] از آن کتاب ذکر
فرموده اند تا خالدون میباشد وهمچنین در سایر کتب واین مطلب ظاهر است که

که آیة الکرسی در نزد ایشان عبارتست از همین آیت که مذکور شد چنانچه بعد از این با ندک تأملی ظاهر عبارات
و هم که الحمد مذکور شد چیزی است که مذکور میشود در بیان مجمل کلمات عبارت علامه و شیخ
محقق نیز متابعت مذکور شد در کلام شیخ الطایفه در اثنای این مطلب نقل خواهد شد کلام
سید ابن طاوس و امثال این عبارت مرحوم علامه در قواعد بر این مطلب که آیة الکرسی تا خالدون
میباشد دلالت دارد مرحوم بعد از این است که مشهد ثانی در روض بر شتمل بر لفظ آیة الکرسی
مطلق است و تفسیر آن معنی که مقبل و بیان و شرح مطلب است نیز در مکن نیست که مفسر
مقصد این آیت و این ظاهر است و اما سبب التمام ایراد الحدیث المذکور فان الاطلاع بذلک
اعلم بالله مع خلیله فی الوصول الی المرام منقول در تهذیب شیخ الطایفه فی بعض مواضع عن الصادق
انه قال من صلی فیه رکعتین فی یوم الغدیر یغتسل عند زوال الشمس من قبل ان تزول
مقدار نصف ساعة یسأل الله عز و جل یقرأ فی کل رکعة سورة الحمد مرة و عشر مرات قل هو الله
احد و عشر مرات آیة الکرسی و عشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز و جل مائة الف حجة و
مائة الف عمرة و ما سأل الله عز و جل حاجة من حوائج الدنیا و الآخرة الا قضیت له کائنة
ما کانت الحاجة و ان فاتتك الرکعتان و الدعاء قضیتهما بعد ذلك و این حدیث مثل کلام
مرحوم علامه است اطلاق آیة الکرسی در و مشتمل و تقییدات او مثل عبارت محقق نیز تقیید بر اثبات
که مراد از آن در معاشران است و هم الی احادیث مذکور شده در بعد دلالت کلام مرحوم علامه
در قواعد خاص میشود حال در کلام مرحوم کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین و غیره بنابر آن
حاجت به بیان دیگر هم نخواهد بود و منهم شیخنا الشهید قدس الله تعالی روحه العبد فی البیان
قال قال [illegible] صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا
من التوحید و آیة الکرسی و القدر عشرا و ثوابها مائة الف حجة و عمرة و یعطی ما سأل الی ان
قال و سابعها صلوة یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و هی [illegible] علی علیه السلام
بخاتمه یصلی فیه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدیر [illegible] و بعد ذلك [illegible] کلام

بر اینکه

بر اینکه مراد او مرحوم از آیة الکرسی تا هم فیها خالدون است چنانچه در کتب بیان شده و حواله کردن
این بیان بر آنچه در موده در صفت صلوة الغدیر مستلزم آنست که صاحب کلام معتقد
این بوده باشد که لفظ آیة الکرسی مطلق عبارت است تا خالدون مذکور محقق نیز کلام مرحوم علامه
در کتاب منتهی قریب به کلام مرحوم شهید است در بیان مجمل و ظاهر از کلام مرحوم شیخ
شهید در بیان آن است که مذکور شد لکن ظاهر از کلام آن مرحوم در کتاب مذکور بخلاف
آنست قال و من الصلوات المستحبة صلوة یوم الغدیر و هی مشهورة بین الاصحاب ثم ذکر
الحدیث المذکور ثم قال و منها صلوة یوم المباهلة و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة
فی اظهر الروایات و روی انه الخامس و العشرون منه الی ان قال و روی عن الصادق
انه یصلی فیه رکعتان بصفة صلوة یوم الغدیر الا انه قال فی آیة الکرسی الی قوله هم
فیها خالدون الی آخر ما ذکره و منهم المحقق الثانی قال فی الجعفریة و منها صلوة یوم
الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة و هی رکعتان یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من القدر
و التوحید و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشرا الی آخر ما ذکره [illegible]
سلف و منهم [illegible] من السید [illegible] فی شرحه علی الجعفریة
فانه فی مقام ایراد العبارة المذکورة مع السکوت عن القدح بل علی وجه یظهر منه الاذعان
بذلك [illegible] استدل [illegible] بقوله للروایة و المراد بالروایة هو الحدیث الذی ذکرناه
فیما سلف و معلوم ان ذلك انما یتم [illegible] ان آیة الکرسی المطلق یکون عبارة
عن ذلك کما لا یخفی [illegible] و منهم شارح [illegible] فی المرام اظهر مما ذکر
و منهم شیخنا البهائی قال فی مفتاح الفلاح فی تعقیب صلوة الفجر ثم اقرأ فاتحة الکتاب
و آیة الکرسی الی هم فیها خالدون و منهم المولی المحقق الخونساری قال فی ترجمته هذا
لفظه [illegible] فاتحة الکتاب و آیة الکرسی [illegible] لا اله الا هو الی العظیم و ذکر
[illegible] مفتاح الفلاح

لكن حيث مطلقا سورة من متع وان لسه ابن مطهر ايضا ان نجيبات ومنهم المحدث الفاشاني
قال في خلاصة الاذكار ليوم الغدير صلوة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ في كل
ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشر مرات
والقدر عشر مرات صادقا انتهى يعني مروي عن الصادق ع ومتفاوتة الروايات ومشتملة
على اية الكرسي وقال ايضا في الفصل الحادي عشر الموضوع لبيان اداب السفر واما هذا الفقير
لا يحفظ شيئا من النسخ ان بعض اخلصوا اية الكرسي الى هم فيها خالدون واذ جملة مقدما على الخ
كذ و كلام ايشان ظهوري با ايات هست كه اية الكرسي تا موضع مذكور ميباشد ومنهم
الشيخ الامقدم علي بن ابراهيم في تفسيره وها انا اورد كلامه بالتمام للاطلاع على حقيقة
الحال قال واما اية الكرسي فانه حدثني ابي عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا ع
الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما
في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي
يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم قال ما بين ايديهم فامور الانبيا
وما كان وما خلفهم اي ما لم يكن بعد قوله الا بما شاء اي بما يوحي اليهم ولا يؤده حفظهما
اي لا يثقل عليه حفظ ما في السموات والارض قوله لا اكراه في الدين اي لا يكره احد على دينه
الا بعد ان يتبين له وتبين له الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله وهم
الذين غصبوا ال محمد حقهم قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعني الولاية لا انفصام
لها اي حبل لا انقطاع له الله ولي الذين امنوا يعني امير المؤمنين ع والائمة عليهم السلام
يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا هم الظالمون ال محمد اولياؤهم الطاغوت
وهم الذين اتبعوا من غصبهم يخرجونهم من النور الى الظلمات فاولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون والحمد لله رب العالمين كذلك نزلت حدثني ابي عن النضر بن سويد عن موسى بن
بكر عن زرارة عن ابي عبد الله ع قوله وسع كرسيه السموات والارض يا زرارة اوسع الكرسي

ام السموات

انتهى
ام السموات والارض قال بل الكرسي وسع السموات والارض وكل شيء خلق الله في الكرسي
وجه تطبيق ما ذكرنا ان احتمالا انه لو كان معتقدا بان اخر اية الكرسي هو العلي العظيم
كان المناسب ذكر الحديث المتعلق بالكرسي هناك وعدم ذكره هناك وذكره بعد الايتين
يرشدنا الى اعتقاده واعتقاد ما لا يخفى على الشان قوله كذلك نزلت بناء ان الظاهر انه ليس
باشارة الى خصوص ما ذكره في الاخر من قول والحمد لله رب العالمين لعدم الانتقاد
الى ادخال الكلام في اسم الاشارة فيكون اشارة الى مجموع ما رواه عن مولانا الرضا ع
الخ فتامل ومنهم المولى المتقي التقي المجلسي ره در كتاب لوامع در بيان نماز روز عيد
غدير هر كه اين روز دو ركعت نماز كند با نكه قبل نيم ساعت غسل كند در هر ركعتي
بكويد حمد ده مرتبه قل هو الله احد ده مرتبه اية الكرسي تا هم فيها خالدون وهكذا
صاحب حرز و دعوات در كتاب مفاتيح النجاة در باب عمل روز بيست هشتم
سنت است نماز كه در ده روز عيد كه عجا اورد انتهى وچونكه مشد نماز روز
بيست هشتم مشتمل است بر اية الكرسي تا هم فيها خالدون چنانچه بيان شد و مشد نماز
روز عيد مشتمل است بر مطلق اية الكرسي پس حكم بانكه نماز روز بيست هشتم
نماز روز عيد بر است در وقتي صحيح است كه اية الكرسي مشد باشد تا هم فيها خالدون
ومنهم العلامة الشيخ الحلي قال في مراتب العقول اما هذا الفقير قوله واية بعدها احد كن
ايتين بعدها وعدها من اية الكرسي فالملك في اية الكرسي عليها على ارادة الجنس فيكون
ثلث ايات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه توضيح مرامه ننبئه عباية الخلاف
الذي ذكر الكلام المذكور تقرير انه نقل روي في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن
عبيد عن اسماعيل بن عباد عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء والى هما وهو
العلي العظيم والحمد لله رب العالمين واية بعدها فانه قدس الله تعالى روحه وعد الكلام المذكور
في تفسير هذا الحديث والعبرة في قول فيكون ثلث ايات عائد الى اية الكرسي فكلام شعل

انتهاء آية الكرسي منه الى هم فيها خالدون را اختيار كرده وهم چنين در زاد المعاد در بيان اعمال
روز غدير هم چنين فرموده است اما كيفيت نماز روز غدير هم چنين نماز مشهور است
كه از حضرت صادق ع روايت كرده اند كه هر كس در اين روز نيم ساعت پيش از زوال
شمس دو ركعت نماز بجا آورد و در هر ركعت سورهٔ حمد يكمرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه
و آية الكرسي تا هم فيها خالدون هر يك را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار
حج و صد هزار عمره و تحقيق نماز اينكه اختصاص مذكوره كه كلمات صادره از آنها دال بر آنست
كه آية الكرسي نزد ايشان تا هم فيها خالدون ميباشد از اعاظم علما و اكابر فضلا ميباشند
شايد از اين راه باشد كه جنت مكان و خلد آشيان شيخ جعفر نجفي قدس الله روحه در [illegible]
كشف الغطا اين قول را اختيار فرموده قال في مقام بيان الامور المكروهة في حال
التخلي ما هذا لفظه ومنها الكلام على الخلاء ويستثنى منه ذكر الله وقراءة آية الكرسي الى
تا اين مقام بيان اختصاص بود كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه آية الكرسي منتهاست تا
فيها خالدون و اما اشخاصيكه كلمات ايشان دال بر اينست كه آية الكرسي منتهي ميشود بالعلي
العظيم پس ايشان نيز جماعتي از اجلهٔ علما ميباشند منهم شيخنا الشهيد الثاني في شرحه على الارشاد
والظاهر ان المراد بآية الكرسي التي يذكر فيها الكرسي وهي الله لا اله الا هو الى العلي العظيم
ومنهم المولى المحقق الاردبيلي قال في مجمع الفائدة والظاهر ان آية الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم
كما هو المقرر عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب مجمع البحرين قال و آية الكرسي معروفة
وهي الى قوله وهو العلي العظيم ومنهم المولى الجليل القزويني قال در شرح خود بر اصول كافي بر آنكه
آية الكرسي كه در سورهٔ بقره است الله لا اله الا هو الحي القيوم الى ان قال ولا يؤده حفظهما
وهو العلي العظيم و در چند موضع تصريح بر اين فرموده ومنهم المولى الصالح المازندراني
قال الظاهر ان آية الكرسي من قوله الله لا اله الا هو الى العلي العظيم ومنهم السيد الجليل السيد علي صدر الدين
الحسيني الحسني رحمه في شرح الصحيفة السجادية قال في اوائل الحديقة الثامنة والعشرين المذكور

ماهذا

ما هذا لفظه آية الكرسي وهي الله لا اله الا هو الحي القيوم الى قوله العلي العظيم نص على ذلك بعض اصحاب
المتأخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه وكلمات سائر المحققين تشير الى [illegible]
[illegible] ثم اقول وافقه في هذه الدعوى العلامة المجلسي قال في البحار و
المشهور ان آية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون وقد سمعت
كلامه في ان قراءتها المعمول بها في هذا العمل هي الظاهر من اكثر المفسرين من الخاصة والعامة
والشاهد للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الصادق ع انه قال
من صلى في هذا اليوم اي في اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف
ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة
وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات
انا انزلناه الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف ورواه سيدنا ابن طاوس عن جماعة من الاعيان
منهم شيخ الطائفة حيث قال فيما الى اليوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ما هذا لفظه فصل
فيما نذكره من عمل زائد في هذا اليوم العظيم الشان رويناه عن جماعة من الاعيان الى الشيخ
ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي فيما ذكره في المصباح الى اخر ما حكيناه عنه فيما سلف وبعد
الكل لا شك ان الظاهر من هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لآية الكرسي لا لقراءتها
وانها خاص الخفاء لوضوح انه لو لم يكن الى خالدون من آية الكرسي لم يكن المناسب ان
يقال وآية الكرسي وآيتين بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهمه شيخنا شيخ الطائفة
وسيدنا السيد ابن طاوس مما حكيناه عنهما فيما سلف حيث انهما بعد ان اوردا الحديث قالا و
هذه الصلاة بعينها رويناها في يوم الغدير وقد عرفت ما بينهما عليه ان الحديث في صلاة
يوم الغدير مشتمل على لفظ آية الكرسي فقط ومعلوم ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من
قوله آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لآية الكرسي كما لا يخفى على المتأمل
ومنهم العلامة كما يظهر منه في القواعد والتذكرة ونهاية الاحكام سيما الاول و [illegible]

فى البيان وشيخنا الكفعمى فى الجنة الواقية والبلد الامين والمحقق الثانى فى الجعفرية وشارحا
الثلاثة مر ذكرها وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسى والمحدث الكاشانى فالحظ ما حكيناه ثم
حتى يتضح لك الحال وقد عرفت ان الحديث ظاهر فى الختم المذكور وعنه الظهور معتضد بفهم
هؤلاء الفحول ومنه ما رواه شيخنا الكفعمى فى بعض الحواشى الخ فى اوائل البلد الامين حاكيا
عن كتاب الفرج لعلامة عن النبى صلى الله عليه قال من قرا اول البقرة الى المفلحون والهكم اله واحد
الاية واية الكرسى على الخالدون وان ربكم الله فى الاعراف الى المحسنين واول الصافات
الى لازب ويا معشر الجن والانس الى تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحى الجن
الى قوله شططا كفى كل شيطان مارد وسلطان عاد اشتهى وهذا كما لا يلائم ما ذكر فيها
ما رواه فى روضة الكافى عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى
عبد الله عليه السلام ولا يجيلون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين
وايتين بعدها بناء على ان المرجع للضمير فى قوله واخرها اية الكرسى وفى قوله وايتين بعدها
فيه حذف والتقدير وذكر ايتين كما هو المصرح به فى كلام العلامة المجلسى والمرجع
للضمير بسوق الكلام واما ما ذكره السيد الشارح على سيد الذين فى بعض اياتنا الكتب
بقوله ان الرواية متعددة بين ايتين ولا وجه للنسبة الا بما قاله متعددة التقدير واقرا
ايتين بعدها فيكون الكلام قد تم عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو فى محل النصب
تقدير القول وقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فضعيف لان للعلم انا لو فرضنا
انه فى مقام التحديد لاية الكرسى فقال انه واخرها العلى العظيم فتقدير القرائن غير ملائم
لسوق الكلام قطعا فقبل هذا الاحتمال غير معتبر لصحة الاستدلال كما لا يخفى على اولى التامل والمناقد
والحاصل ان ما ذكرنا من انه لا وجه للنسبة الا بما قاله متعدد وان كان صحيحا لكن العمل المتقدم
فى كلامه غير ملائم لسوق الكلام اصلا والموضح ان حاصل الكلام ح يكون هكذا اقرا اية
الكرسى وهو العلى العظيم وقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها فان تقديم القول

الاول

فى الاول تماما بناء فاكان المراد هكذا اذا علمت اخر اية الكرسى العلى العظيم فاذكر الله وقل
الحمد لله رب العالمين ح لا وجه للعدول بقرائه الايتين بعد اية الكرسى كما لا يخفى على
احد من النظر عن ذلك فقلنا ان المراد ان اخر اية الكرسى العلى العظيم لكن كلما قرات اية الكرسى
فى اى موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرا ايتين بعدها ح يلحق الثمرة المترتبة
من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلى العظيم لتعلق الحكم بشانه لا سيما بالقرائن اليه
كلما ورد الامر بقراءتها فحمله على العطف باسناده الى ما يحمله الحديث وعلى التقدير
المذكور بناء على الحمل المذكور لمنع الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذى فطنة وانما يتسق الكلام
فى محل السنة ومثله ليس مما يعتنى به كما لا يخفى فالتقدير المذكور فى كلام السيد الشارح
خطا من عدم التامل حق تامل فى معناه ولان كلام الحمد لله رب العالمين جزء اية
الكرسى بوجه باشد شاهد ملخص كلام مولانا المتقى التقى المجلسى حيث بوده باشد كه مذكور شد
در شرح خود فقيه در مقام بحث از كلمات عالم در حديث الخلاء استثناء اية الكرسى كلامى كه
ابن مين است در اية الكرسى بحوى كه نا انتهى شده در روايات اهل البيت تعلى انا العظيم و
الحمد لله رب العالمين هست و بعد از له ما فى السموات وما فى الارض وارد شده است وما بينهما
وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذى الخ وابن روايت را على بن
ابراهيم وكلينى وشيخ طوسى وسيد بن طاوس و جز ايشان ذكر كرده اند و بسا هست اين ابات
الكرسى على التنزيل نخواهند بكه ما خواندن رضى كه در مذكورات دو حديث است اول
على بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابى جعفر النقى دعوت بن
عبد الله وفى نسخة عبد الله بن الحسن له ما فى السموات وما فى الارض وما بينهما وما
تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه الى
محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله ولا يحيطون بشيء من
علمه الا بما شاء واخرها وهو العلى العظيم والحمد لله رب العالمين وايتين بعدها ظاهر اين است

انحضرت اکرم نسبت بجلیل وادعیات باشان باین دو حدیث بوده باشد اما مطلب ابراهیم بن کرمیه الحمد لله
رب العالمین مذکور ودر تفسیر انحضرت مرحوم حق لکن باین نحو که الحمد لله رب العالمین بعد العلی العظیم مذکور
باشد بلا تامل رب العالمین کلام مطلب ابراهیم در سابق مذکور شد الخطر کرد تا حقیقت حال منحض شود و
اما انچه طبرسی رحمه الله مذکور شد در تفسیر مجمع البیان و جوامع الجامع مطابق باان نیست بلکه در تفسیر
ایة الکرسی انچه مذکور هست اینست روی علی بن ابراهیم عن ابیه عن الحسین بن خالد انه قرا ابو الحسن
الرضا علیه السلام الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض
وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
علاوه برین در مجمع البیان در تفسیر ایة الکرسی مذکور نیست مطلقا ذکر الحمد لله رب العالمین
بعد از عظیم مذکور نیست شاید در موضع مذکور شده باشد محقق تمام ابن معنی که مرحوم مجلسی
ذکر فرموده و نسبت بروایات ائمه علیهم السلام داده منافات با معنی که مرحوم سید مذکور
در شرح صحیفه ذکر فرموده چنانچه عنقریب بعد از تامل ظاهر میشود و منها ما رواه ثقة
الاسلام فی باب الدعاء فی ادبار الصلوة من کتاب الدعاء من الکافی عن بکر بن محمد عن رجل رواه
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال هذه الکلمات عند کل صلوة مکتوبة حفظ فی نفسه وداره
وماله وولده اجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله الواحد الاحد
الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری
وکل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق الی اخرها وبرب الناس الی اخرها وبایة الکرسی الی اخرها
وجه الدلالة هو انه لو کان ایة الکرسی عبارة الی العلی العظیم کان المناسب الاکتفاء بلفظ الکرسی
وعدم الاکتفاء بذلک والاتیان بقوله الی اخرها للتنبیه علی امتدادها الی ما بعد الایة المذکورة
فیکون منتهاها هم فیها خالدون لا انتهاء الاولی واما تشد قوله ثلثه بعینها ایة الکرسی تا هو العلی العظیم
بدلیل [illegible] بنا تا در حدیث دیگر بعد از [illegible] ثامن عشر از امالی شیخ جلیل
الصدوق [illegible] حدیث [illegible] شیخ الطائفه قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل [illegible]

ابی سفیان ابو محمد القرشی العراقی املاء من اصل کتابه بالموصل قال حدثنا ابراهیم بن محمد بن
بکر قال حدثنا محمد بن شعیب بن شابور القرشی قال حدثنا عثمان بن ابی العاتکة الهلالی
عن علی بن یزید انه اخبره ان ابا عبد الله القاسم بن عبد الرحمن حدثه عن ابی امامة
الباهلی انه سمع علی بن ابی طالب یقول ما اری رجلا ادرک عقله الاسلام وولد فی الاسلام
یبیت لیلة سوادها قلت وما سوادها یا ابا امامة قال جمیعها حتی یقرا هذه الایة الله
لا اله الا هو الحی القیوم فقرا الایة الی قوله ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ثم قال فلو
تعلمون ما هی او قال ما فیها لما ترکتموها علی حال ان رسول الله اخبرنی قال اعطیت ایة
الکرسی من کنز تحت العرش ولم یؤتها نبی کان قبلی قال علی فما بت لیلة قط منذ سمعتها من
رسول الله حتی اقراها ثم قال لی یا ابا امامة انی اقراها ثلث مرات فی ثلث احایین کل
لیلة قلت وکیف تصنع فی قرائتک لها یا ابن عم محمد قال اقراها قبل الرکعتین بعد صلوة
عشاء الاخرة فوالله ما ترکتها منذ سمعت هذا الخبر من نبیکم حتی اخبرتک بالحدیث
ودلالته علی ان ایة الکرسی الی العظیم وانتهائها به مما لا خفاء فیه وحدیث دیگر حدیثی است
که ثقة الاسلام روایت نموده در باب فضل القرآن در کتاب فضل القرآن من الکافی صحیح صدوق
[illegible] عن علی بن الحسین علیهما السلام قال قال رسول الله
من قرا اربع ایات من اول البقرة وایة الکرسی وایتین بعدها وثلث ایات من اخرها لم یر فی
نفسه وماله شیئا یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القرآن وجه دلالت این حدیث
بر مدعی اگر چه محل مناقشه است نظر باینکه مراد ازین ایتین بعد از ایة الکرسی لا اکراه فی
الدین الی اخره بوده موقوف بر این است که ثابت بوده باشد که مراد از ایة الکرسی تا
هو العلی العظیم بوده باشد چه اگر این ثابت نبوده باشد ممکن که مراد از ایة الکرسی تا ابد
بوده باشد ومراد از دو ایه بعد از ایة الکرسی دو ایه بعد از خالدون بوده باشد پس
بحدیث مذکور در این مقام خالی از مصادره نیست لکن این حدیث مع [illegible] حدیث دیگر که صحیح [illegible]

در مجمع البیان ذکر فرموده و اذن مرا خواهد بود و این حدیث این است که فرموده عبد الله بن مسعود قال من قرأ عشر آیات من سورة البقرة فی کل لیلة فی بیت لم یدخل ذلک البیت شیطان حتی یصبح اربع آیات من اولها و آیة الکرسی و آیتین بعدها و خواتیمها قاب دلالت این حدیث چونکه در این حدیث تصریح شده بدین باید مراد از آیة الکرسی همان یک آیه بوده باشد و مراد از دو آیه بعد از آن لا اکراه بوده باشد تا هم خالدون و الا عدد آیات ده میشود که لا یخفی علی المتأمل فی الخبر مذکور شد ظاهر میشود که تمسک بحدیث ثالث در مقام استدلال اولی خواهد نظر با قرائت دو دلالت لکن چون حدیث اول و ثانی است پس تمسک بان از این جهت اولی است حدیث پنجم حدیثی است که صاحب کتاب طب الائمه ذکر عبارت از حسین بن بسطام و برادرش عبد الله بن بسطام بوده باشد چنانچه از انجا شیء ظاهر میشود روایت نموده اند تلخ اول از کتاب مذکور از محمد بن کثیر دمشقی از حسن بن علی بن یقطین از نصر از ابی سعاد محمد بن حنابحضرت امام رضا علیه السلام که فرموده اند بن عوده حرز و امان است از هر مخوف و آن عوذه این است بسم الله الرحمن الرحیم اخسئوا فیها و لا تکلمون اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا و غیر تقی اخذت بسم الله السمیع البصیر علی اسماعکم و ابصارکم و بقوة الله علی قوتکم لا سلطان لکم علی فلان بن فلانة و لا علی ذریته و لا علی ماله و لا علی اهل بیته سترت بینه و بینکم بستر النبوة الذی استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئیل عن ایمانکم و میکائیل عن یسارکم و محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیته امامکم و الله تعالی مطلع علیکم یمنعه الله و ماله و ذریته و اهل بیته منکم و من الشیاطین ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم لا اله الا انه لا یبلغ حلمه و انا انک ما لا یبلغه مجهود نفسه فعلیک توکلت انت نعم المولی و نعم النصیر حرسک الله و ذریتک یا فلان بما حرس به اولیائه صلی الله علیه و آله و اهل بیته و یکتب آیة الکرسی الی قوله و هو العلی العظیم ثم تکتب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و لا ملجأ من الله الا الیه حسبنا الله و نعم الوکیل

سام

سام فی راس الشیاطین انها طلسما ما السلک و الطاق فی ما لم الا قوله و هو العلی العظیم تحدید بآیة الکرسی و اله ذلک آیة الکرسی یعنی الی قوله و هو العلی العظیم فلا دلالة علی المرام مما لا یکاد یخفی علی العدو منا و فی الامکان و منها ان انچه در عیون کتاب ابو از النبیل و وقف ذکر شده در بیان عوذه ما خوذه و صحیح روایت نموده از احمد بن ابی نصر از اسحاق بن عمار از جناب جعفر علیهما السلام که اسحاق نقل عوذه که آنحضرت فرموده یا اسحاق قلت لبیک یا ابن رسول الله قال انک ما خوذ عن اهلک قلت بلی یا ابن رسول الله منذ ثلاث سنین قد عالجت بکل دواء فوالله ما نفعنی قال یا اسحاق فهلا اعلمتنی قلت یا ابن رسول الله و الله ما خفی علی ان کل شیء عندکم فرجه و لکن استحییک قال ویحک و ما استحییک من الحیاء فی رجل مسحور لو خیرنا ما افاروتنا ان تاخذ بذلک قل بسم الله الرحمن الرحیم ادرأت فیها السحرة عن فلان بن فلان تنزیلا من الله الذی قال لابلیس اخرج منها مذؤوما مدحورا الی ان قال و ما هم بخارجین من النار باذن الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم ان ربکم لو لحد بالسموات و الارض و ما بینهما و بعد ذلک لا الحق ما فیه وجه تا بیدانت که در اشاره مقامات در حبادا استعاذه متعلقه بآیة الکرسی شده و این مقتضی این است که اگر اجزاء آیة الکرسی الی العظیم نمی بود بعد از آن تا ثابت بآیة الکرسی شده باشد با اشتباه بحسد که و شد منقطع بتمامی آیة الکرسی با العظیم و هو المطلوب حدیث ششم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده فی ضمن الخصال التی سال عنها ابو ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو جالس فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال قلت فای آیة انزل الله علیک اعظم قال آیة الکرسی و همین حدیث را صاحب مکارم الاخلاق در اواخر کتاب مذکور روایت نموده و وجه دلالت این حدیث آن است که ظاهر از سؤال سائل ای انزل الله علیک سؤال از آیه واحده است که اعظم بوده باشد با ظاهر حدیث مقام

در مقام جواب از این سؤال آیة الکرسی است کما یقال کرسی یک آیه بوده باشد چنانچه ظاهر لفظ
مقتضی اینست و این مسلم است که آیة الکرسی مسمی شود بقوله تعالی العلی العظیم نظر بانچه
مذکور شد فیکون ثبت در اینکه اولا آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و ثانیا باینکه آن
لفظ ما الآیتا القیوم لیما ایدات ما لا تاخذه سنة تا عظیم آیه دیگر است چنانچه مرحوم طبرسی
از بعضی حکایت فرموده ضعیفا است حدیث نبوی که حدیثی است مروی در کتب معتبره عامه بر اینکه مؤلف
کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول روایت نموده از ابو هریره که جناب رسول خدا ص فرموده ان
لکل شیء سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة و فیها آیة سیدة آی القرآن و هی آیة الکرسی حدیث
مشتمل بر آنکه حدیثی است مروی در کتاب مذکور و غیره از ابی بن کعب از جناب رسول خدا که فرموده
یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب
فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر و حدیث چهارم حدیثی است مروی در کتاب صحیح
و تیسیر الوصول الی جامع الاصول و غیرهما عن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله ص بحفظ زکوة
رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله قال
انی محتاج و علی عیال و لی حاجة شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی یا ابا هریرة ما فعل
اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه
سیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله قال دعنی
فانی محتاج و علی عیال لا اعود فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال رسول الله یا ابا هریرة
ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال
اما انه کذبک و سیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله
و هذا آخر ثلث مرات انک تزعم لا تعود ثم تعود فقال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا
اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم حتی تختم الآیة فانک لن یزال
علیک من الله حافظ و لا یقربک شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله فقال لی رسول الله ما فعل

اسیرک

اسیرک فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها فقال انه صدقک و هو کذوب یعنی قلت
ما هی قال آیة الکرسی لکن کذبک فی عدم العود و حدیث دلالت بر آن ظاهر لو صح
ان قوله حتی تختم الآیة یدل علی ان تمام آیة الکرسی باخر الآیة و محتمل است که کلام
لکن نه حضرت صلی الله علیه و آله یکفی فی ذلک ممکن است جواب گفته شود از آنچه پیشتر که
در اثبات قول اول ذکر کردیم و اما از حدیثی که شیخ مرحوم در مصباح ذکر فرموده الله ولی
مقطوع است سلامه لا اله اما یجیب سعد نظر باینکه حدیث مرسلات سندا مطلقا معلق
نیست مگر مقدم مرحوم شیخ فرموده اند روی عن الصادق ع که راوی معلوم شده و نه
واسطه ما بین مرحوم شیخ و راوی بی اعتمادی در روایت شایع نتوان نموده خصوصا در صورت
مخالف ظاهر لفظ بوده باشد و اما قصور دلالت پس جهت آنکه ممکن است الی قوله فیها
خالدون از کلام مرحوم شیخ بوده باشد و این تفسیر موافق با اعتقاد آن مرحوم بوده باشد
یعنی چونکه اعتقاد آن مرحوم این بود که آیة الکرسی منتهات الی خالدون لهذا آیة الکرسی در
حدیث در تفسیر فرموده اند بانچه مذکور شد بر فرض تسلیم آنکه تفسیر مذکور داخل حدیث
بوده باشد تسلیم داریم ظاهرات یکی هم کلام محتاج بجهد مات چنانچه در سابق اشاره
نمودیم و انحصار چنانچه ممکن است می بوده باشد پس تقدیر چنین خواهد بود و بعضی
از آیة الکرسی و هی الی قوله هم فیها خالدون ممکن است یعنی دیگر با آیت عشر
آیة الکرسی فما بعدها الی قوله هم فیها خالدون و بر تقدیر اول اگر چه دلالت بر معنا
ثابت است لکن بنا بر ثانی ثابت نیست بلکه دلالت بر خلاف ثابت است و اذا قام الاحتمال بطل
الاستدلال بنا بر این چنانچه لازم آن حدیث مذکور است اینست که در ثمانورد ثبت چهارم
ذی حجه مؤلفا اینست که سه آیه دو مرتبه تلاوت نماید و این مسلم است که آیة
الکرسی مطلق در جائیکه وارد شده باشد حمل شود بر این معنی و هو ظاهر و از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود جواب از حدیثی که از مشیر الامین مذکور شد پس احتیاج باعاده کلام ندارد

و ملعدیث رو صد کافی پس ان بین مقلوعات سند و دلالت اما متقدم در سند پس بجهة انکه
حمزة بن عبید مذکور در کتب رجال نیست و هم چنین حال راوی یعنی اسمعیل بن عباد نظر بانکه
اسمعیل بن عباد مذکور در رجال نیست مگر یکنفر و این رایخ مرحوم در رجال از اصحاب مولانا
الرضا ذکر فرموده و در سائر فیه راوی حدیث در روایت نموده از جناب حضرت امام
جعفر صادق پس بنابراین پس راوی مذکور در رجال مختلف بعید بن محمد بن مسلم اتحاد نکرده
در رجال مجهول الحالات و اما متقدم در دلالت پس بجهة انست که لفظ ایة الکرسی مطلقا مذکور
در حدیث نیست تا انکه منصرف بها راجح شود بان پس ممکن چنانچه ممکن است راجع باشد
باصل ایه نظر باختلاف مفسرین کما لله لا اله الا هو تا العلی العظیم و ایدات ایة اولی
الله لا اله الا هو الحی القیوم تا ینده لا تاخذه سنة تا العلی العظیم بنابراین مقصود از حدیث
نقیه قول بعددات پس مفادها و هو العلی العظیم لهذا یدکه مسدات بالله لا اله الا
تا العلی العظیم است بعلاوه ممکنات نکونه کما حدیث مجملات بلکه مبینات که باین
ساورات معصوم شده باشد که اول فرموده باشد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و
اخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب این بود که اکر مراد معصوم ایة الکرسی باین بوده
باشد که اول کلام مسدد شود باول ایه یعنی الله لا اله الا هو الحی القیوم و لحن وهو
العلی العظیم یا فرموده باشد ایة الکرسی اخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب بنابر قول باشد
ایة الکرسی الی خالدون این بود که فرموده باشد و اخرها خالدون و این ظاهر است
مطلقا اعتماد باین حدیث و حکم باشد ایة الکرسی الی خالدون نتوان نمود چنانچه
بتامل در انچه مذکور شد ظاهر میشود و اما جواب از حدیث ثانی یعنی حدیث مرحوم در کتاب
دعائم که ثانی پس میکوئیم الی اخرها تلاوة ایات کذا کرده شد بلکه محتمل و توهم اکرنا
بلفظ ایة الکرسی است باین معنی احسن تعبی و معالی و علمی و احلی و دانی و کلمات وهو مبنی
بایة الکرسی یعنی اکر اول لفظ الی اخرها مذکور شود توهم این میشد که مراد این باشد

کهباین

با آنکه محقق حق که مستفاد است صلوات شتمل است بر لفظ آیة الکرسی فقط پس این قسم از نماز هم
علمای مذکور بهمین اکتفا کرده آیة الکرسی بنا بر اعتقاد ایشان منتهی است تا خالدون و ایضاً
این کتاب و تحقیقات متین ممکن نخواهد بود مگر آنکه مطالبات کلام مرحوم علامه در منتهی
الاحکام مذکور است قال فی منتهی الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع والعشرین من ذی الحجة و هو
یوم المباهلة قبل الزوال بنصف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحدة من
الاخلاص و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون والقدر عشر مرات تا آخر و هذه الصلوة
بعینها رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی هم فیها خالدون و
اگر این مرحوم معتقد این مطلب نمی بود حاجت باین کلام نبود کما لا یخفی و قریب بکلام منتهی است کلام
این مرحوم در تذکره قال بعد ان حکی عن الشیخ الطایفة و هو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله هم فیها
خالدون و در منتهی الاحکام دلالت علامه رحمه الله بر این مطلب بخصوص صلوة مذکوره داده و در تذکره
مطلق لیکن ظاهر این است همچنانکه در سابق و بعد از بیان شد بر همین تمسک بکلام مذکور
از مرحوم علامه و همچنین در حکم با آنکه این بزرگوار معتقد این معنی باشد که آیة الکرسی منتهی است
تا خالدون صحیح نخواهد بود مثل این مطلب است کلام مولانا الشیخ الجلیل با آنکه تصریح فرموده اند
در نماز روز غدیر بنحوی که سابق بیان شد تصریح فرموده اند در کتاب صلوة مبین شرح
در مبحث تعقیب بوجهی که آیة الکرسی که بنحو را تا العلی العظیم است بر کلام شارح جعفر مذکور
متمسک شده در مقام استدلال در اثبات استحباب بصلوة روز غدیر بقول الروایة ظاهر است
در این معنی که علمای مذکور که متعلقات صلوة روز غدیر بنحوی که مذکور شد
و احتمال اینکه متعلق بان نبوده باشد مثل کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام [illegible]
پس متمسک در کلام بخصوص محال الحد نظر نیست که ملاحظه شد که مثل مسند نماز روز
بیست و پنجم ذی الحجة باید اگر حوالی است حال این معنی است که مذکور شد و اگر چنین نیست
بلکه آیة الکرسی در مسند در این دو مقام مطلق بوده است در این صورت کلام ایشان مرحوم

ملازم

دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد این معنی اند که آیة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن در عرض نیست نظر با آنکه
متکی بقول خلاف در مسئله نیستیم بر اینکه در تفسیر مرحوم شیخ و غیره خواهد بود در این قول
حق تا العلی العظیم مذکور شد مخصوص بنوعی که ختام در مسئله اینست که آیة الکرسی الی العلی
العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول باشد تا خالدون مستند و کمال التحقیق در مسئله
شده مستندی که در اثبات قول ثانی ذکر کردیم اگر چه بحسب سند ضعیفات لکن بحسب دلالت
اکثر آنها تام است اگر چه در بعضی مناقشه توان نمود و ضعف سند در این مقام مضر نیست نظر
با آنکه مدلول لفظ آیه مخصوص است اضافه بکرسی بجهة اشتمال است بلفظ کرسی مثل آیه ملک پس
آیة الکرسی عبارت خواهد بود از آیه معهوده که مشتمل بر لفظ کرسی است این معنی متیقن است و معنی
مذکور که دال بر این مطلب است محتاج باعتقاد بقرینه که در کلام علمای مجلسی و غیره
بلی در حکم با آنکه مراد از آیة الکرسی علاوه بر این مطلب محتاج هستیم بدلیل دیگر و چون
نصوص سابقه قابل این بود که قوام اعتماد نمود در اثبات این مطلب چنانچه مفصلاً بیان
شد لهذا اعراض از آن و التفات بقول ثانی متعین خواهد بود بلی در نماز روز بیست چهارم ذی حجه
چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه تلاوت آیه در آن نماز تا هم فیها خالدون است
و حدیث مزبور در آن مقام معتمد بعمل اجله علما است لهذا عمل بمقتضای آن متعین است
و اگر در مقام بجهة دلیل یافت شود که اعتماد بان توان نمود بان عمل بمقتضای آن متعین بلکه
متعین است کلام در صورت تلاوت آیة الکرسی چنانچه غالب چنین است در آن و قرائت تا
العلی العظیم شود بلکه بیان بعلاوه بقصد توظیف مشکل است بلی بقصد تلاوت
قرآن مستحب است قال الشیخ الشهید الثانی فی شرح الارشاد ان المراد بآیة الکرسی الآیة التی
یذکر فیها الکرسی و هی الله لا اله الا هو الی العظیم نعم ذکر فی صلوة یوم المباهلة انه یقرأ
الی خالدون و کذا الذی یدل علی التعدی الی غیرها و ان کان فعله جایزاً و کلام این بزرگوار
مبین است و لیکن در آخر فرموده و ان کان فعله جایزاً اگر بقصد توظیف بوده باشد چنین

بیت و قطع نظر از آنکه روایتی است که فرموده و اما آنکه در عقب نماز فریضه هر شخص شد که
آیة الکرسی در اول مطلقات نظر باینکه اعیان علما مثل شیخ الطایفه و سید بن طاوس و
علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ کفعمی و غیر ایشان ذکر کرده و مجلسیین و صاحب ذخیره و محدث
کاشانی و غیره و فاضل شارح جعفریه قدس الله تعالی ارواحهم کل تصریح فرموده اند باینکه مراد
از آیة الکرسی در این مقام منتهای آن الی هم فیها خالدون است لهذا عمل بعموم آن میباید کرد حسب
در سابق اشاره شد باینکه ممکن است که مرحوم علامه و من تاخر عنه اعتماد بکلام شیخ در مصباح
فرموده باشند و مبنای فرموده ایشان مرحوم شیخ اعتقاد بمرحوم بوده باشد بالجمله آیة
الکرسی الی خالدون بخوانند تا آیة الکرسی تا خالدون در این نماز بقصد تصریح اعاظم علما
مذکور بجا آورده است بلکه متعین است والله العالم بحقایق ما تا اینجا مذکور شد مختص
میشود آیة الکرسی که در عقب تعقیب صلوة وارد شده کفایت میکند در امتثال تا در بعضی
قرائت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لکن هرگاه منتظر نماید باین روایت بعد تا ... مستحب
احسن خواص بوده چنانچه بعد بیان خواهد شد   از تعقیبات مهمه در عقب فرایض
یومیه قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه بلا فصل بعد از نمازهای ما ثورات بعد
فراغ از نماز بلکه روایت معتبره بحضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که فرموده
کسیکه دوست دارد وقت انتقال از دار دنیا بآخرت خالص و پاک باشد از جمیع معاصی
چنانچه طلای خالص و پاک میشود از غش و لحن در آخرت از وعظ البر نظر نماید باید بخواند
در عقب نمازهای یومیه سوره قل هو الله احد را دوازده مرتبه بعد از فارغ شدن
دو دست خود را بلند نموده این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون
الطاهر الطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم ان تصلی علی محمد
و آل محمد یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا آمنا و تدخلنی الجنة

سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب
بعد از آن جناب حضرت امیرالمؤمنین ع کلامی فرمودند که حاصل مضمون این است که این
تعقیب و امثال آن از جمله چیزهائیکه جناب فخر کائنات رسول خدا صلی الله علیه و آله
بمن تعلیم فرمودند و امر فرمودند که تعلیم کنم از آن حسنین علیهم السلام
اگرچه حدیث مذکور در مصباح و تهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ
صدوق در معانی الاخبار همین حدیث را روایت فرموده اند مسندا بالجمله مقتضای حدیث
مذکور استحباب قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه لکن مقتضای حدیث مروی
در کافی در باب فضل القرآن و ثواب الاعمال جواز اجتزاء است بقرائت سوره مذکوره اگرچه یکمرتبه
بوده باشد حاصل مضمون آن این است که کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق ع
فرموده کسیکه ایمان بخدا و اعتقاد بروز قیامت داشته باشد باید ترک نکند
قرائت قل هو الله احد را در عقب فریضه پس بدرستی که کسی بخواند سوره مذکوره را
خداوند عالم جل جلاله جمع میفرماید خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد گناهان او را
و گناهان پدر و مادر او و اولاد او را   از جمله تعقیبات مذکوره روایتی است مروی
در کافی و صحیفه و آن دعا این است اعیذ نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما
هو منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اعیذ
نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق و من شر
غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و اعیذ نفسی و مالی
و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر
الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس ...
و آیة الکرسی ظاهر این است که مراد این بوده باشد که چنین بگوید اعیذ
نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی بالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الخ

از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که این کلمات را بخواند
نهم عقب هر نماز فریضه باعث حفظ نفس و مال و اولاد و عیال او می شود ؁ از تعقیبات مذکوره
آیاتی است که مشتمل است بر آن حدیث موثق مروی در باب فضل القرآن از کافی از جناب امام
جعفر صادق علیه السلام فرموده چونکه آیات این آیه مامور شدند به اینکه نازل شوند به اهل زمین
چسبیدند به عرش و عرض کردند ای پروردگار ما را به سوی زمین می فرستی به سوی اهل معاصی و خطایا
پس وحی نمود به سوی ایشان خدای تعالی و تجلیل رسید به آن آیات که نازل شوید به اهل زمین قسم به عزت
و جلال خود هر که از آل محمد و شیعه ایشان شما را تلاوت کند در عقب صلوة مفروضه
ما نظر رحمت و التفات میکنیم به سوی او و در هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنیم از او
در هر نظری هفتاد حاجت و آیات مذکوره عبارتست از ام الکتاب و شهد الله انه لا
اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط و هو العزیز الحکیم و آیة الکرسی و
آیه الملک که عبارتست از آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که مراد
از ام الکتاب ممکن است که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن اطلاق آیه بر آن عنوان خلاف
ظاهر است و ممکن است که مراد از ام الکتاب در این مقام آیه سوره مبارکه آل عمران بوده
باشد که عبارتست از هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء
تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا
و ما یذکر الا اولوا الالباب ظاهر اینست که مراد از ام الکتاب در این مقام همین معنی
بوده باشد ؁ از تعقیبات مذکوره تلاوت تسبیحات اربع است بعد از هر فریضه
سی مرتبه نظر به حدیث صحیح مروی در ثواب الاعمال که حاصل مضمون آن حدیث صحیح اینست
که در غزوه خندق کاینات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله خطاب فرمودند به اصحاب که

بسعادت

بسعادت خدمتشان مشرف بودند آیا ملاحظه می نمایید که هر گاه کالای خود را تماما بهم روی هم بگذارید
بعضی از آن را روی هم بگذارید چنین احتمال میدهید که اگر چنین نمایید به آسمان میرسد
عرض کردند چنین میدانیم فرمودند میخواهید دلالت کنم شما را بچیزی که بیخ او در زمین
بوده باشد و شاخ او در آسمان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند بگوئید بعد از
فراغ از نماز سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سی مرتبه بدرستیکه هر گاه
کسی چنین نماید عوض خواهد بود از خراب شدن عمارت بدرستی از آن و سوختن در آتش و
از غرق شدن و از افتادن در چاه محفوظ می ماند و دفع میکند چند بلیه که از آسمان
نازل شود و از امور که این کلمات باقیات الصالحات خواهد بود و جمیع نماند مقتضای
حدیث مذکور استحباب تعقیب مذکور است در عقب هر نماز واجب بوده باشد یا در عقب
لکن با الفرائض در سوق در عقب صلوة مفروضه مستفاد از بشارات تنبیه بر اینست با العمر حدیث
تعبیر از آن بوجوب شده است و شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده که حاصل
مضمون آن اینست که هر گاه کسی در عقب هر نماز واجب چهل مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر قبل از آنکه بگرداند دو پای خود را از آن حالتی که بوده بر آن حالت
دهم در حالت تشهد بعد از آن مطلبی که داده سئلت نماید از خدا که واهب العطایا است برآورده حاجت
مشرف خواهد شد ؁ و روایت مروی در مجالس برقی و حدیث صحیح حاصل مضمون آن اینست
کسیکه بگوید بعد از فراغ از نماز قبل از آنکه بگرداند دو زانوی خود را از آن حالت که
بوده است بر آن در حال تشهد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا
صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا ده مرتبه محو میفرماید خدای تعالی از او چهل هزار گناه
یازدهم او را بامر خلاق عالم عز شانه در نامه عمل او ثبت می شود هزار هزار حسنه و میباشد مثل
کسیکه ختم قرآن نماید دوازده مرتبه ؁ روایتی که مشتمل بوده باشد بر استغاثه
از آنا در مطلب حضرت وجوه العین ثقة الاسلام روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن اینست

سه چیز است که حق تعالی بر حق شما سزاوار است نشنیدن کلام خلایق و اعطا فرموده بهشت و آتش جهنم و حور العین پس هرگاه نماز کردی بنده و گفت اللهم اجرنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی الحور العین آتش جهنم میگوید ای پروردگار این بنده تو سوال کرد که او را از من آزاد کنی پس او را آزاد کن و بهشت میگوید ای پروردگار این بنده تو سوال کرد از تو مرا ساکن گردانیدن و حور العین میگوید ای پروردگار این بنده تعالی از تو خواست پس تزویج کن تو ما را با او و اگر او نگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن این دعا بخواند افضل و اکمل دعاها بخواهد بود توسل بدوازده امام علیهم السلام است نقل است از آن جناب هادی طریق رشاد و سوم جناب حضرت امام محمد تقی روایت نموده که آن حضرت فرمود بعد از آنکه فارغ شدی از نماز واجبی بگو رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بعلی علیه السلام اماما و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن بن علی ائمة اللهم ولیک الحجة فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره و اجعله القائم بامرک و المنتصر لدینک و اره ما یحب و تقر به عینه فی نفسه و فی ذریته و اهله و ماله و فی شیعته و فی عدوه و ارهم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقر به عینه و اشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنین ظاهر اینست که ضمیر در ارهم راجع باحد بعد تو پس معنی ظاهر این چنین خواهد بود بنما با عادی و دشمنان آنحضرت آنچه را آنحضرت پرهیز میکند خائف بوده اند از تسلط شدن آنحضرت بر اعدا و کشته شدن ایشان بسیف آنحضرت و بنمای فیهم بنما با آنحضرت در دشمنان آنحضرت چیزی را که آنحضرت دوست میداشته اند از قتل و استیصال یا ایشان اضافه آنکه این تعقیب از تعقیب الاسلام و کافی و شیخ صدوق رحمه الله تعالی ذکر فرموده اند با این نحو رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا

وبالقرآن

و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا کیفیت مذکور بود کافی الثبات اگرچه وجهی بجهة تن تبعی که مذکور شد در تعقیبات میتوان گفت و مجروح مذکور باشد عاقلان عمر بن فرج که از اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام روایت نموده اند در جمیع تعقیب بعد از ذکر فرموده لکن از حضرت امام جعفر صادق و بالکعبة قبلة بعلاوه فرموده لکن قبل از آن شمل بیت بر دعا که بجهت جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه است مذکور در تعقیب بعضی از آنست بگو رضیت هر روز بعینه رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی ولیا اماما و بالحسن و الحسین و الائمة صلوات الله علیهم اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند از آنکه این دعا مشتمل بر اعتراف بر ربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنی عشر است سزاوار این است که مداومت بر آن شود خصوصا با دعا بجهة صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و نظر به کثرت گرفتاری و مشاغل و قلت همت بجهة اغلب ناس جمع مابین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد لکن مناسب این است مهما امکن انتخاب اصلح شود که نجات دنیا و آخرت در توسل با ائمه هدی علیهم السلام سیما جناب صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه می باشد بدانکه بعضی از فقرات دعا که محتاج به بیان بود تفسیر شد قوله و تقر به عینه ممکن است ثلاثی مزید باب افعال بوده باشد چنانکه ممکن است ثلاثی مجرد بوده باشد بنابر اول صیغه خطاب به ضم تاء و کسر قاف خواهد بود و بنابر ثانی بفتح تاء و سکون قاف صیغه غایب خواهد بود و کسر قاف و فتح آن هر دو جایز است بنابر اول فقره تقر از باب ضرب یضرب و ثانی از باب علم یعلم خواهد بود معلوم است بنابر اینکه ثلاثی مزید بوده باشد عینه منصوب و مفعول خواهد بود و بنابر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود و معنی بنابر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بنما جناب صاحب الامر آنچه را که محبوب آن حضرت است علیه السلام از اهل دیان ناسخ با امان اعدا با مشغول شدن ایشان به ضرب سیف قاطع و روشن بگردان چشم ایشان را و بنابر ثلاثی مجرد بنابر آنچه چشم ایشان بان روشن شود

و از نجمله مذکوره شد تا او نخرج در این مقام اثبات مناسبکه از جمله ادعیه ایست که بعد از نماز
فریضه وارد شده است این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولینا صاحب الزمان
اینما کان وحیثما کان من مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها عنی وعن والدی
وعن ولدی واخوانی التحیة والسلام عدد خلق الله وزنة عرش الله وما احصاه کتابه
واحاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم وما عشت فیه من ایام حیوتی
عهدا وعقدا وبیعة له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول اللهم اجعلنی من انصاره ونصاره
الذابین عنه والممتثلین لاوامره ونواهیه فی ایامه والمستشهدین بین یدیه اللهم
فان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری موتزرا
کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة
والغرة الحمیدة واکحل بصری بنظرة منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه اللهم اشدد ازره
وقو ظهره وطول عمره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر
الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمی
باسم رسولک صلواتک علیه واله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الله الحق بکلماته
ویحققه اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا
وصلی الله علی محمد واله واز کاشف حقایق ودقایق جناب امام جعفر صادق مرویست که هر کس
این دعا را بعد از هر فریضه بخواند برویت سعادت مآب جناب صاحب الامر مشرف خواهد شد
و ببیداری یا در خواب انا نیکه این مشتملست بر ما العصر و تبلیغ سلام بان ملاذ کافه انام و
تجدید عهد وبیعت با آن مقتدای قاطبه اسلام و هم چنین مشتملست بر استدعای مشرف
شدن بشرف سعادت خدمت آن امام همام نماز علیه وعلی ابائه الاف التحیة والاکرام مداومت
بان بیاد و بیا موقع است که بعد از هر نماز فریضه خوانده شود والا بعد از نماز صبح خوانده شود مجملا
در هر وقت از اوقات که بوده باشد خواندن این مطلوبست اگر چه بعد از فراغ از نماز

بوده باشد

بوده باشد از جمله تعقیبات مذکوره لعن کردن است بر دشمنان و ظالمین ائمه انام
علیهم السلام ثقة الاسلام وشیخ الطایفه در تهذیب روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق
در عقب هر نماز چهار مرد و چهار زن را لعن میفرمودند فلان و فلان و فلان و معویه و فلانه
و فلانه و هند و ام الحکم خواهر معویه در حدیثی وارد شده است فی ذم ترک لعن
بنی امیه بعد از فراغ از نماز بنابر این اوفق و احری که بان انشاء الحاصل مستوجب است
که بگوید بعد از هر نماز اللهم العن بنی امیة قاطبة لکن اکمل واتم وافضل خواندن دعای
صنمی قریش است لهذا مناسب دانست که آن دعا را در این مقام ذکر نماید تا شیعیان از منافع
از فواید عظیمه که مترتب میشود بر خواندن آن محروم نشده باشند بدانکه این دعا ایست
جلیل القدر مروی است از ابن عباس که مرحوم علامه در کتاب خلاصه
ذکر فرموده ایشانرا بنهایت تعظیم واحترام فرموده اند که انه حبر العلماء وثقلین فی حالة
الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر من ان یخفی وقد ذکر الکشی احادیث بتضمن قدحا
فیه وهو اجل من ذلک وقد ذکرنا ما فی کتابنا الکبیر واجبنا عنها رضی الله عنه انتهی عبارته
العلامه روایت شده است ان جناب ابن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند از
مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین ع که فرموده اند هر کس که این دعا را بخواند
مثل کسی خواهد بود که در خدمت جناب رسول خدا در جنگ احد و حنین و بدر هزار هزار
مرتبه تیر بکفار انداخته باشد و دعا اینست اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما وطاغوتیهما
وافکیهما وابنتیهما الذین خالفا امرک وانکرا وحیک وعصیا رسولک
وقلبا دینک وحرفا کتابک وعطلا احکامک وابطلا فرائضک والحدا فی آیاتک وعادیا اولیائک
ووالیا اعدائک وخربا بلادک وافسدا عبادک اللهم العنهما وانصارهما فقد اخربا بیت النبوة
وردما بابه ونقضا سقفه والحقا سمائه بارضه وعالیه بسافله وظاهره بباطنه واستأصلا
اهله وابادا انصاره وقتلا اطفاله واخلیا منبره من وصیه ووارث علمه وجحدا امامته واشرکا بربهما

معظم ذنبهما مخلدیهما فی سقر وما ادریك ما سقر لا تبقی ولا تذر اللهم العنهم بعدد کل منکر
اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه ومؤمن ارجوه ومنافق ولوه وولی آذوه وطرید آووه
وصادق طردوه وکافر نصروه وامام قهروه وفرض غیروه واثر انکروه وشر آثروه
ودم اراقوه وخیر بدلوه وحکم قلبوه وکفر ابدعوه وکذب دلسوه وارث غصبوه وفیء
اقتطعوه وسحت اکلوه وخمس استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه وظلم نشروه ووعد
خلفوه وعهد نقضوه وحلال حرموه وحرام حللوه ونفاق اسروه وغدر اضمروه و
بطن فتقوه وضلع کسروه وصك مزقوه وشمل بددوه وذلیل اعزوه وعزیز اذلوه
وحق منعوه وامام خالفوه اللهم العنهما بکل آیة حرفوها وفریضة ترکوها وسنة غیروها
واحکام عطلوها وارحام قطعوها وشهادات کتموها ووصیة ضیعوها وایمان نکثوها
ودعوی ابطلوها وبیعة انکروها وحیلة احدثوها وخیانة اوردوها وعقبة ارتقوها
ودباب دحرجوها وازیاف لزموها اللهم العنهما فی مکنون السر وظاهر العلانیة لعنا
دائما دائبا سرمدا لا انقطاع لامده ولا نفاد لعدده لعنا یعود اوله ولا یروح آخره لهم
ولاعوانهم وانصارهم ومحبیهم وموالیهم والمسلمین الیهم والناهضین باحتجاجهم والمقتدین
بکلامهم والمصدقین باحکامهم پس چهار مرتبه بگو اللهم عذبهم عذابا یستغیث منه
اهل النار فی النار آمین رب العالمین ای برادر من ببین که شناعت اعمال و شقاوت
نفس چه مرتبه رسیده که جناب حضرت امیر المؤمنین با آن اخلاق و کمالات نفسانی که کاشف
از عموم ذات است ولعنا من علی اللئیم [illegible] ثمه فلك لا یعنی با این مرتبه لعن
ولعن [illegible] نعوذ بالله من شقاوة النفس وفساد العمل
از جمله تعقیبات عقب صلوة [illegible] زیارت بحر کاینات علیه وآله افضل الصلوات
میباشد مناسب است که ختم تعقیب [illegible] نماید که کتاب [illegible] لاسناد [illegible]
صلوات [illegible] السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته

السلام

السلام علیك یا محمد بن عبد الله السلام علیك یا خیرة الله السلام علیك یا حبیب الله السلام
علیك یا صفوة الله السلام علیك یا امین الله اشهد انك رسول الله واشهد انك محمد بن
عبد الله واشهد انك قد نصحت لامتك وجاهدت فی سبیل ربك وعبدته مخلصا حتی اتیك
الیقین فجزاك الله یا رسول الله افضل جزاء [illegible] اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل
ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید بدانکه ادعیه واوراد عقیب صلوة مفروضه
که مذکور در کتب ادعیه اکثر از آن است که در این مقام توان استقصا نمود لکن نظر بعموم
ما لا یدرك کله لا یترك کله اقتصار نمود باینچه مذکور شد مقام ثانی در ذکر تعقیبات
که مختص است بهر یك از فرایض پنجگانه و در این چند مبحث است   در بیان بعضی
از اذکار وادعیه ماثوره بعد از نماز صبح است در احادیث معتبره مرویست در کتاب [illegible]
از رسول [illegible] ماثور است که هرگاه کسی بعد از فراغ از نماز مغرب و نماز صبح بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دفع میشود از او هفتاد نوع
از انواع بلا [illegible] و جنون و [illegible] از اخبار یکصد مرتبه [illegible]
شده است [illegible] حدیث صحیح ماثور است که هر کس بگوید بعد از نماز صبح یکصد مرتبه لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
[illegible] که موجب کراهت او شود [illegible] در عقب صلوات از کتاب [illegible]
که هرگاه کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از خالق عالم جل شانه بخواهد
[illegible] وکفایت [illegible] وصلی الله علی محمد
وآل محمد وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت
سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلك ننجی المؤمنین حسبنا الله
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله وهو العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله وان کره الناس حسبی الرب

من الاثم بین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی
منذ قط حسبی الله الذی لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم و ایضا از عیاشی
نقل شده که او از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع روایت نموده که جهة
طلب وسعت رزق در معیشت و ادای دین بعد از نماز صبح بخواند توکلت علی الحی
الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له
ولی من الذل وکبره تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من البؤس والفقر ومن غلبة الدین
والسقم واسئلک ان تعیننی علی اداء حقک الیک وحق الناس الی الناس در مداومت
نمودن باین دعا با توجه و حضور دل تا ثیرات در احادیث مطلب مذکور مناسبت
کرده و تتمه آن در دستهای بلند نماید و ایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب
خصال از کاشف علوم الاوائل والاواخر جناب امام محمد باقر ع روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست که شخصی از امت بسعادت خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد
عرض کرد که من بتنگی معیشت مبتلا و قوة من ضعیف شده است و نمیتوانم اقدام نمود با نچه
در سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد دیو تعلیم فرمائید دعائیکه خداوند
عالم جل شانه مرا بسبب خواندن آن نفع بخشد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
بعد از آنکه از نماز صبح فارغ شوی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم این باعث این میشود که محفوظ باشی از کوری و دیوانگی
و جذام و فقر و پیری عرض کرد یا رسول الله این از برای دنیای من است از برای آخرت
چه باشد فرمودند میگوئی در عقب هر نماز اللهم اهدنی من عندک وافض علی من
فضلک وانشر علی من برکاتک و در کتاب مجالس فرزند ارجمند سعادتمند شیخ طوسی قدس الله
تعالی سره چهار روایت از جناب رسول خدا ص که آن سرور انبیا بعد از آنکه از نماز صبح
فارغ میشدند این دعا را میخواندند بآواز بلند بنحوی که اصحاب آن سرور میشنیدند اللهم

اصلح

اصلح دنیای التی جعلت فیها معاشی این نیز سه مرتبه اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت الیها
مرجعی سه مرتبه اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من نقمتک سه مرتبه
اللهم انی اعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بدانکه
این فقره آخر تکرار است در دعا حاصل معنی آن اینست صاحب شوکت و مقتدا شوکت و غنا
او مغنی وی نیاز نمیگرداند از عذاب تو یعنی ممکن نیست کسی مستغنی شود اگر چه سلطان
جهان باشد مرجوع شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا ذکر فرموده
اللهم صل علی محمد وآل محمد واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء
الی صراط مستقیم بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا
اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب
آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء
قدیر سبحان الله کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی
لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما
ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله
وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر علی کل نعمة انعم
بها علی وعلی احد من خلقه ممن کان او یکون الی یوم القیمة   در بیان بعضی ادعیه
واذکار مختصره بتعقیب نماز ظهر است شیخ طوسی در کتاب مصباح از جمله تعقیبات مختصره
نماز ظهر این دعا را ذکر فرموده یا سامع کل صوت یا جامع کل فوت یا باری النفوس
بعد الموت یا باعث یا وارث یا سید السادات یا اله الالهة یا جبار الجبابرة یا مالک الدنیا
والاخرة یا رب الارباب یا مالک الملوک یا بطاش یا ذا البطش الشدید یا فعالا لما یرید یا
محصی عدد الانفاس ونقل الاقدام یا من السر عنده علانیة یا مبدئ یا معید اسئلک بحقک

علی غیرك من خلقك وبحقهم الذی اوجبت لهم علیك ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تمن
علی الساعة بفکاك رقبتی من النار وانجز لولیك وابن ولیك الداعی الیك باذنك و
امینك فی خلقك وعینك فی عبادك وحجتك علی خلقك علیه صلواتك وبرکاتك وعده
اللهم ایده بنصرك وانصر عبدك وقو اصحابه وصبرهم واجعل لهم من لدنك سلطانا نصیرا
وعجل فرجه وامکنه من اعدائك واعدائه رسولك یا ارحم الراحمین ومرحوم کفعمی فرموده
انجمله تعقیبات مختصه بنماز این دعا مذکور فرموده اند یا من اظهر الجمیل وستر القبیح
یا من لم یواخذ بالجریرة ولم یهتك الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا باسط الیدین
بالرحمة یا صاحب کل حاجة یا واسع المغفرة یا مفرج کل کربة یا مقیل العثرات یا کریم
الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربناه یا سیداه یا غایة رغبتاه
اسئلك بك وبمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن
محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم
المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی علی محمد وال محمد واسئلك ان لا تشوه خلقی
بالنار وان تفعل بی ما انت اهله بدانکه این دعائیست جلیل القدر عظیم المنزلة مرویست
در کتاب توحید صدوق از حضرت انبیا وسید رسل وخاتم اولیا وهادی سبل صلوات
الله علیه واله که فرموده اند این ملك جلیل حضرت جبرئیل با ایشان نازل شد در
حالتیکه اثار سرور از ایشان ظاهر بود نازل شد وگفت السلام علیك یا محمد
صلی الله علیه واله حضرت در مقام جواب فرمودند وعلیك السلام یا جبرئیل پس عرض
کرد خداوند عالم جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمودند کدام است ان هدیه حضرت
جبرئیل عرض کرد ان هدیه کلمات است از کنزهای عرش که حق تعالی بیت الحرام را اکرام و
احترام شما اختیار فرموده شما را باین سرافراز فرموده فرمودند کدام است ان کلمات
ای جبرئیل عرض کرد ان کلمات اینهاست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یواخذ

بالجریرة

بالجریرة ولم یهتك الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین
بالرحمة یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم
قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا ویا مولینا ویا غایة رغبتنا اسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی
بالنار وجناب شافع عصاة در عرض مانحن فیه فرمودند چه ثواب دارد خواندن این کلمات
عرض کرد چه بسیار است چه بسیار است ثواب این کلمات هرگاه جمع شوند ملائکه هفت
اسمان وملائکه هفت طبقه زمین وخواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت
نمیتوانند وصف نمود ثواب یکجزء از ان پس هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجمیل وستر القبیح
خداوند عالم جل شانه عیوب او را ستر میفرماید ورحمت میکند بر او در دنیا وموجب زینت
او میگرداند این را در اخرت وهرگاه بپوشد که ساتر عیوب او بوده باشد بیهتر او قرار دیفرماید
در دنیا واخرت وهرگاه بگوید یا من لم یواخذ بالجریرة ولم یهتك الستر خلاق عالم
جل شانه حساب نخواهد فرمود در روز قیامت ومعایب نخواهد وستر او را اظهار
نخواهد فرمود در روزیکه معایب خلایق بروز میکند ودر وقتیکه گفت یا عظیم العفو
پس هرگاه خداوند عالم شاهد گناهان او را امرزد اگرچه مثل کف دریا ها باشد ودر وقتیکه
که گفت یا حسن التجاوز بامرزد و بجلت و رزم سادی خداوند جل جلاله تجاوز میکند
از گناهان او که مثل دزدی وشرب خمر وبیرانهای معاصی کبیره بوده باشد ودر وقتیکه گفت
یا واسع المغفرة خداوند تعالی شانه هفتاد ونه در از درهای رحمت برای او باز خواهد فرمود
پس رحمت حق تعالی پیوسته متوالی بر او خواهد بود تا از دنیا بیرون رود ودر وقتیکه گفت
یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بقدرت کامله خود رحمت را بر او بسط خواهد
فرمود ودر وقتیکه گفت یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی خلاق جهان از اجر
عطا میفرماید باو ثواب هر مصیبت زده وثواب هر صحیحی وثواب هر مریضی وثواب هر
کوری وثواب هر مسکینی وثواب هر فقیری وثواب هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت ودر وقتیکه

که گفت یا عظیم المن عطا فرمود خداوند عالم باو جمیع حوائج او را نسبت بجمیع و بنت
بعاطفه خلایق و هر گاه که گفت یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا
خواهد فرمود ثواب بعدد هر کس که شکر نعمت خداوند عالم را کرده باشد و هر وقت که گفت
یا ربنا و یا سیدنا خداوند عالم میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید که من آمرزیدم
گناهان او را و عطا کردم باو ثواب بعدد هر کس که خلق کرده ام در بهشت و در دوزخ
و بعدد هر کس که خلق کرده ام در هفت آسمان و هفت طبقه زمین و شمس آفتاب و ماه و
ستاره و قطرهای باران و کوهها و سنگ ریزه و بعدد ریگ بیابان و بعدد عرش و کرسی
و هر وقت که گفت یا مولینا خداوند عالم قلب او را مملو از ایمان خواهد فرمود و هر گاه
که گفت یا غایة رغبتنا خداوند عالم جل شانه عطا خواهد فرمود باو در روز قیامت
مثل چیزی که بتمام خلایق عطا میفرماید و بعد از آنکه سئلت یا الله ان لا تشوی خلقی بالنار
خداوند عالم جل شانه میفرماید بنده من از من حاجت طلب کرده که او را از آتش جهنم آزاد
کنم ای گروه ملائکه شاهد باشید که من او را و پدر و مادر او و برادران او و اولاد و عیال
و همسایگان او را آزاد کردم از آتش جهنم و در باب شفاعت هزار نفر از جمله آنهایی که مستوجب
جهنم باشند باو دادم بعد از آن جبرئیل عرض کرد خدمت رسول جلیل که این کلمات
دعا را که تعلیم فرما بمؤمنین و متقین و بمنافقین تعلیم نفرمایید که احتمال دارد این
دعای جلیل القدر در هر وقتی از اوقات که توجه و اقبال باشد مناسب است خصوص
در قنوت نماز شب و در حدیث مذکور دکر اینکه از تعقیب نماز ظهر است مذکور نیست
لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین و مرحوم شیخ بهائی این دعا را از جمله تعقیبات مختصه
بنماز ظهر ذکر فرموده اند لهذا لعل خواندن این دعا عقیب نماز ظهر باین قصد بجهت ا
اگر چه مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه این دعا را از جمله تعقیب دو رکعت احرام ذکر
نکرده تا [illegible] ذکر فرموده اند لکن [illegible] که در حدیث [illegible] مطلوبات مخصوصه

کرا شاره کردیم

کرا شاره کردیم بان یا من هو یا ربنا و یا سیدنا و یا مولینا و یا غایة رغبتنا اسئلک یا الله
ان لا تشوی خلقی بالنار و زیادتی که در اول مذکور شد مذکور در احادیث نیست لکن در مصباح
شیخ طوسی و جنة الواقیة مذکورات هر کس زیاد نموده زیادتی بموقع است جزاه الله تعالی
خیر جزاء المحسنین و همچنین در فقرات قبل آنچه مذکور شد با اختلاف هست لکن [illegible]
در حدیث گویا انسب باشد و مرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی ذکر فرموده و این احسن [illegible]
است بعد از آن که تعلیم کلام باینجا رسید مناسب اینست که معانی فقرات دعا در ترجمه ظاهر فقرات
جلوه داده شود تا اطلاع بر ترجمه آن موجب زیادتی رغبت بندگان بر خواندن آن شود
پس میگوییم معنی یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح اینست ای کسیکه عمل حسن و جمیل را اظهار می
فرمائی و عمل قبیح را ستر میفرمائی این جمله احتمال دارد [illegible] که از آن کاشف اسرار و حقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام نقل است حاصل آن اینست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او
مثالی و شبحی در عرش موجود است بعد از آنکه بنده مشغول بعمل حسن شد [illegible]
عمل آن مثال او در عرش ظاهر میشود تا آنکه ملائکه مشاهده او را می نمایند پس ملائکه دعا و طلب
مغفرت از برای او می کنند و هر گاه بنده مشغول معصیت شود اگر چه آن [illegible]
میشود لکن خداوند عالم جل شانه ستری و پرده قرار میفرماید که حایل ملائکه میشود تا مطلع
بر آن عمل معصیت نشوند و قسم دوم آن است که اظهار فرموده باظهار جمیل و عمل خوب [illegible]
فرموده بستر قبیح یعنی کسیکه آن چیزی از اعمال حسنه را مشاهده کرد مستحسن و ملیح است آن را اظهار
نماید بخلاف اینکه هر گاه عمل قبیح از کسی دید مخفی فرموده اظهار آن ننماید و اعمال حسنه از
عباد صادر میشود تا اثری در عالم کند باعتبار آن قلوب دیگران مایل باو میشود و آن اعمال
حسنه موجب این میشود که حب [illegible] در قلوب عباد واقع میشود بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست
پس حکم باینکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار اظهار آثار آن است
بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست مخفی نماند معنی اول مناسب با دو معنی دیگر نیست شاید وجه علم

ثلثه بیان خصوص دو معنی بوده باشد بخلاف معنی اول که از معاصی فقط ثقیله است اطلاع
بآن ممکن نیست مگر باعلام حجج الهیه صلوات الله علیهم لهذا ثلثه باین فرموده اند یا من
لم یؤاخذ بالجریرة مراد از جریرة در این مقام معصیت است یعنی ای آنکسی که مؤاخذه نمیکند بمعاصی
ظاهر اینجا مراد اینست که تعجیل در عقوبت در دار دنیا نمیفرماید بلکه دنیا دار
مهلت است نه دار مکافات و جزا بر این منافات ندارد با عقوبت در دار آخرت ولم یهتک الستر
ای آنکسیکه با علم و اطلاع بر مساوی ما دریدن پرده عیوب و قدرت بر انتقام و افتضاح
در صدد افتضاح او بر نمیآید یعنی رفع نمودن پرده و حجابی که ساتر اوست یا عظیم العفو یا
حسن التجاوز ای آنکسی که عفو او بزرگ است یعنی عفو از معاصی عظیمه میفرماید و ای آن
کسی که تجاوز از معاصی میفرماید بنحو حسن و بطریق مستحسن که ملامت کسی نمیکند در ازای خطای بندهٔ خود
لکن باذلّت بسیار و عشر و توبیخ بیشمار مقصود این است که شأن خلاق عالم جل شانه از
تقصیر و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة یعنی ای آنکسیکه وسعت در مغفرت اوست
که شامل هر وضیع و شریف و معاصی کبیره و صغیره همه هست یا باسط الیدین بالرحمة ای کسیکه
رحمت او عالم را فرا گرفته است هر چند یا صاحب کل نجوی در مصباح و بحار الانوار و بلد الامین
چنین مذکور است یا صاحب کل حاجة و در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح
الفلاح یا سامع کل نجوی و این انسب است یعنی ای کسیکه عالم است بهمه رازها و منتهی کل
شکوی ای کسیکه منتهی الیه هر شکایتی یعنی شکایت از هر الم و مرض ظالم و معاندی بتوست یا
کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود عفو میکند گناهان و تقصیرات را یا عظیم المن ای آن کسی که
منت او بر ما فوق موجودات عظیم و بزرگ است یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها ای آنکس که
ابتدا کننده است در نعمت بما طلبیه عباد قبل از آنکه عملی از ایشان صادر شود که بسبب آن عمل
مستحق آن نعمت شوند اسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار یعنی سؤال میکنم از تو که بسبب
سوزانیدن باتش جهنم مرا کریه المنظر نفرمائی مراد اینست که معذب باتش جهنم نفرمائی

در بیان

در بیان بعضی از تعقیبات مختص بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مخصوصه بنماز عصر هفتاد
مرتبه استغفار است احادیث در فضیلت این بسیار وارد است در بعضی احادیث چنین وارد است
که هفتاد مرتبه استغفار موجب این میشود که هفتصد گناه از او عفو میشود و در بعضی از اخبار
حدیثی مرویست حاصل مضمون آن اینست که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این
میشود که خداوند عالم جل شانه هفتصد سال گناه او را می آمرزد و شیخ صدوق در مجالس حدیثی
روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع فرموده که هر کس هفتاد مرتبه استغفار کند بعد از
نماز عصر خداوند عالم جل شانه هفتصد معصیت را از او عفو میفرماید و جمله اخبار در تعیین
این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است پس فضیلت این با اجمال معلوم شد بسیار است و از کافی
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که جناب رسول خدا ص فرموده هر کس بگوید بعد
از نماز عصر هر روز ده مرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم
ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین
مستجیر لا یملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا امر میفرماید خداوند
عالم جل شانه دو ملک را که حفظه اوست بانکه پاره کنند نامه عمل و دیوان اعمال او
که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات مخصوصه نماز عصر خواندن سوره مبارکه انا انزلناه
است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد تقی ع روایت شده حدیثی که حاصل مضمون
معنی آن این است که هر گاه کسی سوره انا انزلناه بعد از نماز عصر ده مرتبه بخواند در روز قیامت
برابر اعمال العباد میشود یعنی نامه عمل او برابر میشود با عمل کل خلایق در آن روز
او بوده است و از جمله ادعیه بعد از نماز عصر دعائی است که ابن طاوس از جناب کاشف
طریق یعنی جناب امیر المؤمنین ع نقل نموده که آن حضرت عادت داشتند بعد از نماز عصر این
دعا را میخواندند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم سبحان الله بالغدو و الآصال سبحان الله بالعشی و الابکار سبحان الله

سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سبحان ذی الملک
والملکوت سبحان ذی العزة والجبروت سبحان الحی الذی لا یموت سبحان القائم الدائم سبحان
الحی القیوم سبحان العلی الاعلی سبحانه وتعالی سبوح قدوس رب الملائکة والروح اللهم ان
ذنوبی امست مستجیرة بعفوک وخوفی امسی مستجیرا بامانک وفقری امسی مستجیرا بغناک وذلی امسی
مستجیرا بعزک اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر لی وارحمنی انک حمید مجید اللهم تم نورک
فهدیت فلک الحمد وعظم حلمک فعفوت فلک الحمد وجهک ربنا اکرم الوجوه وجاهک
اعظم الجاه وعطیتک افضل العطایا تطاع ربنا فتشکر وتعصی فتغفر وتجیب المضطر و
تکشف الضر وتنجی من الکرب وتغنی الفقیر وتشفی السقیم ولا یجازی آلائک احد وانت
ارحم الراحمین   در بیان بعضی از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب است بعضی
از آن در ضمن تعقیبات نماز صبح مذکور شد ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر
صادق که هر کس بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شد سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی
یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره عطا کرده خواهد شد خیر بسیار و ایضا روایت
نموده است از آن حضرت که هر گاه از نماز مغرب فارغ شدی پس
مال دست خود را به پیشانی خود و بگو سه مرتبه بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن و ایضا در حدیث معتبر منقول است
نمود که شخصی که دعا ... ابن طلب ... الاسراف
والعقایق ... بامام جعفر صادق ... فرمودند ... تعلیم کنم دعائی
که نافع باشد در دنیا و آخرت و کفایت کند ... عرض کرد بلی فرمودند بگو
در عقب نماز صبح و نماز مغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد علیک صل علی محمد وآل
محمد واجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة

فی نفسی

فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی ... در مجالس فرزندان جند
شیخ طوسی با این نحو مذکور است اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد علیک ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی و
الاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی نظر باینکه
سند این دعا در هر دو کتاب بسیار معتبر است ترک مداومت بان بسیار حیف است و
شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده از جناب موسی بن جعفر که فرموده هر
کس که بگوید بعد از نماز صبح و نماز مغرب پیش از آنکه پاهای خود را حرکت دهد یا تکلم کند
با احدی تکلم کند ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علی محمد وذریته تمامی حوائج ...
شاید که صد حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد از آن در دنیا و سی از آن در آخرت
ثقة الاسلام روایت نموده از جناب حضرت صادق که ... رسول خدا صلی الله علیه وآله
که آن حضرت فرموده هر کس بعد از نماز صبح قبل از آنکه از جای خود حرکت کند ...
... اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل
شیء قدیر ... بعد از نماز مغرب ...
باید ...
باشد وایضا مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب و بعد از نماز صبح سبحانک لا اله الا انت
اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت
در تعقیبات مختصه بنماز عشا است و ادعیه در این مقام بسیار است جمله دعای
که سید جلیل القدر ابن طاوس ... روایت نموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب
امیر المؤمنین که آن سرور ... بعد از نماز عشاء ... اللهم صل

على محمد وآل محمد واحرسني بعينك التي لا تنام واكنفني بركنك الذي لا يرام واغفر لي
بقدرتك علي يا ذا الجلال والإكرام اللهم إني أعوذ بك من طوارق الليل والنهار
ومن شر كل عاين وحسد كل حاسد وبغي كل باغ اللهم احفظني في نفسي وأهلي ومالي
وجميع ما خولتني من نعمك اللهم توفني مؤمنا عندك مؤمنا بعهدك ولا تكلني إلى نفسي فيما
حسنة يا من لا تضره الذنوب ولا تنقصه المغفرة اغفر لي ما لا يضرك وأعطني ما لا ينقصك
إنك أنت الوهاب اللهم إني أسألك فرجا قريبا وصبرا جميلا ورزقا واسعا والعفو والعافية
في الدنيا والآخرة اللهم صل على محمد وعلى آل محمد واغفر لي ولوالدي وللمؤمنين والمؤمنات
الأحياء منهم والأموات اللهم اجعلني من يكثر ذكرك ويتابع شكرك ويلزم عبادتك ويؤدي
أمانتك اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق وعملي من الرياء وبصري من
الخيانة إنك تعلم خائنة الأعين وما تخفي الصدور اللهم رب السموات السبع وما
أظلت ورب الأرضين السبع وما أقلت ورب الرياح وما ذرت ورب كل شيء
وإله كل شيء ورب جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وإله إبراهيم وإسماعيل
وإسحق ويعقوب أسألك أن تصلي على محمد وعلى آل محمد وأن تتولاني برحمتك وتحفظني
بحافظتك وتعذني بعزتك ولا تسلط علي أحدا من خلقك اللهم إليك فقربني و
على حسن الخلق فقومني ومن شياطين الجن والإنس فسلمني وفي آناء الليل والنهار
فاحرسني في أهلي ومالي وولدي واحفظني في جميع ما أنعمت به علي فاحفظني واغفر لي
ولوالدي ولسائر المؤمنين والمؤمنات يا رب الباقيات الصالحات إنك على كل
شيء قدير ونعم المولى ونعم النصير برحمتك يا أرحم الحمد لله رب العالمين وصلواته
على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين بدانکه در کتاب بحار علامه جلیل سعادتمند شیخ
الطایفه حلیمی مرویست که حاصل مضمون آن اینست که کسی بخدمت سراسر سعادت
جناب کاشف الحقایق حضرت امام جعفر صادق عم عرض کرد ای مولا و آقای من شکایت

بکیم

میکنم بخدمت شما از الم دینی که احاطه بمن کرده است هم چنین شکایت میکنم از ظلم و
جور سلطانی که تعدی بمن کرده و میکند استدعا و التماس من اینست که دعائی بمن
تعلیم فرموده باشی که ببرکت آن دعا خلاق تعالی جل شانه قرض مرا ادا نماید و دفع
شر و ظلم ظالم را از من کند پس حضرت فرمودند بعد از آنکه شب داخل شد و ظلمت
مستولی شد در آن وقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره مبارکه حمد و
آیة الکرسی را بخوان و در رکعت ثانیه سوره حمد و این لو انزلنا هذا القرآن
على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الأمثال نضربها للناس
لعلهم يتفكرون هو الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم هو الله الذي لا إله إلا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز
الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الأسماء
الحسنى يسبح له ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم را بخوان بعد از سلام قرآن را
برداری سر بگذار و بگو اللهم بحق هذا القرآن وبحق من أرسلته وبحق كل مؤمن
مدحته فيه وبحقك عليهم فلا أحد أعرف بحقك منك پس ده مرتبه بگو یا الله
بعد از آن ده مرتبه   وده مرتبه   وده مرتبه   وده مرتبه
وده مرتبه   وده مرتبه   وده مرتبه
وده مرتبه   وده مرتبه   وده مرتبه
وده مرتبه   وده مرتبه   وده مرتبه
وده مرتبه   بعد از آن حاجت خود را بخواهی   گوید ذاکر این عمل   ملقد
در این مقام اگرچه مقتضای مقام بود نظر بآنکه کلام در تعقیب نماز عشاء است
و این عمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر بآنکه عمل است در شب و وارد شده تا در
اجابت از کیفیت شب و اقوال ثابته در آن ظاهر جود مجتهد رعایت احوال انبیاء صحیح

از برای آن امام نهمین مناسبت اکتفا نموده ذکر آن در این مقام نمود اگر این عمل قرار شود
در ساعت اجابت دعا واقع شود تا دعا به اجابت مقرون بوده مظنون قوی این است که
از شرف اجابت مشرف گردد هرگاه به خشوع و خضوع و اقبال واقع شود بلکه اضافه این است
در چنین صورت قطع به اجابت میتوان نمود مگر بصورتیکه حاجت چیزی بوده باشد که
صلاح عبد در اجابت آن نبوده باشد فلله الحمد علی آلائه و نعمائه
در بیان اموریست که ما به الاختلاف است ما بین رجال و نساء خواه افعال بوده باشد یا اقوال
متعلق به نماز قبل مقدم بر نماز بوده باشد یا بعد از آن پس در اینجا چهار مقام است
در بیان افعالیکه زنان مخالفت دارند در آن با مردان و این چند چیز است اول آنست
که مستحب در حق زن آنست که در حال قیام جمع میان دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو
قدم قرار ندهد چنانچه مستحب در حق رجال انفراج ما بین قدمین است تا یک شبر که یک وجب
بوده باشد دوم آنست که زن در حال قیام دو دست خود را بر پستان بگذارد بخلاف
مرد که مستحب در حق او این است که دستها را بر ران بگذارد مقابل دو زانو چنانچه در مبحث
قیام مذکور شد مستحب در حق زن این است که دو دست را به پستان بفوق بگذارد
تا پستان ببندد بپیچد محقق نماند که وضع یدین بر دو پستان چند نحو میشود اول آنست
که باطن کف راست به پستان راست بگذارد و باطن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد
و این قسم متعارفات دوم آن است که باطن کف دست راست را به پستان چپ با وضع
بعضی از ذراع دست چپ بر آن و وضع کف دست چپ بر پستان راست با وضع بعضی
از ذراع دست راست بر آن و دور نیست که مراد به پستان هر یک از اقسام ثلثه که بعد باشد
بشود لکن دور نیست که متعارف قسم اول بوده باشد و قسم ثالث انسب بظاهر اختصاص
است سوم آنکه جمله اموری که ما به الاختلاف است میان مرد و زن این است که زن
در حال رکوع دستهای خود را بر زانو نگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک بزانو

بگذارد

بگذارد بعضی در اعضا اقتصار کنند بهمین قدر که دست برسد بر ران فوق زانو علاوه
بر این معنی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او آنست که دستها را بر عین زانو بگذارد
چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد ٣ آنست که زن در حال جلوس
تربع را اختیار نماید خواه جلوس در حال تشهد بوده باشد یا فیما بین سجدتین باین نحو
که دو طرف را بر زمین قرار دهد و همچنین دو قدم را و ساقها را از زمین بلند
نماید و دو زانو را با هم بچسباند این قسم جلوس را جلوس متربع می نامند بخلاف مرد که
در سابق بیان شد جلوس او که در حق رجال جلوس بعنوان تورک است و کیفیت آن در
مبحث سجود و تشهد مفصلا بیان شد ٥ آنست که زن در حالتیکه از قیام بسجود
میرود اول دو زانو را بر زمین برساند بعد از آن دو دست را یعنی نشسته بوده نه
آنکه اینکه مستحب شود که عقب خود را بلند کند و دستهای خود را بر زمین برساند قبل
از زانوها بخلاف مرد که مستحب در حق او آنست که در وقتیکه منحنی میشود بجهة سجود اول
دستها را بر زمین برساند بعد زانوها چنانچه مفصلا بیان شد ٦ آنست که زن در
حال سجود اعضای خود را بر زمین بچسباند یعنی ذراعین را از زمین بلند ننماید
بلکه ذراعین را با دو زانو بچسباند و همچنین شکم را بچسباند یعنی شکم را از زمین
بلند ننماید بخلاف مرد که مستحب در حق او تجافی است چنانچه در مبحث سجود مذکور شد
آنست که زن در وقتیکه برمیخیزد دو دست را بجانب یمین و یسار بر زمین
بگذارد و اعتماد و تکیه بر آن نموده برخیزد نه اینکه دستها را پیش روی خود بر زمین
بگذارد و عقب را بعد از آنکه است از زمین بلند نماید محقق نماند مطلوبیت جمیع
امور سبعه مذکوره در حق نساء بعنوان ندب و رجحان است یعنی مستحب این است که رعایت
امور مذکوره نموده باشد چنین نیست که اخلال به آنها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده
باشد بنابراین هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل مرد بر ران بگذارد

موجب بطلان نماز نیست اگر چه خلاف اولی است و هم چنین است هر گاه با صاحب نماز هم جدا و منفصل
نماید و هم چنین هر گاه در حالت رکوع مخفی شود یعنی دعاء مختار مرد در حالت تهلیل
بگذارد در حالت رکوع یا آنکه ترک تحلیل و تربیع نماید بلکه در حالت تشهد و جلوس
مثل مرد نشیند یا در حالت سجود بر مرد اول هر دو دست را بر زمین رساند بعد زانو
یا آنکه در حالت سجود شکم را بر زمین چسباند یعنی شکم را از زمین بلند نماید
یا آنکه در حالت قیام دستها را پیش رو بکشد و اعتماد بر آنها نماید جمیع اخلال مذکوره
موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از آداب و مستحبات نماز است بیشتر
انجام دادن بیان مجموعات در بیان اختلاف میان مرد و زنست در اقوال
متعلقه بنماز که قبلا از شرع در نماز است بیان این مطلب مقتضی آنست که گفته شود
دعائیکه مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هر گاه خواهد آن دعا را خواند باشد
میباید صیغه مذکر را تبدیل بمونث نماید مثلا اینکه در مبحث قیام مذکور شد که
مستحبست در وقتی که ایستاد بجهة نماز این دعا را بخوانند اللهم انی اقدم الیک
محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها فی الدنیا و الاخرة زن هر گاه خواهد این دعا
بخواند در حین خواندن تبدیل نماید وجیها را بوجیهة و هم چنین دعای دوم
از دعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر باینکه
دعای مذکور مشتمل است بر لفظ عبدک و ابن عبدک بنا بر این هر گاه زن بدعا
بخواند تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید امتک و ابنة عبدک ذلیلة بین
یدیک لکن این بنا بر آنست که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده و اما بنا بر خبر
که در اکثر کتب ذکر نموده حاجت به تبدیل نیست و دعای مذکور در دو ورد و
کتاب جلیل در مبحث تکبیرة الاحرام مذکور است و اما دعای ثالث که دعای توجه بوده باشد
پس نظر باشتمال او بلفظ و انا من المسلمین باید تبدیل این بمسلمات نماید و هم چنین و انا

من المشرکین پس بگوید و ما انا من المشرکات و انا من المسلمات باجمعها ظاهر است
در این مقام و عنوان تبدیل مزبور باشد نظر بقاعده تغلیب جمع شیخ شهید ثانی در کتاب
مقاصد العلیه تصریح باین فرموده قال اذا صلت المرأة و اتت بدعاء الاستفتاح فهل
تقول و انا من المشرکین و انا من المسلمین اتیانا بجمع المؤنث احتمالان و الوجه جواز
کل منهما اذ لا اشکال فی دخولهن تبعا مع قصده انتهی کلامه رفع مقامه
در بیان تفرقه مابین رجال و نساء است در اقوال ثابته در اثنای نماز بدانکه اختلاف
در این باب میان مرد و زن در اقوال واجبه ثابته در اثنای نماز نیست و هم چنین در
اکثر اقوال مستحبه و لکن در بعض اقوال مستحبه اختلاف هست مثلا اینکه در دعائیکه بعد
از سر برداشتن از رکوع مستحبست از جمله غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر زن چنین
گوید غیر مستنکفة و لا مستکبرة و لا مستحسرة و هم چنین در دعای مابین سجدتین
زن بگوید انی لما انزلت الی من خیر فقیرة در بیان تفرقه مابین رجال
و نساء است در ادعیه وارده در مقام تعقیب بدانکه تشکیکی نیست در اینکه تعقیب
مستحبست در حق مردان مستحبست در حق زنان نیز هست کما اینکه هست در خصوص ادعیه
و الفاظ است مثال سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده در عقب هر فریضه است
اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین بجهة اینکه این
دعا از مختصات مردان است بلکه حسب ظاهر بعد از فراغ از نماز در حق مرد باشد یا زن کلامی هست در این فقره ثالثه
نظر باینکه طلب تزویج حور عین مختص برجال است حور عین عبارت از زنانیست
که خدا وند عالم جلت شانه خلق فرموده بجهة مؤمنان چنانچه از حدیثی که مشتمل بر مبین
دعا است ظاهر میشود فرموده ...
حور عین بلکه اکبر یا افتخار ... مشتمل شانه عرض میکند ای پروردگار مابنده
تو خطبه کرده ما را از تو ما را باو تزویج کن در حدیث صحیح مروی در ... علی بن ابراهیم

شام مالک

...

مذکورات انا المؤمن يتزوج ثمانمائة عذراء واربع آلاف ثيب وزوجتين من الحور
العين يعني با وجلالت تعالى وجل شانه تزويج هر مؤمن ميشود در بهشت هشتصد دختر
باكره و چهار هزار زن ثيب و دو زوجه از حور عين راوي [illegible] از آنكه چنين نعمت
واحسان را اينجا با امام جعفر صادق شنيد تعجب كرد عرض كرد در مقام تعجب هشتصد دختر
حضرت فرمودند بلى هشتصد دختر و هر تن از آن مؤمن پيش [illegible] بعد [illegible] باكره
راوي ميگويد عرض كردم كه حور عين از چه چيز خلق شده آنحضرت فرمودند از خاك
[illegible] بهشت نوراني و شفاف [illegible] ابتدا [illegible] كه ديده ميشود مغز استخوان
[illegible] در عقب هفتاد جامه از حلهاى بهشت انتهى آنچه مذكور شد مشخص شد كه طلب كردن
زن تزويج حور العين را به تعقيبات [illegible] نمايند بخوانند بلى هر كاه معنى
ديگر را قصد نمايد مثل اينكه طلب نمايد بايد كه خداى تعالى جل شانه زن حور عين را
باو عطا فرمايد كه حنده نكاح او باشد آن چيز است ديگر لكن كلام در استعمال اين الفاظ
در اين معنى و اين دعا چنانكه مشتمل بر صيغه مذكور بوده باشد پس ظاهر اين است كه خواندن
آن در حق زنان بى عيب باشد لكن با تبديل صيغه مذكر بمؤنث مثل دعا اينكه بعد از
قرائت سوره مباركه توحيد وارد شده و آن مشتمل بر اين است ان تحرجني من الدنيا
آمنا و تدخلني الجنة سالما پس تبديل نمايد آمنا را بآمنة و سالما را بسالمة و هم
چنين حال در امثال اين والحمد لله رب العالمين وصلى الله على اكمل البرية اجمعين
وابن عم الخليق من طينة الحياء في يوم الدين واله الطيبين الاكرمين المعصومين
[illegible]
[illegible] آمين

تمام

لاتمام هذا الكتاب الذي ليس له ولمشتغله عديل ونظير في الفقه والفقهاء وذلك
فضل الله يؤتيه من يشاء وجعلني من المتمسكين بولاية محمد وآله الانبياء عليه
وعليهم صلوات الله وسلامه الى يوم الدعاء وختمه في يوم الاحد من التاسع [illegible]
من اليوم الرابع عشر من الشهر الثاني عشر من السنة الثامنة من العشر الخامس من المائة
الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية على صاحبها آلاف الصلوة والتحية [illegible]
اعداد حروف وختمه في يوم الاحد و [illegible] عليها واحدا [illegible] تاريخا الاتمام
قد وقع الفراغ من تسويد هذه الاوراق في يوم السبت الخميس اثنى عشر من شهر ربيع الاول
في سنة ١٢٥٩ على يد المذنب محمد بن الحسن الكلكتي اللهم اغفر له ولوالديه بحق محمد وآله
[illegible]

[illegible]